

# يڪ پسترو دو رويا

تاریخ تنش زدایی  
(۱۹۶۲/۱۹۸۱)

آندره فونتن  
ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی

نشرنو

# یک بستر و دو روایا

تاریخ تنشی زدایی

«۱۹۶۲-۱۹۸۱»

آندره فونتن

سردبیر سیاسی روزنامه «لوموند»

برنده جایزه پیرلافوا

برنده جایزه سفیران ۱۹۸۳

ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی

نشر نو

تهران، ۱۳۶۲

این اثر ترجمه‌ای است از،  
*Un seul lit pour deux rêves*  
Histoire de la «détente»  
1962 - 1981  
par André Fontaine  
Librairie Arthème Fayard,  
Paris, 1981.

چاپ اول: ۱۳۶۲

تعداد: ۵۵۰۰ نسخه

حق چاپ برای شرکت سهامی (خاص) نشنو محفوظ است.



چاپ و صحافی این کتاب در  
شرکت افست «سهامی عام» انجام شد.



## تاریخ معاصر

در حدود بیست سال از زورآزمائی بین کندي و خروشچف بر سر استقرار موشکهای شوروی در کوبا می‌گذرد. در این جریان رهبران دو ابرقدرت چنان دچار وحشت شدند که وعده دادند هر چه در قدرت دارند بکار ببرند تا دیگر در کنار پرتگاه جنگ قرار نگیرند. به این ترتیب دوران تنشزدائی یا «دتانت» آغاز شد که گاهی منجر به آشتی بین دشمنان دیرینه مانند شوروی و آلمان، آمریکا و چین، مصر و اسرائیل گردید و زمانی نیز به علت بروز جنگ در هندوچین و خاورمیانه و دخالت نظامی در آمریکای لاتین و چکوسlovاکی به مخاطره افتاد و بسیاری عقیده دارند با اشغال افغانستان از جانب شوروی، عمر آن پایان یافته است.

در این کتاب آندره فونتن کوشیده است تاریخ این دوران بیست ساله را با درنظرگرفتن حقایق و بی طرفی بیان دارد. بهمین جهت در مراسمی که در نوزدهم ژانویه ۱۹۸۳ در پاریس برپا شد، سی و دومین جایزه «سفیران» به کتاب «یک بستر و دو رویا» به عنوان بهترین کتاب سیاسی سال اعطا گردید. جایزه مزبور همساله از جانب سفرای خارجی مقیم فرانسه به کتابی که بیشترین کمک فرهنگی را در زمینه تاریخ و سیاست کرده باشد داده می‌شود. به عقیده خانم هلن کارر دانکوس استاد دانشگاه پاریس، این کتاب حوادث بین‌المللی را به طرز بدیعی به صورت یک داستان پشت سرهم بیان می‌کند و یک اثر با ارزش و خواندنی است. «یک بستر و دو رویا» قبلاً نیز جایزه پیرلافوا را برده بود.

## فهرست مطالب

### مقدمه

### بخش اول: دوران زورآزمائی (۱۹۶۲-۱۹۶۸)

فصل ۱: روز و ساعت و نامعلوم . . . . .	۷
شروع دوران آرامش - قتل کندی - سقوط خروشچف - جانسون و رهبران سه گانه شوروی	
فصل ۲: خط بطلان برگذشته . . . . .	۲۳
انقلاب فرهنگی چین - وخت روابط چین و شوروی	
فصل ۳: جنگ نابغه دانه . . . . .	۴۳
درگیری روز افزون آمریکا در ویتنام	
فصل ۴: مزاحم دنیا . . . . .	۶۹
فرانسه علیه سلطه جویی دو ابرقدرت - خروج فرانسه از پیمان آتلانتیک - دوگل در مسکو - مشکلات اروپا و زوج فرانسه و آلمان	
فصل ۵: نادرست ترین شعارها . . . . .	۹۱
اختلافات اعراب و اسرائیل و جنگ شش روزه	
فصل ۶: زندگی مطابق میل . . . . .	۱۱۹
بهار پراگ و ماه مه پاریس	

### بخش دوم: دوران سخنپردازی (۱۹۶۹-۱۹۷۳)

فصل ۷: زمامداران بی دردرس . . . . .	۱۵۱
نیکسون و دوگل - پمپیدو و رهبران انگلستان - عادی شدن اوضاع در چکوسلوواکی - مثلث چین و آمریکا و شوروی - کنفرانس جهانی احزاب کمونیست	
فصل ۸: پینگئ پونگ . . . . .	۱۷۰
ذوب شدن یخ میان آمریکا و چین - جنگ هندو پاکستان ۱۹۷۱ - استقلال بنگلادش	
فصل ۹: هر کس مسئول اشتباهات خودش	۱۹۷
نیکسون و کیسینجر و ویتنام	

- فصل ۱۰: مذاکره در هر جا . . . . .  
 عدم گسترش سلاحهای هسته‌ای و پیمان سالت – مشکلات اقتصادی  
 شوروی و لهستان – فروش گندم به کشورهای بلوک شرق – سیاست  
 نگرش به شرق ویلی برانت
- فصل ۱۱: پشه و فیل . . . . .  
 کوبا در میان واشنگتن، مسکو و پکن – تجاوز نظامی آمریکا  
 به جمهوری دومی نیکن – چه گوارا و مبارزه در آمریکای لاتین –  
 وحدت خلق در شیلی
- فصل ۱۲: همت شکست‌خوردگان . . . . .  
 شکست مذاکرات صلح در خاورمیانه – جنگ فرسایشی – مرگ  
 جمال عبدالناصر – جنگ اکتبر ۱۹۷۳
- بخش سوم: دوران طوفانی  
 (۱۹۷۳-۱۹۸۱)**
- فصل ۱۳: گرایش طبیعی امور . . . . .  
 نخستین ضربه نفتی – بحران روابط فرانسه و آمریکا – قضیه واترگیت
- فصل ۱۴: تعجب رؤیاها . . . . .  
 بحران قبرس – سقوط دیکتاتوری در یونان – انقلاب گل میخک  
 در پرتغال – مرگ ژنرال فرانکو
- فصل ۱۵: از حرف تا عمل . . . . .  
 مذاکرات سالت – کنفرانس هلسینکی – سیاست زیسکاردستن –  
 کمونیسم اروپایی
- فصل ۱۶: پیروزی و سپس تاریکی . . . . .  
 هندوچین بعداز عزیمت آمریکایی‌ها – مائزداپی در چین.
- فصل ۱۷: مهره‌های بازنده . . . . .  
 تغییر سیاست مصر و کمپدیوید – مسئله فلسطین و جنگ داخلی  
 لبنان – سقوط رزیم شاه در ایران
- فصل ۱۸: ضعیف‌ترین نقطه . . . . .  
 رقابت کشورهای بزرگ در افریقا – تجاوز شوروی به افغانستان –  
 پایان سلطه انحصاری ایالات متحده بر آمریکای مرکزی

نتیجه  
 تقویم وقایع بیست سال گذشته  
 فهرست نامها

۵۱۱

۵۱۹

۵۳۳

## در باره نویسنده

آندره فونتن در سال ۱۹۲۱ متولد شد و تحصیلات خود را در رشته‌های تاریخ، حقوق و اقتصاد در دانشگاه پاریس به پایان رسانید. سپس وارد حرفه روزنامه‌نگاری شد و در سال ۱۹۵۱ به ریاست سرویس خارجی روزنامه لوموند منصوب گردید و مدت هجده سال وقایع بین‌المللی را روز بروز مورد بررسی قرار داد. سرمهالهای مشهور روزنامه لوموند بیشتر بقلم او بوده است. آندره فونتن بخاطر شغل خود با بسیاری از رهبران سیاسی دنیا ملاقات و به بسیاری از کشورها مسافرت کرده و در کنفرانس‌های متعدد بین‌المللی شرکت داشته است. وی در سال ۱۹۶۹ به سردبیری سیاسی روزنامه لوموند منصوب شد و هنوز این سمت را به عهده دارد. بهترین تأثیفات آندره فونتن «ربع آخر قرن بیستم» و «تاریخ جنگ سرد» است که کتاب حاضر، در واقع دنباله آن بشمار می‌رود. چندی پیش دولت فرانسه سفارت آن کشور در چین را به آندره فونتن پیشنهاد کرد ولی او پذیرفت و ترجیح داد در حرفه روزنامه‌نگاری باقی بماند. مترجم این کتاب امیدوار است در آینده کتاب بسیار جالب «تاریخ جنگ سرد» را نیز به فارسی ترجمه کند.

## مقدمه

این کتاب تاریخ دوران معاصر ماست، یعنی بیست سالی که از زور-آزمائی بین خروشچف و کندی بر سر استقرار موشکهای شوروی در کوبا در اکتبر سال ۱۹۶۲ تاکنون گذشته است. ترس و وحشتی که در این ماجرا به طرفین دست داد بحدی بود که به یکدیگر قول شرف دادند که هرچه از دستشان برآید انجام دهنند تا دوباره در لب پرتگاه قرار نگیرند و به این ترتیب بحران شدید، جای خود را به یک دوره آرامش نسبی داد. از زمان شروع جنگ سرد، این نخستین بار نبود که روابط شوروی و آمریکا بعداز یک بحران تند آرام می‌شد. مرگ استالین در ۱۹۵۳ محیطی بوجود آورد که منجر به آتشبس در کره و هندوچین و امضای قرارداد تضمین استقلال اتریش و ایجاد روابط بین آلمان فدرال و شوروی و بالاخره تشکیل کنفرانس سران چهار کشور بزرگ در ژنو گردید. هنوز این آرامش به نتیجه قطعی نرسیده بود که دخالت نظامی شوروی در مجارستان و تجاوز انگلیس و فرانسه به مصر در پاییز ۱۹۵۶ به آن خاتمه داد.

دومین دوره آرامش که از این هم کوتاهتر بود در سپتامبر ۱۹۶۰، یعنی هجده ماه بعداز بحران برلین، با سفر خروشچف به آمریکا شروع شد و چند ماه بعد با قضیه هواپیمای «یو ۲» خاتمه یافت زیرا پرزیدنت

آیزنهاور از معدرتخواهی از شوروی خودداری کرد و در نتیجه کنفرانس سران چهار کشور که به دعوت ژنرال دوگل در پاریس تشکیل شده بود، با شکست رو برو گردید.

سومین دوره آرامش در روابط بین شرق و غرب بسیار طولانی تر بود و بدقول بعضیها هنوز هم ادامه دارد ولی در معنی و مفهوم آن تحول ایجاد شده و به جای جنگ سرد به آن تنش زدایی می‌گویند و در واقع جانشین صلحی گردیده که کسی جرئت نمی‌کند از آن نام ببرد. ولی فرق میان جنگ سرد و تنش زدایی به مفهوم امروزی آن هنوز کاملاً روش نشده است. افلاطون در کتاب *فلدون* می‌نویسد: «وقتی خداوند نتوانست دو دشمن دائمی یعنی درد و لذت را باهم آشتبانی بدهد، دم آندو را به یکدیگر گره زد.»

البته قصد ما این نیست که رهبران سیاسی را که سرنوشت در رأس ابرقدرتها قرار داده است به یکی از این دو دشمن تشبیه کنیم ولی در عین حال در روابط شگفت‌انگیز این دو ابرقدرت که خوبی و بدی آن هر لحظه ممکن است در سرنوشت ما مؤثر باشد شباهت عجیبی می‌یابیم.

چوئن لای، اشرفزاده چینی که توانست کشورش را از تلاطم انقلاب فرهنگی نجات دهد، با اشاره به یک ضربالمثل قدیمی چینی می‌گفت: «دو ابرقدرت در یک بستر می‌خوابند ولی رؤیاهای متفاوت می‌بینند.» هوانگ هوا، وزیر امور خارجه سابق چین نیز در ۲۹ مه ۱۹۷۸ در مجمع عمومی ملل متعدد اظهار داشت: «یکی از دو ابرقدرت سعی در ادامه سیاست توسعه طلبی دارد و دیگری در حفظ منافع مکتبه اش می‌کوشد.» البته این گفته عین واقعیت است. زیرا یکی از آندو برای توجیه عملیات تجاوز کارانه‌اش سیر جبری تاریخ را عنوان می‌کند و دیگری بی‌ثباتی اوضاع جهان را نتیجه اقدامات حریف و مجوز مقاومت خود می‌شمارد.

اما وجود سلاحهای هسته‌ای و نیازهای اقتصادی، آزادی عمل دو ابرقدرت را محدود می‌سازد و بدقول چوئن لای آنها را مجبور می‌کند که در یک بستر بخوابند. حتی بعضی اوقات – مانند سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ – علی‌رغم همه سوء ظنها و بدینیها، نوعی همدستی و هم‌آهنگی بین آندو مشاهده می‌شود که باعث نگرانی شدید سایر ملتها و دولتهای جهان است. این کتاب داستان کشمکشها، روبروییها، توافقها و بعرانها است و تنها ادعائی که دارد این است که کوشیده است از میان حوادث گوناگون و متعدد و اختلافات و سخنرانیها و همچنین خاطرات و کتابهای مختلفی که

در عرض بیست سال گذشته انتشار یافته پیوستگی و تسلسل وقایع را بیان کند. بقول پل وین در کتاب چگونه تاریخ را می‌نویسند: «مگر وظيفة مورخ این نیست که قبل از هرچیز علل اصلی وقایع و ریشه توطئه‌ها را به خواننده‌اش بفهماند!»

شاید بعضی بگویند که هنوز وقایع این تاریخ گرم است و نمی‌توان آنها را با خونسردی و بیطرفی به تحریر کشید. اما این امر مانع از این نمی‌شود که هرکس وقایع را به زعم خود و مطابق میل و نظرش تفسیر کند و با قضاوتهای یکطرفه، راست و دروغ را بهم بیامیزد و منتشر سازد. نویسنده که مدت سی سال است روابط بین‌المللی را روز-بروز دنبال کرده و در نتیجه بسیار خوانده و سفر کرده و با اغلب شخصیتهای این کتاب شخصاً گفتگو کرده شاید اطلاعاتی داشته باشد که مورخینی که به گذشته دور می‌پردازاند فاقد آن باشند. \*

اشکال عمدۀ در تالیف این کتاب، وفور بی‌حد اسناد و مدارک بود اما برای آن که خواننده غرق و گمراه نشود بناقار از میان آنها انتخاب دقیقی بعمل آمده است. بداین جهت از شرح وقایعی که مستقیماً به روابط بین شرق و غرب ارتباط ندارند خودداری کردیم و متأسفانه ناگزیر شدیم از شرح مذاکرات شمال و جنوب چشم بپوشیم. در عوض، برای آنکه خواننده آگاهی بیشتری به مسائل مهم مانند هندوچین، خاورمیانه، آمریکای لاتین و افریقا پیدا کند، در بسیاری از موارد به سوابق تاریخی آنها اشاره کرده‌ایم و از پایان سال ۱۹۶۲ عقب‌تر رفته‌ایم.

صلاح در آن دیدیم که شرح وقایع را تا اشغال افغانستان توسط شوروی در دسامبر ۱۹۷۹ خاتمه بدهیم. نیازی نیست اهمیت این واقعه را که نخستین تجاوز ارتش سرخ به خارج از مرزهای پیمان ورشو بشمار می‌رود متذکر شویم. گرچه دلایلی که شورویها برای توجیه این تجاوز اقامه می‌کنند – و مهمترین آن جلوگیری از سقوط یک رژیم دوست و موافق می‌باشد – اکنون آنقدرها قابل قبول نیست ولی هنوز زود است نتایج درازمدت آن را در روابط بین‌المللی برآورد کنیم. همچنین درباره بحران لهستان که از تابستان ۱۹۸۰ شروع شده و هنوز در حال تحول است، نمی‌توان نتیجه‌گیری قطعی کرد. اما در سایر موارد که مسائل نسبتاً روشن بوده و تصمیماتی درباره آنها اتخاذ شده است از شرح و تفسیر آخرین تحولات خودداری نکرده‌ایم.

کتاب مفصل و قطوری مانند کتاب حاضر باید مقدمه‌ای کوتاه داشته

باشد. مع ذلك مؤلف مایل است بیفزاید که در این کتاب نیز مانند سایر نوشته‌هایش به هیچ‌وجه سعی نکرده است عقاید و نظرات بخصوصی را اثبات یا رد کند و یا اصولاً نظرات جدیدی عنوان نماید. اما این امر مانع از این نمی‌شود که ضمن هیجانی که در موقع شرح وقایع به او دست می‌دهد از ابراز عقیده درباره فرصت‌های از دست رفته و خونهایی که در جنگ‌های بیهوده ریخته شده و هزینه‌های سراسام‌آوری که صرف مسائل جنگی شده و توجه ناچیزی که به مسائل واقعی جهان معطوف گردیده است خودداری ورزد. پیشرفت‌های علمی و صنعتی و خطر نابودی، مردم دنیا را محکوم به همزیستی می‌کند و این همزیستی نه فقط بین دو بلوک شرق و غرب بلکه بین کشورهای صنعتی پیشرفت و جهان سوم ضروری است. هرگاه جامعه بشری بخواهد خود را از قید قانون جنگل که در بیست‌سال اخیر بردنیا حاکم بوده و اینهمه خونریزی را باعث شده است برهاند، تنها چاره‌اش پذیرفتن یک قانون کلی و عمومی براساس حدائق عقل و منطق و حق و عدالت است.

جای آن دارد که از همکارانم در روزنامه **لوموند** که در یافتن اسناد و مدارک و اظهارنظر درباره مسائل گوناگون و ماشین‌کردن نسخه اصلی— و مخصوصاً در تألیف کتاب **مرا یاری کرده‌اند سپاسگزاری کنم**، زیرا بدون مساعدت آنان این کتاب هرگز نوشته نمی‌شد.

۱ ژانویه ۱۹۸۰ – ۱۵ سپتامبر ۱۹۸۱



بخش اول

دوران زور آزمائی

(۱۹۶۲-۱۹۶۸)

## فصل ۱

# روز و ساعت نامعلوم

شروع دوران آرامش - قتل کندي - سقوط  
خروشچف - جانسون و رهبران سه‌گانه سوروی.

پس بیدار باشد زیرا که آن دوز و ساعت را نمی‌داند...  
انجیل متی، باب ۲۵، آیه ۱۳

بحران ناشی از استقرار موشکهای سوروی در کوبا، در اکتبر ۱۹۶۲، اوج بحران بین دو هیولای نیمه قرن بود که ضمن آن، برای یکباره شده -طبق نمونه مبارزات طبقاتی- یک میلیارد رزاده بنام جان فیتزجرالد کندي و یک پرولتر واقعی به نام نیکیتا سرگیویچ خروشچف در برابر هم ایستاده بودند. پس از مدت کوتاهی دستپاچگی و هیجان که از مکاتبات آنها مشهود است، سرانجام عقل بر شورویها غلبه کرد و مسکو حاضر شد موشکهایی را که در کوبا مستقر کرده بود جمع‌آوری کند و به کشورش بازگرداند و واشنگتن نیز متعهد گردید که «جزیره سرخ» را مورد تهاجم قرار ندهد.

رهبران دو ابرقدرت، پس از آنکه یک هفته چشم درچشم یکدیگر دوختند<sup>۱</sup> سرانجام تصمیم گرفتند از آن پس به هر قیمتی شده از تجدید وضعی که آنها را وادر به انتخاب جنگ<sup>۲</sup> یا تسلیم سازد، خودداری کنند زیرا هر دو بخوبی می‌دانستند که در عصر اتم جنگ متراffد با خودکشی است. تصمیم مشترک این دو رهبر باعث ایجاد آرامش یا دوران تنش‌زدایی گردید و آن دو را از شکل دو رقیب سرسخت به صورت دو شر<sup>۳</sup> و حتی

(۱) قول دینراسک، وزیر امور خارجه امریکا از اثر زیر نقل شده است:  
Elie Abel, *Les Fusées de Cuba*, Paris, Arthaud, 1966, pp. 162-63.

دو دوست درآورد. به استثنای چینیها که در آن زمان هیچکس تصور نمی‌کرد پانزده سال بعد به صورت متعدد طبیعی آمریکا درآیند، در قلب کلیه مردم دنیا نور امید درخشیدن گرفت و همه با اطمینان در انتظار فرارسیدن یک دوران صلح و آرامش بودند.

بزودی حوادث متعددی راه نیل به این صلح و آرامش را هموار کرد. در ۱۵ ژانویه ۱۹۶۳، خروشچف انصراف خود را از انعقاد پیمان صلح جداگانه با جمهوری دمکراتیک آلمان اعلام کرد و به این ترتیب به بعران برلین که یکی از وخیم‌ترین و طولانی‌ترین بعرانهای دوران جنگ سرد بود، خاتمه داد. در ژوئن آن سال یک خط مستقیم تلکس که به «تلفن سرخ» شهرت دارد بین کاخ سفید و کرمیلین برقرار شد تا رهبران دو ابرقدرت بتوانند در صورت لزوم مستقیماً، و بدون اطلاع اشخاص ثالث با یکدیگر تبادل نظر کنند. در دهم ژوئن، کندي ضمن نطقی در دانشگاه آمریکایی واشنگتن گفت: «می‌پرسند من چه نوع صلحی را در نظر دارم. صلحی که من می‌خواهم یک صلح آمریکایی نیست که بзор سلاحهای آمریکایی به مردم دنیا تعامل شود، بلکه صلح برای تمام مردان و زنان دنیا و نه فقط برای دوران ما، بلکه برای همیشه است.»<sup>۲</sup>

فردای آن روز، روزنامه ایزوستیا متن نطق مزبور را بطور کامل منتشر کرد و چندی بعد خروشچف به آورل‌هاریمن دیپلومات سالخورده آمریکایی گفت: «این مهمترین نطقی است که یک رئیس جمهوری آمریکا از زمان روزولت به بعد ایراد کرده است.»<sup>۳</sup>

مقارن این وقایع، احزاب کمونیست چین و شوروی در اعلامیه‌های مفصلی که به فاصله یک ماه انتشار دادند عدم تطابق نظراتشان را اعلام و یکدیگر را با لعن بسیار تند و خشنی متهم به خیانت به کمونیسم کردند. سرانجام، در پنجم اوت ۱۹۶۳، آمریکا و شوروی و انگلستان قرارداد منع آزمایش‌های هسته‌ای را که در خارج از مرزهایشان قابل تشخیص باشد، در مسکو امضاء کردند.

اما افسوس که عمر افراد بشر محدود است – حتی اگر مانند کندي از درون کهواره از تمام مواهب، از قبیل هوش و ذکاوت و جمال و شجاعت و ثروت، برخوردار باشند و یا مثل خروشچف در خرابه‌ای متولد

(۲) متن کامل در نیویورک‌تاپز، ۱۱ ژوئن ۱۹۶۳ چاپ شده است.

3) Arthur Schlesinger Jr., *Les Mille jours de Kennedy*, Paris, Denoël, 1966, p. 163.

شده و با نیروی پشتکار و نیرنگ و بخت و اقبال توانسته باشد به رفیع-ترین قله‌های قدرت برسند. در ۲۲ نوامبر ۱۹۶۳، کندی در شهر دالاس واقع در ایالت تکزاس به قتل رسید و کمتر از یک سال بعد، یعنی در ۱۳ اکتبر ۱۹۶۴، خروشچف در نتیجه دسته بندیهای درون حزبی از کلیه سمت‌هایش معزول گردید.

على رغم گزارش بسیار مفصل کمیسیون ملی که به دستور را برت کندی، برادر رئیس جمهوری فقید و وزیر دادگستری، و به ریاست ارل وارن رئیس دیوان عالی کشور تشکیل شد و افشاگریهای بیشماری که منجر به بازجوییهای مجدد از جانب دستگاه قضائی و کنگره آمریکا گردید، هنوز پرده ابهام بر فاجعه دالاس گسترده است. آیا تیرانداز دیگری بجز لیهاروی اسوالد، کمونیست سابق که با شلیک دو گلوله از تفنگ دوربین‌دارش کندی را به قتل رسانید، وجود داشته است؟<sup>۴)</sup> آیا شخص یا سازمان و حتی دولتی در پشت این توطئه قرار داشته است؟ اسوالد دیگر در قید حیات نبود که به این سؤالها پاسخ دهد زیرا چند روز بعد که او را برای بازجویی می‌بردند، در برابر دوربینهای تلویزیون به دست شخص مشکوکی به نام جک روپی که مدیر یک کاباره و از خبرچین‌های پلیس بود به قتل رسید. روپی نیز بدون اینکه کلید این معما را به دست کسی بدهد، در زندان درگذشت.

حادثه قتل کندی در دنیا بازتابی بی‌نظیر داشت. وی، على رغم تصمیمات شتابزده و اشتباهاتش، از جمله درگیر کردن آمریکا در ویتنام، محبوبیتی بی‌نظیر داشت و هیچکس به استثنای ژنرال دوگل نتوانسته است در این زمینه با او رقابت کند. وانگهی، قتل رئیس جمهوری و ضاربش، اعتماد آمریکاییها را به دستگاه دولتی‌شان متزلزل کرد. این ملت که در نهایت رفاه مادی و معنوی بسی برد، ناگهان خود را با هیولای مرگ و نیستی که گمان می‌کرد هرگز از اقیانوس‌ها عبور نکرده و پا به آن سرزمین نگذاشته است رو در رو یافت و قتل رئیس جمهوری محبوبش در عرض چند ثانیه به او نشان داد که در مورد دنیای مطمئن و امن خود تا چه حد در اشتباه بوده است.

4) *Rapport de la commission Warren sur l'assassinat du Président Kennedy*, Paris Robert Laffont, 1965, 2 vol.

در تشییع جنازه کندی – که طبق تمايل همسرش به صورت خدا حافظی با یک قهرمان ترتیب داده شده بود – سران بسیاری از کشورهای دنیا شرکت کردند. خروشچف از شنیدن خبر مرگ کندی گریست و اگر قول یک کارمند عالیرتبه شوروی را به پیش سالینجر، وابسته مطبوعاتی کاخ سفید، باور کنیم تا چند روز مانند اشخاص گیج و مبهوت در دفترش قدم می‌زد<sup>۵</sup>. در ورشو، رانندگان تاکسی، بمحض شنیدن این خبر از رادیو، تاکسیهای خود را متوقف کردند و به نزدیکترین کلیسا رفتند. همان روز فیدل کاسترو مدیر مجله فرانسوی «نوول ابسوراتور» را به حضور پنديرفت و ژان دانیل که چند روز قبل با کندی مصاحبه کرده بود اظهارات وی را به این شرح به فیدل گزارش داد: «ما بدون اینکه توجه داشته باشیم فیدل کاسترو را پهلوی کار آورديم. من شخصاً تحت تأثیر بيانت کاسترو که مدعی بود می‌خواهد پاکی و عدالت را به کشورش بازگرداند قرار گرفته بودم. ولی افسوس که کاسترو به وعده‌هایی که داده بود وفا نکرد و به صورت یک عامل شوروی در آمریکای لاتین درآمد. به عقیده من، در اثر تحریکات او دنیا در اکتبر ۱۹۶۷ در مرز یک جنگ هسته‌ای قرار گرفته بود..»<sup>۶</sup> تا پیش از وصول خبر درگذشت کندی، فیدل کمان می‌کرد که او مورد سوءقصد قرار گرفته و جان سالم بدر خواهد برد، لذا به ژان دانیل اظهار نمود: «باید در آمریکا مردی پیدا شود که وضع انفجار آمیز آمریکای لاتین را درک کند و بپذیرد. کندی می‌تواند چنین مردی باشد زیرا هنوز فرصت دارد بزرگترین رئیس جمهوری آمریکا و حتی مافوق لینکلن بشود..» و وقتی خبر مرگ او را شنید گفت: «واقعاً عجیب است که با اینکه ما در اثر محاصره اقتصادی\* امریکا از همه چیز محروم شده‌ایم از مرگ رئیس جمهوری این کشور تا این حد متأسفیم.»<sup>۷</sup> تاریخ مالامال از فرصت‌های از دست رفته است.

هیچکس به اندازه شخصی که معاونت رئیس جمهوری را به عنده داشت

\* از سال ۱۹۶۲ آمریکا کوبا را محاصره اقتصادی کرده و از کلیه متفقین خود نیز خواسته بود که در این اقدام شرکت نمایند.

5) Pierre Salinger, *Avec Kennedy*, Paris, Buchet-Chastel, 1967, p. 418.

6) Jean Daniel, *Le Temps qui reste*, Paris, Stock, 1973, p. 151.

7) *Ibid.*, pp. 163-66.

و طبق قانون می‌بایست جانشین جان کندي بشود – آنطور که وی خود در خاطراتش نوشته است – از این واقعه گیج و مبهوت نشده بوده است.<sup>۸</sup> چگونه می‌توانیم عکسی را که جانسون را با قیافه گرفته در حال ادای سوگند در هواپیمای مخصوص ریاست جمهوری، در کنار همسر کندي که کت و دامن صورتی رنگش بهخون شوهرش آغشته است نشان می‌دهد، فراموش کنیم؟

لیندون جانسون از بسیاری جهات نقطه مقابل کندي بود. او به هیچ وجه یک روشنفکر به شمار نمی‌رفت و چنانی ادعائی هم نداشت. یک مرد عمل بسیار مکار و حیله‌گر بود که همیشه بخت با او یاری کرده بود و چون تمام فوت و فنهای کنگره آمریکا را می‌دانست، بیش از سلف خود می‌توانست تصمیماتش را در مقام رئیس جمهوری به تصویب بررساند و به صورت قانون درآورد. نظرات او در مسائل بین‌المللی توأم با ساده‌اندیشی و حتی ساده‌لوحی بود و به علت تبار تکزاپی خود عادت به گزاره‌گویی داشت. مثلا در مسافرتی به سایگون نگوادین دیم، رئیس جمهوری ویتنام جنوبی را به چرچیل تشبيه کرد که در زمین و دریا و هوا با ظلم و ستمگری می‌جنگد؛ ولی چند ماه بعد ترتیب سقوطش را داد.<sup>۹</sup> او بیشتر به مسائل داخلی آمریکا – مخصوصاً مسائل اجتماعی – علاقه داشت و وارد بود و چون در جوانی به سیاست اقتصادی «معامله جدید»\*\* روزولت علاقه‌مند شده بود، اکنون می‌خواست آن را دنبال کند.

جانسون، برخلاف رئیس جمهوری سابق، محبوبیتی در میان توده مردم نداشت و خودش این مطلب را می‌دانست. هرچند کندي در ماههای قبل از مرگش با مخالفت شدید عده‌ای از هموطنانش روپرتو شده بود و تجدید انتخابش چندان قطعی به نظر نمی‌رسید ولی واقعه دالاس او را به صورت یک موجود افسانه‌ای در آورده بود. به قول لوئیس هرن، روزنامه‌نگار آمریکایی، «آمریکا مرگ کندي را نپذیرفته است و به این جهت جانشین او را هم نمی‌پذیرد. میلیونها نفر مردم آمریکا از طریق تلویزیون شاهد

\*\* New Deal : قوانینی که در زمان ریاست جمهوری فرانکلین روزولت در جلسه فوق العاده مجلس سنا و نمایندگان ایالات متحده آمریکا (۱۹۳۳) بمنظور مقابله با بحران اقتصادی و اجرای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی درازمدت به تصویب رسید – ۰.

8) Lyndon B. Johnson, *Ma Vie de Président*, Paris, Buchet-Chastel, 1972, pp. 22-24.

9) D. C. Watt, *Survey of International Affairs*, 1961, London, Oxford University Press, 1965, p. 350.

مرگ و تشییع جنازه کنده بودند و جالب این است که در کلیه این جریانات رئیس جمهوری جدید بکلی نادیده گرفته شده بود.<sup>۱۰</sup> جانسون هرگز علاقه خاصی به کنده نداشت و چه بسا به محبویت و طرز زندگی اشرافی او حسادت می‌ورزید. او بخوبی می‌دانست که دلیل اینکه کنده او را به معاونتش برگزیده اعتقادش به شخص او نبوده بلکه می‌خواسته یک رقیب بالقوه را در حزب دمکرات از میدان بدر کند. کنت اودانل که به عنوان مشاور هر دو رئیس جمهوری خدمت کرده بود بعدها افشا کرد که کنده به او گفته بوده است: «من ۴۲ سال دارم و در منتهای سلامت هستم و گمان نمی‌کنم در دوران ریاست جمهوری بمیرم. بنابراین اصلاً مهم نیست که چه کسی به معاونت من انتخاب شود.»<sup>۱۱</sup> چه اشتباهی!...

رئیس جمهوری جدید از شیع کنده و همچنین از وجود برادرش را برت کنده که تا حدود زیادی همان جاذبه و محبویت رئیس جمهوری فقید را داشت و در مقام وزیر دادگستری با او همکاری می‌کرد رنج می‌برد. ضمناً بی‌اندازه حساس و زودرنج بود و مخصوصاً به نوشته‌های روزنامه‌ها حساسیت نشان می‌داد بطوری که بعضی اوقات در نیمه‌های شب به روزنامه‌نگاری در شهری دور دست تلفن می‌زد و با لحنی تنده و خشن از اینکه از وی در مقاله‌اش انتقاد کرده گله می‌نمود. بعضی اوقات نیز در مورد لیاقت و کفایتش در اداره امور کشور دچار تردید می‌شد. هنوز زود بود که به جای جان کنده لیبرال که نطقه‌ایش امید فراوانی در میان سیاه‌پستان بوجود آورده بود، یک نفر از اهالی جنوب در کاخ سفید مستقر شود. جانسون در آوریل ۱۹۶۴ به جیمز رستون روزنامه‌نگار مشهور اظهار داشته بود که در نظر ندارد در انتخابات آینده ریاست جمهوری که در نوامبر همان سال انجام می‌گرفت، شرکت کند.<sup>۱۲</sup> در اوت آن سال نیز شرحی خطاب به کنوانسیون حزب دمکرات تهیه و ضمن آن اعتراف کرد که نمی‌تواند منعکس کننده نیات و افکار حزب باشد و از نمایندگان حزبی خواست که بین رابت کنده و هیوبرت هامفری یکی را به عنوان داوطلب ریاست جمهوری برگزینند. اما همسر تلخ‌گوشت و

10) *The Times*, 26 october 1970.

11) Warren Weaver, «How L. B. J. Became Kennedy's Vice-President», *The Times*, 3 août 1970.

12) *International Herald Tribune*, 29 décembre 1969.

حریص و جاه طلبش، لیدی برد، باعث تغییر عقیده او شد و در نتیجه، چهار سال دیگر سرنوشت آمریکا را در دست کرفت.<sup>۱۲</sup> اما در پایان این دوره چهار ساله دیگر حاضر به تجدید انتخاب نشد و در ۲۱ مارس ۱۹۶۸ رسمآ اعلام کرد که به منظور تسهیل در پیدا کردن راه حلی برای مسئله ویتنام از داوطلبی صرفنظر می‌کند.

رئیس جمهوری جدید در خاطراتش می‌نویسد: «در آن صبح غمانگیز نوامبر ۱۹۶۳، اوضاع بین‌المللی تا حدی که در دوران پرآشوب ما ممکن است آرام بود.<sup>۱۴</sup> او از مسافرت عده‌ای از رهبران کشورها که برای شرکت در تشییع جنازه کنندی به واشینگتن رفته بودند استفاده کرد و مذاکراتی با آنها بعمل آورد. ملاقات با ژنرال دوگل اثرات نامطلوبی بجا گذاشت. سپس با میکویان – بلشویک پیش و متخصص مأموریت‌های دشوار که مشهور بود قادر است به اسکیموهای قطبی ینچجال برقی بفروشد – ملاقات کرد و به او اطمینان داد که صمیمانه مایل است به کاهش بحران جهانی کمک کند. ضمناً از فعالیت‌های خرابکارانه کوبا در آمریکای لاتین شکایت کرد و به وسیله او نامه‌ای برای خروشچف فرستاد که در آن امیدواری خود را به ادامه سیاست آمریکا و شوروی و حل مشکلات بین دو کشور ابراز کرده بود.

رهبر شوروی نیز به همین لعن به او پاسخ داد. او بقدرتی مایل به آرامش و رفع تشنجهای بین‌المللی بود که در ۲۱ دسامبر ۱۹۶۳ به کلیه کشورهای جهان پیشنهاد کرد که یک قرارداد دسته‌جمعی در مورد عدم شروع توسل به زور برای تغییر مرزهای موجود امضا کنند. خروشچف در پیام خود می‌گفت: «در اختلافات مرزی هیچ وقت معلوم نیست حق با کدام طرف است زیرا مرزهای کنونی تحت تأثیر عوامل گوناگونی تعیین شده است.» در مورد کشورهایی مانند کره و ویتنام و آلمان که به دو قسم تقسیم شده‌اند نیز اظهار می‌داشت: «بدیهی است که باید نسبت به امیال این ملت‌ها به ایجاد وحدت، تفاهمنشان داد و احترام قائل شد. وحدت باید به وسیله اهالی این کشورها و بدون فشار و دخالت خارجی عملی شود،

(۱۳) اظهارات جانسون طی مصاحبه تلویزیونی با والتر کرانکایت، خبرنگار سی‌بی‌اس، به نقل از: *Sunday Times*, 28 décembre 1969. 14) Johnson, op. cit., p. 38.

نه با اشغال قسمتی از خاک این کشورها آنطور که در کره و ویتنام صورت گرفته است.<sup>۱۵</sup> وی در اینجا نامی از آلمان شرقی نمی‌برد. ابتکاری به‌این سادگی تنها از خروشچف ساخته بود. اما وی از بکار بردن این اصل کلی در خاورمیانه اجتناب می‌ورزید در حالی که این اصل می‌توانست اساس مذاکرات بین اعراب و اسرائیل که کندی آنقدر نسبت به آن علاقه‌مند بود قرار بگیرد. بدون شک منظور اصلی خروشچف شناسایی متقابل دو آلمان، دو کره و دو ویتنام و عضویت دسته‌جمعی کشورهای مزبور در سازمان ملل متعدد بود که در آن زمان چندان توجهی به آن نشد.

جانسون در ارسال جواب درنگ نکرد و با لحن دوستانه‌ای اصول سیاست خود را شبیه به ابتکار شوروی دانست. مبادله نامه‌ها بی‌آنکه به نتیجه قطعی منتهی شود همچنان ادامه یافت و به‌هر حال تمايل دو ابرقدرت را به‌حفظ آرامش و تنش‌زدایی نشان می‌داد.<sup>۱۶</sup>

در این موقع صحبت از قراردادی به‌نام عدم گسترش به‌میان آمد که هدف آن جلوگیری از دسترسی کشورهای فاقد سلاح هسته‌ای به سلاحهای مزبور بود. انعقاد چنین قراردادی طبعاً منجر به ثبت تفوق و سلطه کشورهای دارنده سلاحهای هسته‌ای – و در درجه اول دو ابرقدرت آمریکا و شوروی – می‌گردید. بدین ترتیب نظر روزولت در کنفرانس‌های تهران و یالتا که منجر به تشکیل شورای امنیت سازمان ملل متعدد گردید، به‌شكل دیگری مطرح می‌شد و آن واگذار کردن نقش ژاندارم دنیا به کشورهای بزرگ بود که ظاهراً بیش از دیگران دارای حس مسئولیت و عقل و شعور هستند.

نتایج مهمی که در آن زمان از نزدیکی آمریکا و شوروی بدست آمد، پشتیبانی دو ابرقدرت از هند در برابر حمله احتمالی مجدد چین، توافق درباره حفظ بیطریقی لائوس و کامبوج و تعهد به عدم مداخله در امور کشورهای آسیایی و افریقایی بود که مایل بودند غیرمتوجه و در خارج از دو بلوک بمانند. چند سال قبل از آن، دو ابرقدرت هر یک به‌سبک خود بیطریقی را محکوم کرده و خلاف اخلاق می‌دانستند، ولی بعداً بر سر دوستی آنان به نزاع پرداختند و اینک نگران بیطریق ماندن آنها بودند. وضع اقتصادی شوروی نیز نقش مهمی در تنش‌زدایی ایفا می‌کرد.

15) *Le Monde*, 5 et 6 janvier 1964.

16) *Le Monde*, 21 janvier 1964.

چهل و هفت سال پس از انقلاب اکتبر، هنوز کشاورزی نقطه ضعف این کشور بشمار می‌رفت و کوشش‌هایی که برای حاصلخیز کردن زمینهای بایر قزاقستان و تبدیل آن به دو میهن انبار غله شوروی بعد از اوکرائین، صورت گرفته بود با شکست روپرتو گردیده و خروشچف برخلاف نظر مشاورین کشاورزی‌اش سیاست کشاورزی کم‌خرج و به میزان وسیع را همچنان ادامه‌می‌داد که نتیجه آن از بین رفتن زمینهای مزروعی بود. ولی سر-انجام ناچار شده بود از این سیاست دست‌بکشد و از کشورهای خارجی، مخصوصاً آمریکا و کانادا، گندم بخرد و سرمایه‌گذاری در صنایع پتروشیمی را هشت برابر افزایش دهد. در آن زمان روسها برای هر هکتار زمین مزروعی معادل یک چهارم آمریکایی‌ها کود شیمیائی مصرف می‌کردند.

اعتباراتی که به این مسائل اختصاص داده شده بود می‌بایست از جایی تأمین گردد، لذا از سرمایه‌گذاری در سایر رشته‌ها بتدریج کاسته شد و حتی هزینه‌های نظامی هم به مقدار ناچیزی کاهش یافت. در مقابل، واشنگتن هم تقلیل بسیار جزئی در بودجه نظامی خود داد و کارخانه غنی‌سازی اورانیوم را تعطیل کرد. اما برای ایجاد تفاهم بین دو ابرقدرت، اقدامات بیشتری لازم بود. شورویها پذیرفتند که از انداختن پارازیت روی برنامه‌های صدای آمریکا و بی‌بی‌سی در داخل روسیه خودداری کنند ولی سخنگوی کرملین مرتباً تکرار می‌کرد که همزیستی مسالمت‌آمیز را نمی‌توان در مسائل عقیدتی رعایت کرد. هنوز بین دو ابرقدرت اختلافاتی وجود داشت که میراث گذشته بود. مهمتر از همه مسئله ویتنام بود که آمریکایی‌ها به تدریج درگیر آن می‌شدند. در دوم اوت ۱۹۶۴ یک ناوشکن آمریکایی به نام «مادوکس» که مشغول مراقبت در خلیج تونکن بود هدف حمله سه رزمانا ویتنام شمالی قرار گرفت و لی موفق شد به کمک هواپیماهای ناو هواپیما بر «تایکون دروگا» که به کمک شتابته بودند یکی از آنها را غرق کند.

در صفحات بعد درباره این حادثه که هنوز علت آن روشن نشده است بحث خواهیم کرد ولی جانسون بی‌درنگ دستور داد نسبت به ویتنام شمالی عمل متقابل صورت گیرد و از کنگره خواست که اختیاراتی برای مقابله با هرگونه تجاوز نظامی علیه نیروهای مسلح آمریکا و تکرار حادثه مزبور به اوی بدهد. بدین ترتیب آمریکایی‌ها پایشان را روی پله اول نرdbانی گذاشتند که بعدها به بالا رفتن از آن و درگیری کامل آنها، در ویتنام

منجر شد.<sup>۱۷</sup> عکس العمل کرملین در ابتدا ملایم بود و فقط از طریق خبر—گزاری تاس به طرفین توصیه کردند که «از مبادرت به هر اقدام شتابزده و تحریک‌آمیز در این منطقه جهان خودداری ورزند». <sup>۱۸</sup> نیت خروشچف به درگیر نشدن در این ماجرا کاملاً روشن بود.

اما درباره یک مسئله دیگر، یعنی قبرس، خروشچف لعن‌خشن‌تری در پیش گرفت و دلیل آنهم این بود که آنکارا دولت قبرس و اسقف ماکاریوس رئیس جمهوری آن را متهم به پیروی از سیاست نابودی اقلیت ترک‌زبان جزیره می‌کرد و به همین جهت نیروی هوائی خود را برای حمله به مناطق نظامی آن کشور اعزام و سیصد نفر را کشته و زخمی کرده بود. اسقف به شوروی متولّ گردید و دولت مزبور در ۹ اوت ۱۹۶۴ به دولتهاي ذی نفع اخطار کرد که «در صورت تجاوز نظامی به خاک قبرس، دولت شوروی از آزادی و استقلال این کشور دفاع خواهد کرد». <sup>۱۹</sup> این اخطار در ۱۵ اوت منتشر شد و روز بعد روزنامه «ساندی تایمز» لندن یک مصاحبه مطبوعاتی مفصل با خروشچف انتشار داد که طی آن رهبر شوروی، واشینگتن و لندن را متهم کرده بود که پشتسر آنکارا قرار دارند و ضمن تجلیل از کندي از اظهار نظر درباره جانسون خودداری کرده بود. این مصاحبه باعث تحول سریع در اوضاع قبرس گردید. ترکها به علت خودداری آمریکاییها از تحویل بنزین هواپیما، ناچار حملات هوائی خود را به قبرس متوقف ساختند و وزیر خارجه آن کشور به شوروی رفت و اوضاع تا حدودی آرام شد. خروشچف در همین مصاحبه بخوبی آشکار کرده بود که نگرانی اصلی‌اش از کجاست و گفته بود: «باید یک قرارداد صلح با دو آلمان بسته شود.» از نظر رهبر شوروی نیل به آرامش و رفع تنشیجات بدون توفیق در حل مسئله آلمان غیرممکن بود و این مسئله هم ده سال بعد سرانجام فیصله یافت.

مع ذلك محیط مساعد بود زیرا در برلین که رهبر پرچوش و خروش شوروی از سال ۱۹۵۸ به بعد آن را یک غده سلطانی می‌نامید که نیاز به عمل جراحی دارد — از ابتدای سال ۱۹۶۴ هیچگونه حادثه‌ای رخ نداده

17) Johnson, *op. cit.*, p. 152.

18) *Le Monde*, 7 août 1964.

19) *Le Monde*, 18 août 1964.

بود. توافق درباره صدور پروانه عبور بین دو قسمت پاییخت سابق آلمان تجدید شده و شوروی قراردادی با جمهوری دمکراتیک آلمان منعقد کرده بود که محتوای آن نشان می‌داد که دیگر بزودی بعراپی برسر مسئله آلمان روی خواهد داد. اما همه این نشانه‌های اطمینان‌بخش که موجب رضایت ملت‌های شرق و غرب بود، برای ملت آلمان که شاهد تقسیم کشورش برای مدتی نامعلوم بود، بسیار دردناک بود و در نتیجه خود را قربانی نزدیکی و تفاهم بین دو ابرقدرت می‌دانست.

علوم نبود خروشچف چه نقشه‌ای دارد که ناگهان اعلام شد وی به دعوت ارهارد صدراعظم آلمان فدرال، در پایان آن سال از بن دیدن خواهد کرد. این تصمیم در روابط دو کشور بسیار مهم و بیسابقه بود زیرا هنوز رهبران شوروی بازدید آدنائور از مسکو در سال ۱۹۵۵ را پس نداده بودند و جالبتر اینکه علی‌رغم هشدارهای مکرر مسکو، واشنگتن تصمیم گرفته بود آلمان فدرال را در «نیروی چندجانبه»\* که سلاحهای هسته‌ای در اختیار داشت، شرکت دهد. در چنین شرایطی سفر خروشچف به بن چه معنایی می‌توانست داشته باشد؟ یا رهبر شوروی این توافق را نادیده می‌گرفت و به نام همیستی مسالمت‌آمیز به آن اعتنای نمی‌کرد و یا می‌خواست از صدراعظم آلمان بهائی را که در ازای انصراف از شرکت در «نیروی چندجانبه» مطالبه می‌نماید، استفسار کند.

در ماه سپتامبر خروشچف به پرآگ رفت و در آنجا وزیران خارجه لهستان و آلمان شرقی و چکوسلوواکی، یعنی کشورهایی را که بیش از همه به مسئله آلمان علاقه‌مند بودند به حضور پذیرفت. به موجب اخبار پراکنده‌ای که منتشر شد رهبر شوروی نتوانسته بوده است نگرانی این سه کشور را از سفرش به بن و کنارآمدن احتمالی با آلمان فدرال برطرف سازد. در این هنگام واقعه عجیبی رخ داد. یک دیپلومات آلمان غربی مقیم مسکو که درواقع مأمور اطلاعاتی بود ضمن شرکت در مراسم مذهبی در کلیسای زاگورسک از پشت‌سر مورد اصابت سوزن سمی قرارگرفت و جابجا کشته شد. دو روز بعد روزنامه «فرانکفورتر آلگمانیه» از قول معافل نیمه‌رسمی بن مسئولیت این سوءقصد را به‌عهده مخالفین بهبود روابط آلمان و شوروی و تنשیزدایی گذاشت. دولت شوروی رسمی از آلمان فدرال معذرت خواست ولی لحن آن طوری بود که مسلماً نمی‌توانست مورد پسند

\* Multilateral Force

همه رهبران کرملین باشد. همه پیش از پیش احساس می‌کردند که وقایعی در شرف وقوع است.

واقعه‌ای که همه در انتظارش بودند در ۱۵ اکتبر و آن هم به نحوی که هیچکس پیش‌بینی نمی‌کرد، بوقوع پیوست. روز سیزدهم اکتبر، خروشچف به پیتسوندا در کرانه دریای سیاه رفت تا چند روزی در یک «دacha» استراحت کند. صبح روز پانزدهم، یکی از نزدیکان ژنرال دوگل بنام گاستون پالوسکی را به حضور پذیرفت که خبر بهبود ژنرال را پس از یک عمل جراحی به خروشچف داد و رهبر شوروی گفت: «آری، فقط مرگ می‌تواند یک رهبر سیاسی را از انجام وظایفش بازدارد.»<sup>۲۰</sup> ضمن این ملاقات وی چندبار برای پاسخ دادن به تلفن از اتاق بیرون رفت و سرانجام، ملاقات پس از نیم ساعت قطع شد و فی الواقع مطلب مهمی رد و بدل نشد، فقط خروشچف اشاره به مسافت قریب الوقوعش به بن کرد. مثل این بود که از توطنه‌ای که در اطرافش شکل می‌گرفت بی‌خبر است.

ساعته بعد خروشچف با هوایپما عازم مسکو گردید تا در جلسه پولیتبورو، یعنی هیئت رئیسه کمیته مرکزی حزب، شرکت کند. در این هنگام سرنوشت او تعیین شده بود زیرا روزنامه «ایزوستیا» در شماره بعد از ظهر آن روز فقط یکبار از او نام برده بود. ظاهراً میخائیل سوسلف، نظریه‌پرداز و متفسر حزب، ادعانامه علیه او را که قبلاً به تأیید سایر اعضاء پولیتبورو رسیده بود قرائت کرده بود. یک بار دیگر در ژوئن ۱۹۵۷ نظیر این واقعه برای خروشچف روی داده بود ولی آن بار مارشال ژوکوف فرمانده ارتش سرخ به کمکش شتافته و دستور داده بود تانکها بش ساختمان کمیته مرکزی حزب را در کاخ کرملین معاصره و هوایپماهای نظامی اعضای پلنوم را از سراسر شوروی جمع‌آوری کنند. بدین ترتیب خروشچف توانسته بود مخالفین خود – یعنی مولوتوف وزیر خارجه، مالتکوف نخستین جانشین استالین، کاگانوویچ برادر زن استالین، و شپیلوف وزیر خارجه آن کشور در زمان بعران سوئن – را شکست دهد. این جریان به عنوان «توطئه گروه ضد حزبی» شهرت یافت ولی اشخاص فوق الذکر توانسته بودند جان خود را نجات دهند و هر کدام به مشاغل کم‌اهمیت گمارده شوند.

20) Michel Tatu, *Le Pouvoir en U. R. S. S.*, Paris, Grasset, 1967 p. 448.

اما این بار عملیات بطرز ماهرانه‌تری ترتیب داده شده بود و خروشچف هم دیگر آن شور و حرارت سابق را برای مقابله با مخالفانش نداشت. به هر حال جلسه عمومی کمیته مرکزی (پلنوم) فردای آن روز تشکیل گردید و به قراری که ژرژ مارشه، دبیرکل حزب کمونیست فرانسه، از قول مقامات رسمی شوروی نقل می‌کند: «رفیق خروشچف انتقادهای اصولی را که از وی بعمل آمده بود پذیرفته و اظهار داشته است به علت کبر سن و وضع نامناسب مزاجی دیگر نمی‌تواند به انجام وظایفش ادامه دهد و استعفای خود را تسلیم کرده است.»<sup>21</sup>

لازم نیست بگوییم که این توضیحات شاید فقط مارشه و عده کمی را قانع کرده باشد. علی‌الخصوص که خروشچف در ملاقاتهایی که بعداً با عده محدودی شخصیتهای خارجی در خانه بسیار محقرش بعمل آورد، غیرقابل درک بودن و قایعی را که منجر به سقوطش شد متذکر و تلغی زیادی از خود نشان داد. از همان روز مطبوعات شوروی کسی را که تا دیروز نامش را با آب و تاب می‌بردند ناگهان به دست فراموشی سپردند و دیگر اسمی از وی به میان نیاوردند. باید پرسید حقیقت واقعه چه بوده است؟ خروشچف در خاطراتش که ظاهراً ابتدا در دستگاه ضبط صوت دیکته کرده وسپس مخفیانه به غرب برده شده است در این باره سکوت می‌کند.<sup>22</sup> رهبران شوروی هم هنگام مرگ وی در ۱۹۷۱ زحمت شرکت در تشییع جنازه او را به خود ندادند. فقط روزنامه «پراودا»، در شماره ۱۷ اکتبر خود بدون آنکه از کسی اسم ببرد اشخاصی را که با خودستایی فراوان در ساختمان کمونیسم تردید بخراج داده و با ارائه طرحهای «مفخر گنجشکی» از آنها نتایج کودکانه می‌گیرند و مرتکب حرکات دور از واقعیت می‌شوند و تصمیمات شتابزده اتخاذ می‌کنند و کارشان فقط گزافه‌گویی و تحمیل نظراتشان است» شدیداً مورد حمله قرار داد. اما این عیوب چیز تازه‌ای نبود و حتی در زمان قدرت خروشچف بر همه آشکار بود و با گوش و کنایه درباره آن گفتگو می‌کردند. او در دو مسئله مهم برلین و مشکلات کشاورزی مرتکب اشتباهات بزرگی شده بود که مطبوعات شوروی از آن نامی نمی‌بردند. پس علت واقعی برکناری خروشچف چه بوده است؟ آیا او را مسئول تیرگی روابط با پکن می‌دانسته‌اند؟ ولی

21) *L'Humanité*, 9 novembre 1964.

22) *Khrushchev Remembers, the Last Testament*, Boston et Toronto, Little, Brown and Co., 1970-71, 2 vol.

ادعانامه علیه او را سوسلف قرائت کرد که یک سال و نیم قبل از آن شدیدترین حملات را به عقاید قشری مائوتسه‌تونگ بعمل آورده بود. بطور مسلم بزرگترین اتهامی که به نیکیتا سرگیویچ می‌زدند افراط در خودستایی و حملات مکرر و بیرحمانه‌اش به استالین بود. وی در این کار آنقدر تند رفته بود که نام شهر استالینگراد را که مقاومت قهرمانانه‌اش در سال ۱۹۴۳ در برابر مت加وزین هیتلری شهرت عالمگیر داشت، تغییر داده بود. همچنین، روح ماجراجو و لعن بی‌ادبش بسیاری را آزار می‌داد. ولی همانطور که یک قطره آب برای لبریزکردن ظرفی کافی است، تصمیم او مبنی بر اینکه دامادش آلکسی آدجویا را که فردی جاهطلب و بی‌اطلاع بود به دبیری حزب در امور کشاورزی بگارد، قبل از آنکه به موقع اجرا درآید باعث سرنگونی او گردید. شاید مسئله سفرش به آلمان فدرال و معامله‌ای که در نظر داشت با رهبران بن بهانجام برساند نیز در این امر نقشی داشته است.

بعد از مرگ استالین خروشچف با همدستی مالنکوف و مولوتوف در یک جلسه سری کمینفرم در ژوئیه ۱۹۵۳، بریا رئیس سازمان امنیت زمان استالین را متهم کرده بودند که در اجرای نقشه‌های جنایتکارانه و ضد سوسیالیستی خود در نظر داشته است جمهوری دمکراتیک آلمان را تبدیل به یک کشور بورژوا بنماید و نسپس او را به جوخه اعدام سپرده بودند. پس از آن هم خروشچف، مالنکوف را در سال ۱۹۵۵ متهم به اتخاذ سیاست غیرواقع‌بینانه در مورد مسئله آلمان کرد و جانشین استالین را به بجهانه عدم کفايت و ادار به استعفا نمود. آیا واقعاً بریا و مالنکوف در نظر داشته‌اند رژیم والتر اولبریشت را در آلمان شرقی فدای تنش‌زدایی و برقراری یک دوره طولانی آرامش بین شرق و غرب بنمایند و در مقابل، تضمینهایی در مورد انصراف از تجدید تسليحات آلمان فدرال و عضویت آن کشور در پیمان اتلانتیک بگیرند؟ هیچ قرینه‌ای نشان نمی‌دهد که خروشچف چنین سیاستی را دنبال می‌کرده است ولی ضمناً نمی‌توان انکار کرد که از وقتی وی قصد سفر به بن را اعلام کرد متعددی‌نش دچار نگرانی شدند. نکته جالب این است که سوسلف‌متکر اصلی سقوط خروشچف، و برزنفکه به جانشینی او منصوب گردید در ششم اکتبر، یکی در مسکو و دیگری در برلین شرقی، بیاناتی ایراد کردند و امکان هرگونه معامله بر سر جمهوری دمکراتیک

آلمان را مردود شمردند. ۲۲. شاید رهبران مزبور به دبیرکل حزب آنقدرها اعتماد نداشتند و می‌ترسیدند که در سفر به بن تعهدات جدیدی به‌عهده بگیرد که از نظر آنها قابل قبول نبوده است. مگر خروشچف در موارد متعدد، از جمله در حضور گی موله نخست وزیر فرانسه، اظهار نداشته بود: «همه چیز با یک قرارداد راپالوی\* جدید حل خواهد شد؟» ۲۴ مگر آدجوبای ضمن مذاکره با صاحبان صنایع آلمان نگفته بودکه والتروالبریشت دبیر کل حزب کمونیست آلمان شرقی مبتلا به سلطان است و چیزی به پایان عمرش نمانده است و بعد از مرگ وی حل مسئله آلمان ساده خواهد بود؟ تکذیب‌نامه‌ای که در این خصوص بعداً منتشر شد هیچکس را قانع نکرد.

به محض انتشار خبر برکناری خروشچف، سفیر شوروی در بن نزد ارها رد صدر اعظم فدرال، شافت و به او اطمینان داد که این امر تأثیری در سیاست خارجی کشورش ندارد. این اظهاری است که همیشه در این-گونه موارد می‌شود ولی آنچه مسلم است خروشچف به بن نرفت و شش‌سال بعد، یعنی در ۱۹۷۰، آلسکسی کاسیگین نخست وزیر شوروی از بن بازدید کرد. خروشچف این سمت را با دبیر کلی حزب توأم بر عهده داشت. اما رهبران کرملین که می‌خواستند از تجدید حکومت فردی جلوگیری کنند مانند دوران بعداز مرگ لینین و همینطور بعداز استالین، یک گروه سه‌نفری را که به‌روی‌سی به‌آن «ترویکا» می‌گویند روی کار آوردند. در سال ۱۹۲۴ اعضای این گروه عبارت بودند از استالین، کامنف و زینوویف، و در ۱۹۵۳ عبارت بودند از مالنکوف، مولوتوف، و بریا. هر دو بار یکی از این سه نفر که مکارت و کمتر پایبند رعایت اصول بود توانسته بود همه چیز را به‌خود اختصاص دهد و قدرت را در درجه اول مردم شوروی و هوسبازی‌ها یش بذرخاند. منظور از همه، در درجه اول دست گیرید و همه را با اعضای دستگاه دولتی و حزبی هستند که «آپاراتچیکی» نامیده می‌شوند. به‌این جهت رهبران شوروی تصمیم گرفتند دیگر نگذارند این بازی تکرار

\* Rappallo: قرارداد بین آلمان و شوروی که در سال ۱۹۲۲ به اختلافات بین دو کشور خاتمه داد و در آن زمان مانند بمب صدا کرد.

(23) *Tatu, op. cit., pp. 436-37.*

(۲۴) یادداشت‌های شخصی نویسنده.

شود و یک گروه سه نفری به این شرح انتخاب کردند: لئونیدا یلیچ برژنف، که از یک سال قبل صدر هیئت رئیسه – و بعارت دیگر، رئیس جمهوری – و مردی خوش قیافه و خوش لباس بود که به ودکا و زنان زیبا و اتوموبیلهای سواری علاقه داشت؛ آلسکی کاسیگین، معاون اول نخست وزیر که اقتصاد دانی با چهره غمناک بود؛ و میکویان، بلشویک پیر، که او هم سمت معاون نخست وزیر را به عهده داشت. اولی دبیرکل حزب، دومی نخست وزیر، و سومی صدر هیئت رئیسه گردید.

از این سه نفر فقط میکویان در انقلاب اکتبر شرکت کرده بود ولی به او کم اهمیت ترین سمت‌ها را داده بودند. در زمان انقلاب، برژنف یازده ساله و کاسیگین سیزده ساله بود و این اولین بار بود که مسئولیتهای مهم شوروی در دست کسانی قرار می‌گرفت که در دوره بعد از انقلاب بزرگ شده بودند و پرورش یافته زمان استالین بشمار می‌رفتند.

آیا این رهبران سه‌گانه قصد داشتند سیاست کسی را که کنارش گذاشته بودند ترک گویند و سیاست جدیدی در پیش بگیرند؟ در جواب رهبران حزب کمونیست ایتالیا که نگرانی خود را از این امر ابراز داشته بودند، رهبران سه‌گانه قصد خود را به ادامه سیاست همزیستی و تنش— زدایی اعلام نمودند.<sup>۲۵</sup> ولی نگرانی اصلی آنها از جایی دیگر بود، زیرا همان روزی که خروشچف سقوط کرد چین نخستین بمب اتمی خود را آزمایش کرد و به این ترتیب انتقام خود را از شخصی که با خشونت همکاری و کمک اتمی خود را با آنها قطع کرده و شرط بسته بود که چین هرگز نخواهد توانست بتنهایی بمب اتمی بسازد، گرفت.

## فصل ۲

### خط بطلان بر گذشته

#### انقلاب فرهنگی چین - و خامت روابط چین و سوری

ناگهان خط بطلان بر گذشته کشیدن و دوران جدیدی را آغاز کردن، بیماری درمان ناپذیر دوح بشری است.  
ژول میسله، پسران ما

خوشچف که از نتایج کوشش‌های خود برای بهبود روابط با غرب چندان راضی نبود در پاییز ۱۹۶۳ چنین وانمود کرد که در جستجوی راهی برای تقویت روابط چین و سوری است که به علت امضای قرارداد منع آزمایش‌های هسته‌ای در ژوئیه همان سال تا حدود زیادی تیره شده بود. بدین جهت، بدون توسل به راههای کلاسیک، حزب کمونیست پرتغال را که در آن زمان در خفا بسر می‌برد ولی کاملاً از مسکو پیروی می‌کرد، وادر ساخت که خواستار تشکیل کنفرانس جهانی احزاب کمونیست شود. آخرین کنفرانس جهانی احزاب کمونیست در نوامبر ۱۹۶۰ تشکیل شده بود ولی مائوتسه‌تونگ و چوئن‌لای از شرکت در آن خودداری کرده بودند. مذاکرات این کنفرانس بسیار تند و توأم با دعوا بود تا جایی که انورخوجه و هیئت نمایندگی آلبانی در را بهم زده و با قهر آن را ترک نموده بودند. علت این اختلافات را اظهارات موریس تورز دبیرکل وقت حزب کمونیست فرانسه روشن می‌سازد: «ما نظر رفقای چینی را در مورد بیر کاغذی آمریکا که باید آن را از لحاظ استراتژیکی رام کرد ولی از نظر تاکتیکی با آن مبارزه نمود درک نمی‌کنیم. چنین شعار مبهمی نمی‌تواند روش خلقها را در برآورد وضع نیروهای امپریالیستی و طرق

مبارزه با آن تعیین کند.»<sup>۱</sup>

حزب کمونیست فرانسه که همیشه اطاعت و وفاداری خود را نسبت به سیاست شوروی نشان داده است از پیشنهاد حزب کمونیست پرتفال جانبداری کرد. منظور شورویها محکوم ساختن عقاید انحرافی چینیها بود که بهبیچوجه حاضر نبودند در آن کوچکترین تغییری بدنهند. اما دیگر آن زمان گذشته بود که یک اخم استالیلی کمونیستهای سراسر جهان را به سکوت و احترام وامی داشت. بسیاری از احزاب کمونیست - و در رأس آنان حزب کمونیست ایتالیا که بیش از همه سرکشی می‌کرد و حزب کمونیست رومانی که قدم به قدم در راه استقلال گام بر می‌داشت - به مسکو فهماندند که با چنین عملی موافق نیستند. بلا فاصله خروشچف فهمید که باید سیاست نرمش در پیش بگیرد و در ۲۵ اکتبر ۱۹۶۳ از یک پیام حزب کمونیست اندونزی که پیشنهاد کرده بود مذاکرات دوجانبه بین چین و شوروی دنبال شود، پشتیبانی کرد.

اما چینیها دیگر اعتقاد خود را به او از دست داده بودند و لذا در پاسخ این پیشنهاد، کرملین را به «تجدید نظر طلبی» متهم کردند و حمایت خود را از احزاب و جناحهای مائوئیست که در گوش و کنار دنیا از طرف عوامل طرفدار چین، و در درون احزاب کمونیست فرانسه و ایتالیا و اسپانیا و غیره تشکیل شده بودند اعلام داشتند. در واقع آنها در بعضی از موارد انشعاب و در موارد دیگر دسته بندی درون حزبی را تشویق می‌کردند که از نظر کمونیستهای قشری گناه کبیره بشمار می‌رود. در ۱۲ فوریه ۱۹۶۴ کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی از کلیه احزاب دنیا دعوت کرد که به منظور تجدید وحدت نهضت کمونیست بین‌المللی، یعنی نهضتی که به قول سولف «تاریخ نظیر آن را ندیده است» با یکدیگر تبادل نظر نمایند.<sup>۲</sup>

پکن در جواب لحنش را شدیدتر کرد و خروشچف در ۴ آوریل در بوداپست لزوم تأسیس سازمان جدیدی را برای هماهنگ کردن خطمشی و فراهم کردن امکان تبادل نظر بین احزاب کمونیست، اعلام داشت.<sup>۳</sup> این

۱) به نقل از گزارش هیئت نمایندگی فرانسه در کنفرانس احزاب کارگری و کمونیست که در نوامبر ۱۹۶۴ منتشر شده است.

2) *Nouvelles de Moscou*, supplément au n° 15, du 11 avril 1964, p. 60.

(۳) به نقل از:

François Fejtö, *Chine - U.R.S.S., le conflit*, Paris Plon, 1966, t. II, p. 277

امر بمعنی تجدید حیات کمینفرم که در سال ۱۹۴۷ بهمین منظور تأسیس شده و خروشچف آن را در ۱۷ آوریل ۱۹۵۶ در بحبوحه بهبود روابط شرق و غرب بعداز مرگ استالین منحل کرده بود، پشمار می‌رفت. با این تفاوت که دشمنی که این بار می‌باشد علیه آن هماهنگی ایجاد شود به جای آمریکا، چین بود. اما خروشچف با کمال حیرت دریافت که هیچ شور و حرارتی از جانب احزاب کمونیست به قبول این دعوت نشان داده نشد و حتی متحدین وفاداری مانند لهستانیها و ویتنامیها در مورد عواقب وخیمی که ممکن است این کنفرانس که با عجله دعوت شده بود درپی داشته باشد، بهوی هشدار دادند.

مع ذلك حزب کمونیست اتحاد شوروی در ۳۰ ژوئیه دعوتنامه‌ای برای کلیه احزاب برادر ارسال داشت و پیشنهاد کرده یک گرد هم آئی مقدماتی برای آماده کردن کنفرانس جهانی انجام گیرد. دعوتنامه مذبور جهت ۱۳ حزب که قدرت را در کشورهای مختلف در دست داشتند و همچنین احزاب کمونیست استرالیا، آرژانتین، بربزیل، انگلستان، هند، اندونزی، ایتالیا، آلمان فدرال، آمریکا، سوریه، فنلاند، فرانسه و ژاپن ارسال گردید. باید خاطر نشان کرد که مائوتسه تونگ در دهم آن ماه به یک گروه از سوییالیستهای چپگرا ژاپنی اظهار داشته بود که شوروی در اروپا و آسیا سرزمینهای متعددی را اشغال کرده که هیچگونه حقی به آنها نداشته است، علی‌هذا وی از هر کشوری که بخواهد سرزمینهایش را پس بگیرد حتی آلمان و ژاپن - حمایت خواهد کرد. در مورد چین هم گفته بود: «در حدود صد سال پیش روسها منطقه واقع در شرق دریاچه بایکال را تصرف کرده و پس از آن بتدریج ولادی وستک، خابارفسک، کامچاتکا و مناطق دیگری را به خاک خود منضم کرده‌اند که اکنون قسمتی از خاک شوروی بشمار می‌رود و هنوز ما ادعاهای خود را درباره مناطق مذبور عنوان نکرده‌ایم.»<sup>۴</sup>

عظمت این ادعاهای برای مقاعده کردن مجموع احزاب کمونیست دنیا کافی نبود. مرگت موریس تورز دبیرکل حزب کمونیست فرانسه در ۱۱ ژوئیه، و تولیاتی دبیرکل حزب کمونیست ایتالیا در ۲۱ اوت، مسکو را از دو طرفدار وزین معروم و موضوع را پیچیده تر کرد. حزب کمونیست ایتالیا پس از مدتی تردید در چهارم سپتامبر سندي را منتشر کرد که

4) Documentation française, Notes et Études, n° 3147 du 19 décembre 1966, p. 40.

گویا رهبر حزب قبل از مرگش جهت خروشچف تهیه کرده بود و به این لحاظ آن را وصیتنامه سیاسی نام دادند. در این سند، تولیاتی ضمن اینکه در مجموع نظرات شوروی را پذیرفته بود، تقاضای مراعات یک «حداقل احترام» برای طرف مقابل را می‌کرد «تا امکان تجدید وحدت اردوی سوسیالیسم در موارد شدید و بحرانی بكلی از بین نرود». منظور تولیاتی ویتنام بود که در نامه جوابیه خود، بدون آنکه با تشکیل کنفرانس مخالفت کند، عقیده‌اش را به تعدد مراکز ایدئولوژیکی ابراز و اعلام داشته بود وظیفه احزاب کمونیست در درجه اول پیدا کردن راه مناسب برای در دست گرفتن قدرت در کشورهایشان می‌باشد و هرگونه راهی که از خارج به آنها تحمیل شود مردود است.<sup>۵</sup>

در چنین شرایطی تعجب ندارد که از ۲۶ حزب کمونیست فقط ۱۲ حزب، آنهم با بی‌میلی، دعوت مسکو را برای شرکت در گردهم‌آیی مقدماتی که مقارن سقوط خروشچف تشکیل شد، پذیرفتند. شش حزب دعوت را بطور قطع رد کردند (آلبانی، چین، کره، اندونزی، ژاپن و رومانی) و هفت حزب دیگر (از جمله کوبا و لهستان و ویتنام) از دادن پاسخ خودداری کردند. هرگز نفوذ و قدرت مسکو بر احزاب کمونیست دنیا تا این حد کاهش نیافته و متزلزل نشده بود.

تعولات داخلی کرملین که به سقوط خروشچف انجامید، تشکیل گردهم- آیی مقدماتی را به تعویق انداخت. رهبران جدید شوروی از این فرصت استفاده کردند و علی‌رغم نگرانی شدیدی که از آزمایش بمب‌اتمی چین داشتند سعی در بهبود روابط خود با پکن نمودند. حمله به مائو از صفحات روزنامه‌های شوروی ناپدید شد و بزودی اعلام گردید که چوئن‌لای دعوت شرکت در مراسم انقلاب اکتبر را پذیرفته است. این واقعه بسیار مهم بود زیرا از سه سال پیش هیچ یک از رهبران چین پاییشان را به کرملین نگذاشته بودند. همان روز «روزنامه مردم» چاپ پکن، در سرمهاله اش اعلام داشت: «مشکلاتی که بین دولتهای چین و شوروی و احزاب کمونیست دو کشور بوجود آمده است جنبه موقتی دارد و می‌تواند بتدریج حل شود.» ارگان حزب کمونیست چین برکناری خروشچف را یک خبر خوب دانسته و وی را متهم به خیانت به انقلاب اکتبر و منافع ملت شوروی نموده و پیشنهاد کرده بود مصوبات کنفرانسیهای قبلی احزاب کمونیست در ۱۹۵۷

و ۱۹۶۰ محترم شمرده شود و همه برای مبارزه با امپریالیسم در یک صفحه قرار بگیرند.<sup>۶</sup>

حزب کمونیست آلبانی تصمیم قاطعانه به عدم شرکت در کنفرانس گرفته بود. بعداز انتشار دفتر خاطرات سیاسی انورخوجه در ۱۹۷۹ معلوم شد مدتها همه بغلط می‌پنداشته‌اند که تیرانا سخنگوی پکن بوده و آنچه را رهبران چین نمی‌خواستند به زبان آورند، آلبانی با صدای بلند اعلام می‌کرده است.<sup>۷</sup> حقیقت این است که بعداز آشتی خروشچف و تیتو، آلبانیها ترس فراوانی داشتند که قربانی این آشتی بشوند و لذا متوجه پکن گردیدند. ولی در عین حال با مشاهده کوچکترین نشانه سکوت و آرامش پکن در برابر مسکو و بدون ملاحظه عدم تناسب فوق العاده، چینیها را بشدت متهم به ضعف در برابر تجدید نظر طلبان می‌نمودند.

انورخوجه دلایل دیگری هم برای نگرانیش از چینیها داشت. وی در دفتر خاطراتش از اظهارات مائو درباره استرداد سرزمینهای متعلق به دیگران اظهار تعجب کرده و مخصوصاً از تماس پکن با آنچه وی «میانه‌روهای رومانی» می‌نامید بشدت ناراحت شده است. از نظرخوجه، رومانیها که با دشمن سخت او تیتو مناسبات دوستانه برقرار کرده بودند قابل بخشش نیستند. در روز سقوط خروشچف نیز با اینکه خبر آن‌هنوز انتشار نیافته بود از علائم نزدیکی بین چینیها و تجدیدنظر طلبان اروپایی ابراز نگرانی می‌کند و می‌نویسد: «می‌ترسم با افزایش تماس بین سران دو کشور بالاخره مسئله ادعاهای ارضی مطرح شود.»

در ۳۰ اکتبر، چوئن‌لای گروهی از سفیران کشورهای سوسیالیستی را به حضور پذیرفت و مطالبی اظهار نمود که به قول انورخوجه «کاملاً فرست طلبانه و نشانه سستی و بی‌غیرتی در برابر تجدیدنظر طلبان بود». <sup>۸</sup> چوئن‌لای گفته بود: «ما باید دست دوستی به رفقای شوروی بدھیم و خط بطلان بر گذشته بکشیم زیرا با برگزاری خروشچف عقاید و نظرات او هم مرده است.» ضمناً به سفير آلبانی گفته بود: «ما می‌دانیم شما با آنها روابط سیاسی ندارید ولی به محمد شهو<sup>\*</sup> بگویید جامه‌دانش را بینند و

\* نخست وزیر آلبانی که در اوخر ۱۹۸۱ خودکشی کرد.

6) *Le Monde*, 7/8 novembre 1964.

7) Enver Hodja, *Réflexions sur la Chine*, Tirana, 1979, Éd. «8-Nentöri», t. I.

8) *Ibid.*, p. 132.

برای شرکت در جشن‌های انقلاب اکتبیر به مسکو برود.<sup>۹</sup> انور خوجه از این بیانات نتیجه می‌گیرد که منظور چوئن‌لای یک اقدام تحریک‌آمیز حساب شده علیه آلبانی بود. تا به شورویها نشان بدهد که من بعد روابط خاصی با آلبانی نخواهد داشت.

اما دیری نپایید که نگرانی آلبانیها و امیدواری چینیها از بین رفت زیرا مذاکرات چوئن‌لای در مسکو به شکست انجامید چون به قول خوجه هریک از طرفین می‌خواست سر دیگری کلاه بگذارد. میانجیگری ویتنامیها و رومانیاییها هم نتیجه‌ای نداد. علت این میانجیگری هم این بود که ویتنامیها می‌خواستند در برابر آمریکا هم پشتیبانی پکن را داشته باشند و هم حمایت مسکو را، و رومانیاییها هم می‌خواستند با تکیه به یکی، خود را از شر دیگری خلاص کنند.

۶) از ۲۱ نوامبر به بعد دیگر هرگونه امیدی به بهبود روابط از میان رفت و معلوم شد سقوط خروشچف کوچکترین تغییری در روابط چین و شوروی نداده است. مجله «پرچم سرخ»، نشریه تئوریک کمیته مرکزی چین، ادعانامه بسیار شدیدی علیه خروشچف منتشر کرد و وی را دلچک سیاسی خواند که امید واهی به منعرف کردن سیر جبری تاریخ بسوی سرمایه‌داری داشته و ضمن همکاری با امپریالیسم آمریکا می‌خواسته مانع از ساختن بمب اتمی چین بشود. همچنین خروشچف را متهم کرده بود که مانع از رشد انقلابی در جهان شده و با حمایت از تیتوی مرتد و ایفای نقش پدرخوانده قصد داشته با تشکیل یک گردهم‌آیی از احزاب کمونیست، در میانشان اختلاف اندازد. در مورد جانشینان خروشچف هم نوشته بود: «سیر جبری تاریخ با همه فراز و نشیبهایش همچنان ادامه خواهد یافت. هرچند خروشچف سقوط کرده است ولی طرفدارانش در برابر این شکست سر تسلیم فرود نخواهند آورد و به‌امید این که سیر وقایع به میل آنها جریان یابد منتظر مانده‌اند. در این صورت می‌توان گفت که روابط دو کشور با بن‌بست کامل رو برو است».<sup>۱۰</sup>

مسکو در ۱۲ دسامبر، ضمن اقرار به شکست مساعی خود در نزدیکی با پکن، اعلام کرد که به‌هرحال گردهم‌آیی مقدماتی احزاب کمونیست در اول مارس ۱۹۶۵ صورت خواهد گرفت. این اعلامیه موجب تعجب نبود زیرا یک ماه قبل از آن ژرژ مارشه در مراجعت از مسکو در کمیته مرکزی

9) *Ibid.*, p. 136.

10) *Le Monde*, 22/23 novembre 1964.

حزب کمونیست فرانسه اظهار داشته بود: «پیشنهاد مربوط به گردهم آیی مقدماتی جدی است و آشتی با جناح چپگرا و ناسیونالیست رهبران چین خطر مهمی برای نهضت کمونیسم بینالمللی از جمله حزب ما که قصد دارد با وحدت نیروهای چپ با قدرت فردی (منظور ژنرال دوکل) مبارزه کند بشمار می‌رود.»<sup>11</sup> لوثیجی لونگو دبیرکل جدید حزب کمونیست ایتالیا نیز با لعن مبهم‌تری اظهار نمود: «اختلاف‌نظرهای سیاسی و ایدئولوژیک را نمی‌توان با توافق و سازش حل نمود، بلکه فقط با گفتگو-های صریح و خالی از تعصب قابل حل هستند. به عقیده ما دعوت کنفرانس بینالمللی احزاب کمونیست در حال حاضر خطرناک است و باید باب مذاکره با رفقاء چینی را گشود.»<sup>12</sup>

گردهم آیی مزبور از اول تا هفتم مارس در مسکو صورت گرفت و غیبت هفت حزبی که در ماه سپتامبر گذشته دعوت را رد کرده بودند کاملاً بچشم می‌خورد. نوزده حزب شرکت‌کننده قطعنامه‌ای را تصویب کردند که لعن آشتی‌جویانه داشت. آنها تمایل خود را به «قطع مشاجرات لفظی علنی با لعن غیردوستانه و توهین‌آمیز نسبت به احزاب برادر»<sup>13</sup> اعلام نمودند در حالی که از چند هفته پیش مسکو حملات شدیدی را علیه پکن آغاز کرده بود. اجلس بعدی کنفرانس احزاب کمونیست در ژوئن ۱۹۶۹ تشکیل شد و این بار شورویها بعداز تجاوز به چکوسلواکی در صدد یافتن دوستان جدیدی بودند و لذا به پیچوجه سعی نکردند «تجدید نظر طلبان چینی» را محکوم سازند. با این حال روابط دو ابرقدرت کمونیست در آن زمان بسیار تیره بود تا جایی که منجر به برخوردهای نظامی و حتی شایعه جنگ گردید.

در خلال این احوال چین صحنه یک انقلاب دیگر شد. وسعت و آشفتگی این انقلاب چنان بود که اشخاص خوش‌باور که متأسفانه هنوز تعدادشان زیاد است تصور کردند شعله‌های سوسیالیسم ناب و آشتی‌ناپذیر که در مسکو رو به خاموشی می‌رود در پکن شعله‌ور شده است و بزودی دنیا را با

11) *L'Humanité*, 9 novembre 1964.

12) Jean Baby, *La Grande Controverse sino-soviétique, 1956-1966*, Paris, Grasset 1966, p. 203.

13) Bettati, *Le Conflit sino-soviétique*, Paris, Armand-Colin, 1971, t. 1, p. 331.

نور خود روشن خواهد کرد. این انقلاب که مقدمات آن از سال ۱۹۶۵ احساس می‌شد با تصویب یک قطعنامه شانزده ماده‌ای در کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در ۸ اوت ۱۹۶۶ تحت عنوان «انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی» به صورت رسمی درآمد<sup>۱۴</sup>. این قطعنامه بر مبنای افکار و عقاید مانوتسه‌تونگ بود که «هر فرهنگی بر عقاید سیاسی و طرز زندگی و اقتصاد جامعه تأثیر می‌گذارد. فرهنگ امپریالیستی و فرهنگ نیمه فئodal دفعه خواهی جدانشدنی هستند که یک اتحاد ارجاعی علیه فرهنگ جدید چین باهم بسته‌اند و بنابراین باید نابود بشوند.»<sup>۱۵</sup> و آنطور که مانو به‌آندره مالرو، وزیر فرهنگ وقت فرانسه، گفته بود: «در غیراین صورت این خطر وجود دارد که اشخاصی که نمی‌خواهند تمام عمرشان را با انقلاب بسر برند دچار خودخواهی طبیعی شوند و به فکر رفاه و زندگی راحت بیفتند و شور و حرارت انقلابی خود را از دست بدند و مبدل به بورژوا بشوند.»<sup>۱۶</sup> روزنامه «مردم» در ۲۶ سپتامبر نوشت: «انقلاب ما در این یک جمله خلاصه می‌شود که ما می‌خواهیم طرز فکر افراد را تغییر بدهیم و هرگونه آثار نفوذ ایدئولوژی طبقات استعمارگر را که هنوز در مغزشان وجود دارد با کمک افکار مانوتسه‌تونگ جارو کنیم.»

در این انقلاب نقش مهم و مؤثر را ژیان‌کینگ، سومین همسر مانو، ایفا کرد که پس از مرگ شوهرش به عنوان رهبر واقعی «گروه چهار نفری» به مردم معرفی گردید و در اوائل سال ۱۹۸۱ محکوم به اعدام با یک درجه تخفیف شد. آیا او زنی توطئه‌گر بود یا فردی متعصب؟ ادعانامه‌ای که در سال ۱۹۷۷ علیه او در مطبوعات چین منتشر شد او را سرمست از جاهطلبی و دارای کلیه صفات رذیله معرفی می‌کرد که در عین تظاهر به‌پاکی هرشب فیلمهای خلاف عفت را که معمانه از آمریکا برایش می‌آورده‌اند، تماشا می‌کرده است. فیلمی که تلویزیونها از محاکمه او نشان دادند او را زنی مغزور و متکبر و در عین حال با شهامت نشان می‌داد.

اما در کشوری مانند چین باید از هر چیز افراطی احتراز کرد، زیرا در این کشور مبالغه و گزافه‌گویی بسیار مرسوم است، مثلاً نطقی اندک

14) Pékin information, 15 août 1966.

15) Gilbert Mury, *De la révolution culturelle au X<sup>e</sup> congrès parti communiste chinois*, Paris, 10/18, 1973, t. 1, p. 254.

16) André Malraux, *Antimémoires*, Paris, Gallimard, 1967, p. 552.

شدید را به شلیک توپ تشبیه می‌کنند. برای متهم کردن ژیان‌کینگ هم هر وسیله‌ای مناسب به نظر می‌رسید. مثلاً در یک موزه شانگهای‌کارت عضویت او را به عنوان مأمور مخفی چیان‌کایشک به معرض نمایش گذاشته بودند. آنچه مسلم است، این هنرپیشه کوچک اندام اهل شانگهای که بعد از سن پنجاه سالگی هم توانسته هیکل و قیافه یک زن جوان را حفظ کند، نفوذ زیادی بر مائو که بیست سال از او مسن‌تر بوده داشته و همیشه آرزو می‌کرده است نقش درجه اولی در صحنه سیاست بازی کند. سیمون لیس در کتاب «لباسهای نو پر زیدن مائو» می‌نویسد: «وقتی حکمرانان مستبد به پایان عمرشان نزدیک می‌شوند، بدگمانی و حسادت آنان تشدید می‌شود و به برکنار کردن اشخاص باصلاحیت و وزیران کارдан می‌پردازند و روز به روز بیشتر به زنان و خواجگان حرم‌سرا و خدمتکارانشان متکی می‌شوند». <sup>۱۷</sup>

همینکه انقلاب فرهنگی چین آغاز شد، آرزوهای این زن جاهطلب و خطرناک به مرحله عمل درآمد و وقتی در ۱۹ مه ۱۹۶۶ «هیئت مرکزی انقلاب فرهنگی» – که چند ماه بعد عملاً به صورت دولت واقعی چین درآمد – تشکیل شد، او به سمت نایب رئیس اول آن منصوب گردید. رئیس این هیئت شن بودا منشی مخصوص مائو بود. در ماههای بعد این زن در همه‌جا یا در کنار شوهرش و یا بتنها یی دیده می‌شد و در همه‌جا علیه تجدیدنظر طلبان نطقهای آتشینی ایجاد می‌کرد و مجازات و پاکسازی آنها را خواستار می‌شد و بدن همه را می‌لرزاند. نطقی که وی در ۲۸ نوامبر در برابر بیش از بیست هزار تن مبارزان انقلاب ادبی و هنری در پکن ایجاد کرد، نقطه اوج فعالیتهای او بشمار می‌رود. در قسمتی از این نطق هندیان وار گفت: «سرمايهداری پس از چندین سال که از عمرش می‌گذرد فقط دارای چند پدیده محدود کلاسیک می‌باشد. بعضی از این پدیده‌ها بسیار ملال‌آور و بی‌روح هستند و جاذبه خود را از دست داده‌اند ولی برخی دیگر هنوز در میان مردم رواج دارند و روح آنها را مسموم می‌کنند: مانند رقص تویست، موسیقی جاز، استریپ‌تیز، نقاشی سبکهای جدید امپرسیونیسم و سمبولیسم و غیره که اگر بخواهیم همه را بشماریم تمام شدنی نیستند. ولی همه آنها فاسد و خلاف اخلاق و موجب فلنج کردن

17) Simon Leys, *Les Habits neufs du président Mao*, Paris, Champ Libre, 1971, p. 291.

روح انسانها هستند.<sup>۱۸</sup> بزودی آثار شکسپیر و بتهوون و استادان دیگری نیز به این فهرست اضافه شد و انتشارشان ممنوع گردید.

ممکن نیست کسی بتواند اینچنین مستقیم علیه تعلیمات لینین اظهار نظر کند. بهمین جهت روزنامه «پراودا» گفته لینین را مبنی بر اینکه «باید کلیه آثار فرهنگی را که سرمایه داری از خود باقی گذاشته در ساختمان سوسیالیسم مورد استفاده قرار داد» خاطرنشان کرد.<sup>۱۹</sup> دولت سوری با بکار بردن این دستور توانسته است قسمت مهمی از آثار با ارزش گذشته را حفظ کند. کلیساهای کرملین که در مجاورت مرکز کمونیسم بین‌المللی قرار گرفته‌اند، صلیب سن ولادیمیر که بر شهر کی‌یف سایه افکنده و مجسمه پتر کبیر ساخت فالکونه، مجسمه‌ساز فرانسوی، که در ساحل رودخانه نوا به چشم می‌خورد تا به ساکنان لینینگراد یادآوری کند که شهرشان را چه کسی بنا کرده است، از جمله این آثارند. اما در چین درست بر عکس عمل شد و گاردهای سرخ با وحشیگری شمار زیادی از آثار تاریخی و هنری را از بین برداشتند.

اما انقلابی که به اسم فرهنگ آغاز گردید بسرعت از این مرحله گذشت و واقعیت خود را که یک مبارزة لجوچانه برای کسب قدرت بود آشکار کرد. یکی از مواد شانزده‌گانه قطعنامه ۸ اوت ۱۹۶۶ که قبل اشاره کردیم این امر را بخوبی روشن می‌کند: «نظر به اینکه انقلاب فرهنگی ما یک انقلاب واقعی است، با مقاومت رو برو خواهد شد. این مقاومت در درجه اول از جانب کسانی که توانسته‌اند خود را در صفوف حزب جا بزنند و حتی به مقامات مهم برسند ولی راه سرمایه داری را دنبال می‌کنند ابراز خواهد شد». ولی اینها «مشت کوچکی بیش نیستند و باید نقاب از چهره‌هایشان برداشت».<sup>۲۰</sup>

18) *Bulletin d'information de l'Ambassade de la République populaire de Chine en République française* n° 53, du 15 décembre 1966.

(۱۹) متن کامل مقاله پراودا در منبع زیر چاپ شده است:  
*France Nouvelle*, 30 novembre 1966.

(۲۰) عبارت «مشت کوچک» برای نخستین بار در روزنامه «پرچم سرخ» نشریه تئویریک کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در مقاله‌ای تحت عنوان «باید با کادرهای حزبی درست رفتار کرد» درج گردید و متن کامل آن در خبر شماره ۲۲۳۵۱، مورخ ۲۳ زانویه ۱۹۶۶ خبر گزاری چین جدید منتشر شد و پس از آن بکرات در مقالات و انتشارات حزبی دیده می‌شد.

این «مشت کوچک» ظاهراً آن قدرها هم کوچک نبوده است. مانو که سرگرم مبارزه علیه سلطه‌جویی و تجدیدنظر طلبی شوروی و تکمیل آثار و افکارش بود بتدریج و بدون آنکه متوجه باشد، از مرکز قدرت کنار گذاشته شد. شاید فردپرستی شگفت‌آوری که دچارش شده بود واقعیات را از دیدگانش پنهان می‌داشت. پانزده سال بعد حزب کمونیست چین اقرار کرد که «مانو از فرط غرور متورم شده و خود را از واقعیات و خلقها دور کرده بوده است». ۲۲ در این هنگام در همه جای چین عکسها و مجسمه‌های او دیده می‌شد. هیچ اعلامیه و مقاله و حتی اعلانی منتشر نمی‌شد مگر آنکه در ابتدای آن فرازی از گفته‌ها و افکار عالیه مانو نقل شده باشد. مداعان و چاپلوسان مقام او را به عرش اعلی رسانده بودند. مثلاً مارشال لین پیائو فرمانده ارتش چین در نطق تملق‌آمیزی گفت: «تجربیات صدر مانو با ارزشتر از مجموع تجربیات مارکس و انگلیس و لنین است. سخنرانیها، مقالات و اقدامات انقلابی او حاکی از نبوغ بزرگ مخصوص طبقه کارگر است. افکار مائوتسه‌تونگ راهنمای بشریت و برنده‌ترین سلاح انقلابی است. او رهبر جاودانی ما است و هر یک از کلمات پر حکمت او بهقدر دهها هزار جمله ارزش دارد.» پس از این اظهارات چاپلوسانه، مارشال بیچاره بی‌آنکه متوجه باشد، خودش را مضحکه قرار داد و با ساده‌لوحی گفت: «من هنوز به اندازه کافی آثار مائوتسه‌تونگ را نخوانده و درک نکرده‌ام ولی از امروز به بعد آنها را بیشتر مطالعه خواهم کرد..» ۲۳

در ۴ اکتبر ۱۹۶۶ روزنامه رسمی چین، دستورالعمل‌های لین‌پیائو را که طرز نگارش آن باعث تفریح است به این شرح انتشار داد: «رفیق لین‌پیائو توصیه کرده است که افکار صدر مائوتسه‌تونگ را طبق روش مائوتسه‌تونگ مورد مطالعه قرار دهند، زیرا این بهترین روش برای درک افکار مائوتسه‌تونگ است.» ۲۴ براستی حیرت‌آور است که چگونه

(۲۲) خبر ۳۵ ژوئن ۱۹۸۱ خبر گزاری چین جدید که عیناً در روزنامه «لیبراسیون»، مورخ دوم ژوئیه ۱۹۸۱ درج گردید.  
(۲۳) نطق لین‌پیائو که در ۱۸ مه ۱۹۶۶ در دفتر سیاسی حزب ایراد شده بود، از اثر زیر نقل شده است:

*Révolution culturelle dans la Chine populaire*, Paris, 1974. 10/18.  
Bibliothèque Asiatische pp. 35/44.

24) Jean-Emile Vidal *Où va la Chine?*, Paris, Éditions Sociales, 1967, p. 73.

در آن زمان این همه روشنفکر در کشورهای مختلف این مزخرفات را جدی می‌گرفتند و برای آن یقه پاره می‌کردند. البته در آن موقع پیروی از چین و افکار مائو مد روز بود و به قول پل هازار در کتاب «بحران در افکار و عقاید اروپاییان»، «هیچ کشوری به اندازه چین در جغرافیای فکری تأثیر نداشته است.»<sup>25</sup> هر فرد چینی مکلف بود از وقتی زبان باز می‌کند مندرجات «کتاب سرخ کوچک» افکار جاودانی مائو را بیاموزد و از بر داشته باشد و تا پایان عمر تکرار کند.<sup>26</sup>

ممکن نبود بتوان بدون در دست داشتن این کتاب در خیابانهای چین قدم زد. اما عجیب این است که در همان زمان، این بت زنده دیگر قدرتی نداشت و در پرستشگاهی دور از دسترس مردم نگهداری می‌شد. اشخاصی مانند چوئن لای – نخست وزیر واقع‌بین که در تمام این سالهای بعرانی توانست مقامش را حفظ کند، لیوشائوچی – که پس از شکست مائو در اجرای سیاست جهش بزرگ به جلو در ۱۹۵۸ به جای او به ریاست جمهوری منصوب شده بود و چندی بعد از این وقایع لقب خروشچف چینی گرفت و از کار برکنار شد – و بالاخره دنگ شیائوپینگ، دست راست مائو و دبیرکل حزب کمونیست قدرت واقعی را در دست داشتند.

دنگ شیائوپینگ مرتبأ مورد حمله طرفداران انقلاب فرهنگی قرار می‌گرفت زیرا گویا روزی گفته بود: «مهم نیست که گربه سیاه باشد یا سفید، مهم این است که موش بگیرد.»<sup>27</sup> و عقیده داشت شور و حرارت انقلابی بتنها بی کافی نیست و باید تشویق و پاداش را بدان افزود. چیزی که این اظهارات را یک انحراف دست‌راستی می‌دانستند، جواب می‌دادند شور و حرارت انقلابی و میل واقعی به پیشرفت جامعه کمونیستی است که می‌تواند فرمول مشهور «از هر کس به اندازه توانایی‌اش و به هر کس به اندازه احتیاجش» را عملی سازد. مگر لینین چندین بار اقتصادگرایی، یعنی انحراف مبارزة کارگری از اهداف

25) Paul Hazard, *La Crise de la conscience européenne*, Paris, Fayard, 1961, p. 19.

26) Leys, *op. cit.*, p. 19.

27) Tsien Tche-hao, *La Chine*, Paris, Librairie générale de droit et de jurisprudence, 1976, p. 312.

سیاسی به خواسته‌های مادی را معکوم نکرده است<sup>28)</sup> ۲۸۹ مائو بیم داشت که اگر بورژوازی را با یک مبارزة سمج و لجوچانه از بین نبرد، ممکن است دوباره بتدریج نضع بگیرد و طرفدارانی پیدا کند و آن وقت انقلابش به هیچ دردی نخواهد خورد. به همین جهت نخستین کسی بود که «اشخاصی را که دستاوردهای انقلاب را برای ارضاء امیال عده‌ای محدود بکار برده و اراده انقلابی توده‌ها را سست می‌سازند و به جای آن که به فکر منافع درازمدت دولت و جامعه باشند، فقط فکر منافع آنی و شخصی خود را می‌کنند» معکوم ساخته بود.<sup>29)</sup>

انقلاب شوروی نیز در ابتدا تصمیم گرفته بود به جای تشویق کارگران به سود و بهره، به وجودان پرولتاریایی و شور انقلابی آنان برای افزایش تولید متولسل شود ولی بزودی دریافته بود که بدون پاداش مادی منظور حاصل نمی‌گردد و لذا در زمان لنین، «نپ» (سیاست اقتصادی نوین) را که در واقع نوعی برگشت سرمایه‌داری به میزان محدود بود اختیار کرده بود. استالین این سیاست را تعمیم داده و برای اضافه تولید پاداش نقدی نیز برقرار کرده بود. لنین در کتاب «بیماری کودکانه چپ‌روی در کمونیسم»<sup>30)</sup> چپ‌رویهایی را که انقلاب فرهنگی چین با لذت فراوان در آن غرق می‌شد بشدت محکوم کرده بود.

### نم

به عقیده لنین، مسئله اساسی هر انقلاب خارج‌کردن قدرت از دست ضد انقلابیون است که بناحق آن را غصب کرده‌اند ولی مائو و رهبران انقلاب فرهنگی چین می‌گفتند استقرار سوسیالیسم در آن کشور نه تنها به مبارزات طبقاتی خاتمه نداده بلکه آن را تشدید کرده است و انقلاب دومی برای خشک‌کردن ریشه‌های ضد انقلاب لازم است. مائو تحول دیگری هم در اصول مارکسیسم – لنینیسم ایجاد کرده و فرضیه «تضاد میان خلق‌ها» را عنوان کرده بود و عقیده داشت بعداز هر انقلابی باید از آن برای پیشرفت جامعه استفاده شود. به این جهت روزنامه «پرچم سرخ» در دسامبر ۱۹۶۶ انقلاب فرهنگی را عمیق‌ترین مبارزة طبقاتی که تاکنون در تاریخ بشر صورت گرفته است نامید.

28) Jean Daubier, *Histoire de la Révolution culturelle prolétarienne en Chine*, Paris Maspéro, 1970 p. 136.

29) *Quotidien du Peuple*, 12 janvier 1967, cité par Tsien Tche-hao, op. cit., p. 317.

30) Lénine, *La Maladie infantile du communisme*, Le «Communisme de gauche», Paris, Éd. du Parti communiste français, 1945.

در اینجا بحث در این باره که میراث هگل به مارکسیسم در این جریان بیشتر تأثیر داشته یا عقاید قدیمی چینی یینگ و یانگ درباره مکمل بودن تضادها را به متخصصین واگذار می‌کنیم و فقط می‌گوییم که پس از شکست گروه چهار نفری که امروزه مسئول زیاده رویهای انقلاب فرهنگی شناخته شده‌اند، به علت روایی که تاکنون در چین کمونیست رایج بوده، احتمال می‌زود در آینده باز هم شاهد کشف و نابودی «دشمنان خلق» و «خائنین به انقلاب» باشیم.

مائوتسه تونگ در نطقی در دسامبر ۱۹۳۹ به مناسبت سالروز تولد استالین، اعلام داشته بود که کلیه اصول مارکسیسم را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد: «انقلاب یک عمل برق و عادلانه است». ۲۱ این جمله شعار انقلاب فرهنگی قرار گرفت ولی مسئله این بود که با کسانی که طبق فرمول رسمی قدم در راه سرمایه‌داری گذاشته‌اند چگونه باید رفتار شود؟ جواب می‌دادند با گسیل کردن خلقها برای در دست گرفتن قدرت. تا به حال هرانقلابی با احزاب سیاسی و گروههای مذهبی و نظامی و طبقات اجتماعی در افتداده بود ولی انقلاب فرهنگی چین جوانان را علیه اشخاص مسن، یعنی زمامداران کشور، تحریک می‌کرد.

دانشجویان هسته اصلی مبارزه را تشکیل می‌دادند. روزنامه‌های «مردم» و «پرچم سرخ» در سرمهالهایی که در اول ژانویه ۱۹۶۷ مشترکاً انتشار دادند نوشتند: «نهضت‌های انقلابی کشور ما همیشه با دانشجویان شروع شده و سپس بلاfacile به نهضت‌های کارگری و روتایی سرایت نموده و به مرحله‌ای رسیده که روشنفکران انقلابی با کارگران و دهقانان ممزوج شده‌اند.» این‌گونه مقالات در میان جوانان کشورهای غربی که از جامعه مصرفی سرخورده بودند تأثیر فراوانی داشت و به همین جهت جوانان فرانسوی طرفدار مائو در صف اول مبارزین وقایع ماه مه ۱۹۶۸ پاریس قرار داشتند.

در اینجا ما نمی‌خواهیم جزئیات و مراحل مختلف وقایع انقلاب فرهنگی را که غالباً مبهم و تاریک بوده و باعث ایجاد یک موج دیوانگی در چین شده است بازگو کنیم. در سال ۱۹۵۷، برای انتخاب کارمندان دولت

31) K. S. Karol, *La Deuxième Révolution Chinoise*, Paris, Robert Laffont, 1973, p. 277.

شعار «هم انقلابی و هم متخصص» داده شده بود ۳۲ ولی اکنون انقلابی بودن بر تخصص غلبه می یافت. به این جهت تقریباً در همه جا کارمندان صلاحیت دار و با ارزش از کار برکنار شدند و جای خود را به افرادی دادند که تخصصشان بسیار کمتر از شور و حرارت انقلابی شان بود.

در نتیجه تولیدات این کشور فقیر ناگهان به میزان وحشتناکی کاهش یافت. چنینیها جواب می دادند: «اهمیتی ندارد زیرا عقب ماندگی سوسيالیستی از پیشرفت کاپیتالیستی بهتر است.» چند دانشگاه محدودی که هنوز بسته نشده بودند صحنه گفتگو و مشاجرات بی بایان بین هواداران نظرات مختلف شده بود. گاردھای سرخ، یعنی گروه ضربت انقلاب فرنگی به نابود کردن آثار با ارزش تاریخی اکتفا نکردند و از طریق روزنامه های بزرگ دیواری (دازبائو) زشت ترین اتهامات و اهانتها را به بعضی از رهبران کشور که عمر خودشان را وقف مبارزه با کومینتانگ و ژاپنیها کرده بودند وارد ساختند. بیشترین حملات به لیوشانوچی رئیس جمهوری وارد می شد که شخصی شوخ و بذله گو بود و همیشه خود را با اوضاع تطبیق می داد. او مقصراً اصلی تمام ناکامیها و کمبودها قلمداد شده بود و زن جوانی را که ظاهراً مجبور شده بود مدت کوتاهی به همسری او درآید و ادار کردن کثیف ترین اتهامات را بدوا وارد سازد.<sup>33</sup> کوچکترین گفته های او در گذشته دور و نزدیک تحریف و به صورت سیل تهمت از طرف عده ای که سوء نیتشان محزز بود به او وارد شد. لیوشانوچی دوبار از خودش انتقاد کرد ولی به هر حال از صحنه سیاست برکنار شد و به علت رفتار نامناسبی که با او شده بود چندی بعد درگذشت.

بغت با دنگ شیائو پینگ بیشتر یار بود زیرا به او هم نسبت می دادند که راجع به مأثر گفته است: «از پیر مرد دیگر کاری ساخته نیست. وقتی کسی دچار یبوست می شود بی جهت نباید مستراح را اشغال کند. او را باید از تخت پایین کشید.»<sup>34</sup> پس از وارد کردن اتهامات زشت و رفتار ناهنجار، دنگ را مدت هفت سال به عنوان کارگر ساده به یک کارخانه فرستادند. بمحض درگذشت مأثر ساعت انتقام وی فرا رسید و در سن ۷۴ سالگی به معاونت نخست وزیری منصوب و مأمور ترمیم خرابیها و ضایعات «گروه چهار نفری» گردید. در مارس ۱۹۸۰ وی ریاست مراسم اعاده حیثیت

32) Tsien Tche-hao, op. cit., p. 310.

33) Révo. cul. dans la Chine pop., op. cit., p. 272.

34) Ibid., p. 281.

لیوشانوچی را که با آن افتضاح در ۱۲ سال پیش از حزب اخراج شده بود به عهده داشت.

پس از چندی دیگر معلوم نبود چه کسی با چه کسی و برای چه مبارزه می‌کند. می‌گفتند: «دشمنان انقلاب سعی دارند برای فرار از مجازات به هر حیله‌ای متولّ شوند»<sup>۳۵</sup> که بهترین آن توسل به پرچم سرخ برای مبارزه با پرچم سرخ می‌باشد.<sup>۳۶</sup> در بسیاری از نقاط چین مخصوصاً در ایالت مرکزی سچوان حوادث خونینی روی داد. دادستان دادگاه گروه ضد انقلابی ژیان کینگ و لین پیائو در نوامبر ۱۹۸۰ تعداد کسانی را که در جریان انقلاب فرهنگی نابود شده‌اند ۳۵,۰۰۰ نفر ذکر کرد. در حال حاضر عملای غیر ممکن است بتوان صدماتی را که این انقلاب به چین زده و خونهایی را که بیهوده ریخته برآورد کرد ولی یقیناً میلیونها نفر از خانه و کاشانه و محل کارشان بزور بیرون ریخته شدند و اهانتهای بیشماری به آنها وارد شد و آنها را مجبور کردند از ترس جانشان به تقصیراتی که مرتکب نشده بودند اعتراف کنند و سپس آنها را به مزارع و کارگاهها فرستادند. «قریباً همه اعضای عالی‌تبه دولت، بسیاری از کارگران، کشاورزان، سربازان انقلابی و روشنفکران، کلیه مدیران و معلمان مدارس و استادان دانشگاهها در درجات مختلف مورد حمله و فحاشی و مجازات قرار گرفتند و این برای ملت چین فاجعه بزرگی بشمار می‌رفت.»<sup>۳۷</sup>

در بهار ۱۹۶۷ به نظر می‌رسید که مانو و طرفداران انقلاب فرهنگی در گرداب حوادث غرق شده‌اند. در ۲۶ آوریل روزنامه «مردم» نوشت: «هرچ و مرج باعث از بین رفتن هدفهای مبارزه و انحراف مسیر آن گردیده است.» اما از آنجایی که این انقلاب خشونت‌آمیز با «خلق و خوی آرام چینیها که مخالف هرگونه افراط کاری هستند مغایرت داشت بزودی زمان برقراری نظم فرارسید.»<sup>۳۸</sup>

برای برقراری نظم هم فقط یک نیرو وجود داشت و آن ارتش بود که

35) *Ibid.*, p. 393.

36) اعلامیه کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، مورخ ۱۶ مه ۱۹۶۶. متن کامل در اثر زیر چاپ شده است: Mury, *op. cit.*, t. I, p. 199.

37) *Bulletin d'information de l'Ambassade de la République populaire de Chine à Paris*, 30 septembre 1979.

38) Jacques Guillerma, *Le Parti communiste chinois au pouvoir*, Paris, Petite Bibliothèque Payot, t. 2, 1979, p. 523.

آنهم به جناحها و گروههای مختلف تقسیم شده بود. در سال ۱۹۵۹ لین-پیانو به جای مارشال پنگ دهوئ که محبوبیت زیادی داشت به فرماندهی نیروهای مسلح چین منصوب شد و در جریان انقلاب فرهنگی همراه کرگها زوزه می‌کشید تا نوبتش فرا برسد. از ۲۰ آوریل ۱۹۶۷ بتدریج «کمیته‌های انقلابی» برای در دست گرفتن قدرت در کوچه و بازار و ایجاد نظام تأسیس شدند که ارتش مهمنترین رکن آن بشمار می‌رفت. در ششم ژوئن یک بخشانه مشترک کمیته مرکزی حزب و شورای دولتی و گروه مرکزی انقلاب فرهنگی، حق بازجویی منازل و بازداشت افراد را از عناصر غیر مسئول سلب و منحصر در اختیار کمیته‌های مزبورقرار داد و ارتش را مأمور نظارت برآن نمود. نهmin کنگره حزبی در آوریل ۱۹۶۹ تصمیمات مزبور را تأیید و لین پیانو نزدیکترین همزم مائو را به عنوان جانشین احتمالی او تعیین کرد ولی دوسال بعد وی به دنبال توطئه‌ای که برای برکناری و جانشینی شدن رهبر محبوبش ترتیب داده بود بطرز شرم‌آوری جان سپرد.

از نظر مائو انقلاب فرهنگی نمی‌باشد فقط منحصر به‌چین باشد و باید به کشورهای دیگر صادر شود. وی در ژوئن ۱۹۶۷ گفت: «دشمنی با چین از طرف امپریالیسم آمریکا و تجدید نظر طلبان شوروی هم‌آهنگ شده و این امر ثابت می‌کند که نفوذ ما در دنیا تا چه اندازه افزایش یافته است. هرقدر آنها بیشتر با چین مخالفت کنند، خلقها را بیشتر به مطالبه حقوقشان تشویق می‌کنند و مردم کشورهای دیگر در می‌یابند که راه چین تنها راه نجات‌بخش است. چین نه فقط باید به صورت مرکز سیاسی انقلاب جهانی درآید بلکه باید مرکز نظامی و تکنیکی آن هم باشد.»<sup>۲۹</sup>

در وهله اول به نظر می‌رسید که چین در مبارزة سرخستانه‌ای که با شوروی آغاز کرده ورقهای برنده‌ای برای جلب کشورهای جهان سوم در دست دارد. افراد چینی در میان چریکهای موزامبیک و اریتره و ظفار وجود داشتند که اوقات فراغت خود را به خواندن قسمتهایی از «کتاب سرخ کوچک» مائو به زبانهای محلی برای رزمندگان می‌پرداختند. سادگی

(۳۹) متن کامل در Daubier, op. cit., p. 289. چاپ شده است.

و فروتنی کارشناسان چینی با تکبر و توقعات کارشناسان روسی بکلی متفاوت بود. چین با اعطای کمکهای بدون بهره کشورهای جهان سوم را به خود جلب می‌کرد و مرتبأ همدستی دوا برقدرت را به منظور سلطه‌جویی بنملتهای فقیر محکوم می‌ساخت. ولی انقلاب فرنگی نتوانست به استثنای ظفار در هیچ جای دیگر دنیا باعث ایجاد شور و حرارت در نهضتهای آزادی‌بخش شود، مخصوصاً که کرملین توانسته بود دوستان با ارزشی در میان کشورهای غیر متعمد بدست آورد، مانند هند که برای مقابله با فشار چین در سرحداتش طبعاً به شوروی توجه می‌کرد یا مصر و الجزایر که رهبرانشان، جمال عبدالناصر و احمد بن بلا، به مقام «قهرمان اتحاد جماهیر شوروی» نائل شده بودند. علی‌هذا شوروی که در اولین کنفرانس کشورهای آسیایی و افریقاًی باندونگ در ۱۹۵۵ شرکت نداشت، اکنون داوطلبی خود را برای شرکت در دومین کنفرانس که قرار بود در سال ۱۹۶۵ در الجزایر تشکیل شود اعلام نمود.

چون لای کوشش زیادی بکار برده که مانع از این کار شود واستدلال‌لوی این بود که شوروی یک کشور آسیایی نیست و مرکز سیاسی آن همیشه در اروپا قرار داشته است. سقوط بن‌بلا و در دست گرفتن قدرت به وسیله سرهنگ بومدین که روز قبل از تشکیل کنفرانس در الجزایر صورت گرفت تشکیل کنفرانس را به بعد موکول کرد و در اکتبر آن سال به پیشنهاد چین کنفرانس برای مدت نامعلومی به تعویق افتاد و علت‌هم این بود که اکثریت کشورهای عضو با شرکت شوروی در آن موافق بودند. در برابر این شکست، شورویها به یک پیروزی نائل شدند و آن این بود که در ژانویه ۱۹۶۶ کاسیگین موفق شد جنگ کوتاهی را که در شب‌قاره بین هند و پاکستان برسر مسئله کشمیر در گرفته بود به یک آتش‌بس منتهی سازد و توافقی بین هندیها که مورد تنفس شدید چینیها بودند و پاکستانیها که علی‌رغم هند مورد محبت آنها قرار داشتند بوجود آورد. چین از این مداخله شوروی بشدت خشنماند شد و به هند هشدار داد که هرگاه نیروهایش قصد حمله به بنگال شرقی (بنگلادش کنونی) را داشته باشند از دخالت نظامی خودداری نخواهد کرد.

مقارن این احوال چین شکست بزرگی در اندونزی نصیبیش شد، زیرا در ۳۰ سپتامبر ۱۹۶۵ با بی‌احتیاطی فراوان کمونیستهای محلی را تشویق به قیام و در دست گرفتن قدرت کرد. ارتش اندونزی بشدت عکس‌العمل نشان داد و تقریباً کلیه اختیارات را از پر زیدنت سوکارنو که مشکوک

بهداشت روابط محترمانه با چپ‌گرایان افراطی بود سلب کرد و در مارس ۱۹۶۷ وی را از کار برکنار و ضمناً در حدود چهارصد هزار نفر کمونیست و هوادارانشان را به قتل رسانید. در همان سال نیز چین در زورآزمایی با انگلستان برس انضمام هنگ‌کنگ به خاک اصلی چین شکست دیگری خورد.

اما مائو از هیچ فرستی در معکوم کردن سلطه‌جویی دواپر قدرت آمریکا و شوروی، مخصوصاً بعد از جنگ شش روزه ۱۹۶۷ در خاورمیانه غافل نمی‌ماند. تنها یک جا مانده بود که شوروی و چین هنوز مجبور به همکاری بودند و آن ویتنام بود که آمریکا روز بروز در منجلاب جنگی که در آنجا شروع کرده بود بیشتر فرو می‌رفت. اما این همکاری نیز چندان جدی نبود و اگر مطالب محترمانه‌ای را که خبرنگار اعزامی روزنامه «لوموند» به هانوی در اکتبر ۱۹۷۸ از قول یکی از مقامات عالیرتبه ویتنام نقل کرده باور کنیم، دنگ شیائوپینگ در اوآخر سال ۱۹۶۴ مخفیانه به ویتنام شمالی رفت و پیشنهاد یک میلیارد دلار کمک کرده بود مشروط براین‌که از پذیرفتن هرگونه کمک مسکو خودداری کنند والبته ویتنامیها این پیشنهاد را نپذیرفته بودند.<sup>۴۰)</sup>



40) Roland-Pierre Paringaux, «Vietnam: L'engrenage de la Guerre, II-Ombres et lumières sur une rupture», *Le Monde* du 14 octobre 1978.

### فصل ۳

## جنگ نابغه دانه

### درگیری روزافزون آمریکا در ویتنام

جنگی که امروز درباره آن گفتگو می‌کنید اگر در ایندا با عقل و خود و بدون هیجان درباره‌اش عمل می‌شد، اکنون به این وسعت و عظمت نبود.

توسیدید، جنگ پلوبونز

به هنگام قتل کنندی در نوامبر ۱۹۶۳ تعداد مستشاران آمریکایی در ویتنام ۱۶,۷۳۲ نفر بود. بموجب موافقتنامه‌های ژنو که در ژوئیه ۱۹۵۴ به مرحله دخالت فرانسویان در جنگ هندوچین خاتمه داد، آمریکاییها اجازه داشتند فقط ۲۸۵ مستشار در ویتنام جنوبی داشته باشند ولی آنها این موافقتنامه‌ها را با بی‌میلی پذیرفتند و هرگز قصد مراعات آن را نداشتند. یکی از مواد مهم موافقتنامه‌های ژنو انجام انتخابات عمومی در سراسر ویتنام در سال ۱۹۵۶ به منظور وحدت دو قسمت شمالی و جنوبی آن بود که کمونیستهای شمالی امید فراوانی به پیروزی در آن داشتند. از پاییز ۱۹۵۶ واشینگتن بدون توجه به موافقتنامه‌های مذبور خرابکارانی به ویتنام شمالی اعزام و در مه ۱۹۵۶ به بهانه‌های پوچ و به عنوان نیروی کمکی، ۳۵۰ نظامی به سایگون فرستاده بود.

دولت فرانسه که در آن زمان سخت درگیر جنگ الجزایر بود، بسرعت مسئولیت خود را در تعلیم دادن ارتش ویتنام جنوبی به آمریکا واگذار نمود و در این کار جان فوستر دالس، وزیر خارجه وقت آمریکا، فرانسویها را با حرارت تشویق کرده بود. دالس در سایگون شخص مطابق میل خود را یافته بود و او نگوادین دیم یک اشراف‌زاده کاتولیک بود که

از سال ۱۹۵۰ دوستی صمیمانه‌ای با کاردینال اسپلمن برقرار کرده بود و با شخصیت‌های مشهوری مانند سناتور مانسفیلد و جان کنی آشنا شده بود و قبل از انعقاد موافقنامه‌های ژنو، واشنگتن او را به عنوان نخستوزیر به بائودای، امپراتور آنام (ویتنام مرکزی و جنوبی)، تحمیل کرده بود.

دیم قبل از جنگ جهانی دوم وزیر کشور آنام بود ولی چون دولت فرانسه به عنوان دولت حامی حاضر نبود اختیارات وسیعی به او بدهد پس از مدت کوتاهی از مقام خود استعفا داده بود. در سال ۱۹۴۵ هوشی‌مین رهبر ویتنام شمالی سعی کرده بود به او نزدیک شود ولی چون یکی از برادران دیم به دست کمونیستها به قتل رسیده بود وی نپذیرفته بود.

دیم شخصی مجرد بود و گذشته پاک و زندگی ساده‌ای داشت و پیش از به قدرت رسیدن، بزرگ خانواده «نگو» بشمار می‌رفت. یکی از برادرانش اسقف شهر وینلونگ، و برادر دیگرش به نام نگودین نو مشاور مخصوص و رئیس سازمان امنیت و روح شیطانی او بود. نامبرده با زن زیباروی توطئه‌گر و فاسد اخلاقی ازدواج کرده بود که برای نیل به هدفهای جاه طلبانه‌اش هیچ پروایی نداشت. طرفداران این خانواده کاتولیک‌ها بودند که بعد از انعقاد موافقنامه‌های ژنو به علت هجوم عده زیادی از هم‌مذهبانشان که از رژیم کمونیستی می‌گریختند، روز بروز بر تعدادشان افزوده می‌شد. تا زمانی که دیم بر سر کار بود فقط از منافع کاتولیک‌ها دفاع می‌کرد و این امر دشمنی عامه مردم را که سه چهارم‌شان بودایی بودند، بر می‌انگیخت.

دیم خود را طرفدار دمکراسی و حکومتی معرفی می‌کرد که رهبر در آن نقش اساسی را به عهده داشته باشد و دست به اصلاحات اجتماعی بزند. ولی پس از آنکه قدرت را در دست گرفت رفتاری بكلی مغایر در پیش گرفت، بدین معنی که با کمک ارتش، احزاب سیاسی و گروههای مذهبی مسلح که کشور را بین خود تقسیم کرده بودند، یکی پس از دیگری از میان برداشت. آنگاه امپراتور بائودای را از سلطنت خلع کرده و در اکتبر ۱۹۵۵ با ترتیب دادن یک همه‌پرسی ۹۸/۲ درصد آراء را بدست آورد و خود را رئیس جمهوری ویتنام جنوبی اعلام داشت و یک حکومت دیکتاتوری بر اساس فردپرستی و تجلیل از شخصیت خودش برقرار کرد که حتی در سرود ملی آن کشور از او تعریف و تمجید می‌شد.

دیم برخلاف موافقنامه‌های ژنو که مصونیت اعضای سابق نهضت مقاومت را معترم شمرده بود، پس از استقرار قدرت به آزار و بازداشت کمونیستها پرداخت و سازمان امنیت و چریکهای کاتولیک وی دست به شکار کمونیستها زدند. در این میان سایر ناراضیان هم به بیانه کمونیست بودن مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند. گزارش کمیسیون بین‌المللی آتش‌بس در سال ۱۹۵۵، موارد مزبور را که منجر به قتل اشخاص شده بود، ۳۱۹ مورد اعلام کردا و لی رژیم سایگون کمترین اعتنایی به آن ننمود و کوشش‌های هانوی را برای برگذاری انتخابات عمومی خنثی کرد.

دولت شوروی هم که رئیس مشترک کنفرانس ژنو بود اصراری در برگذاری انتخابات نداشت زیرا در آن موقع چنان گرفتار مشکلات داخلی ناشی از استالین‌زدایی بود که حتی در ژانویه ۱۹۵۷ پیشنهاد عضویت دو ویتنام در سازمان ملل متعدد را مطرح کرد. دیم تصور می‌کرد بازی را بردۀ است و مدعی بود که توانسته است «شورشیان فنودال را نایبود و خرابکاران کمونیست را در دهات مض محل کند و صلح و امنیت را به کشور بازگرداند»<sup>۱</sup> اما او دشمنانش، مخصوصاً کمونیستها، را درست نشناخته بود زیرا یکی از رهبان آنها به نام لهدون به ویتنام شمالی فرار کرد و در برابر پولیتبوروی حزب کارگران ویتنام شمالی (کمونیست) بیهودگی مبارزه سیاسی با رژیم اختناق سایگون را اعلام و مبارزة مسلحانه را توصیه نمود.

ظاهراً این توصیه مورد قبول قرار گرفت زیرا سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) در اوخر ۱۹۵۸ به یک دستورالعمل هانوی دست یافت که شروع مرحله جدید، یعنی مبارزه مسلحانه را اعلام می‌کرد.<sup>۲</sup> در ماه مه ۱۹۵۹ کمیته مرکزی حزب کارگران ویتنام شمالی اعلام کرد که از مبارزه مسلحانه در جنوب پشتیبانی می‌کند. دیم نیز، در مقابل، یک کمیته نجات ویتنام شمالی تأسیس کرد.

مبارزه مسلحانه با سوءقصد به جان کدخدايانی که سایگون در رأس دهات گمارده بود، آغاز شد و بطور متوسط روزی یکی از آنان به قتل

1) Nguyen Kien, *Le Sud Viet-Nam depuis Dien Bien Phu*, Paris, Maspéro, 1963, p. 64.

2) *Ibid.*, p. 203.

3) *Le Dossier du Pentagone*, publié par le New York Times, Paris Albin Michel, 1971, p. 103.

می‌رسید. در سال ۱۹۶۰ این رقم به روزی ۲۵ سوءقصد افزایش یافت. دیم روستاییان را از دهات پراکنده جمع کرد و در دهکده‌های سنگریندی شده مجهز به وسایل نظامی جا داد و بدون آنکه قصد شوخی داشته باشد آنها را «مراکز خوشبختی» نامید. این اقدام که منجر به نقل و انتقال دسته‌جمعی روستاییان شده و صورت تبعید به‌خود گرفته بود با مقاومت و واکنش شدید آنان روبرو گردید. در ۱۸ آوریل ۱۹۶۰، هجده نفر از همکاران نزدیک رئیس جمهوری که شش نفرشان وزیر سابق بودند به مخالفین پیوستند و طی اعلامیه‌ای اعلام داشتند: «بزوی حقیقت به صورت امواج مقاومت‌ناپذیر نفرت مردم که مدت‌ها تحت ظلم و ستم بوده و اکنون در صدد پاره کردن زنجیرهایشان هستند ظاهر خواهد شد.»<sup>۴</sup> در سپتامبر، سومین کنگره حزب کارگران ویتنام شمالی قطعنامه‌ای تصویب کرد که اعلام می‌داشت نجات جنوب به همان اندازه سوسیالیست کردن شمال اهمیت دارد.<sup>۵</sup> بزوی طریق منطقه غیر نظامی بین دو ویتنام و کمک به چریکهای جنوبي از خاک لائوس آغاز گردید. ضمناً به پیشنهاد هوشی‌مین، لدوان به عنوان مظہر مقاومت مردم جنوب به جای او به دبیرکلی حزب کارگران شمال انتخاب شد. در ماه نوامبر دیم از توطئه کودتایی که چتر بازان ارتش جنوب ترتیب داده بودند، جان به سلامت برد و در ۲۰ دسامبر خبری منتشر شد حاکی از اینکه «جمهوری آزادی‌بخش» جنوب بهره‌بری یک وکیل دادگستری به نام نگوین هو تووا تشکیل شده است که هدف آن «ساقط کردن سلطه امپریالیستهای آمریکایی و نوکران آنها در جنوب» می‌باشد تا بعداً «این کشور را به سیاست بیطریقی و سپس وحدت مسالمت‌آمیز دو قسمت شمال و جنوب سوق دهد.»<sup>۶</sup>

در این هنگام بود که جان کندی به قدرت رسید. او قبل از مسافرتی به آسیای جنوب شرقی به بیهودگی تلاش‌های جنگی فرانسه در هندوچین

4) Jean et Simonne Lacouture, *Vietnam, voyage à travers une victoire*, Paris, Éd. du Seuil, 1976, p. 22.

5) Georges Chaffard, *Indochine, dix ans d'indépendance*, Paris, Calaman-Lévy, 1964, p. 176.

6) Bulletin du Viêt-Nam, 20 juillet 1965.

پی برده بود و بمحض احراز سمت ریاست جمهوری نیز درباره جنگ الجزایر نظراتی اظهار داشت که پاریس را دچار خشم فراوانی کرد. کندی در لائوس، وارث وضع آشفته‌ای بود که از دوران آیزنهاور بهجای مانده بود و سازمان سیا از اینکه از یک ژنرال سالخورده و مشرف بهمتوت به نام فومی نوساوان در آن کشور حمایت کرده بود، اکنون انگشت ندامت می‌گزید. ضمناً روی میز کار کندی گزارشی از پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا) دیده می‌شد که نتیجه‌گیری می‌کرده که بدون کمک آمریکا رژیم دیم به طور قطع، و ویتنام جنوبی با احتمال قوی قادر به ادامه حیات نخواهد بود.<sup>7</sup>

رؤسای ستاد ارتش آمریکا در پاسخ تقاضای کمک فوری دیم، در ۱۰ مه ۱۹۶۱ پیشنهاد اعزام فوری تعدادی نیروهای آمریکایی به ویتنام جنوبی را نمودند تا از تعرضات احتمالی کمونیستهای شمالی و چینیها جلوگیری کنند و به نیروهای جنوبی فرصت دهند که علیه چریک‌ها اقدامات قطعی به عمل آورند.<sup>8</sup> کندی که در قضیه اعزام قوای ضدانقلابی به کوبا شکست سختی در خلیج خوکها خورده و خود را آماده ملاقات با خروشچف در وین در سوم ژوئن ۱۹۶۱ می‌کرد، در این موقع بهیچوجه نمی‌خواست بر قیب خود نشان دهد که با شخص ضعیفی سر و کار دارد. این فکر در او به صورت وسواس درآمده بود و به همین جهت بعد از ملاقات با خروشچف به جیمز رستون سرقاله‌نویس روزنامه «نیویورک تایمز» گفته بود: «فکر می‌کنم او با خودش گفته باشد یک نفر به این جوانی و بی‌تجربگی که خود را در چنین بحرانی درگیر کرده و نتوانسته راه حلی برای آن بیابد قطعاً فاقد جرئت و شهامت است، و ما تا نتوانیم این فکر را از مغز خروشچف خارج کنیم موفق به کنار آمدن با او نخواهیم شد.»<sup>9</sup> در این اقدام خطرناک، یعنی اعزام قوا به ویتنام، اغلب همکاران کندی او را تشویق می‌کنند. دین راسک، وزیر خارجه، معتقد است چریک‌های ویتنام جنوبی از پکن هدایت می‌شوند. مک‌نامارا، مدیر کل سابق کارخانه‌های اتومبیل سازی فورد، که وزیر دفاع شده بشدت موافق دخالت آمریکا در جنگ ویتنام است ولی شش سال بعد به استباش پی می‌برد

7) *Dossier du Pentagone*, op. cit., pp. 51-52.

8) *Ibid.*, p. 153.

9) David Halberstam, *On les disait les meilleurs et les plus intelligents*, Paris, Laffont/Hachette littérature, 1974, pp. 95-96.

و از سمت خود استعفا می‌دهد. مک‌جورج باندی، مشاور در مسائل امنیت ملی، و بیش از همه والتروستو، معاون شخص اخیر که روشنفکری باذکارت است که سابق هوادار کمونیستها بود و اکنون به صورتی بیمارگونه با آنها مخالفت می‌کند، تا زمانی که در کاخ سفید است با سماحت فراوان با ادامه جنگ ویتنام موافقت دارد؛ و بالاخره ژنرال ماکسول تیلور، مشاور نظامی و رئیس ستاد آینده که از ده سال پیش مرتبأ تکرار می‌کند که تکلیف رویارویی شرق و غرب در جهان سوم روشن خواهد شد.

جانسون معاون رئیس جمهوری نیز که کندی او را برای تحقیق محلی فرستاده موافق دخالت نظامی است و در گزارشی که در ۲۳ مه ۱۹۶۱ به او می‌دهد بصراحت می‌نویسد: «نبرد علیه کمونیسم باید با قاطعیت و اراده در آسیای جنوب شرقی آغاز و به پیروزی بینجامد. در غیر این صورت دولت ایالات متحده ناچار باید منطقه اقیانوس آرام را ترک و مواضع دفاعی خود را به سواحل غربی قاره آمریکا عقب بکشد.»<sup>۱۰</sup>

چه چیز باعث شد که در نوامبر آن سال کندی دستور اعزام «واحدهای پشتیبانی» و مستشاران نظامی آمریکایی را به بجهان واهی کمک به نیروهای ویتنام جنوبی در کمک رساندن به سیل‌زدگان رودخانه مکونگ صادر کند؟ جیمز رستون عقیده دارد که کندی این تصمیم را در وین گرفت تا به خروشچف ثابت کند که آن شخص ضعیفی که او تصور می‌کند نیست. آرترشلزینجر که تاریخ‌نویس دوره کندی است در کتاب «میراث تلخ» می‌نویسد که چون کندی از سیاست بیطرفی لائوس حمایت می‌کرد لازم دید برای موفقیت در این امر از رژیم سایگون پشتیبانی و آن را تقویت کند. البته اصرار اشخاصی مانند ماکسول تیلور که مورد اعتمادش بودند، در اتخاذ این تصمیم بی‌تأثیر نبوده است. ژنرال نامبرده در اکتبر آن سال همراه والت روستو به سایگون رفت و در مراجعت اعلام داشت که اگر فوراً هشت هزار سرباز آمریکایی به ویتنام جنوبی اعزام نشوند این کشور از دست خواهد رفت.

در این موقع جورج بال به معاونت وزارت خارجه منصوب شده بود و چون از نزدیک جنگ فرانسه در هندوچین را دنبال کرده بود، در دیداری رئیس جمهوری را از این کار بر حذر نمود و پیش‌بینی کرد که

(10) *Ibid.*, pp. 155-58.

بزودی هشت هزار سرباز به سی هزار و حتی بیشتر افزایش خواهد یافت. کندی به او جواب داده بود که به هیچ وجه چنین نیست و به او نسبت جنون داد.<sup>11</sup> اما در اعمق ذهن خودش هم همین فکر وجود داشت زیرا بهیکی از نزدیکانش گفته بود: «این بار هم مثل قضیه برلین خواهد شد. سربازان از کشتی پیاده می‌شوند و رژه می‌روند و موزیک مارش نظامی می‌زنند و مردم کف می‌زنند. اما چهار روز بعد همه اینها فراموش می‌شود و از ما می‌خواهند سربازان بیشتری بفرستیم. درست مثل مشروبات الکلی که اگر پشت سر هم ننوشید اثرش از بین می‌رود.»<sup>12</sup> گویا خود کندی هم پس از اتخاذ این تصمیم مهم به مشروبات الکلی پناه برد. در ۳۰ ژوئن ۱۹۶۲ تعداد سربازان آمریکایی در ویتنام به ۵,۵۷۶ نفر افزایش یافت. در این موقع طرح «برگثربیزی» که منظورش بیرون راندن چریکها از زیر درختان پرشاخ و برگ جنگل بود عنوان گردید.

مدت کوتاهی خوبینی بر واشنگتن حکمفرما بود و محافل سیاسی و مطبوعات بتدریج به مسئله ویتنام علاقه‌مند می‌شدند. در همان موقع هنری کیسینجر، استاد دانشگاه هاروارد، از والت روستو پرسیده بود: «چطور فکر می‌کنید که این تعداد کم سرباز بتوانند در ویتنام موفق شوند در حالی که فرانسویها با صدها هزار تن شکست خورده‌اند؟ روستو مثل این که به یک بیسوارد الفبا می‌آموزد جواب داد: «زیرا فرانسویها قدرت تحرك نیروهای آمریکایی را نداشته‌اند!» کیسینجر دیگر اصراری نمی‌کند زیرا به اقرار خودش در آن موقع علاقه‌ای به مسئله ویتنام نداشته است.<sup>13</sup> مک‌نامارا در سایگون اعلام می‌دارد: «کلیه برآوردهای کمیتی نشان می‌دهد که ما در حال بردن این جنگ هستیم.»<sup>14</sup> اظهارات رسمی هم تا اواخر تابستان ۱۹۶۳ حاکی از همین حس اطمینان است و توافق پکن و مسکو درباره رعایت بیطریقی لائوس این خوبینی را تأیید می‌کند. اوضاع چنان بر وفق مراد آمریکاییها است که حتی برنامه تخلیه سربازان خود را بر مبنای اینکه جنگ در ۱۹۶۵ خاتمه می‌یابد تدارک می‌بینند.

11) *Ibid.*, p. 209.

12) Arthur M. Schlesinger Jr., *Un héritage amer: le Vietnam*, Paris, Denoël, 1967, pp. 51-52.

13) Henry Kissinger, *A la Maison Blanche*, Paris, Fayard, 1979, p. 240.

14) Schlesinger, *op. cit.*, p. 55.

اساس خوبی‌بینی رهبران واشینگتن موقیت طرح جمع‌آوری روستاییان ویتنام جنوبی و تمرکز آنان در دهکده‌های استراتژیک بود که دیم در مقیاس وسیع به موقع اجرا گذاشته بود. ولی اگر آنها به جای گزارش‌های خوش‌بینانه فریتس نولتینگ، سفیرشان در سایگون، که یکی از هم‌دستان دیم و اسیر تبلیغات او بود، گزارش‌های خبرنگاران اعزامی روزنامه‌های معتبر جهان به ویتنام را می‌خواندند، بیشتر به عمق بغض و کینه افراد فقیر و بیچاره‌ای که با خشونت از دهکده‌ها و سرزمین آباء و اجدادیشان اخراج و بزور در «مراکز خوشبختی» جا داده می‌شدند پی می‌بردند و می‌فهمیدند که این قهرمان آزادی که تا این حد از او حمایت می‌کنند دیکتاتوری بی‌رحم و سنگدل است که یک عده مشاور فاسد دوره‌اش کرده‌اند و یک پلیس وحشی در اختیار دارد.

در ماه مه ۱۹۶۳ اغتشاشات و زد و خوردگایی در شهر هوئه، موطن دیم، بین کاتولیکها و بوداییها رخ داد. پلیس به بوداییها شلیک کرد و نه نفر را به قتل رسانید و اوضاع به شدت بحرانی شد. در ۱۶ ژوئن یک کاهن بودایی به نشانه اعتراض خود را در وسط میدان مرکزی شهر آتش زد. آمریکاییها از این حوادث متوجه شدند و علی‌رغم نظر سفیرشان، دیم را در فشار گذاشتند که امتیازاتی به بوداییها بدهد. ولی دیم زیر بار نرفت. در این هنگام احتمال ترتیب یک کودتای نظامی از طرف سازمان سیا بررسی شد و نولتینگ سفیر آمریکا احضار شد و به جای او یکی از سیاستمداران طراز اول آمریکا و وارث یک خانواده اشرافی بوستون، به نام هنری کابوتلاچ به سایگون اعزام گردید. ضمناً سوء‌ظن‌هایی هم در مورد نگودین نو، برادر رئیس جمهوری در محافل واشینگتن بروز کرد و شایعاتی منتشر شد که وی به منظور یافتن راه حلی برای بی‌طرف کردن ویتنام جنوبی مشغول مذاکرات معزمانه با چریک‌های ویتنگ است. این فکر را ژنرال دوگل در ماه ژوئن عنوان کرده بود و روزه لالوئت، سفیر فرانسه در سایگون، بشدت از آن جانبداری می‌کرد. در این موقع هنوز پاریس از لحاظ فرهنگی و اقتصادی نفوذ زیادی در ویتنام جنوبی داشت و امیدوار بود که در نتیجه چنین راه حلی بتواند نقش سیاسی خود را در آن کشور بازیابد.

امروز با خواندن کتابی که یک عضو لهستانی کمیسیون نظارت بین‌المللی به نام میچیسلاو مانلی منتشر کرده، میدانم که این شایعه چندان

مقرن به حقیقت نبوده است.<sup>۱۵</sup> وظیفه این دیپلمات لهستانی که بعدها به غرب پناهنده شد در آن موقع ایجاب می‌کرد که مرتبًا بین سایگون و هانوی سفر کند و سفیر فرانسه او را تشویق کرده بوده که بین دو ویتنام واسطه شود. طرح لالوئت این بود که در وهله اول بین شمال و جنوب روابط فرهنگی و اقتصادی برقرار کند تا راه برای مذاکرات سیاسی بعدی باز شود. فام وان دونگ<sup>۱۶</sup>، نخست وزیر ویتنام شمالی، مانلی را در ۱۰ ژوئیه ۱۹۶۳ در حضور هوشی مین پذیرفت و از این طرح استقبال کرد و او را به ادامه کوششها و ملاقات با نو تشویق کرد و گفت: «اگر ما به موافقنامه‌های ژنو برگردیم همه چیز قابل مذاکره است.» وقتی دیپلمات لهستانی گزارش این ملاقات را به سفیر شوروی می‌دهد جواب مبهمی می‌شنود ولی سفیر چین می‌گوید که نگوین دیم و نو عروسکهایی در دست آمریکاییها هستند و اگر امپریالیستها آنها را کنار بگذارند نباید بهحالشان افسوس خورد. در جریان جنگ ویتنام خواهیم دید که لحن پکن همیشه از مسکو قاطعانه‌تر بوده است.

وقتی مانلی به سایگون مراجعت کرد از نو وقت ملاقات خواست و این ملاقات در دوم سپتامبر تعیین گردید. هیچ‌یک از آن دو نمی‌دانستند که روز قبل، وزارت دفاع آمریکا به کابوت لاج تلگراف کرده است: «به دیم اخطار کنید که نو و دار و دسته‌اش را برکنار کند و در صورتی که مخالفت کرد امکان برکناری خودش را مورد مطالعه قرار دهید.»<sup>۱۶</sup> چهار روز قبل از این وقایع، نو با اعزام مأمورین امنیتی خود به معابد بودایی و بازداشت و شکنجه و ضرب و جرح هزاران کاهن بودایی، فرمان قتل خود را در واشینگتن صادر کرده بود.

در این هنگام عده‌ای از ژنرالهای ویتنام جنوبی که در ارتباط نزدیک با سازمان سیا بودند مقدمات یک کودتای نظامی را فراهم می‌کردند. لالوئت که بویی برده بود جریان را به مانلی اطلاع داد و کودتا در آخرین لحظه ملغی شد و مانلی توانست در دوم سپتامبر با نو ملاقات کند. نو با لحن جدی اظهار داشت: «من با کمونیسم مبارزه می‌کنم تا به سلطه سرمایه‌داری خاتمه بدهم. دهکده‌های استراتژیک از تأسیسات مهم دمکراسی ما است که در آینده به صورت هسته اصلی تشکیلات ملی درخواهند آمد و

15) Mieczyslav Maneli, *War of the Vanquished*, New York, Harper and Row, 1971.

16) *Dossier du Pentagone*, op. cit., p. 222.

در آن وقت همانطور که مارکس پیش بینی کرده دولت از بین خواهد رفت!<sup>۱۷</sup> مانلی مذاکرات معزمانه با شمال را قاطعانه تکذیب می کند و عقیده دارد که دیم و نو فکر می کرده اند در صورت قطع رابطه با آمریکاییها خواهند توانست به توافقی با هانوی دست یابند. ضمناً می خواسته اند با تظاهر به بعضی تماسهای معزمانه با شمال، آمریکاییها را بترسانند و از آنها کمک بیشتری بگیرند که البته همه این حسابها غلط از کار درآمد.<sup>۱۸</sup>

در ۵ اکتبر، کنڈی برای کودتا به کابوت لاج چرا غسبز داد<sup>۱۹</sup> و وی ژنرالی به نام دوانگ کوان مین را که به شجاعت و رک گویی شهرت داشت و به علت هیکل درشتیش به او «مین بزرگ» می گفتند برای این کار آماده کرده بود. سرهنگ کوناین، مأمور سازمان سیا، چندبار با او ملاقات کرده و درباره جزئیات کودتا گفتگو کرده بودند.

سرانجام کودتای نظامی در اول نوامبر ۱۹۶۳ صورت گرفت. مین و دو ژنرال دیگر یک شورای نظامی سه نفری تشکیل دادند و به دیم پیشنهاد کردند تسليم شود. مقاومت قوای دولتی پس از سه ساعت به پایان رسید و دیم و نو پذیرفتند که به آنها امان داده شود تا از کشور خارج شوند. ولی در راه فرودگاه یک واحد زرهی با آنها برخورد کرد و فرمانده واحد که نفرت عمیقی نسبت به آنها داشت هردو را به قتل رسانید.

قتل این دو نفر در برنامه کنڈی نبود و به قول آرتور شلزینجر او را بسیار متأثر و افسرده کرد و همان حالتی به او دست داد که بعد از شکست در خلیج خوکها بدان دچار شده بود. بدون شک او دریافتہ بود که ویتنام بزرگترین شکست دوره ریاست جمهوریش خواهد بود و هرگز به آن توجه کافی ننموده است.<sup>۲۰</sup> سه هفته بعد خود او هم در دلاس به قتل رسید. معلوم نیست اگر کنڈی زنده مانده بود، در این باره چه می کرد. یکی از نزدیکانش به نام کنت او دائل ادعا می کند که کنڈی گفته بود در صورتی که در انتخابات ۱۹۶۴ مجدداً به ریاست جمهوری انتخاب شود نیروهای آمریکایی را از ویتنام خارج خواهد کرد. سناتور مایک مانسفیلد

17) Mieczyslaw Maneli, *op. cit.*

18) *Ibid.*

19) *Dossier du Pentagone, op. cit., p. 222.*

20) Arthur M. Schlesinger Jr. *Les Milles jours de Kennedy*, Paris, Denoël, 1966, p. 892.

رهبر دمکراتها در سنای آمریکا هم که همیشه مخالف جنگ ویتنام بوده است تایید می‌کند که کندی در بهار ۱۹۶۳ گفته بوده که قصد دارد به مداخله آمریکا در ویتنام خاتمه بدهد.<sup>۲۱</sup>

اما طرز فکر جانسون وقتی در کاخ سفید مستقر شد چنین نبود. وی به کابوتلاج که بهنگام واقعه دلاس در راه واشینگتن بود به صراحت اظهار می‌دارد: «من آن رئیس جمهوری نیستم که بگذارم همانطور که چین از دست ما رفت آسیای جنوب شرقی را از دست بدھیم.<sup>۲۲</sup> و فوراً مکنامارا را به سایگون می‌فرستد و وی در مراجعت اوضاع را بسیار نگران‌کننده توصیف می‌کند و می‌گوید: «اگر وضع بهمین منوال پیش برود تا دو سه ماه دیگر منتهی به بیطری ویتنام و مالا استقرار دولتی تحت نفوذ کمونیستها خواهد شد. حکومت جدید سست و بی‌اراده است و احتیاج به یک رهبر قوی دارد.<sup>۲۳</sup>

در ژانویه ۱۹۶۴، «حکومت سست و بی‌اراده» به دست یک ژنرال جوان و پرشور به نام نگوین خان ساقط گردید. وقایعی را که بعد از آن در سایگون رخ داد هیچ‌کس بهتر از جانسون نمی‌تواند تشریح کند. وی در خاطراتش می‌نویسد: «شش ماه بعد دشمنان دیرینه مذهبی که مدتی بود از آنها سر و صدائی شنیده نمی‌شد مجدداً پدیدار شدند و تا سال ۱۹۶۵ حکومتهاي متعدد هریک بیش از چند ماه برسر کار نماندند. حکومتهاي مزبور گاهی نظامی و زمانی هم غیرنظامی بودند. ابتدا یک نفر کشور را اداره می‌کرد و بعد بهجای او یک هیئت سه‌نفری و سپس یک شورا مستقر گردید. ژنرال خان در ابتدا عضو این شورا بود و بعد از آن اخراج گردید و سپس یک بار دیگر به آن دعوت شد. من ایام بسیار نومیدکننده‌ای را می‌گذراندم و بعضی اوقات فکر می‌کردم دشمن اصلی ما ویتنام جنوبی است.<sup>۲۴</sup>

این حکومتهاي ناپایدار که معمولاً ناشی از کودتا بودند چگونه می‌توانستند ادعا کنند بهتر از جبهه آزادی بخش نماینده مردم آن کشور

21) *International Herald Tribune*, 3 août 1970.

22) Halberstam, *op. cit.*, p. 336.

23) *Dossier du Pentagone*, *op. cit.*, pp. 300-303.

24) Johnson, *Ma vie de président*, *op. cit.*, p. 88.

هستند؟ چگونه آمریکاییها می‌توانستند ادعا کنند که دخالت‌شان در آن کشور به منظور دفاع از یک دولت قانونی و دمکراتیک است که قربانی تعاظر کینه توزانه شده است<sup>25</sup>؟ بدچه دلیل هانوی و جبهه آزادی‌بخش در برابر چنین نمایش اسفناکی دست از تقاضاهای مکرر شان در مورد بازگشت به موافقت‌نامه‌های ژنو و عزیمت آمریکاییها برداشتند؟

جانسون بهتر از هر کس از ضعف ویتنام جنوبی اطلاع داشت و مردم آمریکا هم که هنوز درس تلغی را که در کره آموخته بودند از یاد نبرده بودند علاقه زیادی به مسئله ویتنام نشان نمی‌دادند ولی در عین حال به قول فرانسیس فیتزجرالد روزنامه‌نگار آمریکایی اعتقاد داشتند که: «از دستدادن ویتنام جنوبی، خلاف مصالح آمریکا و غیرقابل قبول است. علی‌هذا سیاست جانسون بر این قرار گرفت که تردید‌هایش را با مردم در میان نگذارد، بلکه بر عکس افکار عمومی را به لزوم ادامه جنگ متقادع نماید..»<sup>26</sup>

در چنین بازی خطرناکی امید برد بسیار ضعیف است. اوضاع نظامی در نتیجه بی‌نظمی حاکم بر سایگون بسرعت رو به خامت می‌رفت. در ۲۲ ژانویه ۱۹۶۴ ژنرال ماکسول تیلور توصیه کرد موقتاً رهبری عملیات جنگی از ویتنام جنوبیها سلب و به فرماندهی آمریکا واگذار شود؛ عملیات زمینی مهمی در لائوس صورت بگیرد تا جلو سیل اسلحه و مهمات به جنوب گرفته شود؛ عملیات کوماندویی دامنه‌دار علیه هدفهای خطرناک در شمال صورت بگیرد؛ نیروهای آمریکایی در صورت لزوم در عملیات جنگی جنوب شرکت کنند؛ زیر پوشش جنوبیها هوایپیماهای آمریکایی شمال را بمباران کنند و حتی مستقیماً علیه شمال اقدام نمایند.<sup>27</sup>

یک بار دیگر جانسون سعی کرد اتخاذ تصمیم را به بعد موکول کند و لذا با اقدامات علنی مخالفت ورزید و با جنگ پنهانی علیه ویتنام شمالی موافقت کرد. در اول فوریه ۱۹۶۴ عملیات «آلfa ۳۶»، که هدف آن حمله به تأسیسات بندری شمال به وسیله ناوگان جنوبی بود آغاز گردید. ناوگرانهای آمریکایی برای مراقبت و دادن اطلاعات درباره موضع دشمن به جنوبیها، در محل حاضر می‌شوند و به منظور ترساندن شمالیها چنین وانمود می‌کنند که قصد ورود به آبهای ساحلی شمال و دخالت در عملیات

25) Schlesinger, *Un Heritage amer*, op. cit., p. 75.

26) Frances Fitzgerald *Fire in the Lake*, Boston et Toronto, Little, Brown and Co., 1972, p. 265.

27) *Dossier du Pentagone*, op. cit., pp. 303-306.

۲۸. را دارند.

این اقدامات تحریک‌آمیز باعث درگیری بیش از پیش آمریکا در جنگ می‌گردد. رئیس جمهوری اظهارات تندی علیه بیطرفی ویتنام ایراد می‌کند و آن را از خدعاوهای پاریس می‌شمارد و در ۲۰ مارس به کابوت لاج دستور می‌دهد «هرجا سر بدترکیب دشمن را دید آن را مثل مار بکوبد»<sup>۲۹</sup> و از جیمز بلرسیبورن رئیس کانادایی هیئت نظارت برآتش بس می‌خواهد که به هانوی برود و به فام وان دونگ بگوید که «در صورت تشديد جنگ، خرابیهای وحشتناکی نصیب جمهوری دمکراتیک ویتنام خواهد شد.»<sup>۳۰</sup>

در ۱۹ ژوییه، ژنرال خان که واشینگتن را برای اعلان جنگ به هانوی در فشار گذاشته بود یک راهپیمایی بسوی شمال به منظور وحدت بین دو ویتنام ترتیب می‌دهد و در شب ۳۰ ژوییه کوماندوهای جنوبی دو جزیره واقع در خلیج تونکن را مورد حمله قرار می‌دهند و در شب دوم اوت یکی از ناوشکن‌های آمریکایی به نام «مادوکس» که در عملیات «آلfa ۳۴» شرکت کرده بود، در خارج از آبهای ساحلی مورد حمله سه ناوچه تندرو شمالی قرار می‌گیرد که طبق گزارش پنتاگون آن را به جای یک کشتی جنوبی گرفته بودند. در نتیجه یکی از ناوچه‌ها غرق و دو تای دیگر صدمه می‌بینند. دو روز بعد کوماندوهای جنوبی یک بار دیگر به خلیج تونکن حمله می‌کنند و فرماندهی آمریکا اعلام می‌دارد که «مادوکس» و یک ناوشکن دیگر مجدداً مورد حمله شمالیها قرار گرفته‌اند.

واشینگتن که مدت‌ها بود خود را برای حادثه‌ای از این نوع آماده کرده بود، واکنش سریع نشان داد. کمتر از دوازده ساعت بعد، هواپیماهای آمریکایی مواضع شمالی را مورد حمله قرار دادند و جانسون رهبران کنگره را در جریان وقایع قرار داد ولی از ذکر دلیل این‌که این دو ناوشکن به‌چه منظوری به‌آن منطقه رفته بودند خودداری کرد.

بدین ترتیب جانسون با اظهارات دروغ و عملیات تحریک‌آمیز و مکتم

(۲۸) درباره این موضوع نگاه کنید به:

Joseph C. Goulden, *Truth is the first Casualty*, New York, James C. Adler 1969.

فویسنده عمدها نتیجه تحقیقات کمیسیون تحقیق مجلس سنای آمریکا را که تحت ریاست سناتور فولبرايت برای رسیدگی به قضیه خلیج تونکن تشکیل شده بود و همچنین یک مسلسله گواهیهای اشخاص ذینفع را مورد استفاده قرار داده است.

29) *Dossier du Pentagone, op. cit., p. 314.*

30) *Ibid., pp. 285-86.*

داشتند واقعیت، موفق شد در ۷ اوت رأی موافق مجلسین آمریکا را به قطعنامه مشهور به خلیج تونکن بددست آورد که به او اجازه می‌داد «هر اقدام لازمی را برای عقب‌راندن حملات نظامی دشمن به مواضع آمریکا و جلوگیری از حملات جدید بعمل آورد و به‌یاری هریک از کشورهای عضو پیمان آسیای جنوب شرقی\* که برای دفاع از آزادی تقاضای کمک می‌کنند بستاً بد..»<sup>۳۱</sup> فقط دو سناتور که از عملیات «آلفا ۳۴» چیزی به گوششان رسیده بود رأی مخالف دادند.

سازمان ملل متحده تا این تاریخ نتوانسته بود اقدامی برای خاتمه‌دادن به جنگ ویتنام بعمل آورد زیرا جانسون نسبت به اوتانت، دبیرکل برمۀ‌ای سازمان، که مشهور به جانبداری از بیطرفی بود نظر خصمائه‌ای داشت. اما قضیه «مادوکس» باعث نگرانی افکار عمومی دنیا گردید. شورای امنیت پیام فرستاد که نمایندگان سایگون و هانوی فوراً با یکدیگر ملاقات کنند ولی سایگون این پیام را رد کرد. در دهم اوت بلرسیببورن اخطار جدید جانسون را به فام و ان دونگ تسليم کرد و نخست‌وزیر ویتنام شمالی با همان خونسردی که اخطارهای قبلی را دریافت کرده بود با آن رو برو شد. در ۷ سپتامبر توافقی بین رهبران سیاسی و نظامی آمریکا درباره شروع حملات هوائی به ویتنام شمالی در کاخ سفید بعمل آمد ولی چون انتخابات ریاست‌جمهوری در پیش بود و سناتور باری گلدواتر نامزد حزب جمهوری‌خواه که عقاید افراطی و ارتجاعیش مشهور بود روز و شب نطق می‌کرد و می‌گفت باید به ویتنام شمالی حمله شود، جانسون از افشاء آنچه ژنرال‌ها بیش تدارک می‌دیدند خودداری کرد و در نطقه‌ای انتخاباتی خود با قاطعیت همین تدارکات را محکوم نمود. در نطق ۱۲ اوت اظهار داشته بود: «بعضی‌ها از ما می‌خواهند که دست به اقدامات نابغدرانه که ممکن است به بهای جان می‌لیون‌ها نفر و نابودی قسمتی از آسیا تمام شود بزنیم. ما نمی‌خواهیم با یک ملت ۷۰۰ میلیونی مانند چین چین چنگ کنیم و یا اسیر

\* سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی در ۸ سپتامبر ۱۹۵۴ با شرکت آمریکا، انگلستان، فرانسه، استرالیا، زلاندنو، تایلند، فیلیپین، و پاکستان تشکیل گردید و بانی و مؤسس آن جان فوستر دالس بود. اعضای پیمان مجبور متعهد شده بودند که هر گاه خاک کشورشان یا خاک یکی از سه کشور هندوچین مورد تجاوز قرار گیرد طبق موافقین قانونی خود اقدام به مقابله نمایند. این پیمان که بسیار مستقر از پیمان آتلانتیک بود با خروج پاکستان و فرانسه تضعیف شد و در سال ۱۹۶۷ منحل گردید.

31) Johnson, op. cit., p. 152.

یک جنگ آسیایی شویم.» و در ۲۸ سپتامبر گفت: «ما به شمال حمله نخواهیم کرد و در جنوب هم مستقیماً در عملیات شرکت نخواهیم نمود.»<sup>۳۲</sup> در سوم نوامبر، جانسون با ۶۱ درصد آراء و با اکثریت ۱۶ میلیون رأی یک بار دیگر به ریاست جمهوری انتخاب شد و این بزرگترین رقمی بود که تاکنون یک نامزد حزب دمکرات بدست آورده بود. برنامه «جامعه بزرگ» او که از «معامله جدید» روزولت الهام می‌گرفت، و همچنین عقاید ارتجاعی رقیب جمهوریخواهش که در بعضی موارد جنبه مسخره داشت، باعث شد که او این همه رأی بدست آورد ولی اگر هموطنانش می‌دانستند که او چه نقشه‌های خطرناکی در مورد ویتنام در سر دارد جای تردید بود که این همه رأی به او بدهند.

وقتی لیندون جانسون در ژانویه ۱۹۶۵ اولین دوره واقعی ریاست جمهوری خود را آغاز کرد، در سایگون آینده تیره و تار به نظر می‌رسید. آشفتگی سیاسی به درجه‌ای رسیده بود که ژنرال ماکسول تیلور به جای کابوت‌لاج به سفارت آمریکا منصب شد و در اولین گزارشش محیط آنجارا به کتاب «آلیس در سرزمین عجایب» تشبيه نمود.<sup>۳۳</sup> ژنرال خان مجلس شورای ملی، یعنی مجلس مشورتی را که از شخصیتهای سیاسی و نظامی تشکیل می‌شد منحل کرده بود و بنتهای زمام امور را در دست داشت و آنقدر زیاده روی کرده بود که سفیر آمریکا به او گفت: «ما آمریکاییها از این کودتاهاشی شما خسته شده‌ایم. ولی شما توجهی به گفته‌های من ندارید و مثل این است که حرف من باد هوا بوده است. به شما گفتم که طرحهای نظامی که آنقدر اصرار دارید اجرا شود بستگی به ثبات حکومت در سایگون دارد و اگر باز می‌بینم همه‌چیز را بهم زده‌اید. اگر طرز کار شما به این ترتیب باشد ما نمی‌توانیم مدت زیادی از شما پشتیبانی کنیم.»<sup>۳۴</sup>

در همین حال کاسیگین وارد هانوی شده بود و چون فرماندهان نیروی هوایی شوروی و تعدادی کارشناس کمکهای اقتصادی همراه او بودند به نظر می‌رسید که جانشینان خوشچف تصمیم دارند کمکهای خود به

32) Schlesinger, *Un Héritage amer*, op. cit., pp. 62-63.

33) *Dossier du Pentagone*, op. cit., p. 419.

34) Halberstam, op. cit., p. 493.

کمونیستهای ویتنامی را در کلیه زمینه‌ها افزایش بدنهند. ضمناً چریکهای ویتنگ با استفاده از موقعیت، برای سومین بار طی چند هفته به تأسیسات آمریکایی حمله‌ور شدند و چند افسر را به قتل رساندند.

جانسون شورای امنیت ملی آمریکا را در کاخ سفید تشکیل می‌دهد و کلیه حاضرین در جلسه به استثنای سناتور مانسفلید با بمباران هوائی ویتنام شمالی به عنوان عمل متقابل موافقت می‌کنند و در ۱۱ فوریه عملیاتی بسیار وسیع تحت عنوان «غرش رعد» شروع می‌شود که به قول روستو منظور آن وادار کردن شمالیها به قطع رخنه و نفوذشان در جنوب بوده است. معذلك جانسون در ۷ آوریل، در حالی که در یک دست چماق گرفته است و با دست دیگر شویج به دشمن نشان می‌دهد، خود را آماده مذاکره اعلام می‌کند مشروط براینکه شمالیها وجود ویتنام جنوی مستقل را بپذیرند و علاوه می‌کند که اگر شمالیها این پیشنهاد را بپذیرند او حاضر است آنها را دعوت به شرکت در طرح بازسازی آسیای جنوب شرقی بنماید و یک میلیارد دلار به آن طرح کمک کند.<sup>۳۵</sup>

چند هفته بعد معلوم می‌شود که نه چماق کاری از پیش برده است و نه شویج. لذا جانسون در دهم ماه مه، بمبارانهای شمال را برای مدت معینی متوقف می‌سازد و پیامی به هانوی می‌فرستد و اظهار امیدواری می‌کند که این وقفه بازتاب مساعدی داشته باشد و منجر به وقفه‌های طولانی تر شود.<sup>۳۶</sup> هانوی پیام وی را عیناً پس می‌فرستد. در ۲۰ آوریل، یک شورای جنگی به ریاست مک‌نامارا در هونولولو تشکیل می‌شود و فرماندهان نظامی اذعان می‌کنند که بمبارانهای هوائی برای تعیین سرنوشت جنگ کافی نیست و تقاضا می‌کنند ۸۲۰۰۰ سرباز دیگر از آمریکا و ۷۲۵۰ سرباز از استرالیا و کره جنوی اعزام شوند.

در خلال این احوال جانسون تعداد سربازان آمریکایی در ویتنام را از ۱۶۰۰۰ نفر به ۴۰۰۰۰ نفر افزایش داده بود. وی در ۴ مه دستور اعزام دو تیپ دیگر را صادر کرد و از کنگره ۷۰۰ میلیون دلار اعتبار جدید گرفت و بالاخره در ۹ ژوئن اعلام کرد که «بجز نزال و ستمور لند فرمانده نیروهای آمریکا در ویتنام جنوی اجازه داده که هرگاه قوای ویتنام جنوی مورد حمله قرار گیرند و نیروی ذخیره کافی در دسترس

35) Johnson, *op. cit.*, pp. 169-170.

36) *Ibid.*, p. 174.

نداشته باشند از نیروهای خودش برای کمک استفاده کند.»<sup>۳۷</sup> در ۱۲ ژوئن، دولت غیر نظامی ویتنام جنوبی جای خود را به یک گروه نظامی داد که رئیس آنان ژنرال نگوین کانوکی نام داشت. ژنرال مذبور که فرمانده نیروی هوایی ویتنام بود به قول شلزینجر «شبیه به غول فرانکشتاین و از موجودات وحشتناکی بود که آمریکا از مسلط‌کردن آنها بر متعددی‌نش لذت می‌برد». <sup>۳۸</sup> این شخص که بی‌پروا از آدولف هیتلر تحسین و تمجید می‌کرد به عنوان نخست‌وزیر، و ژنرال دیگری به نام نگوین وان‌تیو به عنوان رئیس جمهوری، زمام امور را در دست گرفتند و چون از پیشرفت ویتنامگها هراس فوق العاده‌ای داشتند جنگ واقعی را آغاز کردند و فوراً از آمریکاییها خواستند تعداد سربازانشان را افزایش دهند.

جورج بال که قبلاً دیدیم در سال ۱۹۶۲ کندي را از اعزام ۸۰۰۰ سرباز به ویتنام بر حذر داشته بود، تذکاریهای جهت جانسون می‌فرستد و ضمن پیشنهاد «راه حل بر اساس توافق و مصالحه» می‌نویسد: «بمحض این‌که ما تعداد زیادی از سربازان خود را از دست بدھیم مجبور خواهیم شد تعداد بیشتری به جای آنها بفرستیم و بطوری عمیقاً در این جنگ درگیر خواهیم شد که راهی به جز قبول شکست و تحقیرملی یا رسیدن به هدفهای خود نخواهیم داشت. از این دو امکان به نظر من اولی محتمل‌تر است حتی اگر بهای گزافی به‌امید پیروزی بپندازیم.» بال پیشنهاد می‌کند تعداد سربازان آمریکایی در ویتنام را به ۷۲۰۰۰ نفر محدود سازند و در عین حال باب مذاکره را با ویتنام شمالی از طریق‌های وان‌بو، نماینده این کشور در پاریس بگشایند تا به «راه حلی براساس اجرای حق تعیین سرنوشت» نائل شوند.<sup>۳۹</sup>

این پیشنهاد عاقلانه پذیرفته نشد و تعداد سربازان آمریکایی در ویتنام در ماه ژوئیه ۱۹۶۵ به ۲۷۵۰۰۰ نفر و در دسامبر به ۴۴۳۰۰۰ نفر و در ژوئن ۱۹۶۶ به ۵۴۲۰۰۰ نفر افزایش یافت. نیروی هوایی آمریکا نیز بدون توجه به هشدارهای هارولد ولیسون نخست‌وزیر انگلستان، ۷۰ درصد انبارهای نفت ویتنام شمالی را نابود کرد، بدون آن‌که موفق به جلوگیری از رخنه شمالی‌ها به جنوب بشود.

37) *Ibid.*, p. 180.

38) Schlesinger' *Un Héritage amer*, op. cit., p. 218.

39) *Dossier du Pentagone*, op. cit., p. 481.

در ۲۹ اوت ۱۹۶۶، گزارشی تحت عنوان «امکانات فنی در رابطه با عملیات نظامی در ویتنام» از طرف گروهی کارشناسان معتبر به مک نامارا تسلیم شد که با این جملات آغاز می‌گردد: «بمبانهای ویتنام شمالی هیچ‌گونه تأثیر مستقیم و قابل ملاحظه‌ای در قابلیت رزمی و عملیات پشتیبانی ارتش ویتنام جنوبی ندارد و در واقع قرینه‌ای که نشان بدید با تقویت ارتش مزبور و توسعه دامنه عملیات نظامی خواهیم توانست به هدفهایمان نائل شویم به نظر نمی‌رسد.»<sup>۴۰</sup>

در این گزارش جزییات طرح «ایجاد سد ضد رخنه شمالیها به جنوب» تشریح شده بود که باعث خوشوقتی وزیر دفاع آمریکا گردید لذا آن را عیناً برای رئیس جمهوری فرستاد ولی ضمناً علاوه کرد: «راه عاقلانه برای خاتمه دادن سریع به جنگ ثبتیت تعداد سربازان آمریکایی و نیفزودن دامنه حملات هوایی به شمال و ایجاد سد ضد رخنه می‌باشد تا بدین‌وسیله به دشمن فهمانده شود که ایالات متعدده نمی‌خواهد جنگ را با یک پیروزی نظامی و استقرار یک حکومت دست‌نشانده به پایان برساند.»<sup>۴۱</sup>

می‌گویند هیچ‌کس ناشنوادر از کسی که نمی‌خواهد بشنود نیست. نه تنها جانسون به این گزارش اعتنای نکرد بلکه دستور افزایش بمبارانها را داد. از این تاریخ تا سال ۱۹۶۸ که بمبارانهای شمال متوقف شد تا باب مذاکره با هانوی گشوده شود بمبافکنهای استراتژیک «ب ۵۲» آمریکایی هفتصد هزار تن بمب بر ویتنام شمالی ریختند در حالی که در تمام طول جنگ جهانی دوم آمریکاییها در جبهه اقیانوس آرام پانصد هزار تن بمب بکار بردند. وحشتناک‌تر اینکه در دسامبر ۱۹۶۶ در حالی که لهستانیها می‌کوشیدند بین واشینگتن و هانوی تماس ایجاد کنند حملات هوایی به حومه پایتخت ویتنام شمالی صورت گرفت تا به نظر پنتاکون «ریشه حرکت به نفع صلح را که آثار آن در هانوی دیده می‌شد بكلی قطع نماید.»<sup>۴۲</sup>

از همه طرف سعی در میانجیگری می‌شد. از مدت‌ها قبل پاپ، او تانت و کشورهای غیر متعهد و همچنین ممالک مشترک‌المنافع پیشنهاد میانجیگری

40) *Ibid.*, pp. 534-41.

41) *Ibid.*, pp. 569-77.

42) *Ibid.*, p. 566.

و مذاکره می‌کردند. ژنرال دوگل که از مدتها پیش علیه درگیری روز-افزون آمریکاییها در ویتنام هشدار می‌داد در اول سپتامبر ۱۹۶۶ نطقی در پنوم‌پن پایتخت کامبوج ایجاد کرد و اعلام داشت: «شایط یک توافق و مصالحه کاملاً روشن است، ولی امکان شروع مذاکره برای نیل به چنین توافقی بستگی به تضمیم آمریکا به فراخواندن سربازانش از ویتنام دریک مدت معقول و معین دارد. فرانسه بخاطر تجربیات و بی‌نظری خود، و همچنین به‌واسطه دوستی استثنائی که طی دو قرن گذشته با آمریکا داشته مایل است آمریکا با این اقدام خود نشان بدهد که مانند همیشه دفاع حق تعیین سرنوشت ملت‌هاست.»<sup>۴۲</sup>

اما درحقیقت ژنرال انتظار زیادی نداشت و در گفتگوهای خصوصی می‌گفت هنوز موضوع پخته نشده و معلوم نیست چه وقت پخته خواهد شد. وی حتی به‌نامه دین راسک وزیر خارجه آمریکا که از وی تقاضاکرده بود پرنس سیهانوک رئیس کشور کامبوج را که با عملیات آکروباسی توانسته بود بیطریقی کشورش را حفظ نماید، وادرار به میانجیگری بین واشینگتن و هانوی کند جواب نداده<sup>۴۳</sup> و به آرتکلدربرگ نماینده آمریکا در سازمان ملل که در ژوئن ۱۹۶۶ برای تشریع مواضع دولتش به پاریس رفته بود، اظهار داشت: «هیچ‌کس نظر مرا نپرسیده است ولی اگر پرسید بهشما خواهم گفت که فوراً از ویتنام خارج بشوید.» گلدبرگ سؤال کرده بود در اینصورت این کشور کمونیست نخواهد شد؟ ژنرال جواب داد: «چرا، کمونیست خواهد شد ولی نوعی کمونیسم مخصوص به خود که شباهتی به کمونیسم روسی و چینی نخواهد داشت، بلکه نوع آسیایی آن خواهد بود و این بیشتر موجب دردرس خودشان خواهد شد.»<sup>۴۵</sup>

در این موقع هارولد ویلسون نخست‌وزیر انگلیس هم سعی فراوانی می‌کرد که میانجی شود ولی جانسون علاقه چندانی به نخست‌وزیر انگلیس نداشت و ویلسون هم از ابتدای سال ۱۹۶۵ از واکنش شدید آمریکاییها و حتی به کاربردن بمب اتمی در ویتنام بیمناک بود. وی از اقدام میانجیگری کلمات‌اتلی نخست‌وزیر انگلیس در زمان جنگ کره و عکس‌العمل شدید و ناگوار آمریکاییها عبرت گرفته بود و لذا با احتیاط فراوان جانسون را دعوت بملقات کرد ولی رئیس جمهوری آمریکا در تلفن به‌وی پاسخ

43) *Le Monde*, 2 septembre 1966.

44) *New York Times*, 9 septembre 1966.

45) Halberstam, *op. cit.*, p. 492.

داد: «من به شما نصیحت نمی‌کنم که در مالزی با چریکهای کمونیست چه باید بکنید و شما هم نباید به من بگویید که در ویتنام چکار باید بکنم. اگر می‌غواهید به ما کمک کنید عده‌ای از سربازان خود را بفرستید که با ویتنکنگها طرف شوند.»<sup>۴۶</sup> اما بعد از چندی تلگراف دوستانه‌ای به ویلسون کرد و او را به واشینگتن دعوت نمود.

این بار رئیس جمهوری آمریکا موافقت کرد که ویلسون از فرصت مسافت کاسیگین به لندن در فوریه ۱۹۶۷ که مصادف با عید «تت» یعنی سال نو ویتنامی بود و معمولاً از هر دو طرف آتش‌بس رعایت می‌شد، استفاده کند و نظراتش را با نخست‌وزیر شوروی در میان بگذارد.

تا به حال کلیه کوشش‌هایی که برای مذاکره بعمل آمده بود به یک مشکل منتهی شده بود و آن این بود که هانوی شرط هرگونه مذاکره را، قطع بدون قید و شرط بمبارانهای شمال قرار می‌داد و واشینگتن از ترس اینکه شمالیها از این فرصت استفاده و حرکت به جنوب را تسريع کنند زیربار نمی‌رفت و آن را مقید به شرایطی می‌کرد. هر دو طرف بشدت در مورد حسن نیت دیگری تردید داشتند. اما واقعیت بعدی نشان داد که آمریکاییها در نظرشان مبنی بر این که هانوی فقط یک هدف را دنبال می‌کند و آن وحدت ویتنام تحت رهبری خودش و سپس تحت العایه ساختن سراسر هندوچین می‌باشد، اشتباه نمی‌کرده‌اند.

در ۸ فوریه ۱۹۶۷ مقارن ورود کاسیگین به لندن جانسون به هوشی مین پیامی فرستاد که حاضر است دستور قطع بمبارانهای شمال را بدهد و از افزایش تعداد سربازان آمریکا صرف‌نظر کند مشروط بر این که تضمین کافی در مورد قطع رخنه شمالیها به جنوب از راه زمین و دریا دریافت نماید؛ «این اقدامات باعث ایجاد معیطی خواهد شد که ما بتوانیم مذاکرات جدی درباره صلح را آغاز کنیم.»<sup>۴۷</sup> یک هفته بعد رئیس جمهوری ویتنام پاسخ داد: « تنها راه نیل به صلح قطع مداخله و تجاوز آمریکا در ویتنام است.»<sup>۴۸</sup>

کوشش‌های میانجیگری ویلسون هم به جایی نرسید چون ظاهرآ نخست وزیر انگلیس بیش از اندازه روی حسن نیت جانسون حساب کرده بود.

46) Harold Wilson, *The Labour Government, 1964-1970*, London, Weidenfeld and Nicholson, 1971, p. 80.

47) Johnson, *op. cit.*, p. 707.

48) *Ibid.*, pp. 707-709.

پیشنهاد ویلسون این بود که یک موافقنامه سری منعقد شود که شامل دو مرحله باشد. در مرحله اول آمریکا بمباران‌ها را قطع کند و در مرحله دوم هر دو طرف به عقب‌نشینی و کاهش نیروهای خود بپردازند. کاسیگین خود را علاقه‌مند به‌این طرح نشان داد و دیوید بنوس سفیر آمریکا در لندن گزارش داد که همه چیز درشرف انجام است. در این موقع پیام والت روستو به‌این خوشبینی خاتمه داد: «اول باید شمالیها تعهد کنند که از رخنه به جنوب خودداری خواهند کرد.» خشم و غضب ویلسون را از دریافت این پیام می‌توان درک کرد. وی در خاطراتش می‌نویسد: «بازهای جنگ طلب در واشینگتن کار خود را کردند و مانع از صلح شدند.» چند روز بعد از عزیمت کاسیگین از لندن، نخست‌وزیر انگلیس همکاران رئیس‌جمهوری آمریکا را به راسپوتین تشبیه کرد.<sup>۴۹</sup>

در ۲۳ ژوئن ۱۹۶۷ یعنی چند روز بعد از جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل (به‌فصل پنجم مراجعه شود) کاسیگین به آمریکا رفت و در گلاسبورو واقع در ایالت نیوجرسی با جانسون ملاقات کرد. نخست‌وزیر شوروی حامل پیامی از هانوی بود که آمادگی فوری خود را برای شروع مذاکره با آمریکا بمحض قطع بمبارانها اعلام می‌داشت. جانسون در ۲۵ ژوئن به این پیام جواب داد حاضر است به نیروهای آمریکایی و ویتنام جنوبی دستور بددهد که از هر حرکتی بسوی شمال خودداری کنند مشروط براین‌که شمالیها هم از رخنه در جنوب دست بردارند. اگر قول جانسون را باور کنیم کاسیگین این شرط را علی‌رغم بعضی ملاحظات، در مجموع قابل قبول دانست ولی بعد از عزیمت‌شش دیگر خبری از مسکو و هانوی نرسید.

در این هنگام نسیم خوشبینی در محافل سیاسی آمریکا وزیدن گرفت زیرا طبق گزارش‌های نظامی نسبت کشته‌شدگان شمالیها بر جنوبیها افزایش یافته بود و در مورد سلاح‌های از کار افتاده نیز آمار به‌نفع جنوبیها بود و شماره چریک‌های ویتنگ که تسلیم جنوبیها شده بودند از بیست هزار نفر در سال ۱۹۶۶ به بیست و هفت هزار نفر در ۱۹۶۷ رسیده بود و در اثر کاسته شدن مواضع چریک‌ها، تعداد اهالی جنوب که تحت سلطه کمونیست‌ها قرار داشتند از ۳،۲۰۰،۰۰۰ نفر در ژوئن ۱۹۶۶ به ۲،۴۰۰،۰۰۰ نفر در ژانویه ۱۹۶۷ کاهش پیدا کرده بود.

ضمناً رژیم ویتنام جنوبی هم نشانه‌های کوچکی از رعایت دمکراسی بروز می‌داد. در انتخابات مجلس مؤسسان ژوئن ۱۹۶۶ علی‌رغم تهدیدات هانوی و ویتنگها هشتاد درصد مردم شرکت کردند و در سوم سپتامبر تیو و کی که تا آخرین لحظه با یکدیگر رقابت می‌کردند به ترتیب به عنوان رئیس جمهوری و معاونش انتخاب شدند.

جانسون در خاطراتش از اینکه این دو نفر فقط ۳۵ درصد آراء و آنهم آراء نقاط دورافتاده را که تحت نظارت شدید نظامیها بوده بددست آورده‌اند، چیزی نمی‌گوید. یک بودایی ناشناس که کبوتر صلح را علامت و شعار انتخاباتیش قرار داده بود نصف آراء ژنرالها را بددست آورد ولی بمحض اعلام نتیجه انتخابات، همراه بیست نفر دیگر از نامزدهای انتخاباتی و رهبران اتحادیه‌های مختلف بازداشت و روانه زندان گردید. دمکراسی به سبک ویتنام جنوبی بسرعت حدود خود را نشان داد.

در این شرایط جای تعجب نبود که تلفات روزافزون سربازان آمریکایی که در پایان ۱۹۶۷ به ۱۵,۰۰۰ نفر بالغ می‌شد و اکثر آنان سرباز وظیفه بودند افکار عمومی آمریکاییان را بشدت تحت تأثیر قرار دهد. بتدریج علائم شک و تردید و حتی مخالفت با جنگی که فقط در آن سال برای امریکا بیش از ۲۵ میلیارد دلار تمام شده بود بروز می‌گرد.

طبق یک نظرخواهی، ۷۷ درصد آمریکاییها روشهایی را که جانسون در اداره جنگ به کار می‌برد نکوهش می‌کردند و ۳۸ درصد خواهان فراخواندن سربازان آمریکایی از ویتنام بودند. یک کشیش پروتستان در مراسم مذهبی که در حضور جانسون برگزار می‌شد، بشدت از او انتقاد کرد. دانشجویان از سخنرانی وزیر امور خارجه جلوگیری کردند. عده‌ای از مشمولان دفترچه‌های آماده به خدمت خود را سوزانندند و بعضی برای فرار از اعزام به جبهه به کشورهای خارجی مانند کانادا و سوئیس رفتند. بورس آمریکا در برابر جنگی که اقتصاد کشور را به نابودی می‌کشید، علائم نارضائی نشان می‌داد. همکاران سابق کنדי، مانند برادرش رابرت کندي و ژنرال نورستاد فرمانده سابق نیروهای آتلانتیک در اروپا و ژنرال جان گاوین سفیر آمریکا در پاریس، شلزینجر و گالبرايت اقتصاددان مشهور و.... آشکارا مخالفت خود را با ادامه جنگ ویتنام اعلام داشتند.

در ۲۹ سپتامبر ۱۹۶۷، جانسون برای نخستین بار کمی نرمتر شد و در سان آنتونیو، واقع در ایالت تکزاس، اظهار داشت: «آمریکا آماده قطع فوری بمبارانهای ویتنام شمالی است مشروط بر اینکه این امر منتهی به مذاکرات مفید شود و در طول این مذاکرات ویتنام شمالیها از موقعیت موء استفاده نکنند.»<sup>50</sup> به این ترتیب شرط قطع بمبارانهای بسیار سبکتر و یک قدم بزرگ به جلو برداشته شده بود. هانوی در پاسخ اعلام کرد که: «چون واشینگتن هنوز سیاست تشدید جنگ را دنبال می‌کند، این پیشنهادش نیز یک حیله دیگر است.»<sup>51</sup>

ویتنام شمالیها دلایل محکمی برای سرسرخی داشتند زیرا ژنرال جیاپ، فرمانده کل قوا یشان، از تابستان آن سال مشغول تدارک حمله‌ای بود که در ۳۰ ژانویه ۱۹۶۸ مقارن آتش‌بس عید «تت» آغاز گردید. در حدود هشتاد هزار سرباز در یک زمان به ۳۶ مرکز شهرستان از مجموع ۴۴ شهرستان جنوب حمله کردند و موفق شدند قلعه هوانه را تسخیر کنند و سه هزار نفر را به قتل برسانند. جانسون در خاطراتش می‌نویسد: «این حمله یک شکست کامل بود زیرا نیمی از مهاجمین قبل از پایان ماه فوریه به قتل رسیدند.» متعاقب آن، ژنرال وستمورلند تقاضای اعزام ۲۰۶,۰۰۰ سرباز اضافی کرد و این بار آمریکاییها ناچار شدند افراد ذخیره را احضار کنند.

اکنون دیگر رئیس جمهوری دچار تردید شده بود و فشار جنگ را بیش از پیش احساس می‌کرد. وی در ملاقاتی با کوو دو مورویل، وزیر خارجه فرانسه، از شکنجه و عنادی که متحمل می‌شد شکایت کرده بود. کوو دومورویل می‌نویسد: «او در واقع شب و روزش را صرف این جنگ می‌کرد و عملیات نظامی را قدم به قدم دنبال می‌نمود و تصمیمات مهم را غالباً بنتهایی می‌گرفت.»<sup>52</sup>

انتخابات ریاست جمهوری قرار بود در نوامبر ۱۹۶۸ برگزار شود و قانون اساسی آمریکا به جانسون اجازه می‌داد که یک بار دیگر داوطلبی خود را اعلام کند. او تصمیم گرفته بود دیگر داوطلب این شغل پر زحمت

50) U. S. A. Documents, Service de presse de l'ambassade des États-unis à Paris, 3 octobre 1967.

51) Johnson, *op. cit.*, p. 325.

52) Maurice Couve de Murville, *Une Politique étrangère, 1958-1969*, Paris, Plon, 1971, p. 139.

و مسئولیت نشود ولی ضمناً نمی‌خواست با اعلام بی‌موقع این تصمیم، راه را برای پیروزی جمهوری‌خواهان هموار سازد. وانگهی آیا عاقلانه بود که او تمام نیرویش را صرف مسئله ویتنام کند در حالی‌که اخبار نگران کننده‌ای از برلین می‌رسید و یک حادثه وحیم هم در کره رخ داده بود و کرۀ شمالیها یک ناو جاسوسی آمریکایی بنام «پوئبلو» را به اسارت گرفته بودند؟ بسیاری از مشاورین او که تاکنون از موضع «بازها» دفاع می‌کردند کم‌کم تغییر عقیده می‌دادند. دولت هانوی نیز که تا آن زمان کوچکترین تمایلی به شروع مذاکره نشان نمی‌داد از مجاری مختلف آمادگی خود را برای مذاکره اعلام می‌داشت مشروط بر اینکه بمبارانهای شمال قطع شود. آیا این تغییر سیاست ناشی از تلفات سنگینی بود که در حمله «تت» به قوایشان وارد شده بود و یا بیم آن داشتند که رئیس جمهوری سرسرخت‌تر از جانسون در پایان آن سال به کاخ سفید راه یابد؟ کسی که باعث تغییر عقیدۀ جانسون شد کلارک کلیفورن، وکیل دادگستری و از دوستان قدیمی او بود که در اول مارس ۱۹۶۸ به‌جای مک‌نامارا به وزارت دفاع منصوب شده بود. وی بمعض شروع به کار از گروهی از کارشناسان طراز اول که به گروه کلیفورن مشهور شدند دعوت بعمل آورد و گفت: «مسئله واقعی این نیست که آیا آمریکا دویست هزار سرباز دیگر به ویتنام بفرستد یا نفرستد؛ مسئله این است که آیا می‌تواند جنگ را به‌بهای اعزام سربازان بیشتری ببرد یا نه.»<sup>53)</sup>

جواب این گروه کاملاً صریح و روشن بود: «حتی اگر دویست هزار سرباز اضافی مورد تقاضای ژنرال وستمورلند به ویتنام اعزام شوند آمریکا موفق به بیرون راندن دشمن از ویتنام جنوبی و نابود کردن قوای آن نخواهد شد. وانگهی در صورتی که بمبارانهای شمال به‌همین شدت ادامه یابد موجب نابودی ویتنام خواهد شد. در آن صورت چگونه می‌توانیم مخالفین را قانع کنیم که هدف ما نجات ویتنام بوده است؟»<sup>54)</sup>

کلیفورن گزارش مزبور را عیناً همراه پیشنهادی مبنی بر محدود کردن بمبارانها به مدار ۲۰ درجه که مک‌نامارا در سال گذشته عنوان کرده بود نزد جانسون فرستاد. باید خاطرنشان کرد که مرز بین دو ویتنام مدار ۱۷ درجه بود و فایده این پیشنهاد آن بود که نیروهای آمریکایی مستقر در مرز دو ویتنام را از حملات دائمی دشمن حفظ می‌کرد. ضمناً وی رئیس

53) *Dossier du Pentagone*, op. cit., p. 620.

54) *Ibid.*, p. 622.

جمهوری را وادار کرد که در ۲۵ مارس عده‌ای از عقلای قوم در سیاست خارجی از قبیل دین‌آچسن وزیر خارجه زمان ترومن، مک‌جورج باندی مشاور امنیت ملی زمان کنדי و غیره را برای مشاوره به کاخ سفید دعوت کند. این دو نفر از نظر جورج بال که مدت‌ها بود تردید خود را درباره مفید بودن درگیری روزافزون آمریکا در ویتنام ابراز داشته بود، جانبداری کردند. ژنرال‌های قدیمی، مانند برادلی و ریجوبی، نیز عقیده خود را درباره لزوم صلح بیان داشتند.

جانسون از این جلسه با عصبانیت و اوقات تلغی بسیار خارج شد. وی در این‌باره، در خاطراتش نوشت: «هرگاه چنین اشخاص جدی و عاقلی اینطور تحت تأثیر گزارش‌های حمله «تت» قرار بگیرند پس تکلیف افراد معمولی آمریکایی چیست؟» هیوبرت هامفری، معاون رئیس‌جمهوری هم با عقاید افراطی رئیسش مخالف بود و می‌گفت حمله تت ضربه شدیدی به حیثیت و آبروی آمریکا وارد کرده است. سرانجام جانسون مجبور شد رضایت بدهد ولی در خاطراتش نوشت: «اما هنوز من اعتقاد داشتم که این ضربه روحی را خودمان به آمریکا وارد کردیم نه قوای دشمن.»<sup>55</sup>

قرار بود در ۳۱ مارس رئیس‌جمهوری نطق مهمی درباره ویتنام ایراد کند و در ضمن انصراف خود را از شرکت در انتخابات ریاست جمهوری اعلام دارد. متن این نطق را کلیفورن برایش تهیه کرده بود ولی او در ۲۸ مارس، به‌شار «بازها» مجبور شد قسمتی را که مربوط به محدود کردن بمبارانها به مدار ۲۰ درجه بود، حذف کند. آن شب جانسون در تلویزیون سراسری آمریکا اظهار داشت: «من به نیروی هوایی و دریایی دستور داده‌ام حمله به ویتنام شمالی را به استثنای نوار واقع در شمال منطقه غیرنظمی که حملات متوالی دشمن مواضع نیروهای ما را به خطر می‌اندازد متوقف سازند. نود درصد اهالی ویتنام ساکن منطقه‌ای هستند که ما حملات خود را نسبت به آنها متوقف می‌سازیم. بدین ترتیب ما دیگر به‌مراکز پرجمعیت و مناطق کشاورزی ویتنام شمالی حمله نخواهیم کرد.» و افزود که دستور داده است ۱۳,۵۰۰ سرباز دیگر به ویتنام اعزام شوند و برای تقویت ارتش ویتنام جنوبی اولویت قائل شده است. هیچ کس توجهی به‌این قسمت از بیانات رئیس‌جمهوری نکرد و بهجای آن توجه عموم به‌قسمت نهائی نطق جلب شد که اثر یک بمب را داشت. جانسون

گفت: «من تصور نمی‌کنم که بتوانم یک روز و حتی یک ساعت از وقت خود را صرف مسائل شخصی و خصوصی و یا وظایف دیگری بجز این وظیفه سنگینی که به عنوان رئیس جمهوری به من واگذار کرده‌اید بنمایم. لذا من نمی‌خواهم از طرف حزبم به عنوان داوطلب ریاست جمهوری معرفی شوم و دیگر این سمت را قبول نخواهم کرد.»<sup>56</sup>

سه روز بعد، کاخ سفید اعلام کرد که هانوی با ملاقات نمایندگان دو کشور در پاریس موافقت کرده است. از این تاریخ پنج سال طول کشید تا دو کشور موفق به امضای موافقتنامه آتش‌بس شدند ولی بیقین آتش‌بس هم برای پایان دادن درد و رنج مردم هندوچین کافی نبود.

## فصل ۴

# مزاحم دنیا

فرانسه علیه سلطه‌جویی دو ابرقدرت - خروج فرانسه از پیمان آتلانتیک - دوگل در مسکو - مشکلات اروپا و زوج فرانسه و آلمان

سرنوشت فرانسه این است که مزاحم دنیا باشد. این کشود بوجود آمده و این نقش را پذیرفته که توطنه‌های دیگران را خشی و با سلطه‌جوانیها مبارزه کند.

زان ژیرودو، یادداشتهای پراکنده پاریس

علی‌رغم حملات شدید مطبوعات شوروی، درگیرشدن آمریکا در ویتنام تأثیر ناچیزی در روابط بین دو ابرقدرت داشت. آمریکاییها همیشه از دخالت چین در ویتنام بیمناک بودند و می‌ترسیدند چینیها همان کاری را که در سال ۱۹۵۰ در جنگ کره کردند تکرار کنند و سیل داوطلبان خود را به ویتنام بفرستند به‌همین جهت در هیچ موردی اجازه ندادند که قواشان از مدار ۱۷ درجه مرز بین دو ویتنام عبور کند. ولی یک لعظه هم بیم آنرا به‌خود راه ندادند که مسکو در مورد بمبارانهای ویتنام شمالی به آنها اولتیماتوم بدهد. درگیری روزافزون آمریکا در ویتنام مانع از این نگردید که دو ابرقدرت در سال ۱۹۶۴ قراردادی درباره حفظ تمامیت اراضی و بی‌طرفی لائوس امضاء کنند که البته بعداً اجرا نشد. همچنین یک قرارداد کنسولی بین آمریکا و شوروی منعقد گردید و بین جانسون و خروشچف تبادل‌نامه‌هایی درباره کاوش تولید اورانیوم غنی شده که در ساختن بمب هیدروژنی به‌کار می‌رود صورت گرفت. مهمتر از همه اینکه مذاکره درباره پیمان عدم گسترش سلاحهای هسته‌ای آغاز شد و در سال ۱۹۶۸ به نتیجه رسید.

در زمان ریاست جمهوری جانسون دولت و ملت آمریکا احساس امنیت می‌کردند زیرا عقیده داشتند بعد از بحران موشکی کوبا و استقرار «تلفن سرخ»، شورویها سیاست عاقلانه و محتاطانه‌ای در پیش گرفته‌اند و ضمناً تفوق اتمی آنها بر شوروی خردکننده و غیرقابل تردید است. برخلاف آنچه مطبوعات آمریکایی در سال ۱۹۵۷ که نخستین اسپوتنیک روسی به فضا پرتاب گردید درباره عقب‌ماندگی آمریکا در امور فضائی می‌نوشتند، در زمان بحران کوبا، قدرت آمریکا در زمینه موشکهای قاره‌پیما پنج برابر شوروی و از لحاظ بمب‌افکنهای استراتژیک سه برابر شده بود. نیروی دریایی آن کشور بر نیروی دریایی شوروی برتری کامل داشت و از نظر نیروی زمینی در اروپا نیز با شوروی مساوی بود.<sup>۱</sup>

روسها که مانند همیشه از لحاظ امنیت خود دچار وسوس و نگرانی بودند نگذاشتند ادامه این وضع به درازا بکشد. فردای قضیه کوبا یکی از دیپلوماتهای برجسته آنان به نام واسیلی کوزنتسوف معاون وزارت خارجه به جان مک‌کلوی، از دولتمردان مشهور آمریکا، اظهار داشت: «شما آمریکاییها دیگر هرگز چنین موقعیتی را نخواهید داشت.»<sup>۲</sup> و از همان وقت اتحاد شوروی به تقویت تجهیزات جنگی خود پرداخت و در سال ۱۹۸۰، اگر نگوییم از آمریکا جلو افتاد، لااقل با او مساوی شد.

ولی در آن موقع چه کسی در واشینگتن به آینده دور می‌اندیشید؟ قدرت نظامی و اقتصادی آمریکا از بسیاری جهات غیرقابل رقابت به نظر می‌رسید و مردم آن کشور جداً عقیده داشتند که فقط یک ابرقدرت در کره زمین وجود دارد.<sup>۳</sup> طی شش سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۶ تولیدات صنعتی آن کشور بیش از پنجاه درصد افزایش یافته بود، نه میلیون شغل جدید ایجاد شده بود و عده بیکاران از ۷ درصد به ۴ درصد کاهش یافته بود. درآمد سرانه ملی به ۳,۰۰۰ دلار در سال می‌رسید که دو برابر شوروی بود. دیگر هیچ‌یک از رهبران شوروی جرئت نمی‌کرد گزافه—گوییهای خروشچف را مبنی بر اینکه سطح زندگی آنها در سال ۱۹۸۰ از آمریکا بالاتر خواهد بود تکرار کند و بالاخره آمریکاییها در نتیجه

1) Conference à San Francisco, le 3 février 1976, U. S. A. Documents, no 2459 du, février 1976.

(۲) به نقل از:

Charles Bohlen, *Witness to History*, W. W. Norton 1973, p. 495.

(۳) این اصطلاح را René Dabernat در مقاله‌ای در روزنامه «لوموند»، مورخ ۲۲ اکتبر ۱۹۶۵ بکار برده است.

اجرای طرح آپولو که از زمان کندي آغاز شده بود موفق به تسخیر کره ماه شده بودند.

جانسون که در ویتنام سخت بهدام افتاده بود چیزی بجز تفاهم و دوستی با شورویها نمی خواست. زیرا هم او و هم وزیر خارجه اش دشمن اصلی را چین و چینیها را آشتی ناپذیر می دانستند. جانسون در خاطراتش خود را «تصمیم به کوشش خستگی ناپذیر جهت بازکردن پرده آهنین» معرفی کرد<sup>۴</sup> و طی نطقی در ۲۳ مه ۱۹۶۴ در لکزینگتون اعلام داشت: «ایالات متحده قصد دارد پلهايی از طريق روابط بازرگانی و جهانگردی و کمکهای انسانی با دنیای کمونیست برقرار کند». <sup>۵</sup> این ابتکار مورد پشتیبانی سرمایه داران بزرگ که علاقه مند به بازارهای اروپای شرقی بودند قرار گرفت ولی با استقبال سرد کرملین مواجه شد. زیرا شورویها از اقدامات واشنگتن در ایجاد «نیروی اتمی چند جانبی» بسیار ناراضی بودند. نیروی مزبور نتیجه توافق بین کندي و مک میلان نخست وزیر انگلیس در دسامبر ۱۹۶۲ در باهاماس بود<sup>\*</sup> و محصول اندیشه روشن فکرانی بشمار می رفت که به عنوان مشاور کندي انجام وظیفه می کردند.<sup>۶</sup> هدف این طرح از بین بردن عدم تساوی بین اعضای پیمان آتلانتیک بود که همه از لحاظ تئوری مساوی شمرده می شدند ولی در عمل بعضی از آنان به علت داشتن سلاحهای اتمی پیشرفت‌تر از سایرین بودند. هیچ کس بهتر از کیسینجر پیچیدگی این وضع را تشریح نکرده که می گوید: «هریک از متعددین ما می خواهد تا سرحد امکان برخلاف میلش در یک جنگ اتمی درگیر نشود ولی در عین حال مایل است وقتی به مخاطره افتاد از حمایت اتمی آمریکا برخوردار شود». <sup>۷</sup>

ایالات متحده از زبان مک نامارا صریحاً به متعددینش گفته بود که قصد دارد فرماندهی عملیات و اخذ تصمیمات سیاسی و نظامی را در صورت

\* طبق توافقی که در ۲۱ دسامبر ۱۹۶۲ در ناسو پایتخت مجمعالجزایر باهاماس بین کندي و مک میلان به عمل آمد دو کشور تصمیم به ایجاد دو نیروی هسته ای گرفتند. یکی مرکب از کشورهای دارنده سلاح اتمی و دیگری به صورت چندجانبه و با شرکت بعضی از کشورهای عضو پیمان آتلانتیک مانند آلمان فدرال.

4) Johnson, *op. cit.*, p. 566.

5) *Ibid.*, p. 567.

6) Didier Truchet, *Le Projet de force multilaterale*, Paris, Presse Universitaires de France 1972; André Fontaine, «Histoire de la force multilaterale», *Le Monde* 15-20 novembre 1964.

7) Henry Kissinger, *Les Malentendus Transatlantiques*, Paris, Denoël 1965, p. 192.

بروز بحران بتنهایی در دست داشته باشد و هرگاه احتمال یک جنگ هسته‌ای پیش آید نمی‌تواند استراتژیهای گوناگون و متضاد را در پیمان آتلانتیک تحمل کند. ولی تحول در نظرات آمریکاییها در مسائل استراتژیک موضوع را پیچیده‌تر ساخته بود. آنها از نظریه «تلافی دسته‌جمعی»، یعنی به عبارت دیگر توسل فوری و خود بخود به سلاح اتمی در صورت حمله دشمن، متوجه نظریه «انصراف تدریجی» گردیده و مایل بودند واکنش را با حملات دشمن متناسب سازند به‌این‌ترتیب از نظریه همه‌چیز یا هیچ که منجر به یک جنگ اتمی خانمان برانداز می‌شد به‌جنگ مرحله به مرحله می‌رسیدند که از مغز هرمان‌کان، فیزیکدان مشهور تراوش کرده بود.<sup>۸</sup> ضمناً توافق شد آمریکاییها موشک‌های میان‌برد پولاریس را برای مجهز کردن زیردریاییهای انگلیسی به‌کلاهک اتمی در اختیار آن کشور بگذارند.

به محض اینکه دولت در سال ۱۹۵۸ به صحنۀ سیاست بازگشت دستور تسریع در ساختن بمب اتمی فرانسه را که در زمان جمهوری چهارم آغاز شده بود صادر کرد. بدیهی است که او مایل نبود وارد بازی خطرناکی شود که هرگونه استقلال و آزادی عمل را در مسائل نظامی از فرانسه سلب می‌کرد و به‌همین جهت در مصاحبه مطبوعاتی ۲۳ ژوئن ۱۹۶۴ با سبک خاص خود که می‌توانست مسائل مهم را در چند کلمه بیان کند اظهار داشت: «داشتن سلاح اتمی آمریکا و شوروی را دارای چنان امنیتی کرده و به‌آنها چنان قدرتی داده که هریک از آنها قادر به تحمیل نظراتشان به‌متعددی‌نشان شده‌اند و از آنهم صرف‌نظر نخواهند کرد. کما این‌که هر دولت دیگری هم با هر ایدئولوژی به‌جای آنها بود چنین می‌کرد. درنتیجه این وضع کشورهایی که سلاح اتمی ندارند تصور می‌کنند باید وابستگی استراتژیکی و مآل سیاسی به‌یکی از این دو ابرقدرت داشته باشند. در این شرایط فرانسه لازم دید کوشش‌های خود را برای آنکه تبدیل به یک کشور دارنده سلاح اتمی بشود، از سر بگیرد.<sup>۹</sup> بدیهی است چنین لحنی نمی‌توانست خوشایند کاخ سفید واقع شود.

8) Hermann Kahn, *On Thermonuclear War*, Princeton University Press, 1960.

9) *Le Monde*, 25 juillet 1964.

آمریکاییها می‌ترسیدند که فرانسه روزی موفق به تولید سلاح اتمی بشود و در نتیجه آمریکا را برخلاف میلش در یک جنگ هسته‌ای درگیر کند و ضمناً جمهوری فدرال آلمان هم از آن کشور تقليد کند و به فکر تولید سلاح اتمی بیفتند. گرچه آدنائور، صدراعظم آلمان در الحاقیه موافقنامه پاریس، مورخ ۲۳ اکتبر ۱۹۵۴، راجع به عضویت جمهوری فدرال در پیمان آتلانتیک صریعاً از تولید سلاحهای اتمی، میکروبی و شیمیائی صرفنظر کرده و ساختن چنین سلاحهایی را در خاک آلمان منوع ساخته بود ولی هیچ‌چیز نمی‌توانست مانع شود که بن سلاحهای مزبور را از جای دیگر تهیه و یا در کشور دیگری تولید کند. مضافاً که روزنامه‌ارگان حزب حاکم دمکرات مسیحی در سال ۱۹۶۵ نوشته بود تعهد مزبور تا زمانی که وضعی که باعث قبول آن شده ادامه دارد ارزش خواهد داشت و در صورت تغییر اوضاع بین‌المللی از درجه اعتبار ساقط خواهد بود. در صورتی که جمهوری فدرال به سلاحهای اتمی دست می‌یافتد مسلماً خواب راحت را از شورویها می‌ربود و رهبران آمریکا می‌دانستند که شورویها ممکن است آنرا علت جنگ تلقی کنند و دست به اقدام خطرناکی بزنند. ولی در عین حال مایل نبودند متعددین آلمانی خود را که بهترین شاگرد کلاس پیمان آتلانتیک بشمار می‌رفتند و سهم عمده هزینه‌های دفاع مشترک را می‌پرداختند دچار این احساس کنند که قربانی بعیض شده‌اند و به همین جهت نیروی اتمی چند جانبی را به وجود آورده بودند. یک گروه کار که در وزارت خارجه آمریکا تشکیل شده بود سرانجام در سالهای ۱۹۶۴ طرح نهائی مربوط به نیروی مزبور را ارائه داد. بموجب این طرح ناوگانی مرکب از ۱۸ رزماناو ۲۵،۰۰۰ تنی مجهز به موشکهای پولاریس ایجاد می‌شد. خدمه این ناوگان از کشورهای مختلف عضو پیمان آتلانتیک استخدام می‌شدند و هزینه آن، معادل  $\frac{3}{5}$  میلیارد دلار، طی هشت سال تأمین می‌گردید. نیروی مزبور متعلق به کلیه کشورهایی بود که در تأسیس آن شرکت داشتند ولی اداره و نظارت آن در اختیار فرمانده عالی نیروهای آتلانتیک بود. دول مزبور در تنظیم استراتژی آن سهیم و در مورد اجرای آن دارای حق و تو بودند.

از میان کشورهای عضو پیمان آتلانتیک فقط آلمان فدرال نسبت به این طرح علاقه نشان داد و حتی پیشنهاد کرد چهل درصد هزینه آن را

10) *Le Monde*, 19 octobre 1965.

شاره به اصل حقوقی  
Rebus sic stantibus

بپردازد. ایتالیا، یونان و ترکیه موافقت خود را اعلام نمودند. فرانسه صریحاً اظهار داشت که در این نیرو شرکت نخواهد کرد ولی مخالفتی هم با آن ندارد. پرتغال، نروژ، دانمارک و کانادا پاسخ منفی دادند و انگلستان در تردید بسیار می‌برد زیرا گرچه مک‌میلان در کنفرانس باهماس ۱۹۶۲ اصولاً با این طرح موافقت کرده بود ولی نمی‌خواست خودش در آن شرکت داشته و آزادی عملش را از دست بدهد.<sup>۱۱</sup> هنگام مذاکره درباره این طرح در مجمع اتحادیه اروپای غربی در ژوئن ۱۹۶۳ لرد کنت نماینده انگلستان این سؤال را مطرح کرده بود: «آیا در روز مبادا این نیروی چندجانبه طبق تصمیم فرمانده نیروهای آتلانتیک در اروپا – یعنی در واقع رئیس جمهوری آمریکا – بکار برده خواهد شد یا شخص دیگری؟ اگر حق اتخاذ تصمیم با رئیس جمهوری آمریکا باشد دولتها اروپای غربی حق خواهند داشت تشویق به ایجاد نیروی ضربتی اتمی مستقل بشوند و اگر شخص دیگری باشد پس وحدت فرماندهی که آقای مک‌نامارا از آن دفاع می‌کند وجود نخواهد داشت.»<sup>۱۲</sup> هنوز این مستنه حل نشده بود که جانسون جانشین کنده شد. رئیس-جمهوری جدید علاقه زیادی به این موضوع نداشت ولی اطرافیانش – مانند راسک، باندی، روستو و مک‌نامارا بشدت از آن دفاع می‌کردند. ژنرال دوگل از مرحله نپذیرفتن مؤدبانه پا فراتر گذاشت و به مخالفت علنی با این طرح پرداخت و نظر خود را صریحاً به لودویگ ارها رد صدراعظم آلمان فدرال و گرهارد شرودر، وزیر خارجه آن کشور ابراز داشت. شرودر که قبلاً در کابینه آدنائور وزیر خارجه بود و در حکومت جدید هم مقامش را حفظ کرده بود، احساسات خصمانه خود را نسبت به ژنرال دوگل پنهان نمی‌کرد. به این جهت وقتی دوگل طرح مذبور را «مسخرگی چندجانبه» نامید وی از کوره دررفت و دشمنی خود را علنی کرد.

انتخابات عمومی انگلستان و تشکیل حکومت کارگری ویلسون تیر خلاص را به طرح نیروی اتمی چندجانبه خالی کرد. در اکتبر ۱۹۶۴ اکثریت مردم انگلیس به ویلسون رأی دادند و وی که در می‌بارزات انتخاباتی سیاست خود را موافقت با خلع سلاح اتمی اعلام داشته بود نه می‌توانست با نیروی اتمی ملی موافقت کند و نه با نیروی چندجانبه.

11) Truchet op. cit., p. 20.

12) *Le Monde*, 19 novembre 1964.

ولی بعداً این نظرات را به فراموشی سپرد و نیروی اتمی انگلستان را با کلیه هزینه‌های آن به پیمان آتلانتیک تعمیل کرد و سپس دستور ساختن زیر دریایی‌های پولاریس را صادر نمود.

سرانجام جانسون متوجه شد که نیروی اتمی چندجانبه مشکلات زیادی برایش فراهم کرده است، پس بنحوی عاقلانه طرح را به بایگانی سپرد که دیگر هرگز از آن خارج نشد؛ ولی برای ساكت‌کردن آلمانیها طرح ایجاد «گروه اروپایی» را برای برنامه‌ریزی اتمی در پیمان آتلانتیک عنوان نمود.

مسکو و پاریس که در زمان بحران‌های برلین و کوبا بشدت با یکدیگر مخالفت کرده بودند این بار به خاک سپردن طرح اتمی چندجانبه را با هم جشن گرفتند. از نظر ژنرال دوگل و طرفدارانش، طرح مزبور تجدید حیات جامعه دفاع اروپایی بشمار می‌رفت که در سال‌های ۱۹۵۰ عنوان شده بود و آنها همراه کمونیستها آنرا با شکست رو برو کرده بودند. طرح جدید فقط آلمانیها را تا حدودی به دسترسی به سلاح اتمی نزدیک می‌کرد ولی در مقابل به سلطه آمریکا بر پیمان آتلانتیک می‌افزود، یعنی سلطه دولتی را که اعتقاد داشت بخاطر داشتن قدرت مادی حق دارد دنیا را به میل خود اداره کند. بنابراین تعجبی ندارد که در این دوره شاهد بهبود و گرمی روابط فرانسه و شوروی و جدی‌گرفتن سیاست مستقل ملی فرانسه که هنوز واقعیت آن بر شورویها معلوم نبود، باشیم.

نشانه‌های دیگری هم حکایت از تیرگی و وحامت روابط فرانسه و آمریکا می‌کرد. دوگل برای کنندی که در اوایل سال ۱۹۶۱ به دیدارش رفته بود احترام قائل بود و در «خاطرات امید» می‌نویسد: «من با مردمی سر و کار داشتم که شهامت و بلندپروازی اش باعث می‌شد که بتوان امیدهای زیادی به او داشت. او در نظرم پرنده‌ای دور پرواز بود که بالهایش را به هم می‌زد و می‌کوشید تا بر فراز قله‌های منتفع اوج بگیرد.<sup>۱۳</sup>» در بحران کوبا نیز همانطور که همه‌می‌دانند، ژنرال دوگل پشتیبانی کامل خود را از سیاست‌کنندی اعلام داشت. ولی بعد طرز رفتار کنندی او را مأیوس کرد. ورنون والترز مترجم آینه‌اور و وابسته نظامی آمریکا در فرانسه که بعدها معاون «سیا» شد، از دوگل نقل قول می‌کند که به یکی از نزدیکانش

(13) Charles de Gaulle, *Mémoires d'Espoir-Le Renouveau*, Paris, Plon 1970, p. 271.

گفته بوده است: «اگر آمریکائیها حاضر نباشند. بخاطر کوبا که در ۱۵۰ کیلومتری کشورشان قرار دارد جنگ بکنند پس مسلماً حاضر نخواهند بود خودرا بخاطر اروپا که در ۵،۰۰۰ کیلومتری مرزهایشان واقع است درگیر کنند. ما باید از این قضیه درس عبرت بگیریم و فقط در فکر دفاع و حفظ استقلال فرانسه باشیم.»<sup>۱۴</sup> موافقنامه‌های ناسو و نتایج فوری آن و توی فرانسه در مورد عضویت انگلیس در بازار مشترک، آرزوهای دور و دراز کنده را در مورد استوار کردن پیمان آتلانتیک بر دو پایه برباد داد و مهمتر از همه قرارداد اوت ۱۹۶۳ مسکو درباره منع آزمایش‌های هسته‌ای بر سوء تفاهم بین دو کشور افزود به طوری که هروه آلفان سفیر فرانسه در واشینگتن اظهار داشت: «هرگز سوء تفاهم بین فرانسه و آمریکا تا این حد عمیق نبوده است.»<sup>۱۵</sup>

در ۲۵ ژوئیه ۱۹۶۳ کنده برای دوگل پیام فرستاد که اگر فرانسه قرارداد مسکو را امضا کند و نظر مساعدتری نسبت به اهداف پیمان آتلانتیک اتخاذ نماید حاضر است به فرانسه درایجاد نیروی اتمی اش کمک کنند. دوگل این پیشنهاد را دلیل دیگری برای مخالفتش با نیروی اتمی چندجانبه تلقی، و آنرا رد کرد. کنده با وجود ناراحتی از جواب دوگل وی را به آمریکا دعوت کرد و قرار ملاقات در مارس ۱۹۶۴ در هانیس پورت، خانه بیلاقی خانواده کنده، گذارده شد. ولی قتل کنده در دالاس همه این برنامه‌ها را بهم زد و دوگل از شنیدن خبر مرگ کنده به یکی از سفرای خارجی گفت: «او یک اروپایی بود.» و این بهترین تعریفی بود که وی می‌توانست از یک آمریکایی بکند.<sup>۱۶</sup>

اما کنار آمدن با جانشین تکزاسی کنده کاری بس مشکلتر بود. ژنرال دوگل در مراسم تشییع جنازه کنده شرکت کرد و بیش از همه سران دول خارجی مورد توجه عموم قرار گرفت و پس از آن قرار شد با جانسون ملاقات کند. ده دقیقه مذاکره‌ای که پس از یک انتظار طولانی، بین دوگل و جانسون صورت گرفت در رئیس‌جمهوری فرانسه تأثیر نامساعدی داشت. جانسون اصرار داشت که در همان موقع برنامه سفر رسمی دوگل به آمریکا تنظیم و اعلام شود ولی دوگل فهمید که اصرار

14) Vernon A. Walters, *Services discrets*, Paris, Plon 1979, p. 266.

15) Hervé Alphand, *L'Etonnement d'être*, Paris, Fayard, 1977, p. 407.

(۱۶) یادداشتیای شخصی نویسنده.

او به منظور استفاده تبلیغاتی برای انتخابات آینده است و به این جهت هرگز او را نبخشید.

به نظر دوکل، جانسون شخصی سطحی و بی‌اطلاع و بی‌اندازه جاهطلب بود. جانسون به کسانی که نطقهایش را می‌نوشتند دستور داده بود سخنرانیهای چرچیل را بغوانتند و به نطقهای او لعن چرچیلی بدهند.<sup>۱۷</sup> چرچیل و دوکل علیرغم اختلافات و منازعاتشان احترام زیادی برای یکدیگر قائل بودند ولی بین ژنرال و جانسون یقیناً چنین حالتی وجود نداشت و دوکل برای او بیش از یک سیاستمدار درجه سوم ارزش قائل نبود، هرچند علاوه می‌کرد که: «آینده را نمی‌توان پیش‌بینی کرد. ترومن را ملاحظه کنید که چگونه خود را به مقام یک سیاستمدار طراز اول رسانید.»<sup>۱۸</sup>

در ۲۷ ژانویه ۱۹۶۴، یعنی کمتر از سه ماه بعد از واقعه دالاس، پاریس با پکن روابط سیاسی برقرار کرد. این اقدام سیلی محکمی به گوش آمریکاییها بود، زیرا آنها مأمور را شیطان مجسم و مستول اصلی جنگ ویتنام می‌دانستند. در عین حال این اقدام وسیله‌ای بود که ژنرال به‌شورویها بفهماند که فرانسه در اخذ تصمیماتش ملاحظه هیچ‌کس، مخصوصاً آمریکاییها را نمی‌کند. منظور دوکل از شناسایی چین، حفظ فرانسه از خطر زرد بود که همیشه او را نگران می‌داشت. وقتی می‌خواست ادگار فور نغستوزین اسبق را برای اعلام شناسایی چین به پکن بفرستد به او گفته بود: «چین مانند یک دریای طوفانی است. برای اینکه آن را بهتر بشناسیم و خود را به آنها بشناسانیم بهترین کار این است که آن را به‌رسمیت بشناسیم. به این ترتیب خواهیم توانست آن کشور را از کچ روی باز داریم و از کسوت دشمن به‌جامه دوست درآوریم.»<sup>۱۹</sup>

مهارت سیاسی ادگار فور برای آشتی دادن دو دشمن آشتی‌ناپذیر، یعنی مأمور و چیانگ‌کای‌شک، کافی نبود و دوکل مجبور شد برای برقراری مناسبات با پکن با همزم سابق خود در جنگ جهانی دوم قطع رابطه کند ولی از آنجا که برای این سرباز پیر احترام زیادی قائل بود ژنرال پچکوف، همکار زمان جنگ خود را به تایوان فرمتابد تا مستله را برای

17) Halberstam, *op. cit.*, pp. 445-46.

18) Raymond Tournoux, *Le Feu et la Cendre*, Paris, Plon, 1969, p. 313.

19) *Ibid.*, p. 315.

رهبر ملیون چین روشن کند. از نظر دوگل مقایسه بین چیانگ و مائو کار آسانی نبود و در شرایط مساوی صورت نمی‌گرفت زیرا چیانگ به گذشته تعلق داشت و آمریکا به طور مصنوعی او را تا آن روز سر پا نگهداشته بود، در حالی‌که مائو نیرویی کوبنده و مسحورکننده بود، آمیخته‌ای بود از غرور بی‌حد و سادگی بی‌اندازه که می‌خواست از کشورش که قرنها در خواب بود یک ابرقدرت بسازد. تأسف ژنرال از این بود که نتوانسته است شخصاً با این رهبر بزرگ ملاقات کند و فقط از طریق آندره مالرو، وزیر فرهنگ فرانسه، با او تماس گرفته بود و وی نیز چند صفحه از «ضد خاطرات» خود را به این تماس اختصاص داده و لحن نوشته‌اش تحسین‌آمیز و حاکی از عظمت واقعه بود.

از لحاظ طبیعی و غریزی، وجه تشابه عمیقی بین دوگل و مائو وجود داشت. هر دو علیه سلطه‌جویی دو ابرقدرت حامی خود قیام کرده و مصمم بودند با دست یافتن به سلاح‌های هسته‌ای از موجودیت کشورشان بتنهایی دفاع کنند. هر دو مایل بودند از توافق دو ابرقدرت به ضرر کشورشان جلوگیری کنند. انعقاد قرارداد مسکودرباره‌منع آزمایش‌های هسته‌ای در آن دو نگرانی شدید ایجاد کرده بود و مذاکراتی که دو ابرقدرت در مورد عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای شروع کرده بودند بر این نگرانی افزوده بود. به نظر آنها بهتر از این نمی‌شد اصل «حق با قوی است» را بطور دائم به قویترها واکذار کرد.

در ۲۵ سپتامبر ۱۹۶۳، ژنرال دوگل پس از بازدید از تأسیسات اتمی فرانسه در پیرلات که بعدها توانست فرانسه را به سلاح هسته‌ای مجهز سازد نطقی ایراد کرد که لحن آن مسلماً نمی‌توانست مورد تأیید مائو قرار نگیرد. وی گفت: «این که دو ابرقدرت بغاوهند برای همیشه انحصار نیروی اتمی را در دست داشته باشند بدان معنی است که دنیا به سلطه دوچار نگیرد. آنها تن در داده است و کشور ما نمی‌تواند این را بپذیرد.»<sup>۲۰</sup>

وقتی کشوری با یکی از دو ابرقدرت که در بسیاری موارد با یکدیگر اشتراک منافع دارند و در درازمدت نیز اختلافاتشان قابل حل به نظر میرسد در بیفتند، معمولاً یکی از آن دو، یعنی ابرقدرتی که به آن کشور

نژدیکتر است دچار ترس و بیم بیشتری می‌شود. در مورد چین کاملاً روشن بود که بزودی شوروی به صورت رقیب و دشمن اصلی آن درخواهد آمد و روزی خواهد رسید که هر عملی علیه آن کشور را مجال بشمارد. جنگ ویتنام کلیه نیروها را در چین علیه آمریکا که معلوم نبود روزی خاک آن کشور را هدف قرار ندهد، بسیج کرده بود ولی این نیروها اکنون متوجه شوروی می‌شدند. در شوروی نیز نسیم ضدچینی رفتارهای وزیدن می‌گرفت. در نوامبر ۱۹۶۵، موریس کوو دو مورویل، وزیر خارجه فرانسه، ضمن ملاقات با کاسیگین نگرانی خود را از توافق بین آمریکا و شوروی و تقسیم دنیا ابراز داشت و نخستوزیر شوروی در پاسخ گفت: «چین هم مایه نگرانی است. نباید کنار آمدن چین با آمریکا را در این قسمت دنیا فراموش کنیم چون در این صورت در برابر مجهول مطلق قرار خواهیم گرفت.»<sup>۲۱</sup>

اما فرانسه از سال ۱۹۶۴ که بتدریج از آمریکا فاصله می‌گرفت بهمان نسبت به شوروی نژدیک می‌شد. در این هنگام چنان حملات شدیدی در پاریس به سیاست آمریکا صورت می‌گرفت که معلوم بود بر اساس یک نقشه حساب شده است. تا آنکه دوگل در سال ۱۹۶۶ به مسکو سفر کرد و عق افکار خود را به این ترتیب برای برزنف تشریح نمود: «آقای دبیرکل، نمی‌دانید ما چقدر خوشوقتیم که برای مقاومت در برابر فشارهای آمریکا، شما در کنار ما هستید.» ولی قبل از آن که بگذارد برزنف از این اظهارات اظهار غرور و خوشحالی کند علاوه کرد: «همانطور که از وجود آمریکا برای مقاومت در برابر فشارهای شما رضایت داریم.<sup>۲۲</sup>» این سخنان که هرگز برای اطلاع عموم منتشر نشد به درک سیاست خارجی ژنرال که گاهی بطرز شگفت‌آوری انعطاف‌پذیر بود کمک می‌کند. مفهوم این سخنان آن بود که هر وقت دوگل خطری از جانب شرق یا غرب احساس کند به طرف مقابل متمایل خواهد شد. اما در آن زمان خطر اصلی از نظر پاریس از جانب غرب بود.

آمریکای زمان جانسون، با قدرت بی‌همتایش، ناگهان با آنچه سناتور فولبرايت «تکبر ناشی از قدرت» می‌نامید مواجه شده بود.<sup>۲۳</sup> درحالیکه آمریکا از متحدینش انتظار داشت اگر در جنگ ویتنام به او یاری نمی-

21) Couve de Murville, *op. cit.*, p. 212.

(۲۲) یادداشت‌های شخصی نویسنده.

23) Willam Fulbright, *L'Arrogance du Pouvoir*, Paris, Stock, 1968.

دهند لاقل از آن کشور پشتیبانی کنند و سیاستش را مورد تأیید قرار دهنده، دوگل با نصایح خود و سیاست مستقلش جانسون و مشاورانش را بهره‌شده انداخته بود. آنها از جواب دادن به اظهارات نیشدار دوگل خودداری می‌ورزیدند و روی مرکت اجتناب ناپذیر ژنرال حساب می‌کردند. زیرا در آن موقع دوگل ۷۶ ساله بود و در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۹۶۵ در برابر فرانسوای میتران، نامزد چپگرايان، توانسته بود فقط در دور دوم حائز اکثریت شود.

ژنرال تهاجم ضد آمریکایی خود را در همه جبهه‌ها آغاز کرد. در ژوئن ۱۹۶۴ با شرکت نکردن در مراسم بیستمین سال پیاده شدن نیروهای آمریکایی در نرماندی جلب‌نظر نمود. سپس به مکزیک که منطقه نفوذ انحصاری آمریکاست سفر رسمی کرد و رهبران آن‌کشور را به اتخاذ سیاست مستقل تشویق نمود. آنگاه مسئله جانشین کردن شمش طلا به جای دلار را به عنوان اساس سیستم پولی در معاملات بین‌المللی مطرح ساخت و در این خصوص اظهار داشت: «توافقی که درباره قبول دلار به عنوان واحد مبادلات بین‌المللی بعمل آمده و برای آن ارزشی مافوق ارزش واقعی آن قائل شده‌اند دیگر بر اساس اولیه آن که آمریکا مالک بزرگترین ذخیره طلای جهان است قرار ندارد. امروز اوضاع طوری شده است که هرگاه دولتها بایی که دلار در دست دارند بخواهند آن را به طلا تبدیل کنند با مشکلات بزرگی روبرو می‌شوند. بنابراین به نظر ما لازم است قبل از آنکه دنیا دچار مصیبت و بحران شود یک واحد غیرقابل بحث که علامت کشور خاصی را هم نداشته باشد به عنوان واحد پول انتخاب شود و این واحد جز شمش طلا چیز دیگری نمی‌تواند باشد.»<sup>۲۴</sup>

در این حال سیاست فرانسه در مورد سرمایه‌گذاری‌های آمریکایی وضع بین‌ابین داشت زیرا از یک طرف می‌ترسید هجوم سرمایه‌های آمریکایی به حاکمیتش لطمہ وارد کند و از طرف دیگر بیم داشت سرمایه‌های مزبور به کشورهای دیگر اروپایی منتقل شوند و به صورت رقیب صنایع فرانسه درآیند. به این جهت دوگل در مواردی، مانند ساختن دستگاههای کامپیوتر و مراکز اتمی دستور داد در خود فرانسه ساخته شوند و در مورد هواپیمای کنکورد نیز با انگلستان شریک شد و بازار هواپیماسازی را که در انحصار آمریکا بود مورد حمله قرارداد. شرکت نفت فرانسوی «الف -

اراپ» نیز با هفت کمپانی بزرگ نفتی مشهور به «هشت‌خواهران» در افتاده. تمام این اقدامات دریک فضای مبارزه‌جویی با فرنگ انگلوساکسون بعمل می‌آمد و دوگل آنقدر در این راه پیش رفت که حتی صرف مشروبات آمریکایی را در ضیافت‌های رسمی منع کرد.

عكس العمل آمریکاییها دربرابر این اقدامات چندان شدید نبود و فقط آن را حمل برحق ناشناسی می‌کردند. وقتی ژنرال نظراتش را درباره جنگ ویتنام اعلام داشت و تجاوز تفنگداران دریایی آمریکا به جمهوری دومینیکن را در سال ۱۹۶۵ محاکوم کرد، آمریکاییها واقعاً عصبانی شدند.\* از همبستگی خلل‌ناپذیری که دوگل در زمان بحران موشكی کوبا به‌کندی قول داده بود دیگر چیزی باقی نمانده بود.

در آن زمان همه زمامداران فرانسه براین عقیده بودند که کمترین امتیازی به آمریکاییها نباید داده شود. اما رفتارشان دربرابر شوروی بکلی متفاوت بود زیرا ژنرال واقعاً بهبود روابط و تنش‌زدایی با شوروی و تفاهم و همکاری با کشورهای اروپای شرقی، علی‌رغم آینده مبهم آن، اعتقاد داشت و این اصول تا اوائل سال ۱۹۸۱ که ژیسکاردستن بر سر کار بود اساس سیاست خارجی فرانسه را تشکیل می‌داد.

در مسافرتی که دوگل در سال ۱۹۶۷ به شوروی کرد، همین لحن را به کار برد و اظهار داشت: «تماسهای انسانی و دیدار رهبران، نخستین شرط تفاهم است. ما به‌ادامه سیاست تنش‌زدایی اعتقاد داریم.»<sup>۲۵</sup>

دوگل قبل از سفر به شوروی تصمیم گرفت یکی از مهمترین ورقهای برندهٔ خود را به زمین بزند. پس در ۷ مارس ۱۹۶۶ به جانسون نوشت: «فرانسه تصمیم دارد حاکمیت ملی خود را برساسر خاک خود تأمین نماید و این حاکمیت به‌علت حضور دائمی نیروهای نظامی متفقین و استفاده از قلمرو هوائی فرانسه مورد تعریض قرار گرفته است. بنابراین فرانسه از شرکت در فرماندهی مشترک نیروهای آتلانتیک خودداری می‌کند و دیگر حاضر نیست نیروهای خود را در اختیار پیمان مزبور بگذارد.»<sup>۲۶</sup>

انتشار این خبر مانند بمب در دنیا صدا کرد ولی در واقع نمی‌بایست چندان باعث تعجب شود زیرا دوگل در سال ۱۹۶۱، هنگام عبور کندی از

\* به‌فصل یازدهم مراجعه شود.

25) *Le Monde*, 17 mai 1956.

26) *Le Monde*, 25 mars 1966.

پاریس به مقصد وین، به او گفته بود: «هیچ کس لزوم پیمان آتلانتیک را مورد تردید قرار نمی‌دهد ولی سازمان آن به شکل کنونی کهنه شده و نبودن دفاع ملی آن را تضعیف کرده است. فقط انگیزه‌های ملی باعث پشتیبانی کامل اهالی یک کشور در جنگ طولانی است. تا وقتی بحران برلین ادامه دارد فرانسه در این خصوص اقدامی نخواهد کرد ولی عقیده دارد در آینده باید سازمان دیگری ایجاد کرد.<sup>27)</sup>

در سال ۱۹۶۳، نخستین قدم در این راه برداشته شد: نیروی دریایی فرانسه از پیمان آتلانتیک خارج گردید و سال بعد انسران فرانسوی از ستادهای متفقین کناره‌گیری کردند. در ۹ سپتامبر ۱۹۶۵، ژنرال اعلام کرد در سال ۱۹۶۹ که مصادف با بیستمین سال تأسیس پیمان آتلانتیک می‌باشد بکلی از سازمان نظامی آن کناره خواهد گرفت و بالاخره در مصاحبه ۲۱ فوریه ۱۹۶۶ چنین فهماند که اجرای این تصمیم قریب الوقوع است؛ ولی چنان این مطلب را در لفافه گفت که ۲۴ ساعت طول کشید تا عame مردم آن را فهمیدند.

در ۹ مارس، دوگل تصمیم خود را به تصویب هیئت‌وزیران فرانسه رسانید و قرار شد فرانسه به عضویت خود در سازمان سیاسی پیمان آتلانتیک ادامه دهد ولی از سازمان نظامی آن کناره‌گیری کند. آنگاه به ۲۹،۰۰۰ سرباز آمریکایی و چند صد نفر خلبان کانادایی که در پایگاه در خاک فرانسه مستقر بودند دستورداد که تا اوایل آوریل ۱۹۶۶ آنها را تخلیه کنند. سخنگوی کاخ سفید این اقدام را «ضربه خنجر به قلب اتحادیه آتلانتیک» نامید.<sup>28)</sup> در داخل فرانسه نیز موسیالیستها و رادیکالها و میانروها بهشدت از آن انتقاد نمودند. سایر متفقین تصمیم فرانسه را با بی‌سیلی فراوان پذیرفتند، چون کاری از دستشان ساخته نبود. جانسون در خاطراتش می‌نویسد: «اقدام ژنرال دوگل بجز شعله‌ور ساختن حس ملی‌گرایی فرانسویها نتیجه‌ای نداشت و ما هم کاری نمی‌توانستیم بکنیم. چون وقتی شخصی به شما می‌گوید از خانه‌اش بیرون بروید شما نمی‌توانید با او بحث کنید. کلاهتان را بر می‌دارید و خارج می‌شوید.<sup>29)</sup>» افکار عمومی فرانسه نیز در این خصوص یکپارچه نبود. طبق نظر-

27) Schlesinger, *Les Mille Jours de Kennedy*, op. cit., pp. 322-23.

28) Pierre Viansson-Ponté, *Histoire de la République gaullienne*, t. II, Paris, Fayard, 1971, p. 220.

29) Johnson, op. cit., p. 273.

خواهی سپتامبر ۱۹۶۵، چهل و شش درصد فرانسویها سیاست ژنرال را در برابر آمریکاییها تصویب می‌کردند؛ ولی در آوریل ۱۹۶۶ این رقم به ۴۱ درصد کاهش یافت و در همین مدت تعداد مخالفین از ۲۱ درصد به ۲۹ درصد رسید و ثلث مردم هم از اظهار عقیده خودداری نمودند.<sup>۳۰</sup>

در سوم مه بازهم دوگل دست به اقدام جدیدی زد و استفاده بدون اجازه از قلمرو هوائی فرانسه را، برای هوایپیماهای کشورهای عضو پیمان آتلانتیک منوع کرد. به علت وضع استراتژیک فرانسه، این تصمیم لطمه شدیدی به موقعیت پیمان آتلانتیک وارد می‌آورد و سرانجام با میانجیگری بعضی از کشورهای دوست قرار شد این اجازه هر ماه به صورت دسته‌جمعی داده شود و به این ترتیب بحران قدری تخفیف یافت.

در بیستم ژوئن ۱۹۶۶ دوگل وارد فرودگاه ونوکو در مسکو شد و مورد استقبال رهبران سه‌گانه شوروی و فریادهای شادی مردم و احترامات نظامی قرار گرفت و در همانجا به «روسیه خوشبخت، قوی، پرشور و صلح طلب» درود فرستاد.<sup>۳۱</sup> جمعیتی انبوه در خیابانهای مسکو از او استقبال شایانی نمودند. در آن هنگام هیچ شخصیت خارجی محبوبیت دوگل را نزد مردم شوروی نداشت. از نظر آنان وی شخصیتی بزرگ، مردی میهن‌پرست و متعد ایام سخت بشمار می‌رفت. از دسامبر ۱۹۴۴ که دوگل برای نخستین بار به مسکو سفر کرده و بزحمت توانسته بود با استالین که رفتار تحقیرآمیزی نسبت به او داشت قرارداد دوستی بینند، بیست سال می‌گذشت و وضع کاملاً تغییر کرده بود. در ضیافت کاخ کرملین وی منظور از سفر خود را چنین بیان کرد: «فرانسه بی‌آنکه بخواهد نقش اساسی آمریکا را در آرام‌بخشی و پیشرفت جهان انکار کند، هدفش تجدید بنای اروپا به صورت یک واحد مشکل به جای اروپای تقسیم شده و بیحس کنونی است.» و برای آنکه منظورش را خوب بفهماند علاوه کرد که وضع موجود نمی‌تواند دوام داشته باشد.<sup>۳۲</sup>

این طرح بزرگ که در فرمول مشهور «اروپا از اقیانوس اطلس تا

30) Jean-Baptiste Duroselle, *La France et les États-Unis dès Origines à nos jours*, Paris, Seuil, 1976, p. 239.

31) *Le Monde*, 21 juin 1966.

32) *Le Monde*, 22 juin 1966.

کوههای اورال» خلاصه می‌شود با واکنش مساعد و مثبتی از جانب شورویها روپرورد نشد زیرا هدف آنها در درجه اول تثبیت وضع موجود اروپا بود. اما در مورد شناسایی مرزهای تعیین شده سال ۱۹۴۵ و ممانعت از آلمان فدرال به‌دسترسی به‌بمب اتمی با عقاید ژنرال موافق بودند. از وقتی که دوگل در سال ۱۹۵۸ مجدداً برسر کار آمده بود بکرات موافقت خود را با تثبیت مرز اودر-نایسه بین لهستان و آلمان شرقی اعلام داشته بود. در مسکو نیز بهرهبران شوروی اظهار داشت: «به‌آلمانیها گفتۀ ایم که مناسبات ما با آنها بستگی به عدم دسترسی آنها به‌بمب اتمی دارد..»<sup>۳۲</sup> این گفتۀ ژنرال باعث خوشحالی فراوان روسها شد ولی در مورد تقسیم آلمان، نظرات طرفین بکلی با یکدیگر مغایرت داشت. چند ماه بعد دوگل این مذاکرات را برای ویلی برانت از این قرار تعریف کرد: «برژنف، پادگورنی و کاسیگین اصرار داشتند که من دو آلمان را به‌رسمیت بشناسم. من به‌آنها جواب منفی دادم و گفتم دو دولت آلمان وجود ندارد، فقط یک ملت آلمان وجود دارد. جمهوری دمکراتیک آلمان یک مخلوق مصنوعی و عاری از واقعیت است و به‌این جهت فرانسه آن را به‌رسمیت نمی‌شناسد و در آینده هم نخواهد شناخت.»<sup>۳۳</sup>

در دانشگاه مسکو ژنرال آنقدر پیش رفت که صحبت از «اتحاد جدید» کرد ولی همراهان دوگل دستپاچه شدند و به‌روسها گفتند که نباید برای این گفتۀ اهمیت خاصی قائل شد.<sup>۳۴</sup> در اعلامیه مشترک که در ۲۹ ژوئن در پایان سفر رسمی منتشر گردید اشاره‌ای به‌این موضوع نشده و فقط از تنشی‌زدایی، تفاهم و همکاری بین دو کشور و ایجاد یک «کمیسیون بزرگ» به‌منظور توسعه مبادلات دوجانبه سخن رفته است و طرفین تصمیم خود را به‌ادامه این سیاست و سهیم کردن تدریجی سایر ملل اروپایی در آن اعلام کرده‌اند.<sup>۳۵</sup> ضمناً قرار شد یک خط مستقیم تلکس شبیه به «تلفن سرخ» بین کرملین و کاخ الیزه برقرار شود.

بوضوح دیده می‌شود که طرفین به‌علت عدم توافق در مسائل کلی سیاسی، سعی کرده‌اند یک نوع همکاری سازمان‌یافته شبیه آنچه در قرارداد مارس

(۳۳) یادداشت‌های شخصی نویسنده.

34) Willy Brandt, *De la Guerre froide à la détente*, Paris Gallimard, 1978, pp. 142-43.

35) *Le Monde*, 23 juin 1966.

36) *Le Monde*, 2 juillet 1966.

۱۹۶۳ بین فرانسه و آلمان فدرال پیش‌بینی شده بود برقرار سازند. ولی آیا بین این دو همکاری تضادی به نظر نمی‌رسید؟ درست است که در آن زمان هم فرانسه و هم شوروی مایل به نزدیکی و اتحاد با هم بودند ولی این اتحاد در برابر حریف مشترک نبود. از نظر پاریس، حریف آمریکا و از نظر شوروی، آلمان فدرال بود ولی در این موقع آمریکاییها در وضع بهتری قرار داشتند و می‌توانستند تضمیناتی را که روسها در باره آلمان مایل بودند به آنها بدهند.

در ۷ اکتبر ۱۹۶۶ جانسون نطق مهمی ایراد کرد که متن آن را برژینسکی، رئیس مؤسسه مطالعات شوروی در دانشگاه کلمبیا که بعدها در زمان کارتز مشاور امنیت ملی او گردید، برایش تهیه کرده بود.<sup>۳۷</sup> وی در خاطراتش می‌نویسد: «من قصد داشتم بی‌آن که متعددین آلمانی خود را ناراحت کنم به روسها و لهستانیها بفهمانم که ما هرگز در نظر نداریم برای تغییر مرز اودر-نایسه یا سایر سرحدات شناخته شده به‌зор متول شویم.<sup>۳۸</sup>» در این نطق جانسون مجددأ مسئله قرارداد منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای را عنوان کرد. از نظر آمریکاییها این قرارداد وسیله‌ای بود تا سلاح اتمی به دست کشورهای ماجراجو و بی‌مسئولیت نیفتد. اما از نظر روسها تنها هدف آن ممانعت از دست یافتن جمهوری فدرال آلمان به سلاح اتمی بود تا نتواند وضع موجود اروپای شرقی را که فقط با زور سرنیزه ارتش سرخ پابرجا بود بهم بزند.

این طرح بقدرتی به دل رهبران شوروی نشسته بود که وقتی کاسیگین در دسامبر ۱۹۶۶ برای بازدید دوگل به پاریس رفت قسمت مهمی از مذاکراتش را به آن اختصاص داد و سعی کرد دوگل را قانع سازد که در عقایدش تجدیدنظر کند و به قرارداد مذبور ملحق شود. ولی ژنرال به هیچ‌وجه زیربار نرفت زیرا عقیده داشت این قرارداد سلطه‌جویی دو ابرقدرت را تسجیل می‌کند. در مورد آلمان نیز اظهار داشته بود: «البته ما در این خصوص نه شور و حرارتی داریم و نه عجله‌ای، ولی نباید امید تجدید وحدت را از مردم آلمان سلب کرد. در هر حال این وحدت باید به صورت یک کنفراسیون باشد نه یک رایش جدید.<sup>۳۹</sup>

37) Zbigniew Brzezinski, *Alternative to Partition*, New York, McGraw Hill, 1965.

38) Johnson, op. cit., pp. 570-72.

39) یادداشتیای شخصی نویسنده.

دوگل عقیده داشت که از بیست و پنج سال پیش مسئله آلمان بازیچه رقابت دو ابرقدرت قرار گرفته و اکنون وقت آن رسیده که از دستشان خارج شود و در یک چهارچوب اروپایی برای آن راه حلی یافت.<sup>۴۰</sup> در مصاحبه مطبوعاتی ۹ سپتامبر ۱۹۶۵ در این خصوص گفته بود: «ما تردید نداریم که روزی خواهد رسید که اروپا از اقیانوس اطلس تا کوههای اورال به یک تفاهم سازنده نائل خواهد شد و آنگاه خواهد توانست مسائل بفرنج خود از جمله مسئله آلمان را از تنها راه ممکنه، یعنی یک توافق عمومی، حل و فصل نماید.»<sup>۴۱</sup> اما بیان این حرف از عمل کردن به آن آسانتر بود. مذاکرات فرانسه و شوروی که با آنهمه شور و علاقه شروع شده بود بکنندی پیش می‌رفت و اعلامیه‌ای هم که در پایان سفر کاسیگین به پاریس منتشر شد حاوی مطلب جدیدی نبود.

سفر ژنرال به لهستان در تابستان ۱۹۶۷ نیز بهمین ترتیب بی‌نتیجه ماند. وی به گومولکا پیشنهاد کرد که از مسکو فاصله بگیرد ولی رهبر حزب کمونیست لهستان مؤبدانه جواب منفی داد. اما باز هم دوگل مایوس نشد چون هنوز رومانی باقی بود و این کشور که به فرانسه اروپای شرقی مشهور است، مرتباً به پیمان ورشو لگدپرانی می‌کرد. دوگل به حدی برای این موضوع اهمیت قائل بود و آنقدر به امکان جدا کردن رومانی از بلوک شرق امید داشت که حتی حوادث ماه مه ۱۹۶۸ فرانسه مانع از این نشد که به رومانی برود و استقلال بیشتری در بر این مسکو را به پر زیدن ت چائوشسکو توصیه کند. در بخارست نیز مانند ورشو و مسکو استقبال باشکوهی از جانب مردم بعمل آمد و این امر نشان می‌داد که مردم اروپای شرقی سیاست رئیس جمهوری فرانسه را پسندیده‌اند و مثل او فکر می‌کنند که از این طریق قادر به رهایی از سلطه شوروی خواهند بود. بهار پراگ که در همین ایام بود ژنرال را بیشتر معتقد به صحت نظراتش کرد. ولی شکست آزادی‌خواهان پراگ به واسطه تجاوز نظامی شوروی، ناقوس مرگ سیاست از اقیانوس اطلس تا اورال را به صدا درآورد.

دوگل که از پاسخهای منفی رهبران کشورهای اروپای شرقی مایوس

40) Couve de Murville, *op. cit.*, pp. 272-73.

41) *Le Monde*, 11 septembre 1965.

شده بود از سخنان رهبران جدید آلمان فدرال که در سال ۱۹۶۶ جانشین حکومت ارهارد شده و دولت جدید را با ائتلاف دو حزب بزرگ آنکشور تشکیل داده بودند تسلی خاطر پیدا کرد. این دو حزب که از ابتدای تأسیس جمهوری فدرال بشدت با یکدیگر مبارزه می‌کردند عبارت بودند از حزب دمکرات مسیحی که آدنائور آن را تأسیس کرده بود و حزب کهنسال سوسیال دمکرات که در سال ۱۸۶۹ به وسیله اوگوست بیبل و کارل لیبکنشت بوجود آمده و پس از سقوط رایش سوم در سال ۱۹۴۵ به دست کورت شوماخر تجدید حیات یافته بود. در دولت ائتلافی جدید یک نازی سابق به نام کورت کئورگ کیزینگر صدراعظم بود و ویلى برانت سوسیال دمکرات که در زمان جنگ برای مبارزه با هیتلر تابعیت و حتی اونیفورم ارتضی نروژ را پذیرفته بود، سمت وزیر خارجه را به عنده داشت.

ائتلاف این دو حزب، پس از کنگره حزب سوسیال دمکرات در نوامبر ۱۹۶۴ در کارلسروهه که طی آن رسماً از اصول مارکسیسم صرف نظر نمود آسان گردید و از لحاظ سیاست خارجی نیز با هم اختلافی نداشتند زیرا هردو طرفدار اتحاد آتلانتیک بودند و اعتقاد داشتند که امنیت جمهوری فدرال بستگی به حمایت و حسن نیت آمریکا دارد و بنابراین باید در هر موقعیتی آن را تعکیم کرد. آنان حتی در این سیاست تا جایی پیش رفته بودند که می‌گفتند ما باید به هر قیمتی شده خود را از جنگ و یستانم دور نگه داریم و کاری نداشته باشیم که حق تعیین سرنوشت آن ملت را آمریکاییها پایمال می‌کنند. تنها موضوعی که موجب گفتگو و جنجال بین رهبران بن می‌شد، روابط با فرانسه بود که باعث شده بود اعضای حزب دمکرات مسیحی به دو کروه طرفدار و مخالف دوگل تقسیم بشوند. اما حزب سوسیال دمکرات که رهبرش سابقاً شهردار برلین بود و در بحران سال ۱۹۵۹ برلین بشدت از حمایت دوگل برخوردار شده بود، تردیدی در پشتیبانی از اوی به خود راه نمی‌داد. برانت یکی از مبتکرین قطعنامه‌ای بود که مجلس بوندستاگ در ۸ مه ۱۹۶۳، هنگام تصویب پیمان همکاری فرانسه و آلمان، باتفاق آراء آن را تصویب کرده بود و برای دوستی با فرانسه اولویت قائل شده بود، در حالی که دوگل و آدنائور پیمان مذبور را در یک فضای متشنج ناشی از وتوی فرانسه به عضویت انگلستان در بازار مشترک و مخالفت با موافقنامه‌های ناسو امضا کرده بودند و تصویب آن در مجلس آلمان کار آسانی بشمار نمی‌رفت. در این هنگام یکی از ایراداتی که رهبران بن بهارهارد، صدراعظم سابق، می-

گرفتند این بود که چراگذاشته است روابط با پاریس روبروی سردی برود. به این جهت کیزینگر در نطقی که هنگام معرفی دولت خود به بوندستاگ کرد، قسمت مهمی را به این موضوع اختصاص داد و گفت: «همانطور که رهبران آمریکا مایلند اروپا با یک صدا با آنها گفتگو کند، ما هم عقیده داریم برای این منظور یک توافق سیاسی که بدون وقهه روبروی تحریم برود بین فرانسه و آلمان ضروری است.»<sup>۴۲</sup> ولذا وی تقویت پیمان همکاری بین دو کشور را خواستار گردید.

دو گل از شنیدن این اظهارات بسیار خوشحال شد و در ملاقات بعدی با ویلی برانت آن را «بسیار جالب و باعث دلگرمی» دانست و به وی اظهار داشت که فرانسه صد درصد با تجدید وحدت آلمان موافق است. البته هر دو طرف می‌دانستند که عملی کردن این موضوع چندان آسان نیست ولی به هر حال غیرممکن هم نخواهد بود. اما در مذاکره با کاسیگین، لحن دو گل درباره مسئله آلمان چنین نبود. می‌گفت آلمانیها خود باید برای حل مشکلاتشان راه حل پیدا کنند ولی فرانسه موافق بهبود روابط آلمان و شوروی است و هرگاه آلمان در این راه قدم بگذارد فرانسه به کمکش خواهد شتافت مشروط براین که آلمان بکلی فکر دستیابی به سلاح اتمی را از سرشن بیرون کند و مرزهای موجود را بپنیرد.

کیزینگر و برانت هم به سهم خود مایل به کوشش در بهبود روابطشان با شوروی بودند زیرا بعداز نطق جانسون درباره منع گسترش سلاحهای اتمی و مرزها فرمیده بودند که آمریکا کاری به نفعشان نخواهد کرد. لذا صدراعظم جدید هنگام تقاضای رأی اعتماد از مجلس بوندستاگ به این موضوع اشاره کرد و مسکو هم از آن حسن استقبال نمود. در مارس ۱۹۶۷، برلین شرقی پیشنهاد کرد ملاقاتی بین صدراعظم آلمان‌فدرال و ویلی‌اشتوف نخست وزیر جمهوری دمکراتیک آلمان صورت بگیرد. بن در جواب آن را موکول به مذاکرة قبلی بین نمایندگان مختار دو آلمان کرد و در نتیجه ملاقات رهبران دو آلمان صورت نگرفت. چشم‌پوشی تدریجی آلمان فدرال از دکترین هالشتاین\* نیز که به موجب آن بن با هرگشواری که آلمان شرقی را بدرسمیت می‌شناخت قطع رابطه سیاسی می‌نمود نیز فایده‌ای نکرد و کشورهای اروپای شرقی برای برقراری مناسبات با

\* والتر هالشتاین معاون وزارت خارجه آلمان در زمان آدنائز که مبتکر این طرح بود بعدها به ریاست کمیسیون بازار مشترک اروپائی منصوب گردید.  
42) Brandt, *op. cit.*, p. 138.

جمهوری فدرال شرایط گوناگونی، از قبیل شناسایی قبلی آلمان شرقی و پذیرفتن بزرگی غربی به عنوان یک واحد مستقل سیاسی، عنوان کردند. سرانجام بن موفق شد فقط با رومانی و یوگوسلاوی سفير مبادله نماید و آنهم به این دلیل بود که بوخارست و بلگراد سیاست مستقل خود را دنبال می‌کردند و صدرصد دنباله رو مسکو نبودند ولی سایر کشورهای اروپای شرقی این اقدام را محکوم کردند.

شوری به دلایلی که چندان هم از واقعیت دور نبود نسبت به بن سوءظن داشت که می‌خواهد با پیشنهاد اعطای کمک به کشورهای اروپای شرقی، در پشت سر مسکو با آنها رابطه برقرار کند و در نهایت آلمان شرقی را به انزوا بکشاند. پس از بحران چکوسلواکی در سال ۱۹۶۸، وقتی ویلی برانت به صدارت رسید سیاست «نگرش به شرق» را عنوان کرد و دیگر مرتکب این اشتباه نشد که در معامله با کشورهای اروپای شرقی روسها را کنار بگذارد، بلکه ترجیح داد مستقیماً به کرمیان مراجعه کند و نتیجه‌ای هم که گرفت بکلی متفاوت بود.

از جانب دیگر، گرم شدن مجدد روابط فرانسه و آلمان چندان خالی از اشکال نبود. در اوائل ۱۹۶۸ یک اظهارنظر ویلی برانت که بطرز نامناسبی گزارش شده بود، موجب عصبانیت شدید دوگل گردید و آن را توهین‌آمیز دانست و این امر نشان می‌داد که در پشت‌پرده اظهارات دوستانه، هنوز عدم اعتماد عمیقی بین دو کشور وجود دارد. به‌حال دوستی با دو دولت که با هم روابط تیره‌ای دارند کار چندان آسانی نیست. به‌همان اندازه که روابط دوستانه با بن مانع نزدیکی فرانسه و شوروی می‌شد، به‌همان اندازه هم روابط دوستانه بن با واشنگتن مانع نزدیکی اش به پاریس می‌گردید.

در این هنگام دوگل بیش از پیش قصد خود را به رهایی از سلطه آمریکا از حرف به عمل درآورد. سال ۱۹۶۶ شاهد خروج فرانسه از پیمان آتلانتیک و سفر ژنرال دوگل به مسکو و نطق مشهورش در پنوم پن راجع به جنگ ویتنام بود. در سال ۱۹۶۷ یک بار دیگر با عضویت انگلستان در بازار مشترک مخالفت کرد زیرا عقیده داشت ورود این کشور به جامعه اقتصادی اروپا منجر به ایجاد فضای آتلانتیکی در آن می‌شود و هویت واقعی اروپا را نابود خواهد کرد.<sup>۴۲</sup> در ژوئیه آن سال به کانادا سفر کرد و از بالکن

شهرداری مونترآل شعار معروف «زنده باد کشور کبک آزاد» را داد و در ماه نوامبر کناره‌گیری فرانسه را از صندوق مشترک طلا اعلام کرد تا آمریکا را وادر کند قیمت طلا را هراونس ۳۵ دلار کاهش دهد. اما مهمترین واقعه سال ۱۹۶۷ که نه تنها تأثیر مهی در روابط فرانسه و متحدینش کرد بلکه مدت مدیدی بر مناسبات بین‌المللی اثر گذاشت جنگ شش روزه ژوئن بین اسرائیل و کشورهای عربی بود. این جنگ فرصت دیگری به دوگل داد که میان کشورهای «دنیای آزاد» شکاف ایجاد کند.



## فصل ۵

# نادرست‌ترین شعارها

### اختلافات اعراب و اسرائیل و جنگ شش روزه

ندادک جنگ که توام با نادرست‌ترین شعارها درباره تماایل به حفظ  
صلح صورت می‌گیرد، نخست این باورد را بوجود می‌آورد که فقط  
حریف خواهان جنگ می‌باشد و وقتی جنگ آغاز شد این عقبده را  
تبیغ می‌کند که حریف آتش‌افروز جنگ بوده است.  
مارسل پروست، ذن ذنانی

«جنگ شش روزه» به علت اینکه از پنجم تا دهم ژوئن ۱۹۶۷ به طول  
انجامید به این اسم نامیده می‌شود. این جنگ که سومین درگیری اعراب  
و اسرائیل طی بیست سال بشمار می‌رفت باعث شد ارتش یهود از  
کرانه‌های کanal سوئن تا بحرالمیت مستقر شود و سراسر بیت المقدس  
را تصرف نماید. پنج سال پس از بحران موشکی کو با این جنگ شکست  
دیگری برای سیاست شوروی بود زیرا آن دولت نتوانست از شکست  
متعددین خود جلوگیری نماید. اما در سال ۱۹۷۳ اسرائیلیها متوجه شدند  
که پیروزی آنها جنبه موقتی داشته است و در نبرد اصلی فاتح نشده‌اند  
و بعضی اوقات پیچاندن بازوی دیگران منجر به بروز واکنش شدید و  
بیداری احساسات جنگجویانه طرف مقابل می‌گردد.

راجع به مسئولیت شروع این جنگ بحث‌های بسیاری صورت گرفته  
است. دلایل عمیق آن برکسی پوشیده نیست و همه می‌دانند که دو جانبه  
است. از یک طرف اعراب یک جسم خارجی به نام اسرائیل را در وسط  
سرزمینی که متعلق به خودشان می‌دانند نمی‌پذیرند و از طرف دیگر دولت  
يهود با هرگونه راه حلی برای مسئله فلسطین سرسختانه مخالفت می‌کند.  
در اطراف ارض موعود یهودیان، اردوگاه‌هایی وجود دارد که قسمت

اعظم ۱۳۴۴۵۷۶ نفر آواره فلسطینی که به وسیله سازمان ملل متحد سرشماری شده‌اند با رنج و محرومیت فراوان و با امید به آینده بهتر و فرا رسیدن روز انتقام زندگی می‌کنند و به علت توالد و تناسل هر سال ۴۵،۰۰۰ نفر به تعدادشان افزوده می‌شود. آوارگان مزبور وجود خود را دلیل غیرقانونی بودن و زورگویی اسرائیل که از جانب قدرتهای خارجی به آنان تحمیل شده می‌دانند ولی یهودیها که خودشان پس از قرنها آوارگی سرزمهینی یافته‌اند، از وجود آنها چندان ناراحت نمی‌شوند و می‌گویند در سرزمهینهای وسیع عربی جا برای این عده کم نیست، چرا این عده به‌جای ماندن در اردوگاه‌ها و کینه‌ورزی، در سایر کشورهای عربی پخش و مشغول کار و زندگی نمی‌شوند؟

قوم موسی در طول تاریخ خود دورانهای سختی را گذرانده است و به علت کمی تعداد و فقر و بی‌چیزی، کمتر کسی حاضر بوده است حق حیات برایشان قائل شود. به قول گلدامایر، نخست وزیر سابق اسرائیل، «هرگز دورانی وجود نداشته است که این قوم دریک گوشۀ دنیا مورد آزار و شکنجه قرار نگیرد. بشریت همیشه درباره آنان بهدو قسمت تقسیم می‌شده است: اقلیتی که آنها را زجر و عذاب می‌داده و اکثریتی که به حالشان احساس ترحم می‌کرده است. امروزه خیلی‌ها می‌توانند مخالف ما باشند ولی دیگر کسی به‌حالمان احساس ترحم نمی‌کند زیرا ما می‌خواهیم با تکیه به‌خودمان زندگی کنیم.»<sup>۱</sup> معمولاً خوشبختی یک عده باعث بدبختی عده دیگر می‌شود و این امر درباره یهودیان و اعراب صادق است. جنگهایی که پس از اعلام استقلال اسرائیل در سال ۱۹۴۸ بین این کشور و کشورهای عربی روی داد منتهی به پیروزی یهودیان و ترک مخاصماتی گردید که ضمن آن مرزهای بسیار نامطمئنی بین طرفین تعیین شد زیرا قسمت یهودی‌نشین بیت المقدس و جاده بین این شهر و تل‌آویو در تیررس اعراب قرار داشت. افکار عمومی اسرائیل از حضور فداییان فلسطینی در مناطق مرزی خود و همچنین جلوگیری مصر از عبور کشتی‌های اسرائیلی از کanal سوئز و ورود کشتی‌های مزبور به بندر ایلات واقع در خلیج عقبه که تنها راه دریایی این کشور به اقیانوس هند به شمار می‌رود بشدت نگران و ناراحت بود. همین علل باعث حمله اسرائیلیها به مصر در سال ۱۹۵۶ گردید که از فرصتی که ملی شدن کanal سوئز به‌وسیله جمال عبدالناصر در اختیارشان قرار داد استفاده کردند و بن‌گوریون

نخستوزیر آن کشور با همدمتی لندن و پاریس دست به این تجاوز زد. اما سراسر دنیا علیه آنان همصدای شد و متجاوزین به سوئز را مجبور به تخلیه سرزمینهای اشغالی نمود. فرانسه و انگلیس این عمل را بدون آنکه در عوض امتیازی دریافت کنند انجام دادند، اما اسرائیل فقط در صورتی حاضر به تخلیه قواش شد که نیروی پاسدار صلح سازمان ملل متعدد در منطقه فلسطینی غزه که تا آن زمان از طرف مصر اداره می‌شد و در شرم الشیخ واقع در معاذات تنگه تیران و مشرف بر خلیج عقبه مستقر گردد. نیروهای پاسدار صلح که مشهور به کلاه آبیها هستند در مناطق مزبور مستقر شدند تا از عملیات نظامی در مرازهای مصر و اسرائیل جلوگیری کنند و آزادی عبور و مرور کشتیها به بندر ایلات را تأمین نمایند.

برخلاف آنچه بکرات گفته شده این توافق ناشی از یک قرارداد یا موافقتنامه رسمی بین دو کشور نبود بلکه به دنبال مبادله نامه‌هایی بین ناصر و داکٹر هامر شولد صورت گرفت که در آنها دبیرکل سازمان ملل متعدد این حق را برای رئیس جمهوری مصر قائل شده بود که هر وقت بخواهد بتواند اخراج نیروی مزبور را خواستار شود. آزادی عبور و مرور کشتیها در خلیج عقبه نیز ناشی از اظهار نظرهای یکطرفه در تریبون سازمان ملل متعدد بود و گلدامایر، وزیر خارجه وقت اسرائیل، در اول مارس ۱۹۵۷ اظهار داشته بود: «در خلیج عقبه و تنگه تیران، دخالت نظامی علیه عبور و مرور مسالمت‌آمیز کشتیهایی که پرچم اسرائیل را دارند از طرف ما به عنوان تجاوز تلقی خواهد شد و به موجب ماده ۵۱ منشور ملل متعدد از حق دفاع مشروع استفاده خواهیم کرد.»<sup>۲</sup> کابوت لاج نماینده آمریکا آمادگی خود را برای تضمین این امر اعلام داشت و سایر کشورهای سرمایه‌داری غرب که دارای منافع دریایی هستند کم و بیش همین تضمین را کردند. اما ولادیمیر سوبولف، نماینده شوروی، شرایط سنگینی را که اسرائیل برای عقب‌نشینی قواش قائل شده و لعن تهدید—آمیزی را که نماینده آمریکا برای تحمیل نظراتش به مصر به کار برد بود معکوم ساخت و اظهار داشت: «خوشبختانه هنوز دهمها کشور و میلیونها نفر مردم هستند که در مقابل نقشه‌های امپریالیستی آمریکا ایستادگی می‌کنند.»<sup>۳</sup> محمود فوزی وزیر خارجه مصر نیز صریحاً اعلام داشت: «کشورش اعتباری برای قول و قرارهای پشت‌پرده و وعده کسانی که قادر به انجام

2) *Keesing's Contemporary Archives*, 23/30 mars 1957, 15441 A.

3) *Le Monde*, 6 mars 1957.

تعهداتشان نیستند قائل نیست.»<sup>۴</sup>

پس می‌بینیم «توافقی» که در چنین شرایطی صورت بگیرد نمی‌تواند به یک صلح با دوام منتهی شود. هیچ‌کس بهتر از جان‌کندي متوجه‌سستی این توافق نبود که چند ماه پس از روی کار آمدنش، در ۱۱ مه ۱۹۶۱، یک نامه طولانی برای عبدالناصر نوشته و ضمن آن دوستی خود را نسبت به ملت عرب ابراز داشت و آمادگی خود را برای کمک به آنان در حل مسئله اسفنک آوارگان فلسطینی بر اساس اصل مراجعت به‌وطنشان یا دریافت غرامت برای اموالی که از دست داده‌اند و همچنین حل اختلافات بین اعراب و اسرائیل اعلام کرد.<sup>۵</sup> رئیس جمهوری مصر در ماه اوت، در جواب، شرح مفصلی حاوی نظرات قاهره برای کندي ارسال داشت و ضمن آن به روابط دوستانه‌ای که در گذشته بین مصر و آمریکا وجود داشت اشاره کرد. اما کندي که گرفتار مسائل دیگری بود، دیگر قضیه را دنبال نکرد و فقط شروع جنگ در یمن باعث شد که مکاتبات دوباره از سر گرفته شود.

در مورد یمن ناصر عقیده داشت تنها کشوری است که از زمانی که خداوند آن را خلق کرده به‌همان شکل و صورت اولیه باقی مانده است، کشوری بسیار فقیر و عقب‌مانده که به‌وسیله یک امام مرتبع و قشری که مخالف هرگونه آثار تمدن جدید بوده و هنوز سرمخالفینش را باشمشیر می‌برد اداره می‌شود. در ۹ سپتامبر امام احمد درگذشت و پسر ارشدش امام بدر جانشین او گردید ولی پانزده‌روز بعد به‌دست سرهنگ سلال فرمانده گارد محافظش ساقط شد. سرهنگ مزبور پنج سال از عمر خود را در زندان امام احمد گذرانده بود وقصد انتقام‌جویی داشت و به‌همین‌جهت خلع امام بدر و استقرار جمهوری را اعلام کرد و بلافاصله از مصر برای پیشرفت کشورش کمک طلبید. ضمناً امام بدر توانست از دست‌زنندان‌بانش بگریزد و در جبل پنهان شود.

ملک‌سعود پادشاه عربستان سعودی و ملک‌حسین پادشاه اردن که طرفداران بی‌قید و شرط حفظ وضع موجود بودند، بلافاصله متوجه استفاده‌ای که می‌توانستند از این وضعیت بنمایند شدند و پول نفت باعث شد که تعدادی از قبایل یمن وفاداری خود را به امام بدر اعلام دارند

4) *Le Monde*, 2 mars 1957.

5) Mohamed Hasanein Heikal, *Les Documents du Caire*, Paris, Flammarion, 1972, p. 155.

و بدین ترتیب جنگ داخلی یمن آغاز شد. بزودی طرفداران امام بدر توanstند صنعا پایتخت آن کشور را به محاصره خود درآورند. سلال از ناصر یاری طلبید و او هم یک هنگ سرباز و مقداری اسلحه برایش فرستاد و با این کار انگشت خود را در لانه زنبوری کرد که چند سال بعد بزحمت توanst آن را خارج کند. علی‌رغم کوشش‌های مداوم جان‌کنندی برای میانجیگری، که تا زمان مرگش ادامه داشت، دامنه جنگ توسعه یافت و رئیس جمهوری مصر مجبور شد تعداد سربازان اعزامی خود را به این کشور تا ۷۰ هزار نفر افزایش دهد. اما سربازان مزبور، خرگوشوار به وسیله جنگجویان بدروی طرفدار امام بدر که در هر پستی و بلندی پنهان شده بودند شکار می‌شدند و یا در اثر اسهال خونی و مalaria دسته دسته می‌مردند. برای نخستین بار نیروهای مشهور به ترقیخواه در موضعی قرار گرفتند که تا آن زمان مخصوص دشمنانشان بود. یمن به صورت جنگ ویتمام اما به‌شکل وارونه درآمد و آرزوهای سلطه‌جویانه ناصر را نقش بر آب کرد.

درگیر شدن مصر در یمن و مبارزه بین ترقیخواهان و فئودالهای عرب که این جنگ یکی از جنبه‌های آن بشمار می‌رفت، این عقیده را در اسرائیل بوجود آورد که دوران آرامش و تنیش‌زدایی که در شرف آغاز بود به نفع آنان تمام خواهد شد. مگر ناصر در نطق ۲۲ ژوئیه ۱۹۶۳ به مناسب سالگرد انقلاب مصر نگفته بود: «در حال حاضر من هیچ نقشه خاصی برای آزادی فلسطین و هیچ طرح حمله‌ای ندارم و نقشه‌های من همه دفاعی است»<sup>۶</sup>؟

کناره‌گیری بن‌گوریون در ژوئن آن سال و جانشین شدن لوی اشکول، شخصیت نسبتاً گمنام، به مقام نخست وزیری و همچنین مسافرت پاپ پل ششم به‌اماکن مقدسه، خوشبینی اسرائیلیها را افزایش داد. در چنین فضایی دولت اسرائیل تصمیم گرفت به خروج خودش، طرح استفاده از آب رودخانه اردن را که نقشه آن ده سال قبل به‌وسیله جانستون یکی از مشاورین آیزنهاور تهیه شده بود به مرحله اجرا در آورد. این نقشه از طرح مشهور T.V.A، یعنی آباد ساختن دره تنسى در دوران جنگ‌جهانی

(6) Samuel Seguev, *Israël, les Arabes et les grandes puissances*, Paris, Clamann-Lévy, 1968, p. 20.

دوم الهام می‌گرفت که باعث آبادانی و پیشرفت سریع قسمتی نسبتاً عقب‌مانده از خاک آمریکا شده بود و هدفش استفاده مشترک چهار کشور منطقه، یعنی اسرائیل، اردن، سوریه و لبنان از آب رود اردن بشمار می‌رفت.

شاید طرح جانستون در ابتدا با حسن نیت تهیه شده بود و اجرای موفقیت‌آمیز آن به آبادانی بیابانهای بی‌آب و علف خاورمیانه که مسئله‌ای مهمتر از آبیاری ندارند کمک می‌کرد، ولی از دو جهت مورد مخالفت اعراب قرار گرفت. یکی اینکه می‌گفتند قبول آن متضمن شناسایی دوفاکتوی دولت اسرائیل است و دیگر اینکه اجرای آن باعث آبیاری و آبادانی صحرای نقب در جنوب اسرائیل می‌شود و در نتیجه تعداد زیادی مهاجرین یهودی به آن صحراء روی خواهند آورده و با ایجاد شهرکهای جدید اسرائیل را تقویت خواهند کرد. اما دولت یهود این طرح را به قدری جدی و با اهمیت تلقی کرد که ژنرال موشه دایان قهرمان یک‌چشم جنگ سوئز را به وزارت کشاورزی منصوب و مأمور اجرای آن نمود.

در ژانویه ۱۹۶۴، نخستین کنفرانس سران کشورهای عربی در قاهره تشکیل شد تا به حل اختلافات موجود بپردازد. یک مسئله جدید به منازعه بین گروه «ترقیغواه» و گروه فئوال افزوده شده بود و آن اختلاف بین مصر و سوریه بود. دو کشور مزبور در ژانویه ۱۹۵۸ با یکدیگر ادغام شده و جمهوری متحده عرب را تشکیل داده بودند ولی به دنبال یک کودتای نظامی در سپتامبر ۱۹۶۱ در دمشق، جمهوری متحده عرب متلاشی و منحصر به مصر شده بود ولی نامش را همچنان حفظ می‌کرد. اما تجزیه طلبان سوریه هم نتوانستند قدرت را حفظ کنند و در ۸ مارس ۱۹۶۳ حزب بعث یعنی حزب سوسیالیست انقلابی عرب که عقایدش در عین شباهت، رقیب عقاید ناصر بشمار می‌رفت قدرت را در دمشق به دست گرفت. درست یک ماه قبل از این واقعه، کودتای دیگری هم از طرف شعبه عراقی همین حزب در بغداد صورت گرفت و رژیم ژنرال عبدالکریم قاسم را در میان سیلی از خون ساقط کرد.

از نظر بعضیها، کشورهای مختلف عربی مناطق مختلف یک ملت بشمار می‌روند که باید روزی، از اقیانوس اطلس تا خلیج فارس، با یکدیگر متحد شوند. در ۱۷ آوریل ۱۹۶۳ مصر و سوریه و عراق منشوری را در مورد تشکیل فدراسیون بین سه کشور امضا کردند که قرار شد در سپتامبر آن سال به همه‌پرسی گذارد شود و ضمناً با تشکیل فرماندهی نظامی واحد

برای سه کشور موافقت نمودند. اما در ۲۲ ژوئیه عبدالناصر منشور را به علت اینکه در سوریه یک رژیم فاشیست حکومرما می‌باشد منحل کرد. از جانب دیگر مارشال عارف، رئیس جدید کشور عراق پس از آنکه تعداد زیادی از مبارزان کمونیست را به قتل رسانید و با این عمل خود باعث سردی فوق العاده روابطش با مسکو گردید، و همچنین تشدید جنگ با شورشیان کرد، به اقداماتی علیه بعثیها که خود او را بروی کار آورده بودند پرداخت.

اغلب شرکت‌کنندگان در کنفرانس سران عرب در ژانویه ۱۹۶۶ متوجه صدماتی که اختلاف و منازعاتشان به ملت‌های خودشان و سایر ملل عرب وارد می‌کند شدند و قبول کردند این اختلافات را موقتاً کنار بگذارند و به طرحی که ناصر تمیه کرده بود ملعق گردند. در آن زمان حیثیت و اعتبار ناصر فوق العاده و در اوج خود بود. دولت سوریه پیشنهاد کرد قبل از آنکه اسرائیلیها طرح استفاده از آب رود اردن را به مرحله اجرا در آورند، جنگ با اسرائیل آغاز گردد و رئیس جمهوری آنکشور، ژنرال امین العافظ اظهار داشت: «اطلاعاتی در دست دارد که دولت اسرائیل تا سال ۱۹۷۰ دارای سلاح اتمی خواهد شد و لذا باید قبل از این تاریخ کارش را تمام کرد. و گرنه در آن موقع متوجه خواهیم شد که دیگر قانون اعداد کاری از پیش نخواهد برد و اعراب برای همیشه باز نده خواهند بود.»<sup>۷</sup> ولی مارشال عبدالحکیم عامر رئیس مصری شورای دفاع اتحادیه اعراب و دست راست ناصر، حاضر به پذیرفتن جنگ فوری با اسرائیل، حتی اگر تمام آب رود اردن را ببرد، نشد.<sup>۸</sup> لذا طرحی به تصویب سران عرب رسید که طبق آن اقداماتی برای منحرف کردن نهرهایی که به رود اردن می‌ریزند به عمل آید و ضمناً یک فرماندهی مشترک برای پشتیبانی از این اقدامات ایجاد گردد. در عین حال کنفرانس پشتیبانی خود را از سازمان آزادیبخش فلسطین که بتازگی به وسیله مصریها تأسیس شده بود، اعلام داشت. رهبر این سازمان احمد شقیری نام داشت که معمولاً به جای عمل به ایراد نطقهای آتشین می‌پرداخت و به رفاه شخصی خود بیش از سرنوشت هموطنان آواره‌اش علاقه داشت. اریک رولو نویسنده روزنامه «لوموند» که او را از نزدیک می‌شناخته از وی به عنوان سیاستمداری که

7) Édouard Saab, *La Syrie ou la révolution dans la rancoeur*, Paris, Julliard, 1968, p. 205.

8) *Ibid.*, p. 203.

پایبند به هیچ اصولی نیست و افکار عمومی اعراب و حتی فلسطینیها نسبت به او مشکوک است و مخصوصاً دمشق نسبت به اوی خصومت شدید دارد، یاد می‌کند.<sup>۹)</sup>

چنانچه دیده می‌شود در تصمیمات کنفرانس قاهره هیچ عاملی وجود نداشت که دمشق را از دشمنی با ناصر باز دارد. روزنامه «البعث» چاپ دمشق، در سرمهقاله ۲۳ نوامبر ۱۹۶۳ نوشت: «همانطور که ملت فرانسه مارشال پتن را علی‌رغم گذشته پرافتخارش که فاتح وردن بود به علت تسلیم به نازیها در سال ۱۹۴۰ مطروح و معکوم کرد ملت عرب هم افتخارات عبدالناصر را در جریان حمله به سوئز، به علت تسلیم دربراور صهیونیستها به فراموشی می‌سپارد.»

در بهار ۱۹۶۴، اسرائیلیها بوسیله تلمبه‌های قوی، به استفاده از آبهای دریاچهٔ جلیله پرداختند. دومین کنفرانس سران عرب در ماه سپتامبر تصمیم گرفت در منعرف ساختن نهرهایی که به‌روز اردن می‌رینزند تسریع شود. از ماه نوامبر بولدوزرهای سوریه به‌کار در یکی از نهرهای فرعی مزبور به نام بانیاس پرداختند ولی پس از چند روز، یعنی در ۱۳ نوامبر، تانکهای اسرائیلی برای جلوگیری از عملیات مزبور، برای نخستین بار وارد خاک سوریه شدند. هواپیماهای اسرائیلی نیز در چند نوبت کارگاههای ساختمانی را بمباران کردند. در این جریان هیچ‌یک از کشورهای عربی به‌کمک سوریه نشستافتند و دولت مزبور که از دریافت کمک اعراب مأیوس شده بود متوجه سازمان «فتح» که یک گروه فلسطینی نسبتاً محافظه‌کار بود گردید. «فتح» هم از بیحسی کشورهای عربی خسته شده بود و تصمیم گرفت رأساً دست به‌اقدام بزنند.

در اول ژانویه ۱۹۶۵ سازمان «فتح» دست به نخستین عملیات کوماندویی زد و به‌دلیل آن باز هم عملیات دیگری در نوار غزه که یک سرزمین فلسطینی است بعمل آورد. بلافاصله ناصر جلو فعالیت «فتح» را گرفت و به‌این ترتیب آنها را در آغوش سوریها افکند. اما در دمشق، به علت مبارزات طبقاتی و فساد، قدرت دولت رو به ضعف نهاده و سوسيالیست‌کردن سریع کشور باعث انصراف بسیاری از سرمایه‌گذاران خارجی شده بود. در ۲۳ فوریه ۱۹۶۶ یک کودتای نظامی جدید با دادن ۲۰۰ قربانی موفق به سرنگون کردن رژیم سوریه گردید و یک گروه

9) Éric Rouleau et Jean-Francis Held et Simonne Lacoutoure, *Israël et les Arabes, le 3e combat*, Paris, Éditions du Seuil, 1967, p. 43.

سه نفری هوادار عقاید مارکسیستی حزب بعث بهروی کار آمدند. رئیس این گروه ژنرال صلاح جدید بود که در نقطه‌ایش لحن بسیار قاطع‌انه‌ای بکار می‌برد و مرتباً می‌گفت: «ما راهی بجز توسل به جنگ نداریم و از نمونه الجزایر و ویتنام پیروی خواهیم کرد.»<sup>۱۰</sup>

شورویها که از زمان قتل دوستشان ژنرال قاسم روابط سردی با عراق داشتند در جستجوی دوستان جدید در میان اعراب بودند. در سال ۱۹۶۴ خروشچف به مناسب افتتاح سد بزرگ آسوان به مصر سفر کرد و به ناصر لقب «قهرمان اتحاد جماهیر شوروی» داد و یک قرضه ۲۵۰ میلیون روبلی در اختیار مصر گذاشت. اما در سال ۱۹۶۵ کرملین از سقوط احمد بن بلا در الجزایر که او هم لقب قهرمان اتحاد جماهیر شوروی را دریافت کرده بود ناراحت شد. اظمارات حبیب بورقیبه رئیس جمهوری تونس به نفع یک راه حل واقع‌بینانه مسائل خاورمیانه که منجر به شناسائی اسرائیل از طرف اعراب و همچنین همکاری نزدیک آمریکا با کشورهای محافظه‌کار عرب، بر ناراحتی شورویها افزود. از همه مهمتر مسافرت چوئن‌لای به قاهره باعث نگرانی شدید مسکو گردید. اما چون در همین موقع جانسون کلیه کمکهای خود را به مصر به علت مداخله ناصر در قضیه کنگو قطع کرده بود موقعیت برای گله‌گزاری کرملین مناسب به نظر نمی‌رسید\*. به طوری که سادات در کتاب «در جستجوی هویت» می‌نویسد: «وضع داخلی مصر واقعاً رقت‌آور شده بود و به همین جهت راهی بجز نزدیکی مجدد با شورویها برای ناصر باقی نمانده بود.»<sup>۱۱</sup> رهبران کرملین خود را سخاوتمند نشان دادند و نیمی از بدھی‌های مصر به شوروی را بخشیدند. ناصر و همکارانش که انتظار این‌همه معبت را نداشتند از این پس اسیر و گرفتار حسن‌نیت دوستان جدیدشان شدند.

ضمناً شورویها از کودتای دمشق هم خوشحال بودند زیرا تعداد مستشاران نظامیان در دمشق به یک هنگه بالغ می‌شد و برای اولین بار دو وزیر کمونیست وارد کابینه آن کشور شده بودند و خالد بکداش دبیر کل حزب کمونیست سوریه که از زمان وحدت مصر و سوریه در تبعید بسرمی بود به دمشق

\* به فصل ۱۸ مراجعه شود.

10) Eliahu ben Elissar, *La Guerre israélo-arabe*, Paris, Julliard 1967, p. 55.

11) Anouar El Sadate. *A la Recherche d'une identité*, Paris Fayard 1978, p. 239.

مراجعت کرده بود. در ۱۸ آوریل ژنرال جدید در معیت وزیر جنگ و جانشین بعدی اش ژنرال حافظ اسد که حرفه خلبانی را در شوروی آموخته بود، عازم مسکو گردید.

در این هنگام تصادمات مرزی متعددی بین سوریه و اسرائیل رخ می‌داد. خبرگزاری تاس در ۲۸ مه اعلام کرد: «دولت شوروی نمی‌تواند نسبت بهحوادثی که صلح را در منطقه مجاور مرزهای شوروی بهخطر می‌اندازد بی‌تفاوت بماند.»<sup>۱۲</sup> در ۱۵ اوت سوریه دو ناوچه‌تندر و اسرائیلی را در دریاچه جلیله مورد حمله قرار داد. اسرائیل فوراً واکنش نشان داد و رئیس ستادش ژنرال رابین در مصاحبه‌ای اعلام کرد نیروهایش در وضعی قرار دارند که اگر سوریه به اقدامات تجاوزکارانه خود ادامه دهد دولت دمشق را دچار مخاطره نمایند.

دولت دمشق بتازگی توانسته بود از یک کودتای نظامی دیگر جان سالم بدر ببرد که آن را بهسازمان سیا و اردنیها نسبت می‌داد و به عنوان عکس العمل، تأسیسات شرکت نفت عراق در خاک سوریه را ملی کرد. به عقیده زمامداران دمشق، شرکت نفت مذبور پایگاه امپریالیسم انگلیسی در منطقه بشمار می‌رفت و آنان با این اقدام خود لانه جاسوسان انگلیسی را در خاک خود از بین می‌بردند. اما از آنجایی که شصت درصد بودجه عراق از عواید شرکت مذبور تأمین می‌شد این اقدام یک مبارزه‌جویی علنی با رژیم مارشال عارف بود که جرئت نمی‌کرد به پیروی از سوریه شرکت نفت عراق را ملی کند. در آن زمان هیچ‌یک از دول غربی به فکرشان نمی‌رسید که هفت سال بعد نفتخاور میانه که سالهای متعدد و سیله پیشرفت و رفاهشان بوده است به صورت اسلحه خطرناکی در دست اعراب درآید.

سازمان فلسطینی «فتح» که در گارد ملی سوریه ادغام شده بود تعداد سوءقصدها و خرابکاریهایش را در خاک اسرائیل، از پایگاههایش در اردن و سوریه و لبنان، افزایش داد. اسرائیل به شورای امنیت سازمان ملل متعدد شکایت کرد و شورای مذبور قطعنامه‌ای تصویب کرد و طی آن «تأسف خود را از رخنه فلسطینیها به خاک اسرائیل و تلفات انسانی ناشی از آن» ابراز نمود ولی همین قطعنامه در ۴ نوامبر با وتوی شوروی رو برو شد.<sup>۱۳</sup> همان روز یک هیئت نظامی سوریه با مصریها یک پیمان دفاع مشترک

12) Segeuv, *op. cit.*, p. 61.

13) Abba Eban, *Autobiographie*, Paris, Buchet-Chastel, 1979, p. 240.

امضا کردند و شوروی اخطارهای خود را به تلآویو در مورد عدم توسل به هرگونه عملیات نظامی افزود. اما اسرائیل بدون توجه به این اخطارها در ۱۳ نوامبر یک حمله تلافی‌جویانه علیه اردن ترتیب داد که منجر به زد و خورد شدیدی بین نیروهای زمینی دو کشور گردید. ملک حسین ناصر را به کمک طلبید که جوابی نداد و پادشاه اردن که بشدت ناراحت شده بود برای ناصر پیغام فرستاد: «شما افراد فتح را به کشور من می‌فرستید ولی در موقع ضرورت به کمک من نمی‌آید و حتی از بستن تنگه تیران به روی کشتیهای اسرائیلی هم ابا دارید.»<sup>۱۴</sup> و سایل ارتباط جمعی اردن و عربستان سعودی این پیام را هزاران بار شب و روز تکرار کردند تا این‌که سرانجام ریشه و علت اصلی جنگ شش روزه شد.

در ابتدای سال ۱۹۶۷ اسرائیل خطر را کوچک می‌شمرد. آبا ابان وزیر خارجه آن کشور در خاطراتش می‌نویسد: «در آن هنگام هیچ عاملی وجود نداشت که عقیده ما را در مورد این که وارد یک دوره ثبات شده‌ایم مورد تردید قرار نداشت. ناصر خشونت لفظی را با احتیاط تاکتیکی توانم کرده بود. از نظر او البته اسرائیل می‌بایست نابود شود ولی این کار باید وقتی صورت بگیرد که نیروهای عرب آمادگی داشته باشند و وحدت اعراب عملی شده باشد. شرط اخیر چنان دور از واقعیات بود که در حقیقت تمهدید ناصر را تبدیل به یک آرزوی عقیدتی می‌کرد. ناصر پادشاه اردن را فاحشہ هاشمی و نوکر امپریالیسم و کوتوله انباشته از خیانت می‌نامید و البته این القاب به هیچوجه ملک حسین را تشویق به شرکت در ائتلاف علیه اسرائیل نمی‌کرد.»<sup>۱۵</sup> در ژانویه ۱۹۶۷، او تانت، دبیرکل سازمان ملل متحد، و شورای امنیت موفق شدند تعهداتی از دمشق و تلآویو در مورد رعایت ملایمت بگیرند و دولت شوروی هم در این کوششها شرکت داشت.

این ملایمت دیری نپایید و بزودی تصادمات جدیدی بین دو کشور صورت گرفت. در ۷ آوریل نیروی هوایی اسرائیل شش فروند میگ ۲۱ سوریه را سرنگون کرد و این امر خشم دمشق را برانگیخت. ضمناً واقعه‌ای رخ داد که بدون تردید تأثیر مهمی در شروع جنگ داشت. در ۲۱ آوریل عده‌ای از سرهنگان یونانی قدرت را بدون خونریزی در آتن

14) Ben Elissar, *op. cit.*, p. 58.

15) Eban, *op. cit.*, p. 239.

در دست گرفتند و رهبران میانه رو و چپگرا را بازداشت و انتخابات عمومی را که قرار بود در ۲۸ مه صورت بگیرد، موقوف ساختند.

در انتخابات مزبور همه در انتظار پیروزی میانه روها – یعنی حزب پاپاندرئو نخست وزیر حکومت تبعیدی یونان در زمان جنگ جهانی دوم – بودند که پرسش آندرئاس او را به سوسیالیسم علاقه مند کرده بود. پاپاندرئو به صورت سخنگوی مخالفین دربار و ارتش درآمده بود و در میان مردم از محبوبیت بسیاری برخوردار بود. در دربار، ملکه فردیکا، مادر مستبد و قانون شکن پادشاه، بر پسر ضعیف النفس خود کنستانتین دوم که به یک جوان عیاش بیشتر شباهت داشت تا یک پادشاه، سلطه کامل داشت و او را اداره می کرد و اعمالش باعث نارضایتی فراوان شده بود. ارتش هم به واسطه افراد کاریهای خود، از جمله قتل لامبراکیس، نماینده مجلس که فیلم مشهور «زد» از روی آن تمیه شده مورد نفرت عمومی بود. پاپاندرئو قبل از توanstه بود با استفاده از آرامش در روابط بین المللی و سیاست آمریکا که در زمان کندي تا حدودی از حالت ارتجاعی خارج شده بود انتخابات عمومی سال ۱۹۶۴ را ببرد ولی سال بعد پادشاه که مساعی او را برای استقرار نفوذ دولت بر ارتش با نظر نامساعدی می نگریست با استفاده از اختلافات داخلی میانه روها او را از کار برکنار ساخته بود. از این تاریخ پاپاندرئو به صورت دشمن شماره یک ارتشیها درآمده بود و به هیچ قیمتی حاضر نبودند بگذارند او دوباره حکومت را در دست بگیرد. خود او نیز کاملا از این امر آگاه بود و مرتباً توطئه های دربار و ارتش را برای جلوگیری از انجام انتخابات محکوم می کرد. وی در ۲۹ مارس اعلام کرد: «گروه کودتاچیان تشکیل شده و مترصد اولین فرصت است».<sup>۱۶</sup> از جانب دیگر، راستگرایان مدعی کشف یک سازمان مخفی به نام «آسپیدا» در میان ارتشیان بودند و رهبری آن را به پاپاندرئو نسبت می دادند. به قول «نیویورک تایمز»، مورخ ۱۷ آوریل ۱۹۶۷ «پادشاه خود را در چنان بن بستی قرار داده است که یا باید پاپاندرئو را به نخست وزیری برگرداند و یا یک دیکتاتوری نظامی را بپذیرد».

در حالی که همه در انتظار کودتای ژنرالها بودند سرهنگها دست به کار شدند و در ۲۱ آوریل قدرت را در دست گرفتند و ژنرالی به نام پاتاکوس

16) Marc Marceau, *La Grèce des colonels*, Paris, Robert Laffont, 1967, p. 88.

فرمانده دانشکده افسری را به ریاست برگزیدند. همانطور که در گذشته چهره عبدالناصر پشت سر ژنرال نجیب دیده می‌شد در پشت سر این ژنرال هم سرهنگی به نام پاپادوپولوس وجود داشت که در دستگاههای امنیتی کار می‌کرد و مسلمًا بدون چراغ سبز سازمان سیا دست به کار نشده بود. همین شخص مدت شش سال فرمانروای واقعی یونان گردید.

بلاfacile همه نیروهای ارتشی به کودتاقیان پیوستند و طرح «پرومته» را به موقع اجرا گذاشتند. طرح مزبور از طرف سازمان پیمان آتلانتیک برای زمان جنگ تهیه شده و مربوط به بازداشت کلیه مخالفان سیاسی و تأمین امنیت داخلی بود. پادشاه در ابتدا طی پیامی برای کودتاقیان اعلام کرد که «آنها ضربه مهلهکی به دمکراسی و ارتش وارد ساخته‌اند»<sup>۱۷</sup>، ولی چند ساعت بعد با آنها وارد مذاکره شد و در نتیجه این مذاکرات توافق شد که کولیاس، دادستان کل کشور، به صورت ظاهر نخست وزیری را عهده‌دار شود ولی در باطن کودتاقیها کشور را اداره کنند. همان شب کولیاس اعلامیه‌ای منتشر کرد و علت اقدام ارتش را «نقض قانون اساسی» و خاتمه دادن به معیط بی‌نظمی و هرج و مرج توجیه نمود.<sup>۱۸</sup> ضمناً پادشاه ضمن فرمانی حالت فوق العاده در کشور اعلام کرد و مقرر داشت «هر فردی را می‌توان بازداشت و در دادگاه فوق العاده محاکمه کرد».<sup>۱۹</sup>

دیکتاتوری با همه مظاهر آن از قبیل ترس و وحشت عمومی، سانسور، بازداشت‌های خودسرانه، حبس و شکنجه و تبعید، در یونان مستقر شد.<sup>۲۰</sup> در ماه سپتامبر سه کشور اسکاندیناوی و سپس هلند علیه یونان به کمیسیون اروپایی حقوق بشر شکایت بردنده و یونان از شورای اروپا که طبق اساسنامه آن فقط کشورهای دمکراتی می‌توانند عضو آن باشند اخراج گردید.

در اواخر سال ۱۹۶۷ پادشاه دریافت که دیگر معال است بتواند با کودتاقیان که هدفشان تقلیل اختیارات وی و تبدیل او به یک پادشاه اسمی بود همکاری کند لذا در ۱۳ دسامبر از شهر لاریسا پیامی فرستاد و از ارتشیها خواست به او ملحق شوند. ولی از آنجایی که پاپادوپولوس و

17) *Ibid.*, p. 72.

18) *Ibid.*, p. 77-80.

19) *Le Monde*, 22 avril 1967.

20) *Le dossier Aujourd'hw la Gréce*, no 276 bis des *Temps Modernes*, Paris, 1969, pp. 197-255.

کودتاچیان مدتها بود فرماندهی عالی ارتش را از هاداران شاه پاکسازی کرده بودند و کنستانتین نیز از استمداد از نیروهای ملی و مردمی خودداری می‌کرد، لذا به پیام او جز سکوت پاسخی داده نشد. همان شب این پادشاه ۲۷ ساله راه تبعید را پیش گرفت و این کار برای این سلسله سلطنتی که هرگز نتوانسته بود در یونان ریشه‌های محکمی بدواند امری عادی بشمار می‌رفت. چندی بعد در یونان جمهوری اعلام شد و حتی وقتی در سال ۱۹۷۴ رژیم سرهنگها سقوط کرد هیچ‌کس به فکر بازگشت سلطنت نیفتاد.

به دنبال دخالت‌های نظامی آمریکا در کشورهای مختلف که در بعضی موارد مانند کوبا و دومینیکن به صورت آشکار و در موارد دیگر مانند ایران و گواتمالا و اندونزی و غنا و لائوس تا حدودی پنهانی بود، طبیعی است که کودتای آتن با رنگ و بوی خاص خود نمی‌توانست از جانب کشورهای بلوك شرق و رژیمهای ترقیخواه بجز مرحله جدیدی در سلسله عملیاتی که هدف آن بازگشت به عقب و ارتیاع بود تلقی شود. این واقعه بیشتر از همه موجب نگرانی دمشق شد که همواره اسرائیل را پیش‌قرابول امپریالیسم آمریکا در منطقه می‌دانست علی‌الخصوص که لوی اشکول نخست‌وزیر آن کشور به دنبال جنگ هوائی ۷ آوریل اعلام کرده بود در صورتی که دمشق آرام نگیرد ارتش یهود و سایلی در دست دارد که می‌تواند رژیم سوریه را ساقط کند.

مصر و یوگوسلاوی هم خود را در معرض خطر می‌دیدند. طبق اظهار اریک رولو در یک بولتن محترمانه که در آن زمان در قاهره برای استحضار اعضای عالیرتبه حزب واحد منتشر شده بود این مطلب بچشم می‌خورد: «بعد از رژیم آتن احتمالاً نوبت دولت قبرس به ریاست اسقف ماکاریوس می‌رسد. آمریکاییها در آنجا هم حکومتی تحت انقیاد خود به روی کار خواهند آورد تا موضع آنان را در مدیترانه شرقی مستحکم نماید. سپس نوبت سوریه که حلقة ضعیف کشورهای ترقیخواه عرب بوده و در انزوا بس ری برده، خواهد رسید. رژیم بعضی دمشق در واقع نتوانسته است ریشه‌های مردمی خود را تعکیم نماید و بالاخره هدف نهائی آمریکا

واژگون کردن حکومت ناصر در مصر می‌باشد.»<sup>۲۱</sup> رئیس جمهوری مصر هنوز توطئه‌ای را که جماعت اخوان المسلمين که سازمانی بنیادگرا و قشری است در سال ۱۹۵۴ علیه او ترتیب داده بود، فراموش نکرده بود. در ۲۲ مه ۱۹۶۷، ناصر اعلام کرد که از منابع موثق اطلاع حاصل کرده است که اسرائیل در سیزدهم ماه مه قوای مهمی بین یازده تا سیزده تیپ در مرز سوریه تمرکز کرده و قصد داشته در هفدهم ماه به آن کشور حمله‌ور شود.<sup>۲۲</sup> این منبع موثق دولت شوروی بود که در اثبات این مطلب اصرار هم می‌ورزید. چنانکه وقتی سادات معاون رئیس جمهوری مصر در بازگشت از سفر کره شمالی در مسکو توقف کرد سمیونوف معاون وزارت خارجه شوروی در ملاقات با او این موضوع را به او اطلاع داده بود. همچنین سفارت شوروی در قاهره در این خصوص به دولت مصر هشدار داد. اسرائیلیها می‌گویند که تمام اینها را شورویها جعل کرده‌اند و عاری از حقیقت بوده است و وقتی از سفير شوروی دعوت کرده‌اند که شخصاً به محل بروند و نادرست بودن این مطالب را ملاحظه نمایند وی نپذیرفته بوده است. اوتانت، دبیرکل سازمان ملل نیز با توجه به گزارش ناظران سازمان ملل هرگونه تمرکز قوا در دو طرف خطوط ترك مخاصمه را تکذیب کرد. سرانجام معلوم شد تمام این جنگ از گزارش یک سروان جوان سوری ناشی شده که به دمشق اطلاع داده است که از پست دیده‌بانی خود در خربه التوفيق شاهد اجتماع هزاران سرباز اسرائیلی در کیبوتص‌های مرزی بوده است.<sup>۲۳</sup>

براحتی می‌توان واکنشی را که وصول این گزارش، در دمشق ایجاد کرد تصور نمود زیرا رهبران سوریه که سال‌ها بود آرزویی جز تصفیه حساب با اسرائیل در سر نمی‌پروراندند بعد از جنگ هوائی ۷ آوریل و اخطارهای دولت اسرائیل بیم فراوانی داشتند که اسرائیل تهدیدات خود را به مرحله عمل درآورد. اعلام یک رژه نظامی به مناسبت سالروز استقلال اسرائیل خشم و ناراحتی اعراب را به حد اعلای خود رسانید و حتی بعضی ادعای می‌کردند که رژه مزبور بهانه‌ای است که یهودیان نیروهایشان را جمع‌آوری کنند و سپس به حمله مبادرت ورزند. شورویها هم به آتش دامن می‌زدند و گمان می‌کردند به این وسیله خواهند توانست

21) Rouleau, Held Lacoutoure, *op. cit.*, p. 54.

22) Eban, *op. cit.*, p. 243.

23) Saab, *op. cit.*, p. 261.

اولاً ناصر را با دمشق نزدیک کنند و ثانیاً اسرائیل را از وارد کردن ضربه و تجاوز به سوریه منصرف سازند.

این مانور در ابتدا پیشافت خوبی داشت زیرا در ۱۴ مه رئیس ستاد ارتش مصر به دمشق رفت و در آنجا اعلام کرد که «اگر اسرائیل به سوریه حمله کند کشورش بی‌درنگ دست به اقدام خواهد زد.»<sup>۲۴</sup> فردای آن روز مارشال عامر حرف را با عمل توانم کرد و قسمتی از نیروهای مصر را به شبه جزیره سینا فرستاد ولی در آنجا با نیروی پاسدار صلح ملل متعدد که تعدادشان ۳،۳۵۸ نفر بود و از سال ۱۹۵۷ در آنجا مستقر بودند روبرو شد. در ۱۶ مه ژنرال فوزی نامه‌ای به ژنرال ریکی فرمانده هندی نیروی مزبور نوشت که «به نیروهایش دستور آماده باش داده است تا هرگاه اسرائیلیها اقدام به حمله به هر کشور عربی نمایند دخالت کنند» و از وی تقاضا کرد که «برای حفظ جان نیروهای پاسدار صلح که در مرزها به دیده‌بانی اشتغال دارند، به آنها دستور بدهد فوراً از مواضع خود عقب بنشینند.»<sup>۲۵</sup>

ریکی بلافاصله تقاضای مصریها را به او تانت گزارش داد و وی نیز ظاهراً تحت نفوذ معاونش رالف بانچ که یک سیاه پوست آمریکایی بود و بعدها به دریافت جایزه صلح نوبل نائل گردید جواب داد که یا کلیه نیروهای پاسدار صلح از منطقه خواهند رفت و یا از جایشان تکان نخواهند خورد و به صورت مانعی بین قوای مصر و اسرائیل باقی خواهند ماند. دبیرکل سازمان ملل متعدد گمان نمی‌کرد که رئیس جمهوری مصر جرئت کند مسئولیت اخراج نیروی پاسدار صلح را به عهده بگیرد و ضمناً وی نمی‌توانست پاسداران را علی‌رغم موافقت دولت مصر در منطقه نگه دارد زیرا چنانکه در ابتدای این فصل دیدیم استقرار نیروی مزبور منوط به موافقت مصر بود. در این موقع هند و یوگوسلاوی که دوستان مصر بودند اعلام کردند که در هر حال سربازان خود را از نیروی پاسدار صلح فرا خواهند خواست.

در این موقع رادیوهای کشورهای عربی، مخصوصاً اردن، ناصر را متهم می‌کردند که محافظه‌کار و مرتجع و بزدل است و حتی جرئت جلوگیری از کشتیرانی اسرائیلیها در خلیج عقبه را هم ندارد. لذا

24) Ben Elissar, *op. cit.*, p. 64.

25) Mario Rossi, «L'O.N.U. et la crise du Proche-Orient de 1967» *Politique étrangère* no 5, 1965, p. 534.

او مانند کسی که به غورش لطمہ و ابرد شده باشد عمل کرد و فراخواندن کلیه نیروهای مزبور را تقاضا کرد. اکنون دیگر هیچ مانعی بین قوای مصر و اسرائیل وجود نداشت و رادیو قاهره پس از مدتی سکوت به تجلیل از فدائیان فلسطینی پرداخت که ظاهراً خود را برای حملات جدیدی آماده می‌کردند. پاسداران صلح پایگاه شرم الشیخ را هم که در جنوب شبے جزیره سینا قرار دارد و تنگه تیران را کنترل می‌کند تخلیه کردند و در بیستم مه سربازان مصری جایگزین آنها شدند. در این موقع او تانت اعلام کرد که قصد دارد در ۲۳ مه به قاهره برود ولی رئیس جمهوری مصر مایل بود او را در برابر عمل انجام شده قرار دهد لذا چند ساعت قبل از ورود وی نطقی برای خلبانان مصری مستقر در سینا ایجاد کرد که آتش به انبار باروت افکند و گفت: «تنگه تیران در آبهای ساحلی مصر قرار دارد و ما به هیچوجه اجازه نمی‌دهیم که هیچ کشتی با پرچم اسرائیل در خلیج عقبه رفت و آمد کند.» سپس بالبداهه افزود: «یهودیها تهدید به جنگ می‌کنند و من به آنها جواب میدهم بسیار خوب بفرمانید.»<sup>۲۶</sup>

فضای پرهیجانی که برخاور میانه حکم‌فرما بود می‌تواند این سخنان بالبداهه را توجیه کند ولی نمی‌تواند جوابگوی نطقی باشد که ناصر قبل از دقت تمیه کرده بود و حتی شورویها را هم که تنها پشتیبانش بودند از آن آگاه ساخته بود. در جواب این سؤال که آیا ناصر بلوف می‌زد سادات می‌نویسد: «او قبل از هر چیز می‌خواست به حملات اعراب که او را در مورد تنگه تیران شماتت می‌کردند پاسخ بدهد و حیثیت و اعتبارش را در دنیای عرب حفظ کند.»<sup>۲۷</sup> ولی او نمی‌باشد اخطار گلدامایر را در سال ۱۹۵۷ در مورد اینکه بسته شدن تنگه تیران باعث جنگ خواهد شد نادیده بگیرد علی‌الخصوص که این موضوع را کلیه دول غربی و آمریکا تأیید کرده بودند. باز هم سادات از ناصر نقل قول می‌کند که «بسته شدن تنگه تیران جنگ را صدرصد حتمی می‌کند.»<sup>۲۸</sup>

26) Samuel Seguev, *La Guerre de six jours*, Paris, Calmann-Lévy, 1967, pp. 61-62.

27) Sadate, *op. cit.*, p. 252.

28) *Ibid.*, p. 251.

و حسنین هیکل در سرمقاله روزنامه «الاهرام»، ۲۶ مه ۱۹۶۷ نوشته بود: « فقط مسئله خلیج عقبه مطرح نیست بلکه فلسفه موجودیت اسرائیل از ریشه مطرح است و بنابراین اسرائیل ناچار است متسلٰ به جنگ بشود و این جنگ بین جمهوری متعدد عرب و اسرائیل اجتناب ناپذیر است. »<sup>29)</sup> رئیس جمهوری مصر در ملاقات با اوتانت اظهار داشت که طالب‌جنگ نیست و فقط می‌خواهد وضع به‌حالت قبل از سال ۱۹۵۶ درآید. معنی این اظهار این بود که اسرائیل بدون مبادرت به‌جنگ شکست را پذیرد. در ۲۷ مه، ناصر با نطقی که در برابر کمیته مرکزی کنفرانسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری عرب ایراد کرد یک قدم دیگر در راه جنگ برداشت و گفت: « تصرف شرم الشیخ نشانه درگیری با اسرائیل است و در عین حال نشان می‌دهد که ما آماده یک جنگ واقعی با یهودیان هستیم. »<sup>30)</sup>

بعداً گفته شد که منظور ناصر از ایراد این سخنان و ادار کردن دولت صهیونیست به‌قبول عمل انجام شده بوده و چاره‌ای جز بکار بردن لعن خشن و جنگجویانه نداشته است. در این حال اعلامیه خبرگزاری تاس هم که لعن بسیار تندی داشت به‌شعله‌ور کردن آتش و نگرانی فوق العاده اسرائیلیها کمک کرد. اعلامیه مزبور شدیداً به‌اسرائیل « جنایتکار که این بحران خطرناک را در خاورمیانه بوجود آورده » اخطار و علاوه می‌کرد « معلوم نیست اسرائیل نوکر و بندۀ منافع کیست؟ هر کس که سعی کند در خاورمیانه دست به‌تجاوز جدیدی بزند، بدون تردید نه فقط بانیوهای مشترک کشورهای عربی بلکه با شوروی و کشورهای صلح‌دوست روبرو خواهد شد. »<sup>31)</sup>

در ۲۵ مه یک هیئت نظامی مصری به‌ریاست ژنرال شمس‌الدین بدران، وزیر جنگ، وارد مسکو شد و وی به مارشال گرچکو وزیر دفاع شوروی اظهار نمود: « دوستان واقعی را در دوران سختی می‌توان شناخت. »<sup>32)</sup> اما در ملاقات خصوصی کاسیگین به‌او گفته بود: « شما یک پیروزی سیاسی بدست آورده‌اید وحال وقت آن است که در جستجوی توافق باشید و سیاسی

29) Rossi, op. cit., p. 551.

30) Simha Flapan, «La Guerre Israélo-Arabe du 6 juin 1967», *Les Temps Modernes*, no 258, novembre 1967.

31) Seguev, op. cit., pp. 77-79.

32) Seguev, op. cit., p. 79.

عمل کنید.»<sup>۳۲</sup> ضمناً مقامات سوروی از تعیین تاریخ قطعی تعویل سلاحهای جدید به مصر خودداری نمودند. اما اسرائیلیها از این موضوع چیزی نمی‌دانستند و درباره نیات سوروی دچار اشتباه شده بودند، مخصوصاً وقتی وزیر جنگ مصر هنگام مراجعت به قاهره اعلام داشت که یقین پیدا کرده است سورویها تا آخر از مصر پشتیبانی خواهند کرد.<sup>۳۴</sup>

از جانب آمریکاییها هم در واقع بازی به همین ترتیب بود. آنها هم می‌خواستند در عین حال که دولت تحت حمایت خود را از پشتیبانی و احساسات موافق خود مطمئن می‌سازند آن را از اقدام به یک عمل احمقانه بازدارند و ضمناً به مصر هم هشدار بدهند که بهتر است آرام بگیرد. اما جانسون که به زودرنجی و حساسیت ناصر آگاهی داشت بعد از آنکه رسمآ اعلام کرد که «تنگه تیران یک آبراه بین‌المللی است و مسدود کردن آن غیرقانونی و تهدید صلح در منطقه می‌باشد»، پیامی خصوصی با لحن دوستانه برای ناصر فرستاد و از وی خواهش کرد که تا ورود معاونش هامفری که مأمور مذاکره با رهبران عرب و اسرائیل شده بود از هر اقدامی که منجر به جنگ شود خودداری ورزد.<sup>۳۵</sup> در عین حال از اسرائیل هم دعوت کرد ظرف ۴۸ ساعت آینده از هرگونه اقدام یکجانبه خودداری ورزد و در هر مورد با آمریکا مشورت کند.<sup>۳۶</sup> هیئت وزیران اسرائیل در ۲۳ مه تصمیم گرفت آبابابان وزیر خارجه را به نزد پرزیدنت جانسون بفرستد. وی در راه واشینگتن با ژنرال دوگل ملاقات کرد و رئیس جمهوری فرانسه چندبار با عصبانیت به او تذکر داد که از اقدام به جنگ خودداری کنند. ژنرال می‌گفت از سال ۱۹۵۷ که فرانسه از موضع اسرائیل در مورد تنگه تیران حمایت می‌کرد اوضاع بکلی فرق کرده است و دیگر غریبیها قادر نیستند راه حلی برای مسئله خاورمیانه ارائه دهند. هرقدر اسرائیل بیشتر به غرب متکی شود سورویها کمتر حاضر به همکاری خواهند شد و در هر حال اسرائیل باید از مبادرت به جنگ خودداری کند.<sup>۳۷</sup>

33) *Heikal*, op. cit., p. 190.

34) *Ibid.*, p. 190.

35) *Seguev*, op. cit., pp. 91-92.

36) *Eban*, op. cit., p. 255.

37) *Ibid.*, op. cit., pp. 260-61.

همان روز فرانسه تقاضا کرد کنفرانسی از نمایندگان چهار کشور بزرگ تشکیل شود ولی مسکو به این عنوان که بعرانی وجود ندارد آن را پذیرفت. نمایندهٔ شوروی در سازمان ملل نیز به تقاضای کانادا و دانمارک مبنی بر تشکیل فوری شورای امنیت همین جواب را داد. این رویه بکلی با آنچه سفیر شوروی در قاهره می‌کرد متضاد بود. وی ساعت سه بامداد ناصر را از خواب بیدار کرد و با اصرار از وی خواست که در شروع به جنگ پیشقدم شود.

کوو دومورویل وزیر خارجهٔ فرانسه سیاست این کشور را چنین توجیه می‌کرد: «هرگز توسل به جنگ مسئله‌ای را حل نمی‌کند علی‌الخصوص که پشت سر هریک از دو رقیب یک ابرقدرت وجود داشته باشد.»<sup>۳۸</sup> دوکل نیز همین عقیده را داشت و چندبار گفته بود با توجه به نزدیکی شوروی به خاورمیانه، عملیات نظامی اسرائیل ممکن است منجر به ایجاد یک کوبای وارونه در این منطقه شود زیرا مسکو خود را مکلف به جلوگیری از شکست متعدينش می‌داند.

آباaban که از پاریس مأیوس و دستخالی رفت، در لندن دلگرمی بیشتری یافت زیرا هارولد ویلسون به‌وی اظهار داشت که کشورش آماده انجام تعهداتی است که ده سال پیش به‌عهده گرفته است. در عین حال خطرات یک اقدام یکجانبه را متذکر شد. ویلسون پیشنهاد می‌کرد اعلامیه‌ای به امضای تعدادی کشورهای بزرگ و کوچک برسد و طی آن حق عبور و مرور آزاد کشتهایها در تنگهٔ تیران تأیید شود و سپس یک ناوگان بین‌المللی به منظور جلوگیری از مسدود شدن تنگهٔ مزبور تأسیس گردد.

وقتی آبان به واشینگتن رسید جانسون او را دو روز مغطل کرد و بعد او را به حضور پذیرفت و به‌وی اطمینان داد آنچه در قدرت دارد برای باز ماندن تنگهٔ تیران به کار خواهد برد. اما ضمناً به مشکلاتی که با کنگره داشت اشاره کرد و اصرار ورزید که اسرائیلیها از توسل به طرق سیاسی غافل نمانند و در خاتمه اظهار داشت: «مهم این است که مسئولیت شروع جنگ متوجه کشور شما نشود. اسرائیل تنها نخواهد ماند مشروط بر این که بتنهایی اقدام نکند.»<sup>۳۹</sup> و جمله اخیر را سه بار تکرار کرد. درواقع جانسون نگرانی زیادی از کنگره نداشت زیرا طرفداران اسرائیل در آن به قدری قوی بودند که همان سناتورهایی که او را برای خاتمه‌دادن به جنگ

38) Couve de Murville, *op. cit.*, p. 469.

39) Johnson, *op. cit.*, p. 354.

ویتنام تحت فشار قرار می‌دادند، وی را مرتباً به مداخله در خاورمیانه تشویق می‌کردند. اما وسایل نظامی آمریکا نامحدود نیست و واشینگتن تحت هیچ شرایطی حاضر نیست در آن واحد در دو جنگ درگیر شود.

آب‌ابان در ۲۷ مه کشورش بازگشت و گزارش را به هیئت وزیران که درحال اجلاس بود، داد. نیمی از وزیران موافق اقدام فوری بودند و نیمی دیگر عقیده داشتند بازهم باید صبر کرد. روز بعد که اخطار جدید شوروی واصل شد تصمیم گرفتند ضمن احضار سربازان ذخیره، دو هفته برای تأسیس ناوگان مشترک به آمریکا مهلت بدهند. آیا این تصمیمات به نظر ناصر دلیل ضعف تلقی شده بود که در ۲۹ مه در مجلس ملی مصر اظهار داشت: «مسئله خیلی مهمتر از خلیج عقبه و تنگه تیران و یا عقبه نشینی قوای ملل متعدد است، این بار حقوق مردم فلسطین در میان است. باید آثار تجاوزی را که در سال ۱۹۴۸ با همدستی انگلیس و آمریکا بعمل آمده و فلسطین قربانی آن شده محو و زایل کرد»<sup>۴۰</sup>

این بیانات در دنیای عرب مانند بمب صدا کرد و شور و هیجان فوق العاده‌ای بدنبال آورد. نفوذ و حیثیت ناصر به حد اعلای خود رسیده بود. در این موقع ملک حسین بطور ناگهانی وارد قاهره شد و با فراموش کردن اهانتهایی که به او شده بود رئیس جمهوری مصر را در آغوش کشید. منشی مخصوص ملک حسین در این باره می‌نویسد: «ما به هیچ لحاظ به خود حق نمی‌دادیم و قادر نبودیم از هدفی که تمامی ملت عرب در راه آن می‌کوشید کنار بکشیم»<sup>۴۱</sup>. ملک حسین بلاfacسله یک پیمان دفاع مشترک امضا کرد و ارتضی خود را در اختیار فرماندهی مصر قرار داد و موافقت کرد دو هنگ کوماندوی مصری در خاک اردن مستقر شود. ضمناً دستور گشایش دفترسازمان آزادی‌بخش فلسطین را در قسمت عرب‌نشین بیت المقدس صادر کرد و احمد شقیری را که شب و روز از رادیو قاهره به یهودیان فحش می‌داد، در مراجعت همراه خود به عمان برد.

در این هنگام کفه طرفداران شروع جنگ در میان رهبران اسرائیل سنگینی کرد. بعضی‌ها عقیده داشتند چنین اقدامی از حدود امکاناتشان

40) Eban, *op. cit.*, pp. 270-73.

41) Vick Vance et Pierre Lauer, Hussein de Jordanie, *Ma «Guerre» avec Israël*, Paris, Albin Michel, 1968, p. 47.

خارج است و جمهوری متحده عرب یک پیروزی بدون جنگ به دست آورده است. سفیر مصر در پاریس نیز همین عقیده را داشت و به مؤلف این کتاب گفت: «من نمی‌گویم که اسرائیل اقدام به جنگ نخواهد کرد بلکه می‌گویم ما به این موضوع یقین داریم.» ولی نظرهای اسرائیلی‌اش کاملاً متضاد بود. به دنبال مذاکراتی که در ۲۳ مه در «کنست» مجلس اسرائیل به عمل آمد و لوی‌اشکول حاضر به تعویض وزیر دفاع نگردید، در اول ژوئن یک دولت ائتلاف ملی تشکیل شد و سمت وزارت دفاع را موشه‌دایان به عنده گرفت. ضمناً مناخیم بگین، یکی از افراطیون مشهور که سابقاً رهبر سازمان تروریستی ایرگون بود برای نخستین بار وارد کابینه شد. ناصر درباره سیر وقایع اشتباه نمی‌کرد و به نزدیکانش می‌گفت: «اسرائیل حداکثر تا پنجم ژوئن دست به حمله خواهد زد.»<sup>۴۲</sup>

هنوز در اینجا و آنجا بعضی‌ها کوشش می‌کردند جلو جنگ را بگیرند. چارلز یوست که سابقاً معاون هیئت نمایندگی آمریکا در سازمان ملل بود و دوستان زیادی در میان اعراب داشت به عنوان نماینده مخصوص جانسون وارد قاهره شد و ضمن مذاکرات، موافقت ناصر را با ارجاع قضیه تنگه تیران به دیوان دادگستری بین‌المللی جلب کرد. ذکریا محی‌الدین، معاون رئیس جمهوری مصر برای ششم ژوئن به واشینگتن دعوت شد. ژنرال دوکل نیز رسمی اعلام داشت: «هر دولتی که اولین ضربه را بزند مورد تأیید ما قرار نخواهد گرفت و طبعاً از حمایت ما برخوردار نخواهد شد.»<sup>۴۳</sup> و چون قسمت اعظم سلاح‌های اسرائیلی ساخت فرانسه بود، وی دستور منع صدور اسلحه به کشورهای خاورمیانه را صادر کرد. انگلیسی‌ها هم که به هردو طرف اسلحه می‌فروختند نظیر همین اقدام را نمودند ولی بزودی پشیمان شدند و دستورشان را لغو کردند. اما شورویها ارسال اسلحه به قاهره را ادامه دادند و ظاهراً منظورشان منصرف کردن اسرائیلی‌ها از مبادرت به حمله بود.

هیئت‌وزیران اسرائیل در جلسه چهارم ژوئن از تصمیم فرانسه درباره منع صدور اسلحه اطلاع حاصل کرد و آن را ضربه خنجری به پشت یهودیان دانست. ضمناً نامه جانسون به اشکول قرائت شد که طی آن اطمینان داده بود که «به کوشش خود در ایجاد ناوگان مشترک ادامه می‌دهد ولی در وضعی نیست که بتنهایی بتواند دست به اقدام بزند چون

42) Sadate, *op. cit.*, p. 253.

43) Couve de Murville, *op. cit.*, p. 470.

تاکنون فقط دولتهای انگلستان، هند، استرالیا، زلاند نو، ایسلند و بلژیک از نظرات وی پشتیبانی کرده‌اند.» با توجه به این اخبار مایوس کننده و شور و هیجان توده‌های مردم عرب که روز بروز بیشتر آرزوی تصمیمه حساب با دشمن قدیمی را می‌کردند، کابینه اسرائیل با تفاق آراء تصمیم گرفت اختیاراتی به وزیر دفاع بدهد تا «با هم‌آهنگی هانخست‌وزیر و سایر شخصیت‌ها درباره تاریخ و ترتیب مقاومت در برابر تجاوز احتمالی مصر اتخاذ تصمیم نماید.»<sup>۴۴</sup>

فردای آن روز، یعنی صبح روز پنجم ژوئن اسرائیل‌ها به بهانه مشاهده هواپیماهای مصری روی صفحه رادارهایشان و همچنین شلیک توب از نوار غزه، به مصر حمله‌ور شدند و ظرف چند ساعت به پیروزی رسیدند. در این هنگام قدرت نظامی مصر با سال ۱۹۵۶ که یک بار دیگر مورد تجاوز قرار گرفته بود، قابل مقایسه نبود و ضمناً این بار ارتش یهود نمی‌توانست روی حمایت هوایی و دریایی دولتهای خارجی حساب کند و مجبور بود ۱۰۰۰ تانک و ۳۵۰ فروند هواپیمای خود را به مقابله با ۲۰۰۰ تانک و ۸۰۰ فروند هواپیمای کشورهای عربی بفرستد. به این تعداد باید موشک‌های سام ۲ شوروی را که در صحرای سینا مستقر شده بودند افزود. تنها شانس موفقیت دایان، وزیر دفاع و رابین فرمانده ارتش این بود که در ساعت اولیه جنگ یک ضربه کاری و جبران ناپذیر به مصریها وارد سازند.

مصریها از چند روز قبل خود را آماده حمله هوایی اسرائیل در نخستین ساعت بامداد کرده بودند و اسرائیل‌ها این مطلب را می‌دانستند لذا حمله خود را در ساعت هشت و چهل و پنج دقیقه صبح به وقت قاهره که حالت فوق العاده به پایان رسیده بود و افسران نیروی هوایی عازم اداراتشان یا مشغول صرف صبعانه بودند، آغاز کردند. ضمناً در این موقع مصریها به متصدیان موشک‌های زمین به‌ها دستور داده بودند از شلیک خودداری کنند زیرا مارشال عامر فرمانده ارتش مصر عازم بازرسی نیروها در سینا بود. یهودیان بجز چهار فروند هواپیما که برای دفاع پایتخت گذاشتند بقیه هواپیماهایشان را به پرواز درآوردند.

هواپیماهای مزبور در ارتفاع بسیار کم پرواز می‌کردند و ارتباط رادیویی خود را قطع کرده بودند تا از نظر رادارها و برجهای مراقبت مصری پنهان بمانند. هواپیماهای شکاری - جنگی، تور و میراژ ۳ ساخت فرانسه در عرضن چند لحظه انبوه هواپیماهای مصری را روی زمین متلاشی کردند و فرودگاههای آن کشور را تا جنوب یعنی تا الاقصر (لوکسور) خراب و غیرقابل استفاده نمودند. یک ساعت و نیم بعد از شروع حمله ژنرال مردخای هود فرمانده نیروی هوایی اسرائیل به رابین گزارش داد: «عملیات با موفقیت انجام شد، به کلیه هواپیماها دستور مراجعت و فرود دادم.»<sup>45</sup> در آن روز پنجم ژوئن، اعراب ۳۴۰ فروند هواپیما در مقابل ۱۶ فروند هواپیمای اسرائیلی از دست دادند.

استیلا بر آسمان اعزام قوای زرهی را آسان کرده بود. در این خصوص هم ناصر در انتظار حمله تانکهای اسرائیلی به شرم‌الشیخ بود چون اختلاف اصلی بر سر تنگه تیران بود و رابین هم تدارک چنین حمله‌ای را دیده بود. اما ژنرال تال فرمانده نیروی زرهی اسرائیل حمله را از شمال شبه جزیره سینا که مصریها استحکامات مهمی ساخته بودند آغاز کرد و در کمتر از بیست و چهار ساعت توانست صفوف ارتشн مصر را بشکافد. از این به بعد دیگر راه برای پیشروی ارتشن یهود بسوی کanal سوئن باز بود و آنها توانستند سراسر کرانه شرقی کanal را تا هشتم ژوئن اشغال نمایند. شرم‌الشیخ بدون دفاع قابل توجهی سقوط کرد و دهها هزار سرباز مصری در صحراي سوزان سینا به محاصره دشمن درآمدند و روزهای متعددی گرسنه و تشنه در وسط این صحرا سرگردان ماندند و اسرائیلیها توانستند کلیه تجهیزات و مهمات آنان را به مقدار زیاد، و همچنین یک پایگاه پرتاپ موشك سام ۲ روسی را دست‌نخورده متصرف شوند.

از صبح روز ششم ژوئن ناصر دریافت که جنگ را باخته است. لذا با توجه به اینکه مکالماتش را اسرائیلیها ضبط می‌کنند به ملک‌حسین تلفن کرد و تقصیر شکست را متوجه دخالت هواپیماهای آمریکایی و انگلیسی نمود. سپس اعلامیه‌ای هم در این زمینه انتشار داد و سروصدای زیادی برپا کرد. بطوریکه سادات بعدها می‌نویسد: «این ادعا فقط به

45) Julien Besançon, *Barzak, La guerre d'Israël*, Paris, Ed du Seuil, 1967, p. 91.

منظور استفاده داخلی بود<sup>۴۶</sup> ولی به هر حال در آن موقع موجب شد که بسیاری از کشورهای عربی روابط خود را با واشینگتن قطع کنند. مارشال عامر که بعداً مسئولیت شکست بهگردن او گذاشته شد فوراً متوجه و خامت اوضاع گردید و همان روز سفیر شوروی را احضار واز وی خواست ترتیب یک آتشبس فوری را بدهد. شکست مصریها بهت و حیرت فراوانی در مسکو ایجاد کرده بود ولی به هر حال کاسیگین وقت را تلف نکرد و بهوسیله «تلفن سرخ» فوراً با جانسون تماس گرفت واز وی خواست که نزد اسرائیلیها وساطت کند.<sup>۴۷</sup> ضمناً مذاکرات در سازمان ملل متعدد آغاز گردید و نماینده آمریکا موافقت خود را با عقبنشینی نیروهای یهودی به مواضع اولیه‌شان اعلام نمود مشروط براین که مصر و اسرائیل از توسل به قوای نظامی خودداری ورزند و مصریها صحرای سینا را تخلیه کنند و آزادی کشتیرانی در خلیج عقبه را بپذیرند.

در هفتم ژوئن، اسرائیل موافقت خود را با آتشبس به شرط آنکه اعراب هم قبول کنند اعلام نمود. اما چون از جانب اعراب خبری نرسید اسرائیلیها به پیشرفت‌هایشان ادامه دادند و پس از اخطار به ملک‌حسین که از جایش تکان نخورد ساحل غربی رود اردن و شهر قدیمی بیت‌المقدس را تصرف نمودند. این قسمت عرب‌نشین بیت‌المقدس بعداً به موجب قانونی ضمیمه خاک اسرائیل گردید. دیوار ندبه که نزد یهودیان بسیار مقدس است و همچنین قبة‌الصخره با گنبد طلائی‌اش که در قلب هر مسلمان مقام خاصی دارد در این قسمت از شهر قرار دارند و به‌این جهت از همان موقع مسلمانان جهان هر روز برای آزادکردن قدس از دست یهودیان سوگندمی‌خورند. هرگاه اسرائیلیها پس از پیروزی در این جنگ از خود مردانگی نشان می‌دادند و سرمینهای اشغالی اعراب را مسترد می‌کردند امکان داشت اعراب که بی‌اندازه به مردانگی و جوانمردی اهمیت می‌دهند دیگر اسرائیل را یک جسم خارجی تبعید و جان بدزبردن از کشتارهای دسته‌جمعی و کوره‌های آدم‌سوزی نازیها سرانجام توانسته بودند به پیروزی نائل شوند حاضر به چنین گذشتی نبودند و لذا اختلافات همچنان باقی ماند.

46) Sadate, op. cit., p. 255.

47) Jan Sejna, «Soviet Grip on Egypt», *Sunday Telegraph*, 7 février 1971.

در هفتم ژوئن آتشبس با اردن برقرار شد. فقط سوریه باقی مانده بود که در ابتدا به ملایمت در جنگ شرکت کرده بود. در این جبهه اسرائیلیها ابتدا به ارتفاعات جولان که مشرف بر دریاچهٔ جلیله می‌باشد و تپه‌ای سوریه مرتبًا شهر کهای یهودی و مزارع ساحل دریاچهٔ مزبور را مورد هدف قرار می‌دادند حمله‌ور شدند و هدفشنان این بود که تا وقتی که سراسر این ارتفاعات را تسخیر وامنیت شهر کهای خود را تأمین نکنند از پیشروی باز نایستند. با سقوط شهر قنیطره منظور یهودیان عملی شد و آنگاه ضمن اعلام آمادگی خود برای قبول آتشبس به پیشروی در جادهٔ دمشق که هیچ‌گونه مانع جدی در آن وجود نداشت پرداختند. این بار سوریه‌ها دستپاچه شدند و صبح روز ۱۰ ژوئن کاسیگین برای دومین بار از طریق «تلفن سرخ» با جانسون تماس گرفت و اظهار داشت اسرائیل باید طی ساعات آینده پیشروی خودرا متوقف کند و گرنه شوروی دست به اقدامات مقتضی و در صورت لزوم عملیات نظامی خواهد زد.<sup>۴۸</sup> در همان حال کلیه کشورهای عضو پیمان ورشو به استثنای رومانی روابط سیاسی خود را با تلآویو قطع کردند.

از زمان جنگ شش روزه تاکنون کتابهای و مقالات متعددی دربارهٔ آن منتشر شده است. یکی از نویسندهای ادعا می‌کند که بعداز بحران کوبا هرگز دنیا تا این حد به یک جنگ اتمی نزدیک نبوده است.<sup>۴۹</sup> جانسون در خاطراتش می‌نویسد: «تلاضعای کاسیگین با سکوت مرگبار همکاران او که در دفترش در کاخ سفید اجتماع کرده بودند رو برو شد و وی با عن ملایمی به آن پاسخ مثبت داد و علاوه کرد که به ناوگان ششم آمریکا که در ۴۰۰ کیلومتری سواحل سوریه بودند دستور می‌دهد که تا صد کیلومتری ساحل نزدیک شوند.»<sup>۵۰</sup>

در آن زمان نیروی دریایی شوروی در مدیترانه تقریباً وجود نداشت و این پاسخ، نخست وزیر شوروی را آرام کرد. ولی به هر حال اسرائیلیها می‌دانستند که ابرقدرتها نخواهند گذاشت آنها دمشق را تصرف کنند و لذا همان روز، بین سوریه و اسرائیل آتشبس اعلام گردید.

در همان هنگام وقایع عجیبی در قاهره صورت می‌گرفت. ناصر در

48) Johnson, *op. cit.*, p. 368.

49) Michel Bar-Zohar, *Histoire secrète de la guerre d'Israël*, Paris, Fayard, 1968, p. 255.

50) Johnson, *op. cit.*, p. 369.

حد اعلای نامیدی از سمت خود استعفا داد و طی یک نطق رادیویی اعلام داشت که «فقط یک ابرقدرت می‌خواهد بر سراسر دنیا مسلط شود و آن ایالات متحدهٔ آمریکاست...» و چون او حاضر نیست به امیال آن تسلیم شود لذا از سمت خود استعفا می‌دهد و اختیارات خود را بهماعونش زکریا محی‌الدین واگذار می‌کند.<sup>۵۱</sup> اما مردم قاهره همینکه نطق رئیس را شنیدند به کوچه و بازار ریختند و مدت هفده ساعت به‌او التماس کردند که از تصمیمش صرفنظر کند و در مقامش باقی بماند. سرانجام او پذیرفت ولی دیگر ناصر سابق نبود و فردی شکست خورده و خرد شده بشمار می‌رفت. سه سال بعد، بی‌آنکه بتواند ایمان و شور و حرارت خود را که طی ده سال گذشته ویرا به صورت قهرمان جهان عرب و صلاح‌الدین ایوبی دوران معاصر درآورده بود باز یابد، درگذشت.

در پشت سر اعراب شوروی قرار داشت که نتوانسته بود جلو شکست متعددی‌نش را بگیرد و در واقع شکست خورده اصلی این زورآزمایی محسوب می‌شد. شوروی به علت عدم مداخله و محافظه‌کاری خود نارضایتی اعراب را برانگیخته بود و دیپلوماسی آن کشور بسیار بدعمل کرده بود زیرا بعای آن که بموقع از طرح آمریکا درباره آتش‌بس در سازمان ملل حمایت‌کند و در نتیجه مانع تصرف شرم‌الشیخ و بیت‌المقدس به‌دست اسرائیلیها شود و در صورت پذیرفتن تمام کشورهای جهان سوم را علیه یهودیان بشوراند، هیچ اقدامی نکرده بود. آشکار به‌نظر می‌رسد که شوروی به‌هیچ قیمتی حاضر نبوده است همزیستی مسالمت‌آمیزرا را به‌مخاطره اندازد زیرا در همان روزی که جنگ شش روزه آغاز‌گردید کاردار شوروی در واشنگتن به وزارت خارجه آمریکا مراجعه کرد و در بارهٔ مراسمی که قرار بود به مناسبت امضای قرارداد عدم گسترش سلاحهای هسته‌ای ترتیب داده شود استفسار نمود و همچنین سیزده روز بعد از پایان جنگ مزبور کاسیگین آمادگی خود را برای ملاقات با جانسون اعلام داشت.

## فصل ۶

# زندگی مطابق میل

بهار پراگ و ماه مه پاریس

دوزی می‌رسد که افراد بشر مطابق میلشان زندگی کنند.  
آندره مالرو، لازار

در سال ۱۹۵۶، کشورهای واقع در دو طرف پرده آهنین دچار رؤیای استقلال شده بودند. نهضت آزادیخواهانه لهستان و قیام مردم مجارستان علیه اشغالگران شوروی در آن سوی پرده و ملی کردن کانال سوئز که منجر به مداخله نظامی فرانسه و انگلیس در مصر بدون اجازه آمریکا در این سو گردید ناشی از این رؤیای واهی بود. اما واکنش خشن و شدید شوروی و مخالفت پنهانی آمریکا به آنها فهماند که ناچارند سلطه دو ابرقدرت را همچنان بپذیرند و به آن گردن نهند.

بار دیگر در سال ۱۹۶۸ چنین معیطی بوجود آمد با این تفاوت که حوادث ماه مه فرانسه علیه دولتی صورت می‌گرفت که خودش به سلطه گرایی آمریکا اعتراض داشت و نتیجه آن شد که علی‌رغم میل و پیش‌بینی شورشیان فرانسوی، حوادث مزبور سلطه این ابرقدرت را مستعکمتر کرد. اگر بخواهیم وجود مشترکی بین زورآزمایی که چکوسلواکی و فرانسه در این سال پرحداده صحنه آن بودند پیدا کنیم کار دشواری خواهد بود. در پاریس، شورش بی‌دلیلی اصولاً ناشی از هرج و مرج طلبی صورت گرفت که آنارشیستها و طرفداران مائو و چپگرایان جدید در آن نقش مهمی داشتند و سنگرهایی علیه دمکراسی لیبرال در کوچه و خیابانها برپا کردند و پرچمهای سیاه و سرخ را در مقابل پرچم سه رنگ ملی

برافراشتند. اما در پرآگ، یک ملت یکپارچه و با انضباط اراده خود را برای نیل به آزادی نشان داد و به این جهت پرچم سه‌رنگ چکوسلوواکی در پیشاپیش هر راه‌پیمایی دیده می‌شد. معذلك در هر دو کشور قیام علیه نظام مستقر و موجود بود که کسی تصور نمی‌کرد بتوان آن را مورد اعتراض و تردید قرار داد. یعنی در واقع حوادث ماه مه پاریس و بهار پرآگ فریاد اعتراض به تقسیم دنیا بین دو ابرقدرت بشمار می‌رفت. کسانی که در این حوادث شرکت داشتند بخوبی می‌دانستند که شورویها و آمریکائیها در سال ۱۹۴۵ در یالتا دنیا را بین خود به مناطق نفوذ تقسیم کرده‌اند ولی این بند و بست را دلیل کافی برای محروم کردن میلیونها نفر اهالی کشورهای پشت پرده از نعمت آزادی، و همچنین مجبور کردن اهالی کشورهای غربی به ارضاء امیال پست جامعه مصرفی به سبک آمریکایی نمی‌دانستند.

در هر دو مورد اگر طبقات مختلف اجتماع متوجه بیعدالتی و آسیب-پذیری و توخالی بودن نظامهایشان نشده بودند، دست به شورش نمی-زدند و وقتی هم که نیروهای نظام گذشته پیروز شدند هیچکس تردیدی نداشت که در هردو سیستم شرقی و غربی شکافهای معنوی بزرگی ایجاد شده است. حوادث سالهای بعد مانند واترگیت و رشههای لاکهید و توسعه نارضایتی در شوروی و مخصوصاً بحران لهستان نشان دادند که این شکاف تا چه حد وسیع و دامنه‌دار بوده است.

تقریباً در همه جا در نخستین صفحه ناراضیان، روشنفکران قرار داشتند. در بسیاری از کشورهای غربی دانشجویان در سال ۱۹۶۸ دانشگاهها را اشغال کردند و در بعضی موارد به صورت میدان جنگ درآوردنند. در شهرهای متعدد دانشجویان در وسط خیابانها سنگریندی نمودند و اتومبیلها را سوزانندند. در پاریس مخالفت با دولت از هر جای دیگر دامنه وسیعتری پیدا کرد ولی در مکزیکو خشونت بیشتری بکار رفت و پس از مداخله نظامیان از میدان «سه فرهنگ» چند صد جسد جمع‌آوری شد. در آلمان، ایتالیا، اسپانیا، آمریکا، ژاپن و اروگوئه رویارویی دانشجویان با نیروهای دولتی بقدرتی شبیه به یکدیگر بود که بعضی از عکس‌های تظاهرات دانشگاه برلین یا کلمبیا چندان فرقی با تظاهرات سورین نداشت. دولتهای سوسیالیست هم از این موج اعتراض و تظاهرات برکنار نماندند زیرا در ورشو و بلگراد و حتی اسکندریه زد و خوردهای بزرگی روی داد.

در چکوسلواکی روشنفکران قبل از ۱۹۶۸ دست بکار شده بودند. نارضایتی آنان که از سالها پیش به صورت مخفی و پنهانی بود، در ژوئن ۱۹۶۷ با تشکیل کنگره اتحادیه نویسنده‌گان ظاهر شد و طی آن یکی از اعضای حزب کمونیست به نام لودویک واکولیک با لعن جسارت‌آمیزی گفت: «این کنگره طبق میل و آرزوی ما تشکیل نشده بلکه ارباب لطف کرده و اجازه تشکیل آن را داده است و در مقابل از ما انتظار دارد همانطور که در طول قرن‌های گذشته مرسوم بوده ما از او تجلیل و سپاسگزاری کنیم. اما من پیشنهاد می‌کنم که ما از چنین کاری خودداری نماییم.»<sup>۱</sup>

حضور چنان کفی برای او زدند که تا مدتی سالن می‌لرزید. همه فهمیده بودند که منظور از «ارباب» آن‌تون نووتني، دبیرکل حزب کمونیست است که پس از مرگ گوتوالد در سال ۱۹۵۳ به این سمت برگزیده شده و از سال ۱۹۵۷ به بعد سمت رئیس جمهوری را هم بر عهده دارد. از فرصت‌طلبی بیشترمانه او همین بس که در سال ۱۹۵۴ از مجلس استالین پرده‌برداری کرد و بعد از چندی که موج استالین‌زادایی شروع شد، شبانه دستور برداشتن آن را داد و چاپلوسیهای او نسبت به خروشچف باعث شد که بتواند بر عکس بسیاری از همکارانش در کشورهای اروپای شرقی، از موج تصفیه طرفداران استالین‌جان سالم بدر ببرد. به این جهت دوران اختناق در چکوسلواکی بیش از سایر کشورهای پشت‌پرده به طول انجامید. در سال ۱۹۵۴ گوستاو هوذاک رئیس حکومت محلی اسلواکی که سه سال قبل به اتهام داشتن تمایلات ناسیونالیستی و بورژوازی بازداشت شده بود به حبس ابد محکوم گردید. ولی در سال ۱۹۶۰ عفو عمومی شامل حال وی و سه نفر بازماندگان محاکمه اسلامسکی شد و از زندان آزاد گردیدند\*. سال بعد باراک، وزیر کشور، از سمت خود عزل شد و به اتهام حیف و میل اموال عمومی بازداشت و به پانزده سال زندان محکوم گردید زیرا نه فقط با نووتني درافتاده بود بلکه جسارت را به جایی رسانده بود که مستقیماً با خروشچف تماس گرفته بود و رهبر شوروی

\* اسلامسکی دبیرکل حزب کمونیست چکوسلواکی بود که در سوم دسامبر ۱۹۵۲ همراه ده نفر دیگر از سران عالیرتبه حزب و دولت چکوسلواکی به اتهام طرفداری از تروتسکی و تیتو و ملی گرایی و همکاری با سازمان سیا و... اعدام شد.

1) Pavel Tigrid, *Le printemps de Prague*, Paris Éd. du Seuil, 1968, pp. 151-64.

نیز موضوع را به همکارش در پراگت خبر داده بود.

ده سال بعد از مرگ استالین، یعنی در آوریل ۱۹۶۳، کمیته مرکزی حزب کمونیست چکوسلواکی گزارشی را درباره «نقض اصول تساوی سوسیالیستی در دوران فردپرستی» به تصویب رسانید. گرچه در این گزارش نقش «مستشاران» شوروی در محاکمات به سکوت برگذار شده بود ولی اتهامات جعلی که مسئولین وزارت امنیت عمومی و کارمندان اداره بازجویی پلیس به متهمین نسبت داده بودند و نیز شرایطی که تحت آن توانسته بودند از متهمین اعتراف بگیرند بخوبی تشریح شده بود ۲۰. در ۱۳ آوریل، دیوان عالی کشور حکم محکومیت هشت نفر از یازده نفری را که در محاکمه اسلامسکی اعدام شده بودند غیرقانونی اعلام و از آنان اعاده حیثیت نمود. ضمناً عده زیادی از مسئولین و شکنجه‌گران دوران استالینی از کار برکنار شدند.

در این هنگام چکوسلواکی مواجه با مشکلات اقتصادی جدی بود. قطع رابطه با چین صنایع این کشور را از یک بازار نسبتاً مهم معروف ساخته بود و روشهای بوروکراسی در آن کشور هم مانند سایر کشورهای سوسیالیست نتایج فاجعه‌آمیزی به بار آورده بود. در اواخر سال ۱۹۶۳ یک اقتصاددان نامی به نام اوتساسیک مأمور تهیه طرح بزرگ اصلاح برنامه‌های اقتصادی که بکلی دچار فلنج شده بود گردید و وی بنای اصلاح رعایت اصول عدم تمرکز، استفاده از سود و بهره و حتی قوانین داد و ستد آزاد را پیشنهاد کرد.

از سوی دیگر در میان اسلواکها هم ناآرامیهایی مشاهده می‌شد. اسلواکها اصولاً مردمی روستایی و پیرو مذهب کاتولیک بوده و برخلاف چکها علاقه زیادی به افکار چپ‌گرایانه ندارند و در سالهای میان دو جنگ جهانی برای رهایی خود از فشار سنگین پراگت مبارزه کرده‌اند. در سال ۱۹۳۹ هیتلر پس از قطعه کردن چکوسلواکی یک دولت اسلواک بوجود آورد که در ظاهر استقلال داشت در حالی که بوهем و مراوی به شکل تعقیرآمیزی به صورت تحت‌الحمایة رایش آلمان درآمدند. اما تعداد کسانی که در سالهای جنگ با آلمانیها همکاری می‌کردند، در

میان اسلواکها خیلی بیشتر از چکها بود و همینطور اغلب مبارزان ضد نازی از اسلواکها بودند.

پس از آزادی چکوسلواکی، اسلواکها کمتر از چکها به حزب کمونیست رای دادند و پس از آنکه کمونیستها در سال ۱۹۴۸ قدرت را در دست گرفتند تعداد اعضای حزب در مناطق اسلواکنشین کمتر از نقاط دیگر بود. پس تعجبی ندارد که شورویها و مریدان چک آنها همیشه به اسلواکها سوءظن داشته و در سالهای اختناق تعداد زیادی از آنها را قربانی کرده باشند. به این جهت وقتی زمان اعادة حیثیت فرا رسید آنها اصرار فراوانی در دریافت خسارت و غرامت می‌نمودند. اما نووتني که به قول فیدل کاسترو «نمونه قابل مطالعه بیشурی»<sup>۳</sup> بشمار می‌رفت مانند همه اشخاص بی‌شعور می‌خواست به هر وسیله‌ای قدرتش را حفظ کند. مضافاً که او یک چک بود و اسلواکها در نظرش دهاتی بشمار می‌رفتند. بنابراین در جواب تقاضای اسلواکها آنان را متهم به ملی‌گرایی و بورژوازی کرد.

در چنین فضائی دیگر هشدار و دادن امتیازات ناچیز برای جلوگیری از شکسته شدن بیشتر قید و بندهای استالینی کافی به نظر نمی‌رسید. نارضایتی بسرعت در میان طبقه روشنفکر توسعه می‌یافت و شروع به تجلیل از کافکا و کتاب «سرباز شجاع شوایک» نمودند. تئاتر و سینمای آن کشور چنان جسارتی از خود نشان می‌دادند که چند سال قبل حتی فکرش را هم نمی‌شد کرد. بتدریج لباس و آرایش به سبک غربی در میان جوانان پراگت مشاهده می‌شد. در دوم مه ۱۹۶۴، سه هزار دانشجو با شعار «زنده باد آزادی، مرگ بر گشتاپو» در پزاگ راه‌پیمایی کردند و در اکتبر نیز تظاهرات تکرار شد.

این وقایع که مصادف با سقوط خروشچف بود نمی‌توانست موجب نگرانی مسکو نباشد. در این موقع نووتني مرتكب یک اشتباه بزرگ شد و چون با دبیرکل معزول حزب کمونیست شوروی روابط بسیار نزدیکی داشت و گستاخی و پررویی و دهان بی‌چاک و بست او را تحسین می‌کرد، تلگرافی به کرملین فرستاد و از برکناری او اظهار تأسف کرد. برزنف این عمل او را به دل گرفت و هیچوقت فراموش نکرد.

در سالهای بعد چکوسلواکی گرفتار تهیه برنامه‌های جدید اقتصادی

3) K. S. Karol, *Les Guerrilleros au Pouvoir*, Paris, Robert Laffont, 1970, p. 502.

بود که وقتی در اوائل سال ۱۹۶۷ به مرحله اجرا گذاشته شد حتی طرفداران و دست‌اندر کارانش را دچار یائس کرد زیرا دولت نتوانست جلو افزایش قیمت‌ها را که ناشی از بازگشت به سیستم دادوستد آزاد بود، در حدود معقولی بگیرد. بعран مسکن نیز بشدت وجود داشت بطوری که حتی مانع ازدواج جوانان می‌شد و این امر نیز به نارضائی عمومی می‌افزود. در پرآگ بشوخی می‌گفتند: «آخر نمی‌شود در آن واحد هم به ساختمان سوسیالیسم پرداخت و هم به خانه‌سازی!»

در مورد روشنفکران، نووتني گاهی سخت می‌گرفت و زمانی کوتاه می‌آمد. وی شخصی به نام کارل هوفرمان را در رأس وزارت فرهنگ گذاشته بود که عقاید محافظه‌کارانه‌اش شهرت داشت. در ماه سپتامبر ۱۹۶۷ کمیته مرکزی دستور اخراج کلیه کسانی را که در کنگره اتحادیه نویسنده‌گان از حزب انتقاد کرده بودند و جریان آن در فوق اشاره شد صادر کرد. در نتیجه نوزده نفر از نویسنده‌گان نشریه «ادبیات جدید» ارگان اتحادیه نویسنده‌گان برکنار شدند. در همین جلسه کمیته مرکزی، یک نماینده جوان اسلواک به نام آلکساندر دوبچک نسبت به تصمیمات شدیدی که علیه روشنفکران اتخاذ شده بود اعتراض و اظهار تعجب کرد که چرا بودجه‌ای که برای اسلواکی تخصیص داده شده بمراتب کمتر از آن مقداری است که قبل پیش‌بینی شده بوده است. این شخص از سال ۱۹۶۳ دبیر اول حزب اسلواکی شده و با هیکل لاغر و قیافه خجالتی و حاکی از صداقت‌ش یک عضو نمونه حزب بشمار می‌رفت که انتخاب او به این سمت ایجاد تعجب کرده بود.

در جلسه ۳۰ اکتبر کمیته مرکزی، بار دیگر دوبچک همین بحث را پیش کشید و گفت: «بحث فقط درباره سرنوشت اسلواکی نیست بلکه مسئله مهم تفرقه‌ای است که در دستگاه رهبری حزب وجود دارد.»<sup>۴</sup> نووتني خشمگین شد و او را مورد اهانت قرار داد. نماینده‌گان اسلواک به پشتیبانی رهبرشان درآمدند و عده‌ای از چکها هم با آنها هم‌صدا شدند و تقاضا کردند سمت رئیس جمهوری و دبیرکلی حزب از یکدیگر مجزا شود. در این موقع تظاهرات دانشجویان که از قطع مکرر برق و شوفاژ در خوابگاه‌هایشان بی‌اندازه عصبانی بودند دامنه وسیعی پیدا کرد. پلیس خشونت بخرج داد و یازده دانشجو را زخمی کرد و این عمل باعث

4) Tad Szulc, *Czechoslovakia since World War II*, New York, The Viking Press, 1971, p. 246.

ناراحتی شدید دانشجویان شد و رئیس و نایب‌رئیس دانشگاه نیز علناً با آنان همدردی کردند.

در ۴ سپتامبر دولت عقب‌نشینی کرد و رسمآ از خشونتهای پلیس اظهار تأسف نمود و نووتني که در وضع مشکلی قرار گرفته بود از برژنف دعوت کرد که هرچه زودتر به پراگ برود. رهبر حزب کمونیست شوروی در ۸ سپتامبر وارد شد ولی در وسط ضیافت ناها رسمی‌اعلام داشت که قصد دارد فوراً به شوروی مراجعت کند و درباره اختلافات داخلی حزب کمونیست چکوسلواکی گفت: «این دیگر مربوط به خودتان است. حزب کمونیست و دولت شوروی در امور داخلی شما دخالت نمی‌کنند»<sup>۵</sup> به عبارت دیگر کرملین نووتني را رها کرد و دو روز بعد پنج عضو پولیتبوو را برکناری او را از سمت دبیرکلی خواستار شدند.

نووتني که از مسکو مأیوس شده بود حمایت ارتشن را طلبید و چون جواب مساعدی نشنید در ۵ ژانویه ۱۹۶۸ ناچار به ترک سمت شد و در میان بہت و حیرت عمومی، الکساندر دوبچک به جای او انتخاب گردید. در ابتدا همه تصور می‌کردند دوبچک قادر به تسلط بر اوضاع نغواهد شد و فقط یک دبیرکل موقتی خواهد بود. خود دوبچک هم در ابتدا این مسئولیت را نمی‌پذیرفت و اظهار می‌داشت که آمادگی ندارد و فقط اصرار دوستانش که به او قول می‌دادند در انجام وظایفش کمکش خواهند کرد وی را وادار به پذیرفتن این سمت کرد.<sup>۶</sup>

در آن هنگام هیچ‌کس تصور نمی‌کرد در ماههای بعد چه حوادثی رخ خواهد داد. دبیرکل جدید در ۳۰ ژانویه در کنگره شرکتهای تعاونی کشاورزی ضمن نطقی گفت: «ما خطوط کلی سیاست خود را چه در داخل و چه در خارج تغییر نغواهیم داد. ما باید راه حل مشکلات خود را در پیشرفت دمکراسی سوسیالیستی و مشارکت نیروهای همه بخش‌های اجتماعی پیدا کنیم». در این سخنان هیچ‌چیز قابل توجهی بجز لفت «دمکراسی» وجود نداشت که ظاهراً دوبچک آن را جدی تلقی می‌کرده است. از قضا بر سر همین یک کلمه دوبچک با حسن نیت که هنوز آشنا و آماده کار نشده

5) Szulc, *op. cit.*, p. 252.

6) Jiri Pelikan, «Comment Dubcek fut élu à la tête du parti», *Rouge*, 5 Janvier 1978.

7) Alexandre Dubcek, *Du Printemps à l'Hiver de Prague*, Paris, Fayard, 1970, pp. 25-38.

بود با درندگانی که در گوشه و کنار کمین کرده بودند، در افتاد. ملینار یکی از همکاران نزدیکش او را چنین توصیف می‌کند: «مردی بود با هوش و ذکاوت فوق العاده ولی در مجموع بسیار ساده و با صداقت که جنبه انساندوستی بسیار شدید و اعتقاد محکمی به اصول مارکسیسم لنینیسم داشت و به هیچ وجه تمایلی به ریاست و تحکم از خود نشان نمی‌داد.»<sup>۸</sup>

تغییرات در مراحل اولیه بسیار با تأثیر و تقریباً نامرئی صورت گرفت. اما سانسور مطبوعات لغو شد و روزنامه‌نگاران با خوشحالی فراوان به انتقاد از اوضاع گذشته و حال پرداختند و با شدت و حدت به انتقاداتی که در سایر کشورهای سوسیالیستی از آنها بعمل می‌آمد و در ابتدا حالت نگرانی داشت و بتدریج تلخ و زهرآگین می‌شد، پاسخ دادند. تیراژ روزنامه‌ها بسرعت افزایش یافت. در این گیرودار خبر فرار ژنرال سجنا رئیس بخش ایدئولوژی وزارت دفاع و از نزدیکان نووتی بدهربار منتش شد و همه گفتگو از شکست یک توطئه می‌کردند. نووتی در برابر موج اعتراضات مجبور شد در ۲۲ مارس از سمت ریاست جمهوری هم استعفا بدهد. به جای او یک ژنرال سالخورده به نام اسووبودا منصوب شد. نام وی که به معنای «آزادی» بود در شرایط آن روز بسیار معنی داشت.

«بهار پر اگه» فرا رسید و در حالی که طبیعت از خواب زمستانی بیدار می‌شد مرزهای چکوسلواکی به روی جهانگردان و روزنامه‌ها و عقاید باز شد. از زندانیان سیاسی اعاده حیثیت بعمل آمد و گزارش‌هایی حاکی از محکوم کردن دوران اختناق گذشته منتشر شد. باشگاه‌هایی گشایش یافت که نشانه تمایل مردم به احزاب مختلف بود. یکی از آنها به نام باشگاه ۲۳۱ از زندانیان آزاد شده غیر کمونیست تشکیل می‌شد که تقاضای مشارکت در زندگی سیاسی و اجتماعی را داشتند. در میان چهل هزار عضو این باشگاه نام چند نفر که به تمایلات شدید ضد کمونیستی شهرت داشتند دیده می‌شد. بموجب کتاب سفیدی که بعد از اشغال چکوسلواکی از جانب شورویها منتشر شد دبیرکل باشگاه مزبور گفته بوده است: «بهترین کمونیست آن است که مرده باشد. اگر زنده باشد باید او را

(8) Zdenek Mlynar, *Le Froid vient de Moscou*, Paris, Gallimard, 1981, pp. 136-37.

کشت.<sup>۹</sup>

تشکیلات دیگری به نام باشگاه غیرحزبیهای متعهد هدف خود را «فرام کردن زمینه ابراز عقیده و بحث و گفتگوهای عمومی و استفاده از نتایج آن در زندگی اجتماعی» اعلام کرد و خواستار آن بود که در درازمدت اعضای آن در مشاغل خود وضعی مانند اعضای کمونیست داشته باشند.<sup>۱۰</sup> حزب سوسیال دمکرات بطور مخفیانه به تجدید سازمان پرداخت و زمینه برای فعالیت احزاب متعدد فراهم می شد. همه در انتظار انتخابات آزاد که دولت وعده انجام آن را داده بود بسر می برند و بتدریج صحبت از «خودگردانی» به سبک یوگوسلاوی به میان می آمد.

محافظه کاران کرملین که طبق عادت، آزادیهای سیاسی را به حقه بازیهای خطرناک بورژوازی تعبیر می کنند و پیروی از تیتو را قدم اول در تجزیه امپراتوری خود می شمارند مسلماً انتظار نداشتند که با فدا کردن نووتني با چنین وضعی مواجه بشوند. آنها بخوبی می دانستند در صورت پیروزی «بهار پراگ»<sup>۱۱</sup> این نسیم آزادی به لهستان و مجارستان و حتی اوکرائین و مسکو هم سرایت خواهد کرد و لذا دلایل محکم و متعددی داشتند که از توسعه آن جلوگیری کنند. در ژانویه آن سال کو با عدم رضایت خود را از سیاست شوروی در آمریکای لاتین که به نظرش نسبت به رژیمهای مرتاجع بسیار ملایم بود، با بازداشت آنیبال اسکالانته و سی نفر از مبارزان سابقه دار کمونیست که در سال ۱۹۶۲ به علت داشتن روابط غیرمجاز با سفارت شوروی کنار گذاشته شده بودند، نشان داد در فوریه، کنفرانسی به دعوت مسکو در بوادپست تشکیل شده بود تا مقدمات انعقاد یک کنفرانس جهانی جدید احزاب کمونیست را برای محکوم کردن سیاست پکن فراهم کند ولی نمایندگان رومانی با عصباتی در را به هم کوفته و کنفرانس را به هم زده بودند. در مارس نویت لهستان بود که بر سر زبانها بیفتند زیرا مقامات دولتی آن کشور از اجرای نمایشنامه ای به نام «اجداد ما» که نویسنده ای به نام آدام میتسکویچ در سال ۱۸۳۰ نوشته بود جلوگیری کردند. موضوع این نمایشنامه مضيقه و فشارهایی بود که از طرف روسها به یک گروه مقاومت ملی بعمل می آمد و اشاره و کنایه های متعددی به روسها داشت که هریک با کف زدن شدید

9) *Les Événements en Tchécoslovaquie*, livre premier, Moscou 1968, p. 62.

10) Tigrid, *op. cit.*, pp. 216-17.

حضار رو برو می شد. مثلا یکی از شخصیتهای روسی نمایشنامه می گفت: «تعجبی ندارد که در اینجا همه از ما متنفر باشند چون از یک قرن پیش مسکو بعزم اشخاص پست و بی قابلیت کسی را به لهستان نفرستاده است.» بمحض انتشار خبر جلوگیری از اجرای نمایشنامه، جوانان در زیر مجسمه نویسنده در یکی از میادین شهر اجتماع کردند و به جمع آوری امضا زیر طومار اعتراض آمیز خود پرداختند و علی رغم ممانعت پلیس توانستند ۳،۰۰۰ امضا جمع آوری کنند. تعدادی از جوانان مزبور از دانشگاه اخراج شدند که یکی از آنان آدام میشنيک نام داشت و بعدها یکی از رهبران مخالفان گردید. دو هزار دانشجو در محوطه دانشگاه اجتماع کرده و بازگشت دوستانشان را خواستار شدند. پلیس آنها را با ضربه باتون متفرق و عده‌ای را هم بازداشت کرد. در عرض سه هفته کلیه دانشگاههای لهستان صحنه هیجان و آشوب شد. اشغال ساختمانها، اعتصاب دروس و راه پیماییهای گوناگون بعمل آمد و اخبار واصله از پراگ آنها را تشویق می کرد و قوت قلب می داد. نمایندگان گروه پارلمانی کاتولیک «زنانک» در مجلس، با شهامت فراوان از آنان پشتیبانی کردند. اما واکنش دولت هم شدید بود و با تکیه به گروهی به نام «پارتیزانها» به رهبری ژنرال موچار که علناً به داشتن احساسات ضد یهودی تظاهر می کرد به گروههای دانشجو حملهور شده و آنها را متهم به طرفداری از صهیونیسم نمودند.

میشنيک می نویسد: «ما شاهد پیدایش بعضی عوامل ارتجاعی که همیشه در لهستان بطور پنهانی وجود داشته اند بودیم که با سر و صدای فراوان حمله تهاجمی خود را آغاز می کردند و با توصل به حربه عوامگریبی و شعارهای ضد روشنفکری، هواداران یک جامعه سوسیالیستی دمکراتیک را می کویندند.»<sup>۱۱</sup>

در چنین فضائی دو بچک می باشد استعداد فوق العاده ای داشته باشد که بتواند بهار پراگ را در محدوده ای که برای کشورهای سوسیالیستی قابل تحمل است حفظ نماید. هنگامی که وی در ۲۳ مارس، یعنی چند ساعت بعد از استعفای نووتی به شهر درسدن واقع در آلمان شرقی

(11) Adam Michnick, *L'Église et la Gauche, le Dialogue polonais*, Paris, Éd. du Seuil, 1919, p. 84.

احضار شد تا با برژنف و گومولکای لهستانی و والتر اولبریشت آلمانی و کادار مجار و ژیوکوف بلغار ملاقات کند، حالت متهمی را داشت که می‌بایست به یک سلسله سؤالات آنها درباره سیاستی که در نظر دارد پیش بگیرد جواب بدهد. البته او پیش‌نویس یک اعلامیه تسکین دهنده را هرمه خود برده بود که طی آن شرکت کنندگان در کنفرانس اعتماد خود را به طبقه کارگر و کلیه زحمتکشان چکوسلواکی در ادامه بنای سوسیالیسم در آن کشور ابراز می‌داشتند ولی موفق نشد اعتباراتی را که مورد نیاز بیرون اقتصاد چکوسلواکی بود اخذ کند ۱۲. مسکو با این عمل خود پراگ را وادار کرد که از کشورهای غربی تقاضای اعتبار کند و بدین ترتیب وارد کردن اتهام به همدستی با امپریالیستها آسان شد.

آیا دوچک تصور می‌کرد توانسته است جبهه داخلی را محکم کند؟ او هر روز آشکارتر درباره بنای دمکراسی سوسیالیستی صحبت می‌کرد. در پنجم آوریل تقریباً کلیه اعضای کادر رهبری حزب و دولت را عوض کرد و طرفداران نووتني آخرین سنگرهای خود را هم از دست دادند. اولدریش چرنیک رئیس کمیسیون برنامه و دوست نزدیک دوچک بهجای لنارت به مقام نخست وزیری منصوب شد ولی هنوز تعدادی از طرفداران نظام سابق مانند بیلاک که بهجای دوچک به ریاست حزب اسلواکی منصوب شده بود وجود داشتند، در حالی که لیبرالهای مشهوری مانند اسمروکوفسکی رئیس مجلس و کریگل رهبر جبهه ملی شدند.

دبیرخانه حزب نیز در این موقع به دو جناح تقسیم شده بود. در حالی که سیزار لیبرال متعهد، فرهنگ و اطلاعات و آموزش و پرورش را به عنده گرفت ایندرا که یک محافظه‌کار بود مسئولیت سازمانهای دولتی و اجتماعی را تقبل کرد. در برنامه کار هم که به تصویب رسید «راه چکوسلواکی برای نیل به سوسیالیسم» با جملات مبهمی تعریف شد. این فرمول مسکو را ناراحت کرد مخصوصاً که در آن از آزادی و مبارزه با تمرکز قدرت گفتگو شده بود.<sup>12</sup>

اکنون دوچک می‌توانست بهار پراگ را به عنوان نمونه‌ای به دیگران معرفی کند و چند روز بعد گفت: «پیروزی دمکراسی ما پیروزی سوسیالیسم خواهد بود. هر اقدام بی‌منطق و یا عدم موفقیت ما در اجرای این برنامه نه تنها باعث بر باد رفتن آرزوهای ما خواهد شد بلکه تا مدت‌ها

12) Szulc, op. cit., p.292.

13) Mlynar, op. cit., pp. 339-55.

عواقب نافرجامی در نهضت کمونیست بین‌المللی باقی خواهد گذاشت.<sup>۱۴</sup> دو بچک ناچار از رعایت احتیاط فراوان بود. شعارهایی که در پراکت داده می‌شد یکی «مواطبه تعریکات باشید» ولی مهمتر از همه که شهرت جهانی یافت «سوسیالیسم با چهره انسانی» بود. ولی آیا خود این شعار تحریک‌آمیز نبود و مفهوم مخالفش چنین نبود که سوسیالیسمی که تاکنون عمل می‌شده چهره غیرانسانی داشته است؟

تظاهرات اول ماه مه در پراکت پیروزی کامل الکساندر دو بچک را تسجیل کرد. همه مردم با خوشحالی و آزادی در این مراسم شرکت کردند و امیدها و آرزوهای بازیافته‌را جشن‌گرفتند. سه روز بعد دو بچک به مسکو رفت و در آنجا برزنف باصرار از او پرسید که آیا بر اوضاع تسلط دارد؟ دو بچک به نشانه حسن‌نیت خود، با اجرای مانور مشترک کشورهای عضو پیمان ورشو در خاک چکوسلواکی موافقت کرد. از سال ۱۹۴۶ که نیروهای شوروی این کشور را تخلیه کرده بودند تا آن‌زمان پای سربازان روسی به چکوسلواکی باز نشده بود. مانور مذبور در ۱۸ ژوئن آغاز شد و در اول ژوئیه به پایان رسید ولی نیروهای شوروی از عزیمت خودداری نمودند.

پس از مراجعت دو بچک از مسکو، سایر رهبران کشورهای اروپای شرقی به استثنای چائوشسکو برای بررسی اوضاع به دیدار برزنف رفتند. در این گردهم‌آیی گومولکا و اولبریشت موافق شروع عملیات پلیسی علیه دو بچک بودند ولی کادر مخالفت کرد. سرانجام با دخالت کاسیگین و مارشال گرچکو وزیر دفاع شوروی، گروه طرفدار عدم مداخله پیروز شدند. اما لحن مطبوعات چکوسلواکی علی‌رغم وعده‌های دو بچک در مورد کاستن از شور و حرارت‌شان، روز بروز نیشدارتر می‌شد و حتی به انتشار کاریکاتورهایی که در آنها رهبران کرملین مسخره شده بودند پرداختند. رهبران آلمان شرقی که بشدت از این وضع عصبانی بودند بدروغ شایع کردند که تانکهای آلمان فدرال وارد خاک چکوسلواکی شده‌اند.

روزنامه «لوموند» شایعاتی را گزارش داد مبنی بر اینکه ژنرال پیپیچف رئیس سازمان سیاسی ارتش شوروی به پراکت رفته و رهبران چک را تهدید کرده است که اگر هرچه زودتر کنترل اوضاع را در دست نگیرند روسها دست به حمله خواهند زد. همین ژنرال روسی یازده سال بعد به

افغانستان رفت تا مقدمات اشغال خاک آن کشور را فراهم کند. در تأیید این شایعات، نشریه اتحادیه نویسنده‌گان چکوسلواکی که از سال ۱۹۶۷ از طرف وزارت فرهنگ آن کشور منتشر می‌شد متن یادداشتی را چاپ کرد که حزب کمونیست آلمان شرقی جهت اعضای عالیرتبه‌اش فرستاده و اطمینان یقین کرده بود که «ضدانقلاب در چکوسلواکی در حال پیروزی است و بنابراین طبق مقررات پیمان ورشو مداخله نظامی در این کشور بمنظور دفاع از دستاوردهای سوسیالیستی به هیچ وجه مانع ندارد و دخالت در امور داخلی آن کشور بشمار نمی‌رود.»<sup>۱۵</sup>

در چنین محیط متشنجی در ۲۷ ژوئن اعلامیه مشهور دو هزار کلمه‌ای به امضای هفتاد نفر از مشاهیر کشور از رؤسای دانشگاه پراگ گرفته تا زاتوپک، قهرمان المپیک، منتشر شد. در این اعلامیه از تأثیر در اقدامات مربوط به اعطای آزادی انتقاد شده و ضمن اشاره آشکار به احتمال دخالت نیروهای خارجی گفته شده بود: «وظيفة ما در برابر این نیروها که مسلمًا تعدادشان بیشتر از ما است این است که آماده باشیم و بهانه به دستشان ندهیم. ما به دولت اطمینان می‌دهیم تا زمانی که به تعهداتش عمل نماید با اسلحه از آن پشتیبانی خواهیم کرد.»<sup>۱۶</sup>

انتشار این اعلامیه اثر بمب را داشت. هزاران نامه در تأیید و پشتیبانی آن به روزنامه‌ها رسید. برژنف ضمن یک مکالمه تلفنی با دوچک وی را در مورد «انتشار اعلامیه رسمی ضدانقلاب» مورد سرزنش قرار داد. روز ۱۴ ژوئیه رهبران کشورهای عضو پیمان ورشو در پایتخت لهستان اجتماع کردند. از طریق اروین وایت مترجم گومولکا که بعدها آزادی را انتخاب کرد اطلاعات دست اولی درباره این گردهم‌آیی به دست ما رسیده است.<sup>۱۷</sup> در این گردهم‌آیی از رهبران پراگ و همچنین رومانیها نیز دعوت بعمل آمده بود که در آخرین لحظه رد کرده بودند. ریاست آن با گومولکا بود ولی او دیگر همان شخصی نبود که در سال ۱۹۵۶ در برابر خروشچف ایستاد و مارشال روسی روکوسوفسکی را از وزارت دفاع لهستان برکنار نمود. از آن زمان به بعد او ناچار شده بود به سیاست مسکو تکیه کند و اکنون احساس می‌کرد که هموطنان و حتی رفقای حزبیش نسبت به او نظر خوشی ندارند و ستاره اقبال ادوارد

15) Tigris, *op. cit.*, p. 248-49.

16) Pierre Daix, *Prague au Coeur*, Paris, Ed. 10/18, pp. 211-25.

17) Szulc, *op. cit.*, pp. 347-48.

گیرک نماینده معدنچیان سیلزی در حال مطلع است. دو سال بعد به دنبال شورش کارگران گدانسک و گدینیا، گیرک به جای او به دبیرکلی حزب منصوب شد ولی او هم به نوبه خود در سال ۱۹۸۰ به همین سرنوشت چار و برکنار گردید. به هر حال وايت درباره گردهمآيی سران گمونیست می‌نويسد: «در اين جلسه گومولكا شخصيت سیاسي دو بچك را به عنوان خاری در چشم خود احساس می‌کرد و نسبت به او حسادت می‌ورزید». از نظر گومولكا بدون شک ضدانقلاب در چکوسلواکی در حال شکل گرفتن بود – ولی ضد انقلابی که هوادارانش گلوله شلیک نمی‌کردند – و اظهار عقیده کرد که «ایکاش شلیک می‌کردند تا کار ما آسانتر می‌شد» و در پایان خطاب به برزنف گفت: «به هیچ صورتی ما نباید به ضدانقلاب اجازه دهیم موفق شود».<sup>18</sup>

يانوش کادار رهبر مجارستان که بتازگی از ملاقات با دو بچك آمده بود و قصد داشت نقش میانجی را ایفا کند، موافقت اصولی خود را با ارسال نامه‌ای جهت رهبران پراگ اعلام داشت و افزود: «فعلاً ما باید به همین اندازه اکتفا کنیم زیرا هر اقدام بیشتری ممکن است بازتاب شدیدی در نهضت گمونیسم جهانی و درون چکوسلواکی ایجاد کند». این اظهارات موجب شد که اولبریشت با خشم فراوان سخن او را قطع کند و بگوید: «آنچه در چکوسلواکی می‌گذرد فقط قسمتی از استراتژی جهانی آمریکاییها و آلمانیهای غربی و هدف آن نابودی سوسیالیسم در کشورهای ما است. اگر امپریالیستهای آمریکایی و آلمان غربی به چکوسلواکی دست یابند، آن وقت رفیق کادار، نوبت شما می‌رسد که به حسابات برستند. ولی البته شما نمی‌خواهید و یا نمی‌توانید این مطلب را درک کنید».<sup>19</sup>

از نظر برزنف دیگر مسلمان رهبری حزب گمونیست چکوسلواکی بر اوضاع مسلط نبود. وی ضمن تأکید بر این که دولت شوروی حق اتخاذ تصمیم درباره پیشرفت هر کشور را برای حزب و دولت سوسیالیست آن کشور می‌شناسد، اعلام داشت: «ولی هرگاه این تصمیمات به منافع سایر کشورها لطمه وارد سازد و قدرت و حتی موجودیت اردوی سوسیالیسم را مورد خطر قرار دهد، در آن صورت وظيفة گمونیستها و رهبران

18) Erwin Weit, *Dans l'ombre de Gomulka*, Paris, Robert Laffont, 1971, pp. 268-304.

19) *Ibid.*, p. 304.

سیاسی است که به کمک طبقه کارگر، و در این مورد بخصوص به کمک مردم چکوسلواکی، بستابند.» این همان مطلبی است که بسرعت به نام «دکترین برژنف» و حاکمیت محدود در سراسر جهان مشهور شد. اما رهبر شوروی از تصویب دخالت نظامی فوری در چکوسلواکی امتناع ورزید و عقیده داشت که فعلاً باید به ارسال اولتیماتوم اکتفا کرد. فقط ژیوکوف دیکتاتور بلغار صریحاً موافقت خود را با احتمال «کمک نظامی» اعلام داشت.

نامه رهبران پنج کشور به دوپچک که فوراً از وسائل ارتباط جمعی منتشر شد لحن بسیار خشنی داشت: «... در آن کشور یک وضع کاملاً غیرقابل تحمل برای کشورهای سوسیالیست بوجود آمده است. مقابله جدی با حملات نیروهای ضدکمونیست نه فقط وظيفة شما بلکه وظيفة ما هم هست. باید کلیه وسائل دفاعی که در اختیار دولت سوسیالیست می‌باشد بسیج شود و از فعالیت سازمانهایی که علیه سوسیالیسم موضع گرفته‌اند جلوگیری بعمل آید...» و در خاتمه اظهار اطمینان کرد که: «حزب کمونیست چکوسلواکی تدابیر لازم را برای مبارزه با ارتیاع بعمل خواهد آورد و در این مبارزه می‌تواند روی همبستگی و حمایت کشورهای برادر حساب کند.»<sup>۲۰</sup>

کمیته مرکزی حزب کمونیست چکوسلواکی در جواب وفاداری خود را به اصول سوسیالیسم و پیمان ورشو اظهار داشت و ضمن اعتراف به اینکه منظور بعضی گروهها بی‌اعتبار کردن حزب کمونیست است ولی به هیچ وجه قصد واژگون کردن رهبری آن را ندارند، تقاضا کرد که طبق پیشنهادهای قبلی با کشورهای عضو پیمان ورشو وارد مذاکره شود.<sup>۲۱</sup> همان روز تیتو و چائوشسکو پشتیبانی قاطعانه خود را از رهبران پراگ اعلام داشتند. احزاب کمونیست فرانسه و انگلیس و اسپانیا و ایتالیا نیز به نفع آنان موضع گیری کردند. اما روزنامه «پراودا» از کشف یک انبار اسلحه آمریکایی و نقشه‌های سری پنتاگون و سازمان سیا برای واژگون کردن رژیم پراگ خبر داد و سرانجام برژنف از دوپچک دعوت کرد که در خاک شوروی با او ملاقات کند. دوپچک از ترس این دعوت را نپذیرفت و جواب داد که فقط در خاک چکوسلواکی حاضر به ملاقات با رهبر شوروی است آن هم در صورتی که آخرین سرباز شوروی آن را

20) *Le Monde*, 19 juillet 1968.

21) *Le Monde*, 20 juillet 1968.

تخلیه کرده باشد.

برژنف هر دو شرط را پذیرفت و آخرین واحدهای شوروی در ۲۲ ژوئیه خاک چکوسلوواکی را تخلیه کردند ولی روز بعد یک روزنامه‌نگار انگلیسی خبر داد که در حدود ۲،۰۰۰ سرباز روسی و تعدادی تانک در حومه شهر چرنانادیتسو واقع در مرز چکوسلوواکی و اوکرائین مشاهده کرده است. ملاقات بین رهبران دوکشور در همین شهر در معیطی بسیار متینج صورت گرفت. مقاله‌ای که در همان روز در نشریه اتحادیه نویسنده‌گان چک منتشر شد این معیط را بخوبی نشان می‌دهد: «وقت آن رسیده است که بتوانیم ثابت کنیم که سوسیالیسم تنها انتخاب ارزشمند برای مجموعه تمدن بشری است و حال آن که اولتیماتوم‌هایی از جانب رفقا می‌رسد که هر کدامشان پیش از پیش عدم درک و شناسایی آنها را نسبت به تعولات اوضاع ما نشان می‌دهد. تهدید به یک مجازات غیرمنصفانه بر فراز سرهای ما آویخته است و این مجازات به هر شکلی باشد برخواهد گشت و به خود آنها ای که درباره ما قضاوت غلط می‌کنند اصابت خواهد کرد. با این کار ممکن است بتوانند نتیجه کوشش‌های ما را از بین ببرند ولی تا سالهای متتمادی نظر مردم دنیا را نسبت به سوسیالیسم بطرز وحشتناکی خدشه‌دار خواهند کرد.»<sup>۲۲</sup>

جلسة مذاکرات با بیانات شدیدالحن پیوتر شلست رهبر حزب کمونیست اوکرائین و سخنگوی جناح افراطی کرمیین که بی‌شباهت به ادعانامه دادستان نبود شروع شد. این شخص ضمن اتهامات متعددی که به رهبران چکوسلوواکی وارد آورد ادعا کرد که هدف اصلی آنها تصرف اوکرائین غربی است که تا سال ۱۹۳۹ قسمی از خاک چکوسلوواکی بوده و در سال ۱۹۴۵ به خاک شوروی منضم گردیده است. دوچک دیگر تحمل نکرد و با تفاق دوستانش جلسه را ترک گفت. اما شورویها عذرخواهی کردند و این‌بار مذاکرات دوجانبه بین دوچک و برژنف که هنوز مخالف مداخله نظامی بود ادامه یافت. دوچک سعی می‌کرد اتهامات شلست و طرفدارانش را بی‌اساس جلوه دهد و از مداخله نظامی به کشورش جلوگیری کند.<sup>۲۳</sup>

در شب اول اوت یک اعلامیه کوتاه خبر از تبادل نظر دوستانه در یک معیط توأم با صراحة و صمیمیت و تفاهم می‌داد و تشکیل کنفرانس

22) Tigris, op. cit., pp. 268-70.

23) Mlynar, op. cit., p. 204.

سران را ظرف ۴۸ ساعت در براتیسلاوا پایتخت اسلواکی اعلام می‌داشت.<sup>۲۴</sup> کنفرانس براتیسلاوا فقط پنج ساعت و نیم به طول انجامید و شرکت کنندگان بی‌آنکه فرست کافی برای مطالعه متن اعلامیه مشترک که از قبل تهیه شده بود داشته باشند، آن را تصویب کردند. در این سند طولانی تمام جملات باسمه‌ای «بنای سوسیالیسم» و «مبازره علیه امپریالیسم به هر شکل آن از جمله صهیونیسم» دیده می‌شد و مقرر می‌داشت: «احزاب کمونیست بر مبنای اصل تساوی حقوق و احترام به حاکمیت و استقلال ملی و تمامیت ارضی یکدیگر با هم همکاری خواهند کرد.» اما یک جمله کوتاه از نظر بسیاری پنهان ماند که می‌گفت: «حفظ و دفاع از این دستاوردها که به بهای کوششهای قهرمانانه و از خود گذشتگیهای فراوان مردم به دست آمده است وظیفه مشترک و بین‌المللی کلیه کشورهای سوسیالیست است.»<sup>۲۵</sup>

در این موقع همه رهبران پراگ، و در رأس آنها دوچک، اعتقاد پیدا کرده بودند که شوروی از حمله صرفنظر کرده است. مشاجرة مطبوعاتی بین دو کشور متوقف شد و خبرهایی درباره تخلیه آخرین سربازان شوروی رسید. باید به خاطر داشت که در سال ۱۹۵۶ هم ارتش سرخ مجارستان را تخلیه کرده ولی چند روز بعد با زور و خشونت وارد آن کشور شد. پس از چند هفتۀ پرهیجان، خوشبینی بر رهبران پراگ مستولی شد و بسیاری از آنان به تعطیلات تابستانی رفتند. دوچک در یک نطق تلویزیونی اظهار داشت: «من قاطعانه می‌گویم که نگرانی درباره استقلال و حاکمیت‌مان بی‌اساس است. مذاکرات چرنا نادیسو و براتیسلاوا راه را برای روش درست سوسیالیستی در کشور ما باز کرده است.»<sup>۲۶</sup>

مقدمات تشکیل کنگره فوق العاده حزب، در ششم سپتامبر فراموش شد و همه اطمینان داشتند که در این کنگره آخرین طرفداران نظام سابق از کار برکنار خواهند شد. دانشجویان در تظاهراتشان خواستار انتخابات آزاد بودند و طرح سازمان جدید حزب در روزنامه‌ها منتشر شد که در آن به اصل «تمرکز دموکراتیک» که نزد کمونیست‌ها مقدس است و

24) *Le Monde*, 3 août 1968.

25) U. R. S. S., bulletin du Bureau soviétique d'Information, en France, no 3887 du 5 août 1968.

26) Dubcek, op. cit., p. 192.

امضاء کنندگان نامه مسکو آن قدر درباره آن اصرار داشتند کوچکترین اشاره‌ای نشده بود. مارشال تیتو و چائوشسکو پشت سر هم دیدارهای پیروزمندانه‌ای از پراگ بعمل آوردند و یک ژنرال چک تا آنجا پیش رفت که راه رومانی را برای سیاست خارجی چکوسلواکی پیشنهاد کرد.

مگر «راه رومانی» به معنی استقلال و ایجاد روابط حسنی با پکن و واشنگتن نبود؟ این دیگر برای مسکو که عقیده داشت وضع جغرافیائی چکوسلواکی در حفظ تعادل استراتژی جهان و موازنۀ قوا بین ابرقدرتها اهمیت زیادی دارد غیرقابل تحمل بود. علاوه بر تیتو و چائوشسکو، شخصیتهای دیگری هم از پراگ بازدید کردند که یکی از آنها برژینسکی استاد دانشگاه کلمبیا و مشاور امنیت ملی زمان کارتی بود. این شخص که تبار لهستانی دارد یک ضد کمونیست مشهور است که با خواهرزاده پرزیدنت بنش، رئیس جمهوری اسبق چکوسلواکی ازدواج کرده است و کرملین او را دشمن شماره یک خود می‌داند. تعدادی از صاحبان صنایع و بازرگانان آلمان فدرال و روزنامه‌نگاران غربی هم به پراگ هجوم آورده‌اند و سازمان امنیت شوروی (کا گ ب) وجود عده‌ای از اعضای سازمان سیا را در میان آنها گزارش داد. ضمناً گروهی از روشنفکران چک از پاریس و رم و بن دیدار کردند.

احتمال می‌رود کنفرانس براتیسلاوا پوششی برای آماده کردن شوروی و متعددانش برای یک طرح تهاجمی بوده است. همچنین احتمال دارد برژنف که مایل نبود اصول تنش‌زدایی را به خطر افکند، آخرین فرصت را به دوپچک داده ولی وقایع بعدی او را متقااعد کرده بود که اگر دست به اقدام فوری نزند چکوسلواکی برای همیشه از اردوی سوسیالیستها خارج خواهد شد. حتی گفته می‌شود جناح افراطی کرملین که از دست به دست کردن برژنف نگران شده بود قصد برکناری او را داشته است. مراجعت ناگهانی برژنف از تعطیلات و العاق وی به گروه طرفدار مداخله، به تمام این شایعات خاتمه داد. بلافاصله روزنامه‌های شوروی حملات خود را به رهبران پراگ از سر گرفتند و «پراودا» در شماره شانزدهم اوت با لعن خشنی به آنها هشدار داد که هرچه زودتر

خود را با مفاد اعلامیه براتیسلاوا تطبیق بدهند.<sup>۲۷</sup> همان روز دوچک همینانش را از افراط‌کاری و سوءاستفاده از آزادی برحدر داشت و تکرار کرد: «اتحاد با روسیه شوروی الفبای سیاست خارجی ما است.»<sup>۲۸</sup> فردای آن روز کادار با وی در شهر مرزی کومارنو ملاقات و توصیه کرد که بعضی از همکارانش مانند کریگل و سیزار را که مورد خصومت شدید مسکو هستند برگزار سازد و با استقرار واحدهای شوروی در خاک چکسلواکی موافقت کند و هنگام جدا شدن از وی گفت: «مگر یادتان رفته که با کی طرف هستید؟»<sup>۲۹</sup> دوچک این توصیه‌ها را نپذیرفت و لذا کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در ۱۸ اوت تصمیم به اقدام گرفت.

نیروهای پیمان ورشو که در اوایل تابستان در مرزهای چکسلواکی مستقر شده بودند هرگز عقب‌نشینی نکرده بودند و همچنان در حالت آماده‌باش بسر می‌بردند و در ۲۰ اوت بدون کمترین اخطاری ۲۶ لشکر از آنان به پیشروی پرداختند. واحدهای هوابرد بدون مواجهه با مقاومت، فرودگاههای پایتخت را متصرف شدند. فردای آن روز خبرگزاری تاس خبر داد: «سیاستمداران و رهبران حزب کمونیست چکسلواکی (بدون ذکر نام) از دولت شوروی و سایر کشورهای متعدد تقاضا کرده‌اند که به یاری ملت برادر چکسلواکی بستابند و به آنها کمک نظامی بدهد. انگیزه این تقاضا خطر قوای ضدانقلاب است که با همدستی دشمنان سوسیالیسم مشغول توطئه علیه رژیم قانونی چکسلواکی شده‌اند.» «پراودا» در شماره ۲۲ اوت علاوه کرد: «نیروهای شوروی آمده‌اند تا دست یاری بسوی مردم چکسلواکی دراز کنند.»

هنگامی که خبر تجاوز رسید پرزیدیوم پراگ در حال اجلاس برای تهیه مقدمات کنگره حزبی بود. دوچک در حالی که اشک در چشمانش جمع شده بود به شرفش قسم خورد. که هیچ قرینه‌ای که دال به چنین اقدامی باشد در دست نداشته است و افزود: «چنین رفتاری با من که تمام عمرم را وقف همکاری با شوروی کرده‌ام بزرگترین تراژدی زندگی من

27) Mlynar, *op. cit.*, p. 207.

28) *Ibid.*, p. 225.

29) *Ibid.*, p. 210.

است.<sup>۳۰</sup> اعضای طرفدار شوروی پرزیدیوم مانند ایندرا، بیلاک، کولدر، ریگو، و اسوتسکا موفق نشدند از انتشار اعلامیه‌ای که در آن دخالت نظامی نه فقط مغایر کلیه اصول حاکم بر روابط بین دول سوسیالیست بلکه نقض مقررات و اصول حقوق بین‌المللی تلقی شده بود، جلوگیری کنند. پرزیدیوم دستور تشکیل جلسات هیئت وزیران، مجلس ملی و کمیته مرکزی حزب را داد و از مردم و نیروهای مسلح تقاضا کرد از هرگونه مقاومتی در برابر قوائی که بسوی پایتخت در حرکت بود خودداری ورزند.<sup>۳۱</sup>

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که اگر این دستور صادر نمی‌شد و ارتش چکوسلواکی با قوای متجاوز به جنگ می‌پرداخت آیا موفق می‌شد سی سال بعد از کنفرانس مونیخ، از گرفتار شدن آن کشور به تحت‌الحمایگی دولت دیگری جلوگیری کند؟ تاکنون کسی نتوانسته است به این سؤال پاسخ قطعی بدهد و شاید در آینده هم ممکن نباشد. ارتش چکوسلواکی بسیار قوی و مجهز ولی بکلی در سازمان نظامی پیمان ورشو ادغام شده بود و این امر هرگونه آزادی عمل را از لحاظ لجستیکی از آن سلب می‌کرد. از لحاظ تعداد نیز نیروهای پیمان ورشو تفوق خردکننده‌ای برآنها داشتند و طرح عملیات نیز با مهارت بسیار و با همکاری سفارت شوروی و بعضی عوامل امنیتی چکوسلواکی تحت رهبری سالگویچ، معاون نخستوزیر تنظیم شده بود.

در مورد رسیدن کمک از خارج نیز چکها نمی‌توانستند حساب کنند. آنها بخوبی به یاد داشتند که در سال ۱۹۳۹ که آلمانیها پراگ را اشغال کردند هیچ کس به کمکشان نشتافت و در سال ۱۹۴۸ نیز به دنبال کودتای کمونیستی، دنیای غرب از جایش تکان نخورد. در سال ۱۹۵۶ هم کسی به مجارها یاری نکرد. آمریکاییها در این هنگام بشدت درگیر جنگ ویتنام بودند و بیش از سه ماه به انتخابات رئیس جمهوری باقی نمانده بود و به این جهت به نمایندگان پراگ صریعاً گفته بودند که در صورت تجاوز به هیچ وجه انتظار دخالت آنها را نداشته باشند. به علاوه، شورویها هم هرچه می‌توانستند در دور نگهداشتن آمریکاییها از این ماجرا سعی کرده بودند. از ژوئن ۱۹۶۷ که کاسیگین با جانسون در گلاسپور ملاقات کرد مذاکرات دو ابرقدرت درباره خلع سلاح پیشرفت قابل ملاحظه‌ای

30) Szulc, *op. cit.*, p. 380.

31) L'Humanité, 22 août 1968.

کرده بود. پس از پنج سال مذاکره مسراجام قرارداد منع گسترش سلاحهای هسته‌ای در اول ژوئیه ۱۹۶۸ به امضا رسیده بود و ضمناً دو ابرقدرت قصد خود را به شروع مذاکرات درباره محدود کردن سلاحهای استراتژیکی (سالت) در آینده نزدیک اعلام داشته بودند.

در نوزده اوت، یعنی چند ساعت قبل از تجاوز، مسکو از پرزیدنت جانسون دعوت کرده بود که در ماه اکتبر آن سال به شوروی برود. از زمان پرزیدنت روزولت هیچ‌یک از رؤسای جمهوری آمریکا پایش را به خاک شوروی نگذاشته بود و جانسون بخوبی می‌دانست که این مسافت چه اثرات مثبتی در پیروزی حزب دمکرات در انتخابات خواهد داشت. بنابراین مشغول آماده کردن خود برای این سفر بود که دو برینین سفیر شوروی به کاخ سفید اطلاع داد که «به تقاضای دولت چکوسلواکی نیروهای پیمان ورشو به کمک آن دولت شتافته‌اند و کرملین امیدوار است این واقعه تأثیری در روابط حسنۀ شوروی و آمریکا که به حفظ و تحکیم آن اهمیت زیادی قائل است نداشته باشد.»<sup>۲۲</sup> نظیر این اقدام از جانب سفرای شوروی در بسیاری از پایتخت‌های بزرگ دنیا بعمل آمد.

در بسیاری از کشورها مخنگویان رسمی خشم و انزجار خود را از این تجاوز آشکار اعلام داشتند. شورای امنیت سازمان ملل متعدد برای رسیدگی به شکایت پراک تشکیل جلسه داد و مذاکرات پرهیجانی صورت گرفت که عاقبت در اثر وتوی شوروی نتیجه‌ای از آن عاید نشد. اما، بجز محکومیت اخلاقی و معنوی، واکنش کلیه دول غربی در همه جا یکسان بود و هیچ کدام مایل نبودند در جایی که از بیست سال قبل منطقه نفوذ شوروی بشمار می‌رفت دخالت کنند و ضمناً هیچ کس نمی‌خواست به‌ساحت مقدس تنی‌زادایی خدشه‌ای وارد سازد.

دو گل اعلامیه‌ای انتشار داد و سیاست بلوك‌بازی را که نتیجه موافقت نامه‌های یالتا است محکوم کرد و افزود که وقایع پراک نه تنها نقض حقوق بشر و سرنوشت یک ملت دوست می‌باشد، بلکه آرامش معیط اروپا را بهم زده است. جانسون در ۱۰ سپتامبر ۱۹۶۸ اظهار داشت: «امیدواریم این حادثه تأسف‌آور جزئی، فقط اثرات موقتی داشته باشد.» در این هنگام شایعاتی منتشر شد که ممکن است رومانی هم که رفتارش در خلال بحران چکوسلواکی بشدت کرملین را ناراحت کرده بود مورد تجاوز قرار بگیرد. لذا جانسون در نطقی که در سان‌آنتونیو ایراد کرد

32) Johnson, op. cit., p. 588.

موقع را مناسب شمرد و با نقل قول از شکسپیر روسها را دعوت کرد که «سگهای جنگی را رها نکنند.» ۲۳ کرملین فوراً به او اطمینان داد که چنین قصدی ندارد. اما بهر حال جانسون مجبور شد از سفر به مسکو و همچنین تسلیم قرارداد منع گسترش سلاحهای هسته‌ای به کنگره آمریکا برای تصویب خودداری کند. بعدها ریچارد نیکسون که در نوامبر آن سال به جای او به ریاست جمهوری انتخاب گردید این سفر را انجام داد و نخستین قرارداد سالت را در مسکو امضا کرد. ظاهراً رئیس جمهوری آینده هم درباره سرنوشت چکوسلواکی چندان ناراحت نشده بوده است زیرا رابت الزورث رئیس مبارزات انتخاباتی او که بعداً سفیر آمریکا در پیمان آتلانتیک شد چند روز بعد از انتخابات نیکسون به پاریس رفت و به فرانسویها اظهار داشت: «چرا اینقدر برای چکوسلواکی اشک تماسح می‌ریزید؟ اشغال چکوسلواکی در مجموع به نفع ما تمام شد. زیرا قبل از کمها روسها را می‌پرستیدند ولی حالا از آنها متنفرند. معلوم نیست این موضوع چه ربطی به ما دارد.» نخستین علائم افراط در واقع بینی که هشت سال تمام می‌رفت بر سیاست آمریکا مسلط شود از همینجا بروز می‌کرد.

در این قضاوت، حقیقتی هم نهفته بود زیرا سربازان پیمان ورشو که به آنها تلقین شده بود برای نجات چکها از تهدید آلمانیها می‌روند، با نهایت تعجب با خصوصیت یکپارچه ملت چک روبرو شدند که حتی برای گمراه کردن آنها علائم راهنمایی و پلاک خیابانها را می‌کنندند، از فروش غذا به آنها خودداری می‌کردنند، دیوارها را با شعارهای خصمانه می‌پوشانندند و حتی از آتش زدن مخازن بنزین تانکهای آنها ابا نداشتند و مرتبأ در میدانهای پراگ اجتماع می‌کردنند تا خشم و نفرت خود را نسبت به متجاوزین به کشورشان ابراز کنند. بعضی اوقات نیز دست به اعتصاب سراسری می‌زدند و سکوت مرگباری بر همه جای آن کشور مستولی می‌شد. مقامات دولتی به علت اعتصاب کارمندان رادیو تلویزیون مجبور شدند در روزهای اولیه، برنامه‌های خود را از ایستگاهی واقع در خاک آلمان شرقی پخش کنند.

عوامل شوروی در محل گمان می‌کردند بسرعت خواهند توانست گروه رهبری جدیدی بر سر کار بیاورند که آماده همکاری با آنان باشد ولی

برای اجرای این منظور نیاز به همکاری پر زیدنت اسو و بودا رئیس جمهوری داشتند و امید زیادی به او بسته بودند زیرا وی به عمل خدماتی که پس از جنگ به هدفهای مشترک انجام داده بود به مقام «قهرمان اتحاد جماهیر شوروی» نائل گردیده بود. اما این سرباز پیشنهاد سفیر شوروی را در مورد تشکیل دولت جدید به ریاست آلوئیس ایندررا قاطعانه رد کرد و اظهار داشت: «تا زمانی که دوچک، چرنیک، اسمروفسکی، کریگل و اسپاسک که چند ساعت بعد از تجاوز نظامی بازداشت و دست‌بند به دست به زندان شهر لووف واقع در اوکرائین منتقل شده‌اند آزاد نشوند، حاضر به مذاکره نخواهد بود.»

مجلس ملی پراگ نیز در نخستین جلسه خود این ادعا را که مقامات قانونی رژیم تقاضای دخالت نیروهای پیمان ورشو را نموده‌اند، باتفاق آراء رد کرد و از رهبران کشورهای مزبور خواست که جهت ادائی توضیح به پراگ بروند. حزب کمونیست هم که قرار بود کنگره فوق العاده‌اش در ششم سپتامبر تشکیل شود، بی‌درنگ از ۱۹۲۱ نماینده از مجموع ۱،۵۴۳ نماینده‌ای که تا آن روز انتخاب شده بودند دعوت کرد که مخفیانه در پراگ اجتماع کنند و فوراً یک پرزیدیوم جدید با ۲۷ عضو و یک کمیته مرکزی که اعضای آن به استثنای هوڑاک که غایب بود، همه‌طرفدار دوچک بودند انتخاب کرد و کمیته مزبور فوراً تخلیه کشور را از نیروهای خارجی خواستار شد.

در این موقع یک بار دیگر چرووننکو سفیر شوروی با اسو و بودا ملاقات کرد ولی این بار ژنرال پاولوفسکی فرمانده نیروهای شوروی را همراهش برده بود و رئیس جمهوری چکوسلواکی را تمدید کرد که در صورتی که با تشکیل دولت جدید موافقت نکند یک رژیم نظامی به روی کار خواهد آمد. رئیس جمهوری باز هم تسلیم نشد و سرانجام پس از مذاکرات طولانی پذیرفت که برای دیدار رهبران سه‌گانه شوروی به مسکو برود. در آنجا نیز این سرباز شجاع تکرار کرد که تا وقتی که رهبران بازداشت شده را آزاد نکنند و سر میز مذاکره نیاورند او با هیچ‌یک از نقشه‌های آنان موافقت نخواهد کرد. برآنف در برابر سرسرخی اسو و بودا و همچنین مقاومت شدید مردم چکوسلواکی که اکثریت آنان از دوچک حمایت می‌کردند کوتاه آمد. البته عکس العمل احزاب کمونیست خارجی نیز در این امر بی‌اثر نبود. در سال ۱۹۵۶ که شوروی به مجارستان تجاوز کرد کلیه احزاب کمونیست دنیا از پکن گرفته تا بلگراد این اقدام را تأیید

کردند ولی این بار کرمیلین بجز شرکایش در پیمان ورشو، فقط کره شمالیها، مغولها، قبرسیها، یونانیها، پرتغالیها، عربها و چند حزب کمونیست بسیار کوچک دیگر را یافت که برای تجاوزش به چکوسلواکی کف می‌زدند. ویتنام شمالیها که بین مسکو و پکن در کش و قوس بودند پس از مدتی تردید اقدام مسکو را تأیید کردند. فیدل کاسترو اظهار داشت: «چکوسلواکی بسوی یک وضع ضد انقلابی پیش می‌رفت و لازم بود جلو آن گرفته شود. ولی از نظر قانونی تجاوز به آن کشور قابل توجیه نیست»<sup>۳۴</sup> به استثنای این چند مورد، شورویها در هم‌جا صریعاً محکوم می‌شدند. پکن و تیرانا همانطور که انتظار می‌رفت عمل آنان را تقبیح کردند. در بخارست هم چائوشسکو نطقی در برابر صدها هزار نفر ایجاد کرد که می‌گویند پر هیجان‌ترین نطق دوران زندگی او است و طی آن حملات شدیدی به این اقدام تجاوز کارانه نمود.

در بلگراد اتحادیه کمونیستها ضربه‌ای را که به حزب کمونیست چکوسلواکی وارد شده و «دورنمای پیشرفت سوسیالیسم» را تیره و تار ساخته بود معکوم کرد.<sup>۳۵</sup> در رم دفتر سیاسی حزب کمونیست ایتالیا مخالفت کامل خود را با این اقدام ابراز داشت<sup>۳۶</sup> و در پاریس حزب کمونیست فرانسه که از وفادارترین احزاب کمونیست نسبت به مسکو می‌باشد در وضع مشکلی قرار گرفته و به قولی، بزرگترین ضربه بعد از پیمان عدم تجاوز آلمان و شوروی سال ۱۹۳۹ به آن وارد شده بود. دفتر سیاسی حزب در اعلامیه‌ای «تعجب و عدم تأیید» خود را از این اقدام شوروی اعلام کرد.<sup>۳۷</sup> پاسیوناریا، کمونیست سالخورده اسپانیایی به کرمیلین رفت و به تجاوز اعتراض کرد و سانتیاگو کاریو دبیرکل حزب کمونیست اسپانیا بدون تردید اظهار نمود: «اگر ما بن سر کار بودیم و قوای یک کشور سوسیالیست دیگر از مرزهای ما عبور می‌کرد و ما را مورد حمله قرار می‌داد، من در بسیج نیروهای مسلح و مقاومت در برابر متباوزین تردید به خود راه نمی‌دادم».<sup>۳۸</sup>

در برابر این موج مخالفت، و مخصوصاً مقاومت مردم چکوسلواکی، دستگاه رهبری ترجیح داد به «روش سالمی» که در سابق از طرف راکوشی

. ۳۴) نطق فیدل کاسترو در هاوانا در ۲۳ اوت ۱۹۶۸.

35) Interpress, Belgrade, 27 août 1968.

36) L'Unita, 22 août 1968.

37) L'Humanité, 22 août 1968.

38) Santiago Carrillo, Demain, l'Espagne, Paris, Éd. du Seuil 1974, p. 153.

دبیر کل حزب کمونیست مجارستان عنوان شده بود دست بزند، یعنی مخالفین را به صورت برشهای نازک یکی بعداز دیگری از میان بردارد. در ۲۶ اوت ۱۹۶۸ رادیو پراگ اعلام کرد دوبچک، اسمارکوفسکی و چرنیک در مذاکرات مسکو شرکت خواهند کرد اما اسمی از کریگل نبرد، زیرا وقتی او را از زندان خارج کرده و اعلامیه نهائی را جلو رویش قرار داده بودند او بشدت از امضای آن تهاشی کرده بود. دوبچک نیز مایل بود امضا نکند ولی اعصابش خرد شده بود و با کمک داروهای مسکن توانست در مذاکرات شرکت جوید.

در این جلسه برژنف نطقی توأم با درشتی و نرمی ایراد و دوبچک را متهم کرد که در بسیاری از موارد بدون موافقت مسکو دست به اقداماتی زده است. ارزش اصل عدم مداخله احزاب کمونیست «برادر» در امور یکدیگر که معمولاً در اعلامیه‌های رسمی ذکر می‌شد از همین‌جا معلوم می‌گردد. برژنف می‌گفت: «مرزهای غربی چکوسلواکی فقط به‌خود شما تعلق ندارد بلکه مرزهای کلیه کشورهای سوسیالیست است. سرحدات مذبور در نتیجه جنگ دوم جهانی تعیین شده و اتحاد جماهیر شوروی بهای سنگینی برای آن پرداخته است و هیچ‌کس حق ندارد دستاوردهای این جنگ را در معرض خطر قرار دهد.» بطور خلاصه برژنف می‌گفت: «دولت شوروی حتی با قبول خطر جنگ هم شده در چکوسلواکی مداخله نظامی می‌کرد ولی اکنون دیگر این خطر وجود ندارد زیرا او توانسته است تضمینهای لازم را از جانسون بگیرد و رئیس جمهوری آمریکا به وی اطمینان داده است که موافقنامه‌های یالتا و پتسدام درمورد چکوسلواکی و رومانی هنوز به اعتبار خود باقی هستند ولی در مورد یوگوسلاوی بعداً باید مذاکره شود. با این حال شما فکر کردید چه اتفاقی ممکن است به نفع شما صورت بگیرد؟ هیچ.... جنگ روی نغواه داد، رفیق تیتو و رفیق چانوشکو و همینطور رفیق برلینگوئر (دبیر کل حزب کمونیست ایتالیا) به ایراد نطق اکتفا خواهند کرد بعد چه؟... اگر روی احزاب کمونیست غربی حساب می‌کنید که به‌شما بگویم آنها پنجاه سال است اهمیت خود را از دست داده‌اند.»<sup>۳۹</sup>

دوبچک تسليم شد و در پایان مذاکرات در ۲۶ اوت اعلامیه مشترک انتشار یافت و ضمن آن بدون آنکه قصد شوخی در میان باشد قید شد:

«مذاکرات در محیط توأم با صراحة و رفاقت و دوستی» جریان داشت و طرفین موافقت کردند «هرچه زودتر اقداماتی را بمنظور عادی شدن اوضاع در چکوسلواکی به عمل آورند» و «نیروهایی که بطور موقت وارد خاک آن کشور شده‌اند به هیچ وجه در امور داخلی چکها دخالت نخواهند کرد» و «دو بچک و رفقایشان به مشاغلشان بر می‌گردند.»<sup>۴۰</sup>

در این مذاکرات دو بچک و دوستانش با احتیاط از شورویها خواسته بودند از اشاره به ضد انقلاب و ابطال تصمیمات کنگره مخفی حزب کمونیست چکوسلواکی که روسها نسبت به آن اصرار می‌ورزیدند خودداری کنند ولی می‌بایست کور بود که در چنین فضایی معنی «عادی شدن» را درک نکرد. از این تاریخ به بعد، اوضاع چکوسلواکی مطابق میل شورویها رو به «عادی شدن» رفت.

در این هنگام در فرانسه نیز همه‌جا صعبت از عادی شدن اوضاع بود ولی البته مفهوم آن، بعداز طوفانی که در ماه مه ۱۹۶۸ نزدیک بود رژیم «بورژوا» را ساقط کند بکلی با پراگت تفاوت داشت. بهار پاریس بر خلاف بهار پراگت هرگز به صورت پدیده‌ای که در مناسبات شرق و غرب مؤثر باشد در نیامد هرچند راجع به آن می‌گفتند که یک جنگ سردداخلي بوده است زیرا به بحرانهایی که در دوران بیست‌ساله جنگ سرد روی داد و روش «پیشروی تا کنار پرتگاه» شباهت زیادی داشت.<sup>۴۱</sup> در این وقایع همان شیوه‌های تهدید و ارعاب معمول در جنگ سرد از طرف کوچکترها یعنی «گروهکها» برای وادار کردن بزرگترها یعنی احزاب سیاسی که علاقه چندانی به رویارویی و درگیری با دولت نشان نمی‌دادند بعمل آمد.<sup>۴۲</sup> بین دوابر قدرت نیز درباره حفظ وضع موجود که ضرر به هم خوردن آن بیش از نفعش بود، توافق و همفکری دیده شد.

بعضی‌ها عقیده دارند که چون یکی از رهبران شورش دانشجویان به نام دانیل کوهن بندیت که نقش مهمی در این وقایع داشته یهودی آلمانی بوده است بنابراین صهیونیسم بین‌المللی و سازمان سیا پشت

40) *Le Monde*, 29 août 1968.

41) André Fontaine, *La Guerre civile froide*, Paris, Fayard, 1969.

۴۲) اصطلاح گروهک را نخستین بار ژرژ مارشه در مقاله‌ای در روزنامه «لوماتیه» مورخ سوم مه ۱۹۶۸ بکار برد.

پرده این وقایع بوده‌اند و قصد انتقامجویی از دوگل را برای دشمنی با اسرائیل در جنگ شش‌روزه داشته‌اند. عده‌ای هم اعلامیه خبرگزاری فرانسه را که در ۱۱ مه ۱۹۶۸ بعد از یک شب سراسر آشوب و بهدنبال اشغال دانشگاه‌های سورین و نانتر از طرف پلیس انتشار یافت می‌پذیرند که نظرات دولت را به این شرح منعکس کرده بود: « این کارکسانی است که مخالف برقراری صلح هستند و در حالی که مذاکرات صلح و یتنام در پاریس جریان دارد قصد برهم‌زدن آن را دارند.» و یا به عقیده یک نماینده مجلس فرانسه تصفیه حساب مسکو و پکن در خاک فرانسه بوده است.

با تمام اینها باید قبول کرد که وقایع ماه مه ۱۹۶۸ فرانسه همانطور که ژان کلود گیلبو می‌نویسد «ناشی از ارتعاشات عجیبی بود که در آن زمان سرتاسر دنیا را فرا گرفته بود و شعارهای آن هم شbahat زیادی به شعارهایی داشت که در سایر ممالک شنیده می‌شد. طرفداری از یتنام شمالی، ستایش از انقلاب فرهنگی چین، پیروی از چه گوارا، همبستگی با فلسطینیها شعارهایی بود که قبلاً در نقاط دیگر عنوان شده و به فرانسه سرایت کرده بود.»<sup>۴۳</sup>

اشغال ساختمان اداری دانشگاه نانتر به وسیله یک عدد ۱۴۲ نفری دانشجو به رهبری دانیل کوهن بنديت در ۲۲ مارس ۱۹۶۸ به‌منظور اعتراض به بازداشت عده‌ای از دانشجویان عضو کمیته ملی یتنام، بعد از شکستن شیشه‌های بانکهای آمریکایی در پاریس نقطه شروع این حوادث از لحاظ بین‌المللی بود. ولی نباید اثرات انقلاب فرهنگی چین را بر جوانانی که از مادی‌گرایی جامعه مصرفی بشدت متنفر شده بودند و انقلاب مزبور دلگرمی زیادی به آنان در نیل به آرزوهای ترقیخواهانه‌شان می‌داد از یاد ببریم. برهمه دیوارهای شهر پوسترهاي بزرگ مانو با خال گوشتی درشت‌درکنار صورت زیبا و شیر مانند چه‌گوارا دیده می‌شد. اما واقعیت قضایا در پکن بكلی به صورتی دیگر بود. مانو دست به یک اقدام استراتژیکی زده و هرچند مدتی کنترل آن را از دست داد ولی منظورش این بود که با تکیه به جوانان قدرت را که بوروکراسی حزبی غصب کرده بود دوباره به‌دست بگیرد. اما شورشیان فرانسوی فقط یک

43) Jean-Claude Guillebaud, *Les Années orphelines*, Paris Éd. du Seuil 1978, pp. 17-18.

هدف داشتند که همانا نابودکردن قدرت بود آن‌هم نه فقط قدرت دولت که ده‌مین سال زمامداری اش را جشن می‌گرفت بلکه هر قدرتی. آندره گلوکسمان اشتباه نمی‌کند که می‌نویسد: «از یک قرن پیش هرگز اینچنین نهضتی شبیه به آنچه کارل مارکس در سال ۱۸۴۸ در مغزش مجسم می‌کرد وجود نداشته است، زیرا منظور اصلی شورشیان پاریس تسریع در اضمحلال و نابودی دولت بصورتی بود که وی در کتاب «سرمایه» پیش‌بینی کرده است.»<sup>۴۴</sup>

اما برای نیل به‌این هدف یک استراتژی لازم بود در حالی که شورش پاریس در نتیجه تصادف بوجود آمده و به وسیله رهبران خلق‌الساعه اداره می‌شد که گرفتار بیماری دسته‌بندی بودند و اصولاً حس استراتژی را نداشتند. شورش مزبور حالتی خودجوش و سرعت و خروش سیل را داشت، به‌طوریکه با سرعت قدرت ژنرال دوگل را به مرز سقوط کشانید. پیش‌بینی مارکس در مورد این که «فلسفه در صورتی می‌تواند تحقق یابد که پرولتاریا از بین بود و پرولتاریا وقتی می‌تواند پیروز شود که فلسفه بصورت واقعیت درآید» داشت به مرحله اجرا در می‌آمد.<sup>۴۵</sup> حزب کمونیست و اتحادیه‌های کارگری با وجود بی‌میلی شدید خود ناچار شدند به دانشجویان شورشی بپیوندند و هرچند در درگیریهای شدید با قوای دولتی شرکت نکردند ولی در کلیه اعتصاباتی که بیش از دو قدم با شورش فاصله نداشت نقش عمده‌ای ایفا نمودند. تنها کاری که از رژیم ساخته بود دادن امتیاز به کارگران و جدا کردن آنها از دانشجویان بود تا بمحض اینکه دانشجویان به‌حال انزوا درآمدند بزور آنها را پراکنده کند و به شورش خاتمه دهد. نطق دوگل در ۱۴ ماه مه که ضمن آن پیشنهاد مراجعت به آراء عمومی را برای مشارکت کارگران در اداره امور کارخانه‌ها کرد، درحالی ایراد شد که خیابانهای پاریس دستخوش شدیدترین تظاهرات و آتش‌سوزیها بود و نخستین قربانی شورش به قتل رسیده بود. منظور ژنرال اعطای امتیاز و ساکت کردن کارگران بود. این سیاست منجر به توافقهای معروف «گرونل» بین دولت و اتحادیه‌های کارگری درباره افزایش حداقل دستمزد

44) André Glucksmann, *Stratégie et Révolution en France*, 1968, Paris, Christian Bourgois, 1968, p. 128.

45) Karl Marx, *Contribution à la critique de la phénoménologie du droit de Hegel*, Paris Aubier-Montaigne, 1971, p. 105.

گردید که ژنرال توانست با مهارت از آن استفاده نماید. ناپدید شدن او در ۲۹ مه و مراجعتش در فردای آن روز و ایراد یک سخنرانی بالعن آمرانه و راهپیمایی طرفدارانش با پرچم سه‌رنگ فرانسه که تدارک آن از مدت‌ها قبل دیده شده بود و عده بیش از انتظاری در آن شرکت نمودند، باعث فروکش کردن شعله‌های شورش و انقلاب گردید. آرامش به فرانسه بازگشت و مردم عادی نفسی براحتی کشیدند و عازم تعطیلات تابستانی شدند.

در مورد انحلال مجلس، دوگل فقط در اثر اصرار زیاد نخست‌وزیرش ژرژ پمپیدو تصمیم گرفت. انتخابات جدید یک پیروزی باور نکردنی برای او بشمار می‌رفت. دولت توانست فرانسویان را قانع کند که کمونیستها در نظر داشته‌اند رژیم را ساقط کنند و قدرت را در دست بگیرند در حالی که در واقعی ماه مه هرگز کمونیستها به‌این وضوح همبستگی خود را با دوگل نشان نداده بودند. در نتیجه چیگرايان مجموعاً پنجاه‌درصد کرسی‌های خود را به نفع احزاب اکثریت طرفدار دولت ازدست دادند و به‌این ترتیب به ژنرال دوگل رأی اعتماد داده شد. مذلک هرگز چنین پیروزی برق‌آسایی اینطور فریبند نبوده و هرگز فرانسویها تا این حد از واقعیات دور نشده بودند. کمتر از ده ماه بعد، همین فرانسویها در همه‌پرسی دیگری رأی منفی دادند و مردی را که در زمان جنگ الجزایر آنچنان از وی راضی بودند که سرنوشت خود را دربست به‌دستش سپرده بودند، برای همیشه روانه خانه‌اش در کولومبه نمودند.



46) Pierre Viansson-Ponté, *Histoire de la République Gaullienne*, t. 2: Paris Fayard, 1971, p. 509.

بخش دوم

دوران سخنپردازی  
(۱۹۶۹-۱۹۷۳)

## فصل ۷

# زمامداران بی‌دردسر

نیکسون و دوگل - پمپیدو و رهبران انگلستان - عادی شدن اوضاع در چکسلواکی - مثلث سوروی، چین و آمریکا - کنفرانس جهانی احزاب کمونیست

اکنون آتن به یک زمامدار بی‌دردسر نیاز دارد  
زان آنوی، آنگون.

پائیز ۱۹۶۸ هیچ شباهتی به بهار آن سال نداشت و خشونتی که در رویاروئی با نظامهای موجود بکار رفته بود، جای خود را به موج عظیم محافظه‌کاری می‌داد. برای اعاده این نظامها بود که سورویها در پراگ مداخله کرده بودند و آمریکاییها به دنبال اغتشاشات نژادی و قتل‌های پی در پی مارتین لوترکینگ رهبر آزادی سیاه‌پوستان و رابت کندی، برادر رئیس جمهوری فقید، در پنجم نوامبر ریچارد نیکسون معاون آیزنهاور و رقیب شکستخورده کندی در انتخابات سال ۱۹۶۰ را به کاخ سفید فرستادند. سخنرانیهای پاپ پل ششم در تأکید بر تعليمات سنتی کلیسا نیز باعث شد که کاتولیکهای جهان از عقاید تجدیدطلبی روی برگردانند. از بزریل تا پاکستان در همه جا موانع از جلو راستگرایان برداشته می‌شد و همه پیش‌بینی می‌کردند که به‌زودی محافظه‌کاران در انگلستان بر سر کار خواهند آمد.

نتیجه انتخابات ماههای ژوئن و ژوئیه آن سال فرانسه نخستین نشانه‌های این تمايل عمومی بود. بسیاری از کسانی که در فرانسه به نفع دوگل رأی داده بودند قلبًا میل داشتند که پمپیدو مبتکر این پیروزی هرچه زودتر جانشین وی شود ولی ژنرال بعد از پیروزی بن شورشیان ماه مه، تصور می‌کرد هنوز نقش تاریخی‌اش به پایان نرسیده است.

هرچند حوادث مزبور بشدت احساسات ملی او را جریحه‌دار ساخته بود ولی در اعتقاد قلبی و دیرینه‌وی به این که ترکیب جامعه و دولت نیاز به دگرگونیهای عمدۀ دارد تغییری نداده بود و تصمیم داشت در اولین فرصت جهاد خود را علیه سلطه‌گرایی ابرقدرتها از سر بگیرد. بدین جهت به عوض آنکه جای خود را به پمپیدو واگذار کند، او را به عنوان «ذخیره جمهوری» کنار گذاشت و موریس کوودو مورویل وزیر خارجه و فادارش را به نخست‌وزیری برگزید و میشل دبره نخست‌وزیر اسبق را هم به وزارت امور خارجه منصوب کرد.

در این موقع دو واقعه مهم سد راه دوگل گردید. یکی اشغال چکوسلواکی که مساعی او را در مست کردن اساس پیمانهای آتلانتیک و ورشو و ایجاد اروپای «از اقیانوس اطلس تا اورال» با اشکال مواجه کرد و دیگری کاهش فوق العاده ذخیره طلا و ارز فرانسه که بعد از آمریکا در دنیا مقام دوم را داشت و آن‌هم به علت وقایع ماه مه بود. دولت فرانسه با قبول یک کسر بودجه زیاد و اظهار تمایل به افزایش مالیاتها و اصرار به مشارکت کارگران در امور کارخانه‌ها سرمایه‌داران را وحشتزده کرد. به این جهت فرار سرمایه‌ها به خارج آغاز شد و هر ماه نوامبر بحران مالی شدیدی بوجود آمد. کاهش ارزش پول که آخرین راه چاره به نظر می‌رسید در آخرین لحظه به علت سرمستی دوگل به بعد موکول شد ولی فرانسه ناچار گردید از کشورهایی که با آنها درافتاده بود اعتبار بخواهد. جواب منفی و متکبرانه کارل شیلر، وزیر دارایی آلمان فدرال را فرانسویها به تجدید حیات روحیه سلطه‌گرایی آلمانیها تعبیر کردند و بدلت گرفتند.

دوگل ناچار شد برنامه صرفه‌جویی را به ملت تحمیل کند و از اجرای قسمتی از برنامه‌های اجتماعی خود چشم بپوشد و طرح مشارکت کارگران را نیز به بعد موکول سازد و بالاخره برنامه اتمی آن کشور را فقط چند ماه بعد از موفقیت در نخستین آزمایش هسته‌ای که در ۲۴ آوریل ۱۹۶۸ صورت گرفته بود، بکلی کنار بگذارد.<sup>۱)</sup> اما نظامیان فرانسوی که از واقعه چکوسلواکی و افزایش حضور نظامی شوروی در دریای مدیترانه به عنوان بازتاب جنگ شش روزه ناراحت بودند، با سر و صدای فراوان تقاضای نزدیکی مجدد آن کشور با پیمان آتلانتیک و آمریکا را داشتند.

1) *Le Monde*, 26 novembre 1968.

البته دیگر صعبت از «سیستم دفاعی یکپارچه و جهانی» در میان نبود ولی ژنرال فورکه رئیس ستاد ارتش فرانسه عقیده داشت که خطر واقعی در شرق است و لذا نظریه «سیستم دفاع تدریجی» را عنوان کرد که طرفداران دوگل بشدت با آن مخالف بودند و می‌گفتند به علت ضعف نیروی دفاعی فرانسه، در صورت تجاوز خارجی چاره‌ای جز تلافی ضربتی و سنگین نداریم.<sup>۲۰</sup>

اکنون دیگر زمینه تنش‌زدایی با آمریکا و کنار آمدن با این ابرقدرت فراهم می‌شده. وقتی در ۳۱ مارس ۱۹۶۸ جانسون تصمیم خود را در مورد قطع بمبارانهای ویتنام شمالی اعلام کرد، دوگل برای نخستین بار با لعن دوستانه‌ای از او یاد نمود. ژنرال از اینکه واشنگتن و هانوی موافقت کرده بودند که مذاکراتشان در پاریس به عمل آید بسیار راضی بود و غرورش ارضاء می‌شد. مخصوصاً انتخاب ریچارد نیکسون که قبل از چندین بار با او ملاقات کرده بود و او را از نزدیک می‌شناخت باعث خوشحالی ژنرال شده بود. وی در «خاطرات امید» می‌نویسد: «من در سال ۱۹۶۰ با یکی از شخصیتهاي صریح‌اللہجه و محکم که اگر روزی نقش مهمی به‌آنان واکذار شود، می‌توان در مسائل مهم رویشان حساب کرد ملاقات کردم». وقتی دوگل در همه‌پرسی آوریل ۱۹۶۹ شکست خورد، نیکسون نامه بسیار دوستانه‌ای برایش فرستاد و از این‌که ناچار به استعفا شده اظهار تأسف نمود. دوگل در جواب نوشت: «من نسبت به‌شما احترام و اعتماد و دوستی عمیق و صمیمانه‌ای احساس می‌کنم و درباره این احساسات خود دلایل محکمی دارم». <sup>۲۱</sup>

پیروزی نیکسون با پانصد هزار رأی اضافی بر والاس نژادپرست که او هم ده میلیون آراء طرفداران شعار «نظم و قانون» را به دست آورده بود، حاکی از ورشکستگی جانسون بود که در اثر خودبزرگ‌بینی و تشویش و نگرانی بی‌اندازه و دائمی‌اش برای احراز چنین مسئولیت سنگینی ساخته نشده بود. انتخاب نیکسون صبحه گذاشتن بر قدرت اراده و سازماندهی و اتخاذ روش‌های صحیح بود و رئیس‌جمهوری جدید با سابقه‌اش در وکالت دادگستری توانسته بود بسیاری از موانع را از سر

2) Général Ailleret, «Défense “dirigée” ou défense \*tous azimuts”» *Revue de Défense nationale*, décembre 1967, pp. 1923-32.

3) Charles de Gaulle, *Mémoires d'Espoir*, op. cit., p. 257.

4) Richard Nixon, *Mémoires*, Paris, Stanké, 1978, p. 277.

راه بردارد و به کاخ سفید راه یابد. وی دارای شخصیتی متوسط، وقیح، بی‌توجه به قیود اخلاقی و مستعد خشونت بود ولی در عین حال باهوش و سریع الانتقال و دقیق بود و اطلاعات وسیعی درباره اوضاع داخلی آمریکا و سیاست بین‌المللی داشت و به خوبی می‌دانست قبل از اتخاذ هر تصمیمی باید کلیه جنبه‌ها و عوامل گوناگون را در نظر بگیرد.

نیکسون برای اداره سیاست خارجی آمریکا از یک دوست قدیمی به نام ویلیام راجرز که نجیب‌زاده‌ای خوش‌قیافه ولی فاقد نفوذ و کارآیی بود کمک خواست و او را به‌سمت وزیر خارجه منصوب کرد. همچنین یک استاد دانشگاه هاروارد را که فقط از طریق نوشه‌هایش با او آشنایی داشت و مؤلف چندین کتاب در علوم سیاسی بود، به همکاری دعوت کرد. این شخص هنری کیسینجر بود که در اوایل دوره نازیها باتفاق پدر و مادرش از آلمان به آمریکا مهاجرت کرده بود. وی به روشنفکری‌اش بسیار می‌نازید و از یک حس بدل‌گویی آزار دهنده برخوردار بود که خودپستی او را تحت الشعاع قرار می‌داد. نیکسون این شخص را به جای والتر روستو به‌سمت مشاور در امور امنیت ملی منصوب کرد، یعنی به جای همان کسی که در مدت هشت سال هر روز گمان می‌کرد جنگ ویتنام را برده است. کیسینجر به مسائل اروپایی احاطه و در پایتختهای قاره کمین دوستان فراوانی داشت و با سایر هموطنانش که غالباً دوکل را دیوانه و ناراحت و عامل بی‌اختیار شورویها می‌دانستند تفاوت عمدی داشت زیرا او هم مانند نیکسون مسحور شخصیت ژنرال بود و در این‌باره نوشت: «تاریخ نشان خواهد داد که نظرات او برتر از اغلب منتقدین او است و هرقدر مذاکره با او مشکل باشد نباید فراموش کنیم که چه سهم بزرگی در حفظ منافع دنیای غرب داشته است و فرانسه زمان دوکل بسیار مؤثرتر از فرانسه‌ای که در اثر اختلافات داخلی تضعیف شده بود در صحنه سیاست بین‌المللی نقش آفرینی می‌کرده است».<sup>5</sup>

دوکل نوشه‌های او را می‌شناخت و می‌دانست اصولاً جمهوریخواهان آمریکا برخلاف دمکراتها از درس دادن و نصیحت کردن به اروپائیان در مورد طرق ایجاد وحدت اروپا پرهیز می‌کنند و بالاخره نیکسون با رفتار خود و نشان دادن علامت دوستی سعی می‌کرد دلخوریها و اختلافات گذشته را به فراموشی بسپارد. بدین جهت در اولین مسافت رسمی خود بعد از

5) Henry Kissinger, *Les Malentendus transalantiques*, op. cit., p. 82.

در دست گرفتن زمام امور در ۲۸ فوریه ۱۹۶۹ به پاریس رفت و دوگل استقبال شایانی از وی بعمل آورد و برخلاف عادت همیشگی خود به زبان انگلیسی به رئیس جمهوری جدید خیر مقدم گفت و برای صرف شام به سفارت آمریکا رفت.<sup>۶</sup>

در مذاکرات دوجانبه، دوگل اظهار داشت که هنوز معتقد است شورویها از ترس رویارویی با چین سرانجام سیاست نزدیکی با غرب را برخواهند گزید. در مورد تنש‌زادایی نیز گفت این دیگر بستگی به شعور و ادراک دارد. اگر کسی حاضر به جنگ نباشد ناچار است در راه صلح قدم بردارد و بالاخره به نیکسون نصیحت کرد که سعی در ذوب کردن یخهای موجود در روابط آمریکا و چین بنماید.<sup>۷</sup>

در مورد اروپا، ژنرال از نیکسون بسیار راضی بود زیرا وی از پذیرفتن تقاضای هارولد ویلسون و دخالت در «قضیه سومز» که باعث اختلاف شدید پاریس و لندن شده بود معدتر خواسته بود. کریستوفر سومز داماد چرچیل، در آن زمان سفير انگلیس در پاریس بود و ژنرال به اصرار وزیر خارجه‌اش، میشل دبره، که در برابر رفتار دولت بن و مخصوصاً لعن متکبرانه کارل شیلر وزیر داراییش هنگام بحران مالی ماه نوامبر سخت آزرده شده بود و عقیده داشت «باید قدمی در راه نزدیکی با لندن برداشته شود والا ممکن است با یک «واترلوی سیاسی» روبرو شویم» قبول کرده بود که با او مذاکره نماید.<sup>۸</sup> لذا در چهارم فوریه ۱۹۶۹ سومز را به ناهار دعوت کرد و با وی بسیار دوستانه برخورد نمود و ضمناً صرف ناهار دورنمای اروپایی مورد نظرش را که نه به شرق و نه به غرب تکیه داشته باشد و با استقلال کامل زندگی کند برای سفير انگلیس تشریح کرد. ژنرال ضمن ابراز تردید نسبت به اینکه انگلستان واقعاً حاضر باشد در اتحاد اروپایی به این شکل شرکت کند اظهار تمایل کرده بود که مذاکرات دوجانبه درباره مسائل اقتصادی و مالی و سیاسی و نظامی بین دو کشور آغاز و معلوم شود که آیا دو دولت قادر به یافتن راه حلی برای نظرات کاملاً متفاوت‌شان می‌باشند و افزوده بود اگر زمینه توافق حاصل شود او حاضر است درباره تغییرات اساسی در سازمان بازار مشترک و عضویت انگلستان مطالعه کند. ضمناً فکر یک نوع همکاری

6) *Ibid.* p. 80.

7) Nixon, *op. cit.*, p. 266.

8) یادداشت‌های شخصی نویسنده.

نزدیک بین پاریس و لندن و بن و رم را به میان آورده بود.<sup>۹</sup> این پیشنهاد بسیار محتاطانه را اعضای ضد فرانسوی و ضد دولت وزارت خارجه انگلیس به صورت «پیشنهاد تشکیل هیئت مدیره چهارکانه» به شکلی عنوان کردند که طبعاً خشم و غصب کشورهای بنلوکس را برانگیخت و جنجالی در دو طرف دریای مانش برپا کرد و روابط فرانسه و انگلیس وارد دوره بحرانی جدیدی گردید. اما چون نیکسون تقاضای مداخله هارولد ویلسون را در این قضیه نپذیرفته بود، این امن موجب خوشحالی فراوان ژنرال گردید و آن را قرینه تغییر عمدہ‌ای در سیاست آمریکا دانست. دیگر صعبتی از تهدیدی که دولت قبل از واقعه چکوسلواکی در مورد خروج قطعی فرانسه از پیمان آتلانتیک در آوریل ۱۹۶۹ کرده بود به میان نیامد و ژنرال همان موقع اعلام کرد که سال بعد از واشینگتن دیدار خواهد کرد.

چند هفته بعد از این وقایع ژنرال برای شرکت در تشییع جنازه آیزنهاور به واشینگتن رفت ولی در طی این مسافت مذاکره‌ای بعمل نیامد، وانگمی ژنرال احساس کرده بود که کناره‌گیری اش فقط مدتی به تعویق افتاده است و مهره‌ها شروع به چرخیدن کرده‌اند. این چرخش سرانجام در ۲۷ آوریل ۱۹۶۹ منتهی به کناره‌گیری قطعی او شد.

دولت برای حمله مجدد به نیروهای محافظه‌کار داخلی و خارجی، تشخیص داد که احتیاج به آراء یکپارچه مردم فرانسه و در واقع یک نوع رأی اعتماد به شخص خود دارد. او بخوبی شاهد بود که حتی در صفوف اکثریت، جریانی موافق با کناره‌گیری او به نفع ژرژ پمپیدو در حال شکل گرفتن است مخصوصاً که پمپیدو ضمن سفری به رم صریعاً اظهار داشته بود که در صورتی که سمت ریاست جمهوری خالی شود او داوطلب احراز آن می‌باشد. چند روز بعد دولت اعلام کرد که قصد دارد در مورد تفویض اختیارات به مناطق کشور و حذف مجلس سنا که نسبت به او خصوصیت علنی نشان می‌داد به آراء عمومی مراجعه کند و آشکارا فهماند که در صورتیکه در این همه‌پرسی رأی کافی نیاورد از کار کناره‌گیری خواهد کرد.

برای اولین بار شعار «یا من یا هرج و مرچ را انتخاب کنید» که در

(۹) یادداشت‌های شخصی نویسنده و مقاله‌ای در روزنامه «لوموند»، ۱۱ مارس ۱۹۶۹ تحت عنوان: «Comment avorta le dialogue franco-britannique».

سابق چندین بار به نفعش تمام شده بود، در قسمت مهمی از گروههای میانه رو مؤثر واقع نشد و گروههای مزبور آراء خود را ضمیمه مخالفین چپگرا و راستگرا کردند و با کسب ۵۲/۸۷ درصد آراء شکست ژنرال را محرز ساختند. وی بدون ایراد کلمه‌ای در حالیکه فرانسه و دنیا را دچار بیهودگی کرده بود استعفا داد و در نوامبر سال بعد، بی‌آنکه عقاید و نظراتش را به هموطنانش اطلاع دهد بطور ناگهانی و در وسط یک فال ورق درگذشت. در آن شب بارانی اهالی پاریس چنان تعجبی از او بعمل آوردند که وسعت دامنه و شور و هیجان آن هیچ شباهتی به سکوت و حیرتی که هنگام استعفایش مستولی شده بود نداشت.

بعد از کناره‌گیری دوگل، از استقلال و عظمت فرانسه که وی با اراده خللق اپنادیر خود بوجود آورده بود چه باقی می‌ماند؟ سیاست خارجی فرانسه مدت یازده سال به وسیله یک نفر طرح و اجرا شده و وی آن را قلمرو انعصاری خود ساخته بود و در این راه چنان قدرت و جسارت و شهامتی بکار برده بود که هیچ فرانسوی دیگری نمی‌توانست ادعای آن را داشته باشد. دیگر از مبارزه با سلطه‌گرایی ابرقدرتها و ابتکارات نمایشی و دیپلوماسی متحرک خبری نبود و همه می‌گفتند فرانسه عاقلتر شده است. برخلاف آنچه بسیاری انتظار داشتند فرانسه فوراً به دامان پیمان آتلانتیک بر نگشت. انتخاب ژرژ پمپیدو به ریاست جمهوری در برابر آلن پوهر رئیس مجلس سنای میانه رو و ضد دوگل، برای اثبات این امر کافی به نظر می‌رسید. ولی بعد از ژنرال هیچ‌کس قادر نبود باقدرت و جسارت شگفت‌انگیز او سخن بگوید. روحیه روستایی و محافظه‌کاری جبلی پمپیدو او را وادار می‌کرد که با دو ابرقدرت جهانی کنار بیاید و با آنها درگیری پیدا نکند و فقط در اوآخر دوران ریاست جمهوریش به اصرار میشل ژوبر وزیر خارجه با آمریکا اختلاف پیدا کرد.

اما در هر حال لازم بود رئیس جمهوری جدید که در امر سیاست خارجی تازه وارد بود به نظرات کسانی که باعث انتخاب او به این مقام شده بودند بیشتر توجه کند. والری ژیسکار دستان، رنه پلهون و ژاک دوهامل، رهبران میانه رو، که در همه پرسی به دوگل رأی منفی داده بودند به عضویت دولت درآمدند. این اشخاص عضو کمیته هواداران «کشورهای متعدد اروپا» بودند که پیروان دوگل چشم دیدنشان را نداشتند. میشل دیره

جای خود را در وزارت امور خارجه به موریس شومان طرفدار وفادار دوگل - ولی در عین حال طرفدار اتحاد آتلانتیک - داد و خود وزارت دفاع را به عهده گرفت. اما نخست وزیر جدید ژاک شابان دلماس، مبتکر شعار «جامعه جدید» و طرفدار اروپای مستقل بود و در سال ۱۹۵۴ از عضویت کابینه مندس فرانس که آن را زیاد هوادار نظرات آمریکا می دانست کناره گیری کرد. رئیس جمهوری جدید از آلمانیها احتراز می کرد زیرا وزنه آنها را در بازار مشترک بسیار سنگین می دید و لازم می دانست هرچه زودتر تعادلی برقرار شود. یک شب، ضمن صرف شام با هیئت تحریریه روزنامه «لوموند» اظهار داشت: «برای نیل به این منظور ناچاریم در آن واحد به آمریکا و شوروی و انگلستان تکیه داشته باشیم و در ضمن روابط خوب را با بن همچنان به ظاهر حفظ کنیم. لابد متوجه هستیم که من این مطالب را نمی توانم با عامه مردم در میان بگذارم.»<sup>۱۰</sup> در این هنگام در اثر روابط صمیمانه ای که نیکسون و دوگل برقرار کرده بودند، فرانسه با آمریکا مسئله ای نداشت. شوروی هم بعد از وقایع پراگ حد اعلای سعی خود را برای حفظ مناسبات دوستانه با پاریس بکار می برد. دیگر چکوسلواکی فراموش شده بود. اما در مورد جنگ شش روزه چنین نبود زیرا دو دولت فرانسه و شوروی وحدت نظر خود را درباره حل مسئله خاورمیانه ابراز داشته بودند. باید خاطرنشان کرد که در آن موقع روابط فرانسه و اسرائیل به پائینترین درجه انجطاط رسیده بود چون بعد از حمله کوماندویی اسرائیلیها به فرودگاه بیروت در ۳۱ دسامبر دوگل دستور تعزیم کامل صدور اسلحه به آن کشور را صادر کرده بود. پمپیدو باحتیاط فراوان در بهبود روابط اقدام کرد ولی فرار پنج ناوچه تندر و ساخت فرانسه از بندر شربورگ به قصد اسرائیل و همچنین تسليم هواپیماهایی که دولت لیبی قبل سفارش داده بود به سرهنگ قذافی، این مساعی را بی اثر ساخت.

نوآوری واقعی پمپیدو در سیاست خارجی فرانسه، در رابطه با انگلستان نهفته بود. دولتهای جمهوری چهارم و پنجم فرانسه به استثنای دوران همکاری نزدیک بالندن در سال ۱۹۵۶ و حمله به سوئز، همواره برای آشتی فرانسه و آلمان اولویت قائل شده بودند. دوگل نیز معتقد به همین سیاست بود و در زمان او آشتی تاریخی بین دو دشمن

(۱۰) یادداشت‌های شخصی نویسنده.

دیرینه صورت گرفت ولی دوبار با عضویت انگلستان در بازار مشترک مخالفت کرد و این امر به انگلیسیهای متفرعن بسیار گران آمد. نظر به اینکه احزاب میانه‌رو شرط عضویت در دولت را شروع مذاکره با انگلستان قرار داده بودند این مذاکرات اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسید. ضمناً پمپیدو عمیقاً اعتقاد داشت که بدون عضویت انگلستان که به صورت وزنه‌تعادلی بشمار می‌رفت، بازار مشترک‌عده‌بر یازود تحت سلطه بن‌درخواهد آمد. وی حتی قبل از آنکه رئیس‌جمهوری بشود به‌یکی از وزراهای انگلیس به نام جفری ریپون گفته بود که اگر روزی رئیس‌جمهوری شود با عضویت انگلستان در بازار مشترک مخالفت خواهد کرد. در خلال مبارزات انتخاباتی خود نیز اظهار داشته بود: «تأسف‌آور است که انگلستان خارج از اروپا نگه داشته شود..»<sup>۱۱</sup>

در کنفرانس سران کشورهای اروپایی که در اول دسامبر ۱۹۶۹ در لاهه تشکیل شد، بین پاریس و پنج کشور دیگر عضو بازار مشترک که همه موافق شروع مذاکره با انگلستان بودند توافق شد که با آن کشور و ضمناً با سایر کشورهای داوطلب مانند ایرلند، دانمارک و نروژ هم مذاکره شروع شود. اما عضویت انگلستان در بازار مشترک وقتی ادوارد هیث رهبر حزب محافظه‌کار در ژوئن ۱۹۷۰ به‌جای هارولد ویلسون به نخست‌وزیری آن کشور رسید عملی گردید. نخست‌وزیر جدید که یک محافظه‌کار فعال و پرحرارت بود عقیده داشت تنها فرصت برای اینکه کشورش بتواند نقش سازنده‌ای در سیاست جهانی ایفا کند این است که در سازمانهای اروپایی و بنای اروپای آینده سهیم شود. ولی اشکال در اینجا بود که بسیاری از همکاران و نزدیکانش چنین عقیده‌ای را نداشتند. به‌این جهت پمپیدو در اواخر عمرش می‌گفت: «در واقع فقط یک نفر طرفدار اروپا در انگلستان وجود دارد و او ادوارد هیث است.» از نخستین دیدار بین این دو شخصیت نوعی تفاهم فکری بوجود آمد بطوری که در تمام دوران ریاست جمهوری پمپیدو محور پاریس – لندن جایگزین محور پاریس – بن که دوگل و بعداً ژیسکار دستن به‌آن تکیه داشتند گردید.

پمپیدو فرزند یک آموزگار و فارغ‌التحصیل دانشسرای عالی بود که کم و بیش بطور تصادفی به صورت همکار نزدیک ژنرال دوگل درآمده بود. وی به لحاظ این‌که مدت کوتاهی در بانک رو تچیلد خدمت کرده بود با مسائل اقتصادی آشنایی داشت و هرگاه علاقه خدمت به دولت و عشق به قدرت در او ریشه نداشته بود همچنان مردم خوشگذران، تربیت شده، دوستدار نقاشی مدرن و ادبیات باقی می‌ماند. او دید شاعرانه و ظریف دوگل و وزیر فرهنگش، مالرو را نداشت و از نظر وی فرانسه دیگر یک شاهزاده خانم افسانه‌ای بشمار نمی‌رفت<sup>۱۲</sup> بلکه به پیروی از عقاید سن سیمون اعتقاد داشت که تنها وسیله‌ای که فرانسه می‌تواند نقش فعالانه خود را در دنیا ادامه بدهد این است که به صورت یک قدرت بزرگ صنعتی درآید و بهمین جهت در دوران او صنایع فرانسه به پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نایل شد.

بطور کلی در سال ۱۹۶۹ دیگر رومانتیسم محلی نداشت و شعله‌های آزادی پراگت مدتها بود خاموش شده بود. شوروی بتدریج به هدف‌هایش نائل شده بود و در ۲۹ اوت ۱۹۶۸ ژوزف اسمرکوفسکی رئیس مجلس چکوسلوواکی اعلام داشته بود: «حتی اگر چکوسلوواکی کلیه تعهداتش را انجام بدهد ما هیچگونه تضمینی در مورد این که قوای اشغالی کشورمان را تغییه کنند نداریم».<sup>۱۳</sup>

در اول سپتامبر کمیته مرکزی اغلب همکاران دوچک را که کنگره مخفی برگزیده بود پذیرفت ولی ضمناً هوزاک به جای بیلاک وارد پرزیدیوم یعنی محدودترین مرکز قدرت گردید تا از درون این مرکز را در دست بگیرد. چون وی شش سال از عمرش را در زندانهای استالینی گذرانده بود از نظر روسها بهترین کسی بود که می‌توانست نقشی مانند یانوش کادار در مجارستان ایفا نماید. مطبوعات شوروی به تجلیل از او پرداختند و وی در ۶ سپتامبر اعلام کرد که مقرراتی برای جلوگیری از عبور غیرقانونی هموطنانش از مرزهای کشور وضع نموده است و این امر آغاز به دست گرفتن قدرت بود.

تا این زمان بعضی از دشمنان کرمیلن مانند کریگل، سیزار، پاول وزیر کشور و پلیکان رئیس رادیو تلویزیون و اوتاسیک وزیر اقتصاد

12) Général de Gaulle, *Mémoires de guerre*, Paris, Plon, 1954, tome 1, p. 1.

13) Szulc, op. cit., p. 445.

برکنار شده بودند. مجلس ملی سانسور مطبوعات را که سه ماه پیش لغو شده بود مجدداً برقرار کرد و روزنامه «پراودا» در ۲۶ سپتامبر طی مقاله مفصلی دکترین برژنف درباره «حاکمیت محدود» را تفسیر کرد و نوشت: «حاکمیت هر کشور سوسیالیستی نمی‌تواند مغایر با منافع دنیای سوسیالیستی و یا نهضت انقلابی جهانی باشد.»<sup>۱۴)</sup>

در سوم و چهارم اکتبر دو بچک مجدداً به مسکو رفت تا گزارشی درباره «اقداماتی که در اجرای توافقهای مسکو» بعمل آورده بود بدهد و در همانجا موافقت اصولی خود را با استقرار موقت نیروهای پیمان ورشو در خاک چکوسلواکی اعلام نمود.<sup>۱۵)</sup> این موافقت در ۱۶ اکتبر به صورت یک قرارداد رسمی درآمد که طبق آن نیروهای آلمان شرقی، بلغارستان، لهستان و مجارستان و همچنین قسمتی از نیروهای شوروی خاک چکوسلواکی را ترک می‌کردند و بقیه قوای شوروی که در آنجا باقی می‌ماندند به حاکمیت آن کشور تنخیل ننموده و در امور داخلی نیز دخالت نمی‌کردند. در این قرارداد هیچ‌گونه اشاره‌ای به تاریخ تخليه این نیروها نشده بود.<sup>۱۶)</sup>

وقتی قرارداد مذبور در مجلس ملی چکوسلواکی مطرح شد فقط چهار نفر از نمایندگان به آن رأی مخالف و ده نفر رأی ممتنع دادند و نی در ۲۸ اکتبر، بمناسبت سالگرد تأسیس جمهوری در ۱۹۱۸، دهها هزار نفر با شعارهای ضد شوروی در خیابانهای پراک راه‌پیمایی کردند. در اینجا و آنجا برخوردهایی رخ داد و فشار کرملین به دولت چک افزایش یافت. در ۱۴ نوامبر دو بچک ناچار شد با تغییراتی در ترکیب پرزیدیوم موافقت کند و در نتیجه از گروه دوستانش فقط اسمرکوفسکی در آن باقی ماند. در این موقع نشریه اتحادیه نویسندهای نوشت: «کسیکه در بازیهای سیاسی اجازه بدهد که نظرات دیگران به او تعمیل شود و با دید مخالفینش نسبت به مسائل قضاوی کند، قطعاً بازنه است. مسئله ما این است که آیا ملت چک خواهد توانست من بعد به عنوان یک ملت مستقل زندگی کند یا اینکه تبدیل به یک ملت تولید کننده گندم و فولاد برای دیگران خواهد شد و دمکراسی جای خود را به فاشیسم و انسانیت جای

14) *Ibid.*, p. 445.

15) *Le Monde*, 6-7 october 1968.

16) *Documentation Française*, no 44, 1968.

خود را به برابریت خواهد داد.»<sup>۱۷</sup>

در اول ژانویه ۱۹۶۹ امتیاز بزرگی به اسلواکها داده شد و چکوسلواکی به صورت دولت فدرال درآمد اما امیدها دیری نپایید. در هفتم آن ماه یک دانشجوی اهل پراگ به نام یان پالاش خود را به سبک کاهنان ویتنامی آتش زد و در نامه‌ای که از خود باقی گذاشت عمل خود را به عنوان «مشعل شماره یک» یک گروه دانشجو که مصمم به جلب توجه افکار عمومی دنیا می‌باشند قلمداد کرد. تشییع جنازه او تبدیل به یک راه‌پیمایی عظیم و ساکت و عزای عمومی گردید و مردم چک برای این جوان شهید، و آزادی از دست رفته خود، گریستند.

دو ماه بعد، چک‌ها فرصتی برای خوشحالی بدست آوردند و آن پیروزی تیم ملی هاکی روی یخ آنکشور بر تیم شوروی بود. اما شادی عمومی بسرعت تبدیل به تظاهرات ضد شوروی گردید و دفتر شرکت هواپیمایی شوروی، «آئروفلوت» به آتش کشیده شد. در سوم آوریل دوچک به هموطنانش هشدار داد که باید بهای گزافی برای این حوادث بپردازنند و پانزده روز بعد ناچار شد سمت دبیرکلی را به هوزاک واگذار کند و شورویها به عنوان پاداش این شخص در تأیید اشغال چکوسلواکی، به او نشان لین دادند.<sup>۱۸</sup>

وقایع بعدی بسیار حزن‌آور بود. دوچک ابتدا سفیر آنکارا و بعداز چند ماه کارمند ساده یک شرکت تعاونی کشاورزی شد. اسم کوفسکی از ریاست مجلس ملی برکنار شد و بعداز چندی از نمایندگی مجلس نیز عزل گردید. تا پایان سال ۱۹۶۹ «عادی شدن اوضاع چکوسلواکی» خاتمه پذیرفت و به قول کارل کاپلان یکی از اعضای قدیمی حزب که به اشتباه خود پی برده بود: «هیچ یک از آن چیزهایی که آرزو داشتیم و برایمان تحسین و احترام برمی‌انگیخت عملی نشد.»<sup>۱۹</sup>

در این هنگام دولت شوروی در عادی کردن روابط خود با دنیای خارج نیز کوشش می‌کرد. از نظر دول غربی مسئله چکوسلواکی خاتمه یافته بود و همه مایل بودند گذشته را فراموش کنند. ریچارد نیکسون که در سال ۱۹۶۷ به عنوان یک فرد عادی به مسکو رفته بود و به علت اشتهراری

17) François Fetjö, *Histoire des Démocraties Populaires*, tome 2, Paris, Éd. du Seuil, 1969, p. 263.

18) *Le Monde*, 5 avril 1969.

19) Karel Kaplan, *Dans les archives du Comité Central*, Paris, Albin Michel, 1978, p. 346.

که در مخالفت با شورویها داشت او را در کاخ کرملین نپذیرفته بودند، قبل از تصدی مقام ریاست جمهوری، کیسینجر را مأمور کرد که بایک مأمور «کا. گ. ب» که به عنوان رایزن سفارت شوروی در واشینگتن انجام وظیفه می‌کرد تماس بگیرد و به این شخص که بوریس سدوف نام داشت بگوید که رئیس جمهوری منتخب مایل است مذاکرات درباره تعیین سلاحمهای استراتژیک که از زمان وقایع پراگ بلاتکلیف مانده بود از سر گرفته شود و در مقابل انتظار دارد که دولت شوروی در مناطق بعرانی مانند ویتنام و خاورمیانه از خود حسن نیت نشان بدهد.<sup>۲۰</sup> این همان وسیله ارتباط است که دوازده سال بعد رونالد ریگان دوباره از سر گرفت.

در سوم ژانویه ۱۹۶۹ کرملین از طریق همین رابط اطلاع داد که با نظرات منفی و توأم با بدینی که در پایتختهای مختلف نسبت به نیکسون بوجود آمده موافقته ندارد و برای حس واقع‌بینی او بیش از سوابقش اهمیت قائل است. معلوم می‌شود دوگل تنها کسی نبوده که در وجود «دیکی حقه باز» که آمریکاییها به نیکسون لقب داده بودند، حریف مطابق میلش را یافته است. برخلاف همین عقیده را داشت و در نتیجه بین این دو رهبر واقع‌بین که «در سیاست کمتر اسیر احساسات می‌شدند» نوعی تفاهم و درک متقابل بوجود آمد. اما بدون شک نیکسون و کیسینجر نقش ایدئولوژی و قدرت‌طلبی و سلطه‌گرایی را در سیاست خارجی شوروی دست کم گرفته بودند. ممکن است شورویها در معامله با غرب قواعدی را پذیرند ولی نمی‌شود انتظار داشت که از نظام موجود بین‌المللی که دنیای سرمایه‌داری از آن منتفع می‌شود دفاع کنند. تنش‌زدایی نمی‌توانست منتهی به یک کنگره وین جدید شود و کیسینجر که رسالت دکترای خود را درباره مترنیخ نوشته بود نمی‌باشد انتظار داشته باشد که کاری در همان قیاس با صدر اعظم مقتدر اتریش انجام بدهد.

در اول فوریه ۱۹۶۹ یکی از کمیسیونهای سازمان ملل متحد به ریاست آرت‌گلدبرگ نماینده آمریکا رأی به کاهش موانع بازرگانی بین شرق و غرب داد. در ۱۶ فوریه کیسینجر با دو برینین، سفیر شوروی که به عقیده او یکی از «دیپلوماتهای معبدود روسی است که روحیه دیگران را درک می‌کند»<sup>۲۱</sup> ملاقات کرد و این اولین جلسه از یک سلسله مذاکراتی بود که طی هشت سال باعث ایجاد تماس نزدیک بین کاخ سفید و کرملین گردید

20) Kissinger, *A la Maison Blanche*, op. cit., tome 1, p. 133.

21) Ibid, p. 146.

بدون آنکه وزارت خارجه آمریکا لاقل تا وقتی راجرز در رأس آن قرار داشت، دخالتی در آن داشته باشد. در ماه مارس مجلس سنای امریکا قرارداد منع گسترش سلاحهای هسته‌ای را تصویب کرد.

در ماه ژوئیه ۱۹۶۹ نیکسون با استفاده از این محیط مساعد، بدون اطلاع مسکو به بوخارست رفت و بدین وسیله علاقه خود را به سیاست مستقل پرزیدنت چائوشسکو نشان داد. استقبالی که در پایتخت رومانی از نیکسون شد دست کمی از استقبال از دونفر آمریکایی که چند روز قبل از آن برای نخستین بار قدم به کره ماه گذاشت و برگشته بودند نداشت. در واقع باید گفت که این پیروزی به کندی مرحوم تعلق داشت که وقتی شورویها اسپوتنیک را به فضا فرستادند و عده داده بود امریکا در مسابقه تسخیر فضا برنده شود. البته باید گفت که ۲۶ میلیارد دلار هزینه این سفر شد که هنوز بعد از گذشت سال‌ها معلوم نیست خاصیت و بازدهی آن چه بوده است؟ حتی از نظر سیاسی هم فواید آن چندان روشن نشد و فقط موفقیت سفینه آپولو ۱۱ عقب‌ماندگی آمریکا را در مسابقه تسخیر فضا جبران کرد واستفاده روانی خوبی از آن بعمل آمد.<sup>۲۲</sup>

اما دو مسئله مهم در روابط شرق و غرب، یعنی ویتنام و خاورمیانه، برخلاف طرح آپولو، پیشرفت نمی‌کرد زیرا در مورد اولی شورویها مطمئن به پیروزی در درازمدت بودند و در دومی به علت شکستی که دو سال قبل متحمل شده بودند حاضر بهدادن کوچکترین امتیازی که به حل مسئله کمک کند نبودند.

شورویها از اظهارات جانشین ژنرال دوکل مبنی بر ادامه تنفس‌زدایی و تفاهم و همکاری و همچنین نخستین قدمهای حکومت نیکسون راضی به نظر می‌رسیدند و در آلمان فدرال نیز دلایل خوشحالی تازه‌ای یافتند چون در ماه مارس سوسیال دمکراتها از حمایت گرها رد شرودر و زیر دفاع و طرفدار سرسرخت پیمان آتلانتیک و آمریکا که نامزد حزب دمکرات مسیحی برای احراز سمت ریاست جمهوری بود خودداری کردند و در مقابل او گوستاو هاینه‌مان عضو سابق حزب دمکرات مسیحی را که به علت هواداری از صلح و بیطرفی از حزب مزبور استعفا داده بود با کمک لیبرال‌ها به این سمت منصوب نمودند.

و حدت نظرها بین سوسیال دمکراتها و لیبرال‌ها در مورد انتخاب رئیس

22) Alain Dupas, *La Lutte pour l'espace*, Paris, Éd. du Seuil, 1977, p. 117.

جمهوری زمینه‌ای برای ائتلاف آنها در انتخاب عمومی ۲۷ سپتامبر گردید و برای نخستین بار بعداز چهل سال یک نفر سوسیالیست یعنی ویلی-برانت، صدر اعظم آلمان فدرال شد. وی سیاست خارجی خود را بر مبنای شناسایی وضع موجود بین دو آلمان قرار داد، چون بخوبی می‌دانست که قادر به تغییر آن نیست و تصمیم داشت در این خصوص با روسها وارد معامله شود. این همان سیاستی است که به نام «نگرش به شرق» مشهور می‌شود و بدیهی است که نمی‌تواند موجب خوشحالی مسکو نباشد.

شگفت آنکه شوروی برس قضیه چکوسلواکی با بعضی از احزاب کمونیست اختلاف پیدا کرد. حزب کمونیست فرانسه پس از آنکه در سپتامبر ۱۹۶۸ هیئتی به ریاست پل لوران را به مسکو فرستاد، نظراتش را در مورد محکوم کردن اشغال چکوسلواکی تا حدود زیادی تعدیل کرد. ولی احزاب کمونیست ایتالیا، اسپانیا، یوگوسلاوی و رومانی همچنان به مخالفت خود ادامه می‌دادند. این اختلافات وقتی آشکار شد که کنفرانس جهانی احزاب کمونیست در ۵ ژوئن ۱۹۶۹ در کاخ کرمیان تشکیل گردید. این همان کنشنینش آن را به نام خودشان تمام کردند. در کنفرانس بدهد ولی جانشینانش آن کنفرانس ۱۹۶۰ که آخرین گردهم‌آیی احزاب کمونیست بود ۸۱ حزب شرکت کرده بودند ولی این بار از مجموع ۹۲ حزب کمونیست دنیا فقط ۷۵ حزب حضور یافتند و غیبت بعضی‌ها مانند احزاب چین، آلبانی، ژاپن، اندونزی، ویتنام، کامبوج، هلند و یوگوسلاوی بچشم می‌خورد. کوئائیها فقط به عنوان عضو ناظر شرکت کرده بودند و شخص فیدل کاسترو از شرکت در کنفرانس خودداری کرده بود و ایتالیائیها هم به شرطی حاضر به شرکت شده بودند که کلیه مذاکرات کنفرانس منتشر شود.

طبعی است که در این کنفرانس بحث و گفتگوی زیادی درباره چکوسلواکی بعمل آمد ولی در اعلامیه نهائی کمترین اشاره‌ای به آن نشد. تشریع حالت ضد انقلابی «بهار پراگ» و توجیه دخالت نظامی در آن کشور به عهده یانوش کادار واگذار شده بود، مع ذلك ایتالیائیها و رومانیها و اسپانیولیها قانع نشده بودند و مخالفت قاطعانه خود را تکرار نمودند.

منظور اصلی شورویها از تشکیل این کنفرانس که بعد از چند سال کوشش و زحمات فراوان موفق به انعقاد آن شده بودند، محکوم کردن پکن بود. اختلاف بین دو قطب کمونیسم بطور روزافزون افزایش یافته و در

مارس ۱۹۶۹ به دو تصادم مرزی و کشته و مجروح شدن تقریباً هزار نفر که بیشترشان چینی بودند منجر شده بود و لذا صدور این حکم محکومیت ضرورت داشت. علت اختلاف بین دوکشور مالکیت جزیره کوچکی در وسط رودخانه او سوری در مرز میان چین و سیبری خاوری بود که چینیها آن را چنپائو و روسها دامانسکی می‌نامند.

نهمین کنگره حزب کمونیست چین که مقارن این حوادث تشکیل شده بود، در ۱۴ آوریل گزارش لینپیائو را به تصویب رسانید که ضمن آن حمله و فحش به شوروی از حدواندازه خارج بود. در این گزارش «دارودسته منحرفین از اصول انقلابی و تجدید نظر طلبان» متهم شده بودند که «به صورت وحشیانه‌ای سیاست امپریالیستها و فاشیستهای سوسيالیست‌نما را اجرا می‌کنند و با همدستی امپریالیسم آمریکا مشغول توطئه علیه مبارزات انقلابی مردم کشورهای مختلف و جامعه سوسيالیستی می‌باشند؛ دکترین حاکمیت محدود که شورویها برای توجیه اشغال چکوسلواکی عنوان کرده‌اند هدفی ندارد جز این که تزارهای جدید را موفق به تحصیل مستعمرات به‌همان شکلی که نازیهای آلمان و جنگ طلبان ژاپن و آمریکا در نظر دارند بنماید». ۲۳

در چنین شرایطی جای تعجب نیست که کنفرانس ۷.۵ حزب کمونیست حملات شدیدی به‌چین بنماید و تودور ژیوکف بلغار، حزب کمونیست آن کشور را «مائوئیست، تروتسکیست، دشمن لنینیسم، خردببورژوا، ملی‌گرا، میهنپرست بیمار گونه و بالاتر از همه ماجراجو و ضدشوری» بنامد. ۲۴ اما دیگران اینقدر تندر نرفتند و هیچکس تکفیر و محکومیت چینیها را پیشنهاد نکرد. سرانجام کنفرانس مزبور که شباهت زیادی به دادگاه داشت بدون اخذ نتیجه واقعی بپایان رسید ولی پدیده جدیدی که در آن مشاهده می‌شد آزادی بیان نمایندگان بود. دوران یکپارچگی و اطاعت بی‌چون و چرا از مسکو به‌سر رسیده بود و به‌همین جهت از این تاریخ به‌بعد مسکو دیگر علاوه‌ای به تشکیل یک کنفرانس جدید نشان نداد. ۲۵

23) *Bulletin d'information de l'ambassade de Chine*, no 83, 27 Avril 1969.

24) Lily Marcou, *L'International e après Staline*, Paris, Grasset, 1979, p. 260.

25) *Ibid.*, p. 259.

در بهار و اوائل تابستان ۱۹۶۹، علی‌رغم تشکیل کمیسیون‌های مشترک، حوادث جدیدی در مرزهای چین و شوروی رخ داد. در ۱۵ اوت، خبرگزاری چین شوروی را متهم کرد که مشغول تدارک جنگ می‌باشد. بطوریکه کیسینجر در خاطراتش می‌نویسد: «در ۱۸ اوت یک دیپلومات شوروی در واشینگتن ضمن صرف ناهار بایکی از اعضای وزارت خارجه آمریکا بطور غیرمنتظره از او پرسید: «در صورتی که شوروی تأسیسات اتمی چین را بمباران کند واکنش آمریکا چه خواهد بود؟» روزنامه «پراودا» از کلیه کشورهای جهان دعوت کرد که متوجه خطرچین که شکل جدید خطر زرد است باشند و هشدار داد که در صورت بروز جنگ هیچ کشوری در کره زمین در امان نخواهد ماند.

چند روز بعد نیروی هوایی شوروی در خاور دور به حال آماده باش درآمد. در ۱۰ سپتامبر، خبرگزاری تاس پکن را متهم کرد که به ۴۸۸ فقره تجاوز مرزی علیه شوروی مبادرت کرده و در ۱۶ سپتامبر، ویکتور-لوئیس، روزنامه‌نگار مشهور شوروی که با کاخ کرملین ارتباط نزدیک دارد خبر از احتمال حمله هوایی شوروی به مرکز تأسیسات اتمی چین را داد و برای توجیه آن دکترین برجنف را عنوان کرد.

در این که در آن موقع عده‌ای از فرماندهان نظامی شوروی اعتقاد داشته‌اند که وقت برای واردکردن ضربه قطعی وکنندن کلک چین مساعد است، حرفی نیست. همانطور که ژنرال پاتن در پایان جنگ جهانی دوم و ژنرال مک آرتور در زمان جنگ کرده به دولت متبوع‌شان توصیه می‌کردند که تا فرصت مناسب است باید کلک شوروی و چین را بکنند و لی تروم من زیر بار نرفته بود، این بار هم ژنرال‌های روسی همین نظر را داشتند. اما سیاست شوروی بعداز سقوط خروشچف بسیار محاط و شبیه به سیاست استالین شده بود. به همین جهت به نظر می‌رسد اقدامات نظامی و لعن خشونت‌آمیز مسکو در تابستان ۱۹۶۹ بیشتر به منظور ترساندن پکن و کاستن از شور و حرارت واحدهای نظامی شوروی در مرز چین بوده است.

این مانور تا حدودی با موفقیت رو برو گردید زیرا از زمان اشغال چکوسلواکی چینیها عقیده پیدا کرده بودند که روسها قادر به هرکاری هستند و می‌ترسیدند که اگر قدرت دفاع نداشته باشند همان بلای چکوسلواکی برسر آنها هم نازل شود. مرگ هوشی‌مین، رهبر ویتنام

شمالی، فرستی به کاسیگین داد که در راه مراجعت از مراسم تشییع جنازه وی، در پکن توقف کوتاهی داشته باشد و در ۱۲ سپتامبر با چوئن لای ملاقات کند. این مذاکرات بمدت دو ساعت و نیم در فرودگاه پکن صورت گرفت و قرار شد تماسهای دیگری بین دو کشور از مجرای دیپلماتیک بعمل آید. بلاfacسله لعن خصمانه وسایل ارتباط جمعی دو کشور نسبت به یکدیگر فروکش کرد و حوادث مرزی کاهش یافت.

درباره گفتگوهایی که در این ملاقات بعمل آمد، اطلاعات جالبی از طریق انورخوجه به دست ما رسیده است. این اطلاعات را چوئن لای چند روز بعد از این ملاقات به سفیر آلبانی داده بود. طبق اظهار وی، چون شورویها در داخله بابحران روپرورد شده بودند اظهار تمایل به مذاکره کرده بودند. کاسیگین فردی صلح طلب بود که در برابر فشار نظامیان جنگ طلب سه بار استغفا داده بود و می‌خواست از طریق این مذاکرات امریکا را تحت فشار قرار دهد. چوئن لای نتیجه‌گیری کرده بود که این مذاکرات منجر به تخفیف وقت تشنجهای شد بدون آنکه ما هیچ‌گونه امتیازی به شورویها داده باشیم. رهبر آلبانی چنین اظهار نظر می‌کند: «به نظر من چینیها دچار وحشت شده و در مقابل تهدید شوروی کوتاه آمده‌اند.»<sup>۲۶</sup>

در ۲۰ نوامبر، سفیر چین در تیرانا به یکی از رهبران آلبانی اطلاع داد که مذاکرات فقط درباره مسائل مرزی بوده و به هیچ نتیجه‌ای نرسیده است، زیرا شورویها نمی‌خواسته‌اند به نتیجه برسد و برای توجیه آن علاوه می‌کنند «استالین هم برای اینکه مهلت بدست بیاورد به همین ترتیب در مقابل هیتلر عمل کرد. ماهم می‌خواهیم مهلت بدست بیاوریم تا خود را به قدر کافی مجهز کنیم زیرا در هر صورت شورویها به ما حمله خواهند کرد.»<sup>۲۷</sup>

این ترس چینیها باعث گردید که بزودی در برابر اشارات دوستانه واشینگتن روی خوش نشان بدهند. کمتر از دو سال بعد از این وقایع، هنری کیسینجر به پکن رفت و هردو طرف برای توجیه ابن جهش عظیم و تغییر سیاست صد و هشتاد درجه‌ای، «واقع بینی» را عنوان کردند.

26) Enver Hodja, *Réflexions sur la Chine*, op. cit., p. 467.

27) Ibid., pp. 468-84.

## فصل ۸

# پینگ پونگ

ذوب شدن یخهای روابط آمریکا و چین - جنگ هند و پاکستان در سال ۱۹۷۱ - استقلال بنگلادش

بسیاری از مسائل از راه پینگ پونگ حل شده است  
آرتور آداموف، مقدمه تئاتر

«ما باید گفتگو با چین را آغاز کنیم. ما می‌توانیم با تشکیل ماهرانه یک مثلث «واشنگتن - پکن - مسکو» و برقراری تماس با هر دو آنها شانس تفahم با هریک از آنها را افزایش دهیم.»<sup>۱</sup> این کلمات را نلسون راکفلر، فرماندار ایالت نیویورک، در ژوئیه ۱۹۶۸ ادا کرد و هنری کیسینجر آن را اقتباس و به صورت یکی از اصول سیاست خارجی ریچارد نیکسون درآورد.

در اکتبر ۱۹۶۷ که هنوز نیکسون یک فرد عادی بشمار می‌رفت در مجله «مسائل خارجی» نوشته بود: «ما نمی‌توانیم چین را تا ابد نادیده بگیریم و با این عمل خود حس نفرت و تهدید همسایگان را در این ملت افزایش دهیم». وی یک سیاست بسیار محتاطانه را به منظور این که در درازمدت چین بتواند جای خود را در جامعه بین‌المللی بازیابد پیشنهاد کرده بود. منظور اصلی نیکسون این بود که چین آنها را از گرفتاری ویتنام نجات دهد و این همان سیاستی بود که ژنرال دوکل در سال ۱۹۵۸ در مورد مسئله الجزایر در پیش گرفته و به شیوه منظم با کشورهای اسپانیا، مغرب، تونس و مصر که حمایت خود را از جبهه

1) Kissinger, *A la Maison Blanche*, op cit., tome 1, p. 173.

آزادی‌بخش الجزایر پنهان نمی‌کردند، تفاهم ایجاد کرده بود. اما این اظهارنظر بکلی مخالف عقاید جانسون و راسک بود که معتقد بودند ویتنام شمالی را مائو از راه دور هدایت می‌کند و بهمین جهت کوچکترین قدمی در راه نزدیکی با چین برنمی‌داشتند. تنها تماسی که در آن زمان بین دو کشور وجود داشت منحصر به ملاقات‌های سفرای دو کشور ابتدا در ژنو و بعد در ورشو بود. تعداد این ملاقات‌ها بین سالهای ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۸ به ۱۳۴ رسید که ضمن آنها نوزده پیشنهاد عنوان شده و فقط یکی از آنها به نتیجه رسیده بود و آنهم مربوط به آزادی ۲۶ آمریکایی بود که به دلایل مختلف در زندانهای چین بسر می‌بردند.<sup>۲۰</sup>

از ابتدای سال ۱۹۶۸ این تماسها هم قطع شده بود. اما بمحض این که نیکسون به ریاست جمهوری برگزیده شد، پکن پیشنهاد کرد که این ملاقات‌ها از ژانویه سال بعد از سر گرفته شود. این نخستین علامت ذوب شدن یخها بود که سه سال و نیم بعد به مسافت نیکسون به پکن منتهی گردید. علل نزدیکی بین این دو کشور روشن است. اولاً اظهار نظرهای نیکسون و راکفلر که قبل ذکر شد؛ ثانیاً اشغال چکوسlovاکی که باعث نگرانی شدید چینیها گردید؛ ثالثاً اعتقاد مائو و چوئن‌لای به این که هر چند آمریکا واقعاً یک ببر کاغذی است اما دندانهای اتمی دارد و بنابراین مصلحت در این است که به صورت رقبه و دشمن اصلی چین نباشد.

نیکسون در ابتدا چندان روی خوشی به پیشنهاد چینیها نشان نداد و در نخستین مصاحبه مطبوعاتیش در ۲۷ ژانویه ۱۹۶۹ اظهار کرد که چینیها در وهله اول باید نشان بدند که رویه‌شان تغییر کرده است. روزنامه «مردم» چاپ پکن این اظهار را با تمسخر تلقی کرد و نوشت: «رئیس جمهوری جدید دیگر حرفی ندارد بزند زیرا امپریالیسم آمریکا آخرین ساعات عمرش را می‌گذراند.» سپس چینیها فرار یکی از دیپلمات‌هایشان در لاهه را بهانه قرار داده و آمریکا را در این جریان مقصراً قلمداد کردند و تعطیل ملاقات‌های سفرای دو کشور در ورشو را خواستار شدند.

چوئن‌لای بخوبی به یاد می‌آورد که در سال ۱۹۴۹، در نخستین

2) Kenneth T. Young, «Entretiens à Varsovie», *Information et Documents*, 1 er février 1968.

روزهای استقرار رژیم کمونیستی بطور محترمانه از آمریکاییها خواسته بودکه به او در اجرای سیاست مستقل یاری دهند. ادموند کلاب، سرکنسول آمریکا، بشدت از این تقاضا پشتیبانی کرده ولی واشینگتن عمدتاً آن را نادیده گرفته بود.<sup>۳</sup> ازسوی دیگر، در کنفرانس ژنو ۱۹۵۴، درباره هندوچین، جان فوستر دالس جلو چشم همه از دست دادن با چوئن لای خودداری کرده بود و در همان موقع ناظران سیاسی از یک فرصت از دست رفته گفتگو کرده بودند.

نیکسون نیز در ابتدای کارش اهمیت بیشتری برای مذاکره با شوروی درباره سیستم موشکها قائل بود. چون عقیده داشت که آمریکا می‌تواند حداقل سلاحهای ضدموشکی را تهیه کند و بهترین وسیله‌ای که می‌توان آن را به تصویب شورویها برساند این است که خطر توسعه زرادخانه اتمی چین برای هر دو کشور را به رخ روسمها بکشد. بنابراین دلیلی نمی‌دید که به پکن روی خوش نشان بدهد. خبرگزاری چین جدید در ۱۶ مارس ۱۹۶۹ برنامه ضدموشکی را نوعی همدستی آمریکا با تجدیدنظر طلبان شوروی بمنظور ادامه تهدید و فشار اتمی علیه ملت‌های مختلف، بخصوص ملت چین، دانست. قطعاً نویسنده این تفسیر نمی‌دانسته است که نیکسون در اول فوریه، کیسینجر را مأمور تهیه گزارشی درباره امکانات نزدیکی با چین کرده بوده است. کیسینجر در خاطراتش می‌نویسد: «پر زیدنست به من نوشت که ما باید چنین وانمود کنیم که قصد نزدیکی با چین را داریم تا به این وسیله شورویها را ناراحت کنیم و وادار سازیم در خاتمه دادن به جنگ ویتنام به ما کمک کنند.»<sup>۴</sup>

همانطور که قبل گفته شد وقتی دوگل در همان ماه با نیکسون در پاریس ملاقات کرد، به او اصرار ورزید که چین را به رسمیت بشناسد و به قول نیکسون: «نظرات او و ژنرال در این باره موازی با یکدیگر بود و ژنرال به او گفته بود که داشتن ارتباط بیشتر با چین برای آمریکا جنبه حیاتی دارد.»<sup>۵</sup> دوگل همین مطلب را در ۲۲ آوریل به اتین مانک، سفیر جدید فرانسه در پکن، که عازم محل مأموریتش بود به این صورت اظهار داشته بود: «نیکسون تصمیم خود را گرفته است و اکنون واشینگتن

(۳) خبر منتشره از طرف خبرگزاری یونایتدپرس براساس اسناد سری که در ۱۳ اوت ۱۹۷۷ از طرف وزارت خارجه آمریکا منتشر یافت.

4) Kissinger, op. cit., p. 177.

5) Nixon, op. cit., 268-69.

سعی خواهد کرد گفتگوی واقعی با چین را شروع کند. آمریکا حاضر است چین را به رسمیت بشناسد و با عضویت آن کشور در سازمان ملل متعدد موافقت کند.<sup>۶</sup>

در این هنگام شش هفته از وقوع اولین حادثه مرزی بین چین و شوروی در رودخانه او سوری که بحران بین دو کشور را به اعلا درجه رسانده بود، می‌گذشت. کیسینجر می‌خواست از این موقعیت استفاده کند ولی در اولین جلسه مذاکرات بین نمایندگان آمریکا و ویتنام شمالی در پاریس، خوان توانی رئیس هیئت نمایندگی ویتنام بصراحت گفت که اگر آمریکا بخواهد از اختلافات بین کشورهای کمونیست استفاده کند سخت در اشتباه است و چیزی عایدش نخواهد شد. از جانب دیگر مسکو هم سعی داشت واشنگتن را در صفت مبارزان ضد چینی درآورد و برزنف در ۷ ژوئن ۱۹۶۹ در کنفرانس جهانی احزاب کمونیست، که در فصل هفتم درباره آن بحث شد، اظهار داشت: «تحول اوضاع ما را وادر می‌سازد که ایجاد یک منطقه امنیت دسته‌جمعی در آسیا را در دستور کارمان قرار بدهیم.<sup>۷</sup>» در هفته‌های بعد، دیپلماتیای شوروی بطور سربسته به همکاران آمریکایی خود فهماندند که از شرکت آمریکا در چنین طرحی استقبال خواهند کرد.

على رغم مقالات و کتابهایی که در آن زمان درباره لزوم اتحاد اجتناب‌ناپذیر شوروی و آمریکا علیه چین منتشر می‌شد، کاخ سفید حتی یک لحظه هم به این گفته‌ها توجهی نکرد. در مورد امنیت دسته‌جمعی در آسیا نیز نیکسون عقاید خاصی داشت که در ۲۵ ژوییه آن سال در برابر سران نظامی و روزنامه‌نگاران آمریکایی که در جزیره گواه واقع در اقیانوس کبیر اجتماع کرده بودند تشریح کرد و بعدها به «دکترین گواه» مشهور شد. وی اظهار داشت: «صرفنظر از تهدید از جانب یک دولت بزرگ که مسلمًا منجر به توسل به سلاح اتمی خواهد شد، دولت آمریکا ملل آسیایی را تشویق می‌کند که مسائل امنیت داخلی و دفاعی را بین

6) Étienne Manac'h *Mémoires d'Extrême-Asie*, Paris Fayard, tome 1, p. 181.

7) Supplément no 3 d'*Études soviétiques* no 256/257 juillet-août 1969.

خودشان حل و فصل کنند و انتظار دارد که خودشان مسئولیت را به عهده بگیرند.<sup>۸</sup>

در آن هنگام نیکسون از شرکت در مراسم استقبال فاتحین کره ماه بر می‌گشت و در راه مراجعت به آمریکا با ژنرال یحیی خان رئیس جمهوری پاکستان و نیکلا چائوشسکو رئیس جمهوری رومانی که هر دو روابط بسیار نزدیکی با چین داشتند ملاقات و از آنها تقاضا کرد که نظراتش را به اطلاع چینیها برسانند. بعضی ورود به واشنگتن نیز دستور لغو بعضی از مقررات در مورد صدور کالا به چین را که از بیست سال قبل اجرا می‌شد صادر کرد. پکن برای آنکه نشان بددهد پیام آمریکا را فهمیده است در ۲۶ ژوئن دو ملوان آمریکایی را که کشتی‌شان غرق شده و امواج دریا آنها را به سواحل چین برده بود آزاد کرد. در ۸ اوت راجرز، وزیر خارجه آمریکا، قدم دیگری در این راه برداشت و علناً از رفع اختلافات بین آمریکا و چین گفتگو کرد.<sup>۹</sup> بلا فاصله شایعه حمله قریب الوقوع شورویها به مرکز تأسیسات اتمی چین در دنیا پیچید و آمریکاییها که خودشان در پخش این شایعه دست داشتند ملاحظه کردند که دیگر بیش از این نمی‌توانند بی‌تفاوت بمانند. لذا در ۵ سپتامبر الیوت ریچاردسون، معاون وزارت خارجه آمریکا در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: «بهبود روابط با چین کمونیست به نفع ما است. ما نمی‌خواهیم از دشمنی بین چین و شوروی به نفع خودمان استفاده کنیم ولی ضمناً نمی‌توانیم نگرانی خود را از تشدید بعران بین این دو کشور که صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره می‌اندازد پنهان نماییم».<sup>۱۰</sup>

کیسینجر در خاطراتش می‌نویسد: «چینیها در طول سه هزار سال توانسته‌اند خود را واقع بین‌ترین و بی‌احساس‌ترین استادان فن پیچیده سیاست نشان بدتهند و در گردباد حوادث به حیات خود ادامه بدهند. آنها با پیروی از سیاستی که استالین در فاصله بین دو جنگ جهانی در پیش گرفته بود، همیشه به امپریالیسم ضعیفتر برای مقابله با امپریالیسم قوی‌تر تکیه کرده‌اند. آنها به مخاطر آنچه یک سال پیش در پراگ رخ داده بود چنان خطر شوروی را جدی گرفته بودند که چاره‌ای نداشتند جز این‌که با آمریکا که از طریق «دکترین گوام» تمایل خود را به محدود کردن

8) Kissinger, op. cit., tome 1, p. 231.

9) Ibid., p. 187.

10) Ibid., p. 190.

تعهداتش در آسیا اعلام داشته بود و در موقع مناسب نگرانی خود را از حمله احتمالی شوروی به چین ابراز می‌کرد، کنار بیایند.»<sup>۱۱</sup> چون‌لای این اقدامات تاکتیکی را با جملات سربسته در اوت ۱۹۷۳ در برابر دهمین کنگره حزب کمونیست چین توجیه کرد: «باید بین هم‌دستی و سازش بین تجدیدنظر طلبان شوروی و امپریالیستهای آمریکایی، باتوافقهای ضروری که کشورهای انقلابی با کشورهای امپریالیست می‌کنند فرق قائل شد. لینین در این‌باره گفته است: توافق داریم تا توافق. باید بلد باشیم شرایط و اوضاع هر توافقی را خوب تجزیه و تحلیل کنیم و میان کسی که کیسه پول و اسلحه‌اش را به راه‌زنان می‌دهد تا جانش را نجات بدهد و بعداً در موقع مناسب آنها را باز ستاند، با کسی که پول و اسلحه‌اش را به‌قصد شرکت در غارت به راه‌زنان می‌دهد تفاوت بگذاریم.<sup>۱۲</sup> پیمان برست لیتوفسک که بین لینین و امپریالیسم آلمان در سال ۱۹۱۸ منعقد شد به دسته اول تعلق دارد، در حالی‌که حرکات و اعمال خروشچف و برژنف که به آرمانهای لینین خیانت کرده‌اند مربوط به دسته دوم می‌باشد.»<sup>۱۳\*</sup> منطق چینیها در مورد مسائل عقیدتی بی‌شباهت به کشیشهای ژزوئیت نیست.

بدین‌ترتیب یک نمایش باله بسیار پیچیده آغاز گردید که آنچنان‌ماهرانه تنظیم شده بود که طرفین هر لحظه می‌توانستند ادعا کنند که هیچ‌گونه تماسی با یکدیگر ندارند و چنان دقیقی در طرح آن بکار رفته بود که هیچ‌کدام مسئولیت شروع آن را به‌عهده نمی‌گرفت و به صورتی آزاد بود که مناسبات هریک از طرفین را با سایر کشورها به‌خطر نمی‌انداخت.<sup>۱۴</sup>

\* پیمان صلح برست لیتوفسک در ۳ مارس ۱۹۱۸ بین بلشویکها و امپراتوریهای آلمان و اتریش منعقد گردید و به‌موجب آن روسیه امتیازات مهمی به‌آنها داد از جمله اوکرائین و کشورهای بالتیک را به آلمان و اتریش واگذار کرد. لینین با این جمله که «می‌بایست خاک را از دست بدھیم تا فرصت بدست آوریم» انعقاد این پیمان را توجیه کرده است.

11) *Ibid.*, p. 191.

12) Texte intégral dans *politique étrangère*, décembre 1979, pp. 263-74.

13) *Bulletin d'information de l'Ambassade de Chine à Paris*, no, 193 du 1er septembre 1973.

14) Kissinger, *op. cit.*, p. 193.

شرح جزئیات تحوالاتی که در این جریان از یک سو به وسیله هنری کیسینجر که نخستین فرصت را برای عملی کردن فرضیه‌هایش یافته بود و از سوی دیگر به وسیله چوئن‌لای که از طرف شخص مائو حمایت می‌شد صورت گرفت، ملال آور خواهد بود.

در ژانویه ۱۹۷۰ پایتختهای دو کشور تجدید مذاکرات در ورشو را اعلام داشتند و در ۱۸ فوریه نیکسون به کنگره اعلام کرد: «چینیها ملت بزرگی هستند که نباید از جامعه بین‌المللی کنار گذاشته شوند. قدرت نیروی اتمی ما شوروی را از آغاز یک حمله وسیع و همه‌جانبه علیه کشورهای اروپایی عضو پیمان آتلانتیک، و چین را از حمله به متعددین ما در آسیا باز می‌دارد.»<sup>۱۵</sup> از سپتامبر ۱۹۶۹ که معاون وزارت خارجه آمریکا نگرانی خود را از تشدید بحران بین چین و شوروی ابراز کرده بود تا این تاریخ که رئیس جمهوری این کشور تلویعاً نیروی اتمی آمریکا را حامی چین اعلام می‌کرد، راه بس دور و درازی طی شده بود.

دو روز بعد ویلیام استوسل سفیر آمریکا در ورشو به کاردار چین پیشنهاد کرد که دو کشور نمایندگانی به پایتختهای یکدیگر بفرستند. چند روز بعد نیز سفیر چین در فرانسه در ضیافت ناهاری به مؤلف این کتاب اظهار داشت: «نیکسون به بدی جانسون نیست. اما متأسفانه برزنف بدتر از خروشچف است.»

در ماههای مارس و آوریل باز هم محدودیتهای مربوط به مبادلات بازارگانی بین آمریکا و چین کاهش یافت ولی در اول ماه مه به علت مداخله نظامی آمریکا در کامبوج که در فصل آینده به آن خواهیم پرداخت در بهبود روابط بین دو کشور ناگهان وقفه حاصل شد. پرنس سیهانوک، رئیس کشور کامبوج، در زمان کوتایی که در غیابش صورت گرفت در پکن بسر می‌برد و پشت سر هم پیام در مورد مقاومت علیه متجاوزین می‌فرستاد. بدین جهت چینیها از ملاقات مجدد با سفیر آمریکا در ورشو و جواب به پیشنهادش خودداری کردند. اما در ۲۰ ژوییه با آزاد کردن یک کشیش آمریکایی که در سال ۱۹۵۸ به اتهام جاسوسی دستگیر و به بیست سال زندان محکوم شده بود علامت جدیدی مبنی بر از سر گرفتن تماسهای خود با واشینگتن نشان دادند و واشینگتن هم از همان طریق اعطای امتیازات اقتصادی به این علامت پاسخ داد. در اول اکتبر مائو دست به

عملی زد که به نظر خودش بسیار مهم می‌آمد و آن این بود که در مراسم سان و رژه نظامی به مناسبت سالروز انقلاب چین اجازه داد ادگار اسنو روزنامه‌نگار آمریکایی که در دوران جنگ جهانی دوم کتابی تحت عنوان «ستاره سرخ بر فراز چین» نوشته و مائو را به آمریکاییها شناسانده بود در تریبون رسمی در کنار او بایستد.<sup>۱۶</sup> به قول کیسینجر: «این علامت چنان ظریف بود که به‌کلی از نظر ما غریبیها که دارای روحیه زمختی هستیم دور ماند.»<sup>۱۷</sup>

اما نیکسون باز هم در این راه جلو رفت و در ۵ اکتبر در مصاحبه با مجله «تايم» اظهار نمود که اگر از او پرسند بزرگترین آرزویش قبل از مرگ چیست جواب خواهد داد سفر به چین. وی در ۲۵ اکتبر ژنرال یعیی خان رئیس جمهوری پاکستان را پذیرفت و صریحاً به‌دو اعلام کرد که تصمیم گرفته است مناسبات خود را با پکن عادی کند و از وی خواست که در این کار میانجی شود. در ۸ دسامبر جواب پکن به‌صورت یک پیام خصوصی چوئن‌لای از طریق سفير پاکستان واصل شد و حاکی از این بود که پکن از اعزام نماینده مخصوص رئیس جمهوری آمریکا به‌منظور «مذاکره درباره تخلیه قسمتی از خاک چین که تایوان نامیده می‌شود» استقبال می‌نماید.<sup>۱۸</sup> نیکسون هم از همین طریق تمایل واشینگتن را به مذاکره نه تنها درباره تایوان بلکه درباره کاهش حضور نظامی آمریکا در آسیای جنوب شرقی و آقیانوس کبیر به‌تدریج که بعران در این منطقه رو به تقلیل می‌رود اعلام داشت.<sup>۱۹</sup>

تبادل نامه‌ها افزایش یافت و در ۱۸ دسامبر مائوتسه تونگ ادگار اسنو را به‌مدت نه ساعت به‌حضور پذیرفت و طی مصاحبه‌ای که قرار شد بعداً منتشر شود اعلام داشت که مسافرت شخص نیکسون به‌پکن در هر زمانی مورد استقبال قرار خواهد گرفت. در ۱۱ ژانویه ۱۹۷۱ سفير رومانی در واشینگتن یک پیام خصوصی چوئن‌لای را که طی آن از نیکسون برای مسافرت به پکن دعوت کرده بود به‌کاخ سفید تسلیم کرد و بالاخره در ۶ آوریل چینیها بمنظور تأیید حسن نیت خود از یک تیم آمریکایی تنیس روی میز (پینگ پونگ) که برای مسابقه به ژاپن رفته

16) Edgar Snow, *Étoile rouge sur la Chine*, Paris, Stock, 1964.

17) Kissinger, op. cit., tome 2, p. 763.

18) Ibid., p. 766.

19) Ibid., p. 767.

بود دعوت کردند که به کشورشان سفر کند. در ۱۴ آوریل واشینگتن با دادن اجازه صدور بعضی از کالاها به چین که تا آن زمان به عنوان کالاهای استراتژیک تلقی می‌شد، بهندای پکن پاسخ داد.

در آن زمان به واسطه افکار و عقایدی که از بیست سال پیش بر جهان حاکم بود کسی اهمیت خبر مسافرت تیم پینگ ک پونگ آمریکا به چین را بلاfacسله درک نکرد. اغلب روزنامه‌های بزرگ دنیا آن را در صفحه اخبار ورزشی خود درج کردند و حتی وقتی مصاحبه ادکار اسنوا با مائو در شماره ۲۷ آوریل مجله «لایف» منتشر شد بندرت آن را در صفحات اول خود چاپ نمودند. در حالی‌که مائو در این مصاحبه بصراحت گفته بود: «با این دلیل از مسافرت نیکسون به پکن استقبال می‌کند که در حال حاضر فقط با شخص او می‌توان مسائل پیچیده بین آمریکا و چین را حل کرد. اگر او بخواهد به چین برود هیچ اهمیتی ندارد که به عنوان رئیس جمهوری آمریکا باشد یا یک جهانگرد عادی». کوربینی ناظران سیاسی را فقط می‌توان با کسانی که در سال ۱۹۳۹ از مشاهده علائم پیش درآمد پیمان عدم تعرض آلمان و شوروی عاجز بودند، مقایسه کرد.

این خبر آنچنان غیرواقعی می‌نمود که کسی نمی‌توانست صحت آن را باور کند. در چین، انقلاب فرهنگی بتازگی و آنسوم با پیروزی چپگرایان به پایان رسیده بود و به استثنای شورویها که سال‌ها بود از چنین واقعه‌ای وحشت داشتند و آلبانی‌ها که هرگز به گفتار و کردار دوستان چینی خود اعتماد نداشتند و چند نفر پاکستانی و فرانسوی و رومانی که کم و بیش در جریان کار بودند، تقریباً هیچ‌کس از این تغییر عظیم سیاسی اطلاعی نداشت. لذا وقتی ریچارد نیکسون در نطق ۱۵ ژوئیه ۱۹۷۱ اعلام کرد که چند روز قبل کیسینجر در پکن با چوئن‌لای ملاقات کرده است و خود او نیز قصد دارد در ماه مه ۱۹۷۲ به چین مسافرت نماید، اثر یک بمب قوی را داشت. مخصوصاً که سفر کیسینجر به پکن کاملاً معترمانه نگاه داشته شده بود و وی ضمن مسافرت‌ش به پاکستان به بهانه ناراحتی معده و استراحت در اقامتگاهش، مخفیانه به پکن رفته و طی مذاکرات دو روزه‌اش با چوئن‌لای مسحور این شخصیت چینی شده بود. کیسینجر در خاطراتش از سرعت انتقال و هوش سرشار چوئن‌لای تعریف کرده و معتقد است که چو و مائو و دوگل سه شخصیت

جالبی هستند که در عمرش دیده است<sup>۲۰</sup>. جالب این است که اغلب رهبران غربی که با نخست وزیر سابق چین دیدار کرده‌اند همین عقیده را داشته‌اند و تحت تأثیر اطلاعات وسیع سیاسی، فرهنگ عمیق و ظرافت و تسلط بر نفس او قرار گرفته‌اند.

در نخستین روز اقامت کیسینجر در پکن، چو ئن‌لای نسبت به وی مهربانی فراوان ابراز داشت و فقط درباره کلیات مذاکره کرد ولی روز دوم وارد اصل موضوع شد و گفت: «تایوان جزء لاینفک سرزمین چین است، ما از نبرد عادلانه ویتنامیها پشتیبانی می‌کنیم. هند کشوری متجاوز است، حرص جهانگیری شورویها خطری برای دنیا بشمار می‌رود، چین هرگز مایل نیست به صورت یک ابرقدرت درآید، علت گرفتاریهای آمریکا این است که دست و پایش را بیش از اندازه دراز کرده است.» و در خاتمه پرسید: «با توجه به اختلاف نظرهای عمدہ‌ای که بین ما وجود دارد آیا گمان می‌کنید از سفر رئیس جمهوری شما به کشور ما فایده‌ای متصور باشد؟»<sup>۲۱</sup> آنگاه صحبت را به انقلاب فرهنگی کشید و سعی کرد بفهماند که او در این جریان نقشی نداشته و حتی با بعضی اقدامات افراطی که در این انقلاب صورت گرفته مخالف بوده است و به هر حال از اینکه انقلاب فرهنگی خاتمه یافته خوشحال است. به دنبال آن باز هم مذاکره به روایت آمریکا و چین برگشت و این‌بار وی بطور ناگهانی پرسید: «چرا تا بستان ۱۹۷۲ را برای مسافت رئیس جمهوری تعیین نکنیم؟»

پس از این سفر مدتی لازم بود که اعلامیه مشترک تنظیم و آماده بشود. اما کیسینجر در مقدمه گزارشی که درباره سفرش به نیکسون داد با همان لعن غرورآمیز همیشگی‌اش می‌نویسد: «ما توanstیم نخستین سنگ بنای عظیمی را کار بگذاریم که جنابعالی و پرزیدنت مائو را قادر می‌سازد یک برگ از تاریخ جهان را ورق بزنید.»<sup>۲۲</sup> ضمناً قرار شد تماس بین دو کشور از طریق ژنرال والتز مترجم سابق آیزنهاور که در آن زمان وابسته نظامی سفارت آمریکا در پاریس بود و هوانگ چن سفیر چین در این کشور صورت بگیرد. از این تاریخ تا ماه اکتبر ۱۹۷۱ که کیسینجر برای دومین بار اما بطور علنی به پکن سفر کرد ملاقات‌های

20) *Ibid.*, p. 768.

21) *Ibid.*, tome 2, p. 808.

22) *Ibid.*, p. 816.

متعددی بین این دو نفر در پاریس صورت گرفت. در این سفر دوم کیسینجر و چوئن لای بتفصیل درباره خطر شوروی و طرق جلوگیری از آن گفتگو کردند. ماهواره‌های جاسوسی آمریکا کیسینجر را قادر می‌ساخت که اطلاعات دست اول در این خصوص در اختیار نخست وزیر چین بگذارد. بعضی از معافل پیمان آتلانتیک عقیده دارند آمریکا برای جلب نظر چینیها پیشنهاد کرده بود که حاضر است بعضی اطلاعات اتمی در اختیارشان بگذارد تا عقب ماندگی خود را در این زمینه جبران کنند، یعنی نظیر همان پیشنهادی که کنندی در سال ۱۹۶۳ به دوگل کرده بود تا او را وادار به امضای قرارداد منع آزمایش‌های هسته‌ای بنماید. انور خوجه در کتابش به نام «امپریالیسم و انقلاب» که در سال ۱۹۷۹ در تیرانا منتشر شده است می‌نویسد: «آمریکا اسرار اتمی را در اختیار چین قرار داد و این موضوع اکنون به اثبات رسیده است.»<sup>23</sup> اما بر خلاف گفته رهبر آلبانی این موضوع به اثبات نرسیده ولی ما آن را دوبار در روزنامه «لوموند» مطرح کردیم ولی هرگز تکذیبی از جانب واشنگتن یا پکن واصل نگردید.

در ۲۵ اکتبر ۱۹۷۱ پکن موفق شد کرسی چین در سازمان ملل متعدد را که تا آن زمان نمایندگان چیانگ کای شک اشغال کرده بودند بدست آورد. مجمع عمومی سازمان با ۷۶ رأی موافق در برابر ۳۵ رأی مخالف آن را تصویب کرد و نماینده آمریکا که جورج بوش رئیس آینده سازمان سیا و معاون رونالد ریگان بود، بیهوده از این نظریه که چین کمونیست به عضویت سازمان درآید و کرسی آن کشور در شورای امنیت هم به آن واگذار شود، ولی در عین حال جمهوری چین یعنی تایوان هم عضویت خود را در سازمان حفظ نماید، دفاع کرد. با توجه به اتحاد بین واشنگتن و تایوان و نفوذ قابل ملاحظه هواداران تایوان در آمریکا، این حداکثر کاری بود که واشنگتن می‌توانست بکند. اما بسیاری از متفقین آمریکا در همین هنگام عقیده داشتند که طولی نخواهد کشید که روابط بین این دو کشور عادی خواهد شد و لذا برای اینکه در شناسایی چین عقب نمانند پشت سر هم روابط خود را با تایوان قطع و با پکن برقرار نمودند. اما مثل این بود که پکن انتظار چنین تعoul سریعی را که آمریکاییها به ظاهر چند قطره اشک تماسح هم برای آن ریختند، نداشت.

23) Enver Hodja, *L'Imprérialisme et la Révolution*, Tirana, 1979, p. 386.

لازم نیست بگوییم که مسکو چقدر از مسافرت کیسینجر به پکن ناراحت شد. در ۲۶ ژوئیه «پراودا» با لعن خشکی نوشت: «هر کوششی برای استفاده از تماسهای پکن و واشنگتن به منظور فشار وارد ساختن به اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای سوسیالیستی به عمل آید، نتیجه اش دوری از واقعیات خواهد بود.» دو برینین سفیر شوروی در ملاقات با مشاور رئیس‌جمهوری آمریکا از وی پرسید که آیا نیکسون قبل از مسافرت به پکن از مسکو هم دیدار خواهد کرد؟ و به او جواب داده شد که این دیدار بعد از سفر به پکن صورت خواهد گرفت. مسافرت پادگورنی به هانوی و انعقاد پیمان دوستی و همکاری بین شوروی و هند، متعاقب آن صورت گرفت و هند را قادر ساخت که به تقاضای کمک اهالی بنگال علیه پاکستان پاسخ مساعد بدهد. از نظر شورویها پاکستان نه فقط بخاطر اعمال فشار و اختناق نسبت به اهالی بنگال شرقی مقصص بود بلکه مرتكب این گناه نابخشودنی شده بود که در نزدیک کردن چین و آمریکا نقش میانجی را ایفا کرده بود و بنابراین می‌بایست گوشمالی داده شود.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا شورویها سعی کردند از عوامل و طرفداران خود در داخل چین استفاده نمایند؟ چن شائویو مشهور به وانگ‌مینگ، دبیر کل سابق حزب کمونیست چین که از سال ۱۹۵۶ در شوروی بسر می‌برد، مرتبًا مقالاتی علیه مانو منتشر می‌کرد. سازمانهای مخفی مانند «کمیته مخصوص حزبی» و «کمیته فوق العاده کمیته مرکزی چین» و نشریه «جزر و مد سرخ» در داخله چین نیز از همین خط دفاع می‌کردند. در مارس ۱۹۶۹ مقارن حادثه مرزی اوسوری، در معافل نزدیک به احزاب کمونیست ژاپن و یوگوسلاوی و ایتالیا صحبت از این بود که یک حزب کمونیست چین در تبعید به رهبری وانگ‌مینگ در مسکو تشکیل شده است. چند روز بعد رادیو مسکو مقاله مفصلی منتشر کرد که ضمن آن وی خود را سخنگوی کمونیستهای راستین چین می‌نامید و خواهان استقرار یک حکومت واقعاً مارکسیست – لنینیست مطابق میل کرملین در چین شده بود.<sup>۲۴</sup>

در چنین شرایطی آیا نباید دست مسکو را در واقعه‌ای که چند هفته بعد از نخستین دیدار کیسینجر از پکن رخ داد و یکبار دیگر انتظار همه

24) Chi Hsi-Hu, «L'impact de la révolution culturelle sur le conflit sino-soviétique», *Revue française de Science Politique*, aout 1971.

جهانیان را متوجه چین ساخت مشاهده کرد؟ این واقعه سقوط لینپیانو بود که از زمان نهمین کنگره حزب در آوریل ۱۹۶۹، رسماً «نژدیکترین هم‌رزم و جانشین منتخب مائوتسه‌تونگ» شده بود و در ضمن ریاست کمیسیون نظامی، یعنی در واقع فرماندهی کل نیروهای مسلح چین را به‌عهده داشت. این شخص در گزارشش به‌کنگره، نیکسون را شغصی معرفی کرده بود که در عین حال که دم از صلح می‌زند مشغول توسعه تسلیحات و آمادگی آمریکا برای جنگ است. در مورد امپریالیسم آمریکا نیز اظهار نظر کرده بود که گرچه رو به انحطاط است، ولی هنوز دشمن خطرناک مردم صلح‌دوست جهان بشمار می‌رود.<sup>25</sup>

هدف نهمین کنگره حزب کمونیست چین تجدید سازمان حزب بود که در اثر انقلاب فرهنگی شیرازه آن از هم گسیخته بود و به‌این منظور کمیته مرکزی جدیدی انتخاب شد. کمیته مزبور براساس نظریه «وحدت سه‌جانبه»ی مائو ترکیب یافته بود، یعنی ۴۴ درصد اعضای آن ارتشی، ۲۸ درصد نماینده‌گان مردم یعنی گاردھای سرخ سابق، و فقط ۲۷ درصد کادرهای انقلابی یعنی کسانی که به‌صورت ظاهر چپگرا ایشای انقلاب فرهنگی را تأیید می‌کردند بودند و به‌این ترتیب پیروزی لینپیانو مسلم به‌نظر می‌رسید. اما همه ارتشیها هم با فرمانده خود صد درصد موافق نبودند و در میان آنان عده زیادی وجود داشتند که واقعاً به‌این شعار مائو که «حزب باید بر تفنگها تسلط داشته باشد» اعتقاد داشتند.

چینیها می‌گویند تاریخ حزب کمونیست آنها شاخص یک سلسله مبارزات بین دو خطمشی است، در واقع در آن موقع همین‌طور هم بود و مخالفان چپگرا ایی بعد از این کنگره تمام هم خود را مصروف مبارزه با «تمایلات انحرافی چپ و راست» می‌کردند. در پشت سر این شعار یک مبارزة عمیق و بیرحمانه شبیه به مبارزة استالین و تروتسکی بعد از مرگ لنین وجود داشت که هردو یکدیگر را متهم به انحراف از اصول می‌کردند. نظیر این اتهام متوجه مارشال توخاچفسکی شده بود که در سال ۱۹۳۷ به‌اتهام خیانت به نفع آلمان تیرباران شد و بعد از مرگ استالین از او اعادة حیثیت کرده بودند.

در دومین اجلاس کمیته مرکزی جدید در اوت ۱۹۷۰ شن بودا، منشی مخصوص سابق مائو که در سال ۱۹۶۶ رئیس گروه مرکزی انقلاب

25) *Bulletin d'information de l'Ambassade de Chine à Paris*, no 87, du 27 avril 1969.

فرهنگی و در واقع رهبر چپگرایان بشمار می‌رفت، حملات شدیدی را علیه خطمشی تعیین شده از طرف کنگره نهم آغاز کرد که ظاهراً لین‌پیائو هم با او موافق بود. وی تجلیل فراوانی از «سکاندار بزرگ» بعمل آورد و او را بزرگترین نابغه بشریت طی سالهای اخیر و بزرگترین نابغه چین در هزار سال گذشته نامید و پیشنهاد کرد وی را به مقام ریاست جمهوری که بعد از عزل لیوشانوچی خالی مانده بود برگزینند.<sup>26</sup> در واقع منظور او از این چاپلوسیها خنثی کردن وجود مائو بود زیرا اگر این سمت را می‌پذیرفت فقط یک نقش تشریفاتی به او واگذار می‌شد و به نوشتن آثار فلسفی خود می‌پرداخت و اگر آن را رد می‌کرد لین‌پیائو به این سمت برگزیده می‌شد و می‌توانست از این موضع قدرت نظرات جناح حزبی خود را اعمال کند.

چون‌لای در گزارشی که در اوت ۱۹۷۳ به دهیمن کنگره حزب تسلیم داشت لین‌پیائو را متهم کرد که در اجلاس فوق‌الذکر دست به یک کودتای ضد انقلابی زده ولی با شکست رو برو شده است. اما فراموش نکنیم که چینیها، مثل تمام ملل شرقی، تمایل زیادی به مبالغه و گزافه‌گویی دارند و گرنه کودتایی در کار نبوده است. به‌هرحال مائو متوجه دامی که برایش گستردۀ بودند شد و بدون آنکه انتقادی از لین‌پیائو بعمل آورد به قول خودش ترجیح داد که «برای نجات بیمار به معالجه بیماری بپردازد». لذا اجلاسیه با تصویب قطعنامه مهمی خاتمه یافت و دستگاه‌های تبلیغاتی دولت از آن برای وارد کردن حملات شدید و انتقاد از «تجددیدنظر طلبان و منحرفین و اشتباهات چپگرایانه» استفاده کردند که منظور اصلیشان جناح طرفدار انقلاب فرهنگی بود.<sup>27</sup>

با توجه به نقشی که شن‌بودا در انقلاب مزبور ایفا کرده بود باید اذعان کرد که فقط چینیها قادرند خطمشی او را بدون ذکر نامش اینچنین مورد حملات شدید قرار دهند و به این ترتیب لین‌پیائو را از پشتیبانی بزرگترین حامیش مائو، محروم کنند. بمحض اینکه کمیته‌های انقلابی، بمنظور استقرار قدرت دولت و حزب در نقاط مختلف چین تشکیل گردیدند و لین‌پیائو مشاهده کرد که طرفدارانش در کمیته‌های مزبور

26) Documentation française, «Problèmes Politiques et sociaux», 22 décembre 1972.

27) Bulletin d'information de l'Ambassade de Chine à Paris, no 193, 1 er septembre 1973.

جای خود را به طرفداران چوئن لای داده‌اند، خطر را احساس کرد. در فوریه ۱۹۷۱ چینیها بطور محترمانه به انورخوجه اطلاع دادند که شن بودا دوست صمیمی او متهم به خیانت شده است ولی از انتشار این خبر برای اطلاع عامه مردم خودداری نمودند.<sup>۲۸</sup>

ادعانامه علیه شن بودا نظیر اتهاماتی است که در چین معمول است و بطرز عجیبی غیر واقعی به نظر می‌رسد. او به عضویت حزب کومینتانگ – تروتسکیسم و همکاری نزدیک با لیوشائوچی که انقلاب فرهنگی در ابتدا علیه او شروع شد، متهم گردیده بود. یکی از جنایات شن بودا این بود یک طرح قانون اساسی تهیه کرده بود که در آن مقام ریاست جمهوری حنف و وظایف آن به کنگره خلق واگذار می‌شده است. در این طرح از مائو به عنوان «رهبر کبیر خلقها، دیکتاتور طبقه پرولتاریا و فرمانده عالی نیروهای مسلح خلقی» واژلین پیائو به عنوان «نزدیکترین هم رزم و جانشین مائو و معاون فرمانده عالی نیروهای مسلح خلقی» نام برده شده بود.

بتدربیع از لین پیائو کمتر اسم برده می‌شد و در عوض نام سالخوردگان قدیمی از قبیل مارشال چنی که از زمان انقلاب فرهنگی ناپدید شده بود بر سر زبانها می‌افتد و وی به عضویت کمیسیون نظامی کمیته مرکزی درآمد. به قولی، لین پیائو از همین ایام به فکر کودتا افتاد و در جستجوی طرفدارانی در میان ارتشیها، و مسئولین شهرستانها برآمد ولی حقیقت امر به علت اظهارات ضد و نقیض و مبهم رهبران چین درست روشن نیست. تا اینکه چو ئن لای در گزارشی که در اوت ۱۹۷۳ به ده میهن کنگره حزبی داد از یک کودتای نظامی و ضد انقلابی که هدف آن سوءقصد بجان صدر مائو و تشکیل یک کمیته مرکزی جدید بوده است سخن به میان آورد و گفت: «بعض این که توطئه کودتا کشف شد لین پیائو در ۱۳ سپتامبر ۱۹۷۱ سوار هواپیما شد تا با خیانت به حزب و میهن انقلابی بنزد تجدیدنظر. طلبان شوروی فرار کند.»<sup>۲۹</sup>

برای روشن شدن حقیقت می‌باشد تا پاییز ۱۹۸۰ و محاکمه «گروه چهار نفری» منتظر باشیم تا پکن شرح رسمی جریان را در «روزنامه

28) Enver Hodja, *Réflexions sur La Chine*, op. cit., tome 1, pp. 558-62.

29) *Bulletin d'information de l'Ambassade de Chine à Paris*, no 193, 1er septembre 1973.

مردم» منتشر کند. طبق این شرح لین پیائو در اجلاس عمومی ۲۳ اوت ۱۹۷۰ کمیته مرکزی کوشش کرد به مقام ریاست جمهوری برگزیده شود ولی مانو و چون‌لای اقدامات او را خنثی کردند لذا در ماههای بعد با کمک عده‌ای از ژنرالها طرح یک کودتای نظامی را که اسم رمز آن «طرح ۵۷۱» بود ریخت. صدر مانو بمحض اطلاع از این نقشه خائنانه و برای خنثی کردن آن در ۱۶ اوت ۱۹۷۱ به جنوب چین رفت و موضوع را به مسئولین محلی شهر ووهان خبر داد. لین از طریق کمیسر سیاسی نیروی دریائی که از عواملش بود از جریان آگاه شد و این بار نقشه قتل مانو را کشید. در این حال مانو با تون مخصوصش مشغول گردش در ایالات چین بود تا از سوءقصد احتمالی توطئه‌کنندگان در امان باشد. وی صبح روز یکشنبه ۱۲ سپتامبر به‌پکن بازگشت و حال آنکه لین پیائو نقشه قتل او را هنگام اقامتش در شانگهای کشیده بود. در اینجا عرصه بر لین تنگ شد و لحظه‌ای به‌فکر تشکیل دولت جداگانه‌ای در کانتون افتاد تادر صورتیکه در زورآزمایی با پکن شکست بخورد با کمک شورویها از شمال و جنوب دولت مرکزی را نابود سازند. ولی دریافت که امید موفقیت ندارد و لذا تصمیم گرفت به‌ایرکوت‌سک در سیبری فرار کند. اما چند ساعت بعد هواپیماش در مغولستان سقوط کرد و دیپلوماتهای چینی مقیم آن کشور موفق شدند جسد لین پیائو و همسر و پسر ۲۴ ساله‌اش را که کمک‌خلبان بود و چهار نفر دیگر را شناسایی کنند.<sup>۲۰</sup>

به‌علت ابهامات و تناقضاتی که در این شرح وجود دارد خبرنگاران روزنامه فرانسوی «لیبراسیون» دست به تحقیقات وسیعی زدند و با توجه به مقالاتی که در این خصوص در ژاپن و تایوان و هنگ‌کنگ انتشار یافته بود نتیجه تحقیقات خود را در دسامبر ۱۹۸۰ به‌این صورت منتشر کردند که لین و همسر و پسرش ضمن صرف شام با ژیان کینگ همسر مانو، در کاخ خوشبختی پکن به قتل رسیده و فقط همدستان آنها توانسته‌اند با هواپیما فرار کنند که آن را هم میگهای شکاری چینی ساقط کرده‌اند.

معدلك هنوز نکات مبهمی در این جریان وجود دارد. به‌جهالت کاردار چین در شیلی به‌سفیر آلبانی گفته بوده است «دوستان مانو لین‌پیائو را

30) Analyse de l'article par Alain Jacob dans *Le Monde*, 27 novembre 1980.

کشند؟<sup>۳۱</sup> و چرا دولت شوروی از افشاری نام کسانی که در حادثه سقوط هواپیما جانشان را از دست داده بودند خودداری کرد؟ چه کسی می‌تواند ادعای چوئن‌لای را باور کند که در اکتبر ۱۹۷۲ به روزنامه‌نگاران آمریکایی اظهار داشته بود کارمندان سفارت چین در مغولستان قبل از هر کس به محل وقوع حادثه رسیده و اجساد را که زغال نشده بود شناسایی و عکسپرداری کرده‌اند؟ در حالی که همه می‌دانیم مغولستان تحت‌الحمایه شوروی است و چنین امری امکان ندارد در آن کشور صورت بگیرد.<sup>۳۲</sup>

اما قدر مسلم این است که کلیه مقامات چینی فعالیتهای لین‌پیائو را خیانت به نفع شوروی می‌دانند و می‌گویند توطئه سال ۱۹۷۰ با همدستی ۳۰۰،۰۰۰ سرباز روسی مستقر در مغولستان تنظیم شده بود و همسر لین یک جاسوس کهنه‌کار شوروی بوده است. می‌گویند مارشال‌لین پیائو عامل شورویها بوده و به او دستور داده بودند به‌هرقیمتی شده و قبل از آنکه چین به صورت متعدد آمریکا درآید مائو را بکشد و قدرت را در دست بگیرد.<sup>۳۳</sup> ادعا می‌کنند که وی با مارشال مالینوفسکی، وزیر دفاع شوروی، روابط معترمانه‌ای داشته و در مقابل کمک شورویها و عده داده بوده که سرزمینهای وسیعی از خاک چین را به‌آن‌کشور واگذار کند.<sup>۳۴</sup> چوئن‌لای در گزارش خود به دهمین کنگره حزبی لین‌پیائو و طرفدارانش را متهم به «تسليم در برابر امیال امپریالیست‌های سوسیالیست‌نما و تجدیدنظر طلب شوروی و اطاعت از اوامر آنان» کرده است.<sup>۳۵</sup>

اگر این اتهامات واقعیت داشته باشد باید اذعان کرد که مارشال بخوبی توانسته بوده اسرار زندگی خود را مخفی نگه دارد زیرا در طی سالهای متتمادی وی از ایراد نطقهای شدیداللحن و زننده نسبت به شوروی خودداری نمی‌کرد. آیا او به علت مخالفت با مذاکره رهبران پکن با کیسینجر و دورنمای نزدیکی آمریکا و چین که گرددش بزرگی در سیاست خارجی این کشور بود حذف گردیده است؟ در این خصوص رهبران چین ساكت مانده‌اند ولی مسلم این است که همانقدر که لین‌پیائو با شورویها

31) Enver Hodja, *op. cit.*, tome 1, p. 794.

32) K. S. Karol, *La Deuxième Révolution Chinoise*, Paris, Robert Laffont, 1973, p. 458.

33) Enver Hodja, *op. cit.*, 784.

34) *Ibid.*, p. 790.

35) *Bulletin de la Chine*, *op. cit.*, no 193.

مخالف بود با آمریکاییها هم دشمنی می‌ورزید.<sup>۳۶</sup> هیچ‌کس با قاطعیت نمی‌تواند بگوید او چه وقت و در کجا مرده است ولی چون این وقایع مقارن سفر کیسینجر به‌پکن رخ داده است نمی‌توان بین آنها رابطه‌ای قائل نشد.

در اجلاس اکتبر ۱۹۷۱ مجمع عمومی ملل متحد، دولتین آمریکا و شوروی با وفاداری به سیاست دیرینه خود در مورد عضویت چین کمونیست رأی دادند یعنی آمریکا رأی مخالف و شوروی رأی موافق داد. معذلك وقتی عضویت چین به تصویب رسید در مذاکرات مجمع عمومی و شورای امنیت پاییز آن سال نوعی همفکری بین آمریکا و چین مشاهده می‌شد در حالیکه روز بروز فاصله بین آمریکا و شوروی بیشتر می‌گردید. بمحض شروع مذاکرات درباره طرح شوروی راجع به تشکیل کنفرانس جهانی خلع سلاح، پکن بشدت با آن مخالفت کرد و وقتی در چهارم دسامبر جنگ هند و پاکستان درگرفت بعران در روابط این دو کشور به اوج خود رسید تا جایی که در یک گردهم‌آیی غیر رسمی که به پیشنهاد فرانسه تشکیل شده بود، نماینده چین دست همتای آمریکائیش را فشود ولی از دستدادن با نماینده شوروی خودداری کرد.

جنگ هند و پاکستان نقش عمده‌ای در تیرگی روابط چین و شوروی داشت و مسبوق به ساقه بود. در سال ۱۹۶۵ شبه‌قاره هند ص Huston جنگ‌های شدیدی بین نیروهای دهلی و اسلام‌آباد برسر مسئله کشمیر گردید. این ایالت که زادگاه نہرو بشمار می‌رود مورد ادعای هردو دولت است و خط آتش‌بس که در سال ۱۹۴۷ به دنبال نخستین جنگ هند و پاکستان بعد از تقسیم شبه‌قاره و ختم استعمار انگلیس ترسیم شد، هیچ‌یک از طرفین را راضی نمی‌کرد. در سال ۱۹۶۵ هند با استفاده از برتری نظامی خود ناگهان به کشور نوبنیاد پاکستان حمله کرد و توانست قوای طرف، مخصوصاً نیروی زرهی آن را بکلی خرد و نابود سازد. در ۱۶ سپتامبر پکن به دهلی اخطار کرد که باید بسرعت قسمتی از استحکامات نظامی خود در مرز با چین در ایالت سیکیم را برچیند.

با توجه به درس عبرتی که چینیها در سال ۱۹۶۲ در کوههای

هیمالایا به هندیها داده بودند، در این موقع همه از خود می‌پرسیدند که اگر چین بخواهد به کمک دولت پاکستان بشتابد چه خواهد شد؟ روابط پکن و اسلام‌آباد بسیار دوستانه بود و در مارس ۱۹۶۳ یک قرارداد منزی با یکدیگر منعقد کرده بودند و لذا احتمال حمله چینیها از پشتسر به هند دور از واقعیت نبود. اما به نظر می‌رسد منظور چینیها از این تهدید و وامنود کردن به‌این که قصد گشودن یک جبهه دوم را دارند کاستن فشار ارتش دهلی بر پاکستان بوده است. به‌این جهت مسکو فوراً دست به اقدام زد و بین هند و پاکستان میانجی شد و در ۱۰ ژانویه ۱۹۶۶ به دعوت کاسیگین، رهبران دو کشور به تاشکند رفتند و در کنفرانسی که با شرکت کاسیگین، لعل بهادرشاستری نخست‌وزیر هند، و مارشال ایوبخان رئیس جمهوری پاکستان تشکیل شد ترک مخاصمه بین دو کشور به‌امضا رسید و فردای آن روز شاستری نخست‌وزیر لاغر و ضعیف هند، در اثر هیجانات روحی درگذشت.

اما در سال ۱۹۷۱ دیگر مسکو مایل نبود نقش میانجی را ایفا کند و علی‌رغم تصور بعضی از ساده‌لوحان به هیچ‌وجه نمی‌خواست ایندیرا گاندی دختر نہرو را که جانشین شامتری شده بود تشویق به صلح و آشتی نماید زیرا فرصت خوبی به‌دست کرملین افتاده بود که از این طریق ضربه شدیدی به پاکستان که به صورت دوست و نماینده چین در منطقه درآمده و مقدمات سفر کیسینجر به پکن را فراهم کرده بود، وارد سازد. علی‌الخصوص که وضع ژنرال یعیی‌خان که به‌دبیال یک کودتای نظامی جانشین ایوبخان شده بود چندان رضایت‌بخش به نظر نمی‌رسید. رئیس جمهوری جدید دست به اقدامات اصلاحی به‌منظور جلوگیری از نارضائی ناشی از سوء اداره امور اقتصادی کشور و سوء استفاده‌های مالی توأم با رسوایی زده بود و تصمیم داشت انتخابات عمومی را پس از چند سال برگزار نماید. اما انتخابات مزبور که در دسامبر ۱۹۷۰ صورت گرفت اوضاع را پیچیده‌تر کرد. درحالی که حزب مخالف دولت به‌نام «مردم» به رهبری یک روشنفکر تحصیل‌کرده و کمی چپگرا به‌نام ذوالفقار علی‌بو تو در پاکستان غربی، مخصوصاً ایالات سند و پنجاب اکثریت را بدست آورد، در پاکستان شرقی که در آن سوی هند قرار گرفته و ۱۴۰۰ کیلومتر با پاکستان غربی فاصله داشت، حزب «عوامی لیگ» که یک نهضت طرفدار خودمختاری به‌رهبری شیخ مجیب‌الرحمان بود پیروزی عظیمی به‌دست آورد و بلافاصله خواستار خودمختاری بنگال شرقی گردید.

جای تعجب هم نبود زیرا صرف نظر از اینکه ایالت بنگال شرقی در موقع تقسیم هند از بنگال غربی و کلکته جدا شده و محصول عمده آن فقط کتف بود، رهبران پاکستان که تقریباً همه آنان اهل پاکستان غربی بودند عادت داشتند با آن ایالت به صورت مستعمره رفتار کنند. سیلیهای وحشتناکی که در نوامبر ۱۹۷۰ باعث نابودی دویست هزار نفر گردید نیز به وحامت اوضاع کمک کرد.

اگر بوتو با اصل اعطای خود اختارتی به پاکستان شرقی که واشینگتن پیشنهاد کرده بود موافقت می‌کرد بی‌شك امضای موافقنامه‌ای بین او و مجیب‌الرحمن ممکن می‌شد ولی بوتو طرفدار بدون قید و شرط وحدت ملی پاکستان بود و طی مبارزات انتخاباتی خود صحبت از یک جنگ هزارساله با هند را به میان آورده بود. در نتیجه، مذاکرات بین فاتحین انتخابات با شکست رو برو شد و در ۲۵ مارس ۱۹۷۱ بمحض این‌که مجیب‌الرحمن استقلال بنگلادش را اعلام کرد، ژنرال یعنی‌خان حزب عوامی‌لیگ را منحل و رهبر آن را بازداشت نمود.

از این تاریخ اغتشاشات و زد و خورد با قوای دولتی و فرار دسته‌جمعی اهالی پاکستان شرقی بسوی کلکه آغاز شد و میلیونها بنگالی در اردوگاه‌های پناهندگان که از طرف دولت هند برپا شده بود، به‌شكل رقت‌باری جمع‌آوری شدند. در همین هنگام ایندیرا گاندی توانست با دادن شعارهای ملی و میهن‌پرستانه، در انتخابات عمومی هند پیروز شود تا جایی که بعضی‌ها به او «امپراتریس جدید هند» لقب دادند. وی در پیام‌هایی از جامعه بین‌المللی خواست که در مسئله هجوم پناهندگان بنگالی که فشار شدیدی به‌اقتصاد هند وارد می‌کرد کمک نمایند. پاسخی که به‌این پیامها داده شد در برابر عظمت موضوع کافی نبود و نخست‌وزیر هند که به‌واسطه تبار کشمیری خود از پاکستان بشدت نفرت داشت به‌رأی‌العين مشاهده کرد که در این قضیه نباید انتظاری از آن کشور داشته باشد. به‌این جهت به آموزش نظامی گروه انبوهی از چریکهای بنگالی پرداخت و رادیوهای خود را در اختیار طرفداران استقلال بنگلادش قرار داد و به‌این وسیله توانست بدون هیچ‌گونه اشکالی پشتیبانی شوروی را جلب کند. گرومیکو وزیر خارجه شوروی، در ۹ اوت ۱۹۷۱ شخصاً برای امضای قرارداد دوستی و همکاری بین دو کشور به‌دهلي رفت و با این اقدام خود

به قول کیسینجر «چوبکبریت روشنی را در بشکه باروت انداخت.»<sup>۳۸)</sup> او به خانم گاندی اطمینان داد که در صورت بروز جنگ، کرملین اسلحه و مهمات مورد نیازش را تأمین و با استفاده از حق و تو از محکوم شدن هند در شورای امنیت جلوگیری خواهد کرد.

از جانب دیگر، دولت آمریکا از طریق پیمان دفاعی آسیای جنوب شرقی و پیمان سنتو با پاکستان مربوط بود و یک پیمان کمک متقابل نیز در ۵ مارس ۱۹۵۹ «بمنظور مقاومت در برابر تجاوز» با آن دولت منعقد کرده بود که گاندی و جانسون هریک به نوبه خود اعتبار آن را تضمین کرده بودند. بنابراین دولت آمریکا دلایل قوی و محکمی برای نگرانی از اوضاع پاکستان داشت. اما در مورد سیاستی که باید در پیش گرفته شود وزارت خارجه این کشور با عقاید نیکسون و کیسینجر مخالف بود. از آنجایی که وزارت خارجه آمریکا بکلی از مذاکرات کیسینجر با چینیها کنار گذاشته شده بود، نسبت به هند، بزرگترین کشور دمکراتی در قاره آسیا، علاقه بیشتری نشان می‌داد تا به پاکستان که بخاطر قتل عام‌های پی‌درپی در بنگال حیثیت و آبرویش را از دست داده بود. نیکسون و کیسینجر بر عکس معتقد بودند که چون پکن و واشینگتن نگرانی مشترک نسبت به خطر شوروی دارند لذا بیعلاقگی نسبت به مسئله پاکستان ممکن است در روابطی که با چین در شرف برقراری است تأثیر سوء داشته باشد.<sup>۳۹)</sup>

این اختلاف نظر که روز بروز شدت می‌یافتد و به مرحله بحرانی رسیده بود باعث گردید که کاخ سفید تقریباً کلیه امور سیاست خارجی را در دست بگیرد و از وزارت خارجه سلب اختیار کند. کوشش‌های میانجیگری هم بیهوده بود و ایندیرا گاندی در سفری که در ۴ نوامبر ۱۹۷۱ به واشینگتن کرد از قبول نظرات و میانجیگری آمریکا خودداری نمود. علاوه براین که رفتار اشراف‌منشانه خانم گاندی نیکسون را ناراحت می‌کرد، نخست‌وزیر هند از پذیرفتن امتیازات مهمی که او بزمت توانسته بود از ژنرال یعیی‌خان برایش بگیرد سر باز زد. این امتیازات عبارت بود از عقب‌نشینی نیروهای پاکستانی از مناطق مرزی و متوقف‌ساختن ارسال اسلحه‌های آمریکایی به پاکستان و شروع مذاکره با نمایندگان حزب عوامی‌لیگ. علت آن‌هم از نظر هندیها این بود که پاکستان از زمان تأسیس خود دشمن

38) Kissinger, *op. cit.*, tome 2, p. 921.

39) *Ibid.*, p. 938.

شماره یک هند بشمار می‌رفت و اکنون فرصت مناسبی به‌دست آمده بود که ضربه محکمی به‌این کشور وارد سازند و با آن تصفیه حساب کنند. هندیها یک میلیون سرباز در برابر چهارصدهزار پاکستانی و ۳،۰۰۰ عراده توپ در برابر ۱،۱۰۰ توپ و ۱،۴۵۰ تانک در برابر ۸۷۰ تانک و ۶۲۵ هواپیما در برابر ۲۸۵ هواپیمای پاکستانی تعجیز کرده بودند و اطمینان داشتند که اگر از لحاظ بین‌المللی با اشکال روپرتو نشوند جنگ را بطور قطع برده‌اند.

در ۲۱ نوامبر نیروهای هندی بدون اعلان جنگ از مرز بنگال شرقی گذشتند و به‌کمک‌کردن به هزاران نفر قوای چریکی که بسیاری از آنان نیز از هند آمده و مشغول مبارزه با ارتش یحیی‌خان بودند، پرداختند. بلافاصله کیسینجر با هوانگ‌ها نماینده دائمی چین در سازمان ملل محترمانه ملاقات و تبادل نظر کرد. در سوم دسامبر یحیی‌خان پس از آنکه تعهدات آمریکا را درباره اعطای کمک یادآوری کرد، تصمیم گرفت آخرین ورق خود را بازی کند؛ لذا نیروهای او به سرحدات غربی هند حمله‌ور شدند و نیروی هوائی او نیز شاید به‌تصور این‌که بتواند عملیات موشهدايان در ۱۹۶۷ را تکرار کند، فرودگاه‌های هند را بمباران کرد. اما این اقدام موافق با شکست شد زیرا هندیها قبل از هواپیماهای خود را متفرق و یا در پناهگاه‌های بتونی مخفی کرده بودند و شاید منتظر چنین بهانه‌ای بودند که به‌حمله‌ای بسیار وسیع و گسترده به بنگال شرقی دست بزنند. حمله مزبور در عرض سیزده روز منتهی به سقوط داکا پایتخت بنگال و تأسیس فوری دولت موقت بنگلادش مستقل گردید.

در این هنگام «کمیته بحران» به‌ریاست کیسینجر در واشنگتن مرتباً تشکیل می‌شد. صورت جلسات کمیته مزبور به‌دست جک آندرسون، روزنامه‌نگار مشهور آمریکایی افتاد که آنها را منتشر ساخت. مطالعه این مدارک نشان می‌دهد که کیسینجر سعی می‌کرده است دشمنی نمایندگان وزارت خارجه و وزارت دفاع را نسبت به پاکستان کاهش دهد و ضمناً نیکسون مرتباً وی را تحت فشار قرار می‌داده که چرا نسبت به هندیها سختگیری بیشتری نمی‌شود. ۴۰ نیکسون در ۸ دسامبر می‌گوید: «این

خطر وجود دارد که کشوری که از طرف شوروی تجهیز و حمایت می‌شود بتواند نیمی از پاکستان را به صورت یک کشور ضعیف و نیم دیگر آن را به صورت تحت‌الحمایه خود در آورد. در این صورت شورویها تشویق خواهند شد که در نقاط دیگر تخم شک و تردید را در مورد ارزش تعهدات آمریکا بین متعددین ما پراکنده سازند.<sup>۴۱</sup> همانطور که انتظار می‌رفت، وتوی شوروی به طرح قطعنامه پیشنهادی آمریکا در مورد آتش‌بس و عقب‌نشینی قوای طرفین به موضع اولیه‌شان، در چهارم دسامبر باعث ایجاد بن‌بست در اقدامات شورای امنیت گردید. جالب این بود که چین به نفع این قطعنامه رأی داده و فرانسه و انگلیس از دادن رأی امتناع کرده بودند. کیسینجر در کتاب «سالهای کاخ سفید» می‌نویسد: «این‌هم نمونه دیگری از سیاست متفقین غربی که همیشه میل دارند آمریکا بتنهایی بار امنیت جهان را به‌دوش بکشد.<sup>۴۲</sup>

در مجمع عمومی ملل متعدد که حق و تو وجود ندارد آمریکا توانست به موفقیت چشمگیری نائل شود و طرح قطعنامه خود را با ۱۰۴ رأی موافق به تصویب برساند. یازده کشور، از جمله بلوک شوروی و هند و یونان به آن رأی مخالف و اغلب کشورهای غیر متعهد از ترمن این که مبادا روزی خودشان هم قربانی چنین تجاوزی شوند علیه اقدام هند رأی دادند.

در هر حال از توسل به سازمان ملل متعدد نتیجه‌ای عاید نگردید و از همان وقت آمریکاییها دریافتند که اسلام‌آباد باید در عزای بنگلا‌دش بنشینند؛ مگر نه اینکه شورویها در سال ۱۹۶۷ آتش‌بس در خطوط پیشرفت اسرائیلیها را پذیرفته بودند؟ حال آمریکا چطور می‌توانست خلاف آن را بخواهد؟ اما آمریکاییها از دو چیز می‌ترسیدند یکی اینکه هند از شکست پاکستان در شرق استفاده کند و کشمیر را هم در غرب به‌خاک خود منضم سازد؛ دوم این که چین به کمک متعددش پاکستان بشتابد و در این صورت شوروی اولتیماتومی به منظور جلوگیری از اقدام چینیها صادر کند. به‌این جهت آمریکاییها دیپلماسی فوق العاده فعالی را پیش گرفتند و نیکسون و برزنف به مبادله پیام از طریق «تلفن سرخ» اقدام نمودند. ضمناً کیسینجر هم به تماسهای معهمنانه خود با چینیها ادامه داد و سرانجام کلیه این فعالیتها بدین منجر شد که بوتو که در خلال این مدت به معاونت

41) *International Herald Tribune*, 17 janvier 1972.

42) Kissinger, op. cit., tome 2, p. 951.

نخست وزیری پاکستان منصوب شده بود، به سازمان ملل و واشینگتن سفر کند.

نیکسون از بریون می خواست که شور و حرارت جنگی هندیها را کاهش دهد که البته کار آسانی نبود زیرا امکاناتی که آمریکاییها در اختیار داشتند محدود بود و وسایل ارتباط جمعی دنیا صدرصد از هندیها حمایت می کردند.<sup>۴۳</sup> فقط یک راه برایش باقی مانده بود که خطر را برای شوروی آنقدر افزایش دهند که منافع وسیعتر خود را در معرض تهدید بینند. نیکسون تهدید کرد که ملاقات سران دو کشور را که در سال ۱۹۷۲ پیش بینی شده بود بهم خواهد زد و ناو هواپیما بر «اینترپرایز» و چند فروند ناو جنگی دیگر را به خلیج بنگال فرستاد و به کرمیلین فهماند که اگر به چین حمله کند آمریکا آرام نخواهد نشست.<sup>۴۴</sup> دار و دسته نیکسون-کیسینجر بدون اعتنا به محیط تنفس زدایی دست به یکی از آن بازیهای خطرناک «تا کنار پرتگاه» زده بودند که از سال ۱۹۶۵ به بعد روابط شرق و غرب پر از نظایر آن است. ولی این اولین بار بود که آمریکا خود را با چین کمونیست در یک صفت می یافت، حال آنکه اگر در زمستان ۱۹۵۰ آمریکا به پیشنهاد ژنرال مک آرتور ترتیب اثر داده و چین را بمباران اتمی کرده بود اکنون دیگر اثری از آثارش باقی نبود. اما این بار هم مانند سایر موارد بعرانهای شدید، ناگهان تشنج و بعران تخفیف یافت. چینیها که در جرایدشان و در تریبون سازمان ملل متحد فریاد جنگ و مرگ می کشیدند ناگهان اعلام کردند که قصد مداخله ندارند و در ۱۴ دسامبر ۱۹۷۱ کاردار سفارت شوروی در واشینگتن به وزارت خارجه آمریکا اطلاع داد که با توجه به موافقت آمریکا با اعلام آتش بس در مواضعی که نیروهای هندی و پاکستانی در دست دارند دیگر مسئله ای باقی نمانده است و نظرات دو ابرقدرت مشابه یکدیگر است. در ۱۶ دسامبر مسکو قبول کرد که در صورتی که موضوع معزمانه نگهداشته شود تضمین کند که هند به پاکستان غربی و کشمیر حمله نکند و بالاخره در ۱۷ دسامبر آتش بس بین طرفین متخاصل اعلام گردید.

کیسینجر در کتابش حل این بعران را یک پیروزی شخصی تلقی می کند و می نویسد: «چوئن لای هم همانطور که بعداً به ذوالفقار علی بو تو

43) Nixon, *op. cit.*, p. 384.

44) Kissinger, *op. cit.*, p. 955.

گفته بود عقیده داشت که ما پاکستان غربی را نجات داده‌ایم.<sup>۴۵</sup> ولی معلوم نیست پاکستان غربی تا چه اندازه در معرض خطر بود و آیا هند واقعاً قصد اشغال آن را داشت یا نه. مسلم این است که شوروی به‌یک پیروزی دیپلماتیک نائل گردید و در زورآزمایی با آمریکا توانست پایگاه جدیدی در کنار اقیانوس هند به دست آورد. اما در این جریان چین ضعف و تردید زیادی در پشتیبانی از دولت بی‌اندازه مرتاج پاکستان و همچنین در همکاری با آمریکا از خود نشان داد و علت آنهم این بود که آمریکاییها در هندوچین منافع استراتژیک آن کشور را به خطر انداخته بودند و بدین جهت نمی‌توانست بیش از این خود را همدست آمریکاییها نشان بدهد. در واقع این موضوع را همه می‌دانستند زیرا چند ماه پیش از این وقایع نیز دولت مزبور همراه با آمریکا و شوروی و انگلیس و هند و پاکستان پشتیبانی خود را از حکومت خانم باندرانائیک در سیلان که با شورشی از نوع چه‌گوارا روبرو شده بود نشان داده بود. همچنین اعتبارات مهمی جهت امپراتور اتیوپی که در نابود کردن چریکهای اریتره قساوت زیادی بخراج می‌داد تخصیص داده و به این ترتیب ثابت کرده بود که چین هم در صورت لزوم مانند سایرین، خلوص انقلابی را فدای مصالح دولتی می‌سازد.

همکاری مقدماتی بین چین و آمریکا در قضیه جنگ هند و پاکستان، اجرای مسافت ریچارد نیکسون به‌پکن را که سرانجام از ۲۱ تا ۲۵ فوریه ۱۹۷۲ صورت گرفت آسانتر کرد. نیکسون قبل از عزیمت به‌چین خواست نظر آندره مالرو وزیر فرهنگ سابق فرانسه را که قبلاً به‌چین رفته و با مائو و چو ئن‌لای ملاقات کرده و شرح آن را در کتاب «ضد خاطرات» داده بود، بداند. به این جهت این شخصیت فرانسوی را به‌صرف شام در کاخ سفید دعوت کرد و مالرو اظهار داشت: «این دیدار اجتناب‌ناپذیر است. دخالت چین در ویتنام چندان اهمیتی ندارد زیرا چین هرگز به کسی کمک نکرده است. سیاست جهانگیری چین بجز یک بلوغ بزرگ چیزی نیست و خود چینیها هم به‌آن اعتقادی ندارند. آنها فقط به‌چین اعتقاد دارند. شما در شرف یکی از بزرگترین اقدامات این قرن هستید. من

دو گل نیستم ولی یقین دارم اگر زنده بود به شما می‌گفت همه کسانی که به اهمیت اقداماتان واقفند به شما درود می‌فرستند.»<sup>۴۶</sup>

بمحض این که نیکسون وارد پکن شد مائو به دیدار او اظهار تمایل کرد و برئیس جمهوری آمریکا گفت: «من در انتخابات گذشته به شما رأی داده‌ام» و سعی کرد موارد مشابهی در سوابق سیاسی خودش با نیکسون بیاید. می‌گفت: «هر دوی ما در خانواده فقیر متولد شده‌ایم و رهبری ملت‌های بزرگ را در دست گرفته‌ایم. تاریخ، هر دوی ما را با هم به جلو برد است. مسئله این است که آیا ما با طرز تفکر و فلسفه‌های متفاوت خواهیم توانست کارهایی بکنیم که نه فقط به نفع چین و آمریکا بلکه به نفع تمام دنیا و برای سالهای متمادی باشد؟»<sup>۴۷</sup>

نیکسون در ضیافت شام نهضد نفره‌ای که به افتخارش ترتیب داده بودند با همین لعن اظهار داشت: «پرزیدنت مائو می‌نویسد کارهای بسیاری هست که باید بفوریت انجام بگیرد. زمین همچنان می‌گردد و زمان می‌گذرد. باید از روز و ساعت استفاده کرد. اکنون آن روز و ساعت فرا رسیده است که دو ملت ما بتوانند خود را به قله‌های رفیع عظمت برسانند و دنیای نو و بهتری بسازند.»<sup>۴۸</sup>

در خلال مذاکرات نیکسون و کیسینجر با مائو و چوئن‌لای معلوم شد فقط در دو مورد بین نظرات طرفین اختلاف فاحش وجود دارد. یکی مسئله تایوان که پکن بشدت با فکر همزیستی دو چین مخالفت می‌کرد و دیگری مسئله ویتنام. نخست وزیر چین گفت: «هر قدر شما در بیرون بردن قوایتان از ویتنام تأخیر کنید این کار مشکلتر و ناگوارتر خواهد شد. تا وقتی که شما سیاست ویتنامی کردن و لائوسی کردن و کامبوجی کردن جنگ را ادامه بدهید و ملت‌های مذبور به نبرد با شما پردازند، کاری جز حمایت از آنها از ما ساخته نیست.»<sup>۴۹</sup>

اما در سایر موارد نظرات طرفین کم و بیش به یکدیگر نزدیک بود. اعلامیه مشترک که در ۲۷ فوریه در شانگهای انتشار یافت حاکی از همین امر است. در این اعلامیه طرفین نظرات خود را در مسائل مورد اختلاف و مخصوصاً در مورد مسئله تایوان که مانع اصلی عادی شدن

46) Nixon, *op. cit.*, pp. 410-11.

47) *Ibid.*, pp. 413-17.

48) Kissinger, *op. cit.*, tome 2, pp. 1125-26.

49) Nixon, *op. cit.*, p. 420.

روابط سیاسی بهشمار می‌رفت بصراحت بیان کرده بودند. واشنگتن علاقه خود را به «حل مسالمات آمیز مسئله تایوان بین چینیها و بدون دخالت خارجی» ابراز داشته و هدف نهائی خود را خروج کلیه نیروها و تأسیسات نظامی آمریکایی از تایوان اعلام کرده بود و تا وصول به این هدف وعده داده بود که بحران کاهش می‌یابد قوای خود را در آن جزیره تقلیل بدهد.

در قسمتی دیگر از این اعلامیه که مربوط به نظرات مشترک می‌باشد دو دولت پیشرفت بسوی عادی شدن روابط چین و آمریکا را به نفع کلیه کشورهای جهان دانسته و اظهار امیدواری کرده بودند که خطر برخورد مسلحانه بین‌المللی کاهش یابد. هر دو دولت تعهد کرده بودند در صدد سلطه‌گرایی بر آسیا و منطقه اقیانوس کبیر بر نیایند و با کوشش‌های یک یا چند دولت دیگر برای اینگونه سلطه‌گرایی مخالفت ورزند و هیچ یک با دولت ثالثی وارد مذاکره و توافق علیه دیگری نشوند.<sup>۵۰</sup>

یک سال پیش از آن باور کردنی نبود که چنین اعلامیه مثبتی با این صمیمیت به‌امضای دو کشور بزرگ جهان برسد و این امر برای ریچارد نیکسون که خود را آماده سفر به مسکو در ماه مه می‌کرد موفقیت‌درخشانی بشمار می‌رفت. او توانسته بود با هر دو کشور بزرگ کمونیست جهان روابطی ایجاد کند که بمراتب بهتر از روابط بین خود آنها بود. به این جهت هنگام عزیمت از پکن اظهار داشت: «واقع این هفته دنیا را تغییر داد.»<sup>۵۱</sup>

اکنون فقط حل مسئله هندوچین باقی مانده بود که به قول چوئن لای «مهترین مسئله بهشمار می‌رفت و دنیا در انتظار اقدام دو کشور بسر می‌برد.»<sup>۵۲</sup>

50) U. S. A. Documents. no 2336, 28 février 1972.

51) Guillermaz, op. cit., p. 708.

52) Nixon, op. cit., p. 419.

## فصل ۹

# هر کس مسئول اشتباهات خودش

نیکسون، کیسینجر و مسئله ویتنام

- دکتر کیسینجر، از کجا بدانیم شما اشتباهات حکومت جانسون را تکرار نخواهید کرد؟
- ما آن اشتباهات را تکرار نخواهیم کرد و نیم میلیون سرباز به ویتنام نخواهیم فرستاد. ما اشتباهات خودمان را مرتب خواهیم شد و مسئول همه آنها خواهیم بود.
- هنری کیسینجر به یک عده از دیپلماتهاشی شوری

نیکسون در خاطراتش می‌نویسد: «وقتی رئیس جمهوری شدم فوری‌ترین مسئله در روابط خارجی آمریکا مسئله ویتنام بود». <sup>۱</sup> در این امر تردیدی نیست ولی تنها چیزی که درباره آن می‌توان گفت این است که نحوه برخورد اولیه او با این مسئله، ساده‌اندیشی و حتی ساده‌لوحی بوده است. نیکسون در زمان شکست فرانسویها در دین‌بین‌فو معاون رئیس-جمهوری حکومت آیزنهاور و یکی از طرفداران جدی دخالت آمریکا در هندوچین بود و هیچ قرینه‌ای حاکی از این‌که او عقیده‌اش را از آن زمان تغییر داده باشد، وجود نداشت. مثلا در فوریه ۱۹۶۲ گفته بود تنها آرزوی من این است که کندي عده سربازان آمریکایی را در ویتنام افزایش بدهد و در هیچ شرایطی تحت تأثیر مخالفین قرار نگیرد و دست به کاهش آنان نزند.<sup>۲</sup> در ۱۹۶۶ گفته بود اگر ویتنام سقوط کند اقیانوس کبیر به صورت یک دریای سرخ در خواهد آمد. در سال ۱۹۶۷ از وارد ساختن فشار فوق‌العاده به هانوی طرفداری کرده و سال بعد متوقف ساختن بمبارانهای شمال مدار ۲۰ درجه را مورد انتقاد قرار داده بود.

1) Nixon, *op cit.*, p. 251.

2) «What Nixon Hopes We Won't Remember», *I. F. Stone's bi-weekly*, 19 avril 1971.

این سلسله اظهار نظرها باعث شده بود که در اوائل زمامداری نیکسون هیچ کس باور نکند او کسی باشد که به طولانی ترین جنگ تاریخ آمریکا خاتمه بدهد. هرچند به قول ریچارد والن که به او در نوشتن نطقهایش کمک می کرد نیکسون در سال ۱۹۶۸ اذعان کرده بود که آمریکا نمی تواند این جنگ را ببرد و اضافه کرده بود: «البته این موضوع را ما نمی توانیم علناً به زبان بیاوریم بلکه مجبوریم عکس آن را بگوییم تا بتوانیم در مورد آن چانه بزنیم».۳ در اوت ۱۹۶۸ با صراحة بیشتری به عده ای از نمایندگان ایالات جنوبی در کنوانسیون حزب جمهوریخواه در میامی که او را برای نامزدی ریاست جمهوری برگزیده بودند اظهار داشت: «من برای شما شرح می دهم که جنگ کره چگونه خاتمه یافت. ما در آنجا درگیر شده بودیم و این جنگ لعنتی روی دستمان مانده بود. آیزنهاور از مجاری دیپلماتیک به چینیها و کره شمالیها فرماند که ما این جنگ فرسایشی و تمام نشدنی را تحمل نمی کنیم. نتیجه این شد که چند ماه بعد آنها حاضر به مذاکره شدند. در مورد این جنگ هم باید به همین نحو راه مذاکره را باز کنیم».۴ اما منظور باطنی خود را به همکار نزدیکش هالدمن چنین شرح داده بود: «من اسم این را فرضیه دیوانگان می گذارم. یعنی می خواهم ویتنام شمالیها باور کنند که من به جایی رسیده ام که برای خاتمه دادن به این جنگ حاضر به هر کاری هستم و می خواهم به ترتیبی در گوششان زمزمه بشود که مگر شما نمی دانید که نیکسون دچار وسواس کمونیسم است و وقتی دچار خشم می شود هیچ کس جلو دارش نیست؟ یادتان نرود که انگشت او روی دکمه بمباتمی قرار دارد. در این صورت دو روز بعد هوشی مین شخصاً به پاریس می رود و به زانو می افتد و تقاضای صلح می کند».۵

اشاره ای که نیکسون به جنگ کره می کرد بخاطر این بود که آیزنهاور در اوائل ریاست جمهوری اش از مجرای دولت هند، کره شمالی را تهدید به استفاده از سلاح اتمی کرده و این تهدید به بن بست مذاکرات پانمون- جوم خاتمه داد.۶ اما معلوم نیست اگر استالین در همان موقع نمرده بود،

3) Marvin Kalb et Bernard Kalb, *Kissinger*, Paris, Robert Laffont, 1974, p. 127.

4) William Shawcross, *Une Tragédie Sans importance*, Paris, Balland-France Adel, 1979, pp. 84-85.

5) *Ibid.*, p. 89.

6) André Fontaine, *Histoire de la Guerre froide*, tome 2, pp. 65-66, et 78-79.

جواب کرهاها در برابر این تهدید چه بود و جنگ کرده به کجا می-انجامید. ولی اکنون بیست سال از آن تاریخ می‌گذشت و دیگر آمریکاییها انحصار سلاح اتمی را در دست نداشتند. به این جهت تهدید به سلاح اتمی ممکن بود هانوی را وادار به برانگیختن افکار عمومی دنیا علیه آمریکا بنماید و هرگونه تماس و گفتگویی را با مسکو و پکن غیرممکن سازد. بنابراین در اولین جلسه مذاکرات نیکسون و کیسینجر درباره مسئله ویتنام، این سیاست مردود شناخته شد. همانطور امکان بمباران سدهایی که اهالی تونکن را از سیلا بهای رودخانه سرخ محفوظ می‌دارد، رد شد. رئیس جمهوری منتخب و مشاورش در مورد عقب‌نشینی ساده و بدون مابهای از نیز با هم توافق نداشتند. نیکسون می‌گوید در این صورت از انتقام‌جویی نسبت به طرفداران آمریکا در ویتنام جنوبی و ایجاد تردید نسبت به ارزش تعهدات آمریکا در کشورهای دیگر می‌ترسیده است. کیسینجر می‌گوید این اقدام تشویق و دلگرمی بزرگی برای ناراضیان و مخالفان حکومت در داخله آمریکا می‌شده و از آن بینناک بوده است و اضافه می‌کند که حکومت جدید نیکسون همان مشکل ژنرال دوکل در الجزایر را داشت که می‌خواست به میل خود، و بدون موافجه با شکست، از آن کشور خارج شود. همانطور که ژنرال حاضر نبود تا وقتی که حکومت وقت الجزایر چاقویش را در جیب نگذاشته و ملت آن کشور از طریق مراجعه به آراء عمومی نظرش را ابراز نکرده، قدرت را به آنها واگذار کند.<sup>۷)</sup> نیکسون هم مصمم بود به دست خود حکومت ویتنام جنوبی را به کمونیستها نسپارد و مخصوصاً اصرار داشت که در نوامبر ۱۹۷۲ که انتخابات ریاست جمهوری آمریکا تجدید می‌شد و او قصد شرکت مجدد در آن را داشت، سایگون در دست کمونیستها نباشد.<sup>۸)</sup>

یکی از مشکلات متعدد حل شده بود زیرا از ۱۱ آوریل ۱۹۶۸، یعنی دوازده روز بعد از نطق جانسون درباره قطع بمبارانهای شمال مدار ۲۰ درجه، ویتنام شمالی پیشنهاد کرده بود که مذاکرات بین نمایندگان دو کشور در ورشو از سرگرفته شود و سرانجام در مورد پاریس توافق بعمل آمده بود و در هشتم مه، یعنی همانوقت که دانشجویان «کارتیه لاتن» دست به شورش و سنگربندیهای خیابانی زده بودند، نخستین تماس بین

7) Kissinger, *op. cit.*, tome 1, p. 311.

8) Daniel Ellsberg, «Laos, What Nixon Is Up To», *New York Review of Books*, 11 mars 1971.

نمایندگان طرفین صورت گرفته بود. اما ماهها مذاکره محمانه لازم بود تا درباره ترکیب کنفرانس صلح سازش شود.

در ابتدا کمونیستها حاضر نبودند حضور نمایندگان رژیم «دست-نشانده» سایگون را ذر کنفرانس تحمل کنند و بالاخره در اول نوامبر در مقابل گرفتن امتیازی در مورد متوقف شدن بمبارانهای منطقه واقع بین مدار ۲۰ و ۱۷ درجه به آن رضایت دادند. ضمناً ویتنام جنوبیها مثل این که عمق فکر نیکسون را خوانده باشند به بهانه‌جویی درباره مسائل مختلف از جمله شکل میز کنفرانس پرداختند. تا اینکه سرانجام کنفرانس در ۲۵ ژانویه ۱۹۶۹ یعنی پنج روز بعد از استقرار نیکسون در کاخ سفید رسمی در پاریس تشکیل گردید.

در خلال این ایام، رئیس جمهوری منتخب آمریکا پیامی به وسیله ژان سنتونی نماینده سابق فرانسه در هانوی برای ویتنام شمالیها فرستاد و آمادگی خود را برای شروع مذاکرات جدی با رعایت غرور ملی و افتخارات طرفین و پیشنهادهای سازنده‌ای که آنها خواهند داد اعلام کرد. آنها در جواب تخلیه کامل نیروهای آمریکایی از ویتنام و استقرار یک حکومت صلح طلب را به جای دارودسته «تیو-کی-هونگ»\* در سایگون خواستار شدند.<sup>۹</sup>

هرچند در این جواب کوچکترین اثری از امتیاز دیده نمی‌شد، کیسینجر فکر تازه‌ای به خاطرش رسید و آن هم از یک مقاله آورل هاریمن، دیپلومات قدیمی آمریکایی، در شماره ژانویه ۱۹۶۹ مجله «مسائل خارجی» الهام می‌گرفت. هاریمن پیش‌کشوت دیپلوماسی آمریکا که جانسون ریاست هیئت نمایندگی آن کشور در مذاکرات صلح پاریس را به وی واگذار کرده بود، عقیده داشت که در طول مذاکرات، آمریکاییها باید توجه خود را به مسائل نظامی مانند آتش‌بس معطوف کنند و مذاکره درباره مسائل سیاسی مانند مسئله تقسیم قدرت را به نمایندگان دو ویتنام واگذارند.

در ۲۱ ژانویه ۱۹۶۹ شورای امنیت ملی آمریکا به ریاست نیکسون تشکیل جلسه داد و به بررسی گزارشی پرداخت که در آن اوضاع ویتنام «فاجعه‌ای برای آمریکا» تلقی شده بود که «می‌بایست وسیله‌ای برای رهایی از آن بدون تسليم‌شدن به دشمن پیدا کرد..»<sup>۱۰</sup> ملوین لرد، وزیر

\*هونگ نخست وزیر دولت سایگون بود.

9) Kalb, op. cit., p. 132.

10) Kissinger, op. cit., tome 1, p. 260.

دفاع، اظهار نظر کرد که بهترین راه حل این است که سربازان ویتنام جنوبی جایگزین سربازان آمریکایی بشوند، در حالی که راجرز و کیسینجر طرفدار مذاکره با ویتنام شمالی بودند و چون این مذاکرات در پاریس در شرف آغاز بود می‌بایست دستورالعملی برای هنری کابوت لاج سفیر سابق آمریکا در سایگون که نقش او را در کودتا علیه دیم دیدیم و اکنون بهجای هاریمن به ریاست هیئت نمایندگی آمریکا در کنفرانس صلح تعیین شده بود بفرستند. لذا بهوی دستور داده شد به هانوی پیشنهاد دهد نیروهای آمریکایی و ویتنام شمالی بطور همزمان از خاک ویتنام جنوبی عقبنشینی کنند. این یک قدم به پیش بشمار می‌رفت زیرا جانسون همواره اصرار داشت عقبنشینی ویتنام شمالیها قبل از عقب-نشینی سربازان آمریکایی صورت بگیرد.<sup>11</sup>

اما ساده‌اندیشی بود اگر تصور می‌رفت این امتیاز کسانی را که واقعاً معتقد بودند حکومت سایگون فقط با کمک آمریکاییها زنده است راضی کند. کمونیستها بدون آنکه جوابی به‌این پیشنهاد بدهند در ۲۲ فوریه دست به حمله وسیعی به‌جنوب زدند. تاریخ شروع این حمله بسیار خوب انتخاب شده بود زیرا فردا آن روز نیکسون می‌بایست سفر خود را به کشورهای اروپایی آغاز کند و مسلم بود که دیگر نمی‌تواند دستور شروع بمبارانهای ویتنام شمالی را بدهد زیرا این امر باعث ایجاد خشم و غضب و تظاهرات خصم‌مانه نسبت به او در پایتختهای اروپا می‌گردد.

ولی مقامات آمریکایی سایگون، رئیس‌جمهوری را شدیداً تحت فشار قرار دادند که اجازه دهد پایگاه‌های دشمن در خاک کامبوج در سراسر مرز آن کشور با ویتنام بمباران شود زیرا به‌عقیده آنها ستاد قوای دشمن در آنجا قرار داشت و انهدام آن آسان بود. در ۲۳ فوریه نیکسون چراغ سبز داد ولی در برابر مخالفت شدید همکارانش بی‌درنگ دستور را لغو کرد.

از جانب کامبوج نگرانی وجود نداشت زیرا پرنس سیمیانوک در دهم ژانویه سال قبل به‌چستر بولس دیپلومات آمریکایی که محروم‌مانه با او ملاقات کرده بود اظهار داشته بود: «ما با عملیات نظامی‌شما در مناطق غیر مسکون مرزی مخالفتی نداریم چون با این اقدام شما ما را هم از شر چریک‌های ویتنگ خلاص خواهید کرد. برای من فقط کامبوج مطرح است و من

مايلم شما ويتناميها را وادار به تخلية کشورم بنماييد.<sup>12</sup> در همان موقع او با تجدید روابط سياسی با واشنگتن موافقت کرده بود.

در ۱۸ مارس، اولین پایگاه ویتكنگها در خاک کامبوج را آمریکايها مورد حمله قرار دادند. اين عمليات «صبعانه» نامگذاري شده بود و نخستين مرحله از صورت غذائي بهشمار مى رفت که ناهار و عصرانه و شام را هم بهدنيال داشت. ضمناً قرار شده بود تا وقتی که هانوي و پنومپن اعتراض نکرده اند اين عمليات محروماني بماند. هانوي نه تنها اعتراض نکرد بلکه چهار روز بعد پيشنهاد مذاكرات خصوصي کابوتلاج را پذيرفت. پرنسسيهانوك هم اعلام کرد که اين موضوع بين آمریکايها و ویتكنگها است و به کامبوج ربطی ندارد<sup>13</sup> و حتى آنقدر جلو رفت که در ۳۱ زوييه نيكسون را به پنومپن دعوت کرد.

روزنامه «نيويورك تايمز» در شماره ۹ مه ۱۹۶۹ اشاره اي به اين حملات نمود ولی تا سال ۱۹۷۲ که کنگره آمریكا به بازجوبي درباره آن پرداخت، هرگز مورد تأييد رسمي قرار نگرفت. از اين تاريخ تا سال ۱۹۷۰ که نیروهای زمينی آمریكا به کامبوج تجاوز کردنده یکصد هزار تن بمب بر روی مناطقی که هیچکس باور نمی کرد غير مسکونی باشد ریخته شد. تنها نتیجه افشاگري «نيويورك تايمز» اين بود که تلفنهاي ۱۳ کارمند دولت و چهار روزنامه نويis آمریکايی تحت کنترل قرار گرفت و اين امر مقدمه «ماجرای واترگیت» گردید.

نيكson و كيسينجر تصميم داشتند برای خارج شدن از لانه زنbor ويتنام با حداقل ضرر، علاوه بر نزديکی با پکن از کمک شوروی هم استفاده نمایند. دولت شوروی با اعطای کمکهای قابل توجه اقتصادي و تحويل سلاحهای سنگين به ويتنام شمالی نفوذ زيادي در هانوي داشت و هیچکس منکر نبود که شورویها باعث شده اند که نمایندگان هانوي بر سر میز مذاکره بنشینند. آمریکايها مى گفتند در صورتی که شورویها مايلند روابط دو ابرقدرت واقعاً بهبود يابد و پيشرفت کند باید در همه زمينهها اقدام کنند. به عبارت دیگر مى گفتند به ماکمک کنید که از ويتنام خارج شويم و ما هم در مسئله نظارت بر تسليحات رویه ملائم تری پيش

12) Ibid., p. 260.

13) Ibid., p. 134.

خواهیم گرفت و حتی کمک اقتصادی که آنقدر مورد نیاز تان است به شما خواهیم داد.<sup>۱۴)</sup>

در این زمینه اقدامات متعددی بعمل آمد. اما کنفرانس جهانی احزاب کمونیست در ۱۰ ژوئن ۱۹۶۹ یک قطعنامه ده ماده‌ای تصویب کرد و یکبار دیگر تخلیه فوری و بدون قید و شرط نیروهای آمریکایی و تشکیل یک حکومت ائتلافی مرکب از کلیه احزاب ویتنام جنوبی به جای حکومت فعلی سایگون را خواستار گردید.<sup>۱۵)</sup> در ششم ژوئن نیز جبهه آزادیبخش ویتنام جنوبی (ویتنگ) یک حکومت موقت انقلابی تشکیل داد که بلافاصله کشورهای کمونیست و کامبوج آن را به رسمیت شناختند.

نظر به اینکه خطر گسترش دامنه جنگ بر طرف شده بود، وزارت دفاع آمریکا دستور داد از تاریخ ۳۰ ژوئن تعداد پروازهای بمب‌افکن‌های غول پیکر «ب ۵۲» به میزان ده درصد کاهش یابد و دلیل آن را هم صرفه‌جویی در تقلیل درگیری آمریکا دانستند. اما نیکسون تصمیم گرفته بود در هر حال سیاست ویتنامی کردن جنگ را به موقع اجرا بگذارد و همان‌طور که قبل از ضمن مبارزات انتخاباتیش گفته بود یک برنامه وسیع آموزشی برای نیروهای ویتنام جنوبی ترتیب دهد تا در موقع مناسب بتوانند جایگزین سربازان آمریکایی بشوند. در ۱۶ مه نیکسون طرح صلح هشت ماده‌ای خود را در تلویزیون سراسری آمریکا اعلام کرد. طبق این طرح قسمت عمده نیروهای آمریکا و ویتنام شمالی ظرف مدت دوازده ماه از ویتنام جنوبی خارج و بقیه از صحنۀ عملیات جنگی عقب برده می‌شدند و یک کمیسیون بین‌المللی بر این عقب‌نشینی و سپس آتش‌بس و اجرای انتخابات طبق اصولی که مورد توافق طرفین باشد نظارت می‌نمود.<sup>۱۶)</sup> خوان توئی رئیس هیئت نمایندگی ویتنام شمالی در کنفرانس پاریس اعتراف کرد که موارد مشابهی در این طرح و طرح ده ماده‌ای که وی شش روز قبل به کنفرانس تسليم کرده بود وجود دارد ولی کافی برای دادن امتیازات از طرف آنها نیست.

14) *Le Monde*, 10 mai 1969.

15) *Manac'h*, op. cit., p. 181.

16) *Le Monde*, 16 mai 1969.

گرچه نیکسون تصمیم به اجرای سیاست ویتنامی کردن جنگ گرفته بود ولی به هر حال موافقت ژنرال تیو ضروری به نظر می‌رسید. نیکسون و تیو در هشتم ژوئن در میدوی واقع در وسط اقیانوس کبیر با یکدیگر ملاقات کردند و به قول کیسینجر، رئیس جمهوری ویتنام جنوبی موافقت کرد که قسمتی از نیروهای آمریکایی از آن کشور خارج شوند. به این جهت در پایان این ملاقات رسماً اعلام شد که به توصیه تیو، نیکسون دستور فرا خواندن فوری در حدود ۲۵۰۰۰ سرباز آمریکایی را صادر کرده است.<sup>17)</sup> شش هفته بعد نیز نیکسون «دکترین گوام» را که در فصل پیش شرح دادیم اعلام کرد که به موجب آن تا زمانی که دولتهای دارندۀ سلاح اتمی در امور کشورهای خاور دور و آسیای جنوب شرقی دخالت نکرده‌اند دفاع از کشورهای مزبور به عهده خودشان واگذار می‌گردد. ضمناً نیکسون یک پیام خصوصی برای هوشی‌مین فرستاد و رسماً نیت خود را به نیل به یک صلح عادلانه تکرار کرد.<sup>18)</sup> یک بار دیگر ژان‌سنตونی مأمور بردن این نامه‌شد و نیکسون از وی خواست به ویتنامیها حالی کند که اگر تا اول نوامبر ۱۹۶۹، یعنی سالروز متوقف شدن بمبارانهای شمال، یک تحول واقعی در امن صلح صورت نگیرد دستور شروع مجدد آنها را باشدت بیشتری خواهد داد. در چهارم اوت کیسینجر ملاقات محروم‌های با خوان توئی و مایوان بو نماینده دائمی هانوی در پاریس درخانه‌سنtronی بعمل آورد و تحت تأثیر شخصیت و اعتماد به نفس او قرار گرفت. نتیجه این ملاقات این بود که ژنرال والترز که قبل رابط با چینی‌هاشده بود این‌بار به عنوان رابط با ویتنام شمالی‌ها تعیین گردید.

در سوم سپتامبر خبر درگذشت هوشی‌مین در سن ۷۹ سالگی انتشار یافت. وی سراسر عمر خود را وقف خدمت به کشورش و انقلاب‌کمونیستی گرده و این دو هدف را باهم در آمیخته بود. هیچ‌کس نتوانسته بود به این پیرمرد مرتاض چهره که زندگی بسیار ساده‌ای داشت کوچکترین تهمت انحراف از اصول و قدرت‌طلبی را که همه رهبران کمونیست از استالین گرفته تا انور خوجه از آن مبرا نبودند وارد سازد. بدون شک اگر اختیار در دست او بود در سال ۱۹۶۶ از قطع مذاکره با فرانسویها که منجر به جنگ هندوچین و کشتار صدها هزار هندوچینی و دهها هزار فرانسوی و آمریکایی گردید، جلوگیری می‌کرد.

17) Nixon, *op. cit.*, p. 283.

18) *Le Monde*, 5 novembre 1969.

در گذشت «عموهو» در اراده جانشینانش که مصمم به ادامه راهش بودند تأثیری نداشت. به این جهت چند روز بعد که فراخواندن ۳۵ هزار سرباز آمریکایی دیگر اعلام شد تغییری در اوضاع روی نداد. سنتونی که برای شرکت در مراسم تشییع جنازه هو بهانوی رفته بود با فام وان دونگ ملاقات کرد و درباره صلح خواهی نیکسون به او اطمینان داد ولی نخست وزیر ویتنام شمالی در جواب اظهار داشت: «می بینم که آنها شمارا هم تحت تأثیر قرار داده اند. اما ما نمی توانیم این ادعا را با حرف بپذیریم و فقط با عمل می توانند آنرا به ما ثابت کنند.»<sup>19)</sup>

دو ماه بعد فام وان دونگ، ریچارد بارتنت روزنامه نگار آمریکایی را به حضور پذیرفت و برای او توضیح داد که از نظر وی طرح ویتنامی کردن جنگ چه معنی دارد و گفت آمریکا مصمم است بیش از ما در یک جنگ فرسایشی فرو برود و نیکسون می گوید من تعداد سربازان آمریکایی را تا حدی که مورد قبول ملت آمریکا باشد کاهش خواهم داد و این نیرو را به منظور حفظ رژیم ویتنام جنوی در سالهای آینده بکار خواهم برد. بنابراین آمریکاییها به دنبال یک پیروزی نظیر آنچه در سال ۱۹۴۹ در جنگ داخلی یونان بدست آورده اند هستند.<sup>20)</sup>

علیرغم تهدیدات نیکسون، اول نوامبر هم گذشت و اتفاقی رخ نداد. در این موقع افکار عمومی آمریکا از کشتار دسته جمعی ۲۴۷ نفر زن و بچه و افراد غیر نظامی که در هجده ماه قبل بدست یک گروه کوماندوی آمریکایی در دهکده سونمای صورت گرفته بود اطلاع یافته و بشدت تحت تأثیر قرار گرفته بود و مخالفین جنگ ویتنام بر فعالیتهای خود افزوده بودند. در ۱۵ اکتبر صدها هزار نفر در شهرهای مختلف آمریکا دست به تظاهرات زدند و خواهان صلح فوری شدند. رهبران حزب دمکرات که فراموش کرده بودند خودشان مسئول درگیری آمریکا در ویتنام هستند به صورت مخالفین درجه یک جنگ درآمدند و چون هنوز اکثریت کرسیهای را در کنگره آمریکا در دست داشتند نقش عده‌های در برگزاری این تظاهرات و راه پیماییها ایفا می نمودند. در صورتی که تعداد نمایندگان حزب مزبور در انتخابات میان دوره‌ای نوامبر ۱۹۷۰ افزایش می یافت، ادامه جنگ بسیار مشکل تر می شد.

19) Kissinger, *op. cit.*, tome 1, p. 292.

20) Richard J. Barnet, «How Hanoï Sees Nixon». *New York Review of Books*, 29 janvier 1970.

یکبار دیگر رهبران سیاسی و نظامی آمریکا به مطالعه راه حل های گوناگون پرداختند بدون آنکه به نتیجه برسند. یک بار دیگر سفیر شوروی را احضار کردند و او را برای اقدام در پایان دادن جنگ تحت فشار قرار دادند. یک بار دیگر رئیس جمهوری برای هموطنانش نطق کرد و این دفعه «اکثریت خاموش»، یعنی کسانی را که یک سال پیش او را به نام نظم و قانون به ریاست جمهوری برگزیده و از تظاهرات خیابانی و دانشگاهی ناراحت بودند و از بدیهایی که به آمریکای پاک و منزه نسبت می دادند ارزیگار داشتند مورد خطاب قرار داد و گفت: «من در مبارزات انتخاباتی خود سوگند خورده ام که به این جنگ پایان بدهم و صلح را برقرار سازم و طرحی در این مورد تهیه کرده ام. باید دانست که ویتنامیها نمی توانند آمریکا را شکست دهند و تعقیر کنند بلکه این خود آمریکاییها هستند که می توانند چنین کاری را بکنند». ۲۱

نیکسون در خاطراتش می نویسد: «تعداد سخنرانیهایی که توانسته اند مسیر تاریخ را تغییر بدهند بسیار محدود است ولی سخنرانی سوم نوامبر من یکی از آنها بشمار می رود». ۲۲ در واقع بسیاری از طبقات مردم و قسمت عمده نمایندگان کنگره از او بشدت پشتیبانی کردند. تظاهرات علیه جنگ ویتنام کاهش یافت و رئیس جمهوری آمریکا که چند هفته بعد مؤلف این کتاب را در کاخ سفید پذیرفت با لعن قاطع و مطمئنی اظهار نمود: «دشمنان ما در چهار جبهه علیه ما وارد جنگ شده اند. یکی در جبهه ویتنام، دوم در سایگون، سوم در سر میز مذاکره و چهارم در افکار عمومی آمریکا. ولی در هیچ یک از این جبهه ها امید موفقیت ندارند و باید روزی برسد که به مصالحه و سازش که هدف اصلی ما است تن دهند». در آغاز سال ۱۹۷۰ کمترین قرینه ای مبنی بر اینکه طرفین در این راه پیشرفت کرده باشند به نظر نمی رسید. تنها نور امید، مذاکرات محترمانه کیسینجر با نمایندگان ویتنام شمالی در پاریس بود. وی در ۲۱ فوریه و ۱۶ مارس با لو دوک تو عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست که شخصیتی بسیار مهمتر از خوان توئی بود ملاقات کرد. این شخص ده سال از عمرش را در زندانهای فرانسویان گذرانده بود و ایمان او به درستی هدفهایش مشاور رئیس جمهوری را تحت تأثیر قرار داد. وی پس از آنکه واقعیت اوضاع نظامی را بدقت تجزیه و تحلیل کرد پیشنهادی در مورد ترکیب

21) Nixon, *op. cit.*, p. 298.

22) *Ibid.*, p. 298

حکومت آینده سایگون به شرح زیر ارائه داد:

حکومت سایگون از سه جناح تشکیل شود: اولاً آن عده از اعضای کابینه تیو که واقعاً به صلح و استقلال و بیطرفى اعتقاد دارند به استثنای تیو، کی و نخست وزیر؛ ثانیاً جناح ملی‌گرا و بیطرف که همین هدفها را دارد؛ ثالثاً نمایندگان جبهه آزادی‌بغش، یعنی ویتنگ ۲۲ آشکار است که منظور او ساقط کردن رژیم ویتنام جنوبی بود.

روزها می‌گذشت بدون آنکه نیکسون طرح مشخصی در نظر داشته باشد و یا تهدید خود را دائی بر از سر گرفتن بمبارانهای ویتنام شمالی به مرحله عمل درآورد. در ۲۲ فوریه وی با تقاضای پرنس سوانافوما نخست وزیر لائوس، مبنی بر اعزام هواپیماهای بمبا فکن «ب ۵۲» به منظور نابودی کمونیستهایی که در دشت «جار» دست به حمله می‌زدند موافقت کرد. این تصمیم سروصدای زیادی برپا کرد ولی ماه بعد نیروهای دولتی لائوس با کمک قوای اعزامی تایلند توانستند مواضع از دست رفته را پس بگیرند و لذا بمبارانهای مزبور متوقف گردید. حملات هوایی علیه مواضع ویتنگها در کامبوج نیز بر اساس برنامه غذایی که قبل از توضیح داده شد، در ماه مارس موجب گردید که ویتنگها و دوستان ویتنام شمالی آنها بیشتر در خاک کامبوج متفرق شوند و به «خرم‌های سرخ» یعنی کمونیستهای کامبوجی که آنها هم از سال ۱۹۶۰ مشغول جنگهای چریکی با دولتشان بودند بپیوندند. رویارویی گروههای کمونیست بالاهمی معلی که صلح و آرامششان مختل شده بود و بشدت ناراحت بودند منجر به این شد که پرنس سیهانوک در ماه اوت ۱۹۶۹ بطور ناگهانی ژنرال لون نول وزیر دفاع کامبوج را که احساسات تند ضد کمونیستی او بر کسی پوشیده نبود به نخست وزیری برگزیند.

در ژانویه ۱۹۷۰ پرنس طبق معمول سنتواتی برای معالجه و رژیم لاغری عازم پاریس گردید و در همانجا در ۸ مارس اطلاع پیدا کرد که در مناطق مرزی کشورش تظاهرات ضد ویتنامی صورت گرفته و ظاهراً دولت کامبوج در ترتیب آنها دست داشته است. در ابتدا پرنس این خبر را با خونسردی تلقی کرد ولی در ۱۱ مارس خبردار شد که تظاهرات

به پنومپن هم سرایت کرده و مقر نمایندگیهای ویتنام شمالی و دولت وقت ویتنام جنوبی مورد حمله قرار گرفته است. این بار سیهانوک واکنش نشان داد و علناً اظهار کرد: «تظاهرات از طرف کسانی که قصد دارند روابط کامبوج با کشورهای سوسیالیستی را مختل کنند و میین ما را به دامان یک کشور امپریالیستی بیندازن، صورت گرفته است»<sup>۲۶</sup> و اعلام کرد که بی‌درنگ به کامبوج مراجعت خواهد کرد. اما همچنان در ترک پاریس تعلل ورزید. روز بعد ژنرال لون نول ۷۲ ساعت به ویتنامگها مهلت داد که خاک کامبوج را ترک کنند که البته آنها اعتنای نکردند. این بار سیهانوک خشمگین شد و اظهار داشت تصمیمات شدیدی علیه مسئولین این اخطار گرفته است که بمحض مراجعت به کشورش به موقع اجرا خواهد گذاشت و بلافاصله سوار هواییما شد، اما به جای پنومپن به مسکو رفت!

در ۱۷ مارس، دو وزیر و فادرار به پرسن سعی کردند لون نول را بازداشت کنند ولی موفق نشدند و لون نول آنها را به زندان افکند و روز بعد مجلس ملی کامبوج را وادار کرد که پرسن سیهانوک را خلع و جمهوری را اعلام نماید. ویلیام شاکراس، روزنامه‌نگار انگلیسی که در آن زمان در کامبوج حضور داشته و کتاب جالب و مستندی درباره این تعولات نوشته است، دخالت آمریکاییها را تأیید نمی‌کند ولی اغلب ناظران سیاسی دست پنهانی سازمان سیا را در این کودتا مشاهده می‌کردد.

در مسکو از پرسن سیهانوک پشتیبانی چندانی نشد و وی از آنجا به پکن رفت. در پایتخت چین از پرسن استقبال گرمی بعمل آوردن و به او وعده همه‌گونه مساعدت دادند و وی تصمیم گرفت در همانجا بماند. وی در پکن با نمایندگان دشمنان دیرینه‌اش «خمرهای سرخ» که از یک سال پیش در چین بودند و همچنین با فاموان دونگک ملاقات کرد. نخست وزیر ویتنام شمالی با عجله به پکن آمده بود تا از سقوط کامبوج به دامان آمریکاییها جلوگیری کند و به این منظور حاضر بود دلخوریهای قدیمی کمونیستهای ویتنامی از خمرهای سرخ را فراموش کند. در مذاکرات بین طرفین، چوئن لای نقش عمده‌ای ایفا کرد زیرا از این که بالاخره توانسته بود در قسمتی از دنیا که شورویها با دادن پول و اسلحه موقعیت

ممتازی بدست آورده بودند، نفوذ و اعتبار کشورش را نشان دهد،  
بی اندازه خوشحال بود.<sup>۲۵</sup>

به دنبال این مذاکرات سیهانوک در ۲۲ مارس اعلام کرد که حکومت  
لون نول را منحل و با موافقت خمرهای سرخ مباردت به تأسیس فونک  
(جبهه متعدد ملی کامپوچیه) و گرونک (دولت پادشاهی وحدت ملی  
کامپوچیه) نموده است که بلا فاصله مورد شناسایی چین و ویتنام شمالی  
قرار گرفت. شاکراس می‌نویسد: «این تصمیم سرنوشت‌ساز پرنس مسلمان  
معلول غرور لطمeh خورده و خشم او علیه غاصبین تاج و تختش و ترس از  
اینکه به صورت عروشك خیمه شب بازی درآید گرفته شده است.» اما خود او  
نمی‌دانست که این تصمیم چقدر برایش گران تمام خواهد شد.<sup>۲۶</sup>

در حالی که اهالی پایتخت کامبوج که بشدت از رفتار و حرکات عجیب  
و غیرعادی و فساد رژیم او رنج می‌بردند همبستگی خود را با رژیم  
جمهوری اعلام مینمودند اهالی ولایات که بطور سنتی سلطنت طلب بودند از  
پرنس حمایت می‌کردند و در نتیجه شهرها و دهات کامبوج صحنۀ آشوبها و  
اغتشاشات خشونت‌آمیزی گردید. لون نول برای اینکه ولایات را بسوی  
خود بکشاند از دشمنی دیرینه بین آنها و همسایه شرقی‌شان استفاده کرد  
و آنها را به جان هم انداخت و در نتیجه، اتباع ویتنامی مقیم کامبوج  
تقریباً قتل عام شدند. در پاسخ به این کشtarها، خمرهای سرخ و ویتنامیها  
دست به یک حمله گسترده بسوی پایتخت زدند و لون نول ناچار شد سایگون  
و آمریکا را به یاری بطلبند.

از ملاقاتی که در این هنگام بین کیسینجر و لو دوك تو در حومه  
پاریس صورت گرفت نتیجه‌ای حاصل نشد زیرا ویتنامیها بشدت از  
موقع پرنس سیهانوک دفاع می‌کردند. ولی دولت شوروی که از تعویل  
اوپاچ کامبوج ناراضی بود و از شناسایی دولت پادشاهی وحدت ملی  
کامپوچیه هم خودداری کرده بود، در ۱۶ آوریل پیشنهاد کرد که کنفرانس  
صلح ژنو یعنی همان کنفرانسی که در سال ۱۹۵۴ منتهی به موافقنامه‌های  
هندوچین شده بود مجدداً تشکیل گردد. این پیشنهاد موجب ناراحتی شدید  
واشینگتن گردید ولی ۴۸ ساعت بعد که شورویها در اثر فشار هانوی

25) *Livre Noir, Faits et Preuves des actes d'agression et d'annexion du Vietnam contre le Kampuchea*, Paris, Éd. du Centenaire, 1978, pp. 45-51.

26) Shawcross, op. cit., p. 127.

پیشنهادشان را پس گرفتند آمریکاییها نفس راحتی کشیدند. در ۲۰ آوریل نیکسون اعلام کرد که تا پایان سال ۱۹۷۰ شصت هزار سرباز آمریکایی از ویتنام فرا خوانده خواهند شد و در ماههای اولیه سال ۱۹۷۱ نیز نواد هزار سرباز دیگر به وطنشان مراجعت خواهند کرد. قبل از ۱۱۵,۰۰۰ سرباز آمریکایی فرا خوانده شده بودند و این امر نشان می‌داد که نیروی اعزامی آمریکا به ویتنام تا اواسط ۱۹۷۱ به نصف کاهش خواهد یافت. بدیهی است که این تقلیل نفرات، از کارآیی نیروهای آمریکایی در برابر دشمنی که بعد از شکست سال ۱۹۶۸ روز به روز نیز و مندتر و موضعش در مذاکرات خصوصی و رسمی سخت‌تر می‌شد می‌کاست. تحول اوضاع کامبوج نیز موجب گردیده بود که قسمت بزرگی از خاک آن کشور به دست کمونیستها بیفت و نقل و انتقال نیروهای آمریکایی و ویتنام جنوبی را مشکلت سازد.

در همان ساعاتی که تمام مردم دنیا در برابر دستگاههای تلویزیون شاهد بازگشت سرنشینان سفینه فضائی آپولو ۱۳ ازماه بودند نیکسون به هاوایی رفت تا از فضانوردان استقبال کند و از همانجا یادداشت مهمی برای کیسینجر فرستاد که لعن آن افشاکننده است: «ما نیاز به یک عمل متهرانه در کامبوج داریم تا به همه نشان بدهیم که از لون نول حمایت می‌کنیم. ما با اجرای این سیاست غلط که اگر به او کمک کنیم بیطرفی او را به خطر خواهیم انداخت و به ویتنامیها بهانه حمله خواهیم داد تاکنون باز نده شده‌ایم. باید این فکر را در مغزمان فرو کنیم که کمونیستها احتیاجی به بهانه ندارند و هر وقت لازم بدانند مبادرت به حمله و تجاوز خواهند کرد. در حال حاضر کمونیستها در کامبوج مانند خانه خودشان رفت و آمد می‌کنند و تنها حکومت کامبوج که از ۲۵ سال پیش به این طرف جرئت کرده سیاست متمایل به غرب و طرفدار آمریکا اتخاذ کند در شرف سقوط است.»<sup>۲۷</sup>

در ۲۶ آوریل نیکسون تصمیم گرفت که نیروهای ویتنام جنوبی بتنهایی مبادرت به حمله در جبهه مشهور به «نوك مرغابی» و در معیت آمریکاییها مبادرت به حمله به منطقه‌ای به نام «قلاب ماهیگیری» در خاک کامبوج بنمایند که گفته می‌شد ستاد دشمن در آنجا قرار دارد. وی از مراجعه به کنگره هم که قانونا برای چنین عملیاتی لازم است خودداری

کرد و آنرا از حقوقی که قانون اساسی به رئیس جمهوری و فرمانده کل نیروهای مسلح برای حمایت از جان اتباع آمریکایی داده است، دانست. در ۳۰ آوریل نیز در صفحه تلویزیون سراسری آمریکا ظاهر شد و با گستاخی فراوان و بیرون کوچکترین اشاره‌ای به ۳,۶۹۵ حمله هوایی که هواپیماهای «ب ۵۲» تا آن زمان به مخفیگاه‌های کمونیستها در کامبوج کرده بودند، شروع این حملات را اعلام داشت و اضافه کرد: «اگر تا به حال این کار صورت نگرفته بخاطر احترامی بوده که آمریکا به بیطرفی کامبوج می‌گذاشته و نمی‌خواسته خاک آن کشور را مورد حمله قرار دهد ولی حالا که ویتنام شمالی به حق حاکمیت و بیطرفی کامبوج احترام نمی‌گذارد و دولت مزبور از آمریکا یاری طلبیده است، من دستور شروع این حملات هوایی را داده ام تا قبل از آنکه هانوی بتواند این کشور را به صورت پایگاه حملات بعدی خود درآورد مواضع کمونیستها را نابود سازند.»<sup>28)</sup> در عین حال نیکسون اطمینان داد که «منتظر تجاوز به خاک کامبوج نیست و فقط مناطقی هدف قرار خواهند گرفت که کاملا در تصرف نیروهای ویتنام شمالی باشند و هر وقت دشمن را از این مخفیگاه‌ها بیرون راند، و تجهیزات جنگی آنان نابود شد ما هم حملات خود را متوقف خواهیم کرد.»<sup>29)</sup>

برخلاف آنچه بعضی از ناظران سیاسی عقیده داشتند سخنان نیکسون تهدید توخالی نبود ولی دخالت آمریکا در کامبوج محدود به مکان و زمان می‌شد یعنی آمریکاییها تا عمق ۳۰ کیلومتری خاک کامبوج پیشروی کردند و بمبارانها هم تا ۳۰ ژوئن ادامه داشت. به عقیده کیسینجر، «نیکسون با این اقدام خود مرتکب یکی دیگر از اشتباهات آمریکا در ویتنام شد به این معنی که با شدت فراوان دست به اقدام زد و موج اعتراض را در سراسر دنیا علیه ما برانگیخت ولی ناگهان با تردید رأی خود اثرات این حمله را خنثی کرد.»<sup>30)</sup>

این بار شدت موج اعتراضات در برابر اقدام نیکسون بی‌سابقه بود. به قول روزنامه «نیویورک تایمز»، این تجربه تلخ بکلی اعتقاد مردم و کنگره آمریکا را سلب کرد. سیل اعتراض و تظاهرات دوباره شروع شد و درجهٔ معبوبيت نیکسون بشدت کاهش یافت. در یک سوم دانشگاه‌های

28) Schlesinger, *La Présidence impériale*, *op. cit.*, p. 197.

29) *U. S. A.-Documents*, no 2302, 1er mai 1970.

30) Kissinger, *op. cit.*, tome 1, p. 523.

آمریکا آشوب و اغتشاش درگرفت. در دانشگاه کنت در ایالت اهایو گارد ملی به دانشجویان شلیک کرد و چهار نفر را بهقتل رساند. دهها هزار نفر از مخالفین بسوی کاخ سفید راهپیمایی ترتیب دادند. وزیر کشور که قدری تفاهم نسبت به معتبرضیین نشان داده بود فوراً برکنار شد. کیسینجر مورد حملات شدید همکاران سابقش در دانشگاه هاروارد و عناصر لیبرال در دستگاه دولت قرار گرفت و تعدادی از آنان به عنوان اعتراض به تجاوز به کامبوج از مشاغلشان استعفا دادند.

این دوره یکی از تاریکترین صفحات تاریخ آمریکا است. کیسینجر می‌نویسد: «انسجام دستگاه دولت به هم خورده و حکومت زخمی شده بود.»<sup>۳۱</sup> در ۳۰ ژوئن، کنگره آمریکا تبصره‌ای راجع به قانون فروش تسليحات به کشورهای خارجی تصویب کرد و ضمن آن هرگونه دخالت نیروی زمینی آمریکا در کامبوج را ممنوع ساخت. نظر به اینکه نیروهای آمریکایی همان روز از کامبوج عقب‌نشینی کردند اثرات روانی این قانون بی‌اندازه مهم و کاملاً مشهود بود که کنگره در نظر دارد بتدریج اختیارات رئیس‌جمهوری را در مسئله هندوچین کاوش دهد.

اگرچه نیروهای زمینی آمریکا و ویتنام جنوبی موفق به پیدا کردن ستاد عملیات ویتکنگها در خاک کامبوج نشدند، ولی انبارهای اسلحه و مهمات دست‌نخورده به تصرفشان درآمد و توانستند تأسیسات بندری سیه‌انوک‌ویل را که مورد استفاده ویتکنگها قرار می‌گرفت منعدم سازند. اما در اواخر سال ۱۹۷۰ هنوز کمونیستها نیمی از خاک کامبوج را در دست داشتند و اغلب جاده‌ها را دچار نامنی دائمی کرده بودند. در واقع کامبوج به صورت ویتنام دیگری درآمده بود. ضمناً کمونیستها فعالیت خود را در لائوس افزایش داده و جاده مشهور هوشی‌مین را به صورت شریان اصلی ارسال اسلحه و خواربار درآورده بودند. به این جهت نیروی هوایی آمریکا علی‌رغم منع کنگره، به بمباران کامبوج و لائوس پرداخت و کشور اخیر عنوان غم‌انگیز «بمباران‌شده‌ترین کشور دنیا» را بدست آورد.

اما از آنجایی که بمبارانهای هوایی مؤثر واقع نمی‌شد آمریکاییها در ۸ فوریه ۱۹۷۱ تصمیم گرفتند پنج هزار سرباز ویتنام جنوبی را به منظور قطع جاده هوشی‌مین در حوالی شهر چپون و تصرف هرچه بیشتر انبارهای

31) Ibid., p. 526.

اسلحة و مهمات به لائوس بفرستند. در ۱۹ مارس ژنرال آلکساندر هیگت معاون کیسینجر و وزیر خارجه بعدی آمریکا که برای بازدید محلی اعزام شده بود، گزارش داد که فرماندهان قوای اعزامی ویتنام جنوبی فکر و ذکری بجز بازگشت فوری به کشورشان ندارند و پیشنهاد کرده بود که برای انجام این عقب‌نشینی حملات هوایی دامنه‌دار صورت بگیرد تا ضایعات کمتر باشد.<sup>۳۲)</sup>

رهبران نظامی و سیاسی آمریکا عقیده داشتند که عملیات در کامبوج و لائوس حداقل یک سال دیگر فرصت‌ماندن در هندوچین را برایشان فراهم کرده است و پس از آن ویتنام شمالیها و ویتنگها حالت تمددی به خود خواهند گرفت و دست به عملیات خواهند زد. بنابراین لازم به نظر می‌رسید که در ظرف این یک سال یک راه حل سیاسی از طریق مذاکره جستجو شود. بنابراین کیسینجر به نیکسون پیشنهاد کرد که بدون نظرخواهی از تیو به هانوی پیشنهاد کند که کلیه نیروهای آمریکایی در ویتنام در تاریخی که در مورد آن توافق خواهد شد بطور کامل و یک‌جانبه آن کشور را ترک کنند و در مقابل کمونیستها متعهد شوند که از رخنه به سایر کشورهای هندوچین خودداری کنند. اما در مورد ترکیب حکومت آینده ویتنام جنوبی آمریکاییها هنوز در نظرشان مبنی براین که در این مورد فقط اهالی ویتنام جنوبی باید تصمیم بگیرند باقی بودند.<sup>۳۳)</sup>

کیسینجر علناً می‌گفت که از دخالت در امور داخلی ویتنام بجز ضرر چیزی عاید هموطنانش نشده است و به عنوان مثال دخالت سازمان سیا را در سقوط حکومت دیم که منجر به قتل وی گردید ذکر می‌کرد.<sup>۳۴)</sup> این اظهارات باعث شد که ژنرال کی و ژنرال مین انصراف خود را از شرکت در انتخابات ریاست جمهوری اعلام کردند و مساعی سفارت آمریکا در تغییر عقیده آنها بی‌نتیجه ماند. البته آمریکاییها آرزو داشتند که در انتخابات ۳ اکتبر ۱۹۷۱ ژنرال تیو برنده شود ولی مایل بودند انتخابات صورت ظاهر دموکراتیک داشته و تعداد بیشتری از شخصیتها داوطلب احراز سمت ریاست جمهوری شوند. ژنرال مین صریحاً فشار آمریکاییها را برای ضایع کردن انتخابات محکوم کرد و بالاخره پیروزی ژنرال تیو با ۹۶ درصد آراء اعلام گردید. بدینهی است که هانوی و جبهه آزادی بخش

32) *Ibid.*, p. 529.

33) *Ibid.*, tome 2, p. 1062.

34) *Ibid.*, pp. 1537-39.

ادعاهای واشینگتن و سایگون را در مورد آزادی انتخابات باور نکردند و آنرا بجز حرفهای توالی تلقی ننمودند.<sup>۳۵</sup>

همان روزی که انتخابات ریاست جمهوری در ویتنام جنوبی صورت می‌گرفت، پادگورنی وارد ویتنام شمالی شد. تاریخ این مسافرت تصافی نبود و شش هفته بعد از سفر کیسینجر به پکن صورت می‌گرفت که برای سورویها ترس و نگرانی زیادی بوجود آورده بود. بنابراین ضرورت داشت که موضعشان را در برابر آمریکا مخصوصاً هنگام دیدار نیکسون از مسکو که در بهار سال بعد پیش‌بینی شده بود تقویت نمایند. بهمین جهت همانطور که در فصل قبل دیدیم به ایندیرا گاندی برای تصفیه حساب با پاکستان، دوست آمریکاییها و چینیها، که در نزدیک شدن این دو کشور با یکدیگر کمک کرده بود چراغ سبز نشان دادند.

در ویتنام هم کرملین وسایلی داشت که کاخ سفید را در موقعیت دشواری قرار بدهد. قراین حاکی از این است که صدر هیئت رئیسه اتحاد شوروی هانوی را از قطع ناگهانی کمکهای چین برهنگار داشته بود و برای اینکه به آنها بفهماند دوست واقعی آنها کیست و عده داده بود که شوروی ارسال اسلحه و مهمات به آن کشور را افزایش خواهد داد تا ژنرال جیاپ بتواند حمله بزرگ بهاره‌اش را آغاز کند. از جمله عوامل متعددی که باعث اتخاذ این تصمیم گردید و در یک گزارش معربانه که به دست آمریکاییها افتاد ذکر شده این است که کمونیستها روی ضعف ارتش ویتنام جنوبی، فرا خواندن سربازان آمریکایی که قرار بود تعدادشان در اول سال ۱۹۷۲ به ۶۹,۰۰۰ نفر کاهش یابد، روحیه انقلابی اهالی جنوب که آماده قیام بودند، قریب الوقوع بودن انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و بالاخره وضع اقتصادی آمریکا حساب می‌گردد.<sup>۳۶</sup>

در واقع نیکسون در نظر داشت بعد از چهار سال ریاست جمهوری مجدداً در انتخابات نوامبر ۱۹۷۲ شرکت کند. انتخابات میان دوره‌ای ۱۹۷۰ به هیچ‌وجه به نفع او نبود. افکار عمومی آمریکا از جنگ ویتنام خسته شده بود و هیچ‌کس قادر نبود ملت امریکا را به اعزام سربازان

35) *Le Monde*, 3 septembre 1971.

36) *Conflict Studies*, London, 27 octobre 1972, p. 16.

جدید بهجای سربازانی که مرتباً فراخوانده می‌شدند قانع سازد. انتشار پرونده‌های محروم‌نامه پنتاگون در روزنامه «نیویورک تایمز» که در فصل سوم این کتاب اشاره شد نیز وضع دشواری را که درگیری آمریکا در ویتنام فراهم کرده بود نشان می‌داد. محاکمه ستون کالی مسئول قتل عام دهکده سون مای، یک حالت پشیمانی و ناراحتی درمیان مردم آمریکا بوجود آورده بود. بقول ریچارد هامر، روزنامه‌نگار «نیویورک تایمز» که کتابی درباره این حادثه دردنگ نوشته، «وقتی همه مردم یک کشور از مرد و زن و بچه دشمن تلقی شوند، حوالثی نظیر سون مای اجتناب ناپذیر است. این جنگ پای آمریکاییان را به کشوری باز کرد که به آنان تعلق نداشت و با چنان غروری با مردم این کشور برخورد کردند که گویی آنها موجودات پست‌تری هستند و حتی بین خودشان می‌گفتند: «بهترین ویتنامی آن است که مرده باشد.» آمریکاییها مشاهده می‌کردند که تصوراتی که درباره ارزش‌های اخلاقی و روحیه عدالت‌خواهی کشورشان دارند، پوج و بیهوده بوده است.<sup>۳۷</sup>

موارد فرار سربازان از جبهه و عدم اطاعت از فرماندهان به دهها هزار بالغ می‌شد. هزینه جنگ بعضی روزها به ۵۰۰ میلیون دلار یعنی یک‌چهارم مجموع هزینه‌های نظامی آمریکا بالغ می‌گردید و درنتیجه اقتصاد آن کشور و مالاً اقتصاد دنیا را دچار تورم می‌ساخت. به همین جهت نیکسون مجبور شد در ۱۵ اوت ۱۹۷۱ قابلیت تبدیل دلار به طلا را لغو سازد و یک مالیات اضافی ده درصد به واردات آمریکا تحمیل کند و کمک به کشورهای در حال توسعه را نیز ده درصد کاهش دهد و حتی به مدت دو ماه افزایش قیمت‌ها و دستمزدها را مسدود نماید. این اقدامات طبعاً مخالفت‌های زیادی را در داخل و خارج آمریکا برانگیخت.

در ۳۰ مارس ۱۹۷۲ سربازان ژنرال جیاپ همراه قوای جبهه آزادی‌بخش ویتنام جنوبی در سه جبهه مبادرت به حمله نمودند: در شمال از وسط منطقه مشهور به غیر نظامی که از سال ۱۹۵۴ دو ویتنام را از یکدیگر مجزی می‌کرد به طرف شهر هوئه؛ در وسط از خاک لائوس بطرف جلگه موئی؛ و در جنوب از خاک کامبوج، سایکون و دلتای رودخانه مکونگ را

37) Richard Hammer, *Un Matin dans la guerre*, Paris, Fayard 1970, p. 182.

هدف قرار دادند. دیگر هیچ کس نمی‌توانست واقعیت دخالت ویتنام شمالی را که هانوی مدت‌ها منکر آن بود نادیده بگیرد. این بار شمالیها واحدهای بزرگی از جمله هنگهای زرهی را که وسایل آن به اقرار اسیران جنگی بتازگی از شوروی رسیده بود وارد میدان نبرد کردند.

دیگر آشکار بود که پایان کار نزدیک است. یا کمونیستها موفق به ایجاد شکاف در خطوط دفاعی جنوبیها می‌شدند و رژیم سایگون سقوط می‌کرد و یا اینکه در اثر معجزه، جنوبیها موفق به مقاومت می‌شدند و در این صورت تا مدت مديدة هانوی نمی‌توانست مباررت به حمله جدیدی به این وسعت بنماید و ناچار می‌شد این آرزو را که آمریکا دست از حمایت رژیم سایگون بردارد از سر بیرون کند.

یک بار دیگر رهبران آمریکا سعی کردند شورویها را تحت‌فشار بگذارند و چون شورویها برای سفر نیکسون به مسکو اهمیت قائل بودند پیشنهاد کردند کیسینجر قبلاً به آنجا برود تا ضمن تهیه مقدمات سفر، درباره ویتنام هم مذاکره کند. نیکسون بیدرنگ این پیشنهاد را پذیرفت. وقتی بیرون کیسینجر را در کاخ کرملین به حضور پذیرفت به‌وی اظهار داشت: «آمریکاییها درباره میزان نفوذ شوروی بر کمونیستهای ویتنامی دچار اشتباه هستند.» ولی در عین حال وعده داد آنها را به‌ادامه مذاکرات پاریس که از نیمه آوریل تعطیل شده بود تشویق کند.

در جلسه دوم مه مذاکرات پاریس، لو دوک تو نماینده ویتنام شمالی آشتبانی‌تر از همیشه به نظر می‌رسید زیرا کمونیستها در جبهه جنگ به پیروزیهای درخشانی نائل شده بودند و روز قبل شهر کوانگ‌تری سقوط کرده و ویتنام جنوبی در حال تعزیه به‌دو قسمت بود. نیروهای ویتنام جنوبی به استثنای چند واحد زده که در ۱۵۰ کیلومتری پایتخت می‌جنگیدند بقیه چندان علاوه‌ای به جنگ نشان نمی‌دادند. دخالت‌گسترشده نیروی هوایی آمریکا نیز که دست به بمباران مناطق نظامی حتی در شمال مدار ۱۷ درجه زده بود چندان تأثیری در نجات رژیم سایگون نداشت. فقط یک ورق در دست آمریکاییها باقیمانده بود و آن‌هم محاصره کامل ویتنام شمالی و مین‌گذاری آبهای ساحلی آن کشور بود. جانسون از ترس عکس‌العمل چین و شوروی هرگز جرئت نکرده بود تا این حد پیش برود. ولی نیکسون تصمیم داشت در صورت لزوم به‌این اقدام دست بزند. کیسینجر یقین داشت که اولین واکنش شورویها لغو سفر نیکسون و

دیدار سران دو کشور که قرار بود در ۲۲ مه صورت بگیرد خواهد بودش ۳۸ ولی نیکسون می‌گفت اگر این دیدار بهبهای شکست ما در جنگ تمام شود پشیزی ارزش نخواهد داشت.<sup>۳۹</sup>

در ۸ مه نیکسون پیامی بنای برژنف فرستاد و پیشنهاد کرد که هر دو کوشش کنند که به اثرات شوم و وخیم جنگ درازمدت ویتنام بر روابط بین دو کشور و صلح جهانی خاتمه داده شود. آنگاه تصمیم خود را به‌شرح زیر به‌اطلاع ملت آمریکا رسانید: « فقط یک راه برای متوقف ساختن کشتار وجود دارد و آن این است که ابزار و وسائل جنگی را دور از دسترس راهزنان ویتنام شمالی نگاه داریم.» و یکبار دیگر پیشنهادهای سابق آمریکا درباره آتش‌بس در سراسر هندوچین را بنحوی که نیروهای آمریکایی بتوانند ظرف چهار ماه آن منطقه را ترک نمایند تکرار کرد.<sup>۴۰</sup>

این بار لعن خشن و جنگجویانه نیکسون برخلاف دفعات گذشته با عکس العمل شدیدی رو برو نشد. واکنشی که آمریکاییها بیش از هر چیز از آن می‌ترسیدند از جانب مسکو بود. در دهم مه دو برینین سفير شوروی یادداشت اعتراض‌آمیزی درباره ضایعات و خساراتی که در بمباران بندر هایفونگ به کشتیهای شوروی وارد شده تسلیم کرد و سپس پرسید آیا رئیس جمهوری مایل است پاتولیچف وزیر بازرگانی خارجی شوروی را که در واشینگتن بسر می‌برد به حضور بپذیرد؟ ترتیب ملاقات فوراً داده شد و وقتی پاتولیچف کاخ سفید را ترک می‌کرد در جواب به‌سؤال یک روزنامه‌نگار که پرسیده بود آیا هنوز کنفرانس سران به قوت خود باقی است؟ پاسخ داد: «ما هرگز در این خصوص شکی نداشته‌ایم، من نمی‌فهمم چرا این سؤال را از من می‌کنید؟»<sup>۴۱</sup>

اعتراض چینیها هم فقط لفظی بود. از زمان سفر کیسینجر به پکن دیگر آنها از هشدار دادن به‌هانوی در مورد نپذیرفتن مذاکره خودداری کرده بودند. اگر اظهارات یکی از رهبران عالیرتبه هانوی به‌خبر نگار اعزامی روزنامه «لوموند» را در اکتبر ۱۹۷۸ باور کنیم، «مانو در نوامبر ۱۹۷۱ به فام وان دونگ گفته بود اگر دسته جارو کوتاه باشد شما نمی‌توانید تار عنکبوتی‌های روی سقف را پاک کنید. تایوان از دسترس

38) Nixon, *op. cit.*, p. 447.

39) *Ibid.*, p. 446.

40) Kissinger, *op. cit.*, tome 2, p. 1243.

41) Nixon, *op. cit.*, p. 449.

جاروی ما دور است همین طور تیو از جاروی شما.<sup>۴۲</sup> روزنامه «گرانما» ارگان حزب کمونیست کوبا در ۲ ژوئن ۱۹۷۸ نوشت: «سرانجام روزی جزئیات اقدامات رذیلانه رهبران چینی علیه مردم ویتنام فاش خواهد شد. قراین نشان می‌دهد که در سال ۱۹۷۲، یعنی در همان زمان که یانکیها بنادر ویتنام شمالی را محاصره کرده بودند، پکن هم انواع و اقسام موافع را در ارسال کمکهای کشورهای سوسیالیست مخصوصاً شوروی به ویتنام ایجاد کرده بود.»

در نتیجه یک اختلاف عجیب که بین نمایندگان کوبا و ویتنام در ژوئیه ۱۹۷۹ به دنبال تعاظز نظامی چین به ویتنام روی داد معلوم شد که مائو قبل از سال ۱۹۷۱ کمکهایی از لحاظ نفرات به ویتنام شمالی می‌کرده که در همان سال آنها را قطع کرده است. طبق اظهار یانگ گونگسو، سفیر چین در هانوی «از سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۱ سیصد هزار سرباز چینی دوش بدوش ویتنامیها علیه آمریکا می‌جنگیده‌اند. واحدهای نظامی لجستیکی و ضد هوایی چینی نیز به ویتنام شمالی اعزام شده بودند.»

رئیس هیئت نمایندگی ویتنام در پاریس این ارقام را خیالی دانست و گفت ارقام واقعی روزی افشا خواهد شد و آنوقت همه خواهند دید که خیلی کمتر از اینها بوده است. ولی در عین حال وی منکر حضور سربازان چینی و زمان فراخواندن آنها که ظاهراً در فاصله بین سفر کیسینجر و سفر نیکسون به پکن بوده نشد.<sup>۴۳</sup> در ۱۶ ژوئیه ۱۹۸۱ روزنامه «هرالد تریبیون» مقاله مفصلی به قلم موری مادر، یکی از روزنامه‌نگاران بسیار جدی آمریکایی چاپ کرد که ضمن آن واقعیتی که تا آن زمان کاملاً پنهان مانده بود یعنی حضور نظامی چین در ویتنام شمالی در دوران جنگ فاش شده بود. وی می‌نویسد: «حداقل ده دوازده بار بین خلبانان چینی و آمریکایی نبرد هوایی در گرفت و هواپیماهای آمریکایی توپهای ضد هوایی را که چینیها اداره می‌کردند مورد حمله قرار دادند. حتی احتمال این که بین نیروهای زمینی طرفین درگیری رخ داده باشد فراوان است. مثلاً اعضای یک گروه کوماندوی آمریکایی که در ۲۰ نوامبر ۱۹۷۰ برای نجات اسیران جنگی که بغلط تصور می‌شد در حومه هانوی زندانی هستند اقدام کرده بودند، با سربازان زردپوست بلندقدی رو برو شده‌اند که نمی‌توانسته‌اند ویتنامی باشند.» طبق اظهار مادر، چینیها در جنگ

42) *Le Monde*, 14 octobre, 1978.

43) *Le monde*, 1er août 1979.

ویتنام مجموعاً دو هزار سرباز از دست داده‌اند.

در سال ۱۹۷۱ بوضوح به نظر می‌رسید که از نظر چین و شوروی، مبارزه با امپریالیسم آمریکا که یکی از مظاهر عده‌آن جنگ ویتنام بود اولویت خود را از دست داده است. مثل این بود که ویتنامیها هم این موضوع را درک کرده بودند زیرا روزنامه «نان دان» چاپ هانوی، در ۱۶ اوت، مسکو و پکن را بدون ذکر نام به انحراف از اصول و اهداف انقلابی و پرتتاب کردن حلقه نجات برای یک راهزن دریایی در حال غرق شدن متهم ساخت.

از آنجا که آمریکا دیگر از جانب مسکو و پکن نگرانی نداشت، هواپیماهایش در عرض شش ماه چهارصد هزار تن بمب، یعنی معادل سه برابر بمبارانهای زمان جانسون، بر روی ویتنام شمالی ریختند و بی‌اعتنایاً به نابودی افراد غیرنظامی و اعتراضات بین‌المللی، زیر بنای نظامی و اقتصادی ویتنام شمالی را بطور منظم و طبق نقشه درهم‌کوبیدند و حتی تهدید به انهدام سدهای رودخانه سرخ نمودند.

نیروهای ویتنام جنوبی نیز که از این بمبارانهای وحشیانه و بی‌تفاوت‌ماندن کشورهای بزرگ کمونیست تشجیع شده بودند دست به حمله زدند و در اواسط سپتامبر، شهر کوانگ‌تری را پس گرفتند. دیدار نیکسون از مسکو در ۲۲ مه ۱۹۷۲ که نتیجه عده‌آن امضای نخستین قرارداد محدود کردن سلاحهای استراتژیکی (سالت) بود، در مورد ویتنام هیچ تحولی ایجاد نکرد. ضمن مذاکرات مسکو کاسیگین گفته بود: «ممکن است وضع ویتنام شمالی آن قدر سخت شود که مجبور به پذیرفتن کمک کشورهای خارجی گردد». ۴۴ وقتی نیکسون با لعن خشک و زننده‌ای به او پاسخ داده بود، وی فوراً علاوه کرده بود: «البته هیچ کشتی شوروی حامل اسلحه در راه ویتنام شمالی نیست». ۴۵

در ۲۲ ژوئن، بعد از سفر مجدد پادگورنی به هانوی، برزنف به نیکسون اطلاع داد که ویتنام شمالیها حاضر به «چانه‌زدن» هستند، در حالی‌که تا آن موقع موقع آنها بسیار سخت و سازش‌ناپذیر بود. در همین موقع کیسینجر در پکن بود و چوئن‌لای همان مطلبی را که کاسیگین به

44) Nixon, op. cit., p. 455.

45) Kissinger, op. cit., pp. 1283-84.

رئیس جمهوری آمریکا گفته بود تکرار کرد و گفت: «چین بجز موادغذائی چیزی به ویتنام نمی‌فرستد.» در مناجعت به واشینگتن، وی با دو برینین ملاقات کرد و سفير شوروی اظهار داشت: «بعید نیست که هانوی قبل از اتخاذ تصمیم در مورد پایان دادن به جنگ منتظر نتیجه انتخابات ریاست جمهوری آمریکا باشد.»<sup>۴۶</sup>

سناتور مک‌گاورن نامزد حزب دمکرات در انتخابات مزبور، سراسر مبارزة انتخاباتی خود را وقف تبلیغ علیه جنگ ویتنام و دخالت آمریکا کرده بود ولی پیش‌بینی‌هایی که از طرف مؤسسات نظرخواهی و ناظران سیاسی بعمل آمد، شانس او را برای پیروزی بسیار ناچیز نشان می‌داد. شاید همین امر موجب شد که هانوی در ۱۳ ژوئیه ۱۹۷۲ پیشنهاد کند یک ملاقات معهده بین نمایندگان طرفین در پاریس صورت بگیرد. در این ملاقات لو دوکتو خود را نرمتر از سابق نشان داد و اظهار امیدواری کرد که صلح بین دوکشور قبل از پایان اولین دوره چهارساله ریاست جمهوری نیکسون برقرار شود و گفت اعضای حکومت سایگون به استثنای تیو ممکن است موقتاً در مقامهایشان باقی بمانند و آمادگی خود را برای یک کوشش بزرگ مشروط براینکه هردو طرف مواضع خود را تغییر دهند اعلام داشت. این نخستین باری بود که مسئله مصالحه وسازش در مذاکرات دوجانبه مطرح می‌شد.

در جلسه اول اوت، وی بدون آنکه از استعفای تیو اسم ببرد، پیشنهادی برای شروع مذاکره در بارهٔ ترکیب حکومت آینده ویتنام جنوبی بین رژیم سایگون و کمونیستها داد. وی از حق و توی خود در بارهٔ ترکیب سه‌جانبه حکومت مزبور صرف نظر کرد و قرار شد حکومتی که با شرکت کمونیستها تشکیل می‌شود دیگر عنوان موقت نداشته و دائمی باشد. نظر بهاینکه قدم بزرگی به پیش برداشته شده بود نیکسون کیسینجر را به سایگون فرستاد تا موافقت تیو را با فرمول آشتی جلب کند. ژنرال تیو ضمن رد پیشنهاد کمونیستها در مورد تشکیل حکومت سه‌جانبه، پیشنهاد کرد که کمیسیون مختلط انتخاباتی که آمریکا در ماه مه ۱۹۶۹ پیشنهاد کرده بود به نام «کمیته آشتی ملی» نامگذاری شود ولی ترکیب آن به همان ترتیبی که لو دولت تو تصور کرده است درآید. کمیته مزبور انتخابات عمومی را در ویتنام جنوبی انجام دهد، و کمونیستها به نسبت آرایی که به دست خواهند آورد

در حکومت آینده شرکت داشته باشند. کیسینجر، رئیس جمهوری ویتنام جنوبی را مطمئن کرد که با این ترتیب کمونیستها بیش از دو عضو از بیست عضو کابینه را نخواهند داشت و اضافه نمود: «درکشور ما مخالفان سیاسی را وارد کابینه می‌کنند نه برای آنکه به آنها قدرت بدهنند، بلکه برای اینکه از نفوذشان بگاهند.»<sup>۴۷</sup>

اما ژنرال تیو واعضای دولتش حاضر به صلح برمبنای سازش نبودند. به قول کیسینجر، «آنها به بقای خود راضی نبودند و می‌خواستند حکومت کنند. آنها رویارویی نظامی را به مبارزات سیاسی ترجیح می‌دادند.»<sup>۴۸</sup> حقیقت این است که آنها از قابلیت خودشان در برابر کمونیستها مطمئن نبودند و سیر حوادث ثابت کرد که اشتباه نمی‌کرده‌اند.

در همان حال که تیو به نطقهای مخالفت‌آمیز و شدیداللحن خود مشغول بود، تعداد ملاقاتهای پاریس افزایش می‌یافتد تا اینکه سرانجام در جلسه ۸ اکتبر ۱۹۷۲ لو دوک تو کلیه پیشنهادهایی را که تا آن موقع عنوان کرده بود پس گرفت و به جای آنها یک طرح نهادهای ارائه داد. در این طرح او از تشکیل حکومت ائتلافی قبل از آتش‌بس صرفنظر کرده و به جای آن ایجاد یک «شورای آشتی و تفاهم ملی» را به منظور اجرای موافقتنامه‌هایی که بین رژیم سایکون و حکومت موقت انقلابی به‌امضا خواهد رسید و ترتیب انتخابات آزاد را که تاریخ آن بعداً تعیین خواهد شد پیشنهاد نمود؛ تا تأسیس شورای مزبور دولتهای شمالی و جنوبی مناطق تحت اختیار خود را همچنان اداره خواهند کرد و نیروهای آمریکایی دو ماه بعد از امضا موافقتنامه بکلی ویتنام را تخلیه خواهند نمود؛ بموازات این تخلیه کلیه کسانی که اسیر یا بازداشت شده‌اند آزاد خواهند شد و طرفین خاک لائوس و کامبوج را برای لطمہ وارد کردن به حاکمیت و امنیت سایر کشورها مورد استفاده قرار نخواهند داد.<sup>۴۹</sup> هانوی حتی قبول کرده بود که واشینگتن به ارسال اسلحه و کمک نظامی به ویتنام جنوبی ادامه دهد. برای اینکه همه چیز روشن باشد لو دوک تو در این جلسه چند بار تکرار کرد که این پیشنهادها چندان تفاوتی با نظرات نیکسون ندارد. بمحض اینکه نیکسون موافقت اصولی خود را با این طرح اعلام کرد کیسینجر و لو دوک تو موافقت کردند که در ۱۸ اکتبر حملات هوایی به

47) *Ibid.*, pp. 1368-77.

48) *Ibid.*, p. 1378.

49) Kalb, *op. cit.*, pp. 342-43.

و یتنام شمالی متوقف شود و به این ترتیب زمان بندی شد که کیسینجر پس از آنکه موافقت سایگون را جلب کرد، در ۲۳ اکتبر برای پاراف کردن پروتکل به هانوی برود و در ۲۶ اکتبر متن پروتکل رسمی به اطلاع عموم برسد و در ۳۱ اکتبر وزیران امور خارجه دوکشوار آن را در پاریس امضا کنند. در این هنگام خوشبینی مفرطی به کیسینجر دست داده بود و یقین داشت خواهد توانست مانند یک معلم مغروف، موافقت شاگرد پرتوquesh سایگون را جلب نماید.<sup>۵۰</sup> لذا جنوبیها را اصلاً در جریان پروتکل و تاریخهایی که در نظر گرفته شده بود نگذاشت. در ۱۱ اکتبر طرح نهائی پروتکل تهیه شد و لودوک تو و کیسینجر باهم روابوسی کردند.

وقتی تیو از جریان اطلاع پیدا کرد فوق العاده عصبانی شد و کیسینجر را هم عصبانی کرد بطوریکه در ۲۲ اکتبر از سایگون به نیکسون تلگراف زد: «مشکل است آشتی ناپذیری او را برایتان شرح دهم. توقعات او به مرز دیوانگی رسیده است.»<sup>۵۱</sup> در حقیقت ژنرال تیو از اینکه او را بکلی از مذکورات با شمالیها بی اطلاع گذارد بودند و مخصوصاً مصاحبه مجله «نیوزویک» با فام وان دونگ او را از فرط غضب از خود بی خود کرده بود و در هیچ شرایطی حاضر نبود همزیستی دو حکومت رادر و یتنام جنوبی پذیرد. زیرا نخست وزیر و یتنام شمالی اظهار داشته بود: «حوادث از تیو پیشی گرفته اند و او ناچار است در تأسیس شورای آشتی و تفاهم ملی با حکومت موقت انقلابی و یتنام جنوبی کنار بیاید.»<sup>۵۲</sup>

هرچه کیسینجر سعی کرد به او بگوید رژیم سایگون یک میلیون سرباز در اختیار دارد (البته روی کاغذ) و بعداز چین بزرگترین قدرت نظامی آسیا بشمار می رود و بر ۸۵ درصد اهالی جنوب کنترل کامل دارد به خرجش نرفت و بیفایده بود. او خواستار ۲۶ مورد اصلاح در متن پروتکل بود و مخصوصاً اصرار داشت بمنظور جلوگیری از رخدنه شمالیها به جنوب یک منطقه غیر نظامی بین دو یتنام در نظر گرفته شود.

آن روز ۲۲ اکتبر بود و بنابراین امکان نداشت کیسینجر بتواند روز بعد به هانوی برود و پروتکل را امضا کند لذا نیکسون به فام وان دونگ تلگراف زد که متناسبانه مشکلات با سایگون بقدرتی زیاد و مسائل بقدرتی پیچیده است که بیش از انتظار او بوده و به این جهت کیسینجر را برای

50) *Ibid.*, p. 344.

51) Nixon, *op. cit.*, p. 516.

52) *Newsweek*, 23 octobre 1972.

مشورت به واشینگتن احضار کرده است.<sup>۵۳</sup> چند ساعت بعد کیسینجر یک مصاحبه مطبوعاتی ترتیب داد و اظهاراتی کرد که در صفحه اول جراید مهم دنیا چاپ شد. وی گفت: «به نظر ما صلح در دسترس است و امضای موافقتنامه مربوط به آن قریب الوقوع می‌باشد.»<sup>۵۴</sup> اما ویتنام شمالیها حسن نیت آمریکا را مورد تردید قرار دادند و این خبر را بسیار بد تلقی کردند و متن پروتکل را که قرار بود در ۲۱ اکتبر منتشر شود در همان روز منتشر ساختند.

در چهارم نوامبر هانوی اطلاع داد که برای تجدید مذاکرات در تاریخی که به توافق طرفین تعیین خواهد شد حاضر است و در هفتم نوامبر نیکسون مجدداً به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب گردید. در این انتخابات نیکسون پیروزی چشمگیری بدست آورد زیرا ۶۰/۷ درصد آراء در برابر ۵/۳۷ درصد که به مک گاورن داده شده بود متعلق به او بود، درحالی که چهار سال پیش او نتوانسته بود بیش از ۴۳ درصد آراء را تحصیل نماید. در ۲۰ نوامبر مجدداً کیسینجر در پاریس با لو دوک تو ملاقات کرد و فهرست ۲۶ مورد اصلاحاتی را که سایگون مایل بود در پروتکل بعمل آید به وی ارائه داد. به قول کیسینجر «این فهرست به قدری دور از منطق بود که بطور قطع نظر هانوی رادر محکم ایستادن و انتظار اینکه کنگره گلوی ما را بفسارد تقویت کرد.»<sup>۵۵</sup> مسلم بود که کنگره آمریکا از اول ژانویه ۱۹۷۳ حتی یک دلار برای ادامه عملیات نظامی در هندوچین تصویب نخواهد کرد مگر آنچه مربوط به هزینه فراخواندن سربازان آمریکایی و آزادکردن اسیران جنگی باشد.

این بار لو دوک تو شخصاً پیشنهاد تغییراتی را در طرح پروتکل کرد. مثلاً آزادی اسرای آمریکایی را منوط به آزادی هزاران نفر زندانیان سیاسی در جنوب کرد که مسلماً مورد قبول تیو قرار نمی‌گرفت. در ملاقات بعدی وی به کیسینجر فهماند که تنها راه خروج از این بن‌بست، بازگشت به همان طرح پروتکل سابق می‌باشد. کیسینجر دریافت که چشم‌پوشی از تحمیل حتی یکی از شروط سایگون متراffد با رهایکردن رژیم ویتنام جنوبی و در نتیجه سقوط آن خواهد بود لذا به نیکسون تلگراف زد: «اگر کمونیستها بفهمند که ما حاضر به قورت دادن این

53) Nixon, *op. cit.*, p. 516.

54) *Le Monde*, 28 octobre 1972.

55) Kissinger, *op. cit.*, tome 2, p. 1476.

قرص هستیم بلا فاصله خواهند دانست که ما دیگر قادر به جلوگیری از پیمان شکنی نیستیم.»<sup>۵۶</sup>

نیکسون که مایل بود به هر قیمت شده به جنگ و یتنام خاتمه بدهد و به همین جهت تیو را بشدت تحت فشار قرار داده بود تا درست از مخالفتها یاش بردارد، وقتی از کوششها خود مأیوس شد دست به اقدام عجیبی زد و در ۱۸ دسامبر دستور داد که بمباکنها غولپیکر «ب ۵۲» شهرهای و یتنام شمالی از جمله هانوی را بمباران کنند. عظمت وسایل و تجهیزاتی که در این حمله بکار رفت و مقدار بمباکنی که بر فراز و یتنام شمالی ریخته شد دو برابر بمباران هیروشیما بود. سفارتخانه‌ها، بیمارستانها، محلات مسکونی و پرجمعیت، چنان بمباران شدند که دیگر فرماندهی نظامی آمریکا نمی‌توانست ادعا کند که هدف این موضع نظامی بوده‌اند. البته سخنگویان ارشد آمریکا در یتنام بدون اعتقاد قلبی تکرار می‌کردند که فقط مراکز مخابرات و فرودگاهها بمباران شده‌اند ولی نمی‌توانستند یکی از آنها را نام ببرند و هیچ‌کس حرفشان را هم باور نمی‌کرد. متأسفانه واقعیت مشهود و غیر قابل بحث بود و آمریکاییها به حملات تروریستی هوائی نظیر آنچه لوفت وافه (نیروی هوائی آلمان نازی) طی جنگ دوم جهانی در آن پیشقدم شده بود و بعداً متفقین همانند آن را برسشهرهای آلمان آوردند، اقدام کرده بودند.

دلیل این وحشیگری آمریکاییها که اعتراض پاپ و اکثریت قریب با تفاق کشورهای روی زمین از جمله متفقین آنها را هم برانگیخت چه بود و چرا دست به عملی زدند که کلیه روزنامه‌های معتبر دنیا، حتی روزنامه‌های خودشان، فریاد اعتراض برآورده و آن رامحاکوم نمودند؟ نیکسون حاضر نشد شخصاً خبر شروع این حملات را به هموطنانش اطلاع دهد و انجام این کار را به کیسینجر که در آن روزها میانه‌اش با او به هم خورده بود واگذار کرد. همه معافل سیاسی جهان تصور می‌کردند دیگر صلح در یتنام غیر ممکن است اما نیکسون و کیسینجر مانند قمار-بازان واقع‌بین و فاقد احساسات معتقد بودند که این بلف بزرگ پایان جنگ را تسريع می‌کند. به این جهت همان روز شروع حملات، نیکسون ژنرال هیگ را با پیامی نزد تیو فرستاد که در آن نوشت: «وقت آن رسیده است که ما در مذاکره بادشمن یک جبهه واحد تشکیل بدھیم و شما

باید هم اکنون تصمیم بگیرید که آیا مایلید اتعاد ما ادامه داشته باشد یا اینکه من با دشمن ترتیبی بدhem که فقط منافع آمریکا حفظ شود؟<sup>۵۷</sup> تیو این پیام را یک اولتیماتوم تلقی کرد و با تیزهوشی پیش‌بینی نمود که بعد از عزیمت آمریکاییها هانوی جنگهای چریکی را به صورت عملیات انتقام‌جویانه و در سطح وسیع از سر خواهد گرفت و تلافی آن را بر سر جنو بیها درخواهد آورد. آیا نیکسون گمان می‌کرد در صورتی که بتواند صلح را به این ترتیب تحمیل کند، کسانی که آن را امضا کرده‌اند بمحض این‌که دیگر زور و فشاری در مقابله‌شان نبود، به‌امضای خود احترام خواهند گذاشت و تعهدات‌خود را اجرا خواهند کرد؟ مگر در فردای روزی که قرارداد صلح برست لیتوفسک در شرایط مشابهی امضا شد لینین در جواب کمونیست‌هایی که از او می‌پرسیدند آیا در نظر دارد به وعده‌هایش وفا کند، آنها را به باد استهزا و تمسخر نگرفت؟ آمریکاییها نیز با پشت‌کردن به آرمان‌هایی که آنقدر به‌آنها می‌نازیدند، خود را تسلیم قانون جنگ کردند. دیگر بهتر از این نمی‌شد نظر کسانی را که از ابتدا عقیده داشتند رهبران آمریکا در پشت سر موعظه‌های ریاکارانه مقاصد سرمایه‌داری و امپریالیستی را دنبال می‌کنند، تأیید کرد.

عکس العمل هانوی همان بود که نیکسون انتظار داشت. در ۲۷ دسامبر مذاکرات صلح در پاریس از سر گرفته شد و در ۳۰ دسامبر کاخ سفید اعلام کرد که مذاکرات «جدی» در شرف تجدید است و لذا بمبارانهای شمال مدار ۲۰ درجه قطع می‌شود. در ساعت دوازده و نیم روز ۲۳ ژانویه ۱۹۷۳ کیسینجر و لو دوك تو «پروتکل مربوط به پایان جنگ و اعاده صلح در ویتنام» را امضا کردند.

باید پرسید حملات هوائی شدید ماه دسامبر چه امتیازاتی بیش از طرح پروتکل اکتبر ۱۹۷۲ عاید آمریکاییها کرد؟ به قول یکی از کارشناسان آمریکایی، موافقنامه مزبور چیزی بجز نتیجه حاصل از موازنۀ موقتی قوا نبود زیرا هنوز مرکب آن خشک نشده برای همه آشکار بود که جنگ

سوم هندوچین متعاقب جنگ دوم صورت خواهد گرفت.<sup>۵۸</sup>

اما آنچه کسی تصورش را هم نمی‌کرد جنگ چهارم بین کمونیست‌ها بود که در جنگ دوم مجبور به قبول سازش شده ولی جنگ سوم را برده بودند.

57) *Ibid.*, p. 1505.

58) Kalb, *op. cit.*, p. 403.

## فصل ۱۰

### مذاکره در هر جا

عدم گسترش سلاحهای هسته‌ای و پیمان سالت – مشکلات اقتصادی  
شوری و لهستان – فروش غله به کشورهای بلوک شرق – سیاست  
نگرش به شرق ویلی برانت

مذاکره بدون وقفه و در هرجا، هرچند متفهی به نتیجه فوری نشد  
و نتایج آن معلوم نباشد، یک عمل کاملاً خودی و به نفع  
دولتهاست.

ریشلیو، وصیانتهای سیاسی

رسم براین است که هرکس قدرت را در دست می‌کند که از پیشینیان خود بهتر است. زمامداران جدید معمولاً چنین ادعائی دارند، وعده و وعید می‌دهند و حتی قسم می‌خورند. نیکسون در نطقی که در ۲۰ ژانویه ۱۹۶۹ به مناسبت شروع به کارش ایجاد کرد، گفت: «از این به بعد از دوره رویارویی به دوره مذاکره قدم می‌گذاریم.»<sup>۱)</sup> در پیام سالانه خود در ۱۹۷۰ نیز بخشی را که مربوط به روابط با شوروی می‌شد تحت عنوان دوره مذاکره نام برد. اما دیدیم که در مورد ویتنام برای وصول به صلح از تسلی برویارویی و جنگ خودداری نکرد و این درست همان سیاستی بود که جانسون – که بر حسب تصادف، در همان روز امضای موافقتنامه صلح در گذشت – سعی می‌کرد با ناشیگری توأم با بدشانسی به موقع اجرا گذارد. اما اگر کوشش‌های جانسون در مورد صلح ویتنام با عدم موفقیت روبرو شده بود، در مسائل دیگر موفقیت بیشتری داشت. هم او بود که با شوروی قرارداد عدم گسترش سلاحهای هسته‌ای را امضا کرد و اگر تعاظز شوروی به چکوسلواکی صورت نگرفته و او برخلاف میل خود مجبور به رد دعوت دولت شوروی نشده بود می‌توانست او لین

1) Nixon, op. cit., p. 251.

رئیس جمهوری آمریکا باشد که از شوروی دیدار رسمی می‌کند. قرارداد «سالت ۱» درباره محدودکردن سلاحهای استراتژیکی هم که نیکسون در ۲۶ مه ۱۹۷۲ در کاخ کرملین امضا کرد نتیجه مذاکراتی بود که در دوره جانسون شروع شده بود. در واقع می‌توان گفت از وقتی که دولتهای شوروی و آمریکا به صورت ابرقدرت درآمده‌اند بیشتر اوقات خود را یا به رویارویی و یا به مذاکره گذرانده‌اند و این درست مطابق فلسفه آمریکاییها است که علامت عقابشان در یک دست آذربخش و در دست دیگر شاخه زیتون دارد یعنی همان چیزی که تئودور روزولت، رئیس جمهوری ابتدای قرن بیستم می‌گفت: «یک چماق بزرگ به دست بگیرید ولی با لعن ملايم صحبت کنید.» اما مشکل آمریکا از آنجا شروع شد که مانند زمان کارتز مجبور گردید با لعن خشن صحبت کند و بجز یک چماق کوچک چیزی در دست نداشته باشد.

هرقدر دامنه رویارویی مسکو و واشینگتن در صحفه‌های مختلف جنگ سرد وسیع بود، معذلك این‌دو کشور از زمان خروشچف و کندی، از کوشش در متوقف کردن مسابقه تسلیحاتی که خطر یک جنگ اتمی نابود کننده را برکره زمین سایه‌افکن کرده بود و فشار زیادی به اقتصاد هردو کشور وارد می‌ساخت، باز نایستاده‌اند. تعداد ملاقاتها و کنفرانس‌هایی که در این زمینه بعمل آمده چه در سازمان ملل متحد و مؤسسات تخصصی آن و چه به صورت دوجانبه، از حد و حساب خارج است. پس از آنکه مدت مديدة مسئله نظارت که کرملین آن را متراff با جاسوسی می‌دانست، مانع از هرگونه توافق شده بود، سرانجام در ۵ اوت ۱۹۶۳، آمریکا و شوروی و انگلستان قرارداد منع آزمایش‌های هسته‌ای در جو و ماوراء جو و زیر دریا را در مسکو امضا کردند. اما آزمایش‌های زیرزمینی به علت فقدان وسائل نظارت و جلوگیری از نقض قرارداد، مجاز شناخته شد. صد و دو کشور دیگر نیز به این قرارداد ملحق شدند ولی فرانسه و چین از امضای آن خودداری کردند و هنوز هم این قرارداد را که در زمان خود توانست از تیره شدن روابط بین دو بلوک شرق و غرب جلوگیری کند امضا نکرده‌اند.<sup>۲</sup>

چند روز پیش از امضای این قرارداد، یعنی در ۲۳ ژوئیه ۱۹۶۳، کندی اعلام داشته بود: «چهار کشور دارنده سلاح اتمی (چین هنوز

2) André Fontaine, *Histoire de la guerre froide*, op. cit., tome 2 pp. 526-29.

مبادرت به آزمایش نخستین بمب اتمی خود نکرده بود) یک وظیفه اساسی دارند و آن این است که فرصتی را که برایشان باقی مانده است صرف جلوگیری از گسترش سلاحهای هسته‌ای کنند.» پس از واقعه دلاس، جانسون همین سیاست را دنبال کرد، زیرا بعداز بمباران اتمی هیروشیما در سال ۱۹۴۵ رهبران آمریکا وحشت عجیبی از سلاحهای هسته‌ای داشتند. اما به قول یک دیپلمات سوئیسی، «این بازی، بین دو ابرقدرت مانند شطرنج است، بین چهار کشور به صورت بازی بربیج در می‌آید، و بین ده کشور مبدل به مسابقه‌ای می‌شود که فقط تصادف برآن حکمرانی می‌کند.»<sup>۳</sup>

اصل بر این قرار گرفته بود که دولت شوروی رفتار توأم با مسئولیتی از خود نشان بدهد ولی این ترس وجود داشت که یک هیتلر کوچک بتواند به این سلاح بی‌اندازه خطرناک دست یابد. ضمناً نگرانی از دستدادن کنترل اعصاب دریک وضع بحرانی، به آن افزوده می‌شد. این نگرانی را قبل از فصل چهارم درباره اختلاف بین فرانسه و آمریکا در مورد نیروی اتمی چندجانبه شرح دادیم. همچنین نشان دادیم که دلیل تمایل شوروی به انعقاد قرارداد عدم گسترش، ممانعت از دستیابی آلمان فدرال به سلاحهای هسته‌ای و برهمنزدن وضع موجود اروپا ناشی از جنگ جهانی دوم بود که دولت مزبور هنوز از پذیرفتن آن خودداری می‌کرد.

اما تفاهم در مورد هدف یک‌چیز است و توافق در راه نیل به آن چیز دیگر. دو طرح قرارداد در سال ۱۹۶۵ در این زمینه از طرف شوروی و آمریکا تهیه شده بود که برای تبدیل آن دو به یک متن واحد، دو سال گفتگو و تبادل نظر در کمیته ۱۸ نفری سازمان ملل متعدد که فقط به این منظور ایجاد شده بود لازم بود؛ سرانجام متن مزبور در ۱۲ ژوئن ۱۹۶۸ به مجمع عمومی تسلیم گردید.<sup>۴</sup> در خلال این مدت دو ابرقدرت در ۲۱ ژانویه ۱۹۶۷ قرارداد دیگری امضا کردند که بمحض آن استقرار سلاحهای هسته‌ای در فضا منوع گردید ولی در هر صورت هیچ‌کدام از آن دو دولت قدرت مالی چنین کاری را نداشتند. قرارداد دیگری هم در همین سال درباره غیر اتمی کردن آمریکای لاتین در وزارت خارجه مکزیک به امضا رسید. فقط کوبا و فرانسه از امضای قرارداد اخیرالذکر خودداری کردند.

3) Georges Fischer, *La Non-prolifération des armes nucléaires*, Paris, 1969. p. 17.

4) Texte intégral dans Fischer, op. cit., p. 32.

علت امتناع فرانسه هم ترس از این بود که دیگر نتواند تأسیسات خود را در گویان مورد استفاده قرار دهد.

قرارداد عدم گسترش دو نوع تعهد بوجود می‌آورد. یکی اینکه کشورهای دارنده سلاح هسته‌ای متعهد می‌شدند که به کشورهایی که فاقد سلاح مزبور هستند در تهیه آن کمک نکنند؛ دیگر اینکه کشورهای فاقد سلاح هسته‌ای متعهد می‌شدند که در بدست‌آوردن آن تلاش نکنند. به قول نماینده فیدل کاسترو در سازمان ملل متعدد، این قرارداد «فاصله موجود بین اقویا و ضعفا را قانونی می‌کرد».۵ مضافاً که کشورهایی که با امضای این قرارداد از داشتن سلاح هسته‌ای چشم‌پوشی می‌کردند مکلف بودند نظارت یک مؤسسه تخصصی سازمان ملل را بر وفاداری خود به اجرای تعهداتشان بپذیرند و در نتیجه تأسیسات اتمی مسالمت‌آمیز آنان می‌بایست گاهگاه مورد بازرسی قرار بگیرد.

دولت فرانسه به قرارداد مزبور ملعق نگردید زیرا به عقیده شورای وزیران این کشور در ۱۳ ژوئن ۱۹۶۸، «این قرارداد هیچ مسئله‌ای را حل نمی‌کند بلکه فقط قدرت فوق العاده آمریکا و شوروی را مورد تأیید قرار می‌دهد».۶ ولی در عین حال دولت فرانسه به وسیله نماینده‌اش در سازمان ملل به کلیه دول جهان فهماند که رفتارش در آینده عیناً مانند دول امضاکننده قرارداد خواهد بود. فرانسه هنوز هم همین سیاست را دنبال می‌کند ولی همه می‌دانند که در موارد مختلف با کمک به کشورهایی مانند کره جنوبی و عراق و پاکستان در ساختن نیروگاه اتمی برای مقاصد مسالمت‌آمیز، تردیدهایی نسبت به خود بوجود آورده است.

همانطور که انتظار می‌رفت، تعدادی از دول بطور قطع از امضای قرارداد عدم گسترش خودداری کردند. از میان دول مزبور می‌توان چین و بعضی از دولتهای دیگر مانند اسرائیل، بربادیل، افریقای جنوبی، هند، پاکستان و اسپانیا را نام برد که گمان می‌کردند بزودی خواهند توانست صاحب‌سلاح هسته‌ای بشوند؛ بعضی دیگر مانند کوبا، گینه، موریتانی و آلبانی در مورد استقلالشان بیمناک بودند. برخی هم امضا و تصویب قرارداد را موقول به تضمینهای اضافی کردند مانند ژاپن که قرارداد را در سال

5) Philippe Bretton et Jean-Pierre Chaudet, *La Coexistence pacifique*, Paris, Armand Colin, 1971, p. 127.

6) *Ibid.*, p. 135.

7) *Ibid.*, p. 126.

۱۹۷۶ امضا کرد و مصر که هنوز تصویب نکرده است و آلمان فدرال که آن را به عنوان ورق برنده‌ای در مناسباتش با شوروی در دست نگاه داشته است. در این خصوص در قسمت سیاست نگرش به شرق ویلی برانت بحث خواهیم کرد. در اول مه ۱۹۸۰، یکصد و سیزده کشور اسناد مصوبه قرارداد مذبور را طبق رسوم و تشریفات معموله به دبیرخانه سازمان ملل متحد تسلیم کرده بودند.

در اول ژوئیه ۱۹۶۸ که قرارداد عدم گسترش در واشینگتن به امضا رسید دولتین شوروی و آمریکا اعلام نمودند که درباره آغاز مذاکره راجع به محدود کردن و کاهش سلاحهای هسته‌ای تهاجمی و سیستمهای دفاعی ضد موشکی با یکدیگر توافق کرده‌اند.<sup>۸</sup> جانسون علی‌رغم اشغال چکوسلواکی، به مسکو پیشنهاد کرد که کنفرانسی در این زمینه در دسامبر ۱۹۶۸ در ژنو تشکیل شود ولی شورویها ترجیح دادند منتظر نتیجه انتخابات آمریکا بمانند و با حکومت جدید معامله کنند. لذا مذاکراتی که به نام «سالت» مشهور شد در نوامبر ۱۹۶۹ در هلسینکی آغاز گردید.

توافق درباره آغاز این مذاکرات نیز داستان جالبی دارد. در ژوئن ۱۹۶۷ که کاسیگین بعد از جنگ شش روزه به دیدار جانسون در گلاسپور رفت علاقه چندانی به این موضوع نشان نداد زیرا گمان می‌کرد آمریکاییها می‌خواهند فقط درباره محدود کردن سلاحهای ضد موشکی گفتگو کنند<sup>۹</sup> و باید اذعان کرد که به علت فنی و پیچیده بودن مسئله شاید تا حدودی حق داشت زیرا از نظر آمریکاییها هر سلاحی که در وهله اول تدافعی بنظر می‌رسد باید در واقع تهاجمی محسوب شود چون برای حفظ و حراست سلاحهای تهاجمی که آن کشور در اختیار دارد مورد استفاده قرار می‌گیرد. از سال ۱۹۵۷ که شورویها نخستین موشک قاره‌پیمای خود را پرتاب کرده بودند آمریکاییها احساس می‌کردند مصونیت ناشی از بعد مسافت با شوروی را از دست داده‌اند. لذا بسرعت دست‌بکار جبران عقب‌ماندگی خود در این زمینه گردیدند و ابتدا به ساختن موشکهای میان‌برد پرداختند و آنها را در انگلستان و ترکیه مستقر ساختند. سپس به ساختن موشک‌های قاره‌پیما که از سکوهای زمینی یا از زیردریاییهای پولاریس پرتاب می-

8) Johnson, *op. cit.*, p. 585.

9) *Ibid.*, p. 583.

شوند دستزدند به طوری که در موقع بعران کوبا، آمریکا ۱۸۰ موشک زمینی و ۱۳۰ موشک دریایی داشت در حالی که شوروی دارای ۷۵ موشک زمینی و فقط چند موشک دریایی بود. ولی خروشچف ادعا می کرد که شوروی وسایلی برای خنثی و منهدم کردن موشکهای مزبور در آسمان دارد که کارآیی آن «مانند تفنگی است که در آسمان مگسی را هدف قرار دهد و فقط ۶۷ سکوی پرتاب موشکهای مزبور در اطراف مسکو تعییه شده است.»<sup>۱۰</sup>

در مقابل، آمریکاییها به افزایش موشکهای قاره پیمای خود پرداختند به طوری که در سال ۱۹۶۷ تعداد موشکهای قاره پیمای زمینی آنان به ۱,۰۵۴ عدد و تعداد موشکهای دریائیشان به ۶۵۶ عدد بالغ گردید. آنگاه به تکمیل انواع دیگر موشکها پرداختند و آنها را مجهز به کلاهک اتمی نمودند به طوری که یک موشک در آن واحد می توانست چند هدف را نشانه گیری کند. شورویها هم برای اینکه در این مسابقه عقب نمانند بسرعت به افزایش تعداد موشکهایشان پرداختند بطوری که در سال ۱۹۶۹ دارای ۱,۱۰۰ موشک قاره پیمای زمینی و ۱۶۰ موشک دریایی و در ۱۹۷۲ دارای ۱,۶۱۸ موشک زمینی و ۴۰۰ موشک دریایی گردیدند. جانسون برای اینکه در این مسابقه برحریف غلبه کند طرحی بنام «نگمبان» را به مورد اجرا گذاشت که هدف آن محافظت سراسر سواحل آمریکا با یک قشر نازک سلاحهای ضد موشکی بود. بودجه این طرح ۵ میلیارد دلار پیش بینی شد و در حدود هزار مؤسسه و کارخانه به ساختن قسمتهای مختلف آن پرداختند. نیکسون طرح مزبور را ادامه داد ولی اولویت را به جای محافظت کلیه سواحل آمریکا، به محافظت انبارهای محتوی موشکهای قاره پیمای زمینی داد.

در آن موقع نظریه ای در آمریکا رواج یافته بود که به آن «نابودی کامل دو جانبه» می گفتند و اساس آن این بود که در صورتی که بتوانند حریف را از ترس انتقام موشکی خود از تجاوز بازدارند، دیگر مسئله حفاظت شهرها در برابر حمله اتمی منتفی است و استدلالشان هم این بود که هر قدر عواقب جنگ وحشتناکتر باشد، وسوسه آغاز آن کمتر می شود ولی هر قدر محدودتر باشد خطر شروع آن بیشتر خواهد بود. پس بهتر است به جای این که آمریکا و شوروی پایگاههای موشکی یکدیگر را مورد تهدید

10) Michel Tatu, *Le Triangle Washington-Moscou-Pékin et les deux Europes*, Paris, Casterman, 1972, p. 51.

قرار دهنده، اهالی غیرنظامی شهرها را هدف بگیرند.<sup>11</sup> به این جهت وقتی سلاحهای ضد موشکی برای حفاظت موشکهای انتقامی بکار می‌رفت تدافعی تلقی می‌شد ولی وقتی برای حفاظت شهرها بکار می‌رفت تهاجمی تلقی می‌گردید. نظریه مزبور در ضمن دروس دانشگاهی مطرح می‌شد جالب به نظر می‌رسید ولی وقتی اجرای آن به یک مقام سیاسی واقع بین محول می‌گردید دچار اشکال می‌شد. معذلک این نظریه به قدری در آمریکا رایج شده بود که وقتی نیکسون خواست طرح ضد موشکی را به تصویب کنگره برساند اعضای کنگره آن را مردود شمردند و بشدت با آن مخالفت کردند و نیکسون مجبور شد به آنها بگوید که سلاحهای مزبور برای محافظت آمریکا در برابر چین بکار خواهند رفت نه در برابر شوروی تا بالاخره گواست آن را به تصویب برساند.<sup>12</sup>

باید خاطر نشان کرد که در آن موقع کنگره آمریکا بشدت از جنگ بیزار شده و به صلح طلبی گرایش پیدا کرده بود. تقریباً همه اعضای آن به این نتیجه رسیده بودند که موازنۀ وحشت برای ابد دوام خواهد داشت و هیچ یک از دو ابرقدرت نمی‌تواند آنرا به نفع خود تغییر بدهد. با توجه به این روحیه حاکم بر کنگره، نیکسون پیشنهاد کرد که بودجه دفاعی ۵/۷۳ میلیارد دلاری آمریکا در سال مالی ۱۹۷۰-۷۱ پنج میلیارد دلار کاهش یابد ولی کنگره قانع نشد و دو میلیارد دیگر آن را هم کسر کرد.

و اما شورویها در وهله اول عقیده داشتند که یک سلاح تدافعی فقط برای دفاع بکار می‌رود، لذا مایل نبودند بجز درباره موشکهای قاره‌پیمای زمینی و دریایی با آمریکاییها وارد مذاکره شوند ولی بعداً متلاuded شدند که درباره سلاحهای ضد موشکی هم گفتگو کنند.<sup>13</sup> علت این تغییر عقیده شاید این بود که آزمایش‌های آنها نتیجه رضایت‌بخش نداده بود و شاید هم علت این بود که هزینه چنین برنامه‌ای بیش از امکاناتشان بود. بهر حال در ۲۶ مه ۱۹۷۲ نیکسون و برژنف قراردادی درباره «محدود کردن سلاحهای ضد موشکی» و یک قرارداد موقت دیگر در رابطه با «محدود کردن سلاحهای استراتژیک تهاجمی» امضا کردند که به قرارداد «سالت ۱» مشهور است.<sup>14</sup>

11) Kissinger; op cit., tome 1, p. 223.

12) Kissinger, Discours de Bruxelles déjà cité Politique étrangère, décembre 1979, p. 266.

13) La Vie internationale, Moscou, 1967.

14) Texte intégral des deux accords dans Nouvelles Atlantiques, Bruxelles, no 18, juin 1972.

طبق قرارداد اول هریک از دو ابرقدرت متعهد شدند سکوهای پرتاپ سلاحهای ضد موشکی خود را به یکصد عدد محدود کنند و آنها را فقط در دو جا مستقر سازند یکی در اطراف پایتختهایشان و دیگری در اطراف انبارهای محتوی موشکهای قاره‌پیما. در ۳ ژوئیه ۱۹۷۴، یک پروتکل العاقی تعداد سکوهای مجاز را به یکی تقلیل داد و در سال ۱۹۷۵ دولت آمریکا، تحت فشار کنگره بطور قطع و به صورت یکجانبه از سیستم دفاع ضد موشکی صرفنظر کرد. شورویها چیزی نگفتند ولی ظاهراً آنها هم از ادامه این برنامه پرخرج چشم پوشیدند.

اما قرارداد موقت، یعنی «سالت ۱» که برای پنج سال منعقد شده بود، تعداد موشکهای قاره‌پیمای شوروی را محدود به ۲,۳۵۸ عدد در مقابل ۱,۷۱۰ موشک آمریکایی و تعداد زیردریاییهای پرتاپ‌کننده موشک را محدود به ۶۲ فروند شوروی در مقابل ۴۴ فروند آمریکایی می‌کرد. این نابرابری به این صورت توجیه می‌شد که چون آمریکاییها در زمینه تکنولوژی پیشرفت بیشتری کرده‌اند و ضمناً موشکهای قاره‌پیما با کلاهک اتمی دارند که شوروی فاقد آنهاست، لذا حاضر به قبول آن شده‌اند. ولی برزینسکی، مشاور امنیتی کارتر که در آن موقع استاد دانشگاه بود با این نوشته خود تخم‌ترس و وحشت را در دل آمریکاییان کاشت: «اگر به این ترتیب، به بهانه فریبندۀ برتری تکنیکی آمریکا به تعداد بیشتر موشکهای شوروی تن در دهیم، دیگر امکان ندارد وقتی شورویها عقب‌ماندگی تکنولوژی خود را جبران کردند بتوانیم آن را تغییر بدهیم.»<sup>۱۵</sup>

به عقیده ژنرال گالوای فرانسوی که کتاب قطوری تحت عنوان «مسخرگی بزرگ» درباره ماجراهای موشکی بین مسکو و واشنگتن نوشته است: «آمریکاییها تصور می‌کردند که طی پنج سال مدت قرارداد، شورویها فرصت نخواهند کرد به اندازه آنها موشکهای خود را به کلاهک اتمی مجذب کنند.»<sup>۱۶</sup> نیکسون نیز در خاطراتش می‌نویسد: «این قرارداد تعداد موشکهای قاره‌پیمای موجود و یا در دست ساختمان را محدود می‌ساخت بدون اینکه کوچکترین لطمۀ‌ای به برنامه‌های آینده ما بزند. در عین حال شورویها یک برنامه عظیم ساختمان موشک در دست داشتند که هرگام به مرحله اجرا درمی‌آمد وضع را کاملاً به ضرر ما تغییر می‌داد و ما مجبور

15) Zbigniew Brzezinski, «The deceptive Structure of Peace», *Foreign Policy*, no. 14 printemps 1974.

16) Pierre M. Gallois *La Grande Berne*, Paris, Plon, 1975, p. 17.

می‌شدیم با هزینه‌های فوق العاده گزارف برنامه‌های جدیدی را برای حفظ موازنۀ موشكی از سر بگیریم.<sup>۱۷</sup>

این استدلال قابل قبول به نظر می‌رسید. اما بمعض این‌که در باره تعداد موشكها توافق شد، دو ابرقدرت بی‌درنگ شروع به تکمیل آنها از نظر فنی پرداختند زیرا قرارداد سالت آنها را مجاز می‌کرد که به تکمیل و مدرنیزه کردن موشكهای موجود بپردازند و هیچ مانعی در تکمیل و بهبود دقت عمل و نشانه‌گیری هدفهای متعدد در آن واحد وجود نداشت زیرا هنوز وسیله‌ای وجود ندارد که بتواند از راه دور یک کلاهک واحد را از کلاهک متعدد تشخیص بدهد. مضافاً که قرارداد سالت بکلی در باره موشكهایی که با هواپیما حمل می‌شوند و همچنین موشكهایی که مستقیماً خاک دو ابرقدرت را مورد تهدید قرار نمی‌دهند و بالاخره موشكهایی که در خارج از خاک دو ابرقدرت مستقر می‌باشند، ساكت بود.

در چنین شرایطی مشکل می‌توان پذیرفت که رهبران آمریکا در امضای قرارداد سالت هدفهای سیاسی نداشته‌اند. نباید فراموش کرد که این قرارداد در چه زمانی منعقد شد. در آن زمان هواپیماهای آمریکایی و یتنام شمالی را با بمبارانهای شدید خود خرد و نابود می‌کردند و حتی تعدادی از ملوانان شوروی را در بندر هایفونگ به قتل رسانده بودند لذا رئیس‌جمهوری آمریکا می‌خواست به هانوی نشان بدهد که از نظر شورویها نزدیکی با واشینگتن مهمتر از پشتیبانی از آنها است. سه ماه قبل نیز وی به پکن رفته و به‌این وسیله به روسها فهمانده بود که از این آشتی تاریخی بین دو کشور که آنقدر موجب ترس و وحشت‌شان بود درس عبرت بگیرند. جو حاکم برکنگره نیز نشان می‌داد که دیگر حاضر نیستند بودجه‌ای برای مسابقه تسلیحاتی اختصاص بدهند مخصوصاً که قرار بود در هفتم نوامبر همان سال انتخابات ریاست جمهوری آمریکا بعمل آید. نیکسون در بهره‌برداری از موقفيتی که در مسکو بدست آورده بود و همچنین ملاقاتش با مائو کوتاهی نکرد و هموطنانش را متقدعاً ساخت که در اثر کوشش‌های شبانه‌روزی خود توانسته است کشورش را از دوره رویارویی وارد دوره مذاکره کند. او حتی آن قدر در این کار جلو رفت که ضمن مبارزات انتغایاتیش سخن از «یک قرن صلح» به میان آورد.<sup>۱۸</sup> به هر صورت این اولین باری بود که رئیس‌جمهوری آمریکا و دبیرکل حزب

17) Nixon, op. cit., p. 459.

18) Kissinger, op. cit., p. 1312.

کمونیست شوروی شخصاً قراردادی را امضا کرده و در مورد محدود کردن سلاحهای خطرناک و کشنده اتمی با یکدیگر به توافق رسیده بودند.<sup>19)</sup> رهبران دو ابرقدرت به این دو قرارداد هم اکتفا نکردند و در ۲۹ مه ۱۹۷۲ اعلامیه‌ای درباره «اصول حاکم بر روابط بین ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی» در مسکو انتشار دادند. در این اعلامیه دو کشور اعتقاد مشترک خود را به این‌که در دوران اتمی تنها راه این است که روابط دوجانبه خود را براساس همزیستی مسالمت‌آمیز قرار دهنده، اعلام و تأکید کرده بودند که اهمیت فوق العاده‌ای برای پیشگیری از بروز اوضاعی که بتواند مناسبات آنها را بطور خطرناکی زهرآلود نماید قائل هستند. طرفین اذعان می‌کردند که «هر کوششی به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم از جانب یکی از طرفین بمنظور کسب امتیاز یک‌جانبه‌ای به‌ضرر طرف دیگر بعمل آید مغایر با این هدفها است» و تمایل خود را به افزایش تبادل نظر و توافق در همه زمینه‌ها اعلام می‌داشتند.<sup>20)</sup>

همزمان با این مذاکرات، کیسینجر و گرومیکو هم درباره تعدادی نکات مربوط به مسئله خاورمیانه به توافق رسیدند که مهمتر از همه شناسایی استقلال و حاکمیت کلیه کشورهای این منطقه از جمله اسرائیل بود. همچنین درباره مبادلات بازارگانی بین دو کشور گفتگو کردند که شورویها به علت عدم کامیابی در زمینه اقتصادی بشدت نسبت به آن علاقه‌مند بودند. در این هنگام هیچ‌کس به‌یاد گزافه‌گوئیهای خروشچف در بیست و یکمین کنگره حزب در سال ۱۹۵۹ نبود که ادعا می‌کرد: «وقتی آمریکاییها یک قدم به‌جلو بر می‌دارند ما چهار قدم بر می‌داریم. بنابراین شاید پنج سال بعد از اتمام برنامه ۱۹۵۹–۶۵ وقت لازم داشته باشیم که به آمریکا بررسیم و از آن کشور جلو بزنیم و این یک پیروزی تاریخی و جهانی سوسیالیسم در رقابت مسالمت‌آمیز با سرمایه‌داری در صحنۀ بین‌المللی خواهد بود.»<sup>20)</sup> فشار سنگین هزینه‌های تسليحاتی و برنامۀ تسخیر فضای به‌قوه تولید ضعیف و سوء اداره در جمع‌آوری و انبارکردن و توزیع محصولات کشاورزی اضافه شده و همراه با عقب‌ماندگی آشکار در زمینه تکنولوژی مخصوصاً در امور انفورماتیک موجب گردیده بود که هر بار شورویها رفاه و فور نعمت را به کنگره بعدی موکول سازند.

19) U. S. A. Documents, no. 2343, 29 mai 1972.

20) Jacqueline Grapin, Jean-Bernard Pinatel, *La Guerre civile mondiale*, Paris, Calmann-Lévy, 1976, p. 95.

در چنین شرایطی علاقه مردم که مرتباً از آنها تقاضای فداکاری بیشتر می‌شد، نسبت به کمونیسم نمی‌توانست همچنان ثابت و پابرجا بماند. در سال ۱۹۶۲ کمبود مواد غذائی باعث آشوبهای شدیدی در شهر نووچرکاسک گردید و نزدیک بود به صورت یک شورش واقعی درآید. این واقعه را که منتهی به کشته شدن ۱۷ نفر گردید سولژنیتسین بتفصیل در کتاب «جمع الجزایر گولاگ»<sup>۲۱)</sup> شرح داده است و بطور قطع در تصمیمی که خروشچف سال بعد در مورد خرید غلات از آمریکا گرفت بی‌تأثیر نبوده است.<sup>۲۲)</sup> در آن زمان آمریکا در رأس تولیدکنندگان غله قرار داشت و نمی‌دانست با مازاد آن چه بکند و لذا بی‌درنگ از فرصت استفاده کرد. اما در همان موقع یک نفر بشدت با این معامله مخالفت کرد و آن را بزرگترین اشتباه سیاست خارجی آمریکا و فاجعه‌ای برتر از قضیه خلیج خوکها شمرد و این شخص ریچارد نیکسون بود.<sup>۲۳)</sup> بازی تقدیر باعث شد که همین شخص به ریاست جمهوری برسد و قراردادی در همین زمینه با دولت شوروی امضا کند که به قول ارل باتس، وزیر کشاورزی، «بزرگترین معامله غلات در تاریخ دنیا بود»، اما سرانجام در این معامله سر آمریکاییها کلاه رفت.<sup>۲۴)</sup>

سفراش گندم و ذرت که خروشچف در سالهای ۱۹۶۳ و ۱۹۶۴ به آمریکا داده بود بعد از سقوط وی پیگیری نشد و جانشینان او به منظور ارضاء تقاضاهای مصرف‌کنندگان روسی که روز بروز پر توقع تر می‌شدند به دامداری الویت دادند. اما بتدریج تولید غلات داخلی جوابگوی نیازهای مردم شوروی نبود و طبعاً برای تغذیه دامها هم کفايت نمی‌کرد. وانگمی بعد از وقایع پراگه لازم به نظر می‌رسید که رهبران شوروی تا حدودی اهالی کشور خودشان را هم آرام و راضی کنند. اما از آنجایی که فکر دادن آزادیهای سیاسی و اجازه فعالیت اتحادیه‌های کارگری به مفسدان خطور نمی‌کرد، می‌بایست لااقل رفاه مادی را برای ساکت نگهداشت آنها تأمین کنند و این همان چیزی است که به آن «کمونیسم گولاش» نام نهادند. دست‌بکار شدن در این زمینه فوری و ضروری بود مخصوصاً وقتی که کارگران بنادر لهستان در دریای بالتیک به منظور اعتراض به افزایش

21) Alexandre Soljenitsyne, *L'Archipel du Goulag*, Paris, Ed. du Seuil, 1974, tome 3, pp. 434-40.

22) Charles Levinson, *Vodka-Cola*, Paris, Stock 1977, p. 152.

23) Dan Morgan, *Les Géants du grain*, Paris Fayard, 1980, p. 93.

ناگهانی و گزاف بهای مواد خوراکی از ۱۴ تا ۱۷ دسامبر ۱۹۷۰ قیام کردند.<sup>۲۴</sup>

در آن موقع هنوز رهبری لهستان به عهده ولادیسلاو گومولکا یعنی همان کسی بود که چهارده سال قبل مردم لهستان به او که تازه از زندان دوران استالینی بیرون آمده بود رأی داده بودند و علی‌رغم مخالفت کرملین وی را به دبیرکلی حزب کمونیست برگزیده بودند. ولی بهار لهستان هم بیش از بهار پراگ نپایید و گومولکا بهمان دلایلی که روی کار آمده بود، یعنی عدم کفايت رژیم در حل مشکلات اقتصادی مخصوصاً کشاورزی و نارضایتی مردم که از مدت‌ها پیش ایمان خود را به پاکدامنی رژیم از دست داده بودند ساقط گردید.

در موقع حوادث پراگ گومولکا به زیرپا گذاشتند اصولی که تا آن‌زمان از آنها دفاع می‌کرد پرداخت، یعنی اشغال چکوسلواکی را تعویز و تأیید کرد و به نام مبارزه علیه صهیونیسم به آزار یهودیان لهستانی پرداخت و حتی جسارت را به جایی رساند که در ۱۴ دسامبر ۱۹۷۰ دستور داد به روی کارگران تظاهرکننده در بندر گدینیا که ساختمان حزب کمونیست را آتش زده بودند، شلیک کنند. بعد از آن‌هم دستور سرکوبی اهالی گدانسک و چچین را صادر کرد. بموجب گزارشی که در ۷ فوریه ۱۹۷۱ به کمیته مرکزی حزب کمونیست لهستان تسلیم شد تعداد کشته شدگان این حوادث ۴۵ نفر بود ولی نیکلاس بتل خبرنگار مجله «تايم» که در محل حضور داشت تعداد آنان را سیصد نفر دانسته است که ظاهراً به حقیقت نزدیکتر است.

در ۱۹ دسامبر، دفتر سیاسی حزب در غیاب گومولکا که در بیمارستان بستری بود، و در حالی که اعتصابات به منظور همبستگی با شورشیان بنادر بالتیک در اغلب شهرهای لهستان ادامه داشت، تشکیل جلسه داد. فردای آن روز اعلام شد که دبیرکل حزب به علت بیماری استعفا داده است و چهار نفر از همکاران نزدیکش از جمله کلیشکو که شخصاً عملیات پلیسی علیه کارگران را رهبری می‌کرد و یا شچوک، متصدی امور اقتصادی از کار برکنار شده‌اند.

به‌جای گومولکا، ادوارد گیرک رئیس کمیته ایالتی حزب در سیلزی که سابقاً معدنچی بود و هیأتی ورزشکارانه داشت و در گذشته در فرانسه و

بلژیک کار کرده بود به دبیرکلی حزب انتخاب شد. مسئله‌ای که گیرک می‌بایست در آن زمان حل کند همان مشکلی بود که در سالهای ۱۹۷۶ و ۱۹۸۰ هم مطرح گردید و در چند کلمه خلاصه می‌شد: چگونه می‌توان اعتماد مردم را جلب کرد بدون آنکه اعتماد متعدد زورمند یعنی شوروی را از دست داد. وی در زمان تصدی خود بارها به رهبران کشورهای غربی مانند هلmut اشمت و ژیسکار دستان گفته بود: «تا جایی که می‌توانید به من کمک کنید و گرنم لهستان بعد از چکوسلواکی دومین کشوری خواهد شد که دکترین برزنف را در آن بکار خواهند برد..»<sup>۲۵</sup> پیشگویی وی چند سال بعد به حقیقت پیوست.

در ۱۵ فوریه ۱۹۷۱ افزایش قیمت‌ها که موجب اعتراض و خشم کارگران بندر گدانسک شده بود، ملفوی گردید اما کوشش مقامات دولتی برای توجیه کشتار مردم هیچ کس را قانع نمی‌کرد لذا گیرک شخصاً برای مذاکره با کارگران به گدانسک رفت و با صراحة لهجه و متناسب و تفاهی که نسبت به مشکلات آنها ابراز داشت آنها را تحت تأثیر قرار داد و ساكت گرد.

عکس العمل رهبران شوروی نسبت به وقایع لهستان چه بود؟ آنها در مورد بوداپست و پراگ نشان داده بودند که واژگون کردن یک حکومت سوسیالیست به وسیله مردم کوچه و بازار را نمی‌پذیرند. شورش کارگران بالتیک آنها را بیشتر نگران و ناراحت می‌کرد زیرا زمینه سیاسی اش آشکار بود و لهستانیها نه فقط زندگی مرفه‌تری می‌خواستند بلکه همانطور که در سال ۱۹۸۰ نشان دادند تقاضای آزادی اتحادیه‌های کارگری را داشتند. اما اکنون که فقط دو سال از وقایع پراگ می‌گذشت برزنف و همکارانش نمی‌توانستند یک بار دیگر دست به تجاوز و اشغال یک کشور «متعدد» بزنند و با این عمل، خود را در برابر افکار عمومی دنیا بی‌آبرو کنند.

دورنمای تنش‌زدایی با آمریکا خیال آنها را از هرگونه اظهار علاقه آمریکا به مسئله لهستان راحت می‌کرد و حال که گومولکا دیگر قابل استفاده نبود چه کسی بهتر از گیرک می‌توانست نظرات آنها را اجرا کند؟ با توجه به اینکه اتخاذ هر سیاست دیگری لهستان را به آتش و خون می‌کشید، سرانجام شوروی تصمیم گرفت که برخلاف میل باطنی خود

حسن نیت نشان بدهد و با اعطای یک قرضه صدمیلیون دلاری اثرات ناشی از افزایش قیمت مواد خوراکی را زائل سازد. دبیر کل جدید حزب بالای قانون نظارت بر تولیدات فردی و قانون تعویل اجباری محصولات کشاورزی به دولت و بهبود روابط دولت با کلیسا قضای سیاسی را تا حدودی آرام کرد. وی تا مدتی در کشورش از محبوبیت زیادی برخوردار بود ولی در تابستان ۱۹۸۰ به علت نقشه های جاه طلبانه اش سقوط کرد. گیرک می خواست با کمک اعتبارات غربی و در کوتاه مدت یک «لهستان دوم» بوجود آورد یعنی یک کشور صنعتی که قادر به رقابت با بزرگترها باشد؛ ولی این سیاست او منجر به نابودی اقتصاد کشور و نارضائی عمومی گردید و برای نخستین بار در کشورهای بلوک شرق دولت خود را مجبور به سازش با اتحادیه های کارگری آزاد و کلیسای کاتولیک دید و نخستین پاپ لهستانی تاریخ با میانجیگری خود، طرفین را به پیروی از عقل و منطق و احتیاط دعوت کرد.

دان مورگان در کتاب «غولهای غلات» می نویسد: «رهبران شوروی هشدار لهستان را درک کردند و در نهمین برنامه پنجساله خود اعتبارات خانه سازی و کشاورزی را افزایش دادند و از نخستین ماههای سال ۱۹۷۱ به تماس گرفتن با شرکتهای آمریکایی متخصص در صدور غلات و وزارت کشاورزی آمریکا پرداختند.<sup>۲۶</sup> این تماسها در موقع مناسبی صورت گرفت زیرا از طرفی کاخ سفید سعی داشت به هر قیمتی شده در مورد مسئله ویتنام با شوروی نزدیک شود و از طرف دیگر مخارج جنگ مزبور بشدت برموازن پرداختهای آمریکا و در نتیجه بس ارزش دلار سنگینی می کرد. در ۱۱ ژوئن، دولت آمریکا بمناسبت سفر کیسینجر به پکن همزمان با لغو مقررات مربوط به تحریم بازارگانی با چین، بسیاری از محدودیتهایی را هم که در مورد فروش مواد خوراکی به شوروی وجود داشت ملغی کرد.

در آوریل ۱۹۷۲ اول باتس که بتازگی به وزارت کشاورزی آمریکا منصوب شده بود به مسکو رفت و انعقاد موافقتنامه سه ساله ای را به ارزش تقریبی ۷۵۰ میلیون دلار در مورد فروش غلات آمریکایی، با امکان

اعطای اعتباری به مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار با نرخ بهره شش درصد به رهبران شوروی پیشنهاد کرد ولی آنها بخاطر زیاد بودن نرخ بهره آن را نپذیرفتند.

هنگام سفر نیکسون به مسکو، یک بار دیگر این پیشنهاد مطرح شد ولی باز هم رهبران شوروی علاوه‌ای به آن نشان ندادند. در مقابل با فروش پسی‌کولا در کشورشان موافقت کردند مشروط براین‌که در همانجا تهیه شود. وقتی به یاد تبلیغات شدید دوره استالین علیه کوکاکولا می‌افتیم که روسها آن را مظہر امپریالیسم آمریکا می‌دانستند، موافقت مزبور بسیار پرمumentی جلوه می‌کند. ضمناً به یاد داشته باشیم که زمانی که نیکسون در نیویورک به وکالت دعاوی اشتغال داشت و کیل شرکت پسی‌کولا هم بود!

در ماه ژوئن، یک کارمند عالیرتبه شوروی به واشینگتن رفت و به باتس اظهار داشت که دولت متبععش پس از بررسی و تعمق، با انعقاد موافقتنامه سه‌ساله موافقت کرده است ولی نگفت که این بررسیها نشان داده است که محصول غلات سال ۱۹۷۲ به حد خطرناک و فاجعه‌آمیزی کمتر از پیش‌بینیهای قبلی بوده است. سرانجام موافقتنامه مزبور در ۸ ژوئیه ۱۹۷۲ به امضای شخص نیکسون رسید و آن را به عنوان یک پیروزی بزرگ به مردم آمریکا معرفی و در مبارزات انتخاباتی از آن استفاده کرد. او نمی‌دانست که روسها با استفاده از کمک مالی که دولت آمریکا برای تسهیل در فروش غلات می‌دهد، مستقیماً مشغول معامله با شرکتهای بزرگ صادر کننده و خرید معادل یک میلیارد دلار گندم، یعنی تقریباً تمام ذخیره غلات آمریکا شده‌اند و به این ترتیب ۲۰۰ میلیون دلار، به ضرر مالیات دهندگان آمریکایی، به‌جیب می‌زنند. اما وقتی موضوع فاش شد نتیجه‌اش افزایش ناگهانی بهای محصولات کشاورزی در آمریکا و دوباره شدن تورم از ابتدای سال ۱۹۷۳ گردید و بعلاوه، این یکی از علل کاهش ارزش دلار بود که برای دومین بار طی شانزده ماه صورت گرفت. لازم نیست بگوییم که بلاfacسله کمک مالی دولت آمریکا به صادرات غله قطع شد و صادرات مزبور تحت نظارت دولت قرار گرفت ولی «غولهای غلات» در آن سال سود کلانی برداشتند.\*

\* برای اطلاع بیشتر در این زمینه رجوع کنید به: دان مورگان، «غولهای غلات»، ترجمه امیرحسین جهانبکلو، نشر نو، تهران ۱۳۶۲. – ناشر.

ملاحظات اقتصادی نقش کمتری در آنچه که یکی از عجیب‌ترین نتایج تنشی‌زدایی در اوائل دهه ۱۹۷۰ بشمار می‌رود، یعنی عادی شدن روابط بین جمهوری فدرال آلمان و همسایگان شرقی‌اش نداشت. ژوف روان حق دارد در کتابش به نام «تاریخ سوییال دمکراسی آلمان» بنویسد: «استدلال شوروی و متعددین دست‌نشانده‌اش در مورد پیروی از این سیاست بیشتر جنبه تکنولوژی و اقتصادی داشت و ناشی از چهره دوگانه شوروی به عنوان ابرقدرت و کشور درحال توسعه بود.»<sup>۲۷</sup>

به همین جهت نخستین موافقنامه‌ای که در اکتبر ۱۹۶۹، دو ماه بعد از تشکیل حکومت ویلی برانت بین مسکو و بن به‌امضا رسید درباره صدور بیش از دو میلیارد دلار فولاد آلمان در مقابل دریافت گاز طبیعی از شوروی بود و به همین مناسبت دولت فدرال یک قرضه ۱۲ ساله به شوروی می‌داد. هفت سال قبل، مقامات پیمان آتلانتیک نظیر چنین طرحی را وتو کرده بودند ولی اکنون رهبران شوروی چنان اهمیتی برای مبادلات اقتصادی خود با بن قائل بودند که وقتی در ۱۲ اوت ۱۹۷۰ ویلی برانت برای امضای قرارداد آشتبی بین دو کشور به مسکو رفت کاسیگین در راه فرودگاه به شهر صحبت را به‌این موضوع کشانید.

امروز همه عادت کرده‌اند جمهوری فدرال آلمان را شریک اقتصادی کشورهای عضو پیمان ورشو و به صورت‌بانکی بدانندکه بدون اعتباراتش، کشورهای مزبور محکوم به ورشکستگی هستند و تنشی‌زدایی وکیل مدافعانی بهتر از هلموت اشمت در دنیای غرب ندارد. اما ایجاد چنین وضعی چندان آسان نبوده است و طرفین از خودشان مایه زیادی گذاشته‌اند.

تا سال ۱۹۶۷ قسمتی از تبلیغات شوروی به محکوم‌کردن میلیتاریسم آلمان و قصد انتقام‌جویی رهبران بن و تمایلات نئونازی آلمانیهای غربی اختصاص داشت و هر چند یکبار مسکو مواد ۵۳ و ۱۰۷ منشور ملل متعدد درباره تجاوز را به رخ رهبران آلمان می‌کشید و به‌آنان هشدار می‌داد که در صورت دست‌زننده نشانه‌های تجاوز‌کارانه علیه آن کشور، از مواد مزبور استفاده خواهند کرد. معذلک ویلی برانت که در همان سال به عنوان وزیر امور خارجه وارد کابینه «ائتلاف بزرگ» به ریاست کورت کیزینگر دمکرات مسیحی شده بود دکترین هالشتاین را که بر اساس آن دولت فدرال با هر دولتی که آلمان شرقی را به‌رسمیت می‌شناخت، قطع رابطه سیاسی

می‌کرد به کناری نهاد و به دنبال آن با رومانی و یوگوسلاوی مناسبات عادی برقرار ساخت. ولی تماشای او با کرملین کوچکترین نتیجه‌ای نداشت و شوروی و آلمان شرقی برای توجیه اشغال چکوسلواکی مرتباً «دیسیسه‌های بن» را محکوم می‌کردند.

اما در سال ۱۹۶۹ اوضاع بتدریج تغییر کرد. در ۱۷ مارس آن سال کشورهای عضو پیمان ورشو در گردهم‌آیی خود در بوداپست یک بار دیگر یک طرح قدیمی را که مولوتف در سال ۱۹۵۴ هنگام ملاقات با وزیران خارجه سه کشور بزرگ غربی در برلین عنوان کرده بود، پیش کشیدند. طرح مذبور با تشکیل کنفرانس امنیت اروپا رابطه داشت و منظور اصلی آن صحه گذاشتن و برسیت شناختن تغییرات ارضی ناشی از جنگ جهانی دوم بود. این طرح در سال ۱۹۶۶ نیز یک بار دیگر عنوان شده بود و تا حدودی در افکار عمومی غرب بازتاب مساعد یافته بود.

در طرح بوداپست در مقایسه با پیشنهادهای گذشته یک نوآوری وجود داشت زیرا دیگر صعبت از انحلال دسته‌بندیهای نظامی، یعنی پیمان آتلانتیک و پیمان ورشو، نمی‌کرد. ضمناً در تفسیرهایی که وسائل ارتباط جمعی شوروی منتشر می‌کردند تمایل آنان به وارد کردن آلمان فدرال در گفتگوهای بین دو قسمت اروپا آشکارا مشاهده می‌شد. این اظهار نظرها که چند روز بعد از حادث مرزی چین و شوروی در رودخانه اوسوری بعمل می‌آمد، تصادفی نبود و نشان می‌داد که بحران در شرق، آرامش و تنش زدایی در غرب را ایجاد کرده است.

در ماه آوریل، شورای وزیران پیمان آتلانتیک تشکیل کنفرانس امنیت اروپا را رسمیاً منوط به پیشرفت در حل مستله آلمان کرد. در اوائل مه ویلی‌برانت قدم دیگری به پیش گذاشت و طی نطقی در هامبورگ بین ایجاد رابطه با جمهوری دمکراتیک آلمان و شناسایی آن‌کشور از لحاظ حقوق بین‌المللی تفاوت قائل شد.<sup>۲۸</sup> در ۱۷ آن ماه گومولکا اعلام کرد که در صورتی که بن حاضر به شناسایی مرز اودر-نایسه باشد حاضر است با آن‌کشور قرارداد منعقد کند. وی برای اولین بار شرط شناسایی قبلی رژیم برلین شرقی را حذف کرده بود.

در اولین روزهای ماه ژوئیه مجلس بوندستاگ قطعنامه‌ای را تصویب کرد مبنی براینکه مذاکره با شوروی درباره عدم‌توسل به‌зор در مناسبات

28) Helmut Allardt, *Politik vor und hinter den Kulissen...*, Düsseldorf, Econ Verlag, 1979.

بین دو کشور آغاز شود. در دهم ژوئیه گرومیکو جواب داد که حاضر است این مذاکرات را برای نیل به یک سازش کلی و اساسی و همچنین تبادل نظر درباره سایر مسائل مورد علاقه دو کشور شروع کند.<sup>۲۹</sup> چند روز بعد والتر شلن در رأس هیئتی از حزب لیبرال آلمان به مسکو رفت و هلموت اشمیت هم که در آن موقع وزیر اقتصاد بود، در ماه اوت در رأس هیئت دیگری از حزب سوسیال دمکرات به شوروی سفر کرد. گرومیکو به این دو رهبر سیاسی آلمان اظهار داشت: «هردو طرف باید حفر تونل را شروع کنند. اگر این فرصتی را که برای مذاکره پیدا شده دنبال نکنیم، مرتكب اشتباه بزرگی شده‌ایم.»

در ماه سپتامبر گرومیکو و برانت که برای شرکت در اجلاس مجمع عمومی ملل متعدد به نیویورک رفته بودند با یکدیگر ملاقات کردند. وزیر خارجه آلمان از سخنان ناگواری که گرومیکو نسبت به کشورش در مجمع عمومی ایراد کرده بود گله کرد و گرومیکو جواب داد: «چندان ناگوار هم نبوده است و امکاناتی وجود دارد که طرفین باید راه استفاده از آن را بلد باشند.» برانت که تشویق شده بود، سخنانی خوشایند رهبران شوروی ایراد کرد و در نقطی اظهار داشت: «از نظر ما اهمیت شوروی ناشی از نقش سه‌گانه این کشور می‌باشد. اولاً ابرقدرت است، ثانیاً رهبر کشورهای عضو پیمان ورشو است؛ و ثالثاً یکی از چهار کشور بزرگ مسئول حل مسئله آلمان می‌باشد.»<sup>۳۰</sup> منظور برانت از این اظهارات این بود که هرگز حقوقی را که شوروی در نتیجه تسلیم بلاشرط رایش آلمان به چهار کشور بزرگ (شوروی، آمریکا، انگلیس و فرانسه) در سال ۱۹۴۵ بدست آورده مورد تردید قرار نمی‌دهد. در مورد اینکه شوروی رهبر کشورهای عضو پیمان ورشو است نیز منظور برانت این بود که آلمان فدرال سیاستی را که در سالهای قبل از اشغال چکوسلواکی برای ایجاد رابطه با کشورهای اروپای شرقی بدون مراجعه به مسکو اجرا می‌کرده و به نتیجه نرسیده بوده کنار گذاشته است و من بعد مستقیماً با مسکو وارد مذاکره خواهد شد.

پس از انتخاب عمومی ۲۷ سپتامبر ۱۹۶۹ که سوسیال دمکراتها به

29) Willy Brandt, *De la guerre froide à la détente*, 1960-1973, Paris, Gallimard, 1978, pp. 168-69.

30) Renata Fritsch-Bournazel, *L'Union Soviéétique et Les Allemands*, Paris Presses de la Fondation nationale des sciences politiques, 1979, p. 169.

پیروزی قاطع نائل شدند به «ائتلاف بزرگ» با حزب دمکرات مسیحی خاتمه دادند و برای تشکیل کابینه با حزب لیبرال متعدد گردیدند. در دولت جدید برانت صدراعظم شد و والترشل رهبر حزب لیبرال را هم به‌سمت وزیر خارجه انتخاب کرد و در ۲۸ اکتبر، ضمن معرفی کابینه خود به مجلس بوندستاگ، دل به دریا زد و سیاست «تحول از راه آشتی» را عنوان نمود.<sup>۳۱</sup>

منظور صدراعظم آلمان فدرال «قبول وضع موجود بمنظور اجتناب از دائمی شدن آن» و به عبارت دیگر، قبول این اصل بود که بهبود روابط با بلوک شرق منوط به این است که آلمان فدرال در وهله اول در برابر واقعیت تقسیم آلمان بهدو کشور که هیچ‌کس قادر به تغییر آن نیست سر فرود آورد. به این جهت برانت اعلام کرد که آماده است روابط خود را با شوروی و لهستان براساس شناسایی واقعیتهای موجود به حالت عادی درآورد.<sup>۳۲</sup> که مفهوم آن این بود که حاضر است مرز اودر-نایسه را به‌رسمیت بشناسد و وجود دو آلمان را در نظر بگیرد بدون آنکه طبق قوانین بین‌المللی مبادرت به شناسایی رسمی آن کشور بنماید و چون قادر به شناسایی آلمان شرقی نیست لذا بین این دو کشور روابط مخصوص «بین دو آلمان» برقرار کند.<sup>۳۳</sup>

برای درک اهمیت این تغییر سیاست باید یادآوری کنیم که تا آن زمان دولت فدرال آلمان، با پشتیبانی متفقین غربی، از برسیت شناختن مرزهای موجود تا وقتی که کشورهای بلوک شرق با وحدت آلمان از طریق انتخابات آزاد موافقت نکرده‌اند خودداری می‌کرد. برانت بعد از ایراد نطق مشهورش در مجلس بوندستاگ، دیگر معطل نکرد و وارد عمل شد. در ۱۱ نوامبر والترشل به‌شوری انعقاد قراردادی را به منظور عدم توسل به‌зор در حل اختلافات سیاسی پیشنهاد نمود و در ۲۸ نوامبر قرارداد عدم گسترش سلاحهای هسته‌ای را امضاء کرد و بدین ترتیب آلمان را از هرگونه امکان دست‌یابی به سلاحهای اتمی محروم ساخت. اهمیتی را که شورویها برای این امر قائل بودند قبل از شرح داده‌ایم.

در ۳۰ ژانویه ۱۹۷۰، اگون‌بار، مشاور مخصوص ویلی برانت، به مسکو رفت. این شخص که قبل از رئیس روابط عمومی شهرداری برلین و

31) Rovan, *op. cit.*, p. 376.

32) Fritsch-Bournazel, *op. cit.*, p. 175.

33) *Le Monde*, 29/30 octobre 1969.

بسیار مورد اعتماد برانست بود، عقیده داشت برقراری مناسبات دوستانه با رهبران بلوک شرق باعث رفع تشنجهای و ایجاد مناسبات حسنی با این کشورها می‌شود. وی میهن پرستی به سبک دوگل بودکه به منافع ملی کشورش بیش از هرچیز اهمیت می‌داد.<sup>۳۴</sup> وقتی مذاکرات وی با رهبران کرملین در محیط دوستانه‌ای آغاز شد و پیشرفت کرد برانست تصمیم گرفت که تا تنور گرم است نان را بچسباند و لذا در ۱۹ مارس ۱۹۷۰ شخصاً برای دیدار با ولی اشتوف، نخست وزیر آلمان شرقی، به شهر ارفورت در آن کشور رفت. هنگام ورود برانست چندین هزار نفر از مردم آلمان شرقی نسبت به او شدیداً ابراز احساسات کردند که البته در برنامه مسافت پیش‌بینی نشده بود. ولی چون خطاب مردم به «ولی» بود ابتدا مقامات آلمان شرقی آن را به حساب ولی اشتوف گذاشتند. بعض اینکه مردم مطلب را فهمیدند فریاد «ولی برانست، ولی برانست» به هوا خاست. این ابراز احساسات نشان می‌داد که هنوز، بعد از ۲۵ سال تقسیم آلمان، تمایلات وحدت ملی در اهالی آلمان شرقی بسیار قوی است. اما مثل این بود که نتیجه این مسافت به همین‌جا ختم شد زیرا هردو طرف نظرات قبلی خود را تکرار کردند که فرنگها با یکدیگر فاصله داشت. اشتوف اعلام کرد: «ما به عنوان سوسیالیست علاقه‌مندیم که شاهد پیروزی سوسیالیسم در سراسر جهان از جمله جمهوری فدرال آلمان باشیم و این امر وحدت بین دو آلمان را بر اساس دمکراسی و سوسیالیسم ممکن می‌سازد.»<sup>۳۵</sup> در ۲۷ مه، وی از برانست در شهر کاسل بازدید بعمل آورد و لی باز هم نتیجه‌ای عاید نشد.

اما بدون شک این دید و بازدید کرملین را قانع کرد که صدراعظم آلمان فدرال واقعاً وجود جمهوری دمکراتیک آلمان را قبول دارد و به همین جهت بود که دو روز بعد از دیدار کاسل، شورویها تمایل خود را به مذاکره با بن اعلام نمودند. در ۲۷ ژوئیه، شل بمنظور تهیه مقدمات به مسکو رفت و از همانجا به ولی برانست تلفن کرد که شخصاً برای امضای قرارداد عدم توسل به زور به مسکو برود. طبق این قرارداد، طرفین «مرزهای کلیه دول اروپایی را به صورتی که در روز انعقاد این قرارداد وجود دارد بطور غیر قابل نقض برسمیت می‌شناسند. مرزهای مذبور شامل خط اودر-نایسه بین لهستان و آلمان شرقی و همچنین مرز بین دو آلمان

34) Kissinger, op. cit., tome 1, p. 428.

35) Fritsch-Bournazel, op. cit., p. 178.

می باشند.»<sup>۳۶</sup>

بدین ترتیب بن که مدت‌های مديدة از جمهوری دمکراتیک آلمان به عنوان منطقه اشغالی شوروی در آلمان نام می‌برد، اکنون موجودیت آن دولت و مرز بین دو آلمان را می‌پذیرفت. این امتیاز بسیار مهم بود ولی در متنهای آلمانی و روسی قرارداد، مفهوم کلمه «غیر قابل نقض» بکلی با یکدیگر متفاوت بود. به قول بودلر، شاعر و نویسنده مشهور فرانسوی، «دنیا فقط با سوء تفاهم می‌گردد زیرا اگر همه زبان‌های دیگر را می‌فهمیدند هرگز با هم سازش نمی‌کردند.»<sup>۳۷</sup> به هر حال، دولت فدرال در یک نامه العاقی خاطرنشان کرد که قرارداد مذبور «مغایرتی با هدف سیاسی جمهوری فدرال که برقراری صلح در اروپا است، ندارد و امیدوار است در سایه آن، ملت آلمان بتواند به وحدت و تعیین سرنوشت خود در کمال آزادی نائل گردد.»<sup>۳۸</sup>

زماداری ویلی برانت فرصتی برای مذاکرات در زمینه‌های گوناگون با رهبران شوروی فراهم کرد و آنها ضمن آن که از هشدار دادن درباره انتقام‌جویی آلمانیها و فعالیت نازیهای جدید در آن کشور دست نمی‌کشیدند، نسبت به این مذاکرات ابراز علاقه می‌کردند. برانت که قبل هشت سال فرماندار و شهردار برلین بود در این خصوص مذاکرات مفصلی با آنان بعمل آورد. وی یکبار به کاسیگین اظهار داشت: «اگر دنبال تنشی‌زدایی و ایجاد آرامش در روابط بین‌المللی هستیم نباید بگذاریم برلین به صورت یک کانون جنگ سرد باقی بماند.» و بدون آنکه بخواهد بین مسئله برلین و مناسبات آلمان و شوروی رابطه حقوقی قائل شود، پنهان نمی‌کرد که انعقاد موافقنامه‌ای راجع به برلین غربی برای به تصویب رساندن قراردادی که با شورویها امضا کرده بود، توسط مجلس بوندستاگ کمک بزرگی است. برزنف که تاحدودی از اظهارات برانت سردرگم شده بود پیشنهاد کرد که بر عکس عمل شود، یعنی ابتدا قرارداد را به تصویب مجلس برسانند و بعد درباره وضع برلین غربی وارد مذاکره شوند.

در مجلس بوندستاگ، استدلال ویلی برانت مبنی بر اینکه او فقط

36) *Le Monde*, 12 août 1970.

37) Charles Baudelaire, *Mon Coeur mis à nu*, Paris, Pléiade, Gallimard, 1961, p. 1297.

38) Erandt, *op. cit.*, p. 254.

از سرزمینهایی که بن هرگز برآنها سلطه و حاکمیت نداشته صرفنظر کرده است نمایندگان حزب دمکرات مسیحی را قانع نکرد. آنها می‌گفتند صدراعظم به منافع ملی آلمان خیانت ورزیده است. نتیجه انتخابات میان دوره‌ای که در بهار قبل در سه ایالت جمهوری فدرال صورت گرفته بود نشان می‌داد که اکثریت مردم نیز با این عقیده موافقت دارند.

از جانب دیگر، دولتهای فرانسه و آمریکا علاقه بسیار کمی نسبت به سیاست نگرش به شرق ویلی برانت نشان می‌دادند. ژرژ پیپیدو رئیس جمهوری فرانسه که خود را نامزد دریافت جایزه صلح نوبل کرده بود، نسبت به توجه مطبوعات به ویلی برانت که او را بیشتر مستحق دریافت این جایزه می‌شمردند حسادت می‌ورزید. وانگمی او نمی‌توانست سیاست برانت را کاملاً درک کند و به میشل ژوبیر وزیر خارجه‌اش گفته بود: «هدف این شخص چیست و چه می‌خواهد بکند؟ هر بار که ما باهم مذاکره می‌کنیم نتیجه آن عالی است ولی هیچ وقت دنباله ندارد.»<sup>۳۹</sup> یک بار دیگر هم در دسامبر ۱۹۷۰ به پیر ویانسون – پونته مفسر سیاسی روزنامه «لوموند» گفته بود: «تجزیه و تحلیل شخصی من درباره آلمان این است که سازش بین آمریکا و شوروی برس آن اجتناب‌ناپذیر است ولی نباید بگذاریم در چنین روزی اروپا به صورت ساندویچ بین دو ابرقدرت درآید. اروپا باید همیشه آلمان را به دنبال خود بکشد بطوریکه هرگز نتواند خود را از آن جدا سازد.»<sup>۴۰</sup> ترس پیپیدو از این بود که مبادا روزی آمریکاییها نیروهای خود را از اروپا فرا خوانند و به آلمان فدرال بگویند وحدت آلمان در صورتی عملی خواهد شد که سراسر آن تحت سلطه کمونیستها قرار بگیرد و یالاقل منجر به بیطرفی آن کشور گردد زیرا در این صورت آلمان واحد در فاصله کوتاهی دارای سلاح اتمی خواهد شد.

اما نیکسون و مخصوصاً کیسینجر دلایل دیگری برای بیعلاقوگی نسبت به سیاست «نگرش به شرق» ویلی برانت داشتند. اولاً کیسینجر با اینکه اصل و تبار و لهجه غلیظ آلمانی داشت، به هیچ وجه از هموطنان سابقش خوشش نمی‌آمد.<sup>۴۱</sup> در یادداشتی که وی در ۲۶ فوریه ۱۹۷۰ برای نیکسون فرستاد مخالفت خود را با سیاست ویلی برانت به این شرح خلاصه

39) Michel Jobert, *Mémoires d'avenir*, Paris, Grasset, 1974, p. 165.

40) یادداشت‌های منتشر نشده پیر ویانسون پونته.

41) Jobert, op. cit., p. 191.

کرده است: «یادمان نزود که در سالهای ۱۹۵۰ عده زیادی از آلمانیها باعضویت کشورشان در پیمان آتلانتیک و سایر سازمانهای غربی مخالف بودند و اظهار می‌داشتند در این صورت تقسیم آلمان به صورت دائمی درخواهد آمد و مانع از این خواهد شد که این کشور بتواند نقش مهمی در اروپای شرقی ایفا کند. چنین استدلالی ممکن است دوباره به صورت حادتری مطرح شود و نه تنها مسائل داخلی آلمان را تحت الشعاع قرار دهد بلکه در میان متفقین غربی نسبت به صمیمیت آلمان شک و تردید ایجاد کند.»<sup>۴۲</sup>

در حقیقت ترس پاریس و واشینگتن تقریباً بریک پایه و اساس ولی بالین تفاوت عده بود که پاریس می‌ترسید یک روز آمریکاییها آلمان را به‌آغوش روسها بیفکنند و واشینگتن بیم آن داشت که خود آلمانیها دست به‌چنین کاری بزنند. در مورد سیاست «نگرش به‌شرق» نیز نظرشان تقریباً مشابه یکدیگر بود و می‌گفتند: «چاره‌ای نداریم بجز این‌که این سیاست را بطور سازنده‌ای ارشاد کنیم.»<sup>۴۳</sup> و انگری پمپیدو چگونه می‌توانست با سیاست ولی‌برانت که عیناً در خط شعار «تنش‌زدایی، تفاهم و همکاری» ژنرال دوگل بود مخالفت کند؟

برای پیاده کردن سیاست «نگرش به‌شرق»، قبل از هر چیز ولی‌برانت می‌بایست موضع آلمان را در میان کشورهای غربی مستحکم سازد و آنهم کار ساده‌ای بود، زیرا صدر اعظم آلمان در هر فرصتی وفاداری و صمیمیت خود را به‌جامعة اروپایی و اتحاد آتلانتیک ابراز می‌کرد. بعضی از سخنان او در این زمینه جالب است. مثلاً در تابستان ۱۹۷۰ گفت: «سیاست «نگرش به‌شرق» وقتی عملی است که به موازات سیاست تفاهم با کشورهای غربی باشد و هرگز نباید گذاشت به صورت وسیله مانور بین دو بلوک درآید.<sup>۴۴</sup> وحدت اروپا اولویت خاصی در سیاست خارجی آلمان فدرال دارد.»<sup>۴۵</sup> اما ضمن گفتگوهای خصوصی می‌گفت هرگز زیر بار اروپای واحد که تحت سلطه لاتینها باشد نخواهد رفت.<sup>۴۶</sup> تعکیم موضع آلمان فدرال در دنیای غرب کافی نبود و می‌بایست در

42) Kissinger, *op. cit.*, tome 1, p. 547.

43) *Ibid.*

44) *Le Monde*, 5 septembre 1970.

45) *Le Monde* 13/14 septembre 1970.

46) یادداشتیای شخصی نویسنده.

مقابل امتیازات بزرگی که به بلوک شرق می‌داد چیزی هم از آنان بگیرید و آنچه برانت می‌خواست موافقتنامه‌ای درباره عادی شدن وضع برلین غربی بود. هرچند سیاست کلی شورویها حفظ و ابقاء وضع ناشی از جنگ جهانی دوم در اروپا بود، اما نمی‌توانستند منکر شوند که پایتخت سابق رایش یکی از عوامل و عناصر تشکیل دهنده این وضع بشعار می‌رود. آنها دو بار در سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۵۸ کوشیده بودند این پایگاه را تصرف کنند و از هر فرصتی استفاده می‌کردند که هیچگونه حقی برای دولت فدرال در برلین غربی نشناسند. در اوت ۱۹۶۱ مبادرت به ساختن دیوار برلین کرده بودند که پس از آن دیگر کسی نمی‌توانست از قسمت شرقی به قسمت غربی شهر فرار کند مگر آنکه از جاشن گذشته باشد. بعضی اوقات نیز پلیس آلمان شرقی در جاده‌هایی که برلین غربی را به جمهوری فدرال مربوط می‌کرد ولی از وسط خاک آلمان شرقی می‌گذشت نسبت به مسافرین سختگیری می‌نمودند و یا در پرواز هواپیماها در دلالتهاي هوائي به مقصد اين شهر اخلال می‌کردند. و همه اينها وضع ناپايدار قسمت غربی اين شهر را نشان می‌داد.

اما دول غربی برای نیل به هدفهايشان نگذاشتند کوچکترین تردیدی در تصمیمشان رخنه کند و اعلام داشتند تا مسئله برلین حل نشود به هیچ عنوان با تشکیل کنفرانس امنیت اروپا که آنقدر مورد علاقه شورویها بود، موافقت نخواهد کرد. برانت نیز به نوبه‌خود فهماند که در نظر دارد قرارداد باشوری وقرارداد عدم‌گسترش‌سلاحهای هسته‌ای را همراه موافقتنامه درباره برلین یک‌جا برای تصویب به مجلس بوندستاگ تسليم کند.

در ۲۹ نوامبر ۱۹۷۰ لئونید برژنف ضمیم نطقی به مناسب پنجاهمین سال تأسیس جمهوری شوروی ارمنستان جمله‌ای ادا کرد که حاکی از موافقت شوروی با این ترتیب بود. وی گفت: «ما عقیده داریم که روش کردن وضع برلین غربی کاملاً عملی است، بشرط آنکه کلیه دول علاقه‌مند حسن نیت نشان دهند و تصمیماتی بگیرند که هم طبق آمال و آرزوهای اهالی برلین غربی و هم تأمین‌کننده منافع قانونی و حقوقی جمهوری دمکراتیک آلمان باشد.»<sup>۴۷</sup>

نخستین آرزوی اهالی برلین غربی برچیدن دیواری بود که از ده

سال پیش آنها را از اقوام و دوستانشان در قسمت شرقی آن شهر جدا ساخته بود. البته ممکن نبود این تقاضا را از برژنف کرد ولی اشخاص خوشبین در لعن اظهارات وی قرینه‌ای مشاهده کردند که من بعد امتیازات، یکطرفه و همیشه از جانب غرب نخواهد بود.

در فوریه ۱۹۷۱ شورویها ضمن مذاکرات معهمنه به کیسینجر اظهار داشتند که حاضرند مسئولیت تأمین رفت و آمد بین جمهوری فدرال و برلین غربی را خودشان به عهده بگیرند در حالیکه از سال ۱۹۵۸ به بعد مرتبأ استدلال می‌کردند که مسئله در صلاحیت آلمان شرقی است. در سوم مه والتر اولبریشت از سمت دبیرکلی حزب کمونیست آلمان شرقی کناره‌گیری کرد و جای خود را به معاونش اریش هونکر سپرد و بدین ترتیب آخرین شخصیت طرفدار استالین که هنوز در رأس یکی از کشورهای اروپای شرقی قرار داشت از صحنه خارج شد. هرچند علت کناره‌گیری وی وضع مزاجی ذکر شد ولی برهمه مشهود بود که خروج او راه را برای انعقاد موافقتنامه درباره آلمان شرقی هموار کرده است. در عمل هم در هفته‌های بعد شورویها میل بیشتری به سازش در این مسئله نشان دادند و در نتیجه مسامعی ژان سوانیارگ سفیر فرانسه و کنتراش سفیر آمریکا که هر دو از دیپلماتهای ورزیده بودند در سوم سپتامبر ۱۹۷۱ موافقتنامه‌ای به امضاء رسید که علاوه بر تضمین آزادی عبور و مرور در جاده‌های منتهی به برلین غربی که از وسط خاک آلمان شرقی عبور می‌کرد، حق نمایندگی برلین غربی در خارجه به جمهوری فدرال داده شد.

در خلال این احوال، ویلی برانت به ورشو رفت و در ۷ دسامبر ۱۹۷۰ قرارداد مشابهی با آنچه با شوروی امضا کرده بود با لهستانیها بست که ضمن آن تأکید زیادی به احترام به مرزا شده بود. در سال ۱۹۴۶، دوگل و استالین توافق کرده بودند که مرز اودر-نایسه باعث جلوگیری از هرگونه آشتی بین آلمان و لهستان می‌گردد ولی در سال ۱۹۷۰ صدراعظم آلمان برای آنکه خلاف آن را ثابت کند در برابر بنای یادبود محله یهودیان ورشو زانو بر زمین زد. این حرکت کسی که همیشه علیه نازیها جنگیده بود و هرگز سهیمی در کشتارهای ورشو نداشت سر و صدای زیادی برپا کرد و مورد تحسین مردم دنیا قرار گرفت.

قبل از آنکه دولت بن موافقتنامه‌های خود را با کشورهای بلوک شرق و همچنین قرارداد عدم‌گسترش را برای تصویب به مجلس بوندستاگ

تسلیم کند، فقط یک مسئله لاینحل باقی مانده بود و آن جمهوری دمکراتیک آلمان بود. برای کشور مزبور هیچ چیز به اندازه شناسایی بین‌المللی اهمیت نداشت زیرا اغلب کشورهای جهان از این کار خودداری می‌کردند و جمهوری فدرال را نماینده هر دو آلمان می‌شناختند. بعد از روی کار آمدن ویلی برانت، آلمان شرقی طرح را درباره استقرار روابط دوجانبه به بن تسلیم کرد که بر خلاف طرح قبلی سپتامبر ۱۹۶۷ از هرگونه اشاره‌ای به‌این که این دو کشور به یک ملت واحد آلمان تعلق دارند خودداری کرده بود. برانت حرفی نداشت که جمهوری دمکراتیک به صورت کشوری مانند سایر کشورها شناخته شود ولی به هیچ‌وجه مایل نبود سندی را امضا کند که حاکی از تقسیم دائمی و قطعی آلمان به دو کشور باشد.

در نوامبر ۱۹۷۱، برژنف پس از آنکه صدراعظم فدرال را در کریمه پذیرفت سفری به برلین شرقی کرد تا ظاهراً هونکر را وادار به‌آشتی سازد. در ماههای بعد تماس و رفت و آمد بین دو جمهوری بطور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت. در عید پاک ۱۹۷۲ برای نخستین بار به اهالی برلین غربی اجازه داده شد از بستگان خود در برلین شرقی دیدن کنند. در ۲۶ مه، قراردادی بین دو کشور درباره رفت و آمد امضا شد که هدف آن «توسعة روابط عادي و حسن همکاری همانطورکه بین دولتهای مستقل مرسوم است»<sup>48)</sup> قید شده بود و بالاخره در ۲۱ دسامبر دول مزبور قرارداد دیگری درباره «اساس مناسباتشان» در برلین شرقی امضا کردند. اما ویلی برانت نتوانست شخصاً برای امضای آن برود زیرا رهبران آلمان شرقی می‌ترسیدند مانند دفعه قبل در ارفورت، استقبال شورانگیزی از وی بعمل آید.

قرارداد اخیر موجب خوشوقتی رهبران آلمان شرقی گردید زیرا بن از ادعای نمایندگی هر دو آلمان صرفنظر می‌کرde، گو اینکه در متن قرارداد قید شده بود که دو جمهوری نسبت به یکدیگر بیگانه نیستند و در نتیجه مبادرت به مبادله سفير نمی‌کنند و فقط در پایتختهای یکدیگر نماینده دائمی خواهند داشت و بالاخره، همانطور که در قرارداد باشوری هم عمل شده بود، دولت فدرال طی یک نامه العاقی حق تعیین سرنوشت آزاد مردم آلمان را برای نیل به وحدت تأیید می‌کرد.

48) Willy Brandt, *op. cit.*, p. 307.

49) Fritsch-Bournazel, *op. cit.*, pp. 195-96.

اکون دیگر ویلی برانت کلیه عناصر متشکله «سبد» قراردادها یی را که می خواست برای تصویب به مجلس بوندستاگ تسلیم کند در دست داشت. وی برای تعکیم موقعیت خود در ۱۹ نوامبر ۱۹۷۲ اقدام به انتخابات عمومی قبل از موعد کرد و با کسب سه میلیون و یکصد هزار رأی اضافی اکثریت را بدست آورد. حزب دمکرات مسیحی که یکبار دیگر در انتخابات شکست خورده بود تصمیم گرفت به قراردادها رأی مخالف بدهد. معذلک مجلس بوندستاگ در ۱۱ مه ۱۹۷۳ کلیه آنها را تصویب کرد.

یک کار دیگر برای برانت باقی مانده بود و آن عادی کردن روابط با پراغ که به واسطه یک مانع حقوقی بی ربط به بن بست رسیده بود زیرا چکها با پشتیبانی شوروی تقاضا داشتند دولت فدرال قبل از امضای هرگونه قراردادی پیمان سال ۱۹۳۸ مونیخ را که منجر به تقسیم چکوسلواکی شده بود، کان لم یکن و بی اعتبار اعلام کند. البته هیچکس در بن مخالفتی با این کار نداشت ولی از آنجا که طبق پیمان مزبور به سه میلیون نفر اهالی سودت تابعیت آلمانی اعطای شده بود نمی شد آن را نادیده گرفت، هر چند چکها بمحض آزادی از دست آلمان، این افراد را از کشورشان اخراج کرده بودند. لذا چند ماه مذاکره و گفتگو لازم بود تا سرانجام در ۱۱ دسامبر ۱۹۷۳ در این خصوص توافق شد.

در این هنگام ویلی برانت در اوچ پیروزی و محبویت بود و هیچکس تصور نمی کرد شش ماه بعد، بخاطر اینکه گونتر گیوم رئیس دفترش در یک قضیه جاسوسی به نفع آلمان شرقی درگیر شده بود، مجبور به استعفا شود. ۵۰ ولی استعفای برانت فقط به این علت نبود؛ او از کار زیاد خسته شده بود و ضمناً در معافل سیاسی، حتی در رهبری حزب سوسیال دموکرات به انتقاد از او پرداخته بودند.

•

تنشیزدائی هم، گرچه با سفر لئونید برزنف به آمریکا در ژوئن ۱۹۷۳ در اوچ پیروزی بود، فرسوده بنظر می رسید. ضمناً این سفر مسئول تجاوز و اشغال چکوسلواکی، مسبب بمبارانهای ویتنام و لائوس را با خوشحالی در آغوش کشید و موافقتنامه ای «برای از بین بردن خطر جنگ هسته ای»

در ۲۲ ژوئن با او امضا کرد. این موافقتنامه مطلب تازه‌ای در بن نداشت و طرفین متعهد می‌شدند «از ابعاد وضعی که منجر به بعران خطرناک در روابطشان و باعث رویارویی نظامی بشود اجتناب ورزند و از وقوع یک جنگ هسته‌ای بین دو کشور یا بین یکی از آن دو با کشور ثالث جلوگیری کنند.»<sup>۵۱</sup>

حتی در زمان فوستر دالس و خروشچف که دو ابر قدرت با استفاده از تفوق نسبی خود دست به بازی پوکر اتمی زده بودند، هرگز تا این حد علاوه بر این اصول عالی فاصله نداشتند، زیرا چنانکه مشاهده کردیم کرملین در تابستان ۱۹۶۹ تهدید کرد که ممکن است دست به یک «حمله احتیاطی» علیه تأسیسات اتمی چین بزند و آمریکا هم در زمستان ۱۹۷۲ تهدید کرد که اگر هانوی دست از سرخختی برندارد از سلاحهای اتمی تاکتیکی علیه ویتنام استفاده خواهد کرد.

**موافقتنامه نیکسون-برژنف** هیچگونه تضمین جدی در اجرای تعهدات قبلی دو کشور دربر نداشت و به این جهت اشخاص بی‌طرف می‌گفتند این‌هم یکی دیگر از قول و قرارهای پا در هوای قرن بیستم مانند پیمان بربان-کلوگ سال ۱۹۲۸ است که جنگ را تعریم می‌کرد. اما چرا کیسینجر صحبت از تغییرات اساسی و کلی سیاست بین‌المللی دوران بعد از جنگ می‌کرد و چرا «پراودا» در ۲۳ ژوئن نوشت که «امضای این قرارداد حادثه‌ای با اهمیت واقعی است»؟ چرا رئیس جمهوری آمریکا و دبیرکل حزب کمونیست شوروی آنقدر با روبوسیهای جلو دوری‌بین به‌خود زحمت می‌دادند که دنیا را قانع کنند که از این پس روی زمین دوستانی صمیمی‌تر از آن دو وجود ندارد؟ تا آن زمان گمان می‌رفت که آنها می‌خواهند از اتهام همدستی و اتحاد محramانه که پکن علیه آنها تکرار می‌کرد و متفقین آنها را از پاریس تا هانوی در وضع مشکلی قرار داده بود تبری جویند و از خود دفاع کنند. اما این بار مثل این بود که می‌خواهند عکس آن را ثابت کنند. شاید تبلیغاتی که در این خصوص بعمل می‌آمد از یکسو برای پرده‌پوشی رسایی «واتر-گیت» بود که بتدریج داشت ابعاد عظیمی پیدا می‌کرد و از سوی دیگر چیدن نوک منتقدان و ناراضیان بود تا در همه‌جا این باور را بوجود بیاورند که دیگر هیچگونه خطر رویارویی بین دو ابرقدرت وجود ندارد

و همبستگی آنها روز به روز بیشتر خواهد شد. برژنف در مذاکره با نیکسون هرچه از دستش بر می‌آمد برای بدست آوردن دل او بکار برد تا جایی که رئیس جمهوری اسبق آمریکا در خاطراتش می‌نویسد که او حتی پیشنهاد اداره مشترک دنیا را به او کرده و گفته بود: «ما بخوبی می‌دانیم که از لحاظ قدرت و نفوذ در دنیا فقط دو کشورند که واقعاً به حساب می‌آیند: ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی. هر تصمیمی که مابین خودمان بگیریم، سایر کشورها اگر موافق هم نباشند مجبور به پذیرفتن آن هستند.»<sup>52</sup> و چندبار تکرار کرده بود: «زندگی همیشه بهترین معلم است و اوست که به ما آموخته که باید بهترین روابط را با همدیگر داشته باشیم.» نیکسون جواب داده بود: «متفقین ما ملت‌های مغروری هستند و دو ابرقدرت هرگز نباید بنحوی اقدام کنند که به نظر بررسد منافع آنها را نادیده‌انگاشته‌اند.» به عقیده نیکسون، در خاطراتش، منظور واقعی برژنف از این‌همه خودشیرینی، جلوگیری از انعقاد قراردادهای نظامی بین واشنگتن و پکن بوده است. نظر نیکسون چندان دور از حقیقت نیست زیرا بدون شک یکی از عواملی که برژنف را وادار کرده بود رئیس جمهوری آمریکا را به امضای قرارداد مربوط به چشم‌پوشی از استعمال سلاح‌های هسته‌ای راضی کند همین بوده است. امضای چنین قراردادی از دیرباز شعار دیپلماسی شوروی بوده و هر چند یک بار آن را عنوان می‌نمود. اما اشکال کار در این است که آمریکا و شوروی باید صدرصد به یکدیگر اعتماد داشته باشند و گرنه زیر قولشان خواهند زد و حال آنکه در حال حاضر چنین اعتماد متقابلی اصلاً وجود ندارد.

مجله «اکونومیست» چاپ لندن در شماره ۲۳ ژوئن ۱۹۷۳ خود سفر برژنف را مورد تفسیر قرار داد و با درایت فراوان نوشت: «از میان همه توضیحاتی که درباره سیاست شوروی داده می‌شود آنکه بر اساس فرضیه پایان جنگ سرد می‌باشد از همه کمتر قابل قبول است. هرگاه رهبر شوروی قبول دارد که کشورش به علت ضعف در بعضی زمینه‌ها احتیاج به سالها کمک غرب دارد، بدین معنی است که او هم از نقاط ضعف غرب که به شکل دیگری است آگاهی دارد و می‌خواهد پس از دریافت کمکهای غرب یک بار دیگر از فرصت استفاده کند و موازنۀ قوا

رابه نفع خود بهم بزند.» چینیها هم عیناً همین مطلب را به رهبران غربی اظهار می‌داشتند و نصیحت می‌کردند که مبادا با وعده و وعیدهای تنش‌زدایی و آرامش، به خواب خرگوشی فرو بروند.

در این هنگام لکه ابری در آسمان روشن روابط آمریکا و شوروی پدیدار شده بود. به دنبال کوششهای محروم‌انه آمریکا، شوروی در ماه مارس ۱۹۷۳ پذیرفته بود که از یهودیان روسی که قصد مهاجرت به اسرائیل را دارند هزینه تحصیلاتشان را که معمولاً مبلغ گزافی می‌شد و عمدتاً برای انصراف آنها از مهاجرت عنوان می‌گردید، مطالبه نکند. در نتیجه در آن سال سی‌هزار یهودی توانسته بودند از شوروی مهاجرت کنند، در حالیکه در سالهای قبل تعداد آنان به نصف این هم نمی‌رسید. در این هنگام به پیشنهاد سناتور جکسون، از سناتورهای دمکرات ایالات جنوبی و طرفدار بی‌قید و شرط اسرائیل، کنگره آمریکا تبصره‌ای را به تصویب رسانید که تا وقتی که دولت شوروی از سیاست منع مهاجرت یهودیان دست بر ندارد دولت آمریکا از اعمال اصل دولت کامله‌الوداد در بازارگانی و داد و ستد با آن کشور خودداری کند. مجلس نمایندگان آمریکا، علی‌رغم مخالفت کاخ سفید و وزارت خارجه، این تبصره را در ۱۱ دسامبر ۱۹۷۳ تصویب کرد و کرمیان آن را دخالت غیر موجه در امور داخلی شوروی تلقی کرد و بسیار خشمگین شد.

به هر حال، چند گاهی بود که غرش رعد از دور به گوش می‌رسید و نوید آغاز طوفان در روابط بین‌المللی رامی‌داد. طوفان مزبور با کودتای نظامیان شیلی علیه حکومت وحدت خلق در ۱۱ سپتامبر، و با شروع چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل در ۶ اکتبر شروع شد. واقعه‌دیگری هم در این میان جلب توجه کرد و آن کودتای پرنس داودخان صدراعظم افغانستان بود که در ۱۷ ژوئیه ۱۹۷۳ با استفاده از غیبت محمد ظاهر شاه که برای معالجه به ایتالیا رفته بود پادشاه را خلع کرد و جمهوری را اعلام داشت. در آن وقت هیچ‌کس تصور نمی‌کرد که شش سال بعد این واقعه منجر به اولین تجاوز مسلح‌انه رویه شوروی به خارج از سرزمینهای پیمان ورشو و اشغال افغانستان شود.

## فصل ۱۱

### پشه و فیل

کوبا در میان واشینگتن، مسکو و پکن - تجاوز نظامی آمریکا به جمهوری دومینیکن - چه گوارا و مبارزه در آمریکای لاتین - حکومت وحدت خلق در شیلی

یک نیش پشه به گوش فیل می‌تواند این حیوان عظیم‌الجثه را اگر خوب معالجه نشود از پا درآورد.  
رافائل دونوگالس، غارت نیکاراگوا

همانطور که برلین غربی به صورت پایگاهی در قلب سرزمینهای بلوک شرق بشمار می‌رود کوبا هم همین وضع را در وسط بلوک غرب دارد تا جایی که وقتی در سال ۱۹۶۲ خروشچف موشکهایش را در آن کشور مستقر کرد این نظریه پیش آمد که شاید او می‌خواهد به این وسیله دول غربی را وادار کند که از پایتخت سابق آلمان چشم بپوشند.

اما هیچوقت نباید در قرینه‌سازی زیاده‌روی کرد بخصوص که حتی قبل از اعلام دکترین برژنف درباره «حق حاکمیت محدود» که بعداً بمنظور توجیه اشغال چکوسلواکی عنوان گردید، در سال ۱۹۳۹ ایوان مایسکی سفیر شوروی در لندن اظهار داشته بود که کشور او هم به نوبه خود یک «دکترین موئزو» دارد.<sup>۱)</sup> اما همه اینها مانع نگردید که وقتی کوبا خود را «نخستین سرزمین آزاد قاره آمریکا» اعلام کرد، آمریکا علیه آن به کلیه وسایلی که حقوق بین‌المللی تحریم کرده است متول شود.

پرزیدنت آیزنهاور در آخرین هفت‌های ریاست جمهوری خود در ۱۹ اکتبر ۱۹۶۰ تحریم کامل اقتصادی کوبا به استثنای مواد خوراکی و دارویی را اعلام نمود. حکومت او طرح پیاده شدن پناهندگان کوبایی

1) Max Jacobson, *The Diplomacy of the Winter war*, Cambridge (U.S.A.), Harvard University Press, p. 82.

مخالف کاسترو در جزیره کوبا را تهیه کرده بود که کندي آن را دنبال کرد و به شکست مفتضحانه خلیج خوکها انجامید. دو سال بعد کندي دستور محاصره کامل جزیره را صادر کرد تا مسکو را به خارج کردن موشکهایش که با توافق هاوانا در آن کشور مستقر کرده بود، وادر سازد.

سال بعد، ویلیام کولبی رئیس سیا، دریافت که سازمانش با وقاحت بیشترانه‌ای طرح قتل فیدل کاسترو را کشیده و ظاهراً به تأیید رئیس جمهوری هم رسانده است،<sup>۲</sup> زیرا یک‌بار کندي از یکی از دوستان نزدیکش به نام سناتور اسماترز پرسیده بود که در صورت وقوع چنین حادثه‌ای واکنش کشورهای آمریکای لاتین چه خواهد بود.<sup>۳</sup>

برنامه بسیار زیبای «اتحاد برای پیشرفت» که کندي در ابتدای ریاست جمهوریش عنوان کرده بود و بقول وی شامل «کوشش‌های دامنه‌داری به منظور پاسخ به نیازهای اساسی اهالی قاره آمریکا در خانه و محل کار و مسکن و بهداشت و مدرسه» می‌شد مدتها بود کنار گذاشته شده و به صورت اسناد بایگانی درآمده بود.<sup>۴</sup> هنگامی هم که جانشینش با همان لحن اظهار داشت: «اگر یک انقلاب مسالمت‌آمیز در آمریکای لاتین صورت نگیرد وقوع یک انقلاب خونین اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.»<sup>۵</sup> کسی به آن توجه زیادی ننمود زیرا جانسون عملًا اقدام مهمی در اجرای این انقلاب مسالمت‌آمیز بعمل نیاورد و شاید دلیل آنهم گرفتاری او در ویتنام و نقاط دیگر جهان بود. وانگهی مگر چند نفر بجز مشتی سرمایه‌دار و بازرگان و کارشناس آمریکایی به مسائل آمریکای لاتین علاقه‌مند بودند؟ توجه ناچیزی که در کتابهای منتشره در شمال رودخانه ریو گرانده به مسائل اجتماعی آمریکای لاتین می‌شود ناشی از همین بیعلاقگی است. آیا این امر نشانه فرار از حقیقت و نادیده گرفتن استثمار این منطقه جهان برخلاف آرمانهای والای حقوق بشر نیست؟

2) William Colby, *Trente ans de C. I. A.*, Presses de la Renaissance 1978, p. 178.

3) Michaël Knipe, «Kennedy discussed Killing Castro», *Times*, 18 août 1970.

4) Arthur Schlesinger Jr., *Les Mille Jours de Kennedy*, Paris, Denoël, 1963, pp. 328-29.

5) Oscar Rosarios, *America Latina, Veinte Repùblicas, Una Nacion*, Buenos Aires et Barcelone, Emecé 1966.

هیچ کس بهتر از لنین انگیزه‌های استثمار را در نوشتۀ کلاسیک خود دربارۀ امپریالیسم تشریح نکرده است: «تازمانی که سرمایه‌داری وجود دارد، مازاد سرمایه برای افزایش سطح زندگی توده‌ها بکار نمی‌رود زیرا این امر منجر به کاهش سود سرمایه‌داران می‌گردد، بلکه برای افزایش این سودها به شکل صدور سرمایه به خارج و در کشورهای عقب مانده بکار خواهد رفت. در این کشورها معمولاً میزان سود بالا است زیرا سرمایه‌های محلی بسیار ناچیزند و قیمت زمین و مواد خام و همچنین سطح دستمزدها بسیار پایین است.»<sup>6</sup> البته لنین بطور کلی دربارۀ مجموعه کشورهایی که هنوز به‌اسم جهان سوم نامیده نمی‌شدند، بحث می‌کرد ولی واقعیت این است که در هیچ جای دنیا سرمایه‌داری آمریکا مانند جنوب رودخانه ریو گراند اینطور فعال و خشن و بی‌احساس عمل نکرده است. منافع این سرمایه‌داری ایجاد می‌کند که سطح دستمزدها و قیمت مواد خام و اولیه همچنان ثابت بماند و اهالی به خرید مواد ساخته شده به‌وسیله آنها در محل ادامه بدهند و بدین‌جهت با تمام قوا از حکومت متنفذین که می‌خواهند به‌هر قیمتی شده امتیازات خود را حفظ نمایند پشتیبانی می‌کند. به قول موریس کوودومورویل، نخست‌وزیر اسبق فرانسه که همراه ژنرال دوگل سفری به آمریکای جنوبی کرده بود، «مشکل آمریکای لاتین این است که هنوز انقلاب خود را انجام نداده است.»

به استثنای مکزیک که تا حدودی در مسیر پیشرفت افتاده، تعداد جمهوریهایی که از دهه‌ها سال قبل گرفتار دیکتاتوری و خشونت و انقلاب و سرکوبی هستند، بدون آنکه کوچکترین روزنه امیدی برای توده‌های فقیرشان پیدا شود، بسیار است. دولت آمریکا نقش برجسته‌ای در سرکوبی انقلابیون و حتی اصلاح طلبانی که در بعضی موارد خودش آنها را روی کار می‌آورد ولی قصد تعرض به منافع آنها را دارند ایفا کرده است. آمریکاییها صرف‌نظر از سرزمینهای وسیعی که بزور از مکزیک جدا کرده‌اند، لحظه‌ای از دخالت در امور داخلی کشورهای نیمکره غربی باز نایستاده‌اند. بین سالهای ۱۹۰۰ و ۱۹۳۳ فقط چهل بار در کشورهای آمریکای مرکزی دخالت نظامی کرده‌اند. در سال ۱۹۵۴ نیز یک گروه پناهنه و مزدور که از آمریکا پول و اسلحه دریافت کرده بودند رژیم

6) Lénine, *L'Impérialisme, stade suprême du capitalisme*, Oeuvres, Éditions Sociales, Paris, 1962, pp. 260-16.

مترقبی سرهنگ آربنз را که قصد داشت فعالیتهای شرکت آمریکایی «یونایتد فروت» دارنده حق انحصاری بهره‌برداری از محصول موز گواتمالا را خاتمه دهد، در آن کشور ساقط نمودند.\*

بنابراین تعجبی ندارد که آمریکاییها، یا به قول اهالی محلی «گرینگو»‌ها، این‌چنین درسراسر آمریکای لاتین مورد تنفر عمومی باشد.\*\* به‌این‌جهت پیروزی فیدل‌کاسترو بر رژیم فاسد باتیستا که به قول آرترشلزینجر، «جزیره کوبا را به صورت فاحشه‌خانه بزرگی برای سرمایه‌داران آمریکایی درآورده بود»<sup>7</sup> و دستورات سلاطین شکر نیویورک را اجرا می‌کرد در سراسر آمریکای جنوبی، چه در نزد کسانی که به صورت شورشی اسلحه در دست گرفته بودند، و چه در نزد آنها یی که فقط اطمینان نارضایتی می‌کردند به عنوان پیروزی خودشان تلقی گردید. فیدل‌کاسترو گفته بود: «انقلاب ما بزرگتر از خود ماست»<sup>8</sup> و چون هرگز فکر نمی‌کرد که این انقلاب محدود به جزیره کوبا بشود، حضور اشخاصی مانند ارنستو چه‌گوارا که تابعیت آرژانتینی داشت در کنار او – و همچنین برنامه‌های رادیو هاوانا که مرتباً ملت‌های آمریکای لاتین را تشویق به قیام و شورش می‌کرد و ارسال اسلحه و مهمات و وسائل تبلیغاتی جهت چریکهای مختلف – بخوبی منظور او را که انقلاب سراسر آمریکای لاتین بود نشان می‌داد. ولی این برنامه عظیم نقطه ضعفی هم داشت و آن نیاز کوبا به کمک شوروی برای امور دفاعی و اقتصادیش بود. وقتی شورویها در سال ۱۹۶۲ در برابر اخطار کندي تسليم شدند و موشكهای خود را از کوبا برچیدند دلخوری شدیدی در میان اهالی جزیره نسبت به شوروی ایجاد شد که پکن خواست از آن استفاده کند. اما دولت شوروی که سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز را دنبال می‌کرد نمی‌توانست به امیال و آرزوهای انقلابیون جوانی که می‌خواستند نقش قهرمانان را بازی کنند تسليم شود، زیرا بعد از نیم قرن که از اکتبر ۱۹۱۷ می‌گذشت شوروی بهسن عقل رسیده بود و از ماجراجویی پرهیز می‌کرد.

\* «تاریخ جنگ سرد» نوشته آندره فوتمن را ملاحظه فرمائید.

\*\* در سال ۱۸۴۶ که سربازان آمریکایی به مکزیک تجاوز کردند سرودی به نام Green Grows The Lilies یعنی زنبقها سبز می‌رویند را بطور دسته‌جمعی می‌خوانند و به همین جهت اهالی محلی آنها را گرینگو می‌نامیدند.

7) Schlesinger, *op. cit.*, p. 163.

8) Henri de La Vega, *Citations de Fidel Castro*, Paris, Ed. du Seuil, p. 80.

در زمستان سال ۱۹۶۲ که اختلاف بین چین و شوروی به حد اعلیٰ خود رسیده بود، رهبران کوبا از ادای حتی یک کلمه علیه پکن خودداری کردند. در ۱۵ ژانویه، فیدل کاسترو «نظریه پردازان گیج و خودباخته» را که عقیده داشتند تحول کوبا از مرحله سرمایه‌داری به سوسیالیسم بنحو مسالمت‌آمیزی صورت خواهد گرفت بشدت مورد حمله قرار داد.<sup>۹)</sup> منظور وی بعضی از نظریه‌پردازان شوروی بود که حق هم داشتند زیرا وقتی فیدل رژیم باتیستا را ساقط کرد هنوز کمونیست نبود. معذلک، در ۲۷ آوریل آن سال برای یک دیدار شش روزه به شوروی رفت و مورد استقبال و پذیرایی با شکوه و صمیمانه‌ای قرار گرفت.

نطقی که خروشچف به این مناسبت در ۲۳ مه ۱۹۶۳ در ورزشگاه لنین ایجاد کرد، نگرانیهای رهبر شوروی را بخوبی نشان می‌دهد: «بعد از در دست گرفتن قدرت، مسائل مربوط به بازسازی اقتصادی کشور اولویت دارد و پیروزیهای ما در ساختمان سوسیالیسم نفوذ قاطعی در پیشرفت دنیا داشته است.» وی به این ترتیب می‌خواست به فیدل حالی کند که اگر کوبا به بازسازی اقتصادی خود بپردازد و در این کار موفق شد به صورت قطب و قبله‌گاه انقلابیون منطقه درخواهد آمد و بنابراین بهتر است برای پشتیبانی از مبارزات مسلحانه مردم سایر کشورها اولویت قائل نگردد.<sup>۱۰)</sup> در پایان این مسافرت، کاسترو اعلامیه مشترکی را با خروشچف امضا کرد که درباره چین ساكت بود ولی سایر نظرات و عقاید شوروی را مورد تأیید قرار می‌داد. وی در ماههای بعد سیاست دوستانه‌اش را نسبت به مسکو دنبال کرد و طی سفر دیگری در ژانویه ۱۹۶۴ به مسکو یک موافقنامه همکاری با شوروی امضا کرد که به موجب آن شوروی طی پنج سال کلیه محصول شکر کوبا را که مهمترین منبع درآمد آن است به قیمتی بالاتر از بازارهای جهان می‌خرید. این معامله از یکسو تضمینی برای ادامه حیات رژیم کوبا بود و از سوی دیگر سرسپردگی فیدل به مسکو را تسجیل می‌کرد. در این زمان کندي به قتل رسیده و اخباری که از نقشه‌های پنهانی آمریکا درباره کوبا می‌رسید به هیچ وجه برای رهبران آن کشور اطمینان بخش نبود. به دنبال اغتشاشاتی که در پاناما رخ داد، رئیس جمهوری آن کشور به واشینگتن رفته و از جانسون خواستار شده بود در قرارداد مربوط به استقرار نیروهای آمریکایی در منطقه کانال پاناما تجدیدنظر

9) Saverio Tutino, *L'Octobre cubain*, Paris, Maspéro, 1969, p. 286.

10) Levesque, *L'U.R.S.S. et la Revolution cubaine*, op. cit., p. 113.

کند و حاکمیت منطقه کانال را به پاناما مسترد دارد. رئیس جمهوری آمریکا وی را بسردی پذیرفته با لعن خشک و خشنی اغتشاشات مزبور را تقصیر کو با دانسته، و او را با دست خالی روانه کرده بود. کشتهای ماهیگیری کوبائی در آبهای ساحلی آمریکا توقيف و سرنشینان آن در خاک آمریکا زندانی می‌شدند. در مقابل، رهبران کو با تهدید کردند آب آشامیدنی را به روی پایگاه نظامی آمریکاییها در گوانantanamo واقع در شرق جزیره کو با قطع خواهند کرد. در حالیکه بعران به اوج خود رسیده بود، فیدل ضمن نطقی در ماه آوریل از خود حسن نیت نشان داد واعلام کرد حاضر است با واشینگتن توافقی براساس امتیازات متقابل بنماید.<sup>11</sup> اما پاسخی به او داده نشد و مساعی ویلیام فولبرايت، رئیس کمیته خارجی مجلس سنای آمریکا، برای آشتی دو کشور به جایی نرسید.

در ۳۱ مارس ۱۹۶۴ یک کودتای نظامی که بوضوح از طرف واشینگتن ترتیب داده شده بود رژیم قانونی پرزیدنت گولارت در برزیل را که تنها گناهش نشان دادن علائم دوستی به فیندل کاسترو بود، ساقط کرد. ضمناً پناهندگان کوبائی مخفیانه به آن کشور مراجعت کردند و با سلاحهایی که همراه آورده بودند در حدود دو هزار چریک در کوههای اسکامبری جمع آوری و تجهیز نمودند.

وسایل ارتباط جمعی واشینگتن وهاوانا بشدت یکدیگر را در مورد پرواز هوایپماهای جاسوسی «یو ۲» متهم می‌کردند و حوادثی در اطراف پایگاه نظامی گوانantanamo رخ می‌داد. در ۲۳ آوریل جورج بال، معاون وزارت خارجه آمریکا، در توجیه تعزیم اقتصادی کو با اظهار داشت: «این تعزیم به این جهت لازم است که به مردم کو با نشان بدهد رژیم کاسترو به نفع و صلاحشان نیست، زیرا یک رژیم ظلم و استبداد است که بجز وحشت و بد بختی چیزی برایشان ارمغان نیاورده است.»<sup>12</sup> و اضافه کرد تا زمانی که کو با از دریافت کمکهای نظامی شوروی و صدور انقلاب دست برندارد، آمریکا کوچکترین تغییری در سیاستش نسبت به آن کشور نخواهد داد. در ۱۴ مه آمریکا صدور مواد خوراکی و دارویی را هم به کو با تعزیم کرد.

یکی از وزیران سابق فیدل به نام مانوئل ری که با او درافتاده و به

11) Manuela Semidei, *Les États-Unis et la révolution cubaine*, Paris, Armand Colin, 1968, p. 159.

12) *Ibid.*, pp. 161 et 164.

آمریکا پناهنده شده بود و عده داد که قبل از بیستم مه در رأس نیروهای آزادیبخش در جزیره پیاده خواهد شد و در ۱۷ مه پنج فروردن ناو جنگی آمریکایی در برابر پایتخت کوبا لنگر افکندند. فیدل دستور بسیج عمومی صادر کرد و بحران بهارج رسید ولی ناگهان مثل سایر موارد کوه بعد از غرش موشی زایید و شایعاتی درباره میانجیگری اسپانیا منتشر شد. در ماه ژوئیه، کاسترو ضمن مصاحبه با روزنامه «نیویورک تایمز» یکی از شرایط جورج بال برای عادی شدن روابط بین دو کشور را پذیرفت و عده داد از صدور انقلاب و ارسال کمک به انقلابیون آمریکای لاتین خودداری کند مشروط بر اینکه واشنگتن هم به نوبه خود از کمک و پشتیبانی پناهندگان مخالف او دست بکشد، و علاوه کرد هرگاه تحریم اقتصادی آمریکا برداشته شود و روابط اقتصادی بین دو کشور برقرار گردد او قسمت عمده زندانیان سیاسی را آزاد خواهد کرد و به کارخانه‌های تصفیه شکر آمریکایی که مصادره شده‌اند غرامت خواهد پرداخت. با این همه فیدل اظهار بدینی نمود و پیش‌بینی کرد که بن‌بست با آمریکا بیست تا سی سال دیگر دوام خواهد داشت و این پیش‌بینی درست بود. ۱۳ در ۲۵ ژوئیه، سازمان دول آمریکایی<sup>\*</sup> به شکایت و نزوله مبنی بر اینکه کوبا برای چریکهای آن کشور اسلحه می‌فرستد، رسیدگی کرد و پس از تحقیق، مسئولیت هاوانا را محرز شناخت و به کلیه کشورهای عضو سازمان توصیه کرد که روابط سیاسی خود را با کوبا قطع کنند.

همان روز یک تفنگدار دریایی آمریکا، یک سرباز کوبایی را که در اطراف پایگاه نظامی گوانتانامو نگهبانی می‌داد به قتل رسانید و فردای آن روز کاسترو طی نطقی به مردم کوبا گفت: «اگر این‌گونه آدمکشیها تکرار شود ما مجبور خواهیم شد تلافی کنیم» و آمریکا را متهم کرد که در عین حال که به روابطش با شوروی بهبود می‌بخشد، به‌جنگ سرد علیه کوبا ادامه می‌دهد و افزود: «کوبا می‌خواهد نظیر روابطی که آمریکا با سایر کشورهای سوسیالیستی دارد با آن کشور داشته باشد». ۱۴ این وقایع مقارن واقعه خلیج تونکن بود که در فصل سوم از آن یاد کردیم. اگر قول ساوریو توینو خبرنگار روزنامه «اوینیتا» ارگان حزب

\* سازمان دول آمریکایی از کلیه کشورهای قاره آمریکا به استثنای کانادا تشکیل شده است.

13) *Ibid.*, pp. 161-63.

14) Tutino, *op. cit.*, p. 291.

کمونیست ایتالیا در هاوانا را قبول کنیم، «کاسترو از سکوت و واکنش نشان ندادن کشورهای سوسیالیستی بشدت آزرده شده بود زیرا آنها با این عمل خود لطمہ شدیدی بهسیاست او مبنی بر از دست ندادن هر فرصتی برای مذاکره با آمریکا وارد کرده بودند. رهبران کوبا دریافت‌بودند که کشورهای کوچک و نهضتها آزادی‌بخش نباید درانتظار کمک بزرگترها باشند.»<sup>۱۵</sup>

در کنفرانس کشورهای غیر متعهد سال ۱۹۶۴ در قاهره، نمایندگان کوبا با پشتیبانی بن‌بلا بشدت با سیاست بیطری فی تیتو مخالفت ورزیدند و خواستار همبستگی فعالانه با کشورهای سوسیالیست علیه امپریالیسم شدند. چه‌گوارا با لباس رزم «کاپوشن» سبزرنگ خود در ۸ اکتبر آن سال در مجمع عمومی ملل متحده اظهار داشت: «ما تأکید می‌کنیم که در آمریکای لاتین آزادی ملت‌ها، یعنی سوسیالیسم، فقط از راه نبردمسلحانه عملی خواهد شد و شما شاهد آن خواهید بود.»<sup>۱۶</sup> این یک اعلان جنگ بشمار می‌رفت.

در ماه نوامبر ۱۹۶۴ دو شکست بزرگ در قاره آمریکا متوجه کوبا شد. یکی در شیلی که ادواردو فرای رهبر حزب دمکرات مسیحی که یک قهرمان اصلاحات به سبک کنڈی بود بر رقبیش سال‌لادور آلنده نامزد جبهه وحدت خلق پیروز شد و به ریاست جمهوری رسید؛ و دیگری در بولیوی که یک کودتای نظامی حکومت دوازده‌ساله نهضت ملی انقلابی به رهبری پرزیدنت پازاستنسورو که معادن را ملی کرده و اصلاحات ارضی را عملی ساخته بود، خاتمه داد.

در ماه دسامبر کنفرانس منطقه‌ای احزاب کمونیست آمریکای لاتین در هاوانا تشکیل گردید. در این کنفرانس که نخستین گردهم‌آیی احزاب مذبور بعد از سال ۱۹۲۹ بود، کمونیست‌های طرفدار چین دعوت نشدند و شرکت کنندگان متعهد گردیدند از مبارزه مسلحانه در شش‌کشور که نام برده بودند پشتیبانی کنند. اول و نزولئلا که باعث محکوم شدن کوبا از طرف سازمان دول آمریکایی شده بود؛ دوم کلمبیا که به دنبال کشته شدن پرزیدنت گایتان در سال ۱۹۴۸ همچنان صحنۀ جنگهای داخلی بود

15) *Ibid.*, p. 291.

16) *Ibid.*, p. 292.

و در حدود دویست هزار نفر به قتل رسیده بودند؛ سوم گواتمالا که چریکهای مسلح مشغول عملیات در کوههای آن کشور بودند؛ و بعد هوندوراس و پاراگوئه و هائیتی که دیکتاتورها در سرکوب مخالفان بیداد و با هم رقابت می‌کردند و هنوز نهضت مقاومت به صورت پراکنده بود.

روزنامه «پراودا» در شماره ۱۴ ژانویه ۱۹۶۵ به میهن پرستان کشور-های مزبور که «اسلجه به دست مشغول مبارزه عادلانه برای دفاع از منافع ملی خود هستند» درود فرستاد. دیگر واضحتر از این نمی‌شد از سیاست کوبا پشتیبانی کرد و این امر نشان می‌داد که با برکناری خروشچف در اکتبر سال قبل، بزرگترین مخالف حمایت از مبارزات مسلحانه از میان برداشته شده است. از جانب دیگر کوباییها که بشدت با تشکیل کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و نهضتهای کارگری به منظور محکوم ساختن چین مخالفت می‌کردند، شرکت در گردهم‌آیی مقدماتی آن را که در اول مارس ۱۹۶۵ در مسکو تشکیل گردید پذیرفتند و ضمن آن کوشش زیادی برای آشتی‌دادن مسکو و پکن نمودند که مواجه با شکست شد. مسافت چه‌گوارا به‌پکن که بنام مبارزه مشترک با امپریالیسم از مائو خواسته بود دست از اختلافاتش با شوروی بردارد در همین زمینه بود. ولی شش‌هفته بعد که هزاران سرباز آمریکایی در جمهوری دومینیکن پیاده شدند به‌این کوششها خاتمه داده شد و فیدل کاسترو را بیش از پیش به لزوم ادامه مبارزاتش معتقد ساخت.

جزیره هیسپانیولا، مروارید مجمع‌الجزایر آنتیل، نخستین سرزمین آمریکایی است که کریستف کلمب در سال ۱۴۹۲ کشف کرد واژ همان زمان مطبع نظر خارجیان و تجاوزات مکرر قرار گرفت. طی قرن نوزدهم دوبار استقلال آن در خطر نابودی قرار گرفت تا جایی که پرزیدنت سانتانا مجبور شد در سال ۱۸۶۳ کشورش را به اسپانیا واگذار کند. اما اهالی جزیره شورش کردند و سربازان اسپانیایی را بیرون راندند و رئیس جمهوری جدید با ژنرال گرانت، فاتح جنگهای انفصال آمریکا، کنار آمد و جزیره را به آمریکا واگذار کرد و فقط مخالفت مجلس سنای آمریکا از اجرای این طرح که دومینیکن را به صورت پورتوريکوی دیگری در می‌آورد جلوگیری کرد. اما آمریکا به‌جای آنکه جزیره را به قلمرو خود منضم

کند آن را به صورت تحت‌الحمایه درآورد. از سال ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۴ تفنگداران دریایی آمریکا آن را اشغال کرده و حکومت نظامی را در جزیره مستقر ساختند و تا سال ۱۹۴۰ گمرکات آن را در دست داشتند.

از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۱ جمهوری دومینیکن به‌وسیله‌رئیس سابق گارد ملی (آرتش) آن کشور به‌نام ژنرال تروخیلواداره می‌شد که خود را «خدمتگزار وطن» نام‌نہاده بود. او اسمی بسیاری از شهرها از جمله پایتخت را به سیوداد تروخیلو (شهر تروخیلو) تغییر داد و مجسمه‌های متعدد خود را در میادین نصب کرد و چه بطور مستقیم و چه به‌وسیله افراد خانواده‌اش بر کلیه مؤسسات صنعتی و کشاورزی کشور دست گذاشت. تروخیلو شخصی حیله‌گر و خشن بود که با گستاخی فراوان امور دولتی را با امور شخصی درآمیخته و ژروت هنگفتی اندوخته بود.

جان‌کندي به عنوان یک روشنفکر لیبرال طبعاً از اینگونه اشخاص نفرت داشت و بدترستی معتقد بود که اینها جاده صاف کن کمونیسم هستند. در ماه مه ۱۹۶۱ تروخیلو ظاهراً به‌دست عمال پنهانی سازمان سیا به قتل رسید و واشینگتن به‌فرزندانش که می‌خواستند جانشین او شوند توصیه کرد بی‌درنگ راه فرار در پیش بگیرند.

در سال ۱۹۶۲ انتخابات عمومی در یک فضای آزاد که در جمهوری دومینیکن سابقه نداشت صورت گرفت و در نتیجه خوان‌بو، نویسنده آزادیخواه که مدت بیست سال از عمرش را در تبعید گذرانده بود و از دوستان کندي بشمار می‌رفت، به‌ریاست جمهوری برگزیده شد. وی مبارزة انتخاباتی خود را با حمایت آمریکا انجام داده و به‌هیچ وجه حاضر به دنباله‌روی از کوبا نبود. بو برنامه اصلاحات وسیعی را اعلام کرد و خواستار عدم مداخله نظامیان در سیاست، اصلاحات ارضی، سهیم-کردن کارگران در سود کارخانه‌ها و جدایی مذهب از سیاست گردید که در مورد اخیر کشیشها به‌هیچ وجه موافق نبودند.\*

در سپتامبر ۱۹۶۳ سرهنگ دوم وسین بی وسین رئیس سازمان امنیت تروخیلو دست به کودتا زد و رئیس جمهوری را برکنار کرد و یک گروه سه‌نفری را جانشین او ساخت و خودش از پشت پرده مراقب بود تا بموقع قدرت را مستقیماً در دست بگیرد. رئیس این گروه سه‌نفری ریدیی کابral

\* این نسخه را کندي به‌سیاری از کشورهای جهان سوم از جمله ایران تجویز کرده بود. – م.

نام داشت که یکی از سرمایه‌داران مشهور و نماینده شرکت انگلیسی آستین بود و به قدری با آمریکاییها مربوط بود که مردم به او «الآمریکانو» می‌گفتند. اما او شخصی با شرف و درستکار بود که می‌بایست با مشکلاتی بزرگ دست و پنجه نرم کند، چون بهای شکر، یعنی عمدۀ ترین محصول جزیره، در بازارهای جهانی کاهش یافته و در نتیجه لطمه شدیدی به اقتصاد کشور وارد شده بود. ضمناً طرفداران خوان بوم به علت یأس و حرمان به صفت مخالفین پیوسته بودند. کابرال مبارزۀ شدیدی را علیه فساد شروع کرد و در نتیجه بسیاری از دوستانش را از اطرافش پراکنده ساخت. ضمناً سیاست نزدیکی با کشورهای اروپایی را در پیش گرفت که واشینگتن را ناراحت ساخت و نظامیان را به توطئه علیه او واداشت.

در ۲۴ آوریل ۱۹۶۵، کابرال رئیس ستاد ارتش را به یکی از پادگانها فرستاد تا درمورد چهار افسری که اخیراً بازنشسته شده و گویا متهم به توطئه بودند شخصاً تحقیق کند. بمحض این که نامبرده از اتوبیلش پیاده شد افسران او را بازداشت کردند و بلا فاصله افراد پادگان مزبور و چند پادگان نظامی دیگر شورش کردند و برکناری گروه سه نفری واجرای قانون اساسی و بازگشت خوان بو را خواستار شدند. کابرال مقاومت را جایز ندانست و از مقامش استعفا داد.

وسین بی وسین که بشدت مخالف قانون اساسی بود تانکهای خود را به خیابانها فرستاد ولی موفق نشد از اجتماع طرفداران قانون اساسی که در کاخ مجلس ملی گرد هم آمده بودند جلوگیری کند. اجتماع کنندگان برقراری حکومت قانون را اعلام داشتند و تا بازگشت خوان بو از تبعید اداره امور کشور را به رئیس مجلس واگذار کردند. اما وسین مصمم بود به هر قیمتی شده از بازگشت بو که بمنزله پایان کار خودش بود ممانعت کند لذا با پشتیبانی عده‌ای از ژنرال‌ها و نیروی هوائی کاخ مجلس ملی را بمباران کرد. مخالفین در شهر پراکنده شدند و اسلحه‌هایی را که از کلانتریها بدست آورده بودند بین جمعیت هیجان‌زده جنوب شهر تقسیم کردند. صحنه‌های خشونت‌بار زد خورد و غارت واعدام در سراسر شهر بچشم می‌خورد که بیشتر کار او باش و دزدان بود تا انقلابیون. ترس و وحشت در محله‌های اعیان‌نشین شمال شهر و میان دوهزار آمریکایی مقیم پایتخت مستولی شد و به سفارت آمریکا متول شدند. سفیر آمریکا به واشینگتن تلگراف زد: «بازگشت بو مقدمۀ پیروزی افراطیون در کمتر از

ششماه خواهد بود». سفیر به خاطر نداشت که سابقه سیاسی بو حاکی از مبارزه با کمونیسم است و کاسترو اورا عروسک آمریکاییها می‌نامید.<sup>۱۷</sup> جانسون در جواب دستور داد نیروی دریایی آمریکا در اطراف جزیره به گردش درآیند.

در ۲۷ آوریل گروهی از انقلابیون در جستجوی گوینده رادیودولتی به هتل آمباسادور حمله کردند و اتفاقی‌ای هتل را که پر از خارجیان بود بازرسی و ضمناً اقدام به شلیک هوائی نمودند که بدون آنکه کسی کشته شود باعث وحشت بی‌اندازه‌گرینگوها گردید. این‌بار جانسون تصمیم به مداخله نظامی گرفت و همانطور که در خاطراتش می‌نویسد: «در آن موقع من فهمیدم که ما ناچار به یاری طلبیدن از نیروهای مسلحمان برای حفظ جان آمریکاییها هستیم.»<sup>۱۸</sup>

همان روز تانکها و هواپیماهای وسین به محلات شمال شهر که در دست انقلابیون بود حمله وسیعی برداشت و معیطی شبیه جنگهای داخلی اسپانیا بوجود آوردند. مارسل نیدرگانگ در کتاب «انقلاب دومینیکن» می‌نویسد: «این چریکهای سیه‌چرده و ژنده‌پوش که هر کدام تفنگ نوع مختلفی را در دست داشتند، با سرهای برخنه و کفش‌های صندل، و بعضی با کلاه‌خود و کاسکت نظامی، چنان حالت همبستگی و برادری با یکدیگر داشتند که باورکردنی نبود.» و علاوه می‌کند که هجوم دسته‌جمعی روستاییان فقیر از دهات، شهر را به صورت مرکز انقلاب اجتماعی و معیطی شبیه به کمون پاریس درآورده بود.<sup>۱۹</sup>

نیروهای مهاجم که همه‌گونه سلاح در اختیار داشتند پیروزی را آسان و در دسترس می‌دیدند. رئیس جمهوری وقت نیز که همین ترس را داشت به یک سفارتخانه خارجی پناهندۀ شد و جای خود را به رئیس شهربانی بنام سرهنگ کامانو که شهرت زیادی در سرکوبی دانشجویان در زمان تروخیلو داشت واگذار کرد. ولی شدت مقاومت مردم که در مقابل تانکها با گلوله تفنگ و کوکتل مولوتوف ایستادگی می‌کردند به حدی بود که افراد وسین دچار تردید شدند و به پادگانهای خود عقب‌نشینی کردند. در ۲۸ آوریل یک عدد نظامی دیگر به ریاست یک سرهنگ سیاهپوست زمام امور

17) Marcel Niedergang, *La Révolution de Saint-Domingue*, Paris, Plon, 1966, p. 53.

18) Johnson, *op. cit.*, p. 238.

19) Niedergang, *op. cit.*, p. 70.

رادر دست گرفتند و بلافاصله برای برقراری نظم از ۱،۲۰۰ نفر تفنگداران دریایی آمریکا کمک خواستند. طرفداران قانون اساسی از سفیر آمریکا تقاضای میانجیگری کردند ولی وی به عنوان اینکه جان اتباع آمریکا در خطر است دخالت تفنگداران را لازم شمرد.<sup>۲۰</sup>

در آمریکا به این موضوع اهمیت زیادی داده می‌شود زیرا از نظر افکار عمومی و کنگره آن کشور بین جان اتباع آمریکا و جان خارجیان تفاوت عمده‌ای وجود دارد مخصوصاً اگر خارجیان اتباع یک کشور عقب‌مانده باشند. ولی این تنها عامل دخالت آمریکا نبود چون سفیر آمریکا هم به جانسون تلگراف زده بود: «کلیه قرائن نشان می‌دهد که هرگاه مسامعی نیروهای نظامی وفادار به دولت با شکست رو برو شود، قدرت به دست گروهی که با حزب کمونیست در ارتباط هستند خواهد افتاد. در این صورت من و مستشارانم به دولت متبع خود توصیه می‌کنیم که بادخالت نظامی خود مانع از این شوند که یک کوبای دیگر در این جزیره بوجود آید.»<sup>۲۱</sup>

«یک کوبای دیگر» درست همان کلماتی بود که در مفسر جانسون بازتابی غیرارادی بوجود می‌آورد. او هرگز ساعات غم‌انگیزی را که پس از واقعه خلیج خوکها و بعران موشكی گذرانده و همچنین سخنان توهین‌آمیز کاسترو را از یاد نبرده بود و به همین جهت در خاطراتش می‌نویسد: «آنچه من و ملت آمریکا می‌خواستیم به هر قیمتی شده از آن جلوگیری کنیم ایجاد یک کوبای دیگر در همسایگی مان بود.»<sup>۲۲</sup>

بعض اینکه جانسون تصمیم به دخالت گرفت، به عادت تکزاسی خود سنگ تمام گذاشت و با آنکه طبق برآورد خودش تعداد غیر نظامیانی که در اولین مرحله انقلاب دست به شورش مسلحانه زده بودند از چهار پنج هزار نفر تجاوز نمی‌کرد و ثلث آنها کمونیستهای سازمان یافته بودند، تعداد تفنگداران دریایی و افراد لشکر ۸۲ هواپرس را که در ۲۹ آوریل به خاک دومنیکن پیاده کرد، از بیست و سه هزار نفر بیشتر بود. تجهیزات کامل و پیشرفته آنان نیز با سلاحهای چریکهای داوطلب قابل مقایسه نبود. جانسون به قدری در این کار عجله داشت که حتی به تعهدی که آمریکا در

20) Norman Gall, «Santo Domingo: the Politics of Terror», *New York Review of Books* 22 juillet 1971.

21) Johnson, op. cit., p. 244.

22) Gall, op. cit.

سال ۱۹۵۶ نموده بود که بدون موافقت سازمان دول آمریکایی در هیچ یک از کشورهای نیمکره غربی دخالت نظامی ننماید، عمل نکرد. شورای سازمان مزبور بعد از پیاده شدن نیروهای آمریکایی در جزیره، تشکیل جلسه داد و با ۱۶ رأی موافق در برابر شش رأی مخالف تصمیم گرفت یک نیروی پاسدار صلح کشورهای آمریکایی به سبک نیروی پاسدار صلح ملل متعدد بوجود بیاورد و فرماندهی آن را به یک ژنرال برزیلی معمول سازد و قوای آمریکایی در نیروی مزبور ادغام شوند. بسیاری از کشورهای مهم مانند مکزیک و شیلی و پرو از شرکت در این نیرو خودداری کردند واستدلالشان هم این بود که هیچ قرینه‌ای دال بر وجود خطر کمونیسم به صورتی که آمریکا ادعا می‌کند، در دو مینیکن وجود ندارد.

وقتی شورای امنیت سازمان ملل متعدد به موضوع مداخله نظامی آمریکا در جمهوری دومینیکن پرداخت و خواست طبق منشور ملل متعدد که اعضای سازمان را از اجرای عدالت به دست خودشان منوع ساخته است، آمریکارا محکوم کند، دولت مزبور آنقدر دوست در شورای امنیت داشت که نگذارد قطعنامه شوروی در این زمینه رأی کافی بدست آورد. اما فرانسه ژنرال دوکل رسمیاً دخالت آمریکا را در دو مینیکن تقبیح و محکوم کرد.<sup>23)</sup>

در نتیجه مساعی سفیر واتیکان در پایتخت دومینیکن، آتش بس بین طرفین برقرار شد و آمریکاییها توانستند قوای خود را در منطقه‌ای بنام «منطقه امنیت بین‌المللی» بین اردوگاههای دوطرف مستقر سازند. ولی حوادث و تیراندازی مرتب‌تکرار می‌شد تا اینکه یک کمیته مخصوص سازمان دول آمریکایی موفق شد «منشور آشتی» را به تصویب طرفین برساند. در نتیجه، در سوم سپتامبر ۱۹۶۵ یک حکومت موقتی به ریاست هکتور کارسیا گودوی وزیر خارجہ رژیم خوان بو که دوستانی در هردو طرف داشت تشکیل گردید. نخستین دستور حکومت مزبور، تبعید سنهنگ دوم وسینی وسین بود.

چند روز بعد خوان بو به کشورش مراجعت کرد، بدون آنکه بتواند غیبت خود را در ساعات سخت بحران توجیه نماید. در انتخابات عمومی که در ژوئن سال بعد صورت گرفت و به عقیده ناظران سازمان دول آمریکایی «نمونه کامل یک انتخابات آزاد» بشمار می‌رفت خوان بو از یک تبعیدی

23) Marie-Claude Smouts, *La France à l'O.N.U.*, Paris, presses de la Fondation nationale des sciences politiques, 1979, p. 289.

24) Johson, op. cit., p. 251.

سیاسی دیگر بنام خواکیم بالاگوئر، از دوستان نزدیک تروخیلو که در سال ۱۹۶۰، به مدت کوتاهی از طرف وی بمریاست جمهوری رسیده بود، شکست خورد. گرچه اوضاع رو به آرامش نهاد ولی هرگز صلح و رفاه و خوشبختی به «مر وا رید آنتیل» بر نگشت.

جروم اسلاتر در کتابی که چند سال بعد درباره اوضاع دومینیکن تأثیف کرد می‌نویسد: «افزايش ترورهای سیاسی به صورت روزمره درآمده است. کمتر روزی است که یک قتل سیاسی یا «خودکشی» یک زندانی سیاسی اعلام نشود یا یکی از مبارزان سیاسی ناپدید نگردد و مخالفان تحت فشار و آزار پلیس قرار نگیرند.»<sup>۲۵</sup>

آمریکا بازی را در دومینیکن برده بود اما به چه قیمتی؟ دیگر به نام چه اصل مقدسی می‌توانست اقدام شوروی را در اشغال چکوسلواکی و اتیوپی و افغانستان معکوم کند؟ چگونه آمریکاییها نمی‌فهمیدند که پیروزی آنها به قیمت افزایش درجه نفرت مردم نیمکره غربی نسبت به آنها تمام شده است؟

در ۱۵ زانویه ۱۹۶۶ فیدل کاسترو این سؤال را مطرح کرد که چه کسی می‌توانست به دومینیکن کمک کند؟ و در پاسخ اظهار داشت: «مسلمًا ما نمی‌توانستیم. چطور می‌توان ما را سرزنش کرد که چرا به کمک دومینیکن نشناخته‌ایم در حالیکه هیچ‌کس در دنیا قادر به کمک کردن به لائوس و کامبوج که به واسطه گسترش دامنه جنگ و یتنام مورد تهدید و تعاوز آمریکا قرار گرفته‌اند نمی‌باشد؟»<sup>۲۶</sup> این اظهارات را کاسترو در برابر ۴۳۰ نماینده کشورهای آسیایی و افریقایی و آمریکای لاتین که برای شرکت در اولین و آخرین کنفرانس «سه‌قاره» به هاوانا رفته بودند ایراد کرد. کنفرانس مزبور در نتیجه مساعی کوبا و پشتیبانی هانوی و پیونگیانگ بمنظور ایجاد وحدت در مبارزات ضد امپریالیستی که در نتیجه اختلاف چین و شوروی در آن شکاف حاصل شده بود تشکیل گردید. یکی از مدعوین بر جسته این کنفرانس مهدی بن برکه رهبر سیاسی مغرب بود که قبل از عزیمت به هاوانا به دست عمال ژنرال او فقیر رئیس سازمان امنیت مغرب

25) Jerome Slater, *Intervention and Negotiation-The U.S. and the Dominican Revolution*, New York Harper and Row, 1971.

26) Niedergang, op. cit., p. 229.

در پاریس به قتل رسید و ژنرال نیز چند سال بعد به دنبال توطئه‌ای که علیه ملک حسن دوم ترتیب داده بود کشته شد.

بن بر که یک بار در سپتامبر سال قبل به هاوانا رفته و بی‌سابقه بودن این کنفرانس را به‌این شرح توجیه کرده بود: «دوجریان انقلاب جهانی»، یعنی انقلاب سوسیالیستی و نهضت‌های آزادی‌بخش سه‌قاره، در آن شرکت خواهند نمود.<sup>۲۷</sup> در ماه ژوییه نیز به پکن رفته بود تا از مائو قول بگیرد که با تشکیل کنفرانس مخالفت نخواهد کرد، زیرا چین با مر کنفرانس جهان سوم که شوروی در آن شرکت داشته باشد، مخالف بود. وانگ‌می روابط هاوانا و پکن هم چندان تعریفی نداشت زیرا چینیها نسبت به گرمی روابط هاوانا و مسکو بعداز بعран موشکی بسیار بدین بودند و سیل نشریات ضد روسی خود را به هاوانا سرازیر کرده بودند. در دوم ژانویه کاسترو آنها را متهم کرد که به منظور فشار وارد ساختن به کوبا صادرات برنج خود را به آن کشور کاهش داده‌اند و به‌این جهت وی مجبور به جیره‌بندی برنج که قسمت عمده غذای اهالی کوبا را تشکیل می‌دهد و تقلیل سهمیه آن به نصف شده است. در ۶ فوریه، روزنامه «گران ما» (مادر بزرگ) ارگان حزب کمونیست کوبا، چین را متهم کرده از حسن- نیت مردم کوبا سوءاستفاده کرده است و فیدل این سؤال را مطرح کرده «آیا در دنیای آینده کشورهای قوی حق خواهند داشت کشورهای کوچک و ضعیف را تحت فشار و تهدید و تعازز و خفغان قرار دهند و روش‌های راهزنان و دزدان دریایی را که مخصوص جوامع طبقاتی است بکار ببرند؟»<sup>۲۸</sup>

چندی بعد مطبوعات کوبا ضعف ناشی از پیری مائو را مطرح واختمار عقیده کردند که هیچ‌یک از رهبران سیاسی دنیا نباید بعداز رسیدن به سن ۶۰ سالگی که هوش و حواس انسان رو به ضعف می‌رود، در مقام خود باقی بمانند. البته در آن موقع رهبر خودشان ۳۹ ساله بود. بخشی از انتقادهای فیدل کاسترو از چین ناشی از دلغوری بود و می‌گفت چرا چین با آن سوابق انقلابی و مبارزه سرخستانه با مپریالیسم، اکنون که شوروی تصمیم گرفته از مبارزه مسلحانه در آمریکای لاتین طرفداری کند، لب‌تیز حملات خود را متوجه آن کشور کرده است و چرا نمایندگان مائو در

27) Tutino, *op. cit.*, p. 297.

28) K. S. Karol, *Les Guerilleros au pouvoir*, Paris, Robert Laffont, 1970, p. 305.

کنفرانس «سه قاره» هنگامی که شرف رشیدوف، نویسنده ازبک و نماینده شوروی به «همبستگی برادرانه»<sup>29)</sup> کشور و حزب‌ش با مبارزة مسلحانه میهن‌پرستان و نزوئلا، پرو، کلمبیا و گواتمالا که برای آزادی از یوغ نوکران امپریالیسم می‌جنگند اشاره کرده و به آنان درود فرستاده است، مانند سنگ ساکت مانده‌اند؟<sup>۲۹</sup>

بتدریج «مبارزة مسلحانه» به صورت شعار کنفرانس درآمد و قطعنامه نهائی پس از محکوم کردن زیانهای امپریالیسم، «حق‌ملتها را در توسل به خشونت انقلابی به عنوان تنها وسیله حفظ حاکمیت واستقلال ملی در برابر خشونت امپریالیستی» برسمیت شناخت. در همان زمان یک روشنفکر ۲۵ ساله فرانسوی بنام رئیس دبره پس از مباحثات طولانی با فیدل کاسترو کتاب کوچکی تحت عنوان «انقلاب در انقلاب» نوشته که در ژانویه ۱۹۶۷ در دویست هزار نسخه در کوبا منتشر گردید و سروصدای زیادی ایجاد کرد. این کتاب در واقع یک دستورالعمل برای انقلاب درآمریکای لاتین است. به عقیده دبره امپریالیسم آمریکا در این قسمت دنیا بازی سرنوشت سازی را درپیش دارد و وقتی در آنجا شکست بخورد به آسیا پناه خواهد برد و در آنجا احتضار آخرین امپراتوری جهان آغاز خواهد شد.<sup>۳۰</sup>

این حوادث مقارن تشدید جنگ ویتنام و تجاوز آمریکا به دومینیکن، ولی قبل از اشغال چکوسلواکی بود. به‌این جهت دبره که بشدت تحت تأثیر فقر و استثمار آمریکای لاتین قرار گرفته بود، آمریکا را آخرین امپراتوری جهان دانسته و اسمی از امپراتوری‌شوری نبرد. همچنین مانند فیدل مرتکب اشتباه دیگری شد و چون نوآوری انقلاب کوبا که هسته اصلی آن به‌جای حزب ارشت چریکی بود او را تحت تأثیر قرار داده و دچار هیجان شدید ساخته بود، این مطلب را که «حزب پیشناز ممکن است به‌شكل کانونهای چریکی وجود داشته باشد» به‌عنوان یک اصل مسلم پذیرفته بود و می‌گفت از بطن نیروی چریکی، حزب متولد خواهد شد. اما فراموش کرده بود که در درازمدت ممکن است این کانونهای چریکی پشتیبانی مردم را از دست بدهند. به قول ژرار شالیان که یکی از بهترین کارشناسان جنگهای چریکی است، «در بسیاری موارد گروههای چریکی اطلاعات

29) Albert-Paul Lantin, *La Lutte tricontinentale*, Paris, Maspero, 1966. p. 239.

30) Regis Debray, *Révolution dans la révolution*, Paris, Maspero, 1967 pp. 8-9.

ناچیزی از وضع اجتماعی مردمی که می‌خواهند بسیج کنند دارند. مثلاً کوبائیها در مورد کشورهای آمریکای لاتین عناصر تشکیل دهنده ملت‌ها را دست کم می‌گیرند. در چهار کشور بولیوی، پرو، اکوادور و گواتمالا، تعداد سرخپوستان بسیار زیاد است و به عنوان یک عنصر اجتماعی اهمیت خاصی دارند و لذا ایجاد هیچ گروه چریکی بدون مشارکت آنان امکان‌پذیر نیست. اما سرخپوستان که کمرشان زیر بار فشار فقر مادی و معنوی خرد شده است نسبت به سفیدپوستان، یعنی کسانی که از نژاد اسپانیایی هستند، بهدلایل تاریخی بشدت بی‌اعتمادند.<sup>۳۱</sup> وانگهی در فراموش می‌کرد که انقلاب کوبا در ابتداء به هیچ‌وجه جنبه مارکسیستی نداشت و از بیطرفی و حتی حسن نظر آمریکا برخوردار بود.<sup>۳۲</sup>

اگر روزی یک نفر تصمیم به روشن‌کردن کانونهای آتش‌سوزی در آمریکای لاتین نمی‌گرفت، هرگز فرضیه «کانونهای چریکی» که مبتکر آن ارنستو گوارا مشهور به «چه»، مظہر انقلابیون سازش‌ناپذیر بود، عملی نمی‌شد. عکسها و پوسترها این انقلابی مبارز که نگاهش بطور عجیبی آمیخته‌ای از ملایمت و قدرت اراده بود، ایدئال و آرزوی یک نسل کامل دوران ما بشمار می‌رفت و کلاه بره مزین به ستاره پنج‌پر انقلاب جهانی او زینت‌بغش اتفاقی بسیاری از نوجوانان و دانشجویان بود.<sup>۳۳</sup> او در زمستان سال ۱۹۶۵ دنیا را زیر پا گذاشته بود. در مجمع عمومی سازمان ملل متعدد در نیویورک سخنرانی کرده، از چین و بسیاری از کشورهای افریقایی دیدار نموده و درماه مارس به کوبا برگشته و ناگهان ناپدید شده بود. شایعات عجیب و غریبی درباره او رواج داشت و فیدل در ۲۰ آوریل در پاسخ روزنامه‌نگاران گفته بود: «او در جایی است که انقلاب او را طلبیده است. روابط من با «چه» مانند زمانی که در کوهستانها مبارزه می‌کردیم عالی و حتی از آن بهتر است.<sup>۳۴</sup>

نظر به اینکه گوارا در الجزایر سخنان تندی علیه شوروی ایراد کرده

31) Gérard Chaliand, *Mythes révolutionnaires du tiers Monde*, Paris, Ed. du Seuil, 1979, p. 78.

32) *Ibid.*, pp. 80-81.

33) Guillebaud, *op. cit.*, p. 27.

34) Saverio Tutino, *Gli anni di Cuba*, Milan, Mazzotta, 1973, p. 182.

بود، این شایعه وجود داشت که فیدل او را فدای دوستی با شوروی کرده است ولی در سوم اکتبر ۱۹۶۵، هنگامی که کاسترو اعلام کرد که نهضتشن مبدل به یک حزب کمونیست می‌گردد و اعضای کمیته مرکزی آن را تعیین کرد، نامه خداخافضی «چه» را هم که ضمن آن از تابعیت کوبایی صرفنظر کرده بود قرائت نمود. در این نامه وی خطاب به فیدل نوشته بود: «کوهستانهای دیگری در دنیا خواستار کمکهای ناچیز من هستند. من می‌توانم برای آنها کارهایی انجام دهم که تو به لحاظ مسئولیتهاست در رأس کوبا قادر به انجامشان نیستی.» سپس وی از اینکه یک بار در ابتدای مبارزه نسبت به فیدل شک کرده بوده است پژوهش خواسته و این طور ادامه داده بود: «ستاره کمتر سیاستمداری مانند تو درخشیده است و من از اینکه بدون تردید از تو پیروی کرده‌ام و طرز فکر و برآوردم درباره مشکلات و خطرات و اصول نظیر تو بوده است، به خود می‌باشم.»<sup>۲۵</sup>

منظور گوارا از کوهستانها، کوههای سی‌یرا مائستررا بود که چریکهای طرفدار کاسترو انقلاب کوبا را از آنجا شروع کرده بودند، نه شهرها که به نوشته کتاب «انقلاب در انقلاب» در آنها طبقه حاکمه کلیه وسائل جلوگیری و سرکوبی اعتصابات را در دست دارند، در حالیکه وسائل مزبور در یک جنگ چریکی و کوهستانی به هیچ دردی نمی‌خورند. بنابراین باید انقلاب را که در شهرها در معرض خطر قراردادارد از طریق کوهستانها نجات داد.<sup>۲۶</sup>

هنگامی که «چه» به کوهستانها رفت، بطورکلی کارنامه جنگهای چریکی در آمریکای لاتین منفی بود. یک عده رهبران با ارزش انقلابی، مانند لوئیس دو پوئنله در پرو، یون سوزا در گواتمالا و کشیش کامیلو تورمن در کلمبیا به دست نیروهای تعلیم یافته دولتی از طرف کارشناسان ضد شورش آمریکایی، گرفتار شده بودند. شخص اخیر الذکر نوشته بود: «انقلاب وسیله دستیابی به حکومتی است که گرسنه‌ها را می‌سیر می‌کند، برنه‌ها را می‌پوشاند، بیسوادان را خواندن و نوشتن می‌آموزد، وظیفه احسان و محبت نسبت به دیگران را نه فقط به صورت اتفاقی و در مورد عده‌ای محدود، بلکه برای اکثریت مردم انجام می‌دهد. بنابراین انقلاب نه تنها جایز است بلکه برای مسیحیان یک تکلیف شرعی بشمار می‌رود.»<sup>۲۷</sup>

35) *Ibid.*, p. 153.

36) Debray, *op. cit.*, pp. 79-80.

37) Camilo Torres, *Écrits et paroles*, Paris, Ed. du Seuil, 1968, p. 283.

وی در ۱۷ فوریه ۱۹۶۶ به قتل رسید و هجده ماه بعد هم نوبت «چه» بود. فعالیت وی در این مدت در پرده‌ای از اسرار پوشیده است و تا آوریل ۱۹۶۷ که پیامی برای سازمان «سه‌قاره» فرستاد و طی آن از ملل آمریکای لاتین خواست که به کمک ویتنامها بستابند، از او خبری نبود. وی در پیام خود ملت ویتنام را مظہر تمایلات و آرزوهای همه ملل فراموش شده‌خواnde بود که بطرز غم‌انگیزی تنها مانده است واز ملل آمریکای لاتین خواسته بود که ویتنامها دیگری در کشورهایشان بوجود بیاورند و گفته بود: «امپریالیسم آمریکا در تجاوز به این کشور مظلوم مقصوس است ولی کسانی هم که در دفاع قاطعانه از آن کشور به صورت جزئی از اردوی سوسیالیسم تردید نشان داده‌اند مقصوس می‌باشند. البته ممکن بود آنها مواجه با خطر یک جنگ جهانی شوند ولی به‌هرحال امپریالیستها آمریکایی را وادر می‌کردند در راهی که می‌روند تجدید نظر کنند.» وی در خاتمه از مشاجرات لفظی و فحاشیهای بین دوکشور بزرگ کمونیست اظهار تأسف کرده بود.<sup>۳۸</sup>

این پیام که در واقع «منشور راه سوم کمونیسم» بشمار می‌رود بطرز وسیعی از رادیوهای کوبا منتشر شد به‌طوری‌که همه فهمیدند با نظرات و عقاید شخص فیدل کاسترو مطابقت دارد.<sup>۳۹</sup> وی در ۱۵ دسامبر سال قبل نظیر همین مطالب را گفته بود: «تا زمانی که ویتنامها مقاومت می‌کنند، نهضتهای آزادی‌بخش در قسمتهای مختلف دنیا توسعه خواهند یافت، جبهه‌های دیگری گشوده خواهد شد و وقتی پنج یا شش ویتنام دیگر بوجود آید، آن وقت دیگر تجاوزات امپریالیستها برای شکست دادن ملت‌هایی که برای آزادی می‌جنگند کافی خواهد بود.»<sup>۴۰</sup>

اما برای ایجاد پنج شش ویتنام دیگر، ابتدا لازم بود افرادی مانند اهالی ویتنام پیدا شوند در حالی‌که احزاب کمونیست کشورهای آمریکای لاتین در مجموع از درسهایی که چه‌کوارا و رئیس دبره به‌آنها می‌دادند به هیچ‌وجه خوشوقت نبودند. شخص اخیر هنگامی که به ملاقات «چه» می‌رفت به وسیله پلیس بولیوی دستگیر و به سی سال زندان محکوم گردید. به‌دلیل اخراج دوگلاس براوو، فرمانده چریکهای ونزوئلا از کمیته مرکزی حزب کمونیست که روابط نزدیکی با چپگرانیان داشت، روابط

38) Karol, op. cit., pp. 298-99.

39) Ibid., p. 300.

40) Tutino, op. cit., p. 224.

فیدل نیز با این حزب تیره شده بود. هنگامی که در ماه اوت ۱۹۶۷ «کنفرانس همبستگی ملل آمریکای لاتین» به جای سازمان «سدقاره» در هاوانا تشکیل گردید، کوباییها با حیث مشاهده کردند که از میان ۲۷ هیئت نمایندگی فقط در سه هیئت اوروگوئه، کوستاریکا و السالوادور کمونیستها اکثریت دارند. کمونیستهای برزیل و آرژانتین از قبول دعوت عذر خواسته بودند و کمونیستهای ونزوئلا که قرار بود به اتهام خیانت محکوم شوند اصلاً دعوت نشده بودند.

در این موقع روابط کوبا و سوری کاملاً به سردی گراییده بود زیرا فیدل رهبران آنکشور را متهم به عدم تحرک در جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل می‌کرد و از ملاقات جانسون و کاسیگین در گلاسیبورو بسیار عصبانی بود و وقتی نخست وزیر شواروی در بازگشت از آمریکا در هاوانا توقف کرد از وی استقبال بسیار سردی بعمل آورد. این سردی روابط با اعلام مرگ چه گوارا در اکتبر ۱۹۶۷ موقتاً خاتمه پیدا کرد. طبق گزارش مجله «تاایم» مورخ ۱۷ اکتبر، وی در جنوب شرقی بولیوی مجروح و دستگیر شده و بنا به دستور واصله از پایتخت آن کشور به قتل رسیده بود. چه گوارا از چنان وجهه و اعتباری برخوردار بود و قبل از رسیده بود. این واقعه آنقدر خبر مرگش را منتشر کرده بودند که با وجود انتشار عکس جسدش، بسیاری از جراید مهم دنیا آن را نپذیرفتند تا اینکه در ۱۵ اکتبر ۱۹۶۷ فیدل شخصاً خبر درگذشت دوستش را تأیید کرد و آن را ضربه بزرگی به نهضت انقلاب جهانی دانست و ضمناً به کسانی که از این واقعه اظهار شادمانی می‌کردند هشدار داد که در اشتباه هستند.<sup>۴۱</sup>

این واقعه هیجان زیادی در میان مردم کوبا ایجاد کرد و باعث عقب‌نشینی سیاسی و عقیدتی طرفداران کاسترو گردید. دفتر خاطرات گوارا که یک ماه بعد در دادگاه رئیس دبره قرائت شد بخوبی نشان می‌دهد که او چقدر تنها بوده است. در ماه آوریل نوشته است: «در ازدواج کامل بسر می‌بریم. توده روستاییان دچار ترس شده‌اند و از جایشان تکان نمی‌خورند.»<sup>۴۲</sup>

کمونیستهای آرژانتین که همیشه فیدل را مورد انتقاد قرار می‌دادند از مرگ چه گوارا، هموطنشان اظهار شادمانی کردند و بعضی از احزاب کمونیست دیگر آمریکای لاتین که مدتی در مورد خطمشی آینده خود دچار

41) Karol, op. cit., p. 387.

42) Le Monde, 15 novembre 1967.

تردید بودن‌های دیگر شکی به‌خود راه ندادند و خط شوروی را برگزیدند. اما این نتیجه‌گیری زمانی بعمل می‌آمد که دولت شوروی روابط سیاسی و اقتصادی خود را با یک سری از دولتهای منطقه از جمله کلمبیا، ونزوئلا و حتی بولیوی که بشدت مشغول سرکوب کردن چریکها بودند از سر می‌گرفت.

فیدل سرسختی نشان داد و در مراسم پنجم‌امین سال انقلاب اکتبر و تأسیس دولت شوروی شرکت نکرد. اما کرملین وسیله فشار بر او را داشت و وقتی کوبا از شوروی تقاضا کرد صادرات نفت‌ش را به میزان ۸ درصد افزایش دهد نپذیرفت و فقط با دو درصد موافقت کرد. کاسترو در سخنرانی اول ژانویه ۱۹۶۸ بمناسبت سال‌روز انقلاب کوبا بشدت از این تصمیم شوروی اظهار تأسف کرد و گفت که در نتیجه آن مجبور به جیوه‌بندی پنزین شده است. ضمناً جناح طرفدار مسکو در حزب کمونیست کوبا را که معتقد به ترک ماجراجویی و پیروی از سیاست شوروی بودند بشدت مورد حمله قرار داد. نطق مزبور ناقوس مرگ «راه سوم کمونیسم» را نواخت.

در ماههای بعد فیدل بطرز عجیبی ساكت بود. احتمال می‌رود حمله «تت» در ویتنام، بهار پراگ، اعلام کناره‌گیری جانسون، و وقایع ماه مه در فرانسه او را وادار به تفکر کرده باشد. درباره قتل عام دانشجویان مکزیکی، روز قبیل از افتتاح بازیهای المپیک در آن کشور نیز همچنان سکوت را حفظ کرد و ماننکه هیچ اتفاقی رخ نداده است به ورزشکاران کوبایی اجازه داد در مسابقات مزبور شرکت نمایند. تا اینکه سرانجام در ماه اوت نطق مفصلی ایراد کرد و ضمن آن همانطور که در فصل ششم مشاهده کردیم با جملات دوپهلو اشغال چکوسلواکی را تفسیر کرد و هیئت نمایندگی کوبا در کنفرانس جهانی احزاب کمونیست در بهار ۱۹۶۹ پشتیبانی کامل خود را از خط‌مشی و سیاست شوروی اعلام نمود.

در این میان شکست جدیدی متوجه فیدل گردید و وابستگی او را به شوروی افزایش داد. وی در سال ۱۹۶۴ تصمیم گرفته بود محصول شکر کوبا را در عرض شش سال به ده میلیون تن برساند و به این وسیله استقلال اقتصادی کشورش را تأمین کند. اما با وجود کوشش‌های باور نکردنی در راه بسیج و تبلیغات درباره «زاپرا»، هرچه مهلت نزدیکتر می‌شد شکست این برنامه روشنتر می‌گردید. در ۱۹۶۹ کاسترو اعلام کرد که متأسفانه

این وعده عملی نخواهد شد و مجموع محصول شکر کوبا از ۸/۵ میلیون تن تجاوز نخواهد کرد که البته باز هم رکورد بیسابقه‌ای بود ولی چون قسمت عمده نیروی کار کشور در کشت نیشکر بکار گرفته شده بود به سایر تولیدات کشاورزی و صنعتی لطمه وارد شد، و به هرحال این شکست نیز به یک سلسله وعده‌های انجام نشده اضافه گردید. کوبا به صورت کشوری صد درصد وابسته به شوروی باقی ماند و شورویها در سالهای بعد دستگاههای عربیض و طویل اداری و تبلیغاتی و امنیتی آن کشور را از روی نمونه کشور خودشان ترتیب دادند.

وقتی فیدل به شکست خود و خشم مردم کوبا اعتراف کرد و تظاهر به استعفا نمود – که البته جدی نبود – لزوم افزایش نقش حزب در حل مسائل تولیدی را یادآور شد.<sup>۴۲</sup> شورویها این قسمت را جدی گرفتند و مقدمات ادغام جزیره در سیستم اقتصادی بلوک شرق را فراهم کردند. سرانجام کوبا در سال ۱۹۷۲ پس از یک سفر دیگر فیدل به مسکو، به عضویت کومکون (بازار مشترک کشورهای بلوک شرق) درآمد. بموازات آن، کوبا در سیستم نظامی بلوک شرق نیز پذیرفته شد زیرا یک ماه قبل از اعلام شکست در طرح افزایش تولید شکر، فیدل کاسترو به توسعه همکاری نظامی خود با مسکو اظهار علاقه کرده بود. به دنبال آن مارشال گرچکو وزیر دفاع شوروی به هاوانا رفت و با رائول کاسترو، برادر فیدل که وزیر دفاع آن کشور بود مذاکراتی بعمل آورد. در هفته‌های بعد چند کشته جنگی شوروی از بنادر کوبا دیدن کردند تا اینکه در ۲۶ اوت آمریکاییها به وسیله هواپیمای جاسوسی «یو ۲» موفق به گرفتن عکس‌هایی شدند که ساختمان یک اسکله و سر بازخانه جدید را در ساحل جنوبی جزیره نشان می‌داد و زمامداران واشینگتن را به این فکر واداشت که مبادا شورویها اقدام به ساختمان پایگاه زیر دریایی اتمی کرده باشند.

آیا دوباره قضیه بحران موشکی در شرف تعجید بود؟ نیکسون که حساسیت شدیدی نسبت به فیدل نشان می‌داد اعلام کرد که دست به اقدام جدی خواهد زد و سرانجام موفق شد از شوروی تضمین بگیرد که به توافقی که در سال ۱۹۶۲ بین کنندی و خروشچف بعمل آمده احترام بگذارد و مفاد آن شامل زیر دریاییهای اتمی هم باشد. تعدادی از جراید آمریکا که منعکس‌کننده افکار دولت و کنگره می‌باشند موضوع پایگاه

زیر دریایی اتمی در کوبا را جدی نگرفتند، در حالی که کیسینجر در خاطراتش از آن به عنوان یک زورآزمایی یاد می‌کند.

هنوز خیال نیکسون از کوبا آسوده نشده بود که گرفتاری جدیدی در آمریکای لاتین برایش فراهم شد و در ۴ سپتامبر ۱۹۷۰ سال و ادور آلنده با ۳۶/۳ درصد آراء در انتخابات ریاست جمهوری شیلی پیروز گردید. در مقابل وی رادومیر و تومیک نامزد دمکراتهای مسیحی ۳۴/۹۸ درصد و خورخه آلساندری، نامزد گروه راستگرایان ۲۷/۹ درصد آراء را بدست آوردند.

شیلی از سال ۱۹۶۴ به دست ادواردو فرای دمکرات مسیحی اداره می‌شد و یکی از دمکراسیهای بسیار محدود آمریکای لاتین بشمار می‌رفت. نظر به اینکه در انتخابات جدید ریاست جمهوری هیچ‌کس اکثریت مطلق و حتی نسبی را بدست نیاورده بود لذا طبق قانون اساسی آن کشور کنگره می‌بایست در این باره تصمیم بگیرد و رسم بر این بود که در این شرایط به نفع کاندیدایی که رأی بیشتر آورده بود رأی بهدهد. مثلاً در سال ۱۹۵۸ آلساندری را که فقط ۳۵,۰۰۰ رأی بیشتر از آلنده، نامزد چپ‌گرایان آورده بود رئیس جمهوری اعلام نمود.

آلنده یک فرد سوسیالیست به سبک آمریکای لاتین بشمار می‌رفت یعنی عضو عالیرتبه فراماسونی و در عین حال یک مارکسیست مؤمن بود. به پیشنهاد او، سازمان همبستگی کشورهای آمریکای لاتین در سال ۱۹۶۶ در هاوانا تشکیل گردید و وی به این مناسبت اظهار داشت: «حزب ما از دورنمای جدید مبارزة سیاسی در آمریکای لاتین که اصولاً به شکل مبارزة مسلحانه در راه کسب قدرت توصیف شده استقبال می‌کند.»<sup>44</sup> وی از سال ۱۹۵۶ با حزب کمونیست ائتلاف کرده و جبهه وحدت خلق را که هدف آن در دست گرفتن قدرت بود بوجود آورده بودند. این دو میان تجربه شیلی در این راه بشمار می‌رفت زیرا یک بار از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱ جبهه وحدت خلق در آن کشور زمام امور را به مدت کوتاهی در دست گرفته بود.

یکی از سرمایه‌داران ایتالیایی یک بار به نیکسون گفته بود اگر آلنده

44) Kissinger, *op. cit.*, pp. 662-75.

45) Debray, *La Critique des armes*, *op. cit.*, tome 1, p. 14.

در انتخابات ریاست جمهوری شیلی موفق شود با کاسترو یک ساندویچ سرخ در آمریکای لاتین تشکیل خواهند داد و سرانجام سراسر قاره سرخ خواهد شد. جانشین جانسون به این موضوع واقعاً اعتقاد داشت و در خاطراتش می‌نویسد: «سازمان سیا چهار میلیون دلار در انتخابات شیلی خرج کرده بود تا از پیروزی جبهه وحدت خلق جلوگیری کند و با حمایت از مخالفان آنده مانع از انتخاب او به نمایندگی پارلمان گردد».<sup>۴۶</sup>

ویلیام کولبی که در سال ۱۹۷۳ به ریاست سازمان سیا منصوب گردید در این باره توضیحات بیشتری می‌دهد و می‌نویسد: «وقتی نیکسون خبر پیروزی آنده را شنید دچار خشم فراوانی شد. ریچارد هلمز، رئیس وقت سیا را احضار کرد و صریحاً به او دستور داد که مانع به قدرت رسیدن آنده شود و برای این منظور از هر وسیله‌ای حتی تحریک نظامیان شیلی خودداری ننماید».<sup>۴۷</sup> باز به گفته کولبی: «اعتبارات مهمی برای خریداری عده‌ای از نمایندگان مجلس شیلی تخصیص داده شد تا علیه آنده رأی بدهند».<sup>۴۸</sup> اما اشکال در این بود که تومیک نامزد حزب دمکرات مسیحی بمعض اینکه از نتیجه انتخابات مطلع شد بالآنده روبوسی کرد و به عنوان فاتح انتخابات به او تبریک گفت. آلساندری نیز اعلام کرد که در صورتی که کنگره او را برگزیند بلا فاصله استعفا خواهد داد تا بدینوسیله راه را برای انتخاب مجدد فرای رئیس جمهوری سابق هموار کند. نظر به اینکه طبق قانون اساسی شیلی یک نفر نمی‌توانست دوبار پشت سرهم به ریاست جمهوری برگزیده شود، فرای از شرکت در انتخابات ماه سپتامبر خودداری کرده بود ولی اگر رئیس جمهوری منتخب استعفا می‌داد دیگر مانعی برای تجدید انتخاب او وجود نداشت. این راه حل مورد پشتیبانی کامل واشینگتن بود ولی دمکراتهای مسیحی با آن موافقت نداشتند.

بنابراین فقط راه «تحریک نظامیان» باقی مانده بود اما این راه هم اشکال داشت زیرا ژنرال اشنایدر فرمانده نیروهای مسلح شیلی رسمی و در برابر عموم اعلام کرده بود که ارتش باید به قانون اساسی احترام بگذارد و اجرای آن را تضمین نماید. کولبی می‌نویسد: «به نظر ما این شخص را می‌بایست کشت و به این جهت ترتیب ربودن او را دادیم».<sup>۴۹</sup>

46) Nixon, op. cit., p. 358.

47) Colby, op. cit., pp. 246-47.

48) Ibid., p. 248.

49) Ibid., p. 250.

چند روز بعد ژنرال اشنايدر با دو گلوله ربانیدگان به قتل رسید ولی دیگر مسئله مخالفت ارتش با آلنده مطرح نبود زیرا روز قبل از این حادثه، یعنی در ۲۶ اکتبر، کنگره او را با ۱۵۳ رأی موافق در برابر ۳۵ رأی به آلساندری و هفت رأی ممتنع، به ریاست جمهوری برگزیده بود. هجده ماه بعد، جک آندرسون، روزنامه‌نگار آمریکایی که متخصص افشا کردن اسناد مجرمانه است و نقش او را در جنگ هند و پاکستان مشاهده کردیم، در روزنامه «واشینگتن پست» مقاله‌ای منتشر کرد و ضمن آن همکاری صمیمانه یک شرکت چند ملیتی مهم بنام آئی‌تی‌تی (تلگراف و تلفن بین‌المللی) را در شیلی با سازمان سیا فاش کرد. به دنبال آن مجلس سنای آمریکا دستور شروع بازجویی داد و در نتیجه معلوم شد که گروههای مختلفی از سرمایه‌داران آمریکایی که قوانین ملی کردن صنایع شیلی مصوبه دولت آلنده بشدت به منافعشان لطمه وارد کرده است با سازمان سیا مشغول همکاری شده‌اند تا با خفقان تدریجی اقتصاد آن‌کشور مانع از اجرای این قوانین شوند.

از ماه سپتامبر ۱۹۷۰ که آلنده زمام امور را در دست گرفت فرار سرمایه‌ها و مغزها از شیلی در مقیاس وسیعی آغاز گردید. معذلك نخستین ماههای حکومت وحدت خلق توأم با سور و شادمانی بود. ثبیت قیمت‌ها باعث شد که نرخ تورم از ۲۹ درصد به ۱۲ درصد کاهش یابد. گشایش اعتبار برای سرمایه‌داران متوسط و کوچک موجب بکار افتادن صنایع تولیدی و ایجاد کار برای صد هزار نفر بیکار گردید. یک برنامه وسیع تقسیم عادلانه ثروت ترتیب داده شد و قانون اصلاحات ارضی که در زمان فرای به تصویب رسیده بود با دقت و شدت به مرحله اجرا گذارده شد. در انتخابات شهرداریها در ماه مه ۱۹۷۱، مردم با دادن ۵۱ درصد آراء، درواقع به جبهه وحدت خلق و حکومت آلنده رأی اعتماد دادند.

پیروزی آلنده، در سراسر جهان موجب خوشحالی فراوان کسانی شد که معتقد به امکان دستیابی مسالمت‌آمیز به سوسيالیسم هستند. وی در پیامی به پارلمان شیلی اظهار داشت: «تاریخ بهما اجازه داده است که با گذشته قطع رابطه کنیم و یک جامعه نو بسازیم. شیلی نخستین کشور روی کره زمین است که راه مسالمت‌آمیز نیل به سوسيالیسم را ارائه داده است.» وی از فرصت استفاده کرد و به کسانی که طرفدار توسل به زور و خشونت هستند شدیداً هشدار داد و گفت: «در غیر این صورت مبارزه در راه رهایی اجتماعی و بیان آزاد اراده ملت مابناچار شکل دیگری بجز آنکه ما با

واقع بینی تاریخی و غرور بجا و بعق خود در پیش گرفته‌ایم، یعنی راه شیلی برای پیشرفت به سوی سوسیالیسم، به خود خواهد گرفت.<sup>۵۰</sup> اما آنده چگونه می‌توانست بر مشکلات عظیم کشور فائق شود در حالی که فقط ۸۰ نماینده و سناتور طرفدار در کنگره داشت آنهم در مقابل ۷۵ نماینده و سناتور دمکرات مسیحی و ۴۵ نماینده و سناتور دست راستی؟ گرچه قانون ملی شدن معادن مس که بزرگترین منبع زیرزمینی کشور می‌باشد در ۱۱ ژوئیه در میان شور و هیجان عمومی باتفاق آراء به تصویب کنگره رسید ولی در مورد سایر قوانین چنین نبود و هر بار می‌بایست متولّ به آراء اقلیت شود و در نتیجه به مصالحه و سازش پردازد. حزب کمونیست شیلی مخالفتی با این کار نداشت زیرا قبلاً در کنفرانس سال ۱۹۶۹ مسکو فرمول «راه غیر مسلح» به سوی سوسیالیسم را ارائه داده بود و لوئیس کوروالان، دبیرکل آن، طی مبارزات انتخاباتی سال بعد اعلام داشته بود: «ما نیاز به حکومتی داریم که بر همه نیروهای پیشو ا و جامعه تکیه داشته باشد و در مقابلش کسی بجز محافل واقعاً ارتقاضی نایستد.<sup>۵۱</sup> این سخنان حتی عده زیادی از طرفداران آنده را که در کنگره سال ۱۹۶۷ به «خشونت انقلابی به عنوان تنها راه در دست گرفتن قدرت سیاسی و اقتصادی» رأی داده بودند، تکان داد.<sup>۵۲</sup> علی‌الخصوص که حزب آنده از جانب چپ نیز با «نهضت چپ انقلابی» طرفدار فیدل کاسترو که خواستار مصادره زمینهای مزروعی مالکینی که در شهرها زندگی می‌کردند و تسريع در اجرای قانون اصلاحات ارضی بود، درگیری داشت.

بدین ترتیب آنده در تمام دوره ریاست جمهوریش مجبور بود در دو جبهه مبارزه کند. از یکسو با ثروتمندان و استه به آمریکا و خرد بورژواها که نصف اهالی کشور را تشکیل می‌دادند و حاضر به تقسیم عادلانه ثروت نبودند و از سوی دیگر با طرفداران کاسترو و چه‌گوارا که هنوز از شکستهای مکرر شان درس عبرت نگرفته بودند.

در این صورت او چه می‌توانست بکند؟ آیا می‌بایست مانند بسیاری

50) Alain Joxe, *Le Chili sous Allende*, Paris, Julliard, 1974, pp. 87-89.

51) Alain Labrousse, *L'Expérience Chilienne*, Paris, Ed. du Seuil, 1972, pp. 171-72.

52) Joxe, *op. cit.*, p. 39.

از سوییال دمکراتها علیه جناح چپ چیگرایان دست به اقدام بزند؟ او هرگز حاضر به چنین خیانتی نبود. آیا مردم را مسلح کند؟ نظامیان با این کار مخالف بودند و هرگز اجازه چنین کاری را نمی‌دادند. وانگهی او با این اقدام خود قانون را زیر پا می‌گذاشت. آنده که ورطه سقوط را نزدیک می‌دید چاره‌ای جز مراجعته به آراء عمومی بهمنظور تجدید نظر در قانون اساسی به نظرش نرسید تا طبق نمونه ژنرال دوگل هرگاه مورد تأیید اکثریت مردم قرار نگرفت بتواند کناره‌گیری کند. اما این تصمیم را خیلی دیر گرفت و در نتیجه غافلگیر شد.

در ۱۰ نوامبر ۱۹۷۱ فیدل کاسترو برای یک دیدار رسمی به شیلی رفت که سه هفته بطول انجامید، به طوریکه مردم که در روزهای اول نسبت به او شور و علاقه زیادی نشان می‌دادند بعد از چندی خسته و بی‌اعتنای شدند. فیدل در نطق خدا حافظی خود، بدینی اش را از اوضاع شیلی پنهان نکرد و اظهار داشت: «مسئله این است که آیا باز هم قانون تاریخی مقاومت و خشونت استثمارگران در اینجا نقشی ایفا خواهد کرد یا نه؟ اگر می‌خواهید صریح باشم باید صمیمانه به شما بگویم که درس گرفتن و تجدید قوای مخالفین و مرتजعین بسیار سریعتر از توده‌های فقیر بوده است.»<sup>۵۳</sup>

از همان هنگام مشکلات افزایش یافت. در ماه ژوئن، یکی از معاونان سابق رئیس جمهوری به دست چیگرایان به قتل رسید و حزب دمکرات مسیحی به راستگرایان نزدیکتر شد. سقوط بهای مس در بازارهای دنیا وضع نامساعدی برای موازنۀ پرداختها بوجود آورد و افزایش قدرت خرید مردم باعث شد که واردات مواد خوراکی به میزان ۶۰ درصد اضافه شود. مالکینی که زمینهایشان مصادره شده بود به کشتار دامها پرداختند و رئیس جمهوری مجبور شد برای آنکه کنگره اختیاراتش را محدود نکند از حق و تو استفاده نماید.

در اوائل سال ۱۹۷۲ اختلاف بین آنده و پارلمان که وزیر کشور را استیضاح و متهم کرده بود بالا گرفت. در انتخابات میان دوره‌ای، مخالفین دو کرسی جدید بدست آوردند. یک حزب کوچک که در ائتلاف با جبهۀ وحدت خلق شرکت داشت اعلام جدایی کرد و رئیس جمهوری تصور کرد می‌تواند این شکستها و توطئه‌ای را که همانوقت در ارتش کشف شده

بود با انتصاب یک نظامی به وزارت معادن جبران نماید. راه‌پیماییهای عظیم راستگرایان و چپگرایان در شهرهای شیلی به صورت امری روزمره در آمده بود. در ماه اکتبر یک شرکت مس ملی شده توانت از دادگاه تجارت پاریس حکمی بگیرد که خرید مس ملی شده شیلی را تعزیم می‌کرد. صاحبان کامیونهای سراسر شیلی در برابر طرح ملی کردن کامیونها دست به اعتصاب زدند و این اعتصاب اثرات فوری در توزیع خواربار در سطح کشور داشت. وکلای دادگستری، پزشکان و صاحبان صنایع کوچک به اعتساب‌کنندگان پیوستند در حالیکه مشاجرات لفظی و مطبوعاتی بین چپگرایان افراطی و سوسیالیستها از یک طرف و کمونیستها از طرف دیگر به اوج خود رسیده بود.

آلنده که احساس می‌کرد قدرت دارد از دستش خارج می‌شود برای حفظ تعادل در برابر حملات چپگرایان تعدادی از نظامیان از جمله ژنرال پراتس فرمانده نیروی زمینی را به عضویت کابینه در آورد و وزارت کشور و معاونت رئیس جمهوری را به او تفویض کرد. او به این ترتیب می‌خواست تا انتخابات عمومی مارس ۱۹۷۳ که مسلماً تناسب آراء را به هم می‌زد فرصت بدست بیاورد.<sup>۵۴</sup>

انتخابات مذبور یک پیروزی نسبی برای جبهه وحدت خلق بشمار می‌رفت زیرا جبهه مذبور توانست ۴۳/۴ درصد آراء را در مقایسه با ۳۴ درصد انتخابات رئیس جمهوری و ۵۱ درصد انتخابات شهرداریها بدست آورد. آلنده امیدوار بود با کاهش حداقل سن رأی دهندگان به ۱۸ سال در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۶ پیروز شود. این اقدام آلنده در نظر راستگرایان که انتظار چنین نتیجه‌ای را نداشتند دلیل دیگری بر سخت کردن موضعشان بود. در ۷ آوریل معدنچیان معدن مس التنینته بخارتر کمی دستمزد اعتصاب کردند. پیام رئیس جمهوری به کنگره در ماه مه حاکی از نگرانی شدید وی بود. وی در این پیام گفت: «رویاروئی روزمره بین مرتجمین و انقلابیون موجب افزایش بیاندازه خشونتمای اجتماعی شده است.»<sup>۵۵</sup>

در ۲۹ ژوئن اولین توطئه کودتای نظامی با کمک ژنرال پراتس با شکست رو برو شد و همه مردم دنیا به اشتباہ گمان کردند که ارتش شیلی به رئیس جمهوری وفادار است. در حالی که چنین نبود و این اقدام ژنرال

۵۴) Ibid., p. 185.

۵۵) Ibid., p. 210.

پراتس برایش بسیار گران تمام شد. در ۹ اوت آنده قدم دیگری در بدست آوردن دل نظامیان برداشت و فرماندهان نیروهای سه‌گانه را به عضویت دولت درآورد. ولی در ۲۱ اوت با اصرار فرماندهان مزبور مجبور شد از همکاری با پراتس چشم بپوشد. در این موقع پارلمان به عنوان المهاختار کرد که بین رئیس جمهوری و پارلمان یکی را برگزینند. فرداًی آن روز ژنرال پینوشه به جای پراتس منصوب شد و هر سه شغل یعنی ریاست ستاد ارتش، وزارت کشور و معاونت رئیس‌جمهوری را به عهده گرفت. پراتس بعد از کودتای نظامی که منجر به سقوط آنده شد از شیلی فرار کرد و در بوئنوس‌آیرس به دست عمال نظامیان شیلی به قتل رسید.

طبق اعتراف پینوشه، ستاد ارتش از ماه آوریل ۱۹۷۲ به تجزیه و تحلیل امکانات کودتا پرداخته و در ماه مه ۱۹۷۳ طرح کودتا را تکمیل کرده بود.<sup>۵۶</sup> در مقابل این توطئه‌ها و دسیسه‌های گوناگون، دولت فقط یک طرح دفاعی داشت و آن همان بود که صبح روز ۹ سپتامبر مورد مذاکره آنده و .... ژنرال پینوشه قرار گرفت.<sup>۵۷</sup>

در چهارم سپتامبر، آنده در برابر یک جمعیت هشتصدهزار نفری که بمناسبت سالروز انتخاب او به ریاست جمهوری اجتماع کرده بودند اعلام کرد که تا وقتی که ملت از او نغواهد استعفا نخواهد داد. در ۱۱ سپتامبر نیروی دریایی دست به شورش زد و نیروهای دیگر بلاfacile به آن پیوستند و به آنده پیشنهاد تسلیم کردند. آنده پیشنهاد مزبور را رد کرد و برای مردم پیام فرستاد که به دفاع از قصر ریاست‌جمهوری «موندا» که مورد حمله تانکها و هوایی‌ها قرار گرفته بود برخیزند. آخرین عکسی که از آنده در دست است او را در حالی که کلاه‌خود آهنی برسر و مسلسل در دست دارد، نشان می‌دهد. چند لحظه بعد او قهرمانانه به دست مهاجمین به قتل رسید، هرچند آنها بدون هیچ‌گونه دلیلی ادعا می‌کردند که او خودکشی کرده است.

بلافاصله یک «خونتا» یعنی شورای نظامی مرکب از همان فرماندهانی که آنده در ماه اوت وارد کابینه‌اش کرده بود به ریاست ژنرال پینوشه تشکیل گردید و زمام امور را در دست گرفت و اعلام کرد: «از این به بعد

56) Carlos Altamirano, *Chili: les raisons d'une défaite*, Paris, Flammarion, 1979, p. 177.

57) *Ibid.*, p. 183.

نیروی ملت در ارتش، یعنی سازمانی که بمنظور تضمین تمامیت مادی و معنوی و هویت تاریخی و فرهنگی خود تشکیل داده است، مجسم می‌شود» و افزود: «شیلی با پذیرفتن عقاید قشری ملهم از اصول بیگانه مارکسیسم – لینینیسم قدم در راهی گذاشته بود که منجر به نابودی قطعی ارزش‌های معنوی و اخلاقی ملت می‌گردید.<sup>58</sup>

مبارزان چپگرا بازداشت و در اردوگاهها زندانی شدند و در حدود دو هزار نفرشان نیز در همان روزهای اول بدون محاکمه به قتل رسیدند. جراید شوروی بشدت علیه سقوط رژیم آلنده واکنش نشان دادند. ظاهرآ مسکو بدون آنکه کوچکترین اقدامی در ارسال کمک مادی که آنقدر مورد نیاز آلنده بود بنماید، امید زیادی به رژیم او بسته بود. اما بنظر می‌رسد سرنوشت شوم آلنده موضع کسانی را که در شوروی اعتقاد به «راه مسالمت‌آمیز برای نیل به سوسیالیسم» ندارند تقویت کرده باشد. در سال ۱۹۷۶ بوریس پونومارف عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و مسئول رابطه با احزاب کمونیست خارجی طی مقاله‌ای تصورات واهی آلنده و عده زیادی را که به وفاداری ارتش دلغوش کرده بودند مردود شمرد و نوشت: «هیچ ارتشی نمیتواند برکنار از سیاست و در حاشیه بماند.»<sup>59</sup>

کمونیستهای فرانسوی این واقعه را دلیل کافی برای بر هم زدن «وحدت نیروهای چپ» که در سال ۱۹۷۱ با حزب سوسیالیست تشکیل داده بودند ندانستند. ولی بر عکس، رفقای ایتالیائیشان نتیجه‌گیری کردند که با توجه به تقسیم عملی دنیا بین دو ابرقدرت، امکان ندارد امپریالیسم و بورژوازی بگذارند در یک کشور واقع در منطقه نفوذشان دولتی که هدفش الفای سرمایه‌داری خصوصی باشد موفق به اجرای برنامه‌اش گردد. این واقعه نقش مهمی در تجدیدنظر در عقاید کمونیستهای ایتالیایی و «مسازش تاریخی» آنها با حزب بورژوازی حاکم بر آن کشور داشت. از نظر شوروی هم این اقدام بسیار عاقلانه‌تر از تاکتیک کمونیستهای فرانسوی بود و حتی شکست تدریجی کمونیستهای پرتفال بعد از انقلاب آن کشور نیز تغییری در نظر آنان نداد.

58) Debray, *op. cit.*, tome 1, p. 280.

59) Levesque, *op. cit.*, p. 202.

اما چینیها سفیر رژیم آللده را از کشورشان اخراج وسعی دربرقراری روایط صمیمانه با «خونتا» نمودند بطوریکه سفارتشان در سانتیاگو از جمله محدود نمایندگیهای سیاسی بود که تحت نظر پلیس قرار نداشت و مناقب نمی‌شد زیرا چینیها هیچ‌کس را به عنوان پناهنه نمی‌پذیرفتند و مبارزان چیگرا را با مشت و لگد از سفارتشان بیرون می‌کردند.

هرچه درباره اشتباهات جبهه وحدت خلق و اختلافات عمیق آن و سبکسریهایی که در اداره امور اقتصادی کشور نشان داده گفته شود مسلماً شایسته چنین سرنوشت غمانگیزی نبوده که هنوز پابرهنه‌های آمریکای لاتین دارند بهای سنگینی برای آن می‌پردازند. با انتشار خبر کودتای نظامی در سانتیاگو چنان هیجانی در دنیا ایجاد شد که کمتر مسابقه داشت. اما کمتر از یک ماه بعد واقعه دیگری رخ داد که اهمیت آن را در درجه دوم قرار داد و آن حمله مصر و سوریه در ششم اکتبر ۱۹۷۳ به اسرائیل بود که صفحه جدیدی در تاریخ دنیا گشود.



## فصل ۱۲

# همت شکست خورده‌گان

شکست مذاکرات صلح در خاورمیانه - جنگ فرسایشی  
- سپتامبر سیاه - مرگ جمال عبدالناصر - جنگ ۱۹۷۳ اکتبر

فاتح در پناه پیروزی‌هاش خواستار صلح پایدار است ولی شکست خود را در زیر چکمه‌های فاتح در جستجوی همت و اراده است.  
آن، شکست قدرت

از جمله شعارهایی که چرچیل در دوران جنگ جهانی دوم می‌داد یکی «جوانمردی در هنگام پیروزی» بود<sup>۱)</sup>، اما از هرکسی نمی‌توان انتظار چنین قدرت اراده‌ای را داشت. بعد از شکست مصر در سال ۱۹۶۷ اغلب اسرائیلیها چه آنهایی که مؤمن و مذهبی بودند و چه کسانی که به دستورات مذهبیان رفتار نمی‌کردند، این دعای خیر حضرت موسی را که در تورات آمده است مقرن به واقعیت می‌دانند:

«پس اسرائیل در امنیت سبیر خواهد برد... در زمینی که پر از غله و شیره باشد... خوش بحال تو ای اسرائیل، کیست مانند تو ای قومی که از خداوند نجات یافته‌اید، که او سپر نصرت تو و شمشیر جاه تو است...»<sup>۲)</sup>

در آن هنگام دو بخش بیت المقدس باهم یکی شده بود و دیگر هیچ مانعی برای رفتن یهودیان به پای دیوار ندبه وجود نداشت. ارتش یهود در کرانه‌های بحرالمیت و کانال سوئز استقرار یافته بود و خود را شکست‌ناپذیر می‌دانست. اما اهمیت مسئله آوارگان فلسطینی به اندازه‌ای

1) Winston Churchill, *La Deuxième Guerre mondiale*, Paris, Plon, 1948, 4e page de garde.

2) تورات، سفر تثنیه باب ۳۳، آیات ۲۸-۲۹.

بود که رهبران اسرائیل نمی‌توانستند آن را نادیده بگیرند. قبل از شروع جنگ، سازمان پناهندگان ملل متعدد تعداد آنان را ۱,۳۴۴,۵۷۶ نفر آمارگیری کرده بود که ۸۶۰,۹۵۱ نفرشان جیره غذا دریافت می‌داشتند و ۵۲۲,۹۹۰ نفرشان در اردوگاههای پناهندگان در کشورهای مختلف عربی به‌این ترتیب تقسیم شده بودند: ۲۳۲,۶۸۶ نفر در اردن؛ ۲۰۱,۸۲۸ نفر در نوار غزه و سرزمین فلسطین اشغال شده از جانب مصر؛ ۷۵,۳۱۶ نفر در لبنان؛ و ۲۳,۱۶۰ نفر در سوریه.

پیشوی ارتش یهود در سال ۱۹۶۷ باعث شد که ۱۷۵,۰۰۰ نفر از این عده مجدداً اقدام به مهاجرت نمایند و ۳۵۰,۰۰۰ آواره جدید به‌این ارقام افزوده شود. بسیاری از آنان زمستانهای سخت و تابستانهای گرم و سوزان را زیر چادر بسر می‌بردند و فکری بجز انتقام درس نداشتند. واقعاً می‌باشد کور باطن و احمق بود که نفهمید تا وقتی که وجود این گروه انبوه آواره که مانند بمب ساعتی در منطقه هستند نادیده گرفته شود، هیچ گونه راه حلی برای مسئله خاورمیانه ممکن نخواهد بود.<sup>۳)</sup>

عده محدودی براین عقیده بودند که چون اعراب عاشق اتحاد بین قدرت و جوانمردی هستند، اکنون فرصت مناسبی بدست آمده که یهودیان با پس دادن سرزمینهایشان به‌آنها پیشنهاد صلح کنند بدون آنکه جنبه تعاملی داشته باشد. اکنون فاش شده است که در ۱۹ ژوئن، یعنی نهروز بعد از برقراری آتش‌بس، دولت اسرائیل یک طرح ۱۴ ماده‌ای را بطور محترمانه تصویب کرده بوده است که بموجب آن در ازای امضای قرارداد صلح و برقراری مناسبات عادی با کشورهای عربی، ارتش اسرائیل از فتوحات خود چشم بپوشد و به موضع قبل از جنگ در صحراي سينا و ساحل دریاچه جلیله عقب‌نشینی کند مشروط براینکه آزادی عبور و مرور کشتهایها در تنگه تیران و کanal سوئز و همچنین امنیت منطقه‌ای که در زیر ارتفاعات جولان قرار دارد تضمین گردد و تکلیف سرزمین واقع در غرب رود اردن و نوار غزه که به فلسطینیها تعلق دارد توأم با مسئله فلسطین و بطور جداگانه تعیین شود.<sup>۴)</sup>

این طرح در ۲۲ ژوئن بطور خیلی محترمانه به دولت آمریکا تسلیم شد بدون آنکه حتی ژنرال رابین که بتازگی به سفارت آن کشور در واشینگتن

3) Gérard Chaliand, *La Résistance palestinienne*, Paris, seuil, 1970, pp. 36-50.

4) Yitzakh Rabin, *Mémoires*, Paris, Buchet-chastel, 1980, pp. 109-10.

منصوب شده بود از آن اطلاع داشته باشد. اما در ماه اوت حکومت لوی اشکول از آن صرفنظر کرد ولی فراموش کرد مراتب را به کاخ سفید اطلاع بدهد و لذا تا چند ماه بعد آمریکاییها تصور می‌کردند که اسرائیل موافق صلح جداگانه بر اساس تخلیه صحرای سینا و ارتفاعات جولان می‌باشد. بدون شک اسرائیلیها آنقدر از خودشان مطمئن بودند که دیگر لزومی بهدادن کمترین امتیازی نمی‌دیدند و می‌گفتند باید صبر کرد تا اعراب بفهمند که دیگر هیچ‌گونه شانسی برای بیرون راندن آنها از سرزمه‌نها یشان ندارند. گلدا مایر در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۷۰ که قبلاً به آن اشاره کردیم گفت: «ما فکر می‌کردیم شکستی که به آنها وارد شده باعث یک تکان شدید خواهد شد.»<sup>۵</sup>

در ۲۷ زوئن پارلمان اسرائیل، «کنست»، باتفاق آراء وحدت بیت المقدس را اعلام و به این ترتیب قسمت عرب‌نشین این شهر را به خاک خود منضم کرد. تعدادی از دول از جمله آمریکا بی‌درنگ اعلام کردند که این العاق را به هیچ عنوانی به رسمیت نمی‌شناسند ولی اسرائیلیها اعتمادی نکردند و استدلالشان این بود که هفده سال قبل واشینگتن العاق قسمت عرب‌نشین بیت المقدس به اردن را هم بر رسمیت نشناخته بوده است.

در این موقع دولت شوروی لازم دید بیش از پیش از خود تحرک نشان بدهد. اگر اظهارات خصوصی یک مقام عالیرتبه شوروی به یوجین روستو معاون وزارت خارجه آمریکا در زمان جانسون را باور کنیم وی بعد از جنگ شش روزه اظهار داشته بود: «ما تصور می‌کردیم اسرائیل با مشکل روبرو خواهد شد و در نتیجه آمریکا با کلیه کشورهای اسلامی درگیری پیدا خواهد کرد و خاورمیانه به صورت ویتنام دیگری برای آمریکا در خواهد آمد. ولی ما اسرائیلیها را دست کم گرفته بودیم و روی مصریها بیش از اندازه حساب می‌کردیم. عجب فاجعه‌ای!»<sup>6</sup> کرملین هر کاری از دستش بر می‌آمد برای جبران سکوت و عدم تحرکی که در دوران جنگ شش روزه نشان داده و اعراب را شدیداً عصبانی کرده بود می‌کرد. زمانی پر زید نت بومدین رئیس جمهوری الجزایر به مؤلف این کتاب اظهار داشت: «حالا ما می‌دانیم که روسها فقط برای حفظ وضع موجود در آلمان حاضر به جنگ هستند، تازه راجع به آن هم خیلی حرف است.» علی‌هذا شورویها

5) *Le Monde*, 15 octobre 1971.

6) Eugene V. Rostow, «Mideast and Nixon, Challenge Opportunity», *International Herald Tribune*, 19-20 septembre 1970.

سعی کردند آنچه را که در میدان جنگ از دست داده بودند از طریق دیپلماسی بدست آورند. کشورهای عضو پیمان ورشو به استثنای رومانی روابط سیاسی خود را با اسرائیل قطع کردند و کمک اضطراری شامل کمکهای نظامی و اقتصادی به مصر و سوریه دادند و کشتهای جنگی خود را به پورت‌سعید اعزام داشتند. آنگاه دولت شوروی از شورای امنیت سازمان ملل متعدد خواست که اسرائیل را متجاوز بشناسد، ولی از پانزده عضو شورای مزبور فقط چهار کشور حاضر شدند به این موضوع رأی بدهند و شش عضو دیگر شورا فقط حاضر به دعوت اسرائیل به فراخواندن نیروهایش به موضع اولیه بودند. شوروی که در این راه شکست خوردۀ بود بلافضلۀ تقاضای تشکیل مجمع عمومی فوق العاده کرد. این سابقه را دین آچسن وزیر خارجه آمریکا در سال ۱۹۵۱ بوجود آورده بود که وقتی مسئله کره در شورای امنیت با وتوی شوروی مواجه گردید تقاضای ارجاع موضوع به مجمع عمومی را نمود.

کاسیگین شخصاً در مجمع عمومی حضور یافت و طرح قطعنامه‌ای را پیشنهاد کرد که به استثنای کشورهای بلوک کمونیست و اسلامی رأی بسیار کمی به دست آورد. لذا ناچار با طرح یوگوسلاوی که کسی را متجاوز نمی‌شناخت و محکوم نمی‌کرد ولی اسرائیل را به فراخواندن نیروهایش به موضع اولیه و بدون ما به ازاء دعوت‌می‌کرد موافقت نمود و در ۴ ژوئیه ۱۹۶۷ هیئت‌های نمایندگی ۵۳ کشور اسلامی و کمونیست، به علاوهٔ فرانسه، به این قطعنامه رأی موافق و ۴۶ کشور رأی مخالف دادند در حالی که برای تصویب آن دو سوم آراء لازم بود. در ماههای بعد شوروی و اعراب پنج بار سعی کردند محکومیت اسرائیل را به تصویب بررساتند ولی موفق نشدند. تا اینکه سرانجام مجمع عمومی با ۱۱۶ رأی موافق و دو رأی ممتنع هرگونه تغییری را در وضع حقوقی بیت المقدس کأن لم يكن اعلام کرد.

اسرائیل اعتنایی به این قطعنامه نکرد و تغییر وضع حقوقی بیت المقدس را در صلاحیت داخلی خود دانست. مع ذلك هر روز که می‌گذشت و اضطرر می‌شد که اعراب به هیچ‌وجه حاضر به قبول عمل انجام شده نیستند و بیش از پیش مصمم به پاک‌کردن لکه ننگ شکست می‌باشند.

در ۱۶ ژوئن ۱۹۶۷، ناصر که تکان شکست او را به استعفا و اداشه بود سرحال آمده و به سادات گفته بود که به نظر او باید همه‌چیز را از

نو شروع کرد و نیروهای نظامی مصر را تجدید سازمانداد.<sup>۷</sup> مارشال عامر که مسئول فاجعه شناخته بود استعفای خود را تسلیم کرد که معلوم نشد آن را بهمیل یا بزور امضا کرده بوده است اما صدھا افسر مصری نسبت به او ابراز همدردی کردند و گروههای متعددی که به دیدن مارشال در خانهاش می‌رفتند، ناصر را بهاین فکر واداشت که او مشغول توطئه می‌باشد. لذا در ماه اوت دستور بازداشت مارشال را صادر کرد و وی در ۱۴ سپتامبر پس از آنکه وصیتنامه خود را که ضمن آن تلخی بسیاری نسبت به ناصر نشان داده بود به جهان غرب فرستاد، خودکشی کرد. وی ناصر را به فراموش کردن هدف اصلی انقلاب که تأمین زندگی شایسته برای مردم مصر باشد متهم ساخته و علاوه کرده بود: «همانطور که ژنرال دوگل نشان داده است، بزرگی یک رهبر در این است که طاقت انتقاد را داشته باشد و در موقع سخت تعادل روحی خود را از دست ندهد. کسی که آزادی بیان را از بین می‌برد، تمامی یک ملت را تضعیف می‌کند.»<sup>۸</sup>

ارتش قبل از هرچیز نیاز به اسلحه دارد و حال آنکه ارتش مصر قسمت عمده سلاحهای خود را هنگام عقب‌نشینی از صحرای سینا از دست داده بود. بجز شوروی کدام دولت می‌توانست به مصر اسلحه بدهد؟ قبل از جنگ شش روزه برزنف از ناصر راضی بود و در هفتمنی کنگره حزب کمونیست آلمان شرقی ضمن مذاکرات خصوصی گفته بود: «او در مسائل ایدئولوژیکی سر به هواست اما مرد شجاعی است و نشان داده است که می‌توان رویش حساب کرد. او قدرت اراده و جوهر آن را دارد که در رأس نهضت آزادی اعراب قرار بگیرد و در مرحله کنونی برای ما ارزش فوق العاده‌ای دارد. هر وقت توده‌های عرب به منافع واقعی خود آگاه شدند، ما دیگر احتیاجی به ناصر نخواهیم داشت.»<sup>۹</sup>

اما در آن هنگام شورویها به ناصر احتیاج داشتند زیرا علی‌رغم شکست در جنگ شش روزه او هنوز از حیثیت و اعتبار بی‌همتایی در خاورمیانه برخوردار بود. ولی این فکر را پنهان نمی‌کردند که با اعراب کار عمده‌ای نمی‌توان انجام داد. بهر حال آنها به هیچ‌وجه مایل نبودند به

7) Sadate, *op. cit.*, p. 266.

8) Amer's Will: «Why Egypt Lost the War», *Life*, janvier 1978.

9) Erwin Weit, *op. cit.*, pp. 181-88.

خاطر چشمان قشنگ اعراب خود را با آمریکا درگیر سازند. همانطور که قبله دیدیم کاسیگین در ۲۳ ژوئن ۱۹۶۷ یعنی ده روز بعد از برقراری آتش‌بس، در گلاسپورو با جانسون ملاقات کرده بود تا نشان بدهد که این جنگ لطمه‌ای به روابط دو ابرقدرت وارد نکرده است. در عین حال با ارسال اسلحه به مصر، سوریه و الجزایر به منظور جلوگیری از تجاوز مجدد اسرائیل موافقت نمود ولی مسلماً منظورش این نبود که اعراب را به حمله با اسرائیل تشویق کند. اگر قول سادات را باور کنیم ناصر به تیتو که در ماه اوت ۱۹۶۷ برای دلداری و تقویت روحیه‌اش به قاهره رفته بود از اینکه شوروی نقش قیم را در مورد او ایفا می‌کند و قبل از هرچیز نگران منافع خود در منطقه می‌باشد شکایت کرده و خشم خود را ابراز داشته بود.<sup>۱۰</sup>

اما خواه روسها به اعراب کمک می‌کردند یا نمی‌کردند، آنها یک لحظه هم حاضر به سرفروآوردن و تسليم دربرابر فتوحات اسرائیل نبودند. مقامات قسمت عرب‌نشین بیت‌المقدس از هرگونه همکاری با دولت یهود خودداری نمودند و در هفتم اوت یک اعتصاب عمومی بمناسبت ورود نماینده دبیرکل سازمان ملل متعدد در سراسر محلات عرب‌نشین صورت گرفت. در همین ماه سران کشورهای عضو جامعه عرب در خرطوم، پایتخت سودان، یک گردهم‌آیی تشکیل دادند که هدف آن «از بین بردن آثار تجاوز اسرائیل» بود.<sup>۱۱</sup> اعلامیه‌ای که در پایان این کنفرانس به تصویب رسید «پس گرفتن سرزمینهای اشغال شده را وظیفه همه کشورهای عرب می‌داند که باید در عملی ساختن آن کمک نمایند.» این کمک شامل برسمیت نشناختن دولت اسرائیل، نپذیرفتن هرگونه مذاکره صلح با این کشور و تصدیق حقوق فلسطینیها به می‌نهشان بود.<sup>۱۲</sup>

اعلامیه مزبور درباره یک شعار سنتی یعنی «نابودی دولت صهیونیست» ساكت بود و اشاره‌ای به تجدید مخاصمات و حتی شروع جنگهای چریکی نمی‌کرد. ضمناً سازمان آزادی‌بخش فلسطین از امضای آن خودداری کرد و الجزایر ضعف نفس و بی‌جرئتی امضاکنندگان آن را محکوم ساخت و

10) Sadate, op. cit., p. 272.

11) *Le Monde*, 26 août 1967.

12) *Le Monde*, 27-28 août 1967.

دمشق نیز قسمتی از آن را که درباره لزوم تقویت اصل همبستگی بین اعراب بود «با اقدامات بعضی از کشورهای عربی که هدفشار خفه کردن هرگونه نهضت ترقیخواهانه و جلوگیری از فعالیت کسانی است که عليه آمریکا و صهیونیستها می‌جنگند»<sup>۱۳</sup> مغایر دانست. اسرائیلیها اعلامیه خرطوم را دلیل دیگری بر دشمنی آشتبانی ناپذیر دنیای عرب با موجودیت دولت یهود تلقی کردند.

هنری براندون، خبرنگار «ساندی تایمز» که یکی از معتبرترین روزنامه‌نگاران انگلیسی است فردای تشکیل کنفرانس خرطوم مقاله‌ای از تلآویو برای روزنامه‌اش فرستاد که ضمن آن نوشته بود: «عقیده عمومی در اسرائیل بر این است که از زمان کودتای مارشال عامر، عمر حکومت ناصر روبه زوال می‌باشد و وی سعی دارد هر روز بهانه جدیدی برای نجات خود پیدا کند. ناصر در کنفرانس خرطوم با پیشنهاد الجزایر و سوریه درباره شروع «جنگ خلقی» مخالفت کرده و رأی به «راه حل سیاسی» داده است زیرا بخوبی می‌داند که بدون مساعدت دولت آمریکا هیچ اقدامی میسر نیست و فقط دولت مزبور می‌تواند اسرائیل را تحت فشار بگذارد.»<sup>۱۴</sup>

دو تصمیم مهم که در حاشیه کنفرانس خرطوم گرفته شد در همین جهت است. اولاً ناصر با ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی که عامل آمریکاییها در منطقه بود آشتی کرد و هردو موافقت کردند که نیرو-هایشان را از یمن فرا خوانند. همانطور که در فصل پنجم گفته شد ناصر نیروهای مصری را به منظور حمایت از رژیم مترقبی صنعا که عليه عشاير مرتعج وفادار به امام بدر می‌جنگیدند به یمن فرستاده بود. ثانیاً امضاكنندگان اعلامیه با تجدید صدور نفت به کشورهای سرمایه‌داری که از ابتدای جنگ قطع شده بود موافقت کردند. باید خاطرنشان کرد که ادامه تحریم صدور نفت دیگر برای آنها مشکل شده بود زیرا ایران و لیبی در آن موقع بشدت طرفدار کشورهای آنگلوساکسون بودند و هر سال معادن جدید نفت در کشورهای مزبور کشف می‌شد. در اروپا نیز تمام انبارها پر از نفت بود و برخلاف سال ۱۹۵۶، در طی جنگ شش روزه هیچگونه نگرانی در مورد کمبود نفت وجود نداشت. مهمتر از همه

13) *Le Monde*, 3-4 septembre 1967.

14) Henry Brandon, «Israelis Will Drive a Hard Bargain», *Sunday Times*, 3 septembre 1967.

اینکه تقریباً کلیه ذخایر نفر دنیا در دست کارتل مركب از شرکتهای نفتی آمریکایی و انگلیسی بود که بهفت خواهر مشهورند. تنها کسانی که در غرب با اتحاد این غولهای نفتی بهمبارزه برخاسته بودند ژنرال دوگل و انریکوماتئی سلطان نفت ایتالیا بودند که شخص اخیر هم در یک حادثه مرموز هواپیما در ۱۹۶۲ در گذشته بود.

اکنون که سالها می‌گذرد، بتدریج روشن شده است که لحن منفی اعلامیه خرطوم برای پنهان کردن بی‌تصمیمی اغلب کشورهای عرب بوده که هنوز از تکان پیروزی برق‌آسای اسرائیل خالشان جا نیامده بود. ولی سیاست در نیمه راه جنگ و صلح قرار گرفتن، آنها را به هیچ‌جانمی‌رسانید مضافاً که اسرائیل تصمیم گرفته بود پیروزی خود را تبدیل به یک وضع دائمی و پایدار بگند زیرا چنین احساس می‌کرد که ممکن است دیگر هرگز چنین موقعیتی دست ندهد. لذا حکومت لوی‌اشکول و بعد از مرگ وی، در مارس ۱۹۶۹، حکومت گلدا مایر سیاست خود را بر این مبنای قرار دادند که هرچند کشورهای عرب از لحاظ جمعیت به مراتب برآنها برتری دارند ولی بعد از سه بار شکست دیگر قادر نخواهند بود آنها را در مخاطره قرار بدهند. اما همه این حسابها مشروط به حمایت آمریکا بود که اینبار اسلحه و تأمین‌کننده کمک مالی آنها بشمار می‌رفت. از این لحاظ هم خیالشان راحت بود زیرا نفوذ یهودیان و طرفداران آنها در آمریکا به اندازه‌ای بود که احتمال هرگونه بازگشت به دوره آیزنهاور را منتفی می‌کرد. به یاد داریم که آیزنهاور چگونه در سال ۱۹۵۷ به بن‌گوریون فشار وارد ساخته و او را مجبور به تخلیه شبه جزیره سینا کرده بود.

اما دول بزرگ و روسیه شوروی که از سرسرخی و آشتی ناپذیری اسرائیل ناراضی بودند، دنبال راه حلی می‌گشتند. شوروی دلایل نارضایتی متعددی داشت که بدون شک مهمتر از همه به نتیجه نرسیدن مذاکراتش با آمریکا درباره قرارداد عدم گسترش سلاحهای هسته‌ای بود که از نظر آن کشور عامل مهم ثبتیت وضع موجود در آلمان بشمار می‌رفت. دولت مزبور به هیچ‌وجه مایل نبود ناصر را رها کند زیرا بهتر از او رهبری وجود نداشت که بتواند سیاست خاورمیانه‌ای شوروی را حمایت کند. شوروی اصلاً به فدائیان فلسطینی اعتقاد نداشت چنانکه حزب کمونیست

اردن در تابستان ۱۹۶۸ برنامه آنها را غیرعملی و شعارهای آنان را افراطی و بعضی از رهبران آنها را هنوز تحت تأثیر عقاید ارتجاعی اخوان المسلمين دانسته بود.<sup>۱۵</sup>

دولت شوروی سرانجام پس از تردید بسیار با قطعنامه‌ای که لرد کارادون نماینده دائمی انگلیس در سازمان ملل به‌شورای امنیت تسلیم کرده بود موافقت کرد که در ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ به تصویب رسید و بنام قطعنامه شماره ۲۴۲ مشهور است و از آن تاریخ تاکنون مبنای کوشش‌هایی است که برای خاتمه‌دادن به اختلافات اعراب و اسرائیل بکار می‌رود. قطعنامه مذبور یک نماینده مخصوص دبیرکل را مأمور مذاکره با طرفین می‌نمود و این نماینده گونار یارینگ سفیر سوئد در مسکو بود که وظیفه داشت موافقت طرفین را بر اساس اصول ذیل بدست آورد:

- (۱) عقب‌نشینی نیروهای اسرائیلی از کلیه سرزمینهای اشغال شده در جنگ اخیر؛

- (۲) قطع هرگونه عملیات جنگی یا هر عملی که حمل بر مخاصمه شود؛ احترام و شناسایی حاکمیت و تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کلیه دول منطقه با حق حیات توأم با صلح در داخل مرزهای مطمئن و شناخته شده بدون آنکه در معرض تهدید و زور قرار بگیرند؛

- (۳) تضمین آزادی کشتیرانی در آبراههای بین‌المللی منطقه یعنی خلیج عقبه و کانال سوئز؛

- (۴) ایجاد مناطق غیر نظامی بمنظور تضمین مصونیت ارضی و استقلال سیاسی دول منطقه؛

- (۵) حل عادلانه مسئله آوارگان فلسطین.<sup>۱۶</sup>

بند اول این قطعنامه بحث و گفتگوهای تمام‌نشدنی ایجاد کرد زیرا متن فرانسه آن کاملاً صریح بود و عقب‌نشینی از «کلیه» سرزمینهای اشغال شده را پیش‌بینی می‌کرد درحالیکه متن انگلیسی آن مبهم‌تر بود و عقب‌نشینی از سرزمینهای اشغال شده را تقاضا می‌نمود. اسرائیلیها از این امر استفاده کردند و با توصل به متن انگلیسی ادعا می‌کردند که کسی از آنها نخواسته است که کلیه سرزمینهای اشغالی را تخلیه کنند. نطق آرتور گلدبرگ نماینده دائمی آمریکا در شورای امنیت در ۱۵ نوامبر کار را خراب‌تر کرد زیرا وی اظهار داشت: «نظر به اینکه در حال حاضر

15) *Nouvelle Revue internationale*, octobre - novembre 1968.

16) Texte integral dans *Le Monde*, 24 novembre 1967.

مرزهایی به معنای واقعی کلمه در این منطقه وجود ندارد باید با توافق کلیه طرفین دعوی این مرزها ضمن مذاکرات صلح تعیین شوند.<sup>۱۷</sup> ژنرال رابین فرمانده سابق ارتش اسرائیل که در آن موقع سفير کشورش در واشنگتن بود ادعا می‌کند که اظهارنظر آمريکا يك‌يابيها درباره قطعنامه ۲۴۲ بر اساس طرحی بود که اسرائیل‌ها در ۲۲ ژوئن به آنها تسلیم کرده بودند و در صفحات قبل متذکر شدیم ولی بعداً یادشان رفته بود انصراف خود را از آن به کاخ سفید و وزارت خارجه آمريكا اطلاع دهند و بنابراین به نظر دولت آمريكا منظور، عقب‌نشينی اسرائیل به مرزهای قبل از جنگ شش‌روزه در صحراي سينا و ارتفاعات جولان بوده است. تنها جايی که به نظر آنها مرزها نياز به اصلاح داشت در سرزمين غرب رودخانه اردن بود که در آن خصوص هم طرحی به دين راسک تسلیم کرده بودند.<sup>۱۸</sup>

مصر و اردن بلافاصله قطعنامه ۲۴۲ را پذيرفتند ولی سوريه بشدت آن را رد کرد. اسرائیل که مصمم بود تا وقتی که همسایگان عرب‌ش حاضر به امضای قرارداد صلح نشوند فتوحاتش را حفظ کند به هیچ‌وجه علاقه و عجله‌ای در قبول قطعنامه نشان نداد ولی ناصر و ملك‌حسین فقط در صورتی حاضر به مذاکره بودند که اسرائیل قبل اراضی آنها را تخليه کرده باشد. يارينگ، ميانجي سازمان ملل، کوشش کرد ملاقاتی نظير نمونه رودس که بعد از اولين جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۹۴۹ صورت گرفت و منجر به امضای يك‌سرى آتش‌بس شد، بين طرفين دعوي در قبرس ترتيب بدهد ولی موفق نشد و مسافرتهای مكرر شد به پايتختهای خاورمیانه بزودی بن‌بست کاملی را که وجود داشت آشکار ساخت.

در اين موقع سازمان فلسطينی «فتح» عملیات چريکی را آغاز کرد. در زمستان سال ۱۹۶۷ عملیات «فتح» در منطقه غرب رود اردن چندان با موفقیت توأم نبود زيرا اهالي محل که هنوز تحت تأثير شکست بودند رغبت زیادی به همکاري با آنان نشان نمی‌دادند. مضافاً که اسرائیل‌ها موفق به کشف و نابودی شبکه طرفداران «فتح» گردیدند و هرجايي را که تصور می‌رفت اهالي آن با سازمان مزبور همکاري کرده‌اند با ديناميک منفجر ساختند. در ۲۰ مارس ۱۹۶۸ ارتش يهود داخل خاک اردن شد و مرکز عملیات «فتح» در کرامه را مورد حمله قرار داد و در مراجعت

(17) Abba Eban, *Autobiographie*, op. cit., p. 342.

(18) Yitzakh Rabin, op. cit., p. 110.

مطمئن بود که سازمان «فتح» را متلاشی کرده است، ولی فداییان فلسطینی ساعتها در برابر تانکها و توپخانه دشمن مقاومت کردند و در نتیجه حیثیت و اعتبارشان نزد افکار عمومی اعراب به حد قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت و به توسعه تشکیلاتشان پرداختند.

در ژوئیه ۱۹۶۸ چهارمین کنگره سازمان آزادی‌بخش فلسطین در قاهره تشکیل شد و شقیری نالایق را که نطقه‌ای آتشینش بهترین خوراک برای تبلیغات اسرائیل را فراهم می‌کرد از کار برکنار کرد و پنجمین کنگره که در فوریه ۱۹۶۹ تشکیل شد بهجای او یک مهندس چهل‌ساله عضو «فتح» بنام یاسر عرفات را که با بی‌عمار مشهور است برگزید. وی از سال ۱۹۶۵ در یک رشته عملیات کوماندویی در خاک اسرائیل، مخصوصاً علیه تلمبه‌خانه‌های رود اردن شرکت کرده و از شهرت و محبوبیت زیادی میان آوارگان برخوردار بود.

ولی «فتح» تنها سازمان فلسطینی نبود که به مبارزة مسلحانه عليه اسرائیل می‌پرداخت. «سازمان خلق برای آزادی فلسطین» نیز که در ژوئن ۱۹۶۷ تأسیس شده بود تحت ریاست یک پزشک مسیحی بنام جورج حبیش چپگرایی می‌کرد. اما چپگرایی سازمان مذبور از نظر یک مسیحی دیگر بنام نایف حواتمه که معتقد به لینین و مانو و چه‌گوارا بود کافی به نظر نمی‌رسید لذا در فوریه ۱۹۶۹ از آن انشعاب کرد و سازمان دیگری بنام «جبهه دمکراتیک خلق برای آزادی فلسطین» را بوجود آورد. سازمان اخیر در میان نهضت فلسطینیها تنها سازمانی است که خود را مارکسیست – لینینیست می‌داند.

در ۲۳ ژوئیه ۱۹۶۸، فرمانده عملیات سازمان خلق برای آزادی فلسطین به نام ودیع حداد که او هم مانند جورج حبیش مسیحی است موفق شد یک فروند هواپیمای مسافربری العال را برباید و به الجزایر ببرد. برای نخستین بار دولت یهود مجبور به پذیرفتن شرایط چریکها شد و در مقابل آزادی مسافرین و خدمه هواپیما بیست نفر از فداییان را از زندانهای خود آزاد کرد ولی بی‌درنگ تصمیم گرفت به قتل رهبران مقاومت فلسطین بپردازد. به این جهت چند بار به جان یاسر عرفات و ودیع حداد سوءقصد شد که توانستند جان سالم بدر ببرند.<sup>۱۹</sup>

در ۲۸ دسامبر ۱۹۶۸ اسرائیلیها دست به یکی از عملیات حیرت‌انگیز

19) Jacques Derogy et Hesi Carmel, *Histoire secrète d'Israël, 1917-1977*, Paris, Olivier Orban, 1978, pp. 281-89.

خود زدند و یک گروه کوماندویی به فرودگاه بیروت فرستادند و چندین هواپیمای مسافربری متعلق به شرکت لبنانی «میدل ایست» را روی زمین منهدم کردند. این اقدام موجب خشم ژنرال دوگل گردید و گفت: «آنها هلیکوپترهای ساخت فرانسه را برای نابود کردن هواپیماهای «کاراول» ساخت فرانسه در یک کشور دوست فرانسه بکار می‌برند. تمام اینها حساب شده و تعمدی است.»<sup>۲۰</sup> به نظر دوگل منظور اصلی اسرائیلیها انتقام‌جویی از فداییان فلسطینی نبود بلکه به‌این‌وسیله می‌خواستند لبنان را از سایر کشورهای عربی جدا سازند و لو این کار به قیمت از بین رفتن وحدت ملی و تجزیه آن‌کشور تمام شود. لذا دوگل بی‌درنگ ژرژ-کورس وزیر سابق اطلاعات فرانسه را به بیروت فرستاد و وی در آنجا رسم‌آعلام کرد: « بواسطه دوستی عمیقی که بین فرانسه و لبنان وجود دارد کشور ما نسبت به تهدید به‌این کشور بی‌تفاوت نغواهد ماند.»<sup>۲۱</sup> در سوم ژانویه ۱۹۶۹ دوگل دستور تحریم کامل صدور اسلحة به اسرائیل را صادر کرد که اهمیت زیاد داشت زیرا هنوز قسمت عمده سلاحهای اسرائیل ساخت فرانسه بود. ژنرال که می‌دید آرزوهی آشتبانی دادن و برقراری صلح بین اسرائیل و همسایگانش که مدت‌ها در دل داشت بکلی نابود شده است دست به‌چنین اقدامی زد. وی در ۲۴ مه ۱۹۶۷ به آبا ابان وزیر خارجه اسرائیل گفت: «جنگ راه نیندازید و در حمله پیشقدم نشوید. اگر اسرائیل تجاوز کند فاجعه‌ای بوجود خواهد آمد.»<sup>۲۲</sup> در چهارم ژوئیه آن سال نیز چنانکه دیدیم فرانسه همراه کشورهای عرب و بلوک شرق به نفع قطعنامه یوگسلاوی مبنی بر عقب‌نشینی یک یگجانبه نیروهای یهودی به موضع اولیه‌شان رأی داد. در ۲۷ نوامبر دوگل ضمن یکی از مصاحبه‌های مطبوعاتی مشهورش کلماتی ادا کرد که از نظر اسرائیلیها مانند ضربه کارد بود. وی با اشاره به‌شرایط مشکوکی که منجر به استقرار یهودیان در سرزمین فلسطین شده بود اظهار داشت: «هیچ اشغالی بدون اعمال زور و فشار و سرکوبی و اخراج عملی نمی‌شود و به همین جهت در برابر چنین اعمالی مقاومت صورت می‌گیرد که یهودیان آن را تروریسم می‌نامند.»<sup>۲۳</sup>

20) Jean d'Escrivenne, *Le Général m'a dit..., 1966-1970*, Paris 1973, p. 158.

21) *Le Monde*, 15 janvier 1969.

22) Abba Eban, *op. cit.*, p. 260.

23) *Le Monde*, 29 novembre 1967.

این اظهارات باعث اعتراض شدید بن‌گوریون و سردی فوق العاده روابط اسرائیل و فرانسه گردید. بسیاری از یهودیان فرانسه که از همزمان سابق دوگل در زمان جنگ دوم جهانی بودند نظر خصمانه‌ای نسبت به‌وی پیدا کردند و نقش عده‌ای در شکست ژنرال در همه‌پرسی ۲۷ آوریل ۱۹۶۹ ایفا نمودند.<sup>۲۴</sup>

در این هنگام امیدواری‌هایی که تصویب قطعنامه ۲۴۲ در مورد مذاکرات سریع صلح بین اعراب و اسرائیل بوجود آورده بود بكلی از بین رفته و ناصر با وضع اقتصادی بسیار مشکل و نارضائی ارتش و دانشجویان مصری رو برو شده بود. لذا وی در ۸ سپتامبر ۱۹۶۸ دست به یک جنگ فراسایشی علیه دولت یهود زد. مرحله اول این جنگ که با شلیک توپخانه به مواضع اسرائیلیها آغاز شده بود به علت واکنش شدید اسرائیل به شکست انجامید و یهودیان در ۳۱ اکتبر مبادرت به چند حمله هوائی کردند و مقداری از سلاحهای مصر را منهدم ساختند.<sup>۲۵</sup>

مقارن این حوادث، ریچارد نیکسون به جای جانسون به ریاست جمهوری امریکا انتخاب شد و وقتی در ۲۰ ژانویه ۱۹۶۹ زمام امور را در دست گرفت، با دو ابتکار سیاسی مواجه گردید. اولاً شورویها در ۳۰ دسامبر طرحی در مورد اجرای قطعنامه ۲۴۲ ارائه داده و اصرار زیادی در عقب‌نشینی نیروهای اسرائیلی از اراضی اشغالی بعمل می‌آوردن؛ ثانیاً در ۱۶ ژانویه دولت فرانسه تقاضای تشکیل کنفرانس چهار کشور بزرگ یعنی شوروی، آمریکا، فرانسه و انگلستان را نمود. واشینگتن از پیشنهاد اخیر استقبال کرد و دوگل ضمن ملاقاتی که در ۲۸ فوریه با نیکسون در پاریس بعمل آورد توضیحات بیشتری درباره کنفرانس مذبور و لزوم تخلیه سرزمینهای عرب از قوای اسرائیل همراه با تضمین چهار کشور بزرگ داد. به نظر می‌رسد که منظور ژنرال جانشین شدن نیروی پاسدار صلح ملل متعدد در مناطق تخلیه شده و در نتیجه اعزام قوای فرانسوی به لبنان بوده است.

در این هنگام سیاست آمریکا در مورد خاورمیانه در نتیجه دشمنی

24) Samy Cohen, *De Gaulle, les gaullistes et Israël*, Paris Alain Moreau, 1974, pp. 129-30.

25) Abba Eban, *op. cit.*, p. 347.

و نفرت بین ویلیام راجرز وزیرخارجه و هنری کیسینجر مشاور امنیت ملی رئیس جمهوری تقریباً فلچ شده بود. کیسینجر در خاطراتش می‌نویسد: «راجرز فقط حق طرح پیشنهاد و دادن نظر مشورتی و تقاضای مذاکره در شورای امنیت ملی را داشت و تا پایان سال ۱۹۷۱ از بکار بردن ابتکارات سیاسی بجز در موارد استثنائی معروف بود..»<sup>۲۶</sup> نیکسون می‌نویسد: «به نظر راجرز کیسینجر فردی ریاکار و حقه باز و شاگرد ماکیاول و از خود راضی و متکبر بود. از نظر کیسینجر نیز راجرز شخصی متفرعن و بیکفایت و ناتوان در حفظ اسرار و بی‌اندازه تعت تأثیر کارمندان وزارت خارجه بشمار می‌رفت..»<sup>۲۷</sup> در نتیجه پروندهٔ خاورمیانه به دست جورف سیسکو معاون وزارت خارجه سپرده شد که در این خصوص مذاکرات مفصلی با دو برینین سفیر شوروی که نقش او را قبلاً در مسئلهٔ ویتنام مشاهده کردیم بعمل آورد. سیسکو که شخصی فعال و دارای اعتماد بنفس بود زمانی به رابین، سفیر اسرائیل گفته بود: «منافع ما در خاورمیانه به دولت اسرائیل محدود نمی‌شود. ما باید به یک راه حل سیاسی در این منطقه دست یابیم زیرا این تنها وسیلهٔ حفظ منافع ما در این قسمت دنیا است. علی‌هذا در شرایط فعلی سازشی بین اعراب و اسرائیل، حتی اگر رضایت کامل همه را تأمین نکند، جالب خواهد بود و ما باید باواقع‌بینی آن را بپذیریم..»<sup>۲۸</sup> از همین‌جا طرح اولیهٔ راجرز و مذاکره بین مصر و اسرائیل تحت نظر یارینگ میانجی سازمان ملل مطرح شد و پیشنهاد گردید که بمحض امضای موافقنامه، ارتش یهود مرحله به مرحله شبه‌جزیرهٔ سینا را تخلیه کند و تا مرزهای عادلانه و شناخته شده که در موافقنامه قید شده است عقب بنشیند.

طرح مذبور در ۲۹ اکتبر ۱۹۶۹ رسمآ عنوان گردید و آمریکاییها به یهودیان فهمانندند که تا زمانی که آنها حاضر به مذاکره نشوند از ارسال اسلحه جهت آنها خودداری خواهند کرد. منظور از مرزهای عادلانه و شناخته شده، همان مرزهای قبل از جنگ شش روزه بود. این امر خشم گلداهای را به طرح راجرز برانگیخت و اعلام کرد: «هر حکومتی که این طرح را بپذیرد باید به عنوان خائن به وطن شناخته شود..»<sup>۲۹</sup> شوروی نیز

26) Kissinger, *op. cit.*, tome 1, pp. 363-64.

27) Nixon, *op. cit.*, p. 312.

28) Rabin, *op. cit.*, pp. 120-21.

29) *Ibid.*, p. 127.

با عدم قبول طرح راجرز برای یکبار هم شده به اسرائیل کمک کرد در حالیکه فرانسه پیشنهاد تعديل و تکمیل قطعنامه ۲۶۲ را می‌نمود، ولی شانس قبول هر طرح و پیشنهادی از طرف یهودیان بسیار ناچیز بود.

از اول ژانویه ۱۹۷۰ اسرائیلیها تصمیم گرفتند با عملیات جالب‌توجه و نمایشی به جنگ فرسایشی خاتمه بدنهند و چون در اجرای عملیات جیمزباندی بی‌رقیب هستند یک ایستگاه رادار مصری را ربوتدند و متعاقب آن براحتی توانستند حومه قاهره را بمباران کنند و در ۲۲ ژانویه در جزیره‌ای واقع در خلیج سوئز پیاده شوند و ۲۴ ساعت بعد بدون آسیب رساندن به کسی آن را تخلیه کنند.<sup>۳۰</sup>

ناصر دستپاچه شد و فوراً به مسکو رفت و تقاضای موشک‌های زمین به هوای «سام ۳» را کرد و پذیرفت که تا زمانی که مصریها طرز بکار بردن آن را فرا نگرفته‌اند سربازان روسی آنها را اداره کنند و با وعده‌ای که روسها دادند که از ماه مارس بهارسال این موشکها خواهند پرداخت، به قاهره بازگشت. در ۳۱ ژانویه، کاسگین نامه‌های مشابهی جهت نیکسون، پمپیدو و ویلسون فرستاد و به آنها اطلاع داد که «اسرائیلیها دست به حملات جدیدی علیه کشورهای عربی زده‌اند و ظاهراً قصد ادامه آن را دارند و لذا شوروی ناچار است به دول عربی دربرابر این متجاوز گستاخ و متکبر و سایل دفاعی بدهد»<sup>۳۱</sup> و از آنها دعوت کرد که به دولت یهود فشار وارد آورند که هرچه زودتر سرزمینهای اشغالی را تخلیه کند.

واشینگتن در جواب، مزایای طرح راجرز را تشریح و پیشنهاد کرد که مذاکراتی درباره محدود کردن ارسال اسلحه به اخاورمیانه صورت بگیرد و به منظور تسهیل این امر وزیر خارجه آمریکا در ۲۳ مارس اعلام کرد ظرفیت نظامی اسرائیل فعلاً تکمیل است و لذا رئیس‌جمهوری دستور داده است که از ارسال سلاحهای جدید به آن کشور خودداری شود.<sup>۳۲</sup>

در حالیکه طبق اظهار سادات، «ناصر از تأخیر شورویها در ارسال اسلحه گله می‌کرد و می‌گفت حال که تمام ورقهای برنده دست آمریکاییها است، باید آنها را هم وارد بازی کرد»<sup>۳۳</sup> شورویها دست به یکی از مانورهایی که فقط خودشان اسرارش را بلد هستند زدند و به خلبانان

30) *Ibid.*, p. 130.

31) Kissinger, *op. cit.*, tome 1, p. 579.

32) *Ibid.*, p. 591.

33) Sadate, *op. cit.*, pp. 287-88.

روسی مقیم مصر دستور دادند در موقع پرواز به زبان مادریشان با هم صحبت کنند. این امر موجب وحشت شدید یهودیان شد و دایان دستور داد هوایپیماهای اسرائیلی از سی کیلومتری شرق کanal موئن به آن طرف پرواز نکنند. اما کیسینجر واکنش شدیدی نشان داد و در ۲۶ ژوئن به گروهی از روزنامه‌نگاران گفت: «ما داریم کوشش می‌کنیم که به راه حلی دست یابیم که براساس آن رژیمهای میانه رو خاورمیانه تقویت شوند نه رژیمهای افراطی. سعی ما بر این است که پیش از آنکه جای پای روسها در خاورمیانه محکم بشود به حضور نظامی آنها خاتمه بدھیم. منظور من مستشاران نظامی نیست بلکه خلبانان و نیروهای رزمی است که آنها به این منطقه اعزام داشته‌اند.»<sup>۳۴)</sup> این اظهارات چنان سر و صدائی بر پا کرد که وزارت خارجه آمریکا مجبور به تکذیب شد و طرح دوم راجرز را عنوان کرد که از سه قسمت تشکیل می‌شد: برقراری آتش‌بس در عرض سه‌ماه، قبول رسمی قطعنامه ۲۴۲ از طرف کلیه کشورهای منطقه، شروع مذاکرات با میانجیگری گوناریارینگ.<sup>۳۵)</sup>

ناصر ضمن مسافرت مجددی به مسکو به بیان اظهار داشت که برای پذیرفتن طرح جدید آمده است و چون باز هم شورویها از دادن سلاح‌های تهاجمی به او خودداری کردند در مراجعت به مصر به سادات گفت که باید از روسها قطع امید کرد.<sup>۳۶)</sup> در واقع ناصر نه تنها اعتمادش بکلی از شورویها سلب شده بود بلکه دیگر به خودش هم اطمینان نداشت. حالت مزاجی او به علت بیماری قند و ناراحتیهای عصبی و جلدی روز بروز بدتر می‌شد. در سپتامبر ۱۹۶۹ دچار یک حمله قلبی شد ولی بدون آنکه مواطن خودش باشد همچنان به فعالیتهای شدید و هیجان آمیزش ادامه می‌داد. در ۲۳ ژوییه، ملک حسین پادشاه اردن نیز طرح راجرز را پذیرفت. اسرائیل هم به قیمت استعفای مناخیم بگین که مخالف از دست دادن حتی یک وجب از اراضی اشغالی بود، طرح مزبور را پذیرفت. در آن موقع چه کسی فکر می‌کرد که نه سال بعد همین شخص از سادات در بیت المقدس استقبال کند و با او پیمان صلح بیندد؟

34) Marvin et Bernard Kalb *op. cit.*, p. 188.

35) *Ibid.*, p. 189.

36) Sadate, *op. cit.*, p. 289.

بدین ترتیب مقررات آتش بس در ۷ اوت ۱۹۷۰ به موقع اجرا درآمد. اما مذاکرات یارینگ با شکست روبرو شد زیرا نماینده اسرائیل بعد از چند ساعت بحث و گفتگو، از طرف کابینه آن کشور احضار گردید و علت آن هم این بود که یهودیان ادعا می‌کردند مصر با کشاندن موشک‌های روسی «سام ۲» و «سام ۳» بطرف کانال سوئن، طرح راجرز را نقض کرده است. آمریکاییها در ابتدا این ادعا را باور نکردند ولی بعد از تحقیق با این واقعیت روبرو شدند که علی‌رغم اعتراضات فراوان، تدارکات جنگی شوروی و مصر همچنان ادامه دارد. لذا برای ساخت کردن اسرائیلیها به آنها وعده ارسال تجهیزات جنگی جدید از جمله وسایل الکترونیکی که به وسیله آن می‌توان کلاهک‌های کاونده موشک‌های سام را گمراه کرد، دادند. در آن موقع آمریکاییها امیدوار بودند مصر بتدریج به آنها نزدیک شود ولی بزودی بحران اردن توجه عموم را به یک نقطه بحرانی دیگر جلب کرد.

در کشور کوچک هاشمی اردن از ماهها قبل دو قدرت با یکدیگر همزیستی داشتند: یکی ملک حسین و دیگری فلسطینیها که کنترل کلیه قسمت‌های شمالی آن کشور را در دست گرفته بودند. به‌گفته ژاک دروژی که کتابی درباره وقایع «سپتامبر سیاه» نوشته است: «پادشاه اردن ضمن ملاقات سری با ایگال آلون معاون نخست وزیر اسرائیل گفته بود تا وقتی که این دو گانگی قدرت وجود دارد هیچگونه مذاکرات صلح امکان‌پذیر نخواهد بود.»<sup>۳۷</sup> نظر به‌اینکه فلسطینیها می‌خواستند مانند لبنان کنترل جاده‌ها و راههای ورود به شهرها را در دست داشته باشند، افسران ارتش اردن بسیار ناراضی بودند و ملک حسین را تشویق به‌اقدام علیه آنها می‌کردند.

در اواخر ماه اوت، پادشاه اردن که از دو توطئه سوءقصد جان بدر برده بود به واشینگتن اطلاع داد که در نظر دارد عناصر افراطی مقاومت فلسطین یعنی «مسازمان خلق برای آزادی فلسطین» و «جبهه دمکراتیک خلق برای آزادی فلسطین» را نابود سازد. در اول سپتامبر، ارتش اردن به مواضع فلسطینیها در حومه پایتخت حمله کرد. روز ششم کومندوهای فلسطینی با ربوتن دو فروند هواپیمای مسافربری آمریکایی و یک فروند هواپیمای سویسی در هوا، به‌این حمله پاسخ دادند و یکی از هواپیماهای

مزبور را به قاهره برداشت و پس از آزاد کردن مسافرینش آن را منهدم کردند. دو فروند هواپیمای دیگر در قسمتی از خاک اردن که در اختیار فلسطینیها و گرمای جهنمی برآن مستولی بود به زمین نشست. حمله مجدد فلسطینیها به یک هواپیمای اسرائیلی شکست خورد ولی در ربودن یک فروند هواپیمای انگلیسی موفق شدند و آن را در کنار دو هواپیمای دیگر به زمین نشاندند. پس از چند روز پر هیجان، ۴۷۷ مسافر هواپیماهای مزبور را آزاد کردند ولی ۵۶ نفر دیگر را که تبار یهودی داشتند در اسارت نگه داشتند و تهدید کردند که در صورتی که چریکهای فلسطینی که در اروپا و اسرائیل در بازداشت بسر می‌برند فوراً آزاد نشوند، این عده را خواهند کشت.

در حالی که مذاکره در محیط متشنجی آغاز شده بود، زد و خورد در خیابانهای عمان به صورت جنگ واقعی در آمد. پادشاه اردن یک دولت نظامی بر سر کار آورد و برقراری نظم را به ارتضی و اگذار کرد که این کار را در نهایت خشونت انجام می‌داد. این اقدامات طوفان لعنت و نفرین را در دنیای عرب نسبت به ملک حسین برانگیخت و به او «نرون هاشمی» لقب دادند.

منظور فلسطینیها منصرف کردن ملک حسین از قبول طرح راجرز بود که به عقیده سازمان «فتح»، آخرین مانور امپریالیستیها برای محاصه و نابودی انقلاب فلسطین بشمار می‌رفت.<sup>۳۸</sup> ضمناً آنها می‌خواستند پادشاه اردن را به پذیرفتن استقرار یک دولت فلسطینی در شمال آن کشور وادار سازند. اما اشتباہی که مرتب شدند این بود که روی همبستگی قسمتی از ارتضی اردن و پشتیبانی رژیم‌های مترقی عرب حساب کرده بودند که هیچ‌کدام درست در نیامد. هر چند عراق دو بار به ملک حسین هشدار داده و تهدید کرده بود که هرگاه ارتضی اردن از بمباران مواضع فلسطینیها دست برندارد دخالت نظامی خواهد کرد ولی در عمل دست به هیچ اقدامی نزد و با اینکه قسمتی از ارتضی آن کشور سالها بود در مشرق اردن مستقر بود، از جایشان تکان نغوردند و کوچکترین دخالتی در جلوگیری از کشتار فلسطینیها ننمودند. فقط سوریه در ۲۰ سپتامبر تعدادی از تانکهای خود را که علامت فلسطینیها روی آن نقش شده بود به اردن فرستاد. این اقدام سوریه آمریکاییها و اسرائیلیها را که از

38) «El Fath dit non», supplément au numéro de juin-juillet 1970 de *Fedayin*.

سرسختی آن کشور در عدم قبول طرح راجرز بشدت عصبانی بودند دستپاچه کرد و چون این امر با استقرار موشکهای روسی در کرانه کanal سوئز و قضیه پایگاه زیر دریاییهای اتمی شوروی در کوبا مقارن شده بود، حالت بحرانی خطرناکی شبیه به بحران موشکی کوبا بوجود آورد. نیکسون به تشویق کیسینجر تصمیم گرفت واکنش شدید نشان بدهد و به ناوگان ششم آمریکا در مدیترانه دستور آماده‌باش داد و بر کمکهای نظامی به اسرائیل هم افزود.

در ۲۰ سپتامبر راجرز «تجاوز سوریه به اردن» را به عنوان یک اقدام ناشی از عدم مسئولیت و بی‌احتیاطی محکوم کرد. جوزف سیسکو نیز کاردار شوروی را احضار کرد و به او گفت: «حروفهای مرا خوب به خاطر بسپارید و به کرملین بگویید که ما کوچکترین تضمینی در مورد عدم مداخله نیروهای آمریکا و اسرائیل در رابطه با این اوضاع نمی‌توانیم بدهیم.<sup>39)</sup> ظاهراً شورویها پیام را درک کردند و جواب دادند که حاضرند دمشق را وادار کنند در امور داخلی اردن مداخله نکند مشروط بر اینکه آنها هم عیناً همین فشار را به اسرائیل وارد آورند.

در ۲۳ سپتامبر سوریه که در حدود ۱۳۰ تانک خود را در درگیری با ارتش اردن از دست داده بود بقیه واحدهای خود را فرا خواند. همان روز نیروی هوایی اردن مواضع فلسطینیها را در حومه عمان بمباران کرد و چون اغلب مواضع مزبور در وسط اردوگاههای پناهندگان قرار داشت تعداد زیادی مردم بیگناه به قتل رسیدند. گفته می‌شود مجموعاً در ماجراهی «سپتامبر سیاه» بیست هزار فلسطینی جان خود را از دست داده‌اند.<sup>40)</sup> همانطور که در واقعیت سال ۱۹۵۶ بودا پست، مجارها توanstند ارزش دوستی روسها را به معرض آزمایش درآورند، در واقعیت سپتامبر سیاه نیز این زحمتکشان به معنای واقعی کلمه، دریافتند که همه دنیا از آنها روی برتابته است و کسی حاضر نیست وطن از دست رفته‌شان را به آنها باز گرداند و ارزش دوستی کشورهای عرب برایشان معلوم شد.

ناصر کوشش زیادی بکار برد که بین اردنیها و فلسطینیها آتش‌بس برقرار کند. در نتیجه ملک حسین و عرفات پذیرفتند که با یکدیگر در قاهره ملاقات‌کنند و ترک مخاصمه را به امضابرسانند. در اثر موافقنامه‌ای که به امضای این دو نفر رسید ظاهراً آبروی فلسطینیها حفظ شد ولی

39) Kalb, *op. cit.*, p. 196.

40) Gilbert Mury, *Septembre Noir*, Paris, Sindbad, 1972, p. 170.

رهبران افراطی و چپگرای آن تحت تعقیب قانونی قرار گرفتند. نهضت مقاومت فلسطین که علاوه بر قربانیان زیاد و اخراج از موضع خود، از کمک خارجی هم محروم شده بود، در آن زمان لاقل بطور موقت در وضعی نبود که بتواند با برقراری آتشبس با قدرت پادشاه اردن مخالفت نماید. فقط دولت فرانسه اینقدر عقل داشت که یادآوری کند که موافقنامه‌ای که اینچنین بر فلسطینیها تحمیل شود و جایی برای آنان در خاورمیانه در نظر نگیرد نمی‌تواند اساس یک صلح پایدار در منطقه باشد.

به محض اینکه حسین از قاهره عزیمت کرد ناصر چار حمله قلبی مجدد ناشی از خستگی و کار زیاد و هیجانهای وقایع عمان گردید و درگذشت. کاسیگین با چنان عجله‌ای به قاهره رفت که نگرانی مسکو را درباره جانشین ناصر بخوبی نشان می‌داد. تشییع جنازه ناصر با چنان هیجانی توأم بود که نزدیک بود سران کشورهایی که برای شرکت در آن به قاهره رفته بودند زیر دست و پای میلیون‌ها مصري هاج و واج و گریان لگدمال شوند.<sup>۴۱</sup> به‌جای ناصر یک نوع رهبری دسته‌جمعی با شرکت نمایندگان جناحهای مختلف به‌ریاست انور سادات و نخست وزیری محمود فوزی، وزیر خارجه کهنسال سابق که در تمام مذاکرات گذشته نمایندگی مصر را به عهده داشت، تشکیل گردید. اما هیچ‌یک از این دو نفر و هیچ‌کدام از رهبران زنده عرب قادر نبودند جای ناصر را در دل اعراب بگیرند. در نظر اعراب جمال عبدالناصر یک صلاح‌الدین ایوبی جدید بود که می‌توانست وحدت همه ممالک عربی را عملی سازد.

هواداری از عقاید ناصر هم بعد از مرگ وی دیری نپایید. سادات اولین کسی بود که این موضوع را دریافت و در یک گفتگوی خصوصی با یکی از وزرای فرانسوی اظهار داشت: «تا بهحال دو نفر از زمامداران مصر واقعاً معتقد به وحدت ملل عرب بوده‌اند: یکی محمدعلی پاشا خدیو مصر در اوائل قرن ۱۹ و دیگری جمال عبدالناصر؛ ولی هیچ‌کدام نتوانستند به‌آرزوها یشان جامعه عمل بپوشانند.» علی‌هذا از این تاریخ به بعد جانشینان ناصر فقط و فقط به‌مصر می‌اندیشند و به‌همین جهت بزودی

به جای عنوان رسمی جمهوری متحده عرب که هنوز بعد از چند سال جدایی سوریه و یمن آن را حفظ کرده بودند، نام کشورشان را جمهوری عربی مصر می‌گذارند.

در این هنگام اوضاع سیاسی و اجتماعی مصر بسیار اسف‌انگیز بود و به هیچ‌وجه اجازه جنگ جدیدی را نمی‌داد. آتش‌بسی که بموجب طرح راجرز برقرار شده بود در دوم نوامبر ۱۹۷۰ به پایان رسید و مصر از عقب کشیدن موشک‌هایی که پس از ترک مخاصمه در کرانه کanal سوئز مستقر کرده بود خودداری می‌کرد. این‌بار واشنگتن دست به روشی زد که بسیار مؤثر بود و بعدها هم چند بار تکرار شد. این روش، خریدن موافقت اسرائیل با شروع مذاکرات به قیمت تعویل اسلحه و اعتبارات مالی جدید بود. ولی مصر به‌یک پیروزی سیاسی احتیاج داشت تا بتواند با تمدید آتش‌بس که به معنای باقیماندن نیروهای اسرائیل در خاک کشورش بود موافقت کند و این پیروزی را با رأی مجمع عمومی ملل متحده که قطعنامه ۲۴۲ را به‌این صورت تفسیر کرد که اسرائیل باید «کلیه» سرزمینهایی را که در ۱۹۶۷ تصرف کرده است تخلیه کند، بدهست آورد.

همانطور که در این منطقه دنیا مرسم است، بعد از هر بحران شدید ناگهان محیط آرامی بوجود می‌آید. دولت عراق پس از کشف یک کودتا که منجر به اعدام عده زیادی گردید، سرانجام در سال ۱۹۷۰ موافقنامه‌ای با رزم‌نگان کرد امضا کرد و نیروهایش را از اردن فراخواند. سودان بی‌سروصدا وزرای کمونیست را از کار بر کنار کرد، یمن با عربستان سعودی آشتی کرد و لبنان که بشدت از عملیات فدائیان فلسطینی و حملات هوایی اسرائیل آسیب دیده بود با انتخاب سلیمان فرنجیه به ریاست جمهوری بتدریج رو به آرامش می‌رفت. در دمشق نیز ارتش توансست جناح افراطی حزب بعث را برکنار کند و حکومت نسبتاً ثابتی روی کار بیاورد. ولی تمام این تحولات برای اینکه گونار یارینگ بتواند مأموریت مشکل خود را انجام بدهد کافی نبود.

فکر مذاکره در مفز رهبران هردو طرف وجود داشت و دایان وزیر دفاع اسرائیل نظراتی درباره غیر نظامی کردن کرانه‌های کanal سوئز و بازگشایی کanal ابراز کرد که بسیار شبیه به طرح اولیه راجرز بود. در ۴ فوریه ۱۹۷۱ سادات در جواب اعلام نمود که اگر اسرائیل قوایش را تا تپه‌های واقع در وسط شبه جزیره سینا عقب بکشد او آماده بازگشایی کanal سوئز و تمدید آتش‌بس به مدت ششم‌ماه و تجدید روابط با آمریکا خواهد بود.

ولی اسرائیل علی‌رغم فشار آمریکا این فرصت مناسب را رد کرد. در این هنگام سادات تصمیم گرفت محترمانه به مسکو برود. در آنجا باز همان حرفهای سابق را شنید که البته شوروی مایل است به او اسلحه بدهد ولی نه سلاحهای تهاجمی که او طالب است. تحويل هوایی‌ماهی موشک‌انداز هم موكول به موافقت قبلی شوروی در استفاده از آنها است. سادات از پذیرفتن این شرایط خودداری کرد و این امر موجب ناراحتی و عصبانیت علی صبری معاون نخست وزیر، شعراوی جمعه وزیر کشور و سامی شرف وزیر امور ریاست جمهوری گردید که عقاید چپگرایانه و مناسبات نزدیک آنها با شوروی مشهور بود. بمحض مراجعت به قاهره، این سه نفر خواستار نخست وزیری شعراوی جمعه شدند ولی سادات نپذیرفت و در دوم مه همه آنها را از کار برکنار کرد. در ۱۱ مه یک افسر ارتتش مصر نواز ضبط صوتی را به سادات ارائه داد که حاکی از طرح توطئه‌ای برای سرنگون کردن او بود، لذا سادات بی‌درنگ علی صبری و همدستاش را بازداشت کرد.

بلافاصله پادگورنی به قاهره رفت و با اصرار آزادی صبری و انعقاد قرارداد دوستی بین دو کشور را خواستار شد. سادات می‌نویسد: «به او گفتم عوامل شما بازداشت شده‌اند ولی محاکمه آنها هنوز صورت نگرفته است. اگر ما در این شرایط قرارداد دوستی بیندیم چهره متهمین از این هم در نظر افکار عمومی تیره و تارتر خواهد شد.»<sup>42</sup> مع ذلك برای ساخت کردن کرم‌لین، قرارداد را امضا کرد و به زوسها قول داد که علی صبری را اعدام نخواهد کرد. در مقابل پادگورنی وعده داد بزودی مقادیر زیادی اسلحه و مهمات به مصر تحويل بدهد. اما باز هم در عمل شورویها در تحويل اسلحه تأثیر بخراج دادند بطوری که سادات پس از ملاقات مجدد با برزنف در آوریل ۱۹۷۲ با یأس کامل رو برو شد و در ۱۶ ژوئیه تصمیم گرفت مستشاران نظامی شوروی در مصر را که تعدادشان در حدود بیست هزار نفر بود به کشورشان بازگرداند. به این ترتیب سادات موجبات رضایت کیسینجر را که دو سال قبل صحبت از «اخراج» شورویها از مصر کرده بود فراهم ساخت. به همین مناسبت وی وحدت کامل بین مصر و لیبی را قبل از ژانویه ۱۹۷۴ اعلام نمود. درکشور اخیر سرهنگ عمر القذافی در اول سپتامبر ۱۹۶۹ اقدام به کودتای نظامی علیه ملک ادریس کرده و با

سرنگون کردن تخت لرزان این پادشاه سالغورده قدرت را به دست گرفته بود و مرتباً از پیروی از عقاید ناصر و دوستی با سادات دم می‌زد. اخراج مستشاران شوروی، اعتماد اسرائیلیها را که بشدت می‌ترسیدند ارتش مصیر به کمک شورویها قادر به حمله به آنان شود، تا حدودی جلب کرد. گزارش‌های پراکندهٔ مأمورین امنیتی این کشور حاکی از تجدید مازمان ارتش مصر و تمرينهای مکرر عبور از آبراهما و خرید مقادیر هنگفتی اسلحه از بازار آزاد بود ولی به آنها ترتیب اثری ندادند. معلوم نیست چطور اسرائیلیها اظهارات سادات را که دهها بار گفته بود چون آمریکا و اسرائیل همه درها را به روی او بسته‌اند چاره‌ای جز جنگ ندارد، جدی نگرفته و لافزی دانسته بودند. شاید به این علت که سادات سال ۱۹۷۱ را «سال تصمیم» اعلام کرده و اظهار داشته بود که آن سال بدون اخراج اشغالگران از شبه جزیره سینا پایان نخواهد یافت حتی اگر به بهای دادن یک میلیون نفر کشته باشد ولی اکنون به سال ۱۹۷۲ رسیده بودند و حتی یک تیر تفنگ هم شلیک نشده بود.

در این هنگام توجه اسرائیلیها بیش از جبهه سوئز به فعالیت فدائیان فلسطینی مخصوصاً سازمان «سپتمبر سیاه» معطوف بود که به‌یاد وقایع خونین این نام را برخود نهاده بود. نخستین اقدام سازمان مزبور قتل وصفی‌تل نخستوزیر اردن در ۲۸ نوامبر ۱۹۷۱ در قاهره بود که در نظر آنان مسئول کشته‌های عمان بشمار می‌رفت.

در ۸ مه ۱۹۷۲ نیز یک هوایپیمای مسافر بری بلژیکی را در فرودگاه تل‌آویو ربودند ولی اسرائیلیها موفق به نجات مسافرین آن شدند. در ۳۱ همین ماه نیز سه نفر ژاپنی عضو «ارتش سرخ بین‌المللی» که برای سازمان خلق بزرای آزادی فلسطین کار می‌کردند با گشودن آتش مسلسل‌ها در فرودگاه تل‌آویو به روی مردم ۲۷ نفر از اهالی پورتوریکو را که به‌قصد زیارت اماكن مقدسه رفته بودند به قتل رساندند.

کشتار مزبور که با نقشهٔ قبلی صورت گرفته بود، هیجان و سر و صدای زیادی بوجود آورد و سه ماه بعد با واقعهٔ مونینخ به اوج خود رسید. در ۵ سپتمبر ۱۹۷۲، در حالی که بازیهای المپیک مونینخ در جریان بود یک عدد کوماندوی سازمان «سپتمبر سیاه» گروهی از ورزشکاران اسرائیلی را به‌گروگان گرفتند و آزادی آنان را منوط به‌رها ساختن فدائیان فلسطینی از زندانهای اسرائیل کردند. گلداهای از قبول این معامله خودداری کرد و حمله به فلسطینیها که بطرز ناشیانه‌ای از طرف

پلیس آلمان ترتیب داده شده بود با شکست روبرو شد در نتیجه یازده یهودی، پنج فلسطینی و دو آلمانی به قتل رسیدند.

اسرائیلیها به عنوان عمل متقابل مبادرت به حملات هوائی به موضع فلسطینیها در سوریه و لبنان کردند ولی همانطور که گفتیم موضع مزبور در وسط اردوگاههای پناهندگان قرار داشت و یک بار دیگر عده‌ای بیگناه به قتل رسیدند. در آوریل ۱۹۷۳ سازمان امنیت اسرائیل، «موساد»، کوماندوهایش را به بیروت فرستاد که ابو یوسف رهبر سازمان سپتمبر سیاه و عده زیادی از رهبران فلسطین را هلاک کردند. ولی در همین حال دستگاههای اطلاعاتی اسرائیل از آنچه دار مرزها می‌گذشت بکلی غافل مانده بود.

وقتی سادات در ۲۵ مارس ۱۹۷۳ تصمیم گرفت زمام امور دولت را شخصاً در دست بگیرد، آنرا به عنوان «آماده کردن مصر برای جنگ آینده» توجیه کرد.<sup>۴۳</sup> در همین حال ژنرال احمد اسماعیل علی وزیر دفاع مصر ضمن سفر به مسکو بزرگترین قرارداد خرید اسلحه از شوروی را امضا کرد و سادات مشاور مخصوص خود حافظ اسماعیل را نزد کیسینجر فرستاد. در این مذاکرات کیسینجر به نماینده سادات اظهار داشته بود: «تا وقتی که مصر یک کشور شکست خوارده و اسرائیل دارای برتری است، از دست آمریکا کاری برای مصر ساخته نیست.»<sup>۴۴</sup> و این درست همان چیزی بود که قاهره انتظار داشت.

بموازات این اقدامات، سادات تماسهای خود را با سران کشورهای عربی افزایش داد و درماه اوت حافظ اسد رئیس جمهوری سوریه را در جریان نقشه‌اش دائز به شروع جنگ درماه اکتبر قرار داد و وی بلافاصله آمادگی خود را برای شرکت در جنگ اعلام کرد. ولی از آنجایی که در ماههای قبل آنقدر مسافت و نطق و تمرین نظامی صورت گرفته بود، باز هم کسی این تحولات را جدی نگرفت. اسرائیلیها عقیده داشتند منظور از این کارها این است که آنان را در حال آماده باش دائمی نگهداشند و اعصاب و اقتصادشان را خرد کنند. مجلة معتبر «سیاست

43) Ben Porat, Jonathan Gieffen, etc., *Kippour*, Paris Hachette Littérature, 1974, p. 21.

44) Sadate, op. cit., p. 346.

خارجی» در شماره سپتامبر ۱۹۷۳ به قلم مدیرش هالبروک نوشته: «هرگز اسرائیل در طول تاریخ پرنشیب و فرازش اینچنین درامنیت بهتر نمی‌برده و تفوق نظامی نداشته است. شش سال بعد از جنگ شش روزه، جنگ دیگری بین اسرائیل و همسایگانش کمتر از هر زمانی امکان‌پذیر است.»

همه همین تصور را می‌کردند و اسرائیلیها در اوآخر ماه سپتامبر بدون آنکه متوجه طوفانی که به آنها نزدیک می‌شود باشند نگران اتریش بودند که فداییان فلسطینی یک ترن حامل مهاجرین یهودی را که از سوری عازم اردوگاه شوناو در آن کشور بودند به گروگان گرفته بودند. بر و نو کرایسکی صدراعظم اتریش وعده داد در صورتی که گروگانها آزاد شوند اردوگاه مذبور را تعطیل خواهد کرد. بیشتر هیجانی که به اسرائیلیها دست داده بود از این ناشی می‌شد که شخص صدراعظم اتریش تبار یهودی داشت، لذا گلدا مایر به وین رفت.

در خلال این ایام نقل و انتقالات نیروهای اعراب در طول خطوط آتش‌بس افزایش می‌یافتد. معذلك باز هم کسی باور نمی‌کرد که جنگ قریب الوقوع باشد. گلدا مایر در سوم اکتبر به تل‌آویو مراجعت کرد و همان روز سادات به شورویها اطلاع داد که در نظر دارد در ششم اکتبر جنگ را آغاز کند. به همین جهت روز بعد شورویها برای اولین بار متوجه خود را بسرعت از مصر خارج کردند و اسرائیلیها برای اولین بار متوجه و خامت اوضاع شدند و کلیه مرخصیهای سربازان خود را لغو نمودند ولی از ترس آمریکاییها حاضر نشدنند مانند دفعه قبل به یک حمله احتیاطی مبادرت کنند.<sup>۴۵</sup>

روز ششم اکتبر «یوم کیپور» یعنی آمرزش بزرگ، در اسرائیل تعطیل عمومی بود و به همین لحاظ اغلب اوراق احضار سربازان به دستشان نرسید. ارتش یهود هرگز مانند آن روز پخش و متفرق نبود. نیمی از سنگرهای خط دفاعی بارلف که در ساحل شرقی کanal سوئز تعبيه کرده بودند، در موقع حمله مصریها خالی بود و نیم دیگر نیز غافلگیر شدند.<sup>۴۶</sup> حساب سادات واسد در مورد پراکندگی معنوی و تفرقه نیروهای ذخیره اسرائیل بمناسبت یوم کیپور درست درآمد و واکنش سریع دشمن که به

45) Matti Golan, *Les Négociations Secrètes de Henry Kissinger au Proche-Orient*, Paris, Robert Laffont, 1977, pp. 14-16.

46) Ben Porat, *op. cit.*,

صورت یک افسانه درآمده بود این بار باشکست رو برو گردید. راه بندانهای جاده‌ها به علت بازگشت مردم از تعطیلات مانع بهم پیوستن واحدها و اعزام فوری آنها به جبهه‌ها شد.

ارتش سوریه با هزاران تانک و صدها هوایپما و توپخانه قوی و حمایت موشکهای «سام ۶» که شورویها به حد وفور در اختیارش نهاده و هوایپماهای جنگنده اسرائیلی در برایرشان ناتوان بودند، در عرض چند ساعت توانست قسمت اعظم ارتفاعات جولان را پس بگیرد. در همان حال مصریها موفق شدند از کanal سوئز عبور کنند واستحکامات خط دفاعی بارلف را که مشهور بود تسخیر ناپذیر است تصرف کنند.

بیست و چهار ساعت بعد از شروع جنگ، وضع ارتش یهود بسیار نامساعد بود ولی به نظر می‌رسید فرماندهی ارتش مصر در استفاده از موقعیت تردید دارد زیرا در تصرف سه تپه‌ای که مشرف به راه ورودی صحرای سینا است کوششی نمی‌کرد و هوایپماهای آن کشور هم جلوتر از خط حمله و تیررس موشکهای «سام ۶» که پانزده کیلومتر است به عملیات نمی‌پرداختند و هیچ‌گونه حمله هوایی به خاک اسرائیل نمی‌کردند. بدین ترتیب بود که نیروهای ذخیره اسرائیلی موفق شدند به واحدهایشان بپیوندد.

بدیهی است که کرملین در این جریان نقش عده‌ای ایفا می‌کرد. تصادفی نبود که روسها از دادن هوایپماهای جنگنده میگ ۲۳ که اعراب را قادر می‌ساخت با شکاریهای یهودی بطور مساوی مقابله کنند خودداری کرده بودند. علت آنهم این بودکه آمریکا رسماً به آنها گفته بودکه نخواهد گذاشت اسرائیل نابود شود. در این صورت تنها هدفی که سادات واسد منطقاً می‌توانستند دنبال کنند پس گرفتن قسمتی از اراضی اشغال شده و شروع یک جنگ فرسایشی جدید بود که این بار مطمئن بودند در آن پیروز خواهند شد و دشمن را وادار به مذاکره خواهند کرد.

اما اسرائیلیها که موجودیت خود را در خطر می‌دیدند، یکپارچه پشت سر رهبرانشان ایستادند و ژنرالهای یهودی که انتظار چنین جنگی را نداشتند، یک بار دیگر استعداد خود را در غافلگیری و عملیات تهورآمیز نشان دادند. آنها طبق معمول ابتدا دشمن ضعیفتر، یعنی سوریه را هدف قرار دادند و بدون تردید به بمباران دمشق و مرکز برق و پالایشگاه‌های نفت آن کشور پرداختند و در عرض سه روز جنگ خونین، محصول بیست سال پیشرفت اقتصادی سوریه را با خاک یکسان کردند. در این هنگام

شوروی بدون توجه به حق حاکمیت بسیاری از دولتهای منطقه از جمله ایران و ترکیه یک پل هوائی با دمشق برقرار کرد و مقدار هنگفتی اسلحه به آنجا فرستاد. اما سربازان ژنرال حافظ اسد با وجود شجاعتی که از خود نشان دادند و کمک سربازان مغربی که به یاری آنها شتافته بودند مجبور شدند به موضع اولیه خود عقب‌نشینی کنند و در وضعی قرار گرفتند که دیگر قادر به حمله مجدد نبودند.

دولت اردن که اسمًا متفق مصر و سوریه بود ولی در واقع متعدد آمریکا و انگلیس بشمار می‌رفت، فقط به صورت ظاهر در جنگ شرکت کرد. لذا ژنرال دایان که خیالش از جبهه شرق آسوده شد، این خطر را قبول کرد که قواش را از ارتفاعات جولان عقب بکشد و بسرعت به کمک مدافعين صحرای سینا که درگیر تانکهای مصری بودند بفرستد. تعداد تانکهایی که در صحرای سینا مشغول نبرد بودند از تعداد تانکها در سخت‌ترین نبردهای جنگ دوم جهانی بیشتر بود.

در این موقع واقعه‌ای رخ داد که بکلی سرنوشت جنگ را عوض کرد. ژنرال شارون بتقلید از ناپلئون بناپارت که با عبور از گذرگاه سن بنار در کوههای آلپ توانسته بود به پشت سر قوای دشمن در ایتالیا فرود آید، با استفاده از جاده‌متروک و صعب‌العبوری در کرانه کانال سوئز که بغوی معافظت نشده بود، شبانه از میان ارتشهای دوم و سوم مصر گذشت و تانکهای خود را سوار بر کلک از دریاچه‌های تلخ (بعيرات‌المره) واقع در وسط کانال سوئز عبور داد و سرپلی در ساحل غربی کانال در پایین‌تر از محلی بنام دهور سوار ( محل ریزش فاضلاب) ایجاد کرد و بسرعت آن را گسترش داد. یک سوم موشکهای «سام ۶» که مصریها در آن سوی کانال مستقر کرده بودند تا شهرهای آنها را در برآبر حملات هوائی اسرائیل معافظت کند در عرض چند ساعت نابود شد و لشکر ژنرال برن از این گذرگاه عبور کرد و بطرف شهر سوئز واقع در دهانه بحر احمر به پیشروی پرداخت و به این ترتیب ارتش سوم مصر را در محاصره انداخت. ارتش مزبور بسیار دیر متوجه خطر شد و نتوانست خط محاصره را بشکند. دهها هزار نفر از سربازان آن در زیر آفتاب سوزان صعرا دچار گرسنگی و تشنجی شدند و در خطر نابودی قرار گرفتند.

آیا جنگ شجاعانه مصر و سوریه داشت به فاجعه‌ای مبدل می‌شد؟ در سال ۱۹۶۷ شورویها اقدامی برای حمایت از اعراب نکرده و آنها مجبور شده بودند تلغی شکست را تحمل کنند و در نهایت یأس و حرمان

آتشبس را در موضع پیشرفته اسرائیلیها پذیرند. اما این بار اگر می‌گذاشتند اعراب شکست بخورند دیگر بکلی آبرو و حیثیت خود را از دست می‌دادند و بطور قطع چینیها آنها را متهم به تسليم در مقابل امپریالیسم می‌کردند و بهانه تبلیغاتی خوبی به دستشان می‌افتاد. نیکسون و کیسینجر هم این موضوع را بخوبی فهمیده بودند و بشدت از نظریه کندی در بحران موشکی کوبا طرفداری می‌کردند که چه در دوران جنگ سرد و چه در دوران تنشی‌زدایی اگر بخواهند وضعی پیش نیاید که دشمن از فرط استیصال دست به اقدامات خطرناك و نومیدانه بزنند نباید کاری کنند که او نتواند صورت ظاهر را حفظ کند و آبرویش بربزد.

استدلال دیگر نیکسون که او را وادار به احتیاط می‌کرد این بود که هرگاه بیش از حد از اسرائیل حمایت کنند، دولتی اعراب مخصوصاً شیوخ خلیج فارس را که برای نخستین بار تصمیم گرفته بودند با توسل به حربه نفت‌مانع پیروزی دشمن بشوند، از دست خواهند داد. بدینجهت اولین واکنش آمریکا، به قول کیسینجر، این بود که «بگذارید آنها قدری با هم بازی کنند». <sup>۴۷</sup> او معتقد بود که در اغلب موارد یک بحران شدید و یا حتی جنگ تنها وسیله پیدا کردن راه حل برای مسائل غامض می‌باشد و تصور می‌کرده جنگ بیش از سه چهار روز بطول نخواهد انجامید و منجر به انهدام کامل نیروهای مصر و سوریه خواهد شد. اما از دهم اکتبر به اشتباه محاسبه‌اش پی برد و به کمک نظامیان آمریکایی به ایجاد یک پل هوایی از راه جزایر آزو ر به اسرائیل پرداخت تا با رسال اسلحه به آن کشور، با سلاحهای ارسالی شوروی به اعراب ایجاد موازن کند.

در ۱۹ اکتبر برزنف با توجه به وحامت اوضاع از نیکسون خواست که کیسینجر را به مسکو بفرستد. کیسینجر فردای آن روز به مسکو رفت و در ۲۱ اکتبر بین آمریکا و شوروی در مورد قطعنامه مربوط به اعلام آتشبس در موضع اشغالی طرفین توافق به عمل آمد و عموم کشورهای منطقه را دعوت به پذیرفتن قطعنامه ۲۴۲ و مذاکره برای یافتن راه حل مسئله بفرنج خاورمیانه در دراز مدت نمودند.

در ۲۲ اکتبر شورای امنیت سازمان ملل متعدد قطعنامه مزبور را بدون اشکال تصویب کرد ولی اسرائیلیها که اکنون خود را در موضع قدرت و قادر به نابودی ارتشهای مصر و سوریه می‌دیدند هیچ عجله‌ای در پذیرفتن

(۴۷) یادداشت‌های شخصی نویسنده.

آن نشان نمی‌دادند و به بهانه نقص آتش‌بس به پیشروی خود در خاک مصر ادامه دادند و با تکرار عملیات سال ۱۹۶۷ می‌خواستند تا وقتی که مجبور به توقف نشده‌اند هرچه بیشتر از سرزمینهای اعراب را تصرف کنند. در این هنگام «تلفن سرخ» بین کرمیلین و کاخ سفید بکار افتاد و شورویها تهدید کردند در صورت ادامه این وضع مداخله نظامی خواهند کرد.

این بار مسکو به واشنگتن پیشنهاد کرد مشترکاً اقدام کنند و نیروهای درگیر را ازهم جدا سازند ولی نیکسون به هیچ وجه مایل نبود واحدهای ارتش سرخ در کرانه‌های کانال سوئن مستقر شوند و لذا بشدت این پیشنهاد را رد کرد. در شب ۲۴ اکتبر شورای امنیت ملی آمریکا اطلاعاتی دریافت که بموجب آن شورویها در صدد مداخله نظامی یکجانبه می‌باشند و هفت لشکر هوابرد خود را به حالت آماده باش در آورده‌اند. وقتی واشنگتن در این خصوص توضیح خواست، برزنف با لعن خشن و ناگواری به او پاسخ داد و نیکسون هم نیروهای آمریکا را به حالت آماده باش درجه ۳ درآورد. در حالیکه خطر جنگ اتمی قریب الوقوع بنظر می‌رسید کیسینجر در یک مصاحبه مطبوعاتی ضمن هشدار شدید به شوروی، در آشتی را باز گذاشت و پیشنهاد کرد به جای نیروهای دو ابرقدرت، نیروی پاسدار صلح سازمان ملل متعدد به خاورمیانه اعزام شوند. همان شب شورای امنیت سازمان ملل این پیشنهاد را تصویب کرد. در ۳۰ اکتبر ۱۹۷۳ افسران مصری و اسرائیلی برای نخستین بار بعد از سال ۱۹۴۹ در کیلومتر ۱۰ جاده قاهره به سوئن با یکدیگر ملاقات کردند تا درباره اجرای مقررات آتش‌بس مذاکره کنند. کلیه ناظران سیاسی از اینکه در این ملاقات احسان بغض و کینه در طرفین مشاهده نمی‌شد دچار بہت و حیرت شدند. باید اذعان کرد که طی ۱۹ روز که جنگ اکتبر بطول انجامید هرگز تبلیغات طرفین لعن خصومت‌آمیز سابق را نداشت و اعراب شعارهای احمد شقیری را که بجز ریختن یهودیان به دریا راه حلی برای مسئله فلسطین وجود ندارد، بکار نبردند.

از آن زمان تاکنون بسیاری از مفسرین و نویسندهای، واقعی بودن زورآزمایی بین آمریکا و شوروی در جنگ اکتبر را مورد تردید قرار داده و حتی وجود یک سناریوی از پیش نوشته بین دو ابرقدرت را مطرح ساخته‌اند. امکان زیادی وجود دارد که مسکو هرگز به فکر مداخله نظامی نبوده است و شورو حرارتی که در روزهای جنگ نشان داد به این منظور بوده باشد که به اعراب بفهماند که عملیات یکجانبه کاری بس

خطر ناک و دور از حزم و احتیاط است و شاید منجر به جنگ جهانی سوم گردد. همچنین احتمال دارد که کرملین مانند سال ۱۹۶۲ و موارد متعدد دیگر قبل از آن، در صدد سنجش وضعیت بوده و کمان کرده باشد که نیکسون در اثر جنگ ویتنام و ماجراهای واترگیت بشدت تضعیف شده و به این جهت محکم به ریسمان تنفس زدایی چسبیده ولذا از قبول خطرات بزرگ اجتناب خواهد کرد. ولی مثل اینکه در این محاسبات چار اشتباه شده بودند زیرا لعن شدید و خشن اخطار نیکسون به برزنف را در ۲۴ اکتبر ۱۹۷۳ نمی‌توان انکار کرد. متن این اخطار مدت‌ها محروم‌انه باقی ماند ولی رئیس جمهوری اسبق آمریکا آن را در خاطراتش به این صورت ذکر کرده است «مداخله نظامی شوروی ممکن است منتهی به عواقب وخیم و حساب نشدنی گردد».<sup>۴۸</sup>

بعض اینکه خط رفع شد تبسم به لبان همه بازگشت و هزاران نفر که در میدانهای جنگ جان خود را از دست داده بودند و همچنین ثمرة زحمات سالیان دراز طرفین به فراموشی سپرده شد. اما معلوم بود که دیگر اوضاع به شکل سابق باقی نخواهد ماند زیرا اسرائیل به دو قدمی شکست رسیده بود و دیگر مانند گذشته نمی‌توانست نظراتش را به همسایگانش تحمیل کند. پیروزیهای اولیه اعراب، اثرات شکست و تحقیر را که هرگز غرور ملی آنان نمی‌پذیرفت محو و زائل ساخته بود علی‌الخصوص که کشورهای تولیدکننده نفت، قدرت حربه نفت را کشف کرده بودند. اکنون دیگر دنیای ثروتمند می‌باشد برای نفت که طی بیست سال گذشته به علت ارزانی مفرط باعث پیشرفت و رشدش شده بود بهای گرانتری بپردازد واز همه نتایج جنگ اکتبر این یکی مهمتر بود.

بخش سوم

دوران طوفانی

۱۹۷۳-۱۹۸۱

## فصل ۱۳

# گرایش طبیعی امور

نخستین ضربه نفتی - بحران روابط فرانسه و آمریکا - قضیه واتر گیت

عامل مهم و دیشه‌داری که باید آن را به عنوان یک اصل کلی در نظر گرفت گرایش طبیعی امور دنیا، ذلت تأثیر عوامل قابل پیش‌بینی، اذ نظم به بی‌نظمی است.  
فرانسوا ژاکوب، منطق جاندادان

در ۱۷ اکتبر ۱۹۷۳، درست در همان هنگامی که نیروهای ژنرال شارون از دریاچه تلخ عبور می‌کردند تا از پشت سر، نیروهای مصری را تحت محاصره قرار دهند، یازده کشور عربی تولیدکننده نفت، از جمله عربستان سعودی دارنده بزرگترین ذخایر شناخته شده نفت دنیا، صدور نفت خود را به کشورهایی که به دوستی با اسرائیل مشهور بودند مانند آمریکا، هلند، افریقای جنوبی و پرتغال - که پایگاه جزایر آزو را برای استفاده به عنوان پل هوایی در اختیار آمریکا قرار داده بود - قطع کردند. ضمناً کشورهای مذبور اعلام داشتند که تا وقتی که سرزمهنهای اشغالی اعراب تخلیه نشده است، استخراج نفت خود را هر ماه به میزان پنج درصد کاهش خواهند داد. بیست و چهار ساعت قبل از این تاریخ کشورهای تولید-کننده نفت خلیج فارس به پیشنهاد شاه سابق ایران تصمیم گرفته بودند بهای نفت صادراتی را به میزان ۷۰ درصد بهای اعلام شده افزایش دهند.

این تصمیم برای آمریکا که در آن زمان فقط شش درصد انرژی خود را از نفت خاورمیانه تأمین می‌کرد چندان خطیری بشمار نمی‌رفت ولی برای ژاپن که نود درصد نفت خود را از خاورمیانه تأمین می‌کرد، مترادف با خفغان بود. لذا هیئت نمایندگی آن کشور در سازمان ملل متعدد ناگهان

تغییر موضع داد و در زمرة کشورهای طرفدار اعراب در آمد. وضع اروپا هم بهتر نبود زیرا نفت دریای شمال هنوز استخراج نشده بود و ذخایر نفتی اروپا هم برخلاف زمان جنگ شش روزه بسیار ناقص بود. ضمناً کشور لیبی که در سال پیش کاملاً در دست انگلیسیها و آمریکاییها بود بعداز کودتای سرهنگ قدادی بکلی تغییر جهت داده بود. انگلستان نیز در سال ۱۹۷۱ از کلیه مستملکات خود در شرق سوئز صرفنظر کرده و به شیخ نشینهای خلیج فارس استقلال داده بود. ضمناً عراق و الجزایر و لیبی و عربستان سعودی نفت خود را ملی کرده بودند.

در ۱۹ سپتامبر ۱۹۷۲ شیخ زکی یمانی وزیر نفت عربستان سعودی سهمیه‌بندی در تولید نفت را اعلام و اظهار داشته بود: «ارزش اضافی یک بشکه نفت در زیر زمین بیشتر از نرخ بهره‌ای است که از قسم استفاده نشده درآمد آن عاید می‌گردد». <sup>۱)</sup> فردای آن روز نشریه تخصصی آمریکایی «نفت و گاز» نوشت: «از نظر وزارت خارجه آمریکا مسئله انرژی بعداز مسئله ویتنام حائز اهمیت است».

در همان سال مؤسسهٔ تکنولوژی ماساچوستس مشهور به «ام آی تی» گزارش مهمی تحت عنوان «حدود رشد» انتشار داد که سرو صدای زیادی در دنیا برپا کرد. طبق این گزارش پیشرفت فوق العاده کشورهای صنعتی فقط در اثر اقتصاد شکوفای آنها نیست بلکه در نتیجه شمار «خوبختی از راه مصرف» و تشویق جامعهٔ مصرفی است که روز بروز معنویات را بهزوال و انحطاط سوق می‌دهد.<sup>۲)</sup> نویسنده‌گان این گزارش عقیده داشتند قبل از پایان قرن بیستم بهای قسمت عمدهٔ منابع مهم طبیعی تمام شدنی، با توجه به روال کنونی مصرف و افزایش آن در آینده، بطور سراسری گران‌خواهد شد و سه راه پیشنهاد کرده بودند: اول، به رشد نامحدود همچنان ادامه داده شود؛ دوم، رشد را بطور اختیاری محدود سازند؛ سوم، کمبود منابع طبیعی، رشد را مجبور به توقف نماید. آنها تنها دو راه اخیر را قابل قبول دانسته و اظهار نظر کرده بودند در صورتی که منابع طبیعی کره زمین کمتر از حد نیاز بشر بشود، در وهله اول کشورهای صنعتی دچار بحران اقتصادی خواهند شد. ممکن است این بحران به مرحله‌ای که زندگی حیوانی و گیاهی را مورد تهدید قرار دهد

1) *Orient-Pétrole*, 15 septembre 1972.

2) Le Club de Rome, *Halte à la Croissance? Rapport Meadows*, Paris, Fayard, 1972, p. 182.

نرسد یا برعکس، ممکن است دامنه آن بقدرتی وسیع شود که بشر را در معرض خطر نابودی قرار دهد. در صورت اخیر برای هر تعداد از افراد بشر که بتوانند از بحران جان سالم بدر ببرند دیگر در روی کره زمین چیزی باقی نخواهد ماند که بتوانند با استفاده از آن جوامع جدیدی ایجاد نمایند.<sup>۳</sup>

از میان این منابع طبیعی که بسرعت رو به کاهش می‌رود و تجدیدنشدنی هم نیست در درجه اول مواد سوختنی فسیل شده یعنی زغال سنگ، نفت و گاز است که طبیعت در دورانهای بسیار دور زمین‌شناسی آنها را برای رفاه بشر امروزی در دل زمین قرار داده است. در سال ۱۹۵۷، بلافاصله بعداز بحران سوئز، سه دانشمند بزرگ اروپایی یعنی لوئی آرمان فرانسوی رئیس جامعه اروپایی انرژی اتمی (اوراتوم)، فرانتس اتلز آلمانی نایب رئیس جامعه زغال و فولاد اروپا و فرانچسکو جوردانی دانشمند اتمی ایتالیایی با انتشار گزارشی تحت عنوان «یک هدف برای اوراتوم» به اینصورت اعلام خطر کردند: «از این به بعد کمبود مواد سوختنی ممکن است باعث وقفه در پیشرفت اقتصادی اروپا گردد. وقایع اخیر و کمبود نفت ناشی از آن نشان داد که احتمال می‌رود روزی برسد که واردکردن این نوع انرژی به‌شکل نامطمئنی درآید. در این صورت کشورهای صنعتی که نیاز مبرم به‌آن دارند تشویق به اعمال زور و فشار خواهند شد و باستگی آنها به مناطق نفتخیز بی‌ثبات ممکن است منجر به آشوبهای بزرگی در سراسر جهان گردد. علی‌هذا ضروری است که از نفت فقط به‌عنوان عامل رشد و پیشرفت استفاده شود نه یک حربه سیاسی». <sup>۴</sup> تهیه‌کنندگان این گزارش پیشنهاد کرده بودند که اوراتوم به ساختمان نیروگاههای اتمی ۱۵ میلیون کیلوواتی بپردازد تا بتواند واردات نفت و گاز خود را در سطح متعادل بی‌خطری نگاه دارد.

در آن هنگام هیچ‌کس توجهی به‌این تجزیه و تحلیل پیامبرگونه نکردو علت آنهم او لا خصوصت ژنرال دوگل با اوراتوم بود که عقیده داشت حاکمیت ملی فرانسه را در معرض خطر قرار می‌دهد و ثانیاً به‌علت وقت و هزینه سرسام‌آوری بود که می‌بایست صرف ایجاد نیروگاههای اتمی گردد. پژوهش در راه یافتن منابع جدید انرژی که روزی بتواند جایگزین نفت شود نیز به‌جایی نرسیده بود و در سال ۱۹۷۳ تولید انرژی ناشی از

3) *Ibid.*, p. 274.

4) *Un Objectif pour l'Euratom, OCED, mai 1957.*

اتم فقط یک درصد مصرف انرژی اروپا را تشکیل می‌داد. عدم توجه و بی‌تفاوتی زمامداران غربی نسبت به این مسئله علت مهم دیگری هم داشت و آن این بود که هرساله منابع جدید نفت و گاز کشف می‌شد که بیش از حد نیاز بود و علی‌رغم افزایش مصرف که فقط در فرانسه بین سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۳ مه برابر شده بود، رقابت شرکتهای نفتی مستقل آمریکایی که نفت وارداتی را با بهای کمتری می‌فروختند کارتل بزرگ نفتی مرکب از هفت شرکت بزرگ چند ملیتی طلاً سیاه را وادار کرد که بهای فروش نفت خود را کاهش دهد.

کارتل نفتی از این کاهش بهای نفت آنقدرها هم نگران نبود زیرا عدم النفع خود را در دونوبت در فوریه ۱۹۵۹ و اوت ۱۹۶۰ از کسر بهای «اعلام شده» نفت خام که به کشورهای تولیدکننده می‌پرداخت جبران کرد چون بموجب قراردادهایی که بین کارتل نفتی و کشورهای تولیدکننده منعقد شده بود این حق به «هفت خواهر» واگذار گردیده بود.\* در نتیجه بهای هر بشکه نفت «سیک عربی» صادره از خلیج فارس از ۲/۰۸ دلار به ۱/۹۰ دلار و سپس به ۱/۷۶ دلار کاهش یافت واز این بابت ضرر زیادی متوجه کشورهای تولیدکننده که عموماً منبع درآمد دیگری بجز نفت نداشتند، نمود.<sup>۵</sup> سعید العتبیه وزیر نفت امارات متحده عربی ضرری را که در عرض ده‌سال از این بابت متوجه کشورهای تولیدکننده نفت خاورمیانه‌می‌شد، چهار میلیارد دلار پیش‌بینی کرد.<sup>۶</sup>

کارتل نفتی در اتخاذ این تصمیم بکلی کشورهای تولیدکننده نفت را نادیده گرفته و با آنان مشورت نکرده بود و این امر پنج سال بعد از کنفرانس باندونگ که نسیم آزادی را در امپراتوریهای مستعمراتی پراکنده بود در حقیقت عملی تحریک‌آمیز و لطمہ‌ای به‌غور ملی کشورهای جهان سوم بشمار می‌رفت. لذادر ۱۵ سپتامبر ۱۹۶۰ سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) ابتدا با شرکت ونزوئلا، عربستان سعودی، کویت،

\* این کارتل که در سال ۱۹۲۸ تأسیس شده مرکب از پنج شرکت نفتی بزرگ آمریکایی (اکسون، موبیل، تکزاکو، استاندارد اویل آف کالیفرنیا، گالف) و شرکت نفت انگلیس (بی‌بی) و شرکت نفت انگلیسی و هلندی‌شل است و برای هریک از محصولاتش قیمت واحدی در سراسر جهان معین می‌کند.

5) Thierry de Montbrial, *L'Énergie, le compte à rebours*, Paris, Lattès, 1978, p. 285.

6) Said Al Otaiba, *L'OPEP et l'industrie pétrolier*, Londres, Croom Helm, 1978, p. 65.

ایران و عراق در بغداد تشکیل گردید. سازمان مزبور در نخستین زورآزمایی خود با کارتل بزرگ نفتی موفق شد از کاوش بیشتر بهای نفت جلوگیری کند و طی ده سال بعد بهای نفت خام را همچنان ثابت نگهداشد. اما همه چیز با کوادتای نظامی سرهنگ قذافی در اول سپتامبر ۱۹۶۹ علیه پادشاه سالخورده آن کشور که برای معالجه به خارج رفته بود تغییر کرد.

کشور لیبی در زمان استعمار ایتالیا ییها از وحدت سه ایالت طرابلس، سیرنائیک و فزان تشکیل شده و اولین کشور افریقایی بود که بعداز خاتمه جنگ دوم جهانی، یعنی در سال ۱۹۵۱، به استقلال نائل گردید. در آن موقع شورویها سعی کردند که سازمان ملل متعدد قیمت این کشور وسیع و کم جمعیت را به آنان واگذار کند ولی در این اقدام موفق نشدند و سازمان ملل ترجیح داد این کشور را که قسمت اعظم آن صحرا و چند بندر در دریای مدیترانه است که آنها هم در جنگ جهانی دوم در نتیجه نبردهای خونین بین رومل و مونتگامری بشدت آسیب دیده بودند، مستقل نماید. در هنگام استقلال لیبی درآمد سرانه مردم آن کشور ۳۰ دلار در سال و در نتیجه کمترین درآمد سرانه کشورهای افریقایی بشمار می‌رفت ولی در سال ۱۹۶۲ در اثر اکتشاف منابع عظیم نفت به ۱,۰۰۰ دلار در سال رسید و از این لحظه در رأس کشورهای افریقایی قرار گرفت. قسمت عمده منابع مزبور در دست شرکت استاندارد اویل و نیروی هوایی آمریکا بود که مهمترین پایگاه هوایی منطقه مدیترانه را در ویلوس فیلد در اختیار داشت.

وقتی قذافی قدرت را در دست گرفت، با دارابودن چنین منابع درآمد عظیمی دیگر نمی‌توانست به صورت عروسکی در دست خارجیان باقی بماند. او و رفقای نظامیش به هیچ وجه طرفدار روش آتاتورک نبودند و اعتقادی به این که راه نجات کشورشان از دست بیگانگان تقليد از غرب است نداشتند بلکه چون همه آنها از صحرا نامتناهی می‌آمدند که وجود خداوند در همه جای آن احساس می‌شود، خود را شمشیر خدا و دین (سیف الاسلام) می‌دانستند و در دنیای خارج، اعم از سرمایه داری و کمونیست، بجز فساد و انحطاط و کفر چیزی نمی‌دیدند. جمال عبد الناصر مبعود آنان بود و شکست وی در سال ۱۹۶۷ بشدت آنها را دچار سرگیجه و حیرت ساخته بود. لذا تصمیم گرفتند بادردست گرفتن قدرت در کشورشان و بکار بردن منابع درآمد عظیم آن در راه بیداری اعراب انتقام او را بگیرند. قذافی در عقایدش تعصب داشت و چون اشخاص متعصب جای مهمی در تاریخ دارند، این

سنهنگ ۲۸ ساله نیز می‌باشد نقش مهمی ایفا کند.  
 بمضمض اینکه شورای انقلاب و سنهنگ قدامی زمام امور را در لیبی در دست گرفتند، مصمم به نابودی آثار استعمار شدند و توانستند آمریکاییها و انگلیسیها را در عرض ششماه بدون سروصدای وادار به تخلیه پایگاه‌هایشان در آن کشور بنمایند. ششماه بعد نیز در سپتامبر ۱۹۷۰ موفق شدند شرکت نفت آمریکایی آکسیدنتال را که در استخراج منابع نفتی لیبی سهیم بود و رقیب کارتل بزرگ نفتی بشمار می‌رفت، به قبول افزایش ۱۴ درصد بهای اعلام شده نفت و ۵ درصد مالیات دولت لیبی از روغن و گاز صادراتی وادار کنند. اوضاع سیاسی بروفق مراد آنان بود و بسته شدن کانال سوئز به دنبال جنگ شش روزه بازار نفت را گرم کرده و بهای حمل نفت افزوده بود. لوله نفت تاپلاین که نفت عربستان سعودی را به بندر صیدا در لبنان می‌رسانید صدمه دیده بود و شرکتهای نفتی چاره‌ای جز پیروی از شرکت آکسیدنتال نداشتند و بدین ترتیب بود که ماجرا افزایش روزافزون بهای نفت آغاز شد.<sup>7)</sup>  
 در دسامبر ۱۹۷۰، اوپک تقاضای افزایش بهای اعلام شده نفت را کرد که کارتل نفتی ناچار به قبول آن شد و بهای نفت «سبک عربی» که در حدود ۱/۸۰ دلار بود به سه دلار افزایش یافت و ضمناً قیمت نفت خام لیبی هم دوبرابر شد.

در فوریه ۱۹۷۱ در نتیجه به بن‌بست رسیدن مذاکرات بین فرانسه و الجزایر، دولت الجزایر تولید و حمل محصولات نفتی خود را ملی کرد. عراق در ژوئن ۱۹۷۲ و لیبی در تابستان ۱۹۷۳ از این اقدام پیروی و منابع نفت خود را ملی کردند و این امر باعث شد که نیکسون در ۱۷ آوریل آن سال پیامی درباره مسئله انرژی به کنگره آمریکا بفرستد و در مورد خطرات ناشی از افزایش مداوم بهای نفت وارداتی به آمریکا هشدار بدهد.

با این مقدمات، وقتی در ۱۷ اکتبر ۱۹۷۳ کشورهای عربی صادرکننده نفت تصمیم به استفاده از حربه نفت بمنظور فشاردادن به اسرائیل و حامیانش گرفتند، در موقعیت کاملاً مناسبی قرار داشتند. اغلب کشورهای

7) Paul Frankel, «The Current State of World Oil», *Middle East Economic Survey Supplement*, 6 septembre 1978, p. 7.

غربی مجبور به محدود کردن مصرف انرژی و حتی در بعضی کشورها ممنوع کردن استفاده از اتومبیلهای شخصی در روزهای یکشنبه و تعطیل شدند. در مصرف برق خیابانها و شو法ز منازل صرفه جویی شد، در حالی که بهای نفت همچنان رو به افزایش بود.

به دنبال خاتمه یافتن جنگ شش روزه، استفاده از حربه نفت به عنوان فشار به اسرائیل، علت وجودی و کارآیی خود را از دست داد و صدور نفت به اروپا بتدریج به صورت عادی درآمد ولی نگرانی و دستپاچگی اروپا و ژاپن در این جریان، به کشورهای صادرکننده نفت نشان داد که بدون قبول کوچکترین خطری می‌توانند باز هم به بهای نفت خود اضافه کنند. در اکتبر ۱۹۷۲ بهای یک بشکه نفت خام «سبک عربی»  $5/11$  دلار بود و در پایان آن سال به  $56/11$  دلار رسید. سایر کشورهای عضو اوپک یعنی ونزوئلا، نیجریه، ایران و اندونزی هم دلیلی نداشت که از فرصت استفاده نکنند و بهای نفت خود را افزایش ندهند لذا ارز اضافی که کشورهای سرمایه‌داری غرب فقط در سال ۱۹۷۴ برای خرید نفت پرداختند بالغ بر  $50$  میلیارد دلار می‌شد.

بحran اقتصادی قبل از بطور محسوس آغاز شده بود ولی افزایش بهای نفت نقش عمده‌ای در بن هم زدن موافقه پرداختها و تشدید تورم و بیکاری در کشورهای مزبور داشت. پنج سال بعد از وقایع ماه مه ۱۹۶۸ که ضعف پایه‌های اخلاقی سیستم غربی را آشکار کرده بود اینک نخستین ضربه نفتی نشان می‌داد که پایه‌های اقتصادی این کشورها نیز تا چه حد سست و ضعیف است و جامعه فراوانی و رفاه دارد اعتماد به نفس خود را از دست می‌دهد.<sup>۸</sup>

افزایش درآمد نفت باعث بلند پروازیهای بزرگی شد. شاه ایران که گمان می‌کرد همه‌چیز را می‌توان با پول خرید، مقاومت مردم در برابر غربی کردن اجباری جامعه را ناچیز شمرد و به این فکر افتاد که کشورش را به صورت ژاپن خاورمیانه و ژاندارم منطقه در آورد. این اقدام برای او و کشور ایران بسیار گران تمام شد. قدماً نیز بصورت رهبر معنوی و الهام‌بخش کلیه نهضت‌های انقلابی روی زمین از ایرلند تا فیلیپین درآمد.

در این هنگام جهان سوم سعی کرد نه تنها از نفت بلکه از کلیه مواد

<sup>8</sup> Jean-Jacques Pluchart, *Energie mondiale: les nouvelles stratégies*, Paris, Armand-Colin, 1978, pp. 19-20.

خام خود استفاده کند و شرایط مبادله کالا با دنیای ژرتومند را مورد تجدید نظر قرار دهد. ولی از آنجایی که قسمت عمده بعضی از مواد اولیه مانند سرب و روی و نیکل و تا حدودی مس، در کشورهای صنعتی تولید می‌شوند و ضمناً کشورهای مزبور مخصوصاً آمریکا از لحاظ تولیدات مواد غذائی برتری دارند، این کار با اشکال مواجه شد. از جانب دیگر کشورهای فقیر نمی‌توانند از کالاهای ساخته شده و اعتبارات مالی غرب چشم‌پوشی کنند.<sup>9</sup> مجموع بدھی کشورهای درحال توسعه به کشورهای ژرتومند در سال ۱۹۸۱ به مبلغ افسانه‌ای ۵۰۰ میلیارد دلار بالغ می‌شد، در حالی که کمک‌هایی که کشورهای ژرتومند به آنان دادند از ۲۵ میلیارد دلار تجاوز نمی‌کرد. درآمد خالص ملی اغلب کشورهای قرض گیرنده کمتر از ۷٪ پیش‌بینی شده از طرف سازمان ملل در برنامه «بیست سال پیشرفت» است و تعداد کشورهای جهان سوم که توانسته‌اند سیل کالاهای ساخته شده از قبیل لباس و وسایل الکترونیکی را به بازارهای غربی سرازیر کنند، بسیار ناچیز است و فقط چهارتای آنان یعنی کره جنوبی، تایوان، هنگ‌کنگ و سنگاپور توانسته‌اند معادل نصف صادرات کالاهای ساخته شده در کشورهای جهان سوم به‌غرب را به‌خود اختصاص بدهند.

اکنون که کلیه عوامل را در نظر می‌گیریم به‌این نتیجه می‌رسیم که تنها برندۀ جنگ اکبر، عربستان سعودی، کویت، قطر، بحرین و سایر شیوخ خلیج فارس بوده‌اند که بعد از عزیمت انگلیسی‌ها در سال ۱۹۷۱ فدراسیونی بنام امارات متحده عربی تشکیل دادند. در واقع، بدون کمک مالی کشورهای مزبور جنگ اکبر صورت نمی‌گرفت. زیرا با وجود نقد آنها بود که مصر و سوریه توانستند از شوروی اسلحه بخرند. افزایش بهای نفت به کشورهای مزبور اجازه داد ذخایر ارزی خود را به ارقام نجومی برسانند. آنها این پول‌ها را فقط صرف خرید عمارت‌های مجلل در شهرهای بزرگ غرب و اسلحه و وسایل پیشرفتی و یا سپردن در بانک‌ها و استفاده از بهره آن نکردند، بلکه این ذخایر به دولت ریاض و دوستاش در خلیج فارس قدرت سیاسی عظیمی اعطا کرد.

اما آنکه بیش از همه از جنگ اکبر متضرر شد، اروپا بود. وزیر خارجه

9) Emma Rothschild, «Food Politics», *Foreign Affairs*, Janvier 1976.

فرانسه در ۱۲ نوامبر ۱۹۷۳ در مجلس ملی این کشور اظهار داشت: «اروپا که نسبت به آن اینقدر بی‌اعتنایی و توهین می‌شود، به علت وابستگی خود به نفت خاورمیانه قربانی واقعی این جنگ بشمار می‌رود، در حالی که از مدت‌ها قبل درباره خطرات و آشفتگی ناشی از آن هشدار می‌داده است.»<sup>۱۰</sup> وزیری که این سخنان را ادا کرد میشل ژوبر، دبیرکل سابق دفتر ریاست جمهوری بود که در آوریل آن سال به جای موریس شومان سیاست خارجی فرانسه را در دست گرفته بود و مردی با فکر و پرشور و هیجان و کوچک اندام بود که قسم خورده بود اروپاییها را وادار سازد که با یکصدا با آمریکاییها گفتگو کنند و آنها را مجبور سازند که به نظرات و منافع و امیال اروپاییان احترام بگذارند. او نقش عمده‌ای در عضویت انگلستان در بازار مشترک ایفا کرده بود و روی همکاری با ادوارد هیث، نخستوزیر محافظه‌کار آن کشور که نظراتش مشابه او بود ولی البته خونسردی بیشتری در به کرسی نشاندن آن بکار می‌برد، حساب می‌کرد.<sup>۱۱</sup>

ژوبر به پمپیدو پیشنهاد کرده بود: «چرا با هیث و برانت توافق نمی‌کنید که من بعد برای مسائل بازار مشترک و همکاری سیاسی، به جای یک سخنگو یک نماینده واحد تعیین کنید؟ شما می‌توانید در حاشیه تشکیلات سیاسی و اداری بازار مشترک به چنین توافق ضمنی نائل شوید. برانت می‌تواند در سال ۱۹۷۶ این نقش را به عهده بگیرد و هیث در ۱۹۷۵ و خود شما در سال ۱۹۷۶ و قس علی‌هذا. با این ترتیب اروپا یک‌صدا و یک‌چهره خواهد داشت.»<sup>۱۲</sup> این پیشنهاد با نظرات رئیس جمهوری فرانسه که موافق با فرمول انعطاف‌پذیرتری مانند «گردد هم‌آیی سران کشورهای اروپایی در کنار آتش بخاری» بود چندان جور در نمی‌آمد و بالاخره هم شورای اروپایی کنونی بر اساس عقاید پمپیدو بوجود آمد.

با توجه به اینکه نیکسون سال ۱۹۷۳ را «سال اروپا» اعلام کرده بود، هنری کیسینجر که بخاطر دریافت جایزه صلح نوبل باتفاق لو دوك تو بمناسبت استقرار صلح در ویتنام شهرت زیادی کسب کرده بود، در نطقی در ۲۳ آوریل آن سال اظهار داشت: «آمریکا دارای مسئولیتها و منافع جهانی است، در حالی که متفقین آن کشور در پیمان آتلانتیک فقط منافع

10) Michel Jobert, *L'Autre regard* Paris, Grasset, 1976, p. 344.

11) Michel Jobert, *Mémoires d'avenir*, Paris, Grasset, 1974, p. 230.

12) *Ibid.*, p. 253.

منطقه‌ای دارند و بازار مشترک در مناسبات اقتصادی خود بیش از پیش به منطقه‌ای بودن خود تکیه می‌نماید. ایالات متحده ناچار است به عنوان بنیانگذار و مسئول یک سیستم بازرگانی و مالی بسیار کسترده عمل کند.» کیسینجر هدف از «سال اروپا» را آشتبانی دادن این دو وضعیت و راه حل آن را هم «تدوین یک منشور آتلانتیک جدید دانست که هدفهای آینده را معین سازد و پایه و اساس روابط نوع جدیدی بین کشورهای آتلانتیک را پایه‌ریزی کند که بتدریج ژاپن هم بتواند در آن شرکت‌داشته باشد.»<sup>۱۲</sup>\* لازم نیست بگوییم که کشورهای اروپایی نسبت به این تقسیم‌بندی که «مسئولیتهای جهانی مال ما و مسئولیتهای منطقه‌ای مال شما باشد» بیعلاقگی و سردی آشکاری نشان دادند. آنها بیم داشتند که منظور اصلی منشور آتلانتیک جدید کمک به بهبود وضع اقتصادی آمریکا که در اثر جنگ ویتنام بشدت صدمه دیده بود باشد. نرخ تورم در آن‌کشور به‌یک درصد در ماه رسیده بود و سفت‌بازی با دلار که به‌علت لفو قابلیت تبدیل آن به طلا در اوت ۱۹۷۱ و کاهش ارزش آن در دسامبر همان سال تاحدودی آرام گرفته بود مجدداً با شدت‌بیشتری شروع شده و منجر به کاهش‌دهدرصد دیگر از ارزش آن در فوریه ۱۹۷۳ و برقراری یک سیستم شناور در دوم مارس گردید.

ذخیره پولی دنیاکه در آمریکا نگهداری می‌شد از ۴۹/۸ درصد در سال ۱۹۵۰ به ۱۵/۷ درصد کاهش یافته و در مقابل ذخیره کشورهای عضو بازار مشترک از ۶/۱ درصد به ۳۲/۵ درصد افزایش یافته بود.<sup>۱۴</sup> تولیدات آمریکا هم که در سال ۱۹۵۰ هفتاد درصد بازارهای اروپایی را در دست داشت اکنون به ۴۹ درصد تنزل کرده بود. نرخ بهره داخلی آن‌کشور هم که در سال ۱۹۵۵ پانزده درصد بود اینک به پنج درصد کاهش یافته بود.<sup>۱۵</sup> با در نظر گرفتن این ارقام، آمریکاییها می‌گفتند لازم است اروپاییها به یاد بیاورند که برنامه مارشال در سالهای بعد از جنگ دوم جهانی، خوشبختی و رفاه و پیشرفت آنها را تأمین کرده و اکنون

\* اولین منشور آتلانتیک در ۱۴ اوت ۱۹۴۱ به‌امضای روزولت و چرچیل رسید که اساس دنیای بعد از جنگ را بیان می‌نمود.

13) *Le Monde*, 25 avril 1973.

14) Grosser, *Les Occidentaux*, op. cit., p. 346.

15) Yann Fitt, André Farhi, Jean-Pierre Vigier, *La Crise de l'impérialisme et la Troisième Guerre mondiale*, Paris, Maspéro 1976, pp. 231 et 241.

وقت آن رسیده است که تلافی کنند.

اما اروپاییها مخصوصاً فرانسویها و انگلیسیها که بعد از سال‌ها قهر و آشتی اکنون در اثر سیاست ادوارد هیث ماه عسل خود را می‌گذرانند عقیده داشتند که قسمت اعظم گرفتاریهای آمریکا ناشی از سوء اداره امور اقتصادی آن کشور است و علی‌هذا به هیچ‌وجه مایل نبودند به صورت گاو شیرده کشوری که هنوز ثروتمندترین کشور جهان بشمار می‌رفت درآیند. اما نیکسون در گزارشی که در سوم ماه مه ۱۹۷۳ درباره «سیاست خارجی آمریکا در دهه هفتاد» به کنگره آن‌کشور تسلیم کرد، در نظرات خود اصرار ورزید و اعلام داشت: «امروز آمریکا و اروپا باید دست به یک اقدام اساسی بزنند و کنفرانسی تشکیل بدهند و در موارد زیر با یکدیگر همکاری نمایند:

۱) تدوین یک سیستم اقتصادی جدید که در آن اروپاییها بتوانند وحدت خود را تقویت کنند، و شرایط منصفانه‌ای بوجود آورند که آمریکا هم بتواند در بازارهای جهانی با آنها رقابت کند؛

۲) ایجاد یک سیستم دفاعی نیرومندضمن انجام تعهدات دوجانبه‌ای که به عهده گرفته‌اند و تقسیم عادلانه هزینه‌هایی که در بر دارد.<sup>۱۶</sup>

آمریکاییها خواستار کاهش یکسان تعریفهای گمرکی کشورهای اروپایی بودند و اروپاییان آن را موكول به تثبیت حداقل وضع پولی می‌کردند. اما در ماه سپتامبر ۱۹۷۲ ژیسکار دستن وزیر دارایی فرانسه با نظر آمریکاییها مبنی بر اینکه معاملات صندوق بین‌المللی پول براسامن یک واحد محاسبه فرضی که از میانگین شانزده ارز خارجی گرفته شده صورت بگیرد، موافقت کرد. در مذاکرات بازرگانی که تحت عنوان «نیکسون راوند» در همان ماه بین کشورهای عضو گات\* در توکیو به عمل آمد، موضع کشورهای عضو پیمان آتلانتیک و ژاپن در برابر آمریکا بسرعت نرم شد و سر تسلیم فرود آوردند.

اما نیکسون راضی نبود که کشورهای مزبور حسن نیت خود را فقط در امور بازرگانی نشان بدهند. او می‌خواست در مذاکرات مهمی که با

\* گات موافقنامه عمومی درباره تعرفه‌ها و بازرگانی است که در سال ۱۹۴۷ امضا شده و روابط بازرگانی بیش از صد کشور سرمایه‌دار و جهان سوم و بعضی از کشورهای سوسیالیست را تدوین کرده است. اصطلاح مزبور نه تنها درباره موافقنامه بلکه در مورد سازمانی هم که به منظور اجرای مقررات آن تأسیس شده است، بکار می‌رود.

16) *La politique étrangère des États-Unis*, U. S. I. S., 1973, p. 27.

برزنف در پیش داشت و در فصل دهم به آن اشاره کردیم، کشورهای اروپایی عاقلانه و به صورت یکپارچه پشت سرش باستند. به همین منظور در ۳۱ مه ۱۹۷۴ با پمپیدو در ریکیاویک پایتخت ایسلند ملاقات کرد و رئیس جمهوری فرانسه را به علت پیشرفت بیماری سرطان در حال بسیار نامساعدی یافت. توافق آمریکا و شوروی درباره تحریم جنگ هسته‌ای باعث ایجاد سوءظن شدیدی در پاریس شد و ژوبن وزیر خارجه فرانسه مرتبأ گفتگو از ایجاد حکومت مشترک دو ابرقدرت برای اداره دنیا می‌کرد که در نهایت منجر به بی‌اثر کردن و کنار گذاشتن اروپا می‌شد.<sup>17)</sup>

این سلطه مشترک را با همه رقابت‌ها و بند و بستهایش، در جریان جنگ اکتبر عملاً در فصل پیش مشاهده کردیم. در این ماجرا یک بعران خطرناک دنیا را تهدید می‌کرد که قسمتی از آن می‌باشد در میدان جنگ و قسمت دیگر در سر میز مذاکره دو ابرقدرت حل و فصل شود و در تمام این مدت واشینگتن و مسکو لحظه‌ای به‌این فکر نیفتادند که نظر اروپا را جویا شوند. مخصوصاً در ۲۵ اکتبر که اعلام خطر اتمی صورت گرفت و نزدیک بود نه کشور اروپایی عضو بازار مشترک فدای آن شوند این بی‌اعتنایی بیش از هر زمان به‌چشم می‌خورد. متعاقب آن آمریکاییها و اروپاییها شدیدترین ناسزاها را بهم دادند. آمریکاییها از سوءنیت متفقین اروپایی در ایجاد موانع در برقراری پل هوایی به اسرائیل و همچنین عدم اتخاذ تدابیر احتیاطی به‌هنگام اعلام خطر اتمی خشنمناک بودند و اروپاییان از این‌که با آنها مانند دست‌نشاندگانی که فقط باید دستورات واشینگتن را اجرا کنند رفتار می‌شود بشدت گله‌مند و دلغور بودند.

در ۲۶ اکتبر ۱۹۷۳ جیمز شلزینجر وزیر دفاع آمریکا اظهار داشت: «ما درباره کلیه جنبه‌های همکاری کشورهای مختلف در موقع بحران تحقیق خواهیم کرد و نتایج آن را در آینده مد نظر قرار خواهیم داد.» وی حتی تهدید به فراغواندن نیروهای آمریکایی مستقر در اروپا کرد و گفت: «اگر ما نیروهای مذبور را در اروپا نگاه داشته‌ایم فقط به‌این خاطر است که آماده باش ما را تسهیل می‌کند و دلیل دیگری ندارد.» کیسینجر

نیز با همین لحن در ۲۸ اکتبر اظهار داشت: «آنچه ما را ناراحت می‌کند این است که از پانزده روز پیش تا کنون آمریکا ناچار به اتخاذ تصمیمهای مهمی بوده است و اروپاییان بنحوی عمل کرده‌اند که گویی اصلاً اتحادی با آمریکا ندارند و خود را بیشتر علاوه‌مند به کسب امتیازات فردی و جنبی نشان داده‌اند تا همکاری با آمریکا.<sup>۱۸)</sup>

در اول نوامبر پرزیدنت پومپیو پیشنهاد یک گردهم‌آیی سران نه کشور عضو بازار مشترک را بسبک مورد علاقه خودش «در کنار آتش بخاری» و بدون هیچگونه تشریفاتی نمود تا کشورهای مزبور با یکدیگر تبادل نظر کنند و یکپارچگی خود را از لحاظ سیاسی نشان بدهند. در ۹ نوامبر، وزیران خارجه بازار مشترک در بروکسل اجتماع کردند و اعلامیه پیشنهادی انگلیس را – مبنی براینکه «لازم است اسرائیل به اشغال سرزمینهایی که در سال ۱۹۶۷ تصرف کرده خاتمه بدهد» – تصویب کردند.<sup>۱۹)</sup> فرانسویها جداً طرفدار این اعلامیه بودند و ژوبن اظهار داشت: «مگر کسی که سعی می‌کند بهخانه خودش برگردد و می‌خواهد پایش را به درون منزلش بگذارد مرتکب تعاویز شده است؟»<sup>۲۰)</sup> می‌توان تصور کرد که این اظهارات چه موج اعتراضی را در اسرائیل و در میان طرفدارانش در کشورهای غربی برانگیخت.

اعلامیه شورای وزیران بازار مشترک درباره خاورمیانه به هیچ وجه با مصوبات سازمان ملل متعدد، مخصوصاً قطعنامه مورخ ۸ دسامبر ۱۹۷۲ مجمع عمومی که آمریکا هم به آن رأی داده بود مغایرت نداشت و روش بعضی از کشورهای عضو مانند فرانسه و انگلیس و ایتالیا کاملاً با سیاستی که از دیرباز پیروی می‌کردند و آخرین تحولات منطقه درستی آنرا ثابت کرده بود مطابقت می‌کرد. انگلستان بمحض شروع جنگ اکتبر همان سیاستی را که ژنرال دوگل در سال ۱۹۶۷ در پیش گرفته بود، ادامه داد و صدور اسلحه به منطقه جنگی را تعریم کرد در حالیکه بخوبی می‌دانست این تصمیم بیشتر به ضرر یهودیان که تانکهایشان از نوع سانتوریون انگلیسی است تمام خواهد شد. به همین جهت مجله معتبر «اکونومیست» چاپ لندن بر روی جلد خود کاریکاتور ادوارد هیث را با لباس عربی کشید که می‌گفت: «برای نفت هر کاری بخواهید می-

18) U. S. News and World Report, 12 novembre 1973.

19) Jobert, L'Autre regard, op. cit., p. 343.

20) Ibid., pp. 337-38.

کنم.» جمهوری فدرال آلمان نیز پس از آنکه چشمانش را در استفاده از پایگاه‌های آمریکایی در خاک آن کشور برای ارسال اسلحه‌های آمریکایی موجود در آلمان به مقصد اسرائیل بست، همین‌که متوجه حضور کشتی‌های اسرائیلی در بندر برمن هافن شد، صدا با اعتراض بلند کرد.

در نظر کیسینجر که در آن هنگام مشغول رفت و آمد بین پایتخت‌های خاورمیانه به منظور راضی کردن مصر و اسرائیل به قبول آتش‌بس بود، اعلامیه نه کشور به مثابه ضربه کارد به پشت آمریکا بشمار می‌رفت<sup>۲۱</sup> مخصوصاً که میشل ژوبر در فردای روزی که موافقنامه آتش‌بس در کیلومتر ۱۰۱ به‌امضا رسید سیستم حکومت مشترک دو ابرقدرت را محکوم کرد و گفت: «سلطه دوا برقدرت باعث فلنج شدن جامعه بین‌المللی شده است.»<sup>۲۲</sup> وقتی پمپیدو در ۲۳ نوامبر ۱۹۷۳ دستور اجرای طرح «اورودیف» را داد دیگر کاسه صبر آمریکاییها لبریز شد زیرا بموجب آن کشورهای اروپایی مشترکاً به تولید اورانیوم غنی شده مورد نیاز راکتورهای اتمی خود می‌پرداختند و در این کار از روشی که فرانسویها در ساختن بمب هیدروژنی بکار بردند بودند استفاده می‌کردند و به این ترتیب جامعه اقتصادی اروپا در مورد سوخت اتمی از واستگی به آمریکا خلاص می‌شد.

به عقیده آمریکاییها وقت آن رسیده بود که به‌این گونه اقدامات تجزیه طلبانه خاتمه داده شود، لذا در ۱۲ دسامبر، یعنی ۴۸ ساعت قبل از تشکیل سران که قرار بود به دعوت پمپیدو در کپنه‌اگ کنعقد شود، کیسینجر نطق شدیداللحنی که شبیه به اخطار بود در لندن ایراد کرد و گفت: «وحدت اروپا نباید به ضرر جامعه آتلانتیک عملی شود» و کشور-های بازار مشترک را متهم کرد که به‌بهانه پیدا کردن هویت اروپایی از اصل مشاوره با امریکا خودداری می‌کنند.<sup>۲۳</sup> کشورهای اروپایی با وجود تصویب قطعنامه‌ای بنام «سنده راجع به هویت اروپایی» که ضمن آن تمایل خود را به تسجیل و اعمال تدریجی هویت اروپایی در برابر سایر واحدهای سیاسی، و تشریک مساعی در تدوین یک سیاست مستقل اروپایی، اعلام می‌داشتند، منظور از اخطار کیسینجر را بخوبی درک کرده بودند.

21) *Le Monde*, 14 novembre 1973.

22) *Ibid.*

23) Jean Castarède, *De l'Europe de la raison à celle du cœur*, Paris, Nathan 1979, p. 369.

از مدت زمانی پیش، فکر ایجاد یک سیستم مستقل دفاع اروپایی که کلید واقعی هرگونه استقلال جامعه اروپایی بشمار می‌رود، از طرف پمپیدو و ادوارد هیث مطرح شده بود. وقتی این فکر را با والتر شل وزیر خارجه آلمان فدرال در میان گذاشتند، وی جواب داد: «بهتر است قبل از هر چیز فرانسه به عضویت گروه اتمی پیمان آتلانتیک درآید.» گروه مزبور پس از شکست طرح «نیروی اتمی چندجانبه» تشکیل شده بود و به قول رئیس جمهوری فرانسه شbahat به کیسه‌ای داشت که سران با طناب آمریکایی بسته شده باشد.<sup>24</sup> سیاست مشترک اروپاییان در مورد انرژی هم باشکال موافق شده بود زیرا هلند به علت داشتن گاز طبیعی، آزادی عمل بیشتری داشت و جمهوری فدرال آلمان هم که همیشه می‌ترسید مبادا آمریکاییها نیروی خود را از آن کشور فرا خواندند با طرح «اورودیف» مخالفت می‌کرد.

در دهم دسامبر کیسینجر طرحی را به شورای وزیران پیمان آتلانتیک در لندن تسلیم کرد که به موجب آن یک واحد عملیاتی انرژی با شرکت کشورهای اروپایی و آمریکا و ژاپن تشکیل می‌شد و منظور آن ایجاد یک جبهه واحد کشورهای مصرف کننده نفت در برابر اوپک بود تا کشورهای عربی صادر کننده را به لغو تحریم نفت که هنوز ادامه داشت وادار کند. عکس العمل اوپک در برابر این طرح، دو برابر کردن قیمت نفت خام بود.

در ۸ ژانویه ۱۹۷۶ نیکسون از هشت کشور مصرف کننده عده نفت دعوت کرد که در یک گردهم‌آیی در واشینگتن شرکت کنند و درباره طرح کیسینجر برای تشکیل جبهه واحد در مقابل اوپک و همچنین تأسیس یک «آزانس بین‌المللی انرژی» که وظیفه آن تولید مواد سوختی دیگری به جای نفت و سهمیه‌بندی نفت در صورت بروز یک بحران دیگر بود به مذاکره پردازند. دولت فرانسه با قسمت اول موافق ولی با قسمت دوم شدیداً مخالف بود.

هنگامی که گردهم‌آیی مزبور در ۹ فوریه تشکیل شد روابط فرانسه و آمریکا به حال بحرانی درآمده بود. میشل ژوبن ضمن سفر خود به خاورمیانه، در تلویزیون سوریه اظهار کرده بود: «مواضع آمریکا و فرانسه درست نقطه مقابل یکدیگر قرار دارد.»<sup>25</sup> هدف وزیر خارجه فرانسه

24) Jobert, *Mémoires d'Avenir*, op. cit., p. 268.

25) Grosser, *Les Occidentaux*, op. cit., p. 356.

این بود که کشورش مقام سابق خود را در خاورمیانه بازیابد ولذا نمی-توانست ت عمل کند که کنفرانس ژنو برای رسیدگی به اختلافات اعراب و اسرائیل در ۲۱ دسامبر با شرکت کیسینجر و گرومیکو تشکیل شود و از او دعوت نکنند. در این کنفرانس یکبار دیگر کیسینجر همان حرفه‌ای سابق را درباره اروپا تکرار کرد، در حالی که فرانسویها به هیچ وجه حاضر نبودند از صحنه بین‌المللی کنار بروند و فقط نقش منطقه‌ای به آنان واگذار شود.

در ۵ فوریه ژوبیر با همکارانش در بازار مشترک در بروکسل ملاقات و ادعا کرد که نه کشور را متلاعده کرده است که زیربار این که گردهم‌آیی واشینگتن به صورت یک سازمان دائمی درآید نروند. اما کیسینجر که مراقب مانورهای فرانسویان بود با همکاری هلموت اشمیت وزیر اقتصاد آلمان که طرفدار سرسرخ همبستگی بین اروپا و آمریکا بشمار می‌رفت، با مانور ماهرانه‌ای زحمات ژوبیر را خنثی و اشمیت را وادر کرد بگوید: «اگر قرار باشد بین اروپا و آمریکا یکی را انتخاب کنم، آمریکا را انتخاب خواهم کرد..»<sup>26)</sup> وزیر خارجه فرانسه جواب داد: «ما را متهم می‌کنند به اینکه هر کس سیاست خودش را دنبال می‌کند. مگر آمریکا غیر از این چه می‌کند؟ آمریکا هدفی جز دفاع از منافعش ندارد و حکومت نیکسون هیچ چیز جدیدی ندارد به ما پیشنهاد کند..»<sup>27)</sup>

گردهم‌آیی واشینگتن سرانجام تصمیم گرفت آژانس بین‌المللی انرژی را که آمریکاییها پیشنهاد کرده بودند تأسیس کند ولی فرانسه از شرکت در آن خودداری کرد. در ۴ مارس، کیسینجر به روزنامه نگاران اظهار داشت: «فرانسویها مهارت بسیاری در ضرر رساندن دارند ولی در سازندگی چنین هنری ندارند..» میشل ژوبیر جواب داد: «دفعه‌ایnde که با وزیران خارجه انگلیس و آلمان ملاقات کنم تبسم‌کنان به آنها خواهم گفت: سلام ای خانمین..»<sup>28)</sup>

در چنین معیط پر تشنجه خبر مرگ ژرژ پمپیدو در دوم آوریل منتشر گردید و بدنبال آن دیپلوماسی فرانسه تا ۱۹ مه که والری ژیسکار دستن وزیر اقتصاد به ریاست جمهوری انتخاب شد، به حالت تعليق درآمد. ولی همان کسی بود که ژنرال دوگل را متهم به «اعمال قدرت فردی» کرده

26) Jobert, *L'Autre regard*, op. cit., p. 376.

27) *Sunday Times*, 17 mars 1974.

28) Jobert *Mémoires d'Avenir*, op. cit., p. 290.

بود و در رفرازه دوم آوریل ۱۹۶۹ گروه «جمهوریخواهان مستقل» او علیه دو گل موضع گرفته و باعث شکست و بر کناری ژنرال شده بودند. وی شخصی تکنوقرات بود که به اقتصاد بیشتر از تاریخ علاقه داشت و لذا نمی‌شد از او انتظار حالت شاعرانه دو گل یا خشونت روستایی پمپیدو را داشته و تصور کرد که دفاع از استقلال فرانسه در برابر دیگران مخصوصاً آمریکاییها در نظر او مانند اسلافش اهمیت داشته باشد.

بمحض اینکه ژیسکاردستان زمام امور فرانسه را در دست گرفت موافقت خود را با اعلامیه ۱۶ ماده‌ای اتاوا که در ۱۹ ژوئن ۱۹۷۴ به تصویب شورای پیمان آتلانتیک رسیده و اختلاف و مشاجرة قدیمی بین آمریکا و فرانسه را خاتمه یافته تلقی کرده بود اعلام داشت. در این اعلامیه برای نخستین بار اشاره به نقش اساسی نیروهای هسته‌ای دو کشور اروپایی که کمک مهمی به تقویت نیروی باز دارنده آتلانتیک می‌نمایند شده و ضمن اشاره به ضرورت باقی‌ماندن نیروهای آمریکایی در اروپا از کشورهای عضو دعوت شده بود که روابط بسیار مهم و اساسی خود را هم‌آهنگ کنند و از بروز اختلافات سیاسی و اقتصادی که همکاری آنان را دچار اشکال می‌سازد اجتناب ورزند. این سند که در سالهای بعد بکرات‌مورد استناد آمریکاییها و اروپاییها قرار گرفت، در واقع تلفیقی از عقاید کیسینجر در مورد همبستگی بین متفقین پیمان آتلانتیک مخصوصاً در زمینه انرژی، و عقاید ژوبر در خصوص استقلال عمل کشورهای اروپایی بشمار می‌رود.

دیگر زمان عوض شده بود و اشخاص هم تغییر کرده بودند. مقارن ایامی که والری ژیسکاردستان در کاخ الیزه مستقر می‌شد، در لندن هم تغییرات مهمی صورت گرفت و ادوارد هیث به دنبال شکست محافظه‌کاران در انتخابات عمومی ۲۸ فوریه ۱۹۷۴ جای خود را به هارولد ویلسون رهبر حزب کارگر داد. در بن نیز ویلی برانت در ششم مه مجبور به استعفا شد و هلموت اشمیت که قبل از مشاهده کردیم بیشتر طرفدار آمریکا بود تا اروپا، جانشین او گردید. ضمناً ریچارد نیکسون هم به آخرین مرحله راه پر مشقتی که قضیه واترگیت برایش فراهم کرده بود نزدیک می‌شد.

واترگیت که معنی تحت‌اللفظی آن «دروازه آب» می‌باشد عبارت از یک

مجموعه‌بزرگ ساختمانی متشکل از آپارتمانهای مسکونی و اداری و یک هتل می‌باشد که در شهر واشینگتن، در نزدیکی محلی که سابقاً مید میان رودخانه‌های راک کریک و پوتومک وجود داشت بنا شده است. در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۲، حزب دمکرات ستاد انتخاباتی خود را در این مجموعه قرار داده بود و سناتور مک‌گاورن مخالف درجه یک جنگ ویتنام که مدت کوتاهی معمود جوانان روشنفکر آمریکایی بود، از آنجا مبارزه انتخاباتی خود را علیه نیکسون اداره می‌کرد. باید در نظر داشت که در اوائل سال ۱۹۷۲ از محبوبیت نیکسون بطرز قابل ملاحظه‌ای کاسته شده بود؛ به این جهت به‌فکر دوستان نزدیکش رسید که برای مقابله با این وضع نامساعد، متول به روش‌های غیرقانونی بشوند. شخص نیکسون در ژوئن ۱۹۷۰ بکار بردن چنین روش‌هایی را برای بدست‌آوردن اطلاعات دست اول درباره خطرات داخلی کشور مجاز دانسته بود و از آن تاریخ، گروهی به‌ریاست جان ارلیشمن یکی از اشخاص بسیار مورد اعتماد نیکسون که به‌او «کیسینجر امور داخلی» لقب داده بودند، در کاخ سفید تشکیل شده بود که کارشناس ضبط مکالمات تلفنی، باز کردن نامه‌های پستی، بازجویی مخفیانه منازل، جاسوسی الکترونیکی واستفاده از نامه‌های جعلی بود.

همانطور که در فصل سوم مشاهده کردیم، روزنامه «نیویورک تایمز» در ژوئن ۱۹۷۲ مبادرت به انتشار «اسناد پنتاکون درباره ویتنام» کرد و این امر باعث شد که نیکسون که اصولاً شخص مظنونی است معتقد شود که دستگاه حکومتی پر از جاسوسان و عمال دشمن شده است، لذا دستور داد تحقیق شود چه چیز باعث شده است که یکی از کارمندان عالیرتبه دولت به نام الزبرگ اطلاعات مزبور را در اختیار روزنامه قرار دهد و همدستان او چه کسانی هستند. ۳۰ تحقیقات شروع شد و حتی پرونده پزشکی الزبرگ را از مطب پزشک روانکاوی که او را معالجه می‌کرده سرقた کردنده. برای جواب به گزارش منتشره در روزنامه، نیکسون دستور داد مدارکی تهیه کنند که براساس آن کنندی دستور قتل دیم را صادر کرده بود و دمکراتها مسئول اصلی درگیری آمریکا در جنگ ویتنام می‌باشند. در چنین محیط پر از سوءظن و دسیسه بود که در ۱۷ ژوئن ۱۹۷۲ یکی از نگهبانان مجموعه ساختمانی واترگیت متوجه یک قطعه نوارچسب

روی قفل یکی از درهای ورودی گردید و بزرگترین رسوایی تاریخ آمریکا را بوجود آورد که منجر به استعفای رئیس جمهوری شد و اثرات عمیقی در سیاست خارجی آن کشور بعای گذاشت. دامنه سوءظن و بی‌اعتمادی که این حادثه نسبت به دستگاه ریاست جمهوری و دولت جمهوریخواه بوجود آورد، بقدرتی وسیع بود که سرانجام منجر به انتخاب جیمی‌کارتون بیچاره به ریاست جمهوری آن کشور شد و باعث ریختن آبروی «عموسام» گردید که چند سالی تاب ایستادگی در برابر ابرقدرت حریف و جلوگیری از پیشرفت آن را از دست داد.

پلیس واشنگتن شکستن در ورودی مجموعه را به‌قصد سرقت تأیید کرد و بازجوییها یش منتهی به بازداشت پنج نفر به‌اصطلاح لوله‌کش شد که دو نفرشان از مهاجرین کوبایی بودند و قصد کار گذاشتن میکروفون در مرکز ستاد انتخاباتی حزب دمکرات را داشتند. دو نفر دیگران هم یکی کارمند سابق سیا و دیگری عضو ستاد انتخاباتی نیکسون بود. نیکسون در فلوریدا بود که این اخبار را در روزنامه «میامی هرالد» خواند. وی در خاطراتش می‌نویسد: «به‌هیچ‌وجه ناراحت نشدم زیرا اینگونه جاسوسی از زمانی که ضبط صوت اختراع شده رواج دارد.»<sup>۳۱</sup> در سراسر این قضیه نیز همین واکنش را از خود نشان داد و بدون شک در آن صمیمی بوده است. او می‌گفت سیاست بچه‌بازی نیست و قبل از او هم دیگران دست به اینگونه اعمال زده بوده‌اند پس چرا باید فقط او مورد اتهام قرار بگیرد و به‌همین جهت تصور می‌کرد بیعدالتی بزرگی قرار گرفته است.

در ۲۰ ژوئن قضیه اهمیت پیدا کرد چون روزنامه «واشنگتن پست» که نقش مهمی در مبارزه علیه رئیس جمهوری ایفا می‌کرد خبر داد که در جیب یکی از بازداشت‌شدگان قضیه واترگیت، بنام هوارد هانت کارمند سابق سیا، اسم چارلز کولسون همکار نزدیک و پادوی نیکسون را یافته‌اند. این شخص بی‌درنگ هرگونه دخالت کاخ سفید در این قضیه را تکذیب کرد ولی دمکرات‌ها قانع نشدند و موضوع را پیگیری کردند. در اول ژوئیه، جان میچل وزیر سابق دادگستری که ریاست کمیته انتخاباتی نیکسون را به‌عهده داشت از سمت خود استعفا داد و اعلام کرد که کوچکترین مسئولیتی در قضیه دزدی نداشته است. میچل همان کسی است

که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۶۸ شعار «نظم و قانون» را برای نیکسون تهیه کرده بود. در این هنگام افکار عمومی آمریکا هنوز توجه چندانی به این قضیه ننموده و تحریک نشده بود، به طوریکه نیکسون در ماه نوامبر مجدداً به ریاست جمهوری انتخاب گردید ولی بعد از آن بتدریج قضیه واترگیت بالا گرفت.

در ۲۱ مارس ۱۹۷۳ جان دین، یکی از مشاوران رئیس جمهوری، وارد اتاق مشهور بیضی‌شکل کاخ سفید شد و در گوش نیکسون زمزمه کرد «در اینجا یک غده سرطانی وجود دارد که روز بروز بزرگتر می‌شود»<sup>۳۲</sup> و اقرار نمود که کولسون و میچل که قبل از بردهیم با تفاوت هالدمن و ارلیشمن نزدیکترین همکاران رئیس جمهوری، با استفاده از بودجه سری مانع از اقدامات قانونی دادگستری در قضیه واترگیت شده‌اند زیرا یکی از لوله‌کشی‌های قلابی بازداشت شده به نام هوارد هانت تهدید کرده که اگر فوراً مبلغ ۱۲۲۰۰۰ دلار برای پرداخت حق الوکالت وکیل مدافع و پرداخت قروضش به او ندهند همه‌چیز را افشا خواهد کرد. از این تاریخ به بعد دیگر مسئله اساسی، نه شکستن در مجموعه و سرقت اسناد بلکه سرپوش گذاردن روی آن بود.<sup>۳۳</sup>

وضع نیکسون در این هنگام بسیار نامساعد بود زیرا از زمانی که وارد دنیای سیاست شده بود به ریاکاری و نیرنگی‌بازی اشتهر داشت و به او لقب «دیکی حقه باز»<sup>\*</sup> را داده بودند و محیط پر از دروغ و سوء‌ظنی که ایجاد کرده بود، درست نقطه مقابل تصور آمریکاییها از یک رئیس جمهوری بشمار می‌رفت و چون معتقد بود که هدف وسیله را توجیه می‌کند چنان وسوسی در درستکاری از خود نشان نمی‌داد و مسلماً تماس و درگیری با «درندگانی» که در رأس کشورهای بزرگ جهان قرار گرفته‌اند<sup>۳۴</sup> او را وادار به تغییر رویه نمی‌کرد<sup>۳۵</sup> ضمناً دور و برش را عده‌ای گرفته بودند که در پاکی و تقوایشان بسیار جای تردید بود. اسپیرو اگینو معاون رئیس جمهوری یکی از این اشخاص بود که از ترس اینکه متهم به اعمال نفوذ در معاملات دولتی نشود و به زندان نیفتند در اکتبر ۱۹۷۳ استعفا داده بود.

\* Tricky Dicky.

32) *Ibid.*, p. 572.

33) *Ibid.*, p. 581.

34) Michel Crozier, *Le Mal américain*, Paris, Fayard, 1980, p. 157.

رسم بر این است که هر وقت یک گروه تبهکار به دام می‌افتد، هر کدام سعی می‌کند با دروغ و دغل تقصیر را به گردن دیگری بیندازد و خود را بیگناه جلوه بدهد. نیکسون اظهار داشته بود که بمحض اطلاع از سرقت و اتربگیت سعی کرده بداند که آیا کسی از کارمندان کاخ سفید در آن دست داشته است یا نه. ولی جان میچل و کفیل سازمان اف‌بی‌آی در برابر کمیسیون تحقیق مجلس سنای آمریکا قسم خوردنکه چنین چیزی نبوده است. هالدمن مشاور رئیس جمهوری که به جرم شرکت در قضیه و اتربگیت محکوم به هیجده ماه زندان شد، در کتابی که در سال ۱۹۷۳ تحت عنوان «هدفهای قدرت» منتشر کرد، می‌گوید نیکسون شخصاً دستور سرقت و اتربگیت و دزدیدن پرونده پزشکی الزبرگ از مطب پزشک روانکاو را داده بوده است و ادعا می‌کند علت اصلی کار گذاشتن میکروفنهای مخفی و دستگاههای ضبط صوت در کاخ سفید، نگرانی دائمی نیکسون از تغییر رویه و جهت کیسینجر بوده است.<sup>۲۵</sup>

این نوارهای ضبط صوت سرانجام باعث نابودی نیکسون شدند زیرا در ۱۶ ژوئیه، یکی از کارمندان جزء دفتر ریاست جمهوری نزد کمیسیون تحقیق اعتراف کرد که از چند سال قبل کلیه مذاکراتی که در چهار اتاق اصلی کاخ سفید بعمل می‌آمد بطور معزمانه ضبط می‌شده است. کمیسیون، نوارهای مربوط به قضیه و اتربگیت را مطالبه کرد ولی نیکسون که قسمتی از نوارها را مجدداً شنیده بود و می‌دانست که در صورت تسلیم آنها به کمیسیون تحقیق، مسلمان درگیر خواهد شد از اختیارات رئیس جمهوری استفاده کرد و جواب رد داد. کاسن، دادستان مأمور رسیدگی به پرونده زیربار نرفت و مصرأ مطالبه نه عدد از نوارها را نمود. این شخص یکی از استادان دانشگاه هاروارد بود که با دمکراتها روابط نزدیکی داشت و در واقع در ماه آوریل گذشته از طرف مجلس سنا به عنوان گروکشی در برابر تصویب انتصاب ریچاردسون وزیر دادگستری جدید، به نیکسون تحمیل شده بود. در ۲۰ اکتبر، نیکسون دستور برکناری دادستان جدید را صادر کرد و ریچاردسون هم مجبور به استعفا گردید.

طبق نظرخواهی که در این هنگام از طرف مؤسسه گالوب صورت گرفت معلوم شد که ثلث آمریکاییها موافق محاکمه رئیس جمهوری و

خلع وی از طرف کنگره هستند. وقتی نیکسون دستور برکناری کاکس دادستان جدید را داد، این موضوع مانند بمب در سراسر آمریکا صدا کرد و روزنامه‌ها آن را تشبیه به‌اضمحلال ستاد پیراهن قهوه‌ایها از طرف هیتلر در سال ۱۹۳۴ کردند و اوراق استیضاح نمایندگان و سناتورها در روی میز رؤسای کنگره انباشته شد. معلوم نبود آیا هنوز حکومت نیکسون مشغول کار است یا نه چون با استثنای هنری کیسینجر که در ماه اوت به سمت وزیر خارجه منصوب شده بود و شولتس وزیر دارایی که به کارهای مربوط به خودش اشتغال داشت، بقیه دستگاه دولتی بخاطر درگیری در قضیه واترگیت فلنج شده بود.<sup>۳۶</sup>

نیکسون با مشاهده بالا گرفتن موج مخالفت، به عنوان اینکه سیاست خارجی مهمتر از این حرفا است، تصمیم گرفت مقاومت کند ولی ملاقات با برزنف در ماه ژوئن هم کمکی به او نکرد فقط رهبر شوروی مخالفان او را «بیشур و مخبط» نامید.<sup>۳۷</sup> در مارس ۱۹۷۴ دادگاه، میچل، هالدمان، ارلیشن، کولسون و چند نفر دیگر را به عنوان همدستی با تبهکاران مجرم شناخت. نیکسون در ۲۲ آوریل ۱۹۷۰ صفحه رونویسی شده از روی نوارهای ضبط صوت را تسليم کمیسیون تحقیق کرد ولی کمیسیون قانع نشد و مطالبه ۷۴ عدد نوار دیگر را نمود. نیکسون با توصل به بهانه‌های مختلف شانه خالی می‌کرد تا اینکه در ۲۴ ژوئیه دیوان عالی کشور آمریکا رسماً به‌روی دستور داد که نوارها را به دادگاه تسليم نماید. این بار نیکسون مجبور به تحویل نوارها گردید و دادگاه دریکی از آنها به تاریخ ۲۳ ژوئن ۱۹۷۲ در نهایت وضوح صدای او را تشخیص داد که با هالدمان درباره امکان اینکه سازمان سیا با همکاری پلیس فدرال روی قضیه سرپوش بگذارد مذاکره می‌کرد.<sup>۳۸</sup> این نوار اتهام نیکسون را ثابت و تسجیل می‌کرد و جای انکار نداشت. اما سایر نوارها غالباً نامفهوم بود و هالدمان ادعا می‌کرد که نیکسون شخصاً قسمتهای متهم کننده آنها را پاک کرده است.

در اول اوت ۱۹۷۴ نیکسون دیگر منتظر خلع خود از طرف کنگره نشد و تصمیم به استعفا گرفت و در هشتم اوت در تلویزیون سراسری آمریکا ظاهر گردید و علت استعفایش را برای هموطنانش

36) *Sunday Times*, 4 novembre 1973.

37) Nixon, *op. cit.*, p. 744.

38) *Ibid.*, p. 763.

تشريع کرد. مراسم خدا حافظی او در زمین چمن کاخ سفید که به دنبال آن سوار هلیکوپتر شد و در آسمان ناپدید گردید، شکوه و جلالی داشت. باید پرسید مردی که توانسته بود کشورش را از منجلاب هندوچین نجات بدهد، با پکن روابط برقرار کند، مناسبات با مسکو را تعکیم بخشد و از طریق اشخاص واسطه نوعی آرامش در خاورمیانه بوجود آورد آیا مستحق چنین عاقبتی بود؟ اگر او به آمال و آرزوهای آمریکاییان خیانت ورزیده بود، خودش هم قربانی همین آرزوها بود. در سیستمی که اینچنین از فرد و مبارزه‌فردی برای تنازع بقاء تجلیل می‌شود و به همه‌می-آموزند که هر کس می‌تواند بزور بازوی خود به عالیترین مقامات نائل شود، چه بسیارند کسانی که در این آتش می‌سوزند و هیچکس نامی از آنان نمی‌برد چرا که به وقاحت و لجاجت ریچارد نیکسون نیستند و زودتر از او مأیوس می‌شوند و میدان را خالی می‌کنند.

همانطوری که دیدیم اگنیو، معاون رئیس جمهوری در اکتبر سال قبل بخاطر فساد و رشوه‌خواری از مقام خود استعفا داده و نیکسون یک نماینده مجلس از حزب جمهوریخواه به نام جرالد فورد را به جای او برگزیده بود. نامبرده طبق اصلاحیه بیست و پنجم قانون اساسی آمریکا مصوب سال ۱۹۶۷ در مورد عدم توانایی رئیس جمهوری و معاونش در انجام وظیفه، و بر اساس توافق نیکسون و رهبران کنگره تعیین شده بود لذا به دنبال استعفای نیکسون خود بخود در کاخ سفید مستقر گردید. به این جهت بی‌درنگ به هموطنانش گفت: «من کاملاً واقفم که شما مرا با رأی خود به ریاست جمهوری انتخاب نکرده‌اید». ۳۹ در این شکنجه و عذابی که قضیه واترگیت برای آمریکا فراهم کرده بود و می‌رفت که خاتمه یابد، این امر بزرگترین مانع فورد در انجام وظایفش بشمار می‌رفت. شخصیت متوسط او و بخشودگی کاملی که بی‌درنگ به نیکسون اعطا کرد به هیچ وجه به او کمک نکرد، بلکه بر عکس موجب کاهش وجهه ناچیز وی گردید. فورد نیاز مبرمی به همکاری کیسینجر داشت و به این جهت او را در سمت‌شن ابقاء کرد و برای اینکه حسن نیت خود را نشان بدهد اعلام داشت که تصمیم قطعی دارد بسوی دوستان و دشمنان آمریکا قدم به پیش بگذارد. ۴۰

اما از آنایی که رازگهداری یکی از اصول دیپلوماسی بشمار

39) *Le Monde*, 11-12 août 1974.

40) U. S. A. - Documents, no 2401, 12 août 1974.

می‌رود، این سخنان که شباهت به وعده‌های پرزیدنت ویلسون در سال ۱۹۱۷ به بلشویکها داشت که بزودی به فراموشی سپرده شد، اشخاص آگاه و وارد به مسائل سیاسی را وادار به تبسم می‌کرد. بعضی‌ها تصور می‌کردند که این شخصیت ناشناس اهل میشیگان، نقش بازی می‌کند و برخی دیگر منتظر بروز اولین مسئله مشکل ماندند تا وی در بوته آزمایش قرار گیرد. دیری نپایید که این مشکل به صورت مسئله قبرس بروز کرد و به او مجال داد که نشان بدهد چگونه و به چه صورتی می‌تواند در بازی بی‌رحمانه سیاست بین‌المللی هم خودش و هم بازی را نباشد.



## فصل ۱۴

# تجلى رؤياها

بحران قبرس - سقوط دیکتاتوری در یونان - انقلاب گل میخک در پرتغال - مرگ ژنرال فرانکو

بیاند و تجلی رؤایاها خویش را بنگردید. آزادی در دسترس است. پیاخیزید، پی خیزید که هنگام عمل فرا رسیده است.  
آفروده دو موسه، لودنزاچبو

می‌گویند در هوای قبرس چیزی از بهشت وجود دارد. هنگامی که آفتاب در ساحل پافوس رنگین کمان ایجاد می‌کند، بآسانی می‌توان تصور کرد که چرا آفروdit، الهه عشق، چنین مکانی را برای بیرون آمدن از دریا برگزیده است. اما هر محل بهشت‌آسایی مورد نظر فاتحین قرار می‌گیرد و قبرس هم از این قاعده مستثنی نمانده و به صورت موزه آثار تمدن‌های اروپایی و آسیای صغیر درآمده است. اما گرفتاری این جزیره این است که هشتاد درصد اهالی آن یونانی و فقط ۱۸ درصد ترک هستند درحالیکه در چند کیلومتری ساحل آناطولی قرار گرفته است.

در سال ۱۵۷۱ عثمانیها این جزیره را از ونیزیها گرفتند و مدت سه قرن آن را در تصرف داشتند تا اینکه در سال ۱۸۷۸ آن را به انگلیسیها واگذار کردند و آنها هم در سال ۱۹۱۴، بلا فاصله بعد از شروع جنگ جهانی اول، آن را ضمیمه قلمرو خود کردند بدون آنکه همه این تغییر و تحولات در روابط دو جامعه ترک و یونانی تغییری بددهد.

ترکها و یونانیها قبرس در همان حال که برادران ترک و یونانی آنها در طول قرن گذشته و اوائل قرن حاضر به کشتار یکدیگر در میدانهای جنگ بالکان و ترکیه اشتغال داشتند، با یکدیگر در صلح و صفا بسر می‌بردند. در اینجا نیز مانند نقاط دیگر تعریکات و دسیسه‌های خارجیان

نقش عمدہ‌ای در کاشتن تخم نفاق داشت.

در سال ۱۹۵۴ مارشال پاپاگوس «دوگل یونان» در جستجوی شعاری بود که بتواند افکار عمومی را جلب کند و باعث پیروزی او در انتخابات شود. لذا شعار «انوسيس» یعنی العاق قبرس به یونان را برگزید که چنان موقفيتی داشت که تصور نمی‌توان کرد، بخصوص که در آن هنگام نسيم آزادی و ختم استعمار برجهان وزیده بود و بقای یک مستعمره انگلیسی که اکثریت اهالی آن یونانی تبار بودند، مدت مديدة قابل دوام نبود. در آن هنگام دو رهبر بانفوذ و مشهور به بسیج و یکپارچه‌کردن یونانیان قبرس پرداختند. یکی کشیش جوانی به نام اسقف ماکاریوس که مانند پیشینیانش در زمان سلطه ترکها، داعیه رهبری مردم را داشت و دیگری ژنرال سالغورده‌ای بنام گریواس که در زمان جنگ دوم جهانی به مبارزات پارتيزانی با آلمانها پرداخته بود و سپس در جنگهای داخلی یونان در سالهای ۴۸ – ۱۹۴۶ به مبارزه با کمونیستها دست زده بود.

در آن هنگام هنوز انگلیسیها تصمیم به انحلال امپراتوری خود نگرفته بودند و بخاطر موقعیت استراتژیکی مهم قبرس که سر راه عبور کشتیهای نفتکش قرار دارد، اهمیت خاصی برای آن قائل بودند. در سال ۱۹۵۵ سر آنتونی ایدن نخست وزیر انگلستان به خروشچف گفته بود که بخاطر نفت حتی حاضر به جنگ است و فی الواقع سال بعد، با شرکت در حمله به مصر، در چنین جنگی شرکت کرد و پایگاه جنگ مزبور نیز جزیره قبرس بود. در این هنگام انگلیسیها رفتار خشنی نسبت به اسقف ماکاریوس و نهضت «ائوکا» طرفدار او در پیش گرفتند و اسقف را به جزایر سیشل تبعید کردند و با استفاده از شعار قدیمی «تفرقه بینداز و حکومت کن» در مقابل نهضت یونانیها تمام لطف و محبت خود را متوجه ترکهای قبرس که بکلی از این مبارزه برکنار بودند، نمودند.

تا اینکه روزی انگلستان مجبور شد تکلیفش را در برابر اراده یونانیان قبرس به تحصیل آزادی تعیین کند. موافقنامه‌های زوریخ و لندن در سال ۱۹۶۰ به بهترین وجهی به نفعشان تمام شد زیرا نه فقط دو پایگاه مهم هوایی و دریائی را در جزیره حفظ کردند بلکه به جای اینکه طبق خواسته اکثریت مردم جزیره با العاق آن به یونان موافقت کنند، به آن استقلال دادند مشروط بر اینکه در زمرة کشورهای مشترک‌المنافع باقی بماند. به این ترتیب انگلیسیها توانستند از مزایای متعدد جزیره مخصوصاً محصول مرکبات و انگور آن استفاده کنند. به اقلیت ترک یک معاون رئیس‌جمهوری

با حق و تو و تعدادی نماینده مجلس و فرماندهان نظامی بدون توجه به نسبت عددی آنان در کل جمعیت جزیره داده شد. ضمناً ترکیه و یونان برای حفظ این وضع حق مداخله نظامی در جزیره را یافتند و افسران ترک و یونانی که از کشورهایشان اعزام شده بودند آموزش افراد گارد ملی (ارتش) قبرس را به عهده گرفتند.

اقلیت ترک از این وضع ممتازی که برایش در نظر گرفته بودند حداکثر بهره را می‌برد و برای فلنج کردن تصمیمات دولت، مرتباً از حق و تو استفاده می‌کرد. ماکاریوس، رئیس جمهوری، برای جلوگیری از این وضع تقاضای تجدیدنظر در قانون اساسی و لغو حق و تو را کرد. ترکیه با این امر بشدت مخالفت کرد و روز قبل از عید میلاد مسیح ۱۹۶۳ حوادث خونینی در نقاط مختلف قبرس بین ترکها و یونانیها رخ داد که منجر به کشته شدن صدها نفر گردید و هریک از طرفین دیگری را متهم به شروع زد و خورد و خشونت می‌کرد.

ماکاریوس اعلام کرد که دیگر به وتوی ترکها اعتنای نخواهد کرد و قراردادهای دوستی و اتحاد را که همزمان با موافقتنامه‌های زوریخ و لندن با ترکیه و یونان بسته بود، بطور یک‌جانبه لغو نمود. ترکهای قبرس چهار و حشت شدند و خود را تحت حمایت سربازان ترکیه و چریکهای مسلحی که از میان خودشان برخاسته بودند، قرار دادند. در برابر تشديد بحران و تهدید مداخله نظامی ترکیه، شورای امنیت سازمان ملل متحد تصمیم گرفت تعدادی نیروی پاسدار صلح به قبرس بفرستد. این نیرو که قرار بود فقط سه‌ماه در جزیره باقی بماند هنوز که هنوز است در آنجا مستقر است.

میانجیگریهای سازمان ملل متحد، پیمان آتلانتیک و دولت آمریکا به جایی نرسید و حتی کوشش ژنرال دوگل هم مانند مذاکراتی که بین آنکارا و آتن و رهبران دو جامعه ترک و یونانی قبرس بعمل آمد بی‌نتیجه‌ماند. موضوع داشت جنبه بین‌المللی به‌خود می‌گرفت و مسکو از ترس اینکه مبادا مساعی غریبیها منتهی به تقسیم قبرس بین ترکیه و یونان شود، از ماکاریوس حمایت می‌کرد. حزب کمونیست محلی نیز از همین سیاست پیروی می‌کرد و اسقف با قبول این حمایت می‌خواست خود را رهبر جهان سوم معرفی کند.

کودتای سرهنگان در آوریل ۱۹۶۷ در آتن، به وحامت اوضاع قبرس افزود. ماکاریوس که طرفدار یک حکومت لیبرال بود و از پشتیبانی

چپگرایان نیز برخوردار می‌شد، به هیچ وجه مایل نبود مقام ریاست جمهوری خود را که از طرف قاطبه کشورهای دنیا برسمیت شناخته شده بود، به رهبری مذهبی قسمت یونانی نشین جزیره تحت فرمان رژیم نظامی آتن تنزل بدهد. لذا با هرگونه راه حل پیشنهادی آتن و آنکارا مخالفت می‌ورزید و دائمًا از الحاق قبرس به یونان گفتگو می‌کرد و آنهم برای دلخوشی اهالی یونانی تبار جزیره بود که مانند فرانسویان قبل از جنگ اول جهانی نسبت به بازگشت آلزاس و لورن به خاک فرانسه تعصب داشتند. منتهی به قول لوئی ژوکس یکی از وزیران دوگل: «از نظر ماکاریوس، «انوسیس» الحاق قبرس به یونان نبود، بلکه بر عکس می‌خواست یونان را به قبرس ملحق سازد.»<sup>۱</sup>

حوادث خونین متعددی بین دو جامعه ترک و یونانی رخ می‌داد و هر بار صدای چکمه سربازان ترکیه و یونان به گوش می‌رسید و حتی موجب حمله بمباکنها ترکیه به قبرس گردید. ولی ماکاریوس که دیگر فقط به عنوان رهبر یونانیهای قبرس عمل می‌کرد، به هیچ وجه اعتمانی به مسائل مشکلات ترکها ترکیه نداشت. در این حال ترکها ترکیه اینکه یا قانون اکثریت را فاتحان ترک می‌دانستند چاره‌ای نداشتند جز اینکه یا پذیرند و یا اینکه دسته جمعی به ترکیه مراجعت کنند و یونانیهای قبرس هم جز این آرزویی نداشتند.

هنگامی که سرهنگها در یونان کودتا کردند، عده‌ای از آنان طرفدار راه حل خشونت‌آمیز بودند و از ژنرال گریواس طرفداری می‌نمودند. به این جهت ماکاریوس نسبت به ترکها جزیره نرمش بیشتری نشان داد. اما ژنرال مزبور که در سابق رهبر نهضت مقاومت ملی بود و در سال ۱۹۶۴ فرمانده کارد ملی قبرس شده بود، در سال ۱۹۶۷ به تقاضای نیروی پاسدار صلح ملل متحد که ژنرال علناً با آنها مخالفت می‌کرد از جزیره تبعید شد و در اول سپتامبر ۱۹۷۱ مخفیانه و با همدستی طرفدارانش در سازمان «ائوکا» به قبرس بازگشت و طی اعلامیه‌ای اهالی جزیره را به شورش و قیام علیه ماکاریوس که به عقیده او به آرمان «انوسیس» خیانت کرده بود، دعوت نمود. اما هیچ شورشی رخ نداد و اسقف هم نتوانست ژنرال را که طرفداران زیادی در میان مردم داشت و از حمایت نیروهای یونانی مستقر در جزیره هم

(۱) یادداشت‌های شخصی نویسنده.

برخوردار بود، بازداشت کند. در این هنگام قبرس صحنۀ توطئه و دسیسه و مانورهای بیشماری شده بود که هر کدام در آخرین لحظه کشف می‌شد. ژنرال گریوام در ژانویۀ ۱۹۷۴ بدون آنکه به هدف‌هایش نائل شود، درگذشت ولی مشکلات ماکاریوس با این واقعه به پایان نرسید زیرا حکومت دیکتاتوری سرهنگان که از حل مشکلات داخلی یونان عاجز شده بود، برای منحرف ساختن افکار مردم، متوجه قبرس گردید.

در اکتبر ۱۹۶۹ روزنامۀ «تايمز» لندن نوشت که رژيم سرهنگان که تا آن زمان تصور می‌شد مانند رژيمهای دیکتاتوری اسپانيا و پرتغال براساس سرکوبی مخالفان و رضایت اکثریت مردم حکومت می‌کند، رضایت مردم را از دست داده است.<sup>۲)</sup> درواقع رژيم مزبور ناشی از یک قدرت نظامی خالص بود که نه تنها هیچ رابطه‌ای با توده‌های مردم و روشنفکران نداشت، بلکه طبقهٔ متوسط یونان نیز به علت این که عموماً افسران آن از طبقات پایین اجتماع بودند، نسبت به آنها پشدت بدین بود.

بعد از مانور ناشیانه پادشاه یونان برای کسب مجدد قدرت و تبعید وی که در فصل پنجم مشاهده کردیم، مقاومت در برابر دیکتاتوری در کلیه طبقات یونان توسعه یافت. چیگرایان در این نهضت نقش مهمی داشتند و اعتصاب دانشجویان آتن در بهار سال ۱۹۷۳ و ایجاد راه‌بندان توسط یک گروه ده‌هزار نفری روستاییان که مخالف طرح صنعتی کردن کشاورزی بودند، از جمله اقدامات آنها بود. در ماه مه آن سال خبر شکست توطئه سلطنت طلبان که از پشتیبانی قسمتی از نیروی دریایی برخوردار بودند و آوروپ وزیر خارجه سابق در آن شرکت داشت منتشر شد. سرهنگ پاپادوپولس که از رهبری «خونتا» به صورت دیکتاتور مستبد یونان درآمده بود موقع را مناسب دید که کمی کوتاه بیاید لذا در ۲۷ ژوئیه ۱۹۷۳ یک همه‌پرسی ترتیب داد و به دنبال آن جمهوری اعلام کرد و خودش با ۷۸/۴ درصد آراء رئیس جمهوری گردید. در ۱۹ اوت در میان بہت و حیرت عمومی حکومت نظامی را هم لغو کرد و یک نخست وزیر غیر نظامی به نام مارکزینیس منصب نمود و فرمان عفو عمومی صادر کرد و تا حدودی به مطبوعات آزادی داد و وعده کرد انتخابات عمومی را در سال

2) Peter Calvocoressi, «Catalogue of failure for the Greek colonels», *The Times*, 16 octobre 1969.

۱۹۷۴ انجام دهد.

اما این آزادیهای نسبی هم دیری نپایید زیرا در شب ۱۷ نوامبر دانشجویان، مدرسه پلی‌تکنیک آتن را اشغال کردند و راه‌پیمایی بزرگی که کارگران هم در آن شرکت داشتند در خیابانهای پایتخت ترتیب دادند که بزودی به صورت آشوب و اغتشاش درآمد. ارتش با خشونت وارد عمل شد و طبق اظهارات مقامات رسمی ۱۲ نفر در این جریان به قتل رسیدند. در ۲۵ نوامبر یک خونتای نظامی جدید به ریاست ژنرال گیزیکیس، بدون خونریزی قدرت را در دست گرفت و این شخص خود را رئیس جمهوری اعلام کرد.

خونتای نظامی از هر گونه پشتیبانی مردم معروف شده و به اتهام فساد مورد حمله شورای اروپایی قرار گرفته بود و لذا بجز تکیه به حمایت آمریکا کاری نمی‌توانست بکند ولی آمریکا هم از اینکه پاپادوپولوس طی جنگ اکتبر سیاست بیطرفی و طرفداری از اعراب را پیش گرفته و اجازه نداده بود از پایگاههای یونان برای ایجاد پل هوائی به اسرائیل استفاده کنند، از رژیم آن کشور ناراضی بود. سخنانی مارکزینیس نخست وزیر تحت عنوان «مدیترانه به کشورهای حوزه مدیترانه تعلق دارد» باعث شد که خونتای نظامی او را برکنار کند و یک وکیل دادگستری بنام آندروتسوپولوس را که تابعیت مضاعف یونانی – آمریکایی داشت به جای وی بگمارد. نخست وزیر جدید سیاست یونان را به محافظه‌کاری و نزدیکی با آمریکا سوق داد. اگر وجود یکی از اعضای سازمان میا بنام سرهنگ یوانیدیس را که به عنوان رئیس اداره اطلاعات ارتش انجام وظیفه می‌کرد به نخست وزیر جدید اضافه کنیم، بی‌مناسبت نیست اگر دولت یونان را در این هنگام آمریکایی – یونانی بنامیم.<sup>۳</sup>

وقایعی که در ششم ماهه اول سال ۱۹۷۴ در جنوب اروپا رخ داد به اهمیت استراتژیکی یونان در نظر آمریکاییها افزود. انقلاب ماه آوریل در پرتغال، احتمال می‌رفت آمریکا را از پایگاه مهم جزیره آزور که تنها پایگاه مطمئن آنها در پل هوائی جنگ اکتبر بود معروف سازد. در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه نیز فرانسوی‌ها میتران نامزد احزاب چپگرا با آراء بسیار کمی از ژیسکار دستان شکست خورده بود. پیشرفت حزب کمونیست ایتالیا و اوضاع ناطمن اسپانیا و یوگوسلاوی به علت سال‌گردگی

3) Dimitri T. Analis, *Chypre-Opération Attila*, Paris, Anthropos 1978.

رهبرانشان، به نگرانیهای آمریکا در این منطقه جهان می‌افزود و ابرهای ضخیمی را در افق مشاهده می‌کردند.

آیا به این ملاحظات بود که آمریکاییها رهبران نظامی آتن را به شرکت در ماجراهی تشویق کردند که نزدیک بود به قیمت جنگ بین دو کشور عضو پیمان آتلانتیک تمام شود؟ در آن هنگام قضیه واترگیت مرحل نهائی خود را می‌پیمود و آمریکاییها بشدت گرفتار بودند. آیا در موقعی که نیکسون گرفتار مسائل داخلی بود کیسینجر در این کار دست داشته است؟ بهر حال مشکل بتوان باور کرد که سرهنگ یوانیدیس بدون چراغ سبز آمریکاییها بقول کراهام‌گرین «زیاده از حد آرام» دست به اقدام زده باشد.<sup>۴</sup> وقتی اسقف ماکاریوس که به صورت بزرگترین دوست کشورهای بلوک شرق و جهان سوم درآمده بود از کشورهای عضو پیمان ورشو تقاضای اسلحه برای مقابله با توطئه‌های آتن را نمود، بهترین بهانه علیه او به دست آمریکاییها افتاد.

یک عمل ناشیانه اسقف مانند کبریتی بود که در بشکه باروت بیفتند. وی در دوم ژوئیه ۱۹۷۴ نامه‌ای به ژنرال گیزیکیس رئیس جمهوری یونان فرستاد و کارمندان عالیرتبه رژیم نظامی آتن را متهم به پشتیبانی از فعالیتهای سازمان «ائوکا» نمود و گفت «من بارها دست پنهانی آتن را که برای نابودی شخص من درکار است احساس و حتی لمس کرده‌ام»،<sup>۵</sup> و خواستار شد افسران یونانی که در گارد ملی قبرس خدمت می‌کردند، به یونان فراخوانده شوند. آیا اسقف تصمیم و اراده مخالفینش را دست کم گرفته بود و یا بیش از اندازه روی محیط بین‌المللی حساب می‌کرد؟ شاید با خودش گفته باشد حال که شوروی در حال اخراج از مصر به نفع آمریکاییها است و نفوذش در سوریه هم کاهش یافته است لابد نخواهد گذاشت شکست دیگری در این منطقه دنیا نصیبیش شود و لذا به حمایت از قبرس برخواهد خاست. در این صورت ترکیه بی‌درنگ از حق مداخله نظامی مندرج در موافقنامه‌های زوریخ و لندن استفاده می‌کرد و آمریکاییها مجبور می‌شدند جلو هرگونه اقدام نظامیان یونان را بگیرند.

اما از آنجایی که هر وقت دیکتاتورها در داخل کشورشان با مشکلات روبرو می‌شوند، سعی می‌کنند با شرکت در ماجراهای خارجی توجه و

4) Graham Greene, *Un Américain bien tranquille*, Paris, Robert Laffont, 1955.

5) Conseil de l'Europe, Document no. 74.254.

پشتیبانی مردم را جلب کنند، سرهنگان یونانی نیز قبل از اینکه افسران یونانی مستقر در جزیره را که اسب تروای آنان بشمار می‌رفتند علیه ماکاریوس به اقدام وادارند، با خود حساب کرده بودند که شوروی دست از محافظه‌کاری و احتیاط همیشگی خود نخواهد کشید و واشینگتن هم مانند سال ۱۹۶۴ جلو دخالت ترکها را خواهد گرفت.

پولیس مودینوس که سال‌ها سفیر قبرس در فرانسه و در شورای اروپا بوده به مؤلف این کتاب گفت که در دهم ژوئیه ۱۹۷۴ به دیدار ماکاریوس رفته و نگرانی خود را از احتمال وقوع کودتا به‌وی اظهار داشته است ولی اسقف به‌وی جواب داده: «من آنها را بیش از این وطن پرست می‌دانم که قبرس را دچار بدختی کنند.» دیپلومات قبرسی با لحن پرهیجانی به‌او گفته است: «در اینصورت شما را به قتل خواهند رسانید» و ماکاریوس جواب داده: «این احتمال وجود دارد و اولین بار هم نیست که سعی به چنین عملی می‌کنند.»<sup>۶</sup>

در ۱۵ ژوئیه رادیوی نیکوزیا، پایتخت جزیره، اعلام کرد که ماکاریوس به قتل رسیده و گارد ملی برای جلوگیری از برادرکشی زمام امور را در دست گرفته و یکی از مبارزان سازمان ائوکا بنام نیکوس سامپسون خود را رئیس جمهوری نامیده است.<sup>۷</sup> ولی بزودی معلوم شد اسقف توانسته است با لباس مبدل از کاخ ریاست جمهوری که مورد تهاجم و غارت کودتاچیان قرار گرفته بود فرار کند و به پایگاه نظامی انگلیسیها در آکروتیری پناهنده شود و از آنجا به نیویورک برود و از سازمان ملل متحدیاری بطلبد. تا چند روز نظمیان حکومت وحشت را در جزیره برقرار کردند. اما در حالیکه اغلب کشورهای جهان نسبت به‌این کودتا ابراز نفرت می‌کردند، سکوت آمریکا معنی‌دار بود. کیسینجر در این خصوص اظهار داشت: «کارایی ما در پیداکردن راه حلی برای این بحران بستگی به‌این دارد که طرف هیچکس را نگیریم،» و علاوه کرد که ماکاریوس عامل شورویها است و در نظر آمریکا ارزشی ندارد. بعدها وی اقرار کرد که در این اظهاراتش عجله کرده بوده و خود را مانند بازنده‌ای که دیگر امید به برد ندارد نشان داده بوده است.<sup>۸</sup>

(۶) اظهارات پولیس مودینوس به‌نویسنده.

7) *Analisis, op. cit., p. 115.*

8) *Die Welt, 23 juillet 1974.*

9) Laurence Mark, «Midnight call that stopped a war in Asia Minor», *The Observer*, 28 juillet 1974.

بولنت اجویت نخست وزیر ترکیه که به هیچ وجه از توضیحات آتن مبنی بر اینکه حوادث قبرس کاملاً جنبه داخلی دارد قانع نشده بود، بی‌درنگ نزد هارولد ویلسون نخست وزیر انگلیس که مانند وی سوسيال‌ديکرات بود رفت و از وی تقاضا کرد که ترکیه و انگلستان طبق موافقنامه‌های زوریخ و لندن دست به یک اقدام نظامی مشترک بزنند ولی نخست وزیر انگلیس کمترین تمايلی نشان نداد و اجویت تصمیم گرفت بتنهایی وارد عمل شود. جوزف سیسکو معاون وزارت خارجه آمریکا که به لندن رفته بود سعی کرد او را از این عمل بازدارد و به او فرصت دهد که آتن را به تشکیل یک کنفرانس سه‌جانبه میان ترکیه و یونان و انگلیس راضی کند. اما اجویت زیربار نرفت و در ۲۰ ژوئیه دستور پیاده‌شدن نیروهای ترکیه به قبرس را داد که پس از چند روز نبردهای سخت کنترل قسمت شمالی جزیره را در دست گرفتند و در حالیکه دهها هزار نفر اهالی این منطقه به سایر نقاط جزیره فرار می‌کردند، سیسکو فوراً به آتن رفت تا سرهنگ یوانیدیس را از دخالت نظامی بازدارد ولی نامبرده با لعن خشنی به او جواب داد که یونان به ترکیه اعلان جنگ خواهد داد و همان روز در یک محیط فوق العاده بعرانی، آتن اعلام بسیج عمومی کرد.<sup>۱۰</sup>

در ۲۱ ژوئیه، یوانیدیس به فرماندهان نظامی یونان اظهار داشت: «ما تصمیم خود را گرفته‌ایم و از مرز رودخانه اوروس به خاک ترکیه حمله خواهیم کرد و بلافاصله انسیس (العاق قبرس به یونان) را اعلام خواهیم نمود.»<sup>۱۱</sup> اما در واقع همه می‌دانستند که با درنظر گرفتن قدرت نظامی دو کشور، یک درگیری نظامی به نفع ترکیه تمام خواهد شد. به هر صورت آمریکا به هیچ قیمتی مایل نبود بین دو متحدش درجنوب اروپا جنگ درگیرد و برای آنکه منظورش را بخوبی نشان بدهد قسمتی از سلاحهایی را که قرار بود به یونان بدهد در اسپانیا متوقف ساخت و به کوششهای خود برای میانجیگری افزود.<sup>۱۲</sup> در ساعت شش و نیم صبح روز ۲۲ ژوئیه ترکها و یونانیهای قبرس در اجرای قطعنامه شورای امنیت اعلام آتش‌بس کردند و سامپسون به نفع کلافکوس کلریدس رئیس مجلس ملی قبرس

10) Jean Siotis, «Le cas de la Grèce», Paris, Association française de Science politique, 1977.

11) Michaël Manning, «The secret plot behind the quick and quiet exit of Greece's Junta», *Sunday Times*, 20 octobre 1974.

12) «Welcome back», *The Economist*, 27 juillet 1974.

که یک شخصیت راستگرا است از سمت خود کناره‌گیری کرد. اما در یونان، اعلام بسیج عمومی، آماده نبودن کامل رژیم و خصوصت قسمت عمدۀ نیروهای ذخیره را نسبت به حکومت سرنهنگان آشکار ساخت. کیسینجر با مشاهده این وضع، با این اظهارات خود لگد لازم را به نظامیان زد: «وزارت خارجه آمریکا نمی‌تواند به درستی ماهیت کسانی را که حکومت یونان را در دست دارند درک کند». صبح روز بعد فرماندهان نیروهای سه‌گانه یونان به سرنهنگ یوانیدیس اطلاع دادند که در نظر دارند از رئیس جمهوری بخواهند که حکومت را به سیاستمداران بسپارد و یک دولت غیرنظامی تشکیل بدهد.

به دنبال این اقدام او انجلوس آوروف وزیر خارجه اسبق که به علت شرکت در کودتای سلطنت طلبان در سال گذشته در زندان بسر می‌برد آزاد شد و پیشنهاد کرد ریاست حکومت جدید به کنستانتین کارامانلیس نخست‌وزیر دوران پادشاهی که در پاریس در حال تبعید بسر می‌برد واگذار شود. نامبرده بی‌درنگ این پیشنهاد را پذیرفت و شب بعد در میان استقبال پرشور مردم به آتن مراجعت کرد. ژرژ ماوروس، رهبر جبهۀ میانه‌روها نیز از زندان آزاد شد و به سمت معاون نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه منصوب گردید. آزادیهای اساسی برقرار شد و انتخابات عمومی در ۱۷ نوامبر ۱۹۷۴ پیش‌بینی گردید و بدون آنکه حتی یک گلوله شلیک شود رژیم سرنهنگان واژگون شد و فقط چند نفر از رهبران رژیم مذبور بازداشت شدند.

اما بحران قبرس هنوز تمام نشده بود. کنفرانسی که در رابطه با این مسئله قرار بود بین ترکها و یونانیها و انگلیسیها تشکیل شود در ۲۶ ژوئیه در ژنو گشایش یافت و در سی‌ام به توافقی درباره «لزوم عادی‌شدن اوضاع در یک مدت معقول» نائل گردید<sup>13</sup> ولی آنکارا که سرمست پیروزی بود تقاضای تجزیه قبرس یا چیزی شبیه به آن را داشت. قبول این موضوع برای حکومت جدید آتن که تازه زمام امور را در دست گرفته بود، غیر-ممکن بنظر می‌رسید. اما چگونه می‌شد ترکها را وادار به آشتی کرد؟ انگلستان که متعاقب کودتای سامپسون از قبول تقاضای اجویت در مورد

(13) Documentation française, *La question chypriote*, 15 avril 1977, pp. 8 et 9.

دخلات نظامی مشترک سر باز زده بود، اکنون خود را ناتوان نشان می‌داد و یا واقعاً ناتوان بود. بدین جهت دولت ترکیه در ۱۴ اوت به نیروهایش در قبرس دستور اجرای عملیات «آتیلا»، یعنی پیشروی بسوی مناطق ترکنشین فاماگوستا و لفکا واقع در شرق و غرب جزیره را داد و طی چند روز توانست بیش از ثلث مناطق مذبور را به تصرف درآورد. اکنون دیگر ترکیه نمی‌توانست این تجاوز علی خود را با موافقتنامه‌های بین‌المللی توجیه کند.

با اصرار فرانسه، شورای امنیت سازمان ملل متعدد تصمیم به محکوم کردن ترکیه، آنهم با لعن بسیار سست و ملایمی گرفت. ولی آمریکا با توجه به اصل واقع‌بینی که همیشه ناظر بر سیاست ابرقدرتها است چنین استدلال می‌کرد که ترکیه به علت موقعیت استراتژیکی بسیار مهم خود در مدخل بغازها و نزدیکی با چاههای نفت خلیج فارس، مهمتر از آن است که بتوان مدت مديدة به آن پشت کرد. به این لحاظ، جرالد فورد و پس از او جیمی کارترا سعی کردند نظرکنگره آمریکا را که در ۵ فوریه ۱۹۷۵ کمک اقتصادی آن کشور به ترکیه را تازمانی که آن کشور سر بازانش را از قبرس فرا نخواند معلق کرده بود، تغییر دهند. نتیجه‌ای که از این تصمیم کنگره عاید شده بود سخت‌تر شدن موضع ترکیه و در دست گرفتن کنترل کلیه پایگاههای آمریکایی در آن کشور بود.

از سوی دیگر دولت شوروی هنوز از دست یافتن به تفاهمی با ترکیه مأیوس نبود. مطبوعات آن کشور تقصیر تمام این حوادث را به گردن امپریالیستها می‌گذاشتند و کرملین پیشنهاد می‌کرد که مسئله قبرس در یک کنفرانس بین‌المللی مرکب از نمایندگان ترکیه و یونان و قبرس و اعضای دائمی شورای امنیت مورد بحث و مذاکره قرار گیرد.

فرماندهی ارتش ترکیه، علی‌رغم اخطارهای مکرری که از خارج می‌شد وقتی آتش‌بس را پذیرفت که نیروهایش به تمام هدفهای خود دست یافته بودند و با وجود کوشش‌هایی که از طرف سازمان ملل متعدد و پیمان آتلانتیک و سایر دول برای آشتی دادن جامعه ترک و یونانی قبرس به عمل آمده است هنوز نیروهای مذبور در آن نقاط مستقر می‌باشند. ماکاریوس مجدداً در دسامبر ۱۹۷۵ زمام امور را در دست گرفت و بدون آنکه بتواند مانع تشکیل یک دولت مستقل ترکهای قبرس شود در ۳ اوت

۱۹۷۷ در گذشت. با اینکه هیچ‌کس دولت مزبور را برسمیت نشناخته ولی واقعیت تقسیم جزیره علا پذیرفته شده است. تنها موضوعی که موجب رضایت‌خاطر یونانی‌ها می‌شد این بود که ترک‌ها علیرغم اشغال‌ثرومندترین نقاط جزیره نتوانسته‌اند وضع اقتصادی خود را بهبود بخشند، در صورتیکه حضور ۲۰۰,۰۰۰ نفر پناهنده در جنوب قبرس موجب شکوفایی اقتصاد این قسمت یونانی‌نشین جزیره گردیده است. قسمتی از این پناهندگان لبنانی‌هایی هستند که به‌دنبال جنگ داخلی آن کشور در آنجا مستقر شده‌اند.

باید اذعان کرد که تنها نتیجه مثبت بحران قبرس، برقراری دمکراسی در یونان بوده است. کارامانلیس با عقل و درایت بسیار در برابر تقاضای افراطیون در مورد واکنش نشان دادن به تجاوز ترکها به قبرس مقاومت کرد و برای ابراز نارضایتی خود از آمریکا که در این وقایع مسئولیت مهمی داشت، به‌پیروی از ژنرال دوکل، یونان را از سازمان نظامی‌پیمان آتلانتیک خارج کرد. این اقدامات کارامانلیس موجب افزایش محبوبیت او گردید و در انتخابات نوامبر ۱۹۷۴ توانست اکثریت مطلق را بدست آورد. وی در سال ۱۹۸۰ بخاطر کبرسن از نخست‌وزیری استعفا داد و به‌قبول سمت ریاست جمهوری اکتفا کرد و در این سمت توانست به ارزوی دیرینه‌اش، یعنی عضویت کامل یونان در جامعه اقتصادی اروپا، جامه عمل بپوشاند و در اول ژانویه ۱۹۸۱، کمی بعد از عادی شدن روابط این کشور با پیمان آتلانتیک، این امر را به‌انجام برساند.

اجویت، نخست‌وزیر ترکیه، نیز علی‌رغم شور و حرارت هموطنانش نتوانست مدت زیادی مže پیروزی را بچشد زیرا در سپتامبر ۱۹۷۴ پشتیبانی راستگرایان را از دست داد و مجبور به استعفا گردید. بحران اقتصادی بشدت گریبانگیر ترکیه شده بود و این کشور یکبار دیگر مانند سال‌های قبل از ۱۹۱۴ به صورت «مرد بیمار اروپا» درآمده بود. دموکراسی ترکیه در مرز ورشکستگی قرار داشت و به‌علت افزایش تروریسم به‌اشکال مختلف که از ابتدای آن سال در حدود دوهزار نفر قربانی آن شده بودند، در سرشاریب سقوط بود تا اینکه در سپتامبر ۱۹۸۰، به‌دنبال کودتای ارتشیان طرفدار آتاتورک بی‌سروصدای ساقط گردید. آنچه مسلم است آمریکا از این واقعه ناراحت نشد و برای از دست رفتن آزادی در ترکیه اشکی نریخت. کودتای مزبور درست در زمانی که مانورهای نظامی پیمان آتلانتیک در ترکیه جریان داشت روی

داد و این سوال پیش می‌آید که این دو واقعه تا چه حد با یکدیگر ارتباط داشته‌اند؟

در گوشة دیگر اروپای جنوبی، یک رژیم دیکتاتوری دیگر که قدیمیترین دیکتاتوری اروپا بشمار می‌رفت چند ماه قبل از حکومت سرهنگان یونان ساقط گردید. دکتر آنتونیو د اولیویرا سالازار «دولت جدید» خود را در سال ۱۹۲۸ در پرتغال تشکیل داده بود. دکتر سالازار استاد اقتصاد دانشگاه کویمبرا، در آن سال با پشتیبانی نظامیان زمام امور را درست گرفت و یک تکنوقرات تکرو و گوشت تلخ و متکبر بشمار می‌رفت که به علت ابتلا به کمردرد زمینگیر و ناچار به زندگی منزوی بود. او می‌خواست پرتغال را به صورت یک مورد استثنایی و برخلاف آنچه وی باعث انحطاط دنیای امروزی می‌دانست درآورد. در نظر او دموکراسی، سوسیالیسم، اتحادیه‌های کارگری، تحول ارزش‌های اخلاقی و آزاد کردن مستعمرات، موجبات انحطاط دنیا را فراهم کرده بود و به این جهت از همه آنها متنفر بود. او از افکار و اندیشه‌های شارل موراس نویسنده و رهبر راستگرای فرانسه پیروی می‌کرد و همواره نامه‌ای از او در جیش داشت که به‌وی نصیحت کرده بود: «خوب مقاومت کن». ۱۵

او در برابر موج آزادی مستعمرات خوب مقاومت کرد و اشتباہش از همینجا ناشی می‌شد. پرتغال با ده میلیون نفر جمعیت که ۴۰ درصد آنان بیسواند یکی از کشورهای فقیر است که هر چند یکی از بهترین پولهای دنیا را داشت ولی در زمانی که انگلیس و فرانسه به مستعمراتشان استقلال می‌دادند، دیگر بزحمت می‌توانست امپراتوری مستعمراتی خود را حفظ کند. این امپراتوری وسیع در اوائل قرن شانزدهم به وسیله ژان اول و هانری مشهور به دریانورد، پادشاه آن کشور، تأسیس شده بود و هرچند در اوائل قرن ۱۹ برزیل را از دست داده بود، ولی هنوز بسیار پردامنه بود. در سال ۱۹۶۱، پرتغال مجبور شده بود به علت تجاوز هند از بندر گوا در شبه قاره چشم بپوشد و برای حفظ جزیره مکانو قرارداد توهین-آمیزی با پکن منعقد سازد ولی هنوز پرچم پرتغال بر فراز مستعمرات

۱۵) یادداشت‌های شخصی نویسنده بر اساس اظهارات آندره استارک، سفیر سابق بلژیک در پرتغال.

افریقا ییش مانند گینه، دماغه سبز (رأس‌الاخضر)، سائو تومه و پرینسپیه، آنگولا و موزامبیک در اهتزاز بود.

از سال ۱۹۶۱ نهضت‌های آزادی‌بخش در کلیه این مستعمرات آغاز شده بود و با وجود اختلافاتی که میان آنها وجود داشت، بزوادی چنان توسعه یافتند که پرتغال مجبور شد در حدود ۱۵۰۰۰۰ سرباز به‌آن مناطق بفرستد. سال‌ازار در ابتدا متوجه دامنه این نهضت نشده بود و بدون شک تصور می‌کرد اهمیت استراتژیکی این سرزمینها مخصوصاً آنگولا و موزامبیک که در همسایگی مناطق ثروتمند افریقای جنوبی قرار دارند، کشورهای عضو پیمان آتلانتیک را وادار خواهد کرد که بدون قید و شرط از پرتغال که از اعضای مؤسس آن پیمان است حمایت نمایند. اما انتظارات سال‌ازار بیش از اندازه بود زیرا کشورهای عضو پیمان آتلانتیک نمی‌توانستند علیه افکار عمومی دنیا که مخالف ادامه استعمار و مخصوصاً مخالف تبعیض نژادی افریقای جنوبی بود علناً ایستادگی کنند و بدین جهت در یک حالت بیطری ناراحت کننده‌ای قرار داشتند، در حالی که مسکو و پکن در همه‌جا بخصوص در سازمان ملل متعدد بشدت از سازمانهای چریکی و نهضت‌های آزادی‌بخش پشتیبانی می‌کردند و برایشان اسلحه می‌فرستادند.

جنگهای مستعمراتی نقش مهمی در سقوط دیکتاتوری سال‌ازار ایفا کرد. نظر به‌اینکه ۴۶ درصد بودجه کشور صرف جنگهای مزبور می‌شد، وضع متعادل اقتصادی پرتغال که سال‌ازار به آن افتخار می‌کرد بهم خورد و نرخ تورم که سالهای متمادی فقط نیم درصد در سال بود، در سال ۱۹۶۷ به ۵ درصد و در سال ۱۹۷۱ به ۱۶ درصد رسید و قبل از افزایش ناگهانی بهای نفت پیش‌بینی می‌شد که در سال ۱۹۷۳ به ۲۰ درصد افزایش یابد. بسیاری از جوانان پرتغالی برای فرار از خدمت وظیفه به خارج از کشور می‌گریختند و بارفاه و آزادی کشورهای غربی که در مملکت خودشان وجود نداشت آشنا می‌شدند.

از جانب دیگر، بسیاری از افسران جوان و میان‌سال متوجه تفاوت بین واقعیت و ادعاهای حکومت سال‌ازار در مستعمرات شده بودند. چگونه می‌شد انتظار داشت که آنها از خواندن آثار هیجان‌آمیز مارکس و لنین و مائو و حتی فرانتس فانون لذت نبرند و این احساس را نکنند

که توانسته‌اند به سیر جبری تاریخ و دروغهایی که امپریالیستها برای پنهان کردن نقشه‌های شیطانی خود بکار می‌زنند پی ببرند؟ مسلماً در مستعمرات پرتغال امکان نداشت از سوسيالیسم واقعی انتقاد بعمل آورد و ثابت کرد که با لغو مالکیت خصوصی وسائل تولید، بهره‌کشی فرد از فرد به خودی خود از بین نمی‌رود. آنها تصور می‌کردند راه‌خوشبختی را یافته‌اند و چون رسم بر این است که هروقت مارکسیستها و سایر چپگرایان دیر موفق به اجرای منویاتشان می‌شوند، شدت عملشان هم بیشتر است، لذا در سال ۱۹۷۴ یک ارتش چپگرا زمام امور را در پرتغال به دست گرفت و به کمونیستها اجازه داد که تا مدتی نقش اصلی را در صحنه سیاست آن کشور ایفا نمایند.

سال‌ازار در سال ۱۹۶۸ مبتلا به یک سکته مغزی شد و دیگر قادر به ادامه حکومت نگردید لذا بجای او شخصی بنام مارسلو کائنانو را که کمتر از او لبوج و سرسخت بود به نخست وزیر برگزیدند که سعی کرد با ملایمت فراوان قدری به مردم آزادی بدهد و ضمناً راهی هم برای خاتمه دادن به جنگهای مستعمراتی بیابد. او با میانجیگری لنوبولد سنگور رئیس جمهوری سنگال مذاکرات محروم‌نامه‌ای را با میهن‌پرستان گینه آغاز کرد ولی افراطیون راستگرا مراقب بودند و در اوائل سال ۱۹۷۲ با قتل آمیلکار کابرال رهبر ملی‌گرایان بیساو مانع ادامه مذاکرات گردیدند.

در این مذاکرات محروم‌نامه، ژنرال آنتونیو اسپینولا، جانشین رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح پرتغال، که در آن زمان فرماندار نظامی گینه بود شرکت داشت و با اعتقاد به اینکه جنگ راه حل مسائل مستعمراتی نیست نظرات خود را در کتابی منتشر کرد که بلافاصله از طرف دولت جمع‌آوری شد و در ۱۴ مارس ۱۹۷۴ منجر به عزل وی و رئیش ژنرال کوستا گومش که نظیر این عقاید را داشت گردید.<sup>۱۷</sup> فردای آن روز خبر شورش یک هنگ سواره نظام و سرکوبی فوری آن منتشر شد و در نیمه شب ۲۵ آوریل رادیوی کاتولیکها یک سرود منوع انقلابی را پخش کرد که بعدها به صورت سرود ملی انقلاب پرتغال درآمد. پخش این سرود علامتی بین توطئه کنندگان بود که عملیات را شروع کنند و آنها در عرض

(17) Antonio Spinola, *O Portugal e o futuro*, Lisbonne, Arcadia, 1974.

۲۴ ساعت توانستند بدون خونریزی به عمر حکومت دیکتاتوری خاتمه دهند و یک «خونتای نجات ملی» به روی کار آورند. کودتای مزبور از طرف یک گروه صد نفری افسران جوان عضو «نهضت نیروهای مسلح» بعمل آمد و هدف آن عبارت بود از «استقرار دموکراسی و پیروی از سیاستی که منتهی به برقراری صلح بین پرتغالیها و کلیه نژادها و مذاهب مستعمرات گردد». <sup>۱۸)</sup> لذا افسران مزبور از ژنرال اسپینولا تقاضا کردند که ریاست دولت را به عنده بگیرد. اما شکل و قیافه و عینک یا چشم و عقاید این ژنرال که در جنگهای داخلی اسپانیا به نفع ژنرال فرانکو شرکت کرده بود، هیچ وجه تشابهی با عقاید افسران جوان نداشت. ولی آنها نیاز به یک شخصیت مشهور داشتند و اسپینولا خود را دوگل می‌پنداشت، بدون آنکه به سن نوش ژنرال نجیب مصری بیندیشد.

در حالیکه مخالفان سیاسی رژیم از زندانها آزاد می‌شدند، و رؤسای سازمان امنیت جای آنها را پر می‌کردند، مردم برای سربازانی که گل میغذی در لوله تفنگها یشان قرار داده بودند هلمله و فریاد تحسین می‌کشیدند و انقلاب گل میغذی آغاز گردید. با سقوط رژیم دیکتاتوری، راستگرايان موقتاً از صحنه سیاست خارج شدند و سه چهار جریان فکری ظهور کرد که کم و بیش همه آنان از نمونه‌های خارجی الهام می‌گرفتند. رهبران احزاب بزرگ، از تبعید در کشورهای خارجی مراجعت کردند که یکی از آنان آلوارو کونیال دبیرکل حزب کمونیست بود که سابقاً مقیم پراگ بود و اشغال چکوسlovواکی از طرف شورویها را تأیید کرده بود. در نظر او انقلاب امری بسیار جدی و پیروزی آن مستلزم قطع هرگونه رابطه با سلطه سرمایه‌داری است. وی یک لینینیست متعصب و به قول بعضی‌ها استالینیست و معتقد به اصل در دست‌گرفتن قدرت به وسیله اقلیت مبارز و حزب پیشتاز می‌باشد زیرا به نظر او فقط این گروه می‌تواند کلید خوشبختی جامعه، یعنی کمونیسم را در دست داشته باشد و بدون مشورت با مردم، خوشبختی آنان را تأمین کند. به عقیده ماریو سوآرش، رهبر سوسیالیستها، این شخص یک کمونیست سالهای ۱۹۳۰ است که از زمان خود عقب مانده است.<sup>۱۹)</sup>

18) Mario Soarès, *Portugal: Quelle Révolution?* Paris, Calmann - Lévy, 1976.

19) *Ibid.*, p. 31.

سوآرش از تبعیدگاه خود در پاریس بازگشت و اعتقاد خود را به استقرار سوسیالیسم و آزادی اعلام داشت و با خوشبینی طبیعی پیروان ژان ژاك روسو و بدون توجه به عدم آمادگی سیاسی کشوری که مدت نیم قرن اسیر دیکتاتوری بوده است و ۴۰ درصد مردم آن بیسواند، خواستار فوری برقراری دمکراسی و حکومت مردم بر مردم گردید.

باید از تعدادی احزاب کوچک و گروهکهای چپگرا و طرفدار مائو که عقایدشان بسیار شبیه کسانی بود که حوادث ماه مه ۱۹۶۸ را در فرانسه بوجود آورده و مخلوطی از بلندنظری و جوانمردی و ضمناً افکار پوچ و توأم با تعصّب می‌باشد نیز نام برد. طبیعی است که برخورد بین این افکار و عقاید مختلف اجتناب ناپذیر بود مخصوصاً که روابط بین کمونیستها و سوسیالیستها از نیم قرن پیش بسیار تیره و مملو از سوءظن و مناسبات کمونیستها با طرفداران مائو نیز همانند اختلافات شوروی و چین آکنده از دشمنی بود.

اسپینولا به تقلید دوگل در سال ۱۹۴۴، تصور می‌کرد با شرکت دادن کمونیستها در دولت می‌تواند طبقه کارگر را که خواسته‌هایش بمراتب بیش از بنیه و امکانات ضعیف اقتصادی کشور بود ساکت کند. اما منازعه بین نظامیان راستگرا و متحدین چپگرای اسپینولا اجتناب ناپذیر بود و فقط مسئله زمان در میان بود. وی در ۲۸ سپتامبر با یاری خواستن از اکثریت خاموش گمان می‌کرد بتواند اراده خود را به این دو جناح تحمیل کند ولی تظاهراتی که به نفع وی ترتیب داده شده بود به وسیله افسران نهضت نیروهای مسلح با شکست رو برو گردید.

در ۳۰ سپتامبر ژنرال پس از آنکه در تلویزیون ظاهر شد و همه بدبوختیها و فجایع قابل تصور را برای ملت پرتفال پیش‌بینی کرد از سمت خود استغفا داد، ولی استغفای او هیچ‌گونه تأثیر عمیقی نداشت و ژنرال کوستا گومش رئیس ستاد مشترک در آخرین ماههای رژیم سابق و اولین رئیس «خونتای نجات ملی» بی دردسر جانشین او گردید.

خروج اسپینولا از صحنه سیاست، طبعاً باعث توسعه نفوذ چپگرایان اعم از کمونیستها و مائونیستها گردید که معبودشان ژنرال جوانی بود بنام اتلود کاراواليو که شخصیتی پرشور و جذاب داشت و تا حدودی خود را فیدل کاستروی پرتفال می‌دانست و فرماندهی نیروهای عملیاتی را که انقلاب را بوجود آورده بودند به عهده داشت.

در این هنگام همه در انتظار بودند که اسپینولا از خلاء قدرتی که

بوجود آمده بود استفاده کند و همینطور هم شد زیرا در ۲۱ مارس ۱۹۷۵ خبر شکست کودتای وی و سرگرد اوزوریو، وزیر ارتباطات سابق و دبیرکل حزب دمکرات مسیعی، منتشر گردید. حقایق مربوط به این کودتای نافرجام هنوز بدستی فاش نشده است ولی نظامیان عضو نهضت نیروهای مسلح را وادار کرد که یک «شورای انقلاب» بروی کار آورند که ترکیب آن بر اساس تقسیم قدرت بود. شورای مذبور بلافاصله تاریخ انتخابات مجلس مؤسسان را یک ماه بعد اعلام نمود.

تا آخرین دقیقه این سؤال مطرح بود که آیا این انتخابات صورت خواهد گرفت یا نه؟ اکثریت اعضای شورای انقلاب و حزب کمونیست ترس داشتند که میانه روها پیروز شوند و تحول سریع کشور را متوقف سازند. لذا حزب دمکرات مسیعی و دو گروه چپ افراطی را از شرکت در انتخابات محروم ساختند و در عین حال ملی شدن بانکها و بیمهها را اعلام داشتند و چند نفر از چپگرایان را وارد دولت کردند و سرانجام نیز انجام انتخابات را موکول به انعقاد موافقتنامه‌ای بین نهضت مقاومت و احزاب کردند تا حدود اختیارات مجلس مؤسسان تعیین و محدود شود. حزب سوسیالیست و حزب میانه رو دمکراتیک خلق برای اینکه حسن نیت خود را نشان بدهند با بی‌میلی این شرط را پذیرفتند و موافقتنامه را امضا کردند که بعد از مدتی به نفعشان تمام شد.

انتخابات در ۲۵ آوریل ۱۹۷۵ یعنی درست یک سال بعد از شروع انقلاب صورت گرفت و کمونیستها نتوانستند بیش از ۱۲/۵۳ درصد آراء را بدست آورند در حالیکه حزب سوسیالیست ۳۷/۷ درصد و حزب دمکراتیک خلق ۲۶/۳۸ درصد را بدست آوردند. در صحت انتخابات مذبور جای تردید نبود زیرا علی‌رغم تحریم آن از طرف بعضی از اعضای شورای انقلاب، نود درصد مردم در آن شرکت نمودند. از این تاریخ به بعد سوسیالیستها و میانه روها که تا آن زمان بزحمت می‌توانستند تعداد طرفداران خود را برآورد کنند، قادر بودند خود را نماینده اکثریت مردم بدانند. اما کمونیستها و چپگرایان با خطر بزرگی مواجه شده بودند زیرا احتمال داشت مجلس مؤسسان مانند «اتاژنرو»ی فرانسه در سال ۱۷۸۹ پس از چندی خود را مجلس ملی اعلام کند و یا اینکه در انتخابات آینده باز هم میانه روها پیروز شوند و دستاوردهای انقلاب را از بین ببرند.

رویه کمونیستها بعد از انتخابات ۲۵ آوریل ناشی از همین ترس بود. پس از گذشت چندین سال هنوز هم کاملاً روشن نشده است که در آن هنگام آنها می‌خواسته‌اند مانند رفقای فرانسویشان در زمان آزادی پاریس در ۱۹۴۴ مواضعی را اشغال کنند که بیرون کردنشان مشکل باشد یا اینکه همانطور که دشمنانشان آنها را متهم می‌کنند واقعاً در صدد در دست گرفتن قدرت بوده‌اند؟

یک سابقه تاریخی آنها را در اقدام اخیر تشویق می‌کرد و آن در سال ۱۹۱۸ در روسیه بود که کمونیستها در مجلس مؤسسان در اقلیت قرار گرفته بودند و اکثریت با نیروهای انقلابی غیر کمونیست بود. در آن موقع لینین با اعزام یک واحد سرباز به اولین جلسه مجلس، نمایندگان را متفرق و مشکل را به این ترتیب حل کرده بود. البته آلوارو کونیال دبیرکل حزب کمونیست پرتفال نمی‌خواست تا این حد پیش برود ولی اعضای حزب بطور منظم در سازمانهای دولتی و اتحادیه‌های کارگری و گروههای مختلف رخنه کرده و بسیاری از پستهای حساس و مهم اقتصادی را، مخصوصاً در بانکهای ملی شده و وسائل ارتباط جمعی در دست گرفته بودند. از آنجایی که اغلب روزنامه‌های مهم به بانکها تعلق داشتند ملی‌شدن بانکها آنها را خودبخود تحت نظارت دولت قرار می‌داد و یکی از ارگانهای نهضت نیروهای مسلح یعنی اداره پنجم مشهور به «کوئینتا» که مستول امور تبلیغاتی و فرهنگی بود، به صورت ظاهر مأمور تقسیم عادلانه روزنامه‌ها بین احزاب گردید و لی در عمل دست چپگرایان را باز گذارد و موقعیت ممتازی برایشان قائل شد.

وجود ژنرال واسکو گونزالو ش که بعدها معلوم شد کمونیست بوده است، در پست نخست وزیری و همچنین تبلیغات دامنه‌دار حزب کمونیست مبنی بر اینکه تنها حزبی بوده است که واقعاً با رژیم دیکتاتوری مبارزه می‌کرده و دارای اعضای فعال و کار کشته می‌باشد، کازها را تسهیل می‌کرد.

اما فعالیتهای مخفیانه کمونیستها به‌مانعی برخورد که عاقبت به ضررšان تمام شد و آن تصرف روزنامه «رپوبلیکا» وابسته به حزب سوسیالیست از طرف «کمیته کارگران» بود. ماریو سوآرش معتقد است که کمونیستها معرک این قضیه بوده‌اند ولی بعضی دیگر عقیده دارند که چپگرایان دست به‌این اقدام زده‌اند و بعداً کمونیستها از ترس اینکه مورد اعتراض چپهای افراطی قرار نگیرند و از جریان عقب نمانند،

عمل آنها را محکوم نکرده‌اند. بهر حال سوسیالیست‌ها شرط ادامه کار وزرای خود را در دولت، استرداد روزنامه «رپوبلیکا» به صاحبان قانونی آن قرار دادند و چون پاسخ مساعدی به آنها داده نشد در ۱۰ ژوئیه ۱۹۷۵ از عضویت دولت استعفا دادند و وزیران عضو حزب دمکراتیک خلق نیز از آنان پیروی کردند.

در این هنگام روزنامه‌های لیسبون تقریباً بطور کامل در اختیار چیگرایان و چپهای افراطی قرار داشتند ولی در پورتو که دومین شهر پرتغال بشمار می‌رود وضع متفاوت بود و اکثر روزنامه‌ها طرفدار سوسیالیست‌ها بودند و شماره‌های آنها به تعداد زیادی در پایتخت به فروش می‌رسید. تنها سنگر مقاومت در لیسبون رادیوی کلیسای کاتولیک بود که کمونیست‌ها روی آنهم دست گذاشتند و به‌این ترتیب وسایل ارتباط جمعی پایتخت را مانند کشورهای پشت پرده در انحصار گرفتند. اما هنوز رفقای کوئیال که اساس تبلیغات خود را بر «مشروعیت انقلابی» و «اتحاد خلق و نیروهای مسلح» قرار داده بودند، راه درازی تا نیل به پیروزی در پیش داشتند. نظامیان چیگرا، مخصوصاً اتلوا دکار اوالیو حزب کمونیست را متعدد اصلی خود برای اجرای نقشه‌هایشان در تغییرات کلی و عمیق نظام اجتماعی می‌دانستند ولی هنوز آنقدر به آزادی علاقه داشتند که نمی‌خواستند نقش اصلی را در این تغییرات به کمونیست‌ها واگذار کنند. ضمناً در بسیاری از نقاط کشور حزب کمونیست را متمم می‌کردند که می‌خواهد یک دیکتاتوری را جانشین دیکتاتوری دیگری که فقط یک سال از سقوطش می‌گذشت بکند. دهمها شعبه حزب کمونیست را مردم خشمگین در سراسر کشور به آتش کشیدند که البته کشیشها و طرفداران رژیم سابق نقش عمده‌ای در آن داشتند. هرچند حزب کمونیست با وجود ژنرال گونزالوش در مقام نخست وزیری، ظاهرآ قدرت را در دست‌داشت ولی روز بروز حرفش را کمتر می‌خوانندند.

در ۲۶ ژوئیه ۱۹۷۵ شورای انقلاب برای خاتمه‌دادن به مشکلات روز-افزون یک شورای سه‌نفری مرکب از رئیس جمهوری میانه‌رو، نخست‌وزیر متعدد کمونیست‌ها و کار اوالیوی بوالهوس تشکیل داد و زمام امور کشور را به آن سپرد ولی این راه حل هم دردی را دوا نکرد زیرا شورای سه‌نفری به علت اینکه اعضای آن با یکدیگر همنظر نداشتند و هیچ‌کدام نیز از دیگری حرف‌شنوی نداشتند، بهزودی عدم کفایت خود را نشان داد.

در هشتم اوت در حالیکه خشونتهای ضد کمونیستی در شمال کشور

افزایش می‌یافت ژنرال گونزالوش کابینه‌اش را ترمیم کرد و در دولت جدید حتی یک نفر از نمایندگان احزاب هم‌شرکت نداشتند و بدین ترتیب وزرای کمونیست هم اختیارات خود را از دست دادند. در همین هنگام دونامه به رئیس جمهوری رسید که در تغییر اوضاع پرتفال نقش عمده‌ای داشت: یکی از ماریو سوآرش رهبر سوسیالیست‌ها که به‌وی هشدار می‌داد قبل از اینکه اوضاع علاج ناپذیر شود از اختیارات قانونی خود استفاده کند، ۲۰ و دیگری از نفراعضای شورای انقلاب به رهبری سرگرد ملو آنتونش وزیر خارجه که مخالفت خود را با استقرار یک جامعه سوسیالیستی نظیر کشورهای اروپای شرقی اعلام واظهار عقیده می‌نمودند که چنین سیستمی در نهایت پرتفال را زیرسلطه یک رهبری سیاسی درخواهد آورد که با لجاج و عناد بسیار اعتقاد خواهد داشت که باید یک گروه پیشتاز که از پشتیبانی اجتماعی بسیار کمی برخوردار است به نام همه مردم قدرت را در دست بگیرد و انقلاب را رهبری کند و از رئیس جمهوری تقاضا می‌کردند که با خاتمه‌دادن به اعمال و تحریکات خشونت‌آمیز و ایجاد بغض و نفرت، اعتماد مردم پرتفال را جلب کند.<sup>21</sup>

نامه اخیر بازتاب مطلوبی داشت. در ۲۹ اوت واسکو گونزالوش کمونیست مجبور شد از نخستوزیری استعفا دهد و به جای او دریاسالار پینییرو آزهودو حکومت جدید را تشکیل داد که در آن سوسیالیست‌ها و اعضای حزب دمکراتیک خلق اکثریت داشتند و فقط یک وزیر و چندمعاون وزارتتخانه کمونیست در آن شرکت کرده بودند.

نخستوزیر جدید که شخصی خوش‌مشرب و خنده‌رو بود و گرایش بسیار کمی به عقاید سیاسی داشت، هدفش این بود که قدرت دولت را افزایش دهد تا انتخابات عمومی در بهار سال ۱۹۷۶ در معیط آرامی برگزار شود و اکثریت را طرفداران دولت حائز شوند. اما اشکال در این بود که کسی از او حرف‌شنوی نداشت. گروههای چپگرا به قول خودشان دست به اقدامات اساسی زده بودند و هر روز خانه‌های خالی را تصرف و کارگران مؤسسات صنعتی و کشاورزی را تحریک می‌کردند که با عنوان— کردن خواسته‌های غیرعملی مانند افزایش بیش از اندازه دستمزدها که با توجه به تورم روزافزون و نکث تجارت خارجی غیر ممکن به نظر می—

20) Documentation française, Portugal: une évolution difficile, 6 février 1976, pp. 32-34.

21) Ibid., pp. 34-37.

رسید، اداره مؤسسات مزبور را عملأ خودشان در دست بگیرند. در میان ارتشیان نیز گروههای متعددی باشعار «سر بازان متعدد پیروزخواهند شد» تشکیل شده بود که هدفشنان جلوگیری از قدرت یافتن یک دولت بورژوا بود. در بسیاری موارد دولت ناچار به تسليم در برابر این گروهها شد مثلا در ماه نوامبر کارگران ساختمانی موفق گردیدند مجلس ملی را محاصره کنند و یا ارعاب نمایندگان دستمزد خود را به میزان ۴۴ درصد افزایش دهند.

در ۲۵ نوامبر دولت، ژنرال دکاراوالیو را از فرمانداری نظامی لیسبون عزل کرد ولی چتر بازان پایگاه آموزشی تانکوش به عنوان اعتراض دست به شورش زدند. این کودتای جدید به قول نویسنده کتاب «خروج دیکتاتورها از پرتغال» محصول نامیدی<sup>22)</sup> بود. وقتی دریاسالار آزهودو نیروهای نظامی مطمئن و طرفدار دولت را برای سرکوب شورشیان فرستاد، بلا فاصله کمونیستها از حمایت آنان دست برداشتند و شورشیان در عرض چند ساعت تسليم شدند و کاراوالیو خلع درجه گردید.

پس از این دوران پر جوش و خوش، اکنون نوبت آرامش فرارسیده بود. در هشتم مارس ۱۹۷۶ روزنامه «رپوبلیکا» به صاحبانش مسترد گردید و در دوم آوریل، مجلس مؤسسان با تصویب قانون اساسی جدید که در آن وظیفه دولت «سوق دادن جامعه بسوی سوسیالیسم از طریق اشتراکی- کردن وسائل تولید» ذکر شده بود، به کار خود خاتمه داد. در ۲۵ آوریل، یعنی درست دو سال بعد از «انقلاب گل میخک»، مردم پرتغال برای نخستین بار توانستند بعد از چهل سال آزادانه نمایندگان پارلمان را انتخاب کنند. در این انتخابات هیچ یک از احزاب نتوانستند اکثریت قاطع بدست آورند ولی حزب سوسیالیست که در رأس قرار داشت، به واسطه شکست کمونیستها و حزب دموکراتیک خلق که اکنون نام خود را به حزب سوسیال دمکرات تبدیل کرده بود، توانست یک دولت یکدست و یکپارچه تشکیل بدهد.

از این تاریخ به بعد پرتغال توانست به حل مشکلات عظیم اقتصادیش در دوران انقلاب بپردازد. وجود چهارصد هزار بیکار در یک کشور ده میلیونی، کاهش سرمایه گذاریها به نصف، افزایش دستمزدها به میزان مجموع تولید ملی، از جمله مشکلات این کشور انقلاب زده بود. دیگر موضوع پرتغال

22) Gianfranco Pasquino, «La sortie des dictateurs, Le portugal...» Paris, Association française de Science politique, Table-Ronde, 6 et 7 mai 1977.

عنوانین بزرگ روزنامه‌های بین‌المللی را تشکیل نداد. برخلاف آنچه که بسیاری از ناظران سیاسی پیش‌بینی می‌کردند، کمونیستیهای پرتغال نتوانستند مانند همفکران خود در پراگ که در سال ۱۹۴۸ بزور قدرت را در دست گرفته بودند، عمل کنند زیرا نباید فراموش کرد که ارتش سرخ از لیسبون فاصله بسیار داشت. معذلك کیسینجر طی نطقی که در ۱۶ اوت ۱۹۷۵ در شهر بیرمینگهام واقع در ایالت آلاما ایراد کرد، هشداری به‌این صراحة به روسها داد: «شورروی نباید وانمود کند که قدرت دارد بطور مستقیم یا غیرمستقیم در این وقایع اعمال نفوذ کند زیرا این امر برخلاف حق مردم پرتغال در تعیین سرنوشت آینده‌شان است. دخالت در امور این کشور که دوست و متعد دیرینه آمریکا است، با همه اصولی که امنیت اروپا را تشکیل می‌دهد مغایرت خواهد داشت.» اما وزیر خارجه آمریکا دخالت دول غربی را خلاف اخلاق ندانست و علاوه کرد: «ملت پرتغال باید بداند که ما و همه دمکراتیهای غربی بشدت برای آینده‌اش نگرانیم و آماده کمک به‌یک پرتغال دمکراتیک هستیم. زمانی فرا خواهد رسید که ما و متفقین اروپایی از خود بپرسیم که آیا نفوذ قاطع و روزافزون کمونیستها در دولتی که عضو پیمان آتلانتیک بشمار می‌رود، با اهداف این سازمان که مقاومت در برابر تجاوز کمونیستها است مغایرت ندارد و سازش‌پذیر است؟»<sup>۲۳</sup>

پانزده روز پیش از آن، پرزیدنت فورد که بهمناسبت کنفرانس هلسینکی با برژنف ملاقات کرده بود از اینهم صریحت اظهار داشته بود: «فراموش نکنید که پرتغال در این طرف پرده آهنین قرار گرفته است و باید به همین صورت باقی بماند.» وقتی رئیس جمهوری پرتغال از مسکو دیدن کرد، برژنف این گفتۀ رئیس جمهوری آمریکا را نقل قول کرد و افزود: «البته حق با او است!»<sup>۲۴</sup>

درحقیقت به نظر نمی‌رسد دولت شوروی هرگز آلوارو کونیال را علی‌رغم تبعیت بی‌قید و شرطش از مسکو تشویق واز نقشه‌های غالباً ناشیانه وغیر عملی حزب کمونیست پرتغال جدا پشتیبانی کرده باشد. شورویها به‌جای اینکه حزب کمونیست پرتغال را تشویق بدر دست گرفتن قدرت کنند و باعث ایجاد واکنش خصمانه آمریکاییها که به‌هیچ‌وجه مایل نبودند

(23) U. S. A. - Documents, no 2447, 22 août 1975.

(24) اظهارات دریاسalar آزمودو به‌نویسنده کتاب در لیسبون، نوامبر ۱۹۷۵.

رفت و آمد زیر دریاییهای اتمی شوروی به بنادر پرتغال واستفاده از تسهیلات آن شاهد باشند شوند، ترجیح می‌دادند کمونیستها هرچه بیشتر در دولت شرکت داشته باشند و امتیازات استراتژیکی واشنگتن را که ناشی از عضویت پرتغال در پیمان آتلانتیک بود، کاهش بدینهند. زیرا همانطور که قبلاً دیدیم بدون استفاده از پایگاه آزور بعید به نظر می‌رسید که آمریکاییها بتوانند در اکتبر ۱۹۷۳ پل هوائی با اسرائیل برقرار کنند. مهمتر از اینها، نقش کمونیستها در تشویق دولت پرتغال به اعطای آزادی به آنگولا و موزامبیک بود که به علت نزدیکی با افریقای جنوبی موقعیت استراتژیکی مهمی دارند. وجود نظامیان کمونیست یا شبه کمونیست در سازمانهای دولتی پرتغال و در دست‌داشتن مقامات حساس، بدون شک کمک کرد که گروههای مارکسیست - لینینیست بتوانند در مبارزه شدیدی که بین نهضتها چریکی برای در دست‌گرفتن قدرت در آنگولا و موزامبیک در گرفته بود پیروز شوند. در این خصوص در فصل آخر این کتاب گفتگو خواهیم کرد.

پنج روز قبل از کودتای نافرجام ژنرال اتلود کاراوالیو در پرتغال، در کشور همسایه‌اش اسپانیا، یکی از طولانی‌ترین و خونین‌ترین حکومتهای استبدادی تاریخ، با احتضار طولانی و سپس مرگ ژنرال فرانکو در ۲۰ نوامبر ۱۹۷۵ خاتمه یافت. او نیز مانند رهبران انقلابی پرتغال بشدت تحت تأثیر جنگهای مستعمراتی قرار داشت و به قول دون پدرورودریگز که عضویت نخستین حکومت شورشی در سال ۱۹۳۶ را به عنده داشت: «فرانکو یک نظامی بود که اصولاً برای جنگهای افریقایی تربیت شده بود و حالات روحی مذاکره با رؤسای قبایل و جنگ غافلگیرانه شدیداً در وی تأثیر گذاشته بود»<sup>۲۵</sup> ولی شباهت بین فرانکو و رهبران پرتغال به همین جا ختم می‌شد. نقش عمدۀ نظامیان لیسبون ساده‌لوحی و زودباوری آنها بود در حالیکه فرانکو مظہر خونسردی بشمار می‌رفت و معتقد بود از شهرهای اخلاقی کوچکترین نقشی در سیاست ندارند و عظمت کشور اقتضا می‌کند که رهبر ملت آشتی ناپذیر باشد. در مغز فرانکو یک فکر عمیقاً رسوخ کرده بود و آن برقراری نظم بود و از نظر او این امر یک تکلیف شرعی و مذهبی بشمار می‌رفت زیرا کلیسای کاتولیک اسپانیا با زیر پا نهادن اصل عشق و محبت مسیحیان و مبالغه در ترس از «سرخ‌ها» حمایت

بی دریغ خود را بهوی ارزانی داشته بود. او تا آخرین نفس به عقایدش مبنی بر لزوم حفظ و نگهداری یک اسپانیایی پاک و منزه به عنوان تنها کشوری که به دین اجدادیش و فادر مانده — در مقابل سایر کشورهای اروپایی که بدست شیاطین فراماسونری و کمونیسم فاسد شده بودند — اعتقاد داشت. در عین حال معتقد، به تمامیت و یکپارچگی سیاسی اسپانیا بود و به همین جهت ملت‌های باسک و کاتالان را که خواستار خودمختاری بودند، بشدت سرکوب می‌کرد. «کودیو»\* هرگز و در هیچ موقعیتی در راه تبدیل رژیم دیکتاتوری خود که آن را ناشی از اراده خداوند می‌دانست— ولی در واقع براساس زور و فشار بود — به یک رژیم مردمی برمبنای آشتی ملی بین طرفین جنگ داخلی اسپانیا کوچکترین قدمی برنداشت.

در سال ۱۹۴۵ که جنگ دوم جهانی به پایان رسید، شروع جنگ سرد، رژیم او را از دخالت نظامی فاتحین جنگ که در میانشان هزاران جمهوریخواه اسپانیایی وجود داشتند که واقعاً معتقد بودند رژیم فرانکوبه دنبال رژیمهای محور واژگون خواهد شد نجات داد. ولی کشورش را در جنگ دیگری که آمریکا رهبری آن را به عهده گرفته بود، یعنی مبارزه با کمونیسم، وارد کرد که از نظر وی دنباله منطقی جنگ داخلی اسپانیا بشمار می‌رفت. معذلک فرانکو هرگز نخواست کشورش را به عضویت پیمان آتلانتیک و شورای اروپا و بازار مشترک درآورد و توانست همانطور که در مورد همکاری با هیتلر عمل کرده بود استقلالش را در برابر واشنگتن حفظ کند.

کمکهای اقتصادی آمریکا و سیل ارز خارجی که جهانگردان و همچنین کارگران مهاجر اسپانیایی به کشورش سرازیر کردند و موفقیت در اجرای برنامه‌های عمرانی، اسپانیا را به صورت یک کشور صنعتی با زندگی مرتفع در سطح بالا درآورده و یک طبقه متوسط قوی در آن کشور ایجاد کرده بود که فقدان آن در جنگ داخلی باعث آنهمه رویارویی و خشونت گردیده بود.

در سالهای اخیر کلیه شرایط برای استقرار دمکراسی به شکل غربی و یا لااقل اعطای آزادیهایی که اسپانیا را از انزوای چند صد ساله درمی— آورد فراهم به نظر می‌رسید. ولی یک حکمران مستبد که بیش از هشتاد سال از عمرش می‌گذرد، هرگز حاضر به تغییر ماهیت نیست. او به جای

\* «کودیو» بمعنی پیشوا لقبی است که اسپانیولی‌ها به فرانکو داده بودند. — م.

آنکه جایش را به وارث قانونی خود خوان کارلوس، پرنس اسپانیا، بدده تا آخرین نفس به قدرت چسبیده بود. فرانکو در ۲۷ سپتامبر ۱۹۷۵ یعنی کمتر از دو ماه قبل از مرگش، یا با اختیار خود و یا به فشار پلیس که به صورت تنها تکیه‌گاه رژیم درآمده بود، دستور اعدام پنج نفر مبارزان باسک و چپگرايانی را که متهم به قتل یک مأمور پلیس بودند، صادر کرد. این محکومین از هیچ یک از تضمینهای مندرج در اعلامیه حقوق بشر که دولت اسپانیا آن را امضا کرده است برخوردار نشدند لذا موج اعتراضات در سراسر دنیا برخاست و در مقابل، در اسپانیا هم راه‌پیمایی‌های بزرگی برای پشتیبانی از رژیم صورت گرفت. اما مثل همیشه جواب خشونت با خشونت داده شد و از ۲۷ سپتامبر تا ۱۸ اکتبر آن سال حداقل ده مأمور پلیس به قتل رسیدند.

در ۳۰ اکتبر، خوان کارلوس به علت وخامت وضع مزاجی «کودیو» وظایف رئیس کشور را بطور موقت به عهده گرفت. دولت که واقع به پیچیدگی و عمق مسائل منطقه‌ای بود در ۱۵ نوامبر زبانهای باسکی، کاتالونیایی و گالیسیایی را برسمیت شناخت. در ۲۰ نوامبر فرانکو درگذشت و پرنس اسپانیا پادشاه آن کشور گردید. خوان کارلوس را شخص فرانکو علی‌رغم پدرش که فرزند ارشد آلفونسوی سیزدهم آخرین پادشاه اسپانیا می‌باشد به جانشینی خود برگزیده بود. زیرا به نظر وی پدر خوان کارلوس بیش از حد لیبرال و طرفدار انگلستان به نظر می‌رسید. پادشاه جدید در مدارس اسپانیا مخصوصاً مدارس نظامی تحصیل کرده بود و شخصیتی پاک و شجاع داشت و به رهبری او اسپانیا توانست در مدت بسیار کوتاهی از دیکتاتوری به دموکراسی مبدل شود. هم او بود که توانست در ۲۳ و ۲۴ فوریه ۱۹۸۱ بتنهایی کودتای نظامیان را با شکست روپرتو سازد.

اما برقراری رژیم دمکراتی در اسپانیا تأثیری در وضع این کشور در صحنه سیاست بین‌المللی نداشت. یکی از اقدامات اولیه دولت خوان کارلوس تجدید موافقنامه دفاعی آن کشور یا آمریکا در ۲۶ ژانویه ۱۹۷۶ به مدت پنج سال بود. بموجب این قرارداد سه پایگاه مهم استراتژیکی هوائی و انبارهای سلاحهای اتمی در خاک اسپانیا و پایگاه بزرگ دریایی بندر روتا در نزدیکی کادیس همچنان در اختیار آمریکایی‌ها قرار می‌گرفت. ناوهای هوایپیمابر عظیم و دهها زیر دریایی اتمی در آن واحد می‌توانند از تسهیلات این بندر استفاده کنند و ۹۵۰ سرباز

آمریکایی نیز بطور دائم در خاک اسپانیا مستقر هستند. در مقابل، آمریکاییها قرضه‌ای به مبلغ ۱۲۲ میلیون دلار به رژیم مادرید اعطا کردند که دو برابر پیشنهاد اولیه اسپانیاییها بود. زیرا به واسطه وقوع انقلاب و تحولات پی در پی در پر تفالی خواستند روابط خود را با اسپانیا تقویت و تعکیم کنند و مادرید هم بخوبی از این موقعیت استفاده کرد و پس از آنکه مدتی صحبت از بیطرفی می‌کرد، سرانجام مارسلینو اورده‌خا وزیر خارجه آن کشور در ۹ مارس ۱۹۷۸ طی نطقی در مجلس سنا بکلی این سیاست را نفی کرد و اظهار داشت: «بیطرفی غیر مسلح نباشد»<sup>26</sup>. آرزوی این سیاست را نفی کرد واقعیت باقیمت گزاف. اسپانیا علی‌رغم مخالفت احزاب کمونیست و سوسیالیست، به عضویت شورای اروپا در آمد و به مذاکره درباره عضویت در پیمان آتلانتیک و بازار مشترک مشغول است. تعکیم روابط اسپانیا با دنیای غرب مانع از آن نشده است که مناسبات خود را با کشورهای کمونیست که در سالهای آخر رژیم فرانکو با گشايش نمایندگیهای بازرگانی و کنسولی و مبادله سفیر با بوخارست و پکن و برلین شرقی آغاز شده بود، توسعه بدهد. روابط اسپانیا با کوبا هرگز قطع نشده و همیشه فرهنگ و نژاد مشترک دوکشور بر اختلافات سیاسی فائق گردیده است.

اسپانیا اسرائیل را برسمیت نشناخته است زیرا سلطه هشتاد ساله اعراب اثرات عمیقی در کشور «السید» باقی گذاشته است و هنوز این کشور دو بندر سیوتا و ملیله را در خاک مغرب اداره می‌کند و سیاست خارجی اسپانیا همیشه جانب اعراب را نگه می‌دارد. نخستین مشکلی که خوان کارلوس حتی قبل از مرگ فرانکو با آن روبرو گردید، مسئله صحرای غربی بود که حسن دوم برآن ادعا داشت و با ترتیب‌دادن یک «راه پیمایی سبز» از دهها هزار نفر اهالی مغرب آن را به تصرف درآورده بود.

اسپانیا بی‌درنگ از سرزمین مزبور خارج شد ولی مغرب و موریتانی از یکطرف و جبهه آزادی‌بخش پولیساریو که مورد حمایت لیبی و الجزایر می‌باشد از طرف دیگر، مشغول مبارزه بر سرحاکمیت صحراء شدند. در باره این جنگ و سایر جنگهایی که قاره افریقا را به خاک و خون کشیده‌اند در فصل هجدهم گفتگو خواهیم کرد.

26) Albrto Santos, «La péninsule luso-ibérique: enjeu stratégique» *Cahiers de la Fondation pour les Études de Défense nationale*, no 18, p. 151.

هنوز زود است نتیجه‌گیری کنیم که تغییر رژیم اسپانیا مانند انقلاب پرتغال، از لحاظ تأثیری که در آزادی مستعمرات داشته‌اند، بیش از تحولات داخلی آن کشورها در روابط بین‌المللی مؤثر بوده‌اند. مشکلات اقتصادی مهمی که این کشور هنوز با آنها دست به‌گریبان است و ادامه عملیات تروریستی اهالی باسک، مانع از آن می‌گردد که با اطمینان بتوان درباره آینده اسپانیا گفتگو کرد. اما به‌حال یک جنبه تحولات داخلی آن مستقیماً مربوط به روابط شرق و غرب می‌شود و آن این است که بدون قانونی شمردن حزب کمونیست، بحث و مذاکره درباره «کمونیسم اروپایی» و مشارکت کمونیستها در بعضی از دولتهای عضو پیمان آتلانتیک هرگز چنین وسعتی پیدا نمی‌کرد.

## فصل ۱۵

# از حرف تا عمل

مذاکرات سال - کنفرانس هلسینکی -  
سیاست ژیسکاردستن - کمونیسم اروپایی

مدت مديدة نطقها و خطابها باود می شد تا اینکه فهمیدم  
همه آنها پوششی برای عمل نکردن هستند.  
بر نارکوشنر، جزیره دوشنائی

تا دنیا دنیا بوده، دروغگویی بصورت عادت ثانوی بسیاری از دولتها درآمده است. به این جهت وقتی رئیس جمهوری مقتصدرترین کشور روی زمین به علت دروغگویی در مسئله نوارهای ضبط صوت مجبور به استعفا گردید، هیچ ملتی را در دنیا، به استثنای آمریکاییها، چهار بخت و حیرت نساخت. اما بی شک در هیچ جای دنیا ناباوری و تردید در برابر توضیعات رسمی که برای استعفای نیکسون داده می شد به اندازه روسیه شوروی نبود، چون در این کشور انواع مختلف جاسوسی الکترونیکی به صورت یک وظیفه دولت و حتی بیماری درآمده است. از نظر کرملین قضیه واترگیت بسیار مشکوک به نظر می رسد و آنرا نتیجه توطئه دشمنان تنشی زدائی و بهبود روابط بین دو ابرقدرت می دانستند، یعنی همان کسانی که چند ماه پیش تبصره جکسون در مورد سلب امتیازات اصل کامله الوداد از دولت شوروی را تا زمانی که اجازه مهاجرت به یهودیان ندهد پیش کشیده و آنهمه دردرس برای نیکسون ایجاد کرده بودند. در این شرایط، وقتی جرالد فورد در کاخ سفید مستقر شد، لازم دانست رهبران کرملین را در مورد نظرات و هدفهایش مطمئن کند. لذا در ۲۲ اوت ۱۹۷۴ اظهار داشت: «من به روسیه شوروی اطمینان می دهم که راهی را که آمریکا طی سه سال گذشته پیموده دنبال خواهم کرد.

ما در برابر ملت‌هایمان و سایر افراد بشر وظیفه داریم مساعی خود را در همزیستی و در صورت امکان در همکاری با یکدیگر در صلح و صفا بکار ببریم.<sup>۱</sup> حضور هنری کیسینجر در کنار او بهترین تضمین برای ادامه این سیاست بشمار می‌رفت.

ماهها بود که مذاکراتی بین دو ابرقدرت درباره تمدید یا تجدید قرارداد محدود کردن سلاح‌های استراتژیک (سالت ۱) که در سال ۱۹۷۲ منعقد شده بود، جریان داشت. طبق ادعای برژینسکی که در فصل دهم کتاب اشاره کردیم شورویها بیش از آمریکا در زمینه جایگزین کردن کلاهک‌های متعدد اتمی به موشک‌های شان پیشرفت کرده بودند و هر دو ابرقدرت در جستجوی سلاح قاطع و سرنوشت‌سازی بودند که بتوانند ضمن انهدام پایگاه‌های پرتاب موشک طرف، موقعیت ممتازی نصیب آنکه اول سلاح اتمی را بکار می‌برد بنماید.

با توجه به این مراتب، جان شلزینجر وزیر دفاع آمریکا در چهارم مارس ۱۹۷۴ طرح جدیدی درباره «نیروی بازدارنده تدریجی» تسلیم کنگره آمریکا کرد. این طرح در مورد استفاده از نیروی مزبور در زمان جنگ بود تا دشمن احتمالی را قانع سازد که به صرفه اش نیست شهرهای آمریکا را مورد حمله قرار دهد و معتقد بود که به این نحو خواهد توانست از انهدام وسیع شهرهای آن کشور، حتی در یک جنگ هسته‌ای جلوگیری کند.<sup>۲</sup> طرح او بطور خلاصه براساس ایجاد یک نیروی بازدارنده دو مرحله‌ای بود. در مرحله اول موشک‌های قاره‌پیمایی که در انبارها ذخیره شده‌اند و حائز دقت عمل بسیار هستند به پایگاه‌های پرتاب موشک دشمن هدف‌گیری می‌شوند، و در مرحله دوم موشک‌های قاره‌پیما که از زیر دریا یا هوا پیمایها پرتاب می‌شوند و دقت عمل کمتری دارند شهرها و نقاط پر جمعیت کشور دشمن را هدف قرار می‌دهند تا در صورتی که موشک‌های دسته اول نتوانند دشمن را از ادامه جنگ باز دارند، موشک‌های دوم دست به کار شوند.

منظور شلزینجر از ارائه این طرح به کنگره، فقط این نبود که ثابت کند تحولات شگرف تکنولوژی هر روز بیش از احتمال اینکه یک رئیس کشور دستور استفاده از سلاح‌های مغرب و خطرناک هسته‌ای را

1) U. S. A. - Documents, no 2401, 12 août 1974.

2) Lucien Poirier, *Des stratégies nucléaires*, Paris, Hachette, 1977. p. 370.

بدهد می‌کاهد، زیرا او بخوبی می‌دانست که شورویها بسرعت مشغول جبران عقب‌ماندگی خود در این زمینه و حتی جلوزدن از آمریکا هستند، آنهم از طریق افزایش قدرت تخریب کلاهکهای متعدد اتمی موشکهای قاره‌پیما و تکمیل موشکهای میان‌برد «اس‌اس ۴ و ۵» که به روی کشورهای اروپای غربی هدف‌گیری شده‌اند. تکمیل ساختمان هواپیماهای مافوق صوت «بک‌فایر» مجهز به موشکهای باشعاع عمل ۸,۰۰۰ کیلومتر نیز قسمتی از این برنامه شورویها بشمار می‌رفت. گرچه هواپیماهای مزبور قادر نبودند پس از بمباران شهرهای آمریکا به پایگاههای خود در شوروی مراجعت کنند ولی بخوبی می‌توانستند پس از انجام عملیات خود در یک کشور دویست شوروی مانند کوبا به زمین بنشینند. سلاحهای فوق‌الذکر در قرارداد «سالت ۱» پیش‌بینی نشده بود، زیرا قرارداد مزبور فقط موشکهای زمین به زمین باشعاع عمل بیش از ۵,۵۰۰ کیلومتر و موشکهای زمین به‌ها با شعاع عمل بیش از ۶۰۰ کیلومتر و کلیه موشکهای زیردریایی را شامل می‌شد. قرارداد «سالت ۱» همچنین در مورد موشکهای «کروز» یعنی آخرین اختراع تکنولوژی آمریکا که یک اژدر هوایی مادون صوت و نسبتاً ارزان قیمت و مجهز به دستگاه هدایت شونده بسیار دقیق است، مسکوت بود. موشکهای کروز را می‌توان از همه جا پرتاب کرد و چون در ارتفاع بسیار کمی پرواز می‌کنند از دید رادارهای دشمن پنهان می‌مانند. اما شمول آن در مذاکرات مربوط به نظارت در تسليحات مشکل جدیدی بوجود می‌آورد که حل آن چندان آسان نبود زیرا می‌توان آن را هم با کلاهکهای کلاسیک مجهز کرد و هم با کلاهکهای اتمی، و تشخیص آنهم از راه دور امکان‌پذیر نیست. به‌همین جهت کیسینجر این سؤال را مطرح کرد که آیا تکنولوژی بطور جبران-ناپذیری در حال سبقت گرفتن از کنترل و تحديد تسليحات نیست و این مذاکرات را به صورت مسابقه‌ای بین پیشرفت سریع تکنولوژی و احساس مسئولیت رهبران کشورها که زمان برایشان محدود است، در نمی‌آورد؟<sup>۲۹</sup> در ماه مارس ۱۹۷۴ کیسینجر به مسکو رفت و به منظور مقابله با امتیازی که شورویها در نصب کلاهکهای متعدد اتمی به سر موشکهایشان بدست آورده بودند، پیشنهاد کرد آنها تعداد موشکهای قاره‌پیماهای مجهز به کلاهکهای مزبور را محدود سازند و در مقابل آمریکا هم از مجهز

کردن موشکهای خود صرفنظر کند و چون شورویها نپذیرفتند مجدداً پیشنهاد کرد که موافقتنامه موقتی سال ۱۹۷۳، به مدت دوسال تمدید شود با این تفاهم که دو ابرقدرت تعداد مساوی بمباکنها مجهز به موشک قاره‌پیما داشته باشند. باز هم جواب روسها «نیست» بود. نیکسون نیز در ۲۷ ژوئن ۱۹۷۴ به مسکو رفت تا مذاکرات را از بن بست خارج سازد. برزنف استقبال گرمی از وی بعمل آورد و تا حد امکان خود را صمیمی نشان داد ولی بعد از شنیدن گزارش وزیرخارجه آمریکا گفت: «اگر این آخرین حرف شما باشد من به هیچ‌وجه زمینه توافقی را بین دو کشور نمی‌بینم.»<sup>۴</sup> رئیس‌جمهوری اسبق آمریکا در خاطراتش می‌نویسد: «تفییر عقیده پنتاکون در آخرین لحظه باعث شد که او نتواند نوشتش نشان بدهد.»<sup>۵</sup>

در این هنگام قضیه واترگیت به اوج خود رسیده بود و کاخ سفید شدیداً احتیاج داشت که اخبار خوشی از مسکو برسد. به این جهت اعلامیه نهائی حاکی از چند توافق کم‌اهمیت در مورد توسعه دامنه منع آزمایش‌های اتمی زیرزمینی مندرج در قرارداد ۱۹۶۳، نظارت در ایجاد تغییرات جوی برای مقاصد نظامی و گشايش کنسولگریهای دو کشور بود و مقرر گردید رهبران دو ابرقدرت مجدداً در پایان همان سال ملاقات کنند و موافقتنامه‌های درازمدتی درباره محدودیت کمی و کیفی سلاح‌های استراتژیک منعقد سازند که بقول ژنرال گالوا معلوم نبود به چه صورتی ممکن بود باین توافق‌ها نایل شوند.<sup>۶</sup>

اما این توافق لااقل بطور موقت عملی شد و پرزیدنت فورد هنگام مراجعت از سفر رسمی به ژاپن و کره جنوبی، در ۲۳ و ۲۴ نوامبر ۱۹۷۴ در ولادی‌وستک با برزنف ملاقات کرد و رهبران دو ابرقدرت موافقت کردند که مفاد قرارداد «سال ۱» که در سال ۱۹۷۷ به پایان می‌رسید تا پنج سال دیگر یعنی تا ۱۹۸۲ تمدید شود. حداقل موشکهای قاره‌پیمای طرفین اعم از زمین به زمین، زمین به هوا و دریا به هوا ۲۴۰۰ عدد تعیین شد و اجازه یافتند ۱۳۲۰ عدد آن را به کلاهکهای متعدد اتمی مجهز سازند.

در اعلامیه مشترکی که در پایان این مذاکرات منتشر شد این ارقام

4) Nixon, *op. cit.*, p. 749.

5) *Ibid.*, p. 751.

6) Gallois, *op. cit.*, p. 349.

دیده نمی‌شود<sup>۷</sup> و جرالد فورد ضمن مصاحبه‌ای در بازگشت به آمریکا اظهار داشت که توافقهای مذبور شفاهی بوده است.<sup>۸</sup> بدین ترتیب بمبدأ افکنهای دور پرواز کوچک آمریکایی از نوع «اف‌بی ۱۱۱» و بمبدأ افکنهای روسی «بک‌فایر» و سلاحهای غیراستراتژیکی که طرفین در کشورهای اروپای غربی و شرقی مستقر کرده بودند و بعدها بنام «موشکهای اروپایی» مشهور شدند، در قرارداد «سالت ۲» گنجانده نشد مضافاً که قرارداد مذبور اجازه تکمیل و مدرنیزه کردن ذخایر موشکی را به دو ابرقدرت می‌داد.

کیسینجر در مصاحبه مطبوعاتی ۲۲ دسامبر ۱۹۷۴ اظهار داشت: «در ولادی وستک موقیت محدودی بدست آمده و مسابقه تسلیحاتی مدت ده سال متوقف شده است».<sup>۹</sup> در واقع او برای تفوق عددی آمریکا در داشتن کلاهکهای اتمی اهمیت زیادی قائل بود که البته در آن زمان اهمیت داشت ولی در درازمدت و وقتی هریک از دو ابرقدرت دارای وسایلی بشوند که بتوانند چندبار بشریت را از روی کره زمین محو و نابود سازند، اثر ناچیزی داشت و در این حال تعداد و دقت عمل دستگاههای پرتاب کننده موشک اهمیت بیشتری پیدا می‌کرد.

دولت شوروی پس از امضای این قرارداد، تولید کلاهکهای استراتژیک را به دو برابر افزایش داد بطوریکه در سال ۱۹۷۶ تعداد آنها به ۲۹۴۳ و در ۱۹۸۱ به ۶۲۰۳ عدد در برابر ۷۱۹۲ کلاهک آمریکایی رسید و از سال ۱۹۷۷ به بعد هر هفته یکی از آنها مخصوصاً موشکهای «اس‌اس ۲۰» را در اروپای شرقی مستقر ساخت.<sup>۱۰</sup> موشکهای میانبرد مذبور دو طبقه است و سر آن سه کلاهک اتمی دارد که از یک سکوی متحرک پرتاب می‌شود و شعاع عمل آن ۵۰۰۰ کیلومتر است. وقتی هلموت اشميit به استقرار موشکهای مذبور اعتراض کرد، آمریکاییها جواب دادند به شما مربوط نیست<sup>۱۱</sup> و بهمین جهت صدراعظم فدرال ضمن نطق شدیداللحنی در ۱۳ اکتبر ۱۹۷۷ در مؤسسه مطالعات استراتژیکی لندن توجه رهبران آمریکا را به اهمیت خطر استقرار

7) *Nouvelles Atlantiques*, no 683, 27 novembre 1974.

8) U. S. A. - Documents, no. 2414, 5 décembre 1974.

9) Gallois, *op. cit.*, p. 372.

10) *Time Magazine*, 27 juillet 1981.

۱۱) یادداشتیای شخصی نویسنده.

## موشکهای «اس‌اس ۲۰» در اروپای شرقی جلب کرد ۱۲.

در این هنگام رهبران آمریکا اشخاص سابق نبودند. جرالد فورد در انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۱۹۷۶ از شخصی تقریباً گمنام که یک سال قبل کسی در خارج از آمریکا اسم او را هم نشنیده بود، شکست خورد. این شخص یک دمکرات اهل ایالات جنوبی آمریکا بود که عقاید مذهبی خود را پنهان نمی‌کرد و در انجام وظیفه به عنوان فرماندار ایالت جورجیا موقفيتهایی بدست آورده بود. انتخاب جیمی کارترا در آن سال که مصادف با دویستمین سالگرد استقلال آمریکا بود، واکنشی نسبت به سیاست پیچیده و حقه بازیهای نیکسون بشمار می‌رفت و آمریکاییها به این وسیله می‌خواستند اعتقاد خود را به میراث دمکراسی و اخلاق بنیانگذاران کشورشان نشان بدهند.

تعربه رئیس‌جمهوری جدید در امور بین‌المللی بسیار محدود و تقریباً هیچ بود و به همین جهت تحت تأثیر عقاید و فلسفه زبیگنیو برژینسکی، مدیر مؤسسه مطالعات شوروی در دانشگاه کلمبیا قرار داشت که قضاوت او را درباره قرارداد سالت قبل دیدیم. این شخص از هر لحاظ نقطه مقابل کیسینجر بشمار می‌رفت و در سال ۱۹۷۶ درباره وی نوشته بود: «ما به سازمانها و اصول جدیدی نیاز داریم که برای همه مردم کشور ما و در صحنه سیاست بین‌المللی قابل فهم باشد و کوشش در این راه به کاری از نوع معماری و سازندگی احتیاج دارد نه شبده بازی»<sup>۱۲</sup> و کیسینجر را متهم کرده بود که به روابط خصوصی بیش از روابط سیاسی و به بندو بستهای محترمانه بیش از رعایت اصول اهمیت می‌دهد و وسعت و عظمت انقلاب تکنولکترونیکی را درک نکرده است.<sup>۱۴</sup>

کیسینجر مبنای سیاست خود را بر روابط با شوروی قرار داده بود و عقیده داشت نشان دادن حسن نیت بموقع آمریکا، حل مشکلات جهان است. کارترا و برژینسکی با این عقیده مخالف بودند و می‌گفتند باید

12) Helmut Schmidt, «The 1977 Alastair Buchan Memorial Lecture», *survival*, janvier-février 1978.

13) Zbigniew Brzezinsky, *The Deceptive Structure of Peace*, op. cit., p. 257.

14) Zbigniew Brzezinsky, *La Révolution technétronique*, Paris, Calmann-Lévy, 1971.

بین مسائلی که شوروی در آنها کمتر دخالت دارد، مثلاً روابط کشورهای ژوتنند و فقیر با مناسبات دوجانبه ابرقدرتها، تفاوت قائل شد؛ به این جهت کارتر، آندره یانگ سیاهپوست را که سابقاً دستیار مارتین لوتر کینگ قهرمان تساوی نژادی در آمریکا بود، به سمت نماینده دائمی آمریکا در سازمان ملل متحد و عضو کابینه ریاست جمهوری منصوب و مأمور رسیدگی به مسائل نوع اول کرد و برزینسکی را با عنوان مشاور مخصوص رئیس جمهوری در امور امنیت ملی مأمور رسیدگی به مسائل نوع دوم نمود.<sup>۱۵</sup> اما بزودی، مخصوصاً پس از دخالت نیروهای کوبا در کشورهای افریقایی، عمل معلوم شد به این آسانی هم نمی‌توان این مسائل را از یکدیگر تفکیک کرد. ضمناً در وسط یانگ و برزینسکی یک دیپلومات حرفه‌ای بنام سایروس ونس به جای کیسینجر عهده‌دار وزارت خارجه گردید که برخلاف سلفش چندان فعال و پرسو صدا نبود. اما گرفتاری اصلی شخص رئیس جمهوری، نگرانی دائمی و فقدان اعتماد به نفس و قدرت اتخاذ تصمیم بود، مخصوصاً وقتی که لازم می‌شد در تصمیمی که گرفته پابرجا بماند.

هدف اصلی کارتر پاک‌کردن چهره آمریکا از چرك و کثافت جنگ ویتنام و قضیه واترگیت بود و برای نیل به این هدف، وسیله‌ای بهتر از خاتمه دادن به مسابقه تسلیعاتی نمی‌یافتد. وی در کتابی که یک سال قبل از انتخاب به ریاست جمهوری تحت عنوان «چرا بهترین را انتخاب نکنیم؟» از آن انتشار داده بود گسترش بیهوده سلاحهای اتمی را بزرگترین ولغرجی و بزرگترین خطر نامیده و پیشنهاد کرده بود: «باید هدف نهائی خود را نابودی کلیه سلاحهای مغرب از روی کره زمین قرار دهیم و تا وقتی به این هدف نائل نشده‌ایم باید پیشنهادهای ساده و روشن و دقیق برای محدود ساختن دامنه سلاحهای مزبور طرح کنیم و آنرا پایه و اساس مذاکرات خود با قدرتهای اتمی حال و آینده قرار دهیم». <sup>۱۶</sup>

کارتر نیز مانند فرانکلین روزولت عقیده داشت که حسن نیت مسری است و در درازمدت در طرف مقابل مؤثر است و موجب واکنش مثبت و حسن نیت متقابل می‌شود. نظیر همین عقیده را پل وارنکی داشت که کارتر

15) Stanley Hoffmann, *La Crise et la politique étrangère de l'Administration Carter...*, Paris, Institut français de Relations internationales, 1980, pp. 105-27.

16) Jimmy Carter, *Le Meilleur de nous-même*, Stock, 1976, p. 254.

او را به مدیریت آژانس نظارت بر تسليعات برگزید و وی نظریه مشهور به «چرخ نخریسی» را عنوان کرد. چرخ مزبور در گذشته در زندانهای آمریکا بکار می‌رفت و دو زندانی با پاهایشان میله‌ای که آن دو را بهم متصل می‌کرد می‌چرخانیدند. وارنکی شباهتی بین این دستگاه و مسابقه تسليعاتی بین دو ابر قدرت یافته بود و عقیده داشت همانطور که اگر یکی از دو زندانی از چرخاندن میله خودداری کند دستگاه از کار می‌افتد، اگر یکی از دو ابرقدرت نیز دست از ساختن سلاحهای جدید بردارد، دیگری هم وادار به همین کار خواهد شد.

این نظریه که در وهله اول جالب بنظر می‌رسد، در ابتدای حکومت کارتر به موقع اجرا گذاشته شد و رئیس جمهوری جدید دستور متوقف ساختن تولید هوایپیماهای بمب‌افکن «ب ۱» و موشکهای قاره‌پیما و میان‌برد را صادر کرد و مهمتر از همه برنامه تولید بمب نوترونی را تعطیل کرد. برنامه اخیرالذکر بسیار مهم بود و چون باعث تیرگی روابط آمریکا و آلمان فدرال در دوران ریاست جمهوری کارتر گردید، جا دارد بیشتر درباره آن بحث کنیم.

بمب مزبور در واقع یک بمب تاکتیکی است که فشار هوا و حرارت ناشی از آن نسبتاً ضعیف است ولی اشعه رادیو آکتیو آن در مدتی بسیار کوتاه، یعنی در حدود دو دقیقه، فوق العاده کشنده است. این بمب در موقع حمله تانکها به مناطق پرجمعیت تأثیر فراوانی دارد زیرا تلفات مردم غیر نظامی و خرابی ابنيه را به حداقل کاهش می‌دهد. بمب نوترونی در سالهای ۱۹۶۰ اختراع شد ولی هرگز به تعداد زیاد تولید نگردید. در سال ۱۹۷۷ روزنامه «واشنگتن پست» افشا کرد که در بودجه انرژی آن سال آمریکا ماده‌ای تحت یک عنوان جعلی وجود دارد که در واقع برای تولید بمب نوترونی در نظر گرفته شده است. بلافاصله تبلیغات شدید مسکو علیه این بمب جهنمی که به قول آنها « طفل شیرخواره را می‌کشد ولی به گهواره اش صدمه‌ای نمی‌رساند» آغاز گردید.

منظور واقعی مسکو از این تبلیغات، منصرف کردن کشورهای اروپایی از دستیابی به بمب نوترونی بود که کاملاً با نیازهایشان وفق می‌داد. به این جهت دولتهای اروپایی که مایل بهداشتند بمب بودند ولی حاضر به ابرازش به مردم نبودند، یک سناریوی دقیق با واشنگتن ترتیب دادند به این صورت که قرار شد کارتر اعلام کند که بمب آماده است و از مسکو پرسد که چه قیمتی حاضر است پردازد که آمریکا آن را میان

کشورهای اروپایی غربی توزیع نکند؟ اگر شورویها جواب سر بالا دادند، کارتر مجدداً اعلام کند که بمب را در اختیار آلمان فدرال و یک کشور اروپایی دیگر قرار خواهد داد. به این جهت وقتی کارتر در آوریل ۱۹۷۸ اعلام نمود که چون متفقین آمریکا مایل به دریافت بمب نیستند، لذا آمریکا از تولید آن صرفنظر می‌نماید، این ضعف و دو دلی او موجب خشم آلمانیها شد<sup>۱۷</sup> اما بعدها کارتر تغییر عقیده داد و تصمیم گرفت عوامل تشکیل‌دهنده بمب را بسازد ولی از سوارکردن آنها خودداری کند. این کار که نمونه‌ای از سیاست مذبذب کارتر بشمار می‌رود به رونالد ریگان اجازه داد که در اوت ۱۹۸۱ اعلام کند بمب نوترونی آماده است و در مدت کوتاهی به مقدار زیاد ساخته خواهد شد ولی در دسترس دول اروپایی قرار نخواهد گرفت. این اظهار کاملاً ریاکارانه بود زیرا بمب نوترونی فقط در اروپا می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرد، لذا شورویها و احزاب کمونیست و نهضتهای طرفدار صلح فریب اظهارات ریگان را نخوردند و با ترتیب دادن تظاهرات و راهپیمایی‌های بزرگ، با استقرار بمب نوترونی در اروپا مبارزه شدیدی نمودند.

پیشنهادهای «ساده و روشن و دقیق» را که کارتر در کتابش عنوان کرده بود، سایروس ونس همراه خود در آوریل ۱۹۷۷ به مسکو بردا. این پیشنهادها از کاهش تعداد موشک‌های قاره‌پیما که در قرارداد «سالت ۱» تعدادشان ۲،۴۰۰ عدد برای هر یک از ابرقدرتها پیش‌بینی شده بود، به میزان یک چهارم شروع می‌شد و به ایجاد محدودیتهای گوناگون در تولید سلاحهای جدید خاتمه پیدامی‌کرد. ونس اظهار داشت در صورتیکه قبول این پیشنهادها برای مسکو مشکل باشد، نظر هنری کیسینجر را پذیرند و توافق فورده‌برزنف در ولادی وستک را به صورت قرارداد درآورند و مسئله تولید سلاحهای جدید را به بعد موکول سازند.

کرملین قبل از این را رد کرده بود و نسبت به اولی هم چندان اشتیاقی نشان نمی‌داد زیرا علاوه بر اینکه نمی‌خواست استفاده تبلیغاتی و معنوی این ابتکار را که ممکن بود منجر به وقفه کامل مسابقه تسلیحاتی شود به آمریکا واگذار کند، ناچار بود نظر نظامیان محافظه‌کار شوروی را

(17) Marion Dönhoff, «Bonn and Washington: The Strained Relationship» *Foreign Affairs*, été 1979.

هم ملحوظ دارد زیرا آنها به هیچ قیمتی حاضر نبودند از امروز به فردا از ذخایر موشکهای قاره‌پیما که بهبهای گزارف ساخته شده و امنیت داخلی و خارجی امپراتوری‌شان برآن متکی است صرفنظر کنند.

به مرحال سال ۱۹۷۷ به پایان رسید بدون آنکه دو ابرقدرت موفق به توافق جدیدی شوند. تا اینکه سرانجام برزنف و کارت‌تر موافقتنامه «سالت ۲» را در ۱۸ ژوئن ۱۹۷۹ در وین امضا کردند. ولی کارت‌تر موفق نشد آن را در مجلس سنای آمریکا به تصویب برساند. بعد از اشغال افغانستان از طرف ارتش سرخ که در ۲۷ دسامبر همین سال اتفاق افتاد، معلوم شد شانس تصویب آن بدون اصلاح بعضی از مواد، تقریباً صفر است و مسکو هم با هرگونه تجدید مذاکره و اصلاح «سالت ۲» بشدت مخالفت می‌کرد. تا اینکه پس از انتخاب رونالدریگان به ریاست جمهوری در نوامبر ۱۹۸۰ شورویها قدری نرمش نشان دادند و قرار است مذاکره در این زمینه مجددآ آغاز شود بدون آنکه هیچ قرینه‌ای برای موقفيت آن وجود داشته باشد.

تصویب نشدن موافقتنامه «سالت ۲» ما را از بحث بیشتر درباره هشت سندی که آنرا تشکیل می‌دهد باز می‌دارد ولی نباید این مطلب را از نظر دور داشت که برای نخستین بار موافقتنامه‌ای بین آمریکا و شوروی به‌امضا رسیده که نه فقط محدود کردن سلاحهای استراتژیکی بلکه کاهش تعداد آنها را هم دربرمی‌گیرد زیرا بر اساس آن می‌باشد تعداد موشکهای قاره‌پیما از اول ژانویه ۱۹۸۱ از ۲,۴۰۰ به ۲,۲۵۰ عدد تقلیل یابد و برای اولین بار موشکهای «کروز» آمریکایی و هواپیماهای «بک فایر» روسی در شمار آنها محسوب گردند.<sup>۱۸</sup> افسوس که هیچ گفتگویی درباره سلاحهای تاکتیکی بین دو ابرقدرت بعمل نیامده و این مسئله دشوار به‌کنار نهاده شده است.

در اول سپتامبر ۱۹۷۹ هنری کیسینجر در اجتماعی در بروکسل اعلام خطر مهی کرد که بازتاب فراوانی داشت. وی اظهار نمود: «وضع نظامی کنونی را می‌توان به‌این نحو توصیف کرد که کشورهای عضو پیمان آتلانتیک در زمینه‌های اساسی نظامی به استثنای نیروی دریایی دچار عقب‌ماندگی شده‌اند و در مورد نیروی دریایی هم حریف دارد بسرعت به‌ما می‌رسد. تاکنون در طول تاریخ دیده نشده است که ملتی در تمام زمینه‌های نظامی برتری داشته باشد و سعی نکند به‌هر نحوی شده از آن

برای نیل به هدفهای سیاست خارجی خود استفاده کند.<sup>۱۹</sup> در ۱۴ دسامبر ۱۹۷۹، شورای وزیران پیمان آتلانتیک تصمیم گرفت که کشورهای عضو، بودجه نظامی خود را هر سال سه درصد افزایش دهند و تصویب کرد که اگر تا سال ۱۹۸۲ شوروی حاضر به امضای موافقنامه‌ای درباره محدود کردن سلاحهای میان برد نگردد، موشكهای آمریکایی «پرشینگ ۲» در بعضی از کشورهای اروپای غربی مخصوصاً آلمان فدرال مستقر شود تا بدین وسیله یک توازن نسبی با موشكهای «اس اس ۲۰» شوروی ایجاد گردد.

جیمی کارت که در ابتدای ریاست جمهوریش خواب برچیدن و نابودی کلیه سلاحهای هسته‌ای را از روی زمین می‌دید و وعده کاهش هزینه‌های نظامی را می‌داد، در آخرین روزهای حکومتش یک بودجه دفاعی به تصویب کنگره رساند که حجم آن رکورد را شکسته بود و مخارج هنگفت و سرسام‌آوری برای تولید سلاحهای استراتژیکی جدید از قبیل موشكهای قاره‌پیما با سکوی پرتاب متعدد و زیردریاییهای اتمی «ترایدنت» پیش‌بینی شده بود تا عقب‌ماندگی آمریکا را نسبت به شوروی جبران سازد و به آن کشور اجازه ندهد در عرض چند ساعت با بمباران موشكی کلیه نیروهای بازدارنده آمریکا را نابود کند. این بودجه از نظر رونالد ریگان باز هم کافی نبود زیرا وی یک برنامه پنجساله تسليحاتی به مبلغ ۱۵۰۰ میلیارد دلار به کنگره تسلیم کرد.

به هنگام انتشار این کتاب، مجموع هزینه‌های تسليحاتی دنیا در هر دقیقه از یک میلیون دلار تجاوز می‌کند و مجموع مواد منفجره‌ای که در زرادخانه‌های جهان نگاهداری می‌شود معادل چهار تن ماده «تی‌ان‌تی» برای هر فرد بشر می‌باشد. در حال حاضر متأسفانه هیچ قرینه‌ای وجود ندارد که خلاف قضاوت درست و عاری از اشتباه خانم آلوا میردال وزیر دفاع سابق سوئد را که در سال ۱۹۷۶ در مقدمه کتاب «بازی خلع سلاح» عنوان کرده است ثابت کند.\* به عقیده او «ما در یک دوره بلا تکلیفی و عدم ثبات در کلیه مسائل مربوط به خلع سلاح بسر می‌بریم زیرا مذاکرات دوجانبی «سالت» منجر به برسیت شناختن و قانونی کردن مسابقه تسليحاتی شده و قرار داد عدم گسترش بیکفاایتی و بیهودگی خود را به اثبات رسانده است. هنوز محیط برای کوشش‌های جدی و

\* خانم آلوا میردال برنده جایزه نوبل صلح سال ۱۹۸۲ شده است. - م.

19) Ibid.

هماهنگ آماده نشده است که بازیگران این بازی پوچ و بیرحمانه بتوانند به آن خاتمه بدهند و دنیا را از تبدیل به یک زرادخانه خطرناک نجات بخشند.»<sup>۲۰</sup>

پوچی و بیهودگی مسابقه تسلیحاتی از اینجا معلوم می‌شود که آمریکاییها هنوز به‌این افسانه اعتقاد دارند که می‌شود اسلحه را جایگزین سرباز کرد. مجله «تاایم» از «اصلاح طلبان نظامی» نقل قول کرده بود که پنتاگون دریک تلموش طلائی گرفتار شده است و مرتباً هر سال ده درصد افزایش بودجه تقاضا می‌کند تا بتواند به سلاح‌هایش امتیازات بیشتری بدهد.<sup>۲۱</sup> در همین حال مردم آمریکا حاضر به شنیدن صحبت خدمت وظیفه اجباری نیستند و آموزش سربازان مخصوصاً نیروهای ذخیره وضع نامساعدی پیدا کرده است. طبق آماری که روزنامه «نیویورک تایمز» در ۲۷ مه ۱۹۷۵ درباره سربازانی که قبلاً در ویتنام خدمت کرده بودند منتشر ساخته است ۳۸ درصد آنان در عرض شش‌ماه بعد از مراجعت همسرانشان را رها کرده و ۱۷۵۰۰۰ نفرشان معتقد به هروئین شده و ۴۰۰،۰۰۰ نفرشان موفق به دریافت ورقه خاتمه خدمت که مساوی با برگ عدم سوء پیشینه است نشده‌اند و از میان ۱۲۴۰۰۰ نفر جوانانی که به‌زیر پرچم احضار شده‌اند فقط بیست هزار نفر خودشان را معرفی کرده‌اند و بقیه مخفی شده و یا فراری هستند.

در این صورت نویسنده کتاب «در برابر جنگ» حق دارد بنویسد که هرچه ابرقدرتها جنگ افزارهایشان را انبار کنند، نسبت تلفات خود را افزایش می‌دهند زیرا «جنگ بین سلاحها صورت نمی‌گیرد بلکه بین افراد و در واقع بین جوامع واقع می‌شود.»<sup>۲۲</sup> ما هم می‌توانیم اضافه کنیم که صلح هم با حرف صورت نمی‌گیرد بلکه بین افراد و جوامع منعقد می‌گردد. با این همه، هنوز عده زیادی بآسانی تحت تأثیر سخنان فریبندی که با ظرافت دیپلوماتیک عنوان می‌شوند قرار می‌گیرند و تصویر می‌کنند با ایجاد معیط و روحیه مناسب می‌توان مسائل مشکل و پیچیده

20) Alva Myrdal, *The Game of Disarmament*, New York, Pantheon Books, 1976, p. XXVI.

21) «Arming for the 80's», Time 27 juillet 1981.

22) Cornelius Castoriadis, *Devant la guerre*, Paris, Fayard, 1981, tome 1, p. 47.

را حل کرد.

یکی از نمونه‌های این لفاظ‌نامه‌ای دیپلماتیک، کنفرانس سران کشور-های اروپایی بود که در ۳۱ اوت و اول ژوئیه ۱۹۷۵ در هلسینکی تشکیل شد. کنفرانس مذبور نخستین گردهم‌آیی بعد از کنگره ۱۸۱۶ وین بود که در میان شب‌نشینیها و مجالس رقص، اساس اروپایی بعد از ناپلئون را بنا کرد. در کنفرانس هلسینکی نمایندگان ۲۵ کشور از جمله آمریکا و کانادا که به هیچ وجه اروپایی نیستند و همچنین مان-مارینو و لیختنشتاین و موناکو که معمولاً به علت کوچکی مساحت‌شان از کنفرانس‌های بین‌المللی کنار گذاشته می‌شوند، شرکت داشتند. در این میان فقط جای آندورا و آلبانی خالی بود که اولی معلوم نشد به علت دعوت نشده و دومی کنفرانس را «یک نمایش کمدی به منظور تعکیم سلطه مشترک دو ابرقدرت» شمرده بود.

این کنفرانس به‌ثمر رسیدن طرح قدیمی کنفرانس امنیت اروپایی بود که در فصل دهم به‌آن اشاره گردیم. طرح مذبور ابتدا در سال ۱۹۵۴ از طرف مسکو پیشنهاد شده و بعدها در سال‌های ۱۹۶۶ و ۱۹۷۶ و ۱۹۶۹ کنفرانس‌های بین‌المللی احزاب کمونیست آن را تکرار کرده بودند. هدف شورویها از تشکیل این کنفرانس که عنوان رسمی آن «کنفرانس امنیت و همکاری اروپا» می‌باشد بر سمت شناساندن وضع موجود ناشی از جنگ دوم جهانی و مخصوصاً رژیم آلمان شرقی بود که کشور-های غربی لجوچانه از شناسایی آن خودداری می‌کردند و اعضای پیمان آتلانتیک نیز به همین جهت هرگونه پیشنهاد راجع به تشکیل این کنفرانس را تا آن زمان بشدت رد کرده بودند.

سیاست «نگرش به‌شرق» ویلی برانت که بر اساس قبول وضع موجود قرار داشت منجر به شناسایی جمهوری دمکراتیک آلمان و عضویت دو آلمان در سازمان ملل متحد گردید و بنابراین مخالفت غرب با تشکیل چنین کنفرانسی دیگر بی‌معنی بود و برای شرق هم فقط ارزش ظاهری داشت. اگر رومانی و یوگوسلاوی بشدت از تشکیل این کنفرانس طرفداری می‌کردند به‌این علت بود که آن را وسیله‌ای برای تسجیل و تعکیم استقلال خود در برابر شوروی می‌دانستند. تا اینکه سرانجام در ۲۳ اکتبر ۱۹۷۲، شورای دائمی پیمان آتلانتیک شروع مذاکرات چندجانبه را برای تهیه مقدمات کنفرانس که مظہر اوج تنش‌زدایی و بهبود روابط شرق و غرب بود تصویب کرد و مقرر گردید پس از بحث

و تبادل نظر مقدماتی بین وزیران امور خارجه، مذاکرات کنفرانس اصلی در رابطه با سه موضوع اساسی یا سه «سبد» صورت بگیرد و رسیدگی به هر یک از این سه موضوع به یک کمیسیون جداگانه ارجاع شود. این سه موضوع عبارت بودند از: ۱) امنیت اروپا؛ ۲) همکاری در زمینه‌های اقتصادی، علوم، صنایع و محیط زیست؛ ۳) همکاری در زمینه‌های انسانی و غیره. ضمناً نه کشور عضو جامعه اقتصادی اروپا بین خود توافق کردند که در کنفرانس مذبور بطور هماهنگ و یکسان رأی بدهند.

در اول ژوئیه ۱۹۷۵ وزیران امور خارجه برای سومین مرحله گفتگوهای خود به پایتخت فنلاند رفتند و در اول اوت برزنف و فورد باتفاق ترورو نخستوزیر کانادا، مارشال تیتو رئیس جمهوری یوگوسلاوی، گیرک رهبر لهستان، هارولد ویلسون نخستوزیر انگلیس، اشمت صدر اعظم آلمان فدرال، ماکاریوس رئیس جمهوری قبرس، کارامانلیس نخستوزیر یونان، آلدومورو نخستوزیر ایتالیا، کادار رهبر مجارستان، کرایسکی صدراعظم اتریش، استف کاسارولی نماینده واتیکان، نخستوزیر اسپانیا، رئیس جمهوری پرتغال، و نوزده رهبر کشورهای اروپایی اعضای خود را زیر «اعلامیه نهائی» کنفرانس نهادند. خواندن این سند بسیار مفصل که در روسیه شوروی در بیست میلیون نسخه چاپ و منتشر گردید، آنقدر ملال آور است که بدون شک اگر کسی مجبور نباشد و شغلش ایجاد نکند، زحمت خواندن آن را به خود نمی‌دهد. زمینه آن را الفاظ فریبنده و وعده‌های توخالی تشکیل می‌دهد و اصولاً یک اعلامیه حسن نیت و تکرار تعهدات رسمی است که قبل از کشورهای امضاکننده در منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر به عهده گرفته بودند ولی خدا می‌داند که آیا همیشه رعایت کرده باشند. مثلاً «محکوم کردن هر نوع مداخله و به هر بهانه‌ای در امور داخلی دیگران» یکی از این موارد است.<sup>۲۳</sup> ارزش این تعهدات با روشی که کشورهای غربی و شرقی در همان موقع در مورد پرتغال پیش گرفته و مرتباً به صندوق احزاب طرفدار خود پول می‌ریختند، و یا چند هفته بعد که قرارداد دوستی بین شوروی و آلمان شرقی امضا شد و حق دخالت در امور داخلی این کشور، حتی بدون موافقت آلمانیها، به شوروی داده شد و

یا هشدارهای مکرر پر زیدنست فور د در مورد عدم شرکت کمونیستها در حکومتهای غربی، و یا پشتیبانی علنى کارتر از رعایت حقوق بشر در شوروی، معلوم می‌گردد.

پس از پایان کنفرانس هلسینکی بعضی از ناظران میامی اظهار می‌داشتند که این گردهم‌آیی بجز پرده آخر یک نمایش چیزی نبوده و لزومی نداشته که این همه رئیس کشور و نخست وزیر برای مذاکره و امضای آن تجمع کنند. تنها نتایج عملی آن فقط در چند مورد بود، از قبیل مبادله اطلاعات راجع به مانورهای نظامی دو بلوک «به منظور ایجاد اعتماد بین شرق و غرب» و تا حدود کمی هم بهبود وضع خانواده‌هایی که افراد آن را پرده آهین از هم جدا کرده بود و همچنین شرایط انجام وظیفه روزنامه‌نگاران خارجی در کشورهای شرقی.... اما دیری نگذشت که به واسطه تحولات ناشی از نارضایتی در بسیاری از کشورهای عضو پیمان ورشو، در قضاوتها تجدید نظر بعمل آمد.

ظاهراً مقررات اعلامیه نهایی کنفرانس درباره مراعات آزادیهای اساسی که هیچ‌کس در غرب باور نمی‌کرد شورویها به آن ترتیب اثر بدنهند، از طرف هزاران هزار نفر ناراضیان درون دنیا کمونیست‌جدی گرفته شد و تصمیم گرفتند از این اسلحه که بطور غیر عمدی در دسترسشان قرار گرفته بود بهترین استفاده را ببرند. عجیب این است که سومین «سبد» موافقتنامه‌های هلسینکی در مورد مبادله اشخاص و عقاید که تصور می‌رفت کمترین تأثیر و نتیجه را داشته باشد، بیش از سایر موارد، امید و شور و هیجان بوجود آورد.

در چکوسلواکی روشنفکران با انتشار منشور ۷۷ نفری و در لهستان و آلمان شرقی و مخصوصاً در شوروی با تشکیل کمیته‌های ساخاروف و اورلوف، دانشمندان و روشنفکران طی تظاهرات متعددی تضاد بین روش شوروی در مورد رعایت حقوق بشر را با موافقتنامه‌های هلسینکی محکوم کردند. همچنین هیئت‌های نمایندگی کشورهای غربی از تربیون اجلالیه‌های بعدی کنفرانس امنیت اروپایی استفاده کردند و موارد بیشماری را که شورویها با از بین بردن آزادیهای اساسی مرتكب نقض اعلامیه نهائی شده بودند افشا و محکوم ساختند. مخصوصاً در کنفرانس دیگری که در اوخر سال ۱۹۸۰ در مادرید تشکیل شد از هر فرستی برای محکوم ساختن اشغال افغانستان از طرف شوروی، استفاده کردند.

یکی دیگر از موارد عجیب این کنفرانس که هدفش «تعکیم امنیت

اروپا» بشمار می‌رفت این بود که در اعلامیه نهائی آن کوچکترین اشاره‌ای به پیشنهادهایی که طی ربع قرن اخیر، طرفین در این زمینه عنوان کرده بودند نشده بود. زیرا نه‌آمریکا و نه‌شوری، هیچکدام مایل نبودند در چنین کنفرانس بزرگ و شلوغی درباره اینگونه مسائل گفتگو کنند. مضافاً که اتحادیه‌های ورشو و ناتو از سال ۱۹۷۳ مذاکراتی را درباره کاهش تدریجی و متعادل نیروهایشان، در وین آغاز کرده بودند که هنوز ادامه دارد.

در سال ۱۹۷۸، شورویها امتیاز بزرگی به‌گرایی دادند و موافقت کردند حداکثر تجهیزاتی که طرفین در منطقه مرکزی اروپا، یعنی در دو آلمان و کشورهای بنلوکس و لهستان و چکوسlovاکی مستقر کرده‌اند با هم مساوی باشد، در حالیکه تا آن زمان به‌هیچ‌وجه زیر بار نمی‌رفتند و موافق کاهش درصد قوای مزبور بودند تا تفوق خود را حفظ کنند. همچنین شورویها در سال ۱۹۸۰ از عنوان کردن این مطلب که در هیچ موردی تجهیزات آلمان نمی‌تواند جایگزین تجهیزات کشورهایی که در این زمینه دچار عقب‌ماندگی شده‌اند گردد، صرفنظر نمودند. ولی هنوز مسائل فراوان دیگری مخصوصاً درمورد مبادله اطلاعات بین طرفین، لایحل مانده است. به‌هر صورت آینده کاهش متعادل قوا در اروپا بستگی به روابط آمریکا و شوروی دارد و با ساده‌لوحی و خوشبادری نمی‌توان وضع را تغییر داد.

والتر شوتسه نویسنده آلمانی، اخیراً درباره این‌مسئله بفرنج‌مطالعات دقیقی کرده است و نتیجه آن را به صورت کتابی انتشار داده و در آن پرسیده است: «آیا به نتیجه رسیدن این مذاکرات نخستین قدم بسوی تغییر شکل اتحادیه‌های اروپایی و ایجاد سازمانهایی نیست که حضور نیروهای آمریکایی و شوروی را در قلب اروپا به صورت دائمی درآورند؟»<sup>۲۶</sup>

از نظر دولت فرانسه، هدف این مذاکرات تعکیم سلطه مشترک دو ابرقدرت و ایجاد یک منطقه بی‌طرف در قلب اروپا است که در آینده مسئله‌آفرین خواهد شد. باین‌جهت هنگامی که مذاکرات مزبور در سنال

24) Walter Schutze, «Les M.B.F.R. et la sécurité de l'Europe: bilan et perspective», *La sécurité de l'Europe dans les années 80*, op. cit., p. 331.

۱۹۷۳ آغاز گردید میشل ژوبر وزیر خارجه فرانسه به هیچ وجه حاضر به شرکت در آن نشد. وقتی ژیسکاردستن روی کار آمد، او هم همین سیاست را ادامه داد و برای تشریح نظراتش درباره خلع سلاح شخصاً به سازمان ملل رفت و در ۲۵ مه ۱۹۷۸ از تریبون مجمع عمومی پیشنهاد کرد که مذاکرات «کنفرانس خلع سلاح در اروپا» در دو مرحله صورت بگیرد. در مرحله اول تدبیری برای جلب اعتماد طرفین بر اساس مبادله اطلاعات واقعی درباره نقل و انتقالات علنی نیروها اتخاذ گردد تا خطر حمله ناگهانی را به حداقل کاهش دهد. در مرحله دوم، کنفرانس به محدود کردن و سپس کاهش سلاحهای غیر اتمی تهاجمی بپردازد.<sup>۲۵</sup> پیمان آتلانتیک با سردی بسیار این طرح را تصویب کرد ولی مسکو بشدت با آن مخالفت ورزید زیرا عقیده داشت که باید کاهش سلاحهای هسته‌ای هم در دستور مذاکرات قرار بگیرد.

دولت فرانسه این نظر مسکو را به «دلایلی که مربوط به استقلال نیروی بازدارنده فرانسه می‌باشد» غیر عملی دانست. ظاهراً مسافرت رئیس جمهوری فرانسه به ورشو در ۱۷ مه ۱۹۸۰ با این موضوع بی ارتباط نبود و وی می‌خواست لهستانیها را تشویق به اظهار وجود و موافقت با نظرات خود کند و در نتیجه برژئن را ناراحت سازد.<sup>۲۶</sup>

همانگونه که قبل گفته شد «تدابیر جلب اعتماد» یکی از هدفهای اعلامیه نهائی کنفرانس هلسینکی بود. اما فرانسه نمی‌خواست پیشنهادهای رایش را درباره تشکیل کنفرانس خلع سلاح اروپا در کادر کنفرانس هلسینکی عنوان کند. در این مورد تعoul عمدہ‌ای در مقایسه با زمان پمپیدو مشاهده می‌شود که سه هفته قبل از مرگش، یعنی در ۱۲ مارس ۱۹۷۴ تا سواحل دریای سیاه رفته بود تا به برژئن بگوید که هرچند روابط فرانسه و شوروی گرمی سابق خود را از دست داده ولی به هر حال فرانسه دوست شوروی باقی خواهد ماند. شورویها که همیشه مایلند در اعلامیه‌های مشترک مطلب جدیدی را بگنجانند، به رئیس جمهوری اسبق فرانسه پیشنهاد کرده بودند یک قرارداد دوستی با آنها منعقد کند. اما پمپیدو این پیشنهاد را نپذیرفت و هر چند از لحاظ اصولی با تشکیل کنفرانس امنیت اروپا موافقت کرد ولی اشتیاقی نسبت به آن نداشت و ضمناً قصد نداشت شخصاً در آن شرکت جوید و

25) *Le Monde*, 27 mai 1978.

26) *Le Monde*, 11 janvier 1979.

علت آنهم ترس از این بود که کنفرانس هلسینکی سلطه دو ابرقدرت را بر اروپا تعکیم کند.

اما بمحض اینکه ژیسکاردستن به ریاست جمهوری انتخاب شد، اعلام کرد که مخالفتی با رفتن به هلسینکی ندارد و در دسامبر ۱۹۷۴ ضمن صرف ناهار به مؤلف این کتاب اظهار داشت: «... مشروط بر اینکه در تمام مسائلی که در دستور قراردادار به توافق عاقلانه نائل شویم.» ۲۲ در واقع ژیسکار همان سیاست خارجی ژنرال دوگل را که «تشن زدایی، تفاهم و همکاری» بود دنبال می‌کرد که خودش به عنوان وزیر دارایی دوگل یکی از طراحان آن بشمار می‌رفت.

شورویها در آغاز نسبت به انتخاب ژیسکاردستن نظر مساعدی نداشتند و ژاک شابان دلماس را که از طرفداران پر شور و حرارت عقاید دوگل بود بر او ترجیح می‌دادند و عقیده داشتند میهن پرستی وی ضامن استقلال فرانسه در برابر واشنگتن خواهد بود، در حالی که ژیسکار عضو «کمیته طرفداران کشورهای متحده اروپا» بود و می‌ترسیدند کشورش را تحت سلطه آمریکا و پیمان آتلانتیک درآورد. اعتماد آنها به فرانسوای میتران از اینهم کمتر بود زیرا وی علی‌رغم پشتیبانی کمونیستهای فرانسه، طرفدار وحدت اروپا بود و دوست اسرائیل بشمار می‌رفت.

پس از آنکه در دور اول انتخابات، شابان شکست خورد و از صحنه خارج شد، دیگر شورویها از اظهارنظر نسبت بهدو داوطلب باقیمانده خودداری کردند. اما وقتی استفان چرووننکو سفیرشوروی بین دور اول و دوم انتخابات با ژیسکار ملاقات کرد، کاملامشود بود که مسکو ژیسکار را برگزیده است و در این امر اشتباه هم نکرده بود زیرا در دوران هفت‌ساله ریاست جمهوری وی، مبادلات بازرگانی فرانسه و شوروی چهار برابر شد. هنگامی که ژیسکار دستن در کاخ الیزه مستقر شد، بطرق مختلف معنی کرد حسن نیت خود را به شورویها نشان بدهد. وی قبل از آنکه برای ملاقات با پرزیدنت فورდ به مارتینیک برود، برژنف را در پاریس پذیرفت و وقتی در ۱۶ اکتبر ۱۹۷۵ به مسکو سفر رسمی کرد، علی‌رغم عقاید ضد کمونیستی خود تاج گلی نثار آرامگاه لنین در میدان سرخ کرد. اما ضمن سخنانش در مسکو از «تشن زدایی ضمن برخورد عقاید» گفتگو کرد و اعلام داشت: «هرگاه رویارویی با عقاید از حدود معینی تجاوز کند با

روحیه تنشی‌زدایی و تفاهم مغایرت‌خواهد داشت».<sup>۲۸</sup> این اظهارات ژیسکار مقارن اعطای جایزه صلح نوبل به آندره ساخاروف فیزیکدان شوروی بود که از منتقدان و ناراضیان مشهور رژیم بشمار می‌رفت و طوفان اعتراض را در آن کشور برانگیخته بود. اما کرملین به هیچوجه حاضر نبود مسئله تنشی‌زدایی و همزیستی را به مسائل عقیدتی تسری بدهد. در اعلامیه کنفرانس ۸۱ حزب کمونیست، منعقده در مسکو در دسامبر ۱۹۶۰، تصریح شده بود: «همزیستی مستلزم افزایش مساعی احزاب کمونیست برای پیروزی عقاید سوسیالیستی است.»<sup>۲۹</sup> و بعداز آنهم کمونیستها در نظر خود کوچکترین تغییری نداده بودند. حتی کنفرانس هلسینکی هم از نظر آنها مرحله‌ای در این راه بشمار می‌رفت و مجله «فرانس نوول» هفته‌نامه حزب کمونیست فرانسه در این باره نوشت: «باید این کنفرانس را مرحله‌ای در پیشرفت نظر اتمان تلقی کنیم. اکنون وظیفه نیروهای مترقبی است که ادامه آن را ممکن سازند.»<sup>۳۰</sup>

حدودی که ژیسکار دستن مایل بود برای رویارویی عقاید تعیین کند، ناشی از تمایل او به میانه‌روی در حکومت، چه از لحاظ داخلی و چه در سیاست خارجی بود و می‌خواست با این سیاست، دیگران را هم وادار به ملاحظه کاری و نریش کند. بدون شک او نتوانسته بود در رهبران شوروی اثری از شور و ایمان بلشویک‌های اولیه را بیابد، بلکه بر عکس آنها را اشخاص فرصت‌طلبی یافته بود که در گیر او ضاعی هستندکه هر روز از آنها پیشی می‌گیرد و بیهودگی و عدم کارآیی سیستم اقتصادی‌شان به اثبات رسیده است.<sup>۳۱</sup> ژیسکار در سمت ریاست جمهوری هرگز نتوانست از قالب ژیسکار وزیر دارایی خارج شود. او هرگز مانند دوگل اعتقاد نداشت که پس از وی سیاستش دنبال خواهد شد و لذا سعی می‌کرد در هر کاری پیشقدم باشد و نوآوری کند. به این لحاظ، وی توسعه مبادلات بازارگانی با بلوک شرق را وسیله نفوذ در میان تفکر شورویها قرار داد. اما نتیجه این سیاست، آنطوریکه انتظار داشت نشد زیرا بطورکلی سیاست خارجی

28) Marie-Claude Smouts, «Du Gaullisme au néo-atlantisme: les incertitudes françaises», *Les Politiques extérieures européennes dans la crise*, Paris, Presses de la Fondation nationale des Sciences politiques, 1976, p. 96.

29) *L'Humanité* 6 décembre 1960.

30) *France Nouvelle*, 25 juillet 1975.

31) Samuel Pisar, *Les Armes de la paix*, Paris, Denoël, 1970.

او بقدرتی رنگ و بوی طرفداری از اتحاد غرب و وحدت اروپا را داشت که شورویها همواره با احتیاط به آن می‌نگریستند. مخصوصاً که دونفر از نخستوزیران او در دو نوبت اظهاراتی کرده بودند که خوشایند شورویها نبود. ژاک شیراک در ۱۰ فوریه ۱۹۷۵ گفته بود: «فرانسه باید در دفاع از اروپا نقشی در خور لیاقتمند باشد»<sup>۳۲</sup> و رمون بار در ژوئن ۱۹۷۷ اظهار داشته بود: «نیروی بازدارنده فرانسه باید در دفاع از سرزمینهای همسایه و متعدد بکار بردش شود»<sup>۳۳</sup>. همچنین ژنرال مری رئیس ستاد نیروهای مسلح فرانسه گفته بود: «فرانسه خود را برای مقابله با تهاجم آماده می‌سازد»<sup>۳۴</sup>.

جالب این است که علی‌رغم میل ژیسکار به نوآوری، هر وقت سخن از نیروی بازدارنده یا پیمان آتلانتیک و یا مسئله خاورمیانه پیش می‌آمد، او عیناً حرکات و گفتار بنیان‌گذار جمهوری پنجم را تقلید می‌کرد و آمریکاییها را ناراحت می‌ساخت. انتخاب جیمی‌کارتون هم تغییری در این وضع نداد زیرا ژیسکار شک و تردید خود را نسبت به هوش و ذکاءت رئیس جمهوری جدید آمریکا پنهان نمی‌داشت. این امر باعث نزدیکی بیش از پیش او با هلموت اشمیت شد که به صورت دوست و متعدد واقعی او در دوران هفت ساله ریاست جمهوری اش درآمد. هردو آنها در یک موضوع از رئیس جمهوری آمریکا دلخوری داشتند زیرا کارتون که مسئله گسترش سلاحهای هسته‌ای، خواب از دیدگانش ربوه بود با مذاکرات فرانسه با پاکستان و عراق و کره جنوبی، و مذاکرات آلمان با بزریل و افریقای جنوبی در مورد ساختمان نیروگاههای اتمی بشدت مخالفت می‌کرد. هردو رهبر اروپایی از سیاست پولی حکومت دمکراتها و بیکفایتی کارتون در حل مسئله انرژی ناراضی بودند و عقیده داشتند کافی است کارتون قیمت محصولات نفتی را در داخله آمریکا قدری افزایش بدهد تا وضع بازار جهانی نفت دگرگون شود.

صدراعظم آلمان در روزهای قبل از انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۷۴ فرانسه علناً می‌گفت نامزد او ژیسکار است. با وجود اختلاف طبقه و سلیقه و اخلاق بین اشمیت و ژیسکار که اولی از میان توده مردم برخاسته و دیگری از طبقه اشراف بود، وجود مشترکی بین آن‌دو وجود داشت که

32) *Revue de Défense nationale*, mai 1975, pp. 11-15.

33) *Ibid.*, pp. 7-19.

34) *Le Monde*, 2 juin 1976.

مهمتر از همه عدم اعتماد به عموسام مخصوصاً به جیمی کارتر در رهبری دنیای گرفتار بحران بود که وزنه تسلیحات روز بروز بیشتر بر آن سنگینی می‌کرد.

در این هنگام انگلستان هم بیش از پیش در گرداب مشکلات اقتصادی و اجتماعی فرو می‌رفت. گرچه در همه‌پرسی ۵ ژوئن ۱۹۷۵ درباره العاق انگلستان به بازار مشترک، طرفداران العاق ۶۷/۲ درصد و مخالفین ۳۲/۸ درصد بودند، ولی هنوز این کشور تصمیم قطعی نگرفته بود که درست و حسابی در امور اروپایی مشارکت نماید. ایتالیا هم که دچار بحران مزمن و دائمی بود. بنابراین چاره‌ای به نظر نمی‌رسید بجز اینکه بن و پاریس محور اصلی جامعه اروپایی را تشکیل بدنهند. ژنرال دوگل هم‌هین نظر را داشت و جالب این است که فرانسوا میتران هم‌بلافاصله بعداز انتخاب به ریاست جمهوری اعتقاد خود را به اینکه «باید بین دو جمهوری همسایه دوستی ممتازی برقرار باشد» اعلام نمود.<sup>۲۵</sup>

گرچه ژیسکار و اشمیت هردو طرفدار وحدت اروپا بودند، ولی این طرح درجا می‌زد. از وحدت سیاسی و پولی که کنفرانس سران نه کشور در سال ۱۹۷۲ برای سال ۱۹۸۰ پیش‌بینی کرده بود، فقط خاطره‌ای باقی مانده بود و بهجای آن نه کشور به این اکتفا کردند که در اجرای تصمیمات کنفرانس سران دابلین در دسامبر ۱۹۷۴، در دو نوبت اقدام به تجدید سازمانهای خود بنمایند. کشورهای مزبور پیشنهاد فرانسه را مبنی بر اینکه سران آنها هرسال سه بار در شورای اروپا شرکت نمایند پذیرفتند و در مقابل فرانسه را وادار کردند که با انتخاب اعضای پارلمان اروپایی از طریق انتخابات عمومی و مستقیم در کشورهای عضو موافقت کند. این تصمیم مورد مخالفت شدید طرفداران دوگل و کمونیستها بود زیرا می‌ترسیدند اکثریتی در پارلمان اروپایی تشکیل شود که سیاست مخالف منافع ملی و نظرات فرانسه را به این کشور تعییل کند ولی نتیجه اولین انتخابات پارلمان اروپایی که در ژوئن ۱۹۷۹ صورت گرفت، بی‌پایه و اساس بودن این ترس را ثابت کرد.

رهبران فرانسه و آلمان در صدد طرح یک سیاست مشترک برآمدند، زیرا ۹ کشور عضو بازار مشترک نتوانسته بودند درباره مسئله خاورمیانه و تا حدودی در مورد مسئله افغانستان سیاست واحدی اتخاذ کنند. اما

ژیسکار و اشمت توanstند لااقل دربرابر واشنگتن و مسکو سیاست واحدی داشته باشند. ژنرال دوگل علیه سلطه‌جویی دو ابرقدرت اعلام جنگ داده بود ولی ژیسکار با پذیرفتن واقعیت و وزنه دو ابرقدرت در سیاست بین‌المللی، هدفش این بود که میانه آنها را آشتی بدهد.<sup>۳۶</sup> از عجایب اینکه شخصی که از سال ۱۹۵۸ در برابر دوگل قد علم کرده و در ۱۰ مه ۱۹۸۱ در نتیجه اتحاد با کمونیستها به ریاست جمهوری فرانسه رسید، دوباره مبارزه با مسکو را آغاز نمود.

ائلاف بین سوسیالیستها و کمونیستها فرانسه که در بالا به‌آن اشاره شد، در ۲۷ ژوئن ۱۹۷۲ منعقد شد و به قول ژرژ مارشه که دو سال قبل از آن به‌دیرکلی حزب کمونیست انتخاب شده بود «واقعه قابل توجهی» بشمار می‌رفت.<sup>۳۷</sup>

هرچند در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۶۵، احزاب سوسیالیست و کمونیست هردو از نامزدی فرانسوا میتران در مقابل ژنرال دوگل حمایت کرده بودند ولی شانس انتخاب شدن وی تقریباً صفر بود و به همین جهت از اهمیت این ائتلاف می‌کاست. معذلك احزاب مزبور در انتخابات عمومی ۱۹۶۷ موافقتنامه‌ای منعقد کردند مبنی بر اینکه در هر حوزه انتخابیه، نامزد یکی از آنها که در دور اول آراء بیشتری آورد، در دور دوم نامزد هر دو حزب تلقی شود. علی‌رغم وقایع ماه مه، در انتخابات ژوئن ۱۹۶۸ این موافقتنامه را تجدید کردند. ولی بعد از کناره‌گیری ژنرال دوگل اجرای این موافقتنامه دیگر عملی نشد و هریک از دو حزب داوطلب جداگانه‌ای برای جانشینی ژنرال معرفی کردند. سوسیالیستها گاستون دوفر و کمونیستها ژاک دوکلو را معرفی کردند که در دور اول انتخابات، اولی ۱/۵ درصد و دومی ۵/۲۱ درصد آراء را به‌دست آورده‌اند و چون هیچ کدام رأی کافی برای شرکت در دور دوم نداشتند، کمونیستها ترجیح دادند در انتخاب میان ژرژ پمپیدو طرفدار دوگل و آلن پوهردمکرات مسیحی که بنظرشان کوچکترین فرقی باهم نداشتند رأی ممتنع بدهند و طبعاً این امر منجر به انتخاب پمپیدو و شکست پوهر

36) *Le Monde*, 14 février 1976.

37) Jacques Fauvet, *Histoire du Parti communiste français*, Paris, Fayard, 1977, p. 582.

گردید.

در انتخابات شهرداریهای سال ۱۹۷۱ توافقهایی بین احزاب چپ در مورد کناره‌گیری نامزد یک حزب به نفع حزب دیگر در چند حوزه انتخابیه صورت گرفت. در کنگره حزب سوسیالیست که از ۱۱ تا ۱۳ ژوئن آن سال تشکیل شد، حزب سوسیالیست حیات تازه‌ای یافت و میتران در بنابر سه هزار نماینده اظهار داشت: «فقط یک دشمن وجود دارد و آن انحصار طلبی است، یعنی قدرت پول که فاسد می‌کند، خرد و نابود می‌کند، و می‌کشد. پول که حتی وجود آنها را دچار فساد می‌سازد.»<sup>38)</sup> و از همه نیروهای چپگرا خواست که در یک صفت واحد با این نیروی اهریمنی بیرحمانه مبارزه کنند. بمحض اینکه میتران به دیگر کلی حزب سوسیالیست انتخاب شد مذاکره با حزب کمونیست را درباره «برنامه مشترک اداره امورکشور» آغاز کرد که سرانجام در ۲۷ ژوئن ۱۹۷۲ به صورت منشور وحدت نیروهای چپ به امضای رسید.

اما طبق مثل مشهور که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند، هردو طرف سعی می‌کردند از وجود طرف دیگر حداکثر استفاده را به نفع خود ببرند. در موقع امضای این منشور، حزب سوسیالیست بسیار ضعیف و دچار اختلافات داخلی بود به طوریکه فقط یک نماینده آن توانست در دور دوم انتخابات عمومی، بدون کمک کمونیستها به مجلس راه یابد. در آن زمان، هیچ‌کس، حتی میتران هم تصویر نمی‌کرد که ۹ سال بعد حزب سوسیالیست حائز اکثریت مطلق در مجلس ملی فرانسه شود و نامزدهای آن در ۴۶ حوزه انتخابیه جای نمایندگان کمونیست را بگیرند.

حزب کمونیست برای اینکه بتواند منشور وحدت را امضاء با سوسیالیستها ائتلاف کند، ناچار شد کمی از توقعات خود در مسائل اقتصادی و اجتماعی بگاهد مخصوصاً در مورد ملی کردن مؤسسات اقتصادی حدودی قائل شود و در خصوص پیمان آتلانتیک و جامعه اقتصادی اروپا به فرمولهای مبهم و دوپهلو که فرسنگها با مواضع سنتی آن فاصله دارد اکتفا کند. چندی بعد مجبور شد باز هم دورتر برود و در بیست و دومین کنگره حزب در فوریه ۱۹۷۶ رسمیاً از طرفداری دیکتاتوری پرولتاریا چشم‌پوشی نماید. در حالی که ژرژ مارشه در سال ۱۹۶۴ گفته بود: «چشم‌پوشی از دیکتاتوری پرولتاریا متراff با قبول دمکراسی بورژوا

38) *Ibid.*, p. 567.

39) *Combat socialiste*, 12 juin 1981.

است.»<sup>۴۰</sup>

اگر چه کارل مارکس در صفحات کتاب عظیم خود، «سرمایه» فقط یازده بار از دیکتاتوری پرولتاریا نام برده ولی چنان اهمیتی برای آن قائل بوده که در ۵ مارس ۱۸۵۲ به دوستش و درمایر می‌نویسد: «نوآوری من این است که ثابت کرده‌ام مبارزات طبقاتی الزاماً منجر به دیکتاتوری پرولتاریا خواهد شد.»<sup>۴۱</sup> مؤلف کتاب «سرمایه» آنقدر به تضعیف دولت دل بسته بود که به قول ماکزیمیلین روبل در کتاب «نقد مارکس بر مارکسیسم» در نظر او دمکراسی و دیکتاتوری پرولتاریا یک چیز واحد بوده یعنی اعطای حق تعیین سرنوشت به مردم.<sup>۴۲</sup> ولی لینین معنی تعبت‌اللفظی دیکتاتوری را به آن بر می‌گرداند و در کتاب «انقلاب پرولتاریائی و کانوتوسکی مرتد» می‌نویسد: «دیکتاتوری قدرتی است که مستقیماً براساس خشونت قرار گرفته و از هیچ قانونی اطاعت نمی‌کند. دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا قدرتی است که طبقهٔ زحمتکش با زور و خشونت بدست می‌آورد و حفظ می‌کند و آن را علیه بورژوازی بکار می‌برد و تابع هیچ نظم و قانونی هم نیست.»<sup>۴۳</sup> در کتاب «بیماری کودکی کمونیسم» نیز می‌نویسد: «این یک مبارزة لجوچانه و خونین یا بدون خونریزی، خشن یا مسالمت‌آمیز، نظامی و اقتصادی، آموزشی و اداری همه‌جانبه بر ضد نیروهای سنتی جامعهٔ کهن است که بدترین جنبهٔ آن، عادت به آن طرز زندگی می‌باشد.»<sup>۴۴</sup> رهبری حزب کمونیست فرانسه در مورد علی که موجب این گرایش مهم عقیدتی شد و بدون بحث و مذاکرهٔ زیادی در ۷ فوریه ۱۹۷۶ به تصویب رسید، توضیح زیادی نداد و فقط اعلام داشت: «نظریهٔ دیکتاتوری پرولتاریا، واقعیت آنچه را که حزب کمونیست فرانسه به کشور پیشنهاد می‌کند، بیان نمی‌نماید.»<sup>۴۵</sup> البته قبل از اینستهای ایتالیا، سوئد، ژاپن و حتی پرتغال از دیکتاتوری پرولتاریا چشم‌پوشی‌کرده بودند و کمونیستهای

40) *Le Monde*, 17/18 mai 1964.41) H. Draper, «Marx et la dictature du prolétariat», *L'Ours*, janvier 1976. p. 99 et 12.42) Maximilien Rubel, *Marx critique du marxisme*, Paris, Payot, 1974, p. 174.43) Lénine, *La Révolution prolétarienne et le rénégat Kautsky*, dans *Oeuvres complètes*, Paris, Éditions Sociales, 1961, tome 28, p. 244.44) Lénine, *La Maladie infantile du communisme* dans *ibid.*, tome 31, p. 38.45) *L'Humanité* 9 février 1976.

انگلیس هم متعاقباً از فرانسویها پیروی کردند. ضمناً باید به یاد داشته باشیم که خروشچف در سال ۱۹۶۱ اظهار عقیده کرده بود که بتدریج که دولت شوروی به صورت دولت همه‌خلق‌ها در می‌آید، دیگر عنوان کردن این شعار در آن کشورهم لازم به نظر نمی‌رسد. این امر منبوط به کشوری می‌شد که پنجاه سال قبل از آن دست به انقلاب زده بود و در طول این مدت خدا می‌داند چه اعمالی به نام دیکتاتوری پرولتاریا در آن صورت گرفته است.<sup>۴۶</sup> تصمیم حزب کمونیست فرانسه که تا آن زمان وفاداری مطلق نسبت به شوروی نشان داده بود و سرعتی که مارشه و طرفدارانش در عدوی از یکی از اصول اساسی مارکسیسم – لینینیسم بکار بردن، نمی‌توانست از جانب مسکو بطرز بدی تلقی نشود. از نظر شورویها ائتلاف آنها با سوسیالیست‌ها عملی دور از احتیاط بشمار می‌رفت و سولف در مصاحبه‌ای در ژانویه ۱۹۷۳ بطور سربسته به اشکالات آن اشاره کرده است. روزنامه «روده پراوو» ارگان حزب کمونیست چکوسلواکی این تصمیم را یک پدیده تجزیه‌طلبانه و گرایش به راست نامید و نوشت کسانی را که این مطلب را درک نمی‌کنند، نمی‌توان سوسیالیست نامید. در حالیکه بلگراد آن را تحولی در خطمشی سوسیالیستی دانست و از آن بشدت حمایت کرد. باید علاوه کرد که دبیر کل حزب کمونیست فرانسه در نطق اختتامیه خود در بیست و دومین کنگره حزبی اعلام کرد: «کار عظیمی مانند استقرار سوسیالیسم را نمی‌توان با غافلگیری و تحمیل آن به مردم کشورمان انجام داد، بلکه مردم باید آزادانه آن را برگزینند. در این برده از زمان، از نظر ما دمکراسی سیاسی و اقتصادی شرط سوق بسوی سوسیالیسم است و به این جهت وقتی در کشوری که ۵۸ سال پیش مبادرت به انقلاب سوسیالیستی کرده نقصان آزادیهای فردی مشاهده می‌شود، ما عدم رضایت خود را ابراز می‌داریم.»<sup>۴۷</sup>

ناراحتی شورویها از شنیدن این اظهارات به حدی بود که کیریلنکو نماینده حزب کمونیست شوروی از ایراد سخنرانی طبق برنامه در کنگره خودداری کرد و ترجیح داد به دانشگاه نانتر برود و در آنجا درباره «انگیزه‌های مخفی مطبوعات ارتقایی در عنوان کردن و دفاع از حقوق

46) Hélène Carrère d'Encausse, *Le Pouvoir confisqué*, Paris, Flammarion, 1980, p. 64.

47) *L'Humanité*, 9 février 1976

بشر در کشورهای سوسیالیستی» صحبت کند.<sup>۴۸</sup> تصمیم ژرژ مارشه مبنی بر شرکت نکردن در بیست و ششمین کنگره حزب کمونیست شوروی که در ۲۵ فوریه آن سال در مسکو گشایش می‌یافت نیز بسیار پرمعنی بود.

تنها حزب کمونیست فرانسه نبود که در این راه قدم برمی‌داشت، حزب کمونیست ایتالیا هم که بزرگترین حزب در خارج از دنیا کمونیست بشمار می‌رود، در بحبوحة برخورد آراء و عقاید بود. برنامه اجتماعی که حزب مذبور ارائه داده بود بیشتر به «معامله جدید» روزولت شباهت داشت تا به انقلاب بلشویکی. حزب کمونیست ایتالیا برخلاف حزب کمونیست فرانسه خواستار ملی کردن صنایع بزرگ نبود و برای مقابله با بحران اقتصادی از برنامه صرفه‌جویی پشتیبانی می‌کرد. ضمناً در خروج ایتالیا از پیمان آتلانتیک هم چندان اصراری نداشت زیرا به هیچ‌وجه مایل نبود بعد از مرگ تیتو و سقوط احتمالی یوگوسلاوی به دامان شورویها، در تماس مستقیم با دنیای کمونیست قرار بگیرد. حتی در مورد انتخابات پارلمان اروپایی هم به نفع انتخابات عمومی و مستقیم رأی داده و مهمتر از همه اینکه از اکتبر ۱۹۷۳ فرمول مشهور «سازش تاریخی» را عنوان کرده بود.

انریکو برلینگوئن، دبیرکل حزب کمونیست ایتالیا که روشنفکری از اهالی جزیره ساردنی است و شخصیتی جذاب دارد، درمقاله‌ای که در اکتبر ۱۹۷۳ در نشریه تئوریک حزب بنام «ریناشیتا» درمورد سقوط حکومت وحدت خلق در شیلی نوشت، چنین اظهار عقیده کرد: «برای استقرار دائمی یک رژیم سوسیالیستی، بدست آوردن ۵۱ درصد آراء کافی نیست بلکه باید موافقت اکثریت قاطع مردم را جلب کرد و این امر مستلزم این است که به ایتالیاییها یک جامعه لیبرال مناسب با سنن ایتالیائی یعنی یک دمکراسی منظم‌تر و منطقی‌تر پیشنهاد شود. سرمایه‌داری درحال احتضار است و جوامع دارند بسوی چپ گرایش پیدا می‌کنند ولی حتی در صورت پیروزی حزب کمونیست، باید با حزب دمکرات مسیحی که مهمترین تشکیلات سیاسی ایتالیا بشمار می‌رود، سازش کرد.»<sup>۴۹</sup>

48) Radio Free Europe Research, RAD Background Report no 37, 10 février 1976.

49) Patrick Meney, *L'Italie de Berlinguer*, Paris, J. C. Lattès, 1976, pp. 44-49.

این طرز تفکر درست نقطه مقابل نظرات شوروی و اصولاً عقاید مارکس است که می‌گوید سیر جبری تاریخ، بشریت را بسوی مبارزه طبقاتی سوق می‌دهد. معذک سازش بین دو حزب بزرگ ایتالیا عملی شد و در اسپانیا هم حزب کمونیست به همین نحو عمل کرد و به این ترتیب عقیده «کمونیسم اروپایی» یا «اروکمونیسم» بوجود آمد.

گفته می‌شود اصطلاح کمونیسم اروپایی را برای اولین بار یک روزنامه‌نگار میلانی به نام فرانکو باربیری بکار برده است.<sup>50</sup> بعد از گردهم‌آیی برلین‌گوئر و مارشه و سانتیاگو کاریو دبیرکل حزب کمونیست اسپانیا که در دوم مارس ۱۹۷۷ در مادرید صورت گرفت، این اصطلاح تقریباً به شکل رسمی درآمد و موضوع صدھا کتاب و هزاران مقاله گردید. اما تصور ذهنی آن کاملاً مبهم است زیرا یک شکل واحد سوسیالیسم مخصوص اروپای غربی وجود ندارد، بلکه سه حزب کمونیست هستند که هر کدام راه خود را برای نیل به سوسیالیسم در پیش گرفته‌اند و تندر و ترین آنها حزب کمونیست اسپانیا است. کاریو دبیرکل حزب مزبور همان کسی است که در سال ۱۹۶۸ هنگام وقایع پراگت گفته بود «اگر من چک بودم علیه متجاوزین اسلحه به دست می‌گرفتم» و لذا شورویها بسیار از او ناراضی بودند و بدفعات در برکناری او سعی کردند. وی تا آنجا پیش رفت که در کتابی که در سال ۱۹۷۷ انتشار داد، این سؤال را مطرح کرد که آیا استخوان‌بندی دولت شوروی، به صورت مانعی در راه نیل به سوسیالیسم در نیامده است؟<sup>51</sup>

اما هر سه حزب بزرگ، و همراه آنان «احزاب برادر» انگلیس، سوئیس، رومانی و یوگسلاوی، دسته‌جمعی خواهان استقلال در برابر روسیه شوروی و معتقد به متنوع ساختن نهضت کمونیسم بین‌المللی هستند. کنفرانس احزاب کمونیست و نهضتها اروپایی که در ۲۹ ژوئن ۱۹۷۶ در برلین شرقی تشکیل گردید، نشان داد که تا چه اندازه این تنوع به مرحله عمل در آمده است. برای تشکیل شدن این کنفرانس، مسکو مجبور شد از محکوم کردن چینیها دست بردارد و در اعلامیه نهائی به جای اصل مسلم «جهان‌وطنی پرولتاریایی» با فرمول مبهم «همکاری و همبستگی

50) François Fonvieille-Alquier, *L'Eurocommunisme*, Paris, Fayard, 1977, p. 10.

51) Santiago Carrillo, *Eurocommunisme et État*, Paris, Flammarion, 1977, p. 241.

بین‌المللی بین رفقاء حزبی و هادارانشان» موافقت کند و همچنین از نام بردن از «اردوی سوسیالیسم» چشم بپوشد و بهجای آن از «کشورهای سوسیالیستی»، «نهضت کشورهای غیر متعهد»، «نیروهای انقلابی و مترقی کشورهای در حال توسعه»، «نهضتهای کارگری» و «نهضتهای دمکراتیک» یاد کند.<sup>52</sup>

به نظر شرکت‌کنندگان در این کنفرانس دیگر مشکل به نظر می‌رسید که بتوان به دوره یکپارچگی اردوی سوسیالیسم که استالین با مشت آهنین و استفاده از ایمان کورکورانه و تعصب‌آمیز میلیونها نفر بوجود آورده بود و احزاب کمونیست در کشورهای خارجی عوامل آن بشمار می‌رفتند، رجعت نمود. یوگسلاوهای هنگام شرکت در این کنفرانس علناً گفته بودند که به نظر آنها کنفرانس نه‌گذشته‌ای دارد و نه‌آینده‌ای<sup>53</sup> و ژرژ‌مارشه در جلسه نهائی آن با لعن دوستانه‌ای اظهار داشته بود که با توجه به نتایج ناچیزی که عاید شده، دیگر نباید روی شرکت کمونیستهای فرانسوی در این قبیل گرد هم‌آییها حساب کنند.

در آن هنگام باد در آستین دبیرکل حزب کمونیست فرانسه افتاده بود زیرا در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۴ در یک قدمی پیروزی بود و می‌رفت که در انتخابات شهرداریهای ۱۹۷۷ پیروز شود و با توجه به افکار عمومی فرانسه و نظرخواهیهایی که شده بود احتمال داشت انتخابات عمومی سال ۱۹۷۸ را ببرد. اما ائتلاف با حزب سوسیالیست و «برنامه مشترک اداره امور کشور» در سال ۱۹۷۲ تدوین شده بود و از بسیاری جهات لازم به نظر می‌رسید که در آن تجدید نظر بعمل آید، زیرا اکنون بهجای پیشرفت و رفاه، فرانسه دچار یک بعران اقتصادی تصاعدی شده بود. اما از آنجایی که اشتباهی کمونیستها زیاد بود، مذاکره با مؤتلفین سوسیالیست و رادیکالهای چپ در ماه سپتامبر به بن‌بست رسید و قطع شد. دنباله وقایع و رویه بعدی حزب کمونیست که در دور اول انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۱ علیه ژیسکار و میتران بطور یکسان تبلیغ می‌کرد، این فکر را بوجود می‌آورد که مارشه به‌این نتیجه رسیده بود که برنده اصلی ائتلاف نیروهای چپ، الزاماً حزب او نخواهد بود. به‌هر صورت، ائتلاف نیروهای چپ در انتخابات عمومی سال ۱۹۷۸ شکست خورد و

52) Lilly Marcou, *Le Mouvement communiste international depuis 1945*, Paris, P. U. F. 1980, p. 116.

53) *Ibid.*, p. 110.

اشتباه ژیسکار دستن این بود که تصور می‌کرد همان عواملی که باعث شکست چپگرایان در آن انتخابات شده، سه سال بعد هم باعث پیروزی او در انتخابات ریاست جمهوری خواهند شد.

ادامه حیات کمونیسم اروپایی با شکست ائتلاف نیروهای چپ در فرانسه، دچار اشکال گردید بخصوص که حزب کمونیست فرانسه اشغال افغانستان از طرف نیروهای شوروی را تأیید کرد. چون این کتاب وقایع گذشته را شرح می‌دهد، از پیش‌بینی درباره آینده و تغییر مواضع حزب مزبور در آینده خودداری می‌کنیم ولی ناگفته نباید گذاشت که وقتی فرانسوا میتران چند وزیر کمونیست را وارد کابینه فرانسه کرد و در مورد استقرار موشک‌های اروپایی موضعی بسیار شدیدتر از ژیسکار دستن گرفت، باعث تعجب شورویها شد.

اما احزاب کمونیست اسپانیا و ایتالیا ثبات عقیده بیشتری از خود نشان دادند و هر دو اشغال افغانستان را بشدت محکوم کردند. در ایتالیا به دنبال سقوط حکومت اقلیت دمکرات مسیحی جولیو آندرئوتی، که علت اصلی آن بحران اقتصادی و توسعه دامنه عملیات تروریستی چپگرایان و قتل آلدو مورو نخست وزیر سابق بود، فکر سازش تاریخی از سال ۱۹۷۹ به بعد بتدریج کنار گذارده شد. جالب این است که ادامه حکومت مزبور منوط به خودداری کمونیستها از دادن رأی مخالف در پارلمان بود و به همین جهت آندرئوتی آنها را در تصمیم‌گیریهای مهم شرکت می‌داد و در واقع می‌خواست با سهیم کردن آنها در مسئولیتهای دولت، بتدریج آنها را از پشتیبانی مردم محروم سازد. بمحض این که برلینگوئر متوجه موضوع شد مقدمات سقوط آندرئوتی را فراهم کرد. شاید هم توسعه دامنه خشونت و فعالیتهای تروریستی بریگاد سرخ تا حدودی باعث گرایش مردم به دمکراسی بورژوا و دلسرب شدن اعضا و هواداران حزب کمونیست گردیده بود.

علاوه بر انتقاداتی که احزاب کمونیست اروپای غربی از اقدامات دیپلوماتیک دولت شوروی و عدم رعایت حقوق بشر بعمل می‌آوردهند، عامل دیگری که بیشتر باعث ناراحتی کرملین می‌شد، دلگرمی بود که این احزاب به طالبان آزادی در بلوک شرق می‌دادند. حساسیت شورویها نسبت به این موضوع وقتی شدت یافت که در یک گردهم‌آیی محرمانه سفیران

آمریکا در لندن در دسامبر ۱۹۷۵، هلموت زوننفلت یکی از همکاران نزدیک کیسینجر اظهار داشت: «طی سی سال گذشته، نیاز به استقلال و هویت ملی و رهایی از سلطه شوروی در کشورهای اروپای شرقی افزایش یافته است. علی‌هذا به نفع آمریکاست که در درازمدت در واقعیت این کشورها اعمال نفوذ کند، چون مناسبات غیرطبیعی فعلی این کشورها با دولت شوروی ممکن است دیر یا زود به حالت انفجار آمیز در آید و به جنگ سوم جهانی منجر شود.»<sup>۵۶</sup>

علوم نشد گزارش سری این گردهم‌آیی چگونه بدست شورویها افتاد که آنها ناراحتی خود را ابراز داشتند و وزارت خارجه آمریکا مجبور شد طی اعلامیه‌ای در آوریل ۱۹۷۶ متن کامل اظهارات زوننفلت را انتشار دهد که ضمن آن این جمله اطمینان‌بخش هم دیده می‌شد: «سیاست ما باید جوابگوی تمایلات ملل اروپای شرقی در مورد کسب اختیارات بیشتر در درون منطقه نفوذ ژنوپلیتیکی شوروی باشد.»

اما این اعلامیه هم برای آرام کردن رهبران شوروی که اصولاً نسبت به مقاصد آمریکا سوءظن داشتند و هر روز اخبار جدیدی از شورش و ناراحتی و نارضائی از نقاط مختلف امپراتوری روسیه به‌گوششان می‌رسید، کافی نبود. مخصوصاً تشکیل کمیته ۷۷ نفوی طرفدار حقوق بشر در چکوسلواکی و اعتصابات و اغتشاشاتی که در سال ۱۹۷۶ در لهستان رخ داد دولت را مجبور به عقب‌نشینی و لغو تصمیماتش در مورد افزایش قیمت مواد خوراکی کرد و سرانجام با میانجیگری کلیساي کاتولیك و کمک مالی آلمان فدرال تا حدودی توانست سر و صدا را بخواباند، به‌این نگرانیهای کرملین می‌افزود.

از همین هنگام در لهستان روشنفکران شجاعی مانند یاسک‌کورون و آدام‌میشنیک برشدت مبارزه خود علیه دولت افزودند. وقتی در اکتبر ۱۹۷۹ کاردینال وئی‌تیلا اسقف شهر کراکوفی، به‌نام ژان‌پل دوم به مقام پاپی انتخاب شد و سال بعد به لهستان رفت و مورد استقبال بی‌نظیری قرار گرفت که هیچ رهبر کمونیستی نمی‌توانست حتی خواب آن را هم ببیند و ضمناً بعران اقتصادی هم روز بروز افزایش یافت بطوریکه آن کشور را به صورت «مرد بیمار اروپا» درآورد، همه در انتظار بودند که لهستان به صورت مرکز بعران آینده بین شرق و غرب درآید. در چنین

احوالی رهبران شوروی نگاه خود را روی نقشه دنیا متوجه نقاط دورتری کردند، زیرا دلایل گوناگون نشان می‌داد که در جهان سوم، زمان به نفعشان در حال گردش است.



## فصل ۱۶

### پیروزی و سپس تاریکی

#### هندوچین بعد از عزیمت آمریکاییها – مائزدای در چین

بعد از پیروزی، ساعات مroxودگی یکی پس از دیگری فرا می‌رسد و سپس پردهٔ تاریکی سایهٔ می‌افکند و کسانی که جنگیده‌اند در می‌یابند که به تمام آرزوهایشان حبان شده است. توomas لاورنس، هفت رکن دانائی

در ۲۸ ژانویه ۱۹۷۳ که موافقتنامه آتش‌بس در ویتنام به مرحله اجرا درآمد، ژنرال نگوین وان‌تیو، رئیس جمهوری ویتنام جنوی، در یک نطق تلویزیونی طولانی گفت: «هیچ چیزی تغییر نکرده است و مبارزه با کمونیستها ادامه می‌یابد. هر کمونیستی را در منطقه خود یافتید بی‌درنگ بکشید.»<sup>۱</sup> چگونه می‌شد انتظار داشت که پس از چنین نطق خشونت‌آمیزی حوادث خونین در ویتنام رخ ندهد؟ موافقتنامه آتش‌بس به‌هردو حکومتی که برای سلطه بر ویتنام جنوی می‌جنگیدند، یعنی دولت سایکون و دولت موقت انقلابی (ویتنگ) اجازه می‌داد که هر منطقه‌ای را که در زمان آتش‌بس در اختیار دارند همچنان حفظ کنند. این همان سیستم «پوست‌پلنگ» پیشنهادی ژرژ بیدو، نخست وزیر فرانسه در کنفرانس ۱۹۵۴ ژنو است که فام وان‌دونگ آن را رد کرده و گفته بود فقط یک خط آتش‌بس دقیق و بدون ابهام می‌تواند جنگجویان طرفین را از هم جدا سازد و در غیر اینصورت هر دو طرف سعی خواهند کرد سرزمینهای بیشتری را به‌تصرف درآورند.<sup>۲</sup>

1) Jean et Simonne Lacouture, *Vietnam, voyage à travers une victoire*, Paris, Ed. du Seuil, 1976, p. 33.

2) André Fontaine, *Histoire de la guerre froide*, tome 2, p. 119.

این پیش‌بینی در سال ۱۹۷۳ به واقعیت پیوست بخصوص که موافقتنامه آتش‌بس حدود سومین ویتنام، یعنی مناطقی را که تحت نظارت دولت موقت انقلابی بود، دقیقاً مشخص نکرده بود. دو کمیسیون برای نظارت در مقررات آتش‌بس تعیین شده بود: یکی مرکب از نمایندگان دولت رقیب؛ و دیگری از ناظران کانادایی، مجار، اندونزی و لهستانی؛ و مقرر شده بود که آنها نظرات خود را با تفاوت آراء اخذ و تسلیم نمایند که کار را مشکلتر می‌کرد.

تیو تصور می‌کرد بعد از تخلیه کامل سربازان آمریکایی که قرار بود در ۲۹ مارس صورت بگیرد، در صورتی که کمونیستها مقررات آتش‌بس را نقض کنند، مورد حمایت آمریکاییها و احتمالاً تهدید به مداخله نظامی مجدد آنها قرار خواهد گرفت زیرا نیکسون در پیام خود به او نوشته بود: «هرگاه هانوی مقررات موافقتنامه را رعایت نکند، تصمیم دارم دست به عملیات تلافی‌جویانه فوری و جدی بزنم.<sup>۳</sup>» همچنین در مسافرتی که در ماه آوریل ۱۹۷۳ به آمریکا کرد، کاخ سفید به او وعده کمک اقتصادی و نظامی مهی را داد و کیسینجر باز هم به او اطمینان داد که اگر سوئنیت هانوی ثابت شود، آمریکا از عملیات تلافی‌جویانه خودداری نخواهد کرد.

در این هنگام نمایندگان حزب دمکرات که در کنگره آمریکا اکثریت داشتند منتهای کوشش را بکار می‌بردند که دست و بال کاخ سفید را بینندند ولی همانطور که فرانک اسنپ رئیس اداره بررسیهای استراتژیک آمریکا در سایگون می‌نویسد: «رئیس جمهوری ویتنام جنوبی از رفتار نیکسون و کیسینجر که بیش از حدود اختیارات خود به او وعده و وعید می‌دادند دچار تعجب نشد زیرا که او خودش هم شخص ریاکاری بود و تصور می‌کرد این دو نفر کلاه شرعی برای انجام تعهداتشان پیدا خواهند کرد.<sup>۴</sup>

بعض برقراری آتش‌بس، کمونیستها سعی کردند مواضع خود را توسعه بدهند ولی واکنش شدید نیروهای دولتی آنان را وادار کرد که سرجایشان بشینند. هانوی و واشینگتن هم خود را هوادار صلح نشان می‌دادند و فام وان دونگ در دوم فوریه به خبرنگار روزنامه «اکسپرسن»

3) Richard Nixon, *La Vraie guerre*, Paris, Albin-Michel 1980, p. 138.

4) Frank Snepp, *Sauve qui peut*, Paris, Balland-France Adel, 1979, pp. 61-62.

چاپ استکهلم اظهار داشته بود که ویتنام شمالی سعی خواهد کرد یک رژیم کمونیست در سایگون مستقر کند. چند روز بعد کیسینجر به سایگون رفت و به میزان خود وعده کمک اقتصادی به میزان ۴/۲۵ میلیارد دلار داد که آنها حتی یک سنت آنرا هم دریافت نکردند.

در ۲۱ فوریه آتشبس در لائوس هم برقرار شد و در دوم مارس نمایندگان ۱۲ کشور از جمله پنج کشور عضو دائمی شورای امنیت ملل متعدد، موافقنامه‌های ماه ژانویه را که «بمنظور تضمین ترک مخاصمات، برقراری صلح در ویتنام و احترام به حقوق اساسی ملت ویتنام و همچنین حق تعیین سرنوشت اهالی ویتنام جنوبی و بالاخره برقراری صلح در سراسر هندوچین بود» مورد تأیید قرار دادند.<sup>۵</sup>

در این هنگام جنگ همچنان در کامبوج ادامه داشت. در آخرین جلسه مذاکرات مربوط به ویتنام، کیسینجر اعلام کرده بود که از ۲۹ ژانویه به بعد نیروهای لون‌نول عملیات تهاجمی خود را متوقف خواهند ساخت و نیروی هوایی آمریکا نیز از بمباران قوای دولت پادشاهی وحدت ملی کامپوچیه خودداری خواهد کرد. پرنس سیمیانوک در جواب اظهار داشت: «اگر آمریکا حاضر شود با یک کامبوج مستقل و غیر متعهد کنار بیاید، ما آماده‌ایم بسرعت با واشینگتن آشتب کنیم»<sup>۶</sup> و پیشنهاد کرد با وزیر خارجه آمریکا دیدار نماید که بدلایلی که هنوز معلوم نیست، کیسینجر آن را رد کرد.

به هر صورت، خمرهای سرخ تصمیم گرفته بودند به مبارزات ادامه بدهند. بعدها سالوت سار رهبر آنان که بنام پولپوت شهرت مخوفی پیدا کرد، گفته بود: «اگر ما در سال ۱۹۷۳ آتشبس را طبق شرایط دشمنان آمریکایی و ویتنامی خود پذیرفته بودیم، باشکست سختی رو برو می‌شدیم زیرا اولاً در برابر امپریالیسم آمریکا و نوکرانش تسلیم شده بودیم و در ثانی به صورت برگان ویتنام در می‌آمدیم و نژاد کامبوجی بكلی هویت خود را از دست می‌داد». <sup>۷</sup> در ۲۷ فوریه دولت ویتنام شمالی

5) André Teulières, *La guerre du Vietnam 1945-1975*, Paris, Lavau-zelle, 1928, p. 153.

6) Shawcross, *op. cit.*, p. 266.

7) *Ibid.*, p. 295.

و دولت پادشاهی وحدت ملی کامپوچیه مشترکاً اعلام داشتند که قصد ترک مخاصمه ندارند و دو روز بعد هواپیماهای «ب ۵۲» آمریکایی حملات خود را از سر گرفتند و هر ماه به اندازه تمام سال گذشته بمب برخاک کامبوج ریختند. طبق ادعای کمونیستها، از زمان آتشبس به بعد، آنها مجموعاً ۲۰۰ هزار نفر قربانی داده‌اند. به‌حال آنها صدها هزار نفر از روستاییان را وادار به مهاجرت دسته‌جمعی کردند و آنها را به طرز بیسابقه‌ای در شهر پنوم‌پن که گنجایش اینهمه پناهنه را نداشت اسکان دادند و ضمناً عده‌ای را هم برای تقویت نیروی چریکها فرستادند. از سر گرفتن بمباران کامبوج فریاد خشم و غضب اعضای کنگره آمریکا را درآورد و در ۲۵ ژوئن کلیه اعتبارات این عملیات را قطع کردند. این تصمیم مهم در همان‌روزی گرفته شد که دیدار رسمی برزنف از آمریکا به‌پایان می‌رسید و قرارداد تحریم جنگ اتمی را رهبران دو ابرقدرت در واشینگتن امضاء کرده بودند. نیکسون ابتدا خواست از حق و تو استفاده کند ولی بعد مجبور شد مازش کند و وعده بدهد که از ۱۵ اوت به‌حملات هوائی به کامبوج خاتمه خواهد داد. در سوم اوت وی طی نامه‌ایی به کارل آلبرت، رئیس مجلس نمایندگان و مایک مانسفیلد رهبر اکثریت دمکرات در مجلس سنا نوشت: «اگر ویتنام شمالی متوقف شدن بمباران کامبوج را دلیل ضعف آمریکا تلقی کند و دوباره دست به عملیات تجاوزکارانه بزند، مرتکب اشتباه بزرگی خواهد شد. آمریکا قادر است به‌اینگونه تجاوزات با وسایل مقتضی پاسخ بدهد».<sup>۸</sup>

منظور نیکسون از «وسایل مقتضی» چه بود؟ وی در خاطراتش می‌نویسد: «این تهدید توخالی بود و کمونیستها هم آن را بخوبی می‌دانستند.» کیسینجر به‌دوبرینین سفیر شوروی مراجعت کرد درحالی که بهتر بود به‌سفیر چین روی بیاورد زیرا شوروی هیچ‌گونه نفوذی بر خمرهای سرخ نداشت و آنها برای انتقام‌جویی از شوروی که سفیرش را تا آخرین لحظه نزد حکومت لون‌نول نگاه داشته بود، با دیپلوماتهای روسی همان رفتار بی‌ادبانه و خصم‌های را می‌کردند که با دیپلوماتهای غربی.

اما کنگره آمریکا به قطع بمبارانهای کامبوج راضی نشد و رئیس جمهوری را از اعزام نیروهای آمریکایی در جنگهای بیش از شصت

8) Nixon, *Mémoires*, op. cit., p. 640.

روز، بدون موافقت کنگره، ممنوع ساخت و کمکهای نظامی آمریکا به سایگون و پنومپن را به میزان قابل توجهی کاهش داد. در این هنگام نیکسون مجبور به استعفا شده بود و جنگ اکتبر در خاورمیانه و افزایش بهای نفت توجه زمامداران واشنگتن را به مسائل دیگری جلب کرده بود. زمامداران هانوی نیز که سی سال بود برای ایجاد وحدت ویتنام تحت رهبری خودشان، مبارزه می‌کردند، از استفاده از این فرصت مناسب غافل نماندند و ژنرال تیو بهترین بهانه را به دستشان داد، زیرا در اوائل پاییز ۱۹۷۲ قوای خود را برای تصرف پایگاههای ویتنگها در دلتای رودخانه مکونگ و مناطق مرزی اعزام داشت. چند ماه بعد دریاسالار مورر فرمانده ناوگان هفتم آمریکا در گزارشی تایید کرد که در ظرف یک سال، سرزمهنهای تحت تصرف سایگون از ۷۶ درصد به ۸۶ درصد خاک ویتنام جنوبی افزایش یافته است.<sup>۹</sup>

در این هنگام پکن و مسکو هرکدام به ملاحظاتی برای روابط خود با واشنگتن اولویت قائل شده و از کمک خود به کمونیستها کاسته بودند. مع ذلك آنها در مقابله با ارتش تیو دست به اقداماتی به منظور آشفته کردن وضع اقتصادی ویتنام جنوبی که در نتیجه عزیمت سربازان آمریکایی و کاهش شدید کمک واشنگتن دچار بحران بود، زدند. در اکتبر ۱۹۷۳ کمیته مرکزی اصل «توسل به خشونت انقلابی برای نیل به هدفهای ملی» را تصویب کرد<sup>۱۰</sup> و در بهار ۱۹۷۴ طبق اظهار ژنرال وان‌تین دونگ فرمانده ارتش آزادی‌بخش ویتنام جنوبی که بعدها حمله نهائی به سایگون را رهبری کرد، افسران عالیرتبه در یک گردهم‌آئی موضع هانوی را مورد بررسی قرار دادند و نتیجه گرفتند که اوضاع در حال تغییر به نفع کمونیستهاست زیرا ارتش ویتنام جنوبی به علت کمبود مهمات و هوایپما و سوخت، شصت درصد نیروی رزمی خود را از دست داده است و من بعد ناچار است جنگ فقیرانه‌ای را ادامه بدهد.<sup>۱۱</sup> در مورد دخالت نظامی مجدد آمریکا نیز افسران شرکت‌کننده در گردهم‌آئی، با توجه به قضیه واترگیت و اختلاف شدید بین حکومت و احزاب سیاسی آمریکا و بحران نفت نتیجه گرفتند که امکان چنین دخالتی بسیار ناچیز است. به منظور اطمینان از این موضوع، نیروهای شمالی در ۶ ژانویه ۱۹۷۵

9) Lacouture, Vietnam..., op. cit.. p. 35.

10) Ibid., p. 36.

11) Sunday Times, 25 avril 1976.

یکی از مراکز استان به نام پوئوک بین را تصرف کردند و واشینگتن واکنشی نشان نداد. بنابراین افسران تصمیم گرفتند در موقع مناسب به یکی دیگر از مراکز استان واقع در فلات علیا که تعداد سربازان شمالی پنج برابر جنوبیها بود حمله‌ور شوند و بدین ترتیب سایگون را از هؤله، مرکز ایالت آنام، و پایگاه مهم هوائی و دریایی دانانگ جدا سازند. در ژانویه سたاد ارتش ویتنام یک برنامه وسیع حمله در سال ۱۹۷۵ را برای ایجاد محیط مناسب جهت قیام عمومی و آزاد ساختن ویتنام جنوبی در ۱۹۷۶ تصویب کرد ولی لهستان دبیرکل حزب کمونیست، این مسئله را مطرح کرد که در صورتی که فرصت مناسب در همان سال دست دهد چرا بی‌درنگ به آزادی سایگون نپردازند؟ در این موقع کرمیلین که تا آن زمان نسبت به کمک به هانوی بیمیلی نشان می‌داد، به عنوان واکنش به تصویب تبصره جکسون درمورد سلب امتیازات اصل کامله‌الوداد از شوروی در کنگره آمریکا، تصمیم گرفت ارسال پول و اسلحه و مهمات به ویتنام شمالی را به میزان فراوانی از سر گیرد و این امر در اتخاذ تصمیم کمونیستها ویتنام جنوبی تأثیر زیادی داشت.

بعدا ژنرال دونگ تعریف کرد که چگونه پس از تصرف فلات علیا، ستاب عملیاتی خود را در آنجا مستقر کرده بود و در حالی که جنوبیها در انتظار حمله‌ای از طریق پلیکو و کونتوم بوده‌اند وی آنها را غافلگیر ساخته و در نهم مارس ۱۹۷۵ شهر بان مه توئو را که قبل راهنمایی ارتباطی آن قطع شده بود پس از ۴۸ ساعت جنگهای سخت تصرف کرده است. واکنش تیو در برابر این شکست مهم ابلجاهه بود. او از ماهها قبل احساس می‌کرده که قدرت از دستش خارج می‌شود و روز بروز کمتر می‌تواند روی حمایت آمریکا حساب کند. حتی در شهر سایگون نارضایتی شدت یافته و یک کشیش کاتولیک علناً او را به اشاعه فساد و قاچاق مواد مخدر متهم کرده بود. تیو مجبور شد برای تسکین افکار عمومی تعدادی از وزیران و فرماندهان نظامی را برکنار مازد و ارتش را پاکسازی کند. اما در همان حال دستور توقیف پنج روزنامه را به عنوان انتشار مقاله به نفع کمونیستها صادر کرد و ۱۸ روزنامه‌نویس را به

زندان افکند. او مانند بسیاری از کسانی که در شرف از کفدادن قدرت هستند، هر روز نسبت به انتقادات اطرا فیانش حساسیت بیشتری نشان می‌داد.

تیو با اذعان به اینکه دیگر قادر نیست همه کشور را تحت تسلط داشته باشد، نظریه «سنگربندی» را عنوان کرد که مبنای آن رها کردن مناطق «بیحاصل» و تمرکز ارتش ویتنام جنوبی در دو نقطه حساس سایگون و هوئه بود. علی‌هذا از پس‌گرفتن پلیکو و کونتوم منصرف شد و به شش لشکری که بخاطر نداشتن تجهیزات و مهمات در آن منطقه بلا تکلیف مانده بودند دستور عقب‌نشینی داد. نتیجه این دستور راه‌بندانهای غیرقابل توصیف و درهم نظامیان و پناهندگان در جاده‌های فلات علیا بود. به قول ژان لویی آرنو، رئیس خبرگزاری فرانسه در هندوچین، «بعد از سقوط شهر بان مه توئو دیگر صحبت از جنگ در میان نبود بلکه فقط از تخلیه و عقب‌نشینی گفتگو می‌شد. ارتش یک میلیونی در حال اضمحلال و از هم‌پاشیدگی و شورش بود و در ظرف ده روز هشتصد کیلومتر از مناطق ساحلی جنوب به دست کمونیستها افتاد». <sup>۱۳</sup>

تیو در اجرای نظریه «سنگربندی» در ۱۷ مارس ۱۹۷۵ تصمیم گرفت خط دفاعی جدیدی از تای نین واقع در نزدیکی منطقه نوک مرغابی در خاک کامبوج تا پایگاه دریایی ناترانگ تشکیل دهد و ضمناً به هر قیمتی شده از شهر هوئه، یعنی دو میلین شهر جنوب که از سال ۱۹۶۸ در برابر حملات کمونیستها مقاومت کرده و به صورت مظہر اراده جنوب درآمده بود، دفاع کند. اما ژنرال ترونگ فرمانده نظامی هوئه با این نظر موافق نبود و اعتقادی به امکان حفظ آن شهر نداشت و سرانجام در ۲۶ مارس توانست موافقت تیو را با تخلیه پادگان هوئه بدست آورد و عقب‌نشینی کنه.

خبراری که از خارج به سایگون می‌رسید نیز بهتر نبود. خمرهای سرخ به حومه پنوم‌پن پایتخت کامبوج رسیده بودند و گروهی از سناتورهای آمریکایی پیشنهاد کرده بودند که از تاریخ ۳۰ ژوئن هرگونه کمک نظامی به ویتنام جنوبی قطع شود. هنری کیسینجر ضمن مسافرت به عربستان سعودی از ملک فیصل قول گرفته بود که تعهدات مالی آمریکا را در بسیاری موارد که قادر به انجام آن نیست به عهده بگیرد ولی سه روز بعد، بدنبال

(13) Jean-Louis Arnaud, *Saïgon, D'un Vietnam à l'autre*, Paris, Gallimard, 1977, p. 171.

قتل پادشاه سعودی این موضوع منتفی شده بود. به دنبال سقوط هونه، پایگاه دریایی دانانگ نیز در ۲۹ مارس سقوط کرد و دهها هزار ویتنامی وحشتزدہ از زمین و دریا راه فرار در پیش گرفتند. همان روز رهبران واشنگتن که تا آخرین لحظه به علت گزارش‌های غلط سفیرشان در مورد قابلیت دفاع ویتنام جنوبی در اشتباه بسر می‌بردند، مارشال لون نول رئیس جمهوری کامبوج و جانشین پرنس سیهانوک را وادار کردند که استعفا بدهد و راه تبعید را پیش گیرد. از این تاریخ کلیه راههای ارتباطی پنومپن قطع شد و بهدو میلیون نفر پناهنده‌ای که در آن شهر انشته شده بودند می‌باشد از طریق پل هوائی که نیروی هوایی آمریکا ترتیب داده بود، مواد غذائی رساند. آمریکاییها هنوز سعی می‌کردند خمرهای سرخ را که در دو قدمی پیروزی بودند به‌سازش و تقسیم حاصل پیروزی‌هایشان وادار سازند<sup>۱۴)</sup> و به این منظور در آخرین لحظه طرح ابتکاری این مانک سفیر فرانسه در پکن را که ژیسکار دستن در ۱۴ دسامبر ۱۹۷۴ به پرزیدنت فورد و کیسینجر ارائه داده بود عنوان کردند. طبق این طرح، پرنس سیهانوک مجدداً به ریاست کشور منصوب می‌شد و یک حکومت وحدت ملی زمام امور را در دست می‌گرفت و به منظور ایجاد موازنۀ در مقابل جناح چپ، یعنی خمرهای سرخ، با تقویت ارش و کارمندان دولت و کاهنان بودایی و روستاییان یک جناح راست بوجود می‌آمد.<sup>۱۵)</sup>

سیهانوک در ابتدا بشدت با این طرح فرانسه مخالفت کرده بود ولی بمحض اینکه لون نول از کامبوج خارج شد و آمریکاییها در ۱۱ آوریل به او اطلاع دادند که موافق بازگشت وی به پنومپن می‌باشد و حاضرند هرگونه تسهیلات برایش فراهم کنند، نظرش را تغییر داد. اما نماینده خمرهای سرخ در پکن که بویی از این ترتیبات برده بود، به چوئن‌لای شکایت کرد و نخست وزیر چین به او اظهار داشت: «هیچ‌کس نمی‌تواند نیروهای خلقی را از پیروزی معروف کند. در این صورت آینده روابط چین و کامبوج در خطر خواهد بود.»<sup>۱۶)</sup> ضمناً به سیهانوک که از زمان برکناری در پکن بسر می‌برد و عده داد که او مدام‌ال عمر رئیس کشور کامبوج خواهد شد. سیهانوک که تا آن لحظه با آشتی با آمریکاییها موافق

14) Shawcross, op. cit., pp. 336-45.

۱۵) اظهارات این مانک بهنویسته.

16) François Debré Cambodge, *La Révolution de la Forêt*. Paris, Flammarion, 1976, p. 209.

بود، یک بار دیگر تغییر عقیده داد و با لعن خشکی اعلام کرد که به هیچ صورت مایل به کنار آمدن با آنها نیست و دخالت فرانسویها را غیرموجه دانست.<sup>17)</sup>

در ۱۲ آوریل خمره‌ای سرخ به دو کیلومتری فرودگاه پنوم‌پن رسیدند و آمریکاییهایی که هنوز در آنجا بودند، تصمیم به تخلیه گرفتند و به رهبران رژیم جمهوری پیشنهاد کردند که آنها را هم با خود ببرند. یکی از رهبران مزبور سیریک ماتاک عامل کودتای سال ۱۹۷۰ بود که به‌این پیشنهاد مانند قهرمانان باستانی جواب داد: «من نمی‌توانم مانند یک ترسو و بزدل فرار کنم. اگر بنا باشد در کشورم که آنقدر دوستش دارم بمیرم، به هیچ‌وجه اهمیتی ندارد، زیرا همه ما باید یک روز از این دنیا برویم.

تنها اشتباه من این بود که روی آمریکاییها حساب کرده بودم.»<sup>18)</sup>

وقتی در ۱۷ آوریل خمره‌ای سرخ پنوم‌پن را تصرف کردند این شخص با ششصد نفر از هموطنانش و هشتصد نفر اتباع خارجی به سفارت فرانسه پناهنده شد. فاتحان اعلام کردند که مصونیت سیاسی محل سفارت را به‌رسمیت نمی‌شناسند و از سفارت خواستند که کلیه کامبوجیها را به آنها تحويل دهد و گرنه کلیه کسانی را که در سفارت پناهنده شده‌اند قتل عام خواهند کرد. ژان دیراک کنسولیار فرانسه که مسئولیت پذیرفتن پناهندگان به‌عهده‌اش واگذار شده بود ناچار به تسليم شد. او که در جنگهای داخلی اسپانیا در بریگاد بین‌المللی علیه فرانکو جنگیده و در زمان جنگ دوم جهانی در اسارت آلمانیها شکنجه دیده بود و در جنگ هندوچین نیز شرکت داشت، درحالی که بشدت می‌گریست مهمانانش را تا جلو در سفارت همراهی کرد و مرتباً می‌گفت: «مادیگر انسان نیستیم»<sup>19)</sup> بزودی معلوم شد که کلیه رهبران کامبوج که به‌دست خمره‌ای سرخ افتداده‌اند اعدام شده‌اند. آنها نخستین قربانیان سومین کشتار دسته‌جمعی قرن بیستم بعد از ارامنه و یهودیان بودند که خمره‌ای سرخ در طول حکومت خود به‌آن دست زدند ولی این‌بار خمرها بودند که هموطنان خودشان را هزار هزار به‌قتل می‌رسانندند.

17) Shawcross, *op. cit.*, p. 344.

18) *Ibid.*, p.362.

19) François Ponchaud, *Cambodge, année zéro*, Paris, Julliard, 1977, p. 26.

در سایگون نیز در آخرین دقیقه سعی شد جلو ضایعات گرفته شود و این بار هم فرانسه در این کار دخالت کرد، بدون آنکه موقتی بدست بیاورد. در ۲۶ مارس فام وان دونگ نخست وزیر ویتنام شمالی به فیلیپ پریشه سفیر فرانسه در آنکشور گفتہ بود وقت آن رسیده است که فرانسه دوستانی را که در میان طرفداران بیطری ویتنام دارد، تشویق به ساقط کردن تیو و روی کار آوردن حکومتی کند که لایق مذاکره با کمونیستها باشد.<sup>۲۰</sup> دوستان مورد بحث احتیاج به تشویق نداشتند زیرا محیط سیاسی سایگون در جوش و خروش بود. مجلس سنا خواستار برکناری نخست وزیر بود و ژنرال کی معاون سابق رئیس جمهوری علناً علیه تیو توطئه می کرد و تیو هم برای آنکه بهانه را از دست مخالفان بگیرد، نگوین باکان رئیس مجلس ملی را به نخست وزیری برگزید و او هم ژنرال تران وان دون را به وزارت دفاع منصوب کرد. شخص اخیر چند روز قبل از انتصابش گفتہ بود: «سه دولت بزرگ و هانوی موافقت کرده اند که مذاکرات مربوط به تسليم جنوب به شمال با وساطت فرانسه انجام پذیرد».<sup>۲۱</sup>

ژیسکار دستن که از شکست خود در قضیه کامبوج به هیچ وجه مأیوس نشده بود، سعی کرد برای پیش بردن منظورش از وجود حکومت انقلابی موقت جنوب که بکرات گزارش شده بود در برابر هانوی استقلال رأی دارد، استفاده کند و برای آنکه رهبران حکومت مزبور را با نظراتش موافق سازد، در همان حال که کلیه کشورها به استثنای ژاپن به اتباعشان دستور ترک سایگون را داده بودند، بهده هزار فرانسوی مقیم ویتنام دستور داد همانجا بمانند. به نظر او این اقدام آینده روابط فرانسه و ویتنام را تامین می کرد و در عین حال به او فرصت می داد که نقش مهمی در صحنۀ سیاست بین المللی بازی کند. او همیشه مایل به اینکه چنین نقشی بود و در افریقا و لبنان و لهستان نمونه های دیگری از این جاه طلبی خود را نشان داده بود.

به نظر رهبران فرانسه تنها کسی که می توانست در این موقعیت خطیر وارد عمل شود، بجز ژنرال دوانگ وان مین مشهور به «مین بزرگ» که در سال ۱۹۶۳ رژیم دیم را ساقط کرده بود، شخص دیگری نبود. لذا ژان ماری مریون سفیر فرانسه در سایگون که دوست و همکلاسی سابق ژیسکار بشمار

20) Lacouture, *op. cit.*, p. 42.

21) Snepp, *op. cit.*, p. 251.

می‌رفت همه کوشش خود را بکار برد تا تیو را وادار به استعفا کند. ولی رئیس جمهوری ویتنام جنوبی مانند گراهام مارتین، سفیر آمریکا معتقد بود که سایگون سنگر تسخیر ناپذیری است و به هیچ وجه زیربار نمی‌رفت، مضافاً که فورد و کیسینجر هم یکبار دیگر برای گرفتن اعتباراتی به منظور کمک به ویتنام جنوبی که احتیاج مبرم به آن داشت به کنگره متولّ شده بودند. پرزیدنت فورد در جلسه مشترک کنگره در ۱۰ آوریل اظهار داشت: «کمک به ویتنام در این مرحله باید فوری و مناسب باشد. هرگونه تردید و بی‌تصمیمی در این مورد منجر به یک فاجعه بزرگ خواهد شد.»<sup>۲۲</sup> پنج روز بعد کمونیستها دست به یک حمله وسیع و همجانبه زدند و منظورشان تصرف سایگون در ۱۹ آوریل مصادف با سالروز تولد هوشی مین بود. همان شب جنگهای شدیدی در حومه سایگون درگرفت و روز بعد کیسینجر پیام خصوصی پرزیدنت فورد به عنوان برزنف را به سفیر شوروی تسلیم کرد که طی آن اعلام می‌داشت نگرانی عمدۀ آمریکاییان و شخصیتهای مهم ویتنامی که تعدادشان در حدود دویست هزار نفر است، خروج با نظم و ترتیب از آن کشور می‌باشد و آمادگی خود را برای مذاکرات مربوط به آتشبس و حل مسائل سیاسی اعلام داشت.<sup>۲۳</sup> دو برینین به او جواب داد جای نگرانی نیست و هیچ قرینه‌ای وجود ندارد که نشان دهد کمونیستها قصد تصرف سایگون را داشته باشند. برزنف هم پس از مدتی تأخیر، جواب مبهم و طفره‌آمیزی به فورد داد.

در ۱۹ آوریل، نماینده مجارستان در کمیسیون بین‌المللی نظارت باتامس پولگار رئیس‌سازمان سیا در سایگون ملاقات کرد و به او گفت در صورتی که تیو فوراً جای خود را به یک رژیم طرفدار صلح و استقلال و بیطرافی به ریاست ژنرال مین بدهد، امکان توافق با کمونیستها هنوز وجود دارد.<sup>۲۴</sup> پولگار که نویستانه در جستجوی یک راه حل سیاسی بود، از این پیشنهاد استقبال کرد و فوراً موضوع را به اطلاع مریون سفیر فرانسه رساند. مریون بمحض اطلاع، تصمیم گرفت فردای آن روز باتفاق سفیر آمریکا به دیدار تیو برود.

در این ملاقات، رئیس جمهوری ویتنام جنوبی از گراهام مارتین پرسید آیا استعفای او رأی کنگره آمریکا در مورد اعطای کمک قابل ملاحظه به

22) U. S. A.-Documents, no 2431, 11 avril 1975.

23) Snepp, pp. 292-93.

24) Ibid., p. 298.

ویتنام جنوبی را تسهیل خواهد کرد؟ سفیر آمریکا جوابداد که امیدوار است این استعفا از نابودی سایگون جلوگیری کند. در ۲۱ آوریل، پس از آنکه خبر سقوط شهر خوانلوک یکی از آخرین سنگرهای جنوبیها واصل شد، تیو نقط مفصلی علیه آمریکاییها ایراد کرد و آنگاه به نفع معاونش تران وان هونونگکه پیرمردی نیمه نابینا بود، استعفا داد. در همان حال داوطلبان فرار از کشور در فرودگاه سایگون و سفارت آمریکا انباشته شده بودند.

رئیس جمهوری جدید فوراً تحت فشار قرار گرفت که به نفع ژنرال مین استعفا بدهد ولی او دو روز تردید نشان داد و سرانجام در ۲۳ آوریل استعفای خود را اعلام کرد. روز قبل ژنرال تیو به تایوان فرار کرده بود. مریون با نمایندگان کمونیست در کمیسیون نظارت دیدار کرد ولی نتوانست از آنها وعده مذاکره با حکومت جدید را بگیرد. در این هنگام او فقط یک فکر در سر داشت و آن این بود که مانند رائل نوردلینگک، کنسول سوئیس در هنگام آزادی پاریس، طرفین متخاصل را وادار کند که از خرابی پایتخت خودداری کنند تا به این ترتیب جان ده هزار نفر فرانسوی را هم نجات داده باشد.

برای نیل به این منظور ژنرال مین می‌باشد استعفا بدهد ولی او هنوز معتقد بود که مذاکره امکان دارد و سرانجام وقتی در ۳۰ آوریل تصمیم گرفت به سربازان ویتنام جنوبی دستور ترک مخاصمه بدهد اعلام کرد: «ما در انتظار نمایندگان حکومت موقتاً انقلابی برای مذاکره درباره تفویض قدرت با نظم و ترتیب هستیم.»<sup>25</sup> اما دو ساعت بعد سه تانک حامل افسران ویتنام شمالی نزد های آهنین کاخ ریاست جمهوری را از جا کنند و وارد کاخ شدند. ژنرال مین چاره‌ای بجز تسلیم بلاشرط نداشت، لذا انعلال حکومت جنوب را اعلام و خود را تسلیم نمایندگان حکومت موقتاً انقلابی کرد و برای آنکه تسلیم کامل باشد به آمریکاییها دستور تخلیه سایگون را داد. دستور اخیر زاید بود زیرا هفت ساعت پیش آخرین هلیکوپتر از فراز بام سفارت آمریکا پرواز کرده و انبوهی ازویتنامیها را که وعده تخلیه به آنها داده شده بود، باقی گذاشته بود. بیش از ۶،۰۰۰ ویتنامی از این طریق موفق به فرار شدند و به پنجاه هزار نفر دیگر که قبل با هواپیماها و کشتیهای آمریکایی فرار کرده بودند، پیوستند.

25) Arnaud, *op. cit.*, p. 226.

به عبارت دیگر فقط یک چهارم داوطلبان فرار موفق به عزیمت از سایگون گردیدند.<sup>۲۶</sup>

پس از این وقایع، فقط مدت کوتاهی صحبت از حکومت موقت انقلابی در میان بود. در ۱۵ مه ۱۹۷۵ نگوین هو تو رئیس حکومت مذبور در رژه پیروزی از هوشی مین تجلیل کرد و گفت: «فقط یک ویتنام و یک ملت ویتنام وجود دارد. اگر رودخانه‌ها از حرکت بازایستند و اگر کوهها از جایشان تکان بخورند، هیچ چیز نمی‌تواند این واقعیت را تغییر بدهد.»<sup>۲۷</sup> سایگون که چند روز قبل از سقوط بهندای قیام و شورش کمونیستها جواب مثبتی نداده بود، در اختیار نظامیان ویتنام شمالی قرار گرفت و نام آن به هوشی مین ویل تغییر یافت. علی‌رغم اعلامیه‌های پرآب و تاب رهبران حکومت انقلابی جنوب، بزودی حقیقت روشن شد و همانطور که ژان لویی آرنو می‌نویسد: «معلوم شد حکومت موقت انقلابی دنباله رو مراکز تصمیم‌گیری شمال بوده و فقط به عنوان پوششی برای شخصیت بین‌المللی جمهوری ویتنام بکار می‌رفته است.»<sup>۲۸</sup>

در دوم ژوئیه ۱۹۷۶ پس از انجام انتخابات عمومی که نتیجه‌اش برای همه معلوم بود، وحدت «جمهوری سوسیالیست ویتنام» اعلام شد و در حکومتی که به دنبال آن تشکیل شد فقط چند نفر از نمایندگان جبهه آزادی بخش ملی (ویتنگ) شرکت داشتند. آرزوی هوشی مین که در وصیت‌نامه خود از طرفدارانش خواسته بود تا نیل به وحدت به مبارزه ادامه بدهند، به این ترتیب جامه عمل پوشید.<sup>۲۹</sup>

بعضی‌ها تصور می‌کردند فاتحان این جنگ قبل از هرچیز به التیام زخمی‌ای کشوری که در اثر ۳۵ سال جنگ مداوم غرق در فقر و بدینگنی بود و تا بهره‌برداری از نفت خود در سال ۱۹۸۵ فقط با کمک خارجی قادر به ادامه حیات بود، خواهند پرداخت. کمک کشورهای سوسیالیستی به ویتنام از یک میلیارد دلار تجاوز می‌کند و کشورهای سرمایه‌داری هم نصف این مبلغ را به آن کشور داده‌اند، مع ذلك برای کشوری که ۵۰ میلیون

26) Ibid., p. 232.

27) Ibid., p. 252.

28) Ibid., p. 254.

29) Texte du testament dans *Le Monde*, 10 september 1969.

نفر جمعیت دارد و این رقم بسرعت روبه افزایش است این کمکها به هیچ وجه کافی نیست.

رهبران شمالی از اشتباهاتی که بعد از موافقنامه‌های ژنو مرتکب شده بودند، عبرت گرفتند و به اجرای طرح‌های آبادانی ملایمی در جنوب مصمم شدند و الویت را به کشاورزی دادند. ولی این امر مستلزم بازگرداندن بیش از یک میلیون نفر کشاورز سابق و شهرنشین فعلی به مزارع برنجکاری بود. اغلب این اشخاص در زمان حضور نیروهای آمریکایی، بشدت تحت تأثیر تمدن غرب قرار گرفته بودند و دیگر چندان رغبتی به زندگی ساده و توأم با معروفیت روستایی نشان نمی‌دادند. اعزام در حدود سیصد هزار افسر و کارمند دولت به اردوگاه‌های آموزشی هم کمکی به حل مشکلات نمی‌کرد. بیکفایتی و قشری بودن بسیاری از کارمندان جدید، وضعی بوجود آورده که شمالیها به صورت قشون اشغالگر درآمدند و یکبار دیگر معلوم شد پیروزی در صلح شاید مشکلتر از پیروزی در جنگ باشد.

از سال ۱۹۷۶ به بعد شکست اقتصادی رژیم محرز شد. رهبران ویتنام تصور می‌کردند با تسريع در اجرای برنامه‌های اصلاحی و اتخاذ سیاست «انتقال سریع به سوسیالیسم» خواهند توانست بر مشکلات فائق شوند. شور و علاقه مردم نسبت به این سیاست، از تعداد افراد بدینگتی که به قیمت هزاران رنج و مصیبت و یا خرید کشتیها و قایقهای مختلف به هر قیمتی که باشد و حتی با سوار شدن بر قایقهای خودساخته، خود را به دریا می‌افکندند و خطرات تبعید را به جان می‌پذیرفتد، معلوم می‌شود. این داستان غم‌انگیز کسانی است که به «مردم قایقی» شهرت یافته‌اند و آنهایی که از این ماجرا جان به سلامت در برداشتند، در اردوگاه‌های پناهندگان تایلند و مالزی به‌انبوه همنوعانشان که از لائوس و کامبوج گریخته بودند، پیوستند.

یک بار دیگر طوفان به دو کشور بخت برگشتۀ لائوس و کامبوج برگشت. رهبران هانوی پس از پیروزی، اعلام کرده بودند که می‌خواهند ویتنام را به صورت «پیشتاز انقلاب در منطقه» درآورند و وسیله اجرای این نقشه را هم ۵۰ میلیون ویتنامی در مقابل هفت میلیون کامبوجی و سه میلیون لائوسی، و چهارمین ارتش آسیایی مجهز به ذخایر بسیار

مهم نظامی که سربازان تیو بعای گذارده بودند، می‌دانستند. البته آنها انکار می‌کردند که قصد تجدید حیات «فردراسیون هندوچین» را که در سابق هدف استعمار بوده است دارند و می‌گفتند منظور ما ایجاد «مناسبات خاص» با لائوس و کامبوج می‌باشد.<sup>30</sup> ولی بزودی معلوم شد منظور از این کلمات چیست.

در لائوس همه چیز پارامی گذشت. به دنبال سفر کیسینجر به وینتیان که بلاfacسله بعد از آتش‌بس در ویتنام صورت گرفت، پرنس سووانافوما نخست‌وزیر آن کشور تصمیم گرفت موافقتنامه مشابهی با نابرادریش، پرنس سوفانوونگ مشهور به «پرنس سرخ» در ۲۱ فوریه ۱۹۷۶ امضاء کند. پرنس سرخ بعد از شکست موافقتنامه‌های ۱۹۶۲ به فعالیت زیرزمینی پرداخته و رهبری چریکهای کمونیست «پاتلائو» را به عهده گرفته بود. موافقتنامه ۲۱ فوریه در ۱۴ سپتامبر ۱۹۷۶ با پروتکلهای ضمیمه در مورد تشکیل دولت موقت وحدت ملی که در آن نمایندگان طرفین بطور مساوی شرکت داشته باشند و ریاست آن نیز به عهده نخست‌وزیر موردن قبول هردو طرف باشد تکمیل شد و مقرر گردید هروزیزیر چپگرا یک معاون راستگرا داشته باشد و همینطور بر عکس. ضمناً یک «شورای ملی مشاوره سیاسی» بوجود آمد که در آن طرفین به تعداد مساوی دارای نماینده بودند. شورای مزبور و دولت، جدا از یکدیگر و دارای حقوق مساوی و مکلف بودند و قرار بود «در اداره امور کشور تحت رهبری پادشاه با یکدیگر تشریک مساوی و همکاری نمایند» که کار را مشکل می‌کرد. دو پایتخت کشور، یعنی وینتیان مقر دولت و لوانگ پرابانگ مقر پادشاه، بی‌طرف اعلام شد و مقرر گردید تساوی بین چپگرایان و راستگرایان در کلیه سازمانهای دولتی حتی پلیس دقیقاً مراعات شود. فقط یک معجزه لازم بود که چنین سیستمی را به کار وادارد.<sup>31</sup>

با این همه سیستم مزبور تا مدتی مشغول به کار بود تا جایی که بعضی از اشخاص مبتلا به بیماری خوشبینی، که از جمله گناهان صغیره بسیاری از لیبرالها و چپگرایان است، معتقد شده بودند که دوران جدیدی در لائوس آغاز شده است که مترادف با صلح و خوشبختی و پایان دوره فساد

30) Philippe Richer, *L'Asie du Sud-Est*, Paris, Imprimerie nationale, 1981, p. 371.

31) Mangkra Souvannaphouma, *L'Agonie du Laos*, Paris, Plon, 1976, pp. 210-14.

و چپاول می‌باشد.

اما همانطور که ماری نوئل و دیدیه سیکار در کتاب «به نام مارکس و بودا» نوشته‌اند: «بزودی اشخاص مزبور با یائس و نومیدی فراوان شاهد سرنوشت غم‌انگیز این ملت که به نام آزادی، دچار خفقان و نابودی شده است»<sup>32)</sup> گردیدند.

در دوم آوریل ۱۹۷۶ سوفانونگ از غار زیرزمینی خود خارج شد و در ستادش در وین‌تیان استقرار یافت و با نابرادریش توافق کرد که خودش پست نخست‌وزیری را به عهده بگیرد و ریاست شورای مشورتی را به اوی واگذار نماید. در ماه ژوئیه سووانافوما دچار عارضه قلبی شد و ناگزیر برای معالجه چندماهی به فرانسه رفت. در مراجعت مشاهده کرد که کمونیستهای پاتت لائو در کلیه ارکانهای دولتی رخنه کرده‌اند. سقوط لون‌نول در کامبوج موجب تشویق کمونیستهای لائوس گردید و حوادثی در دانشگاه وین‌تیان رخ داد و دانشجویان خواستار برکناری نظامیان راستگرا و میانه رو شدند. رویارویی و سپس درگیری در نقاط مختلف کشور بین طرفین افزایش یافت. کمیته‌های خلقی در همه‌جا تأسیس شد و حتی یکی از آنان شهر پاکسه واقع در جنوب کشور را آزاد اعلام کرد و پرچم پاتت لائو را بر فراز آن به اهتزاز درآورد.

در ۱۰ مه ۱۹۷۵ وزیر دفاع استعفا داد و عوامل کمونیست که در ارتش رخنه کرده بودند نیروهای پادشاهی را خلع سلاح کردند. در ۲۴ مه دوستان سوفانونگ قدرت را در دست گرفتند و در ۲۳ اوت ارتش آزادی‌بخش رسم‌وارد وین‌تیان شد و در پایان آن سال پادشاه و نخست‌وزیر را مجبور به کناره گیری کرد. در دوم دسامبر ۱۹۷۵ تأسیس جمهوری خلق لائوس اعلام شد و پرنس سرخ به عنوان نخستین رئیس‌جمهوری و کایسون پومویهان دبیر کل حزب کمونیست به عنوان نخست‌وزیر تعیین شدند و به پادشاه سابق عنوان «مشاور عالی» دادند ولی او را در قصرش تحت نظر گرفتند.<sup>33)</sup>

رژیم جدید با تشکیل سمینارهای متعدد و تجدید آموزش و طرحهای بزرگ اقتصادی، دست به تغییر شکل بنیادی کشور زد تا به قول خودش «به جای فرهنگ قشری و پوسیده سابق و سنن و تاریخ گذشته، یک دولت

32) Marie-Noelle et Didier Sicard, *Au nom de Marx et de Bouddha*, Paris, Inter Éditions, 1981, p. 10.

33) *Ibid.*, p. 179.

سوسیالیست و انقلابی و پیشرو» ایجاد کند. ولی اقتصاد کشور در جا می‌زد و مردم هیچ‌گونه علاقه و اشتیاقی به پیوستن به رژیم دیکتاتوری که به نام آنها مستقر شده بود نشان نمی‌دادند. بموجب آمار کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متعدد از آوریل ۱۹۷۵ تا آوریل ۱۹۸۰ سیصد هزار لائوسی، یعنی یک دهم جمعیت آن کشور، راه فرار در پیش گرفته‌اند. ضمناً قبایل مئو در شمال لائوس اسلحه بدست گرفته و مشغول مبارزه با دولت شده‌اند.

با مشاهده این وضع، مقامات لائوسی بناچار از نیروهای ویتنامی یاری طلبیدند ولی پس از چندی مجبور شدند بهای گزافی برای آن پردازنند. در ۱۸ ژوئیه ۱۹۷۷ یک قرارداد دوستی و همکاری بین‌هانوی و وینتیان به‌امضا رسید که بموجب آن بین دو کشور «همکاری خاص» در مسائل دفاعی و فرهنگی و آموزشی و مطبوعاتی وغیره پیش‌بینی شده بود. این سند از بسیاری جهات افشاکننده است زیرا مسئله پیچیده مرزهای جدید بین دو کشور را مبهم گذارد است و می‌توان تصور کرد که این کار را عمداً طبق نظرهانوی کرده باشد.<sup>۳۴</sup> لائوس به صورت یک کشور دست‌نشانده ویتنام و از ورای آن، یکی از اقمار شوروی درآمده است. اما با این همه این کشور فلک‌زده روی آرامش به‌خود ندید. انتقال سریع کشور به سوسیالیسم بجز وحیتمت کردن وضع اقتصادی کشور نتیجه‌ای به بار نیاورده است. فعالیت سورشیان روز بروز افزایش می‌یابد بطوری‌که در سال ۱۹۷۸، دشت جار «منطقه خطرناک» اعلام شد و راههای ارتباطی شمال و جنوب «مناطق نامن»<sup>۳۵</sup> خوانده شدند. بالاخره پس از اشغال کامبوج به‌دست نیروهای ویتنامی، لائوس هم سهم خود را از تجاوز چین که بمنظور تنبیه ویتنام بعمل آورد، در اوائل سال ۱۹۷۹ دریافت نمود.

اگر گفتارهای رادیو «خرم‌های سرخ» را باور کنیم ورود آنها به پنوم‌پن در ۱۷ آوریل ۱۹۷۵ شروع «یک عصر افتخارآمیز در تاریخ کامبوج حتی مهمتر از دوران آنکورها بوده است.»<sup>۳۶</sup> اشاره رادیوی مزبور به تمدن درخشانی است که در قرون وسطی با یک سیستم آبیاری ممتاز و معابد

34) *Ibid.*, p. 16.

35) Richer, *op. cit.*, p. 356.

36) Ponchaud, *op. cit.*, p. 9.

و کاخهایی که پنج قرن بعد به وسیله هانری موهو دانشمند فرانسوی در میان شاخه‌های درختان عظیم جنگلی کشف شد، می‌باشد. توحالی بودن این شعار و شکست بعدی آن، به عظمت تمدن مزبور است.

مثلی است که می‌گویند «کف جهنم از اشخاص خوش‌باور مفروش است» و این ضرب‌المثل در هیچ جا مانند کامبوج و در مورد رهبرانش که بزودی نامشان در سراسر جهان پیچید، به اثبات نرسیده است.

هنگامی که پول‌پوت نخست‌وزیر و برادرزنش ینگ ساری وزیر خارجه و کیوسامfan رئیس جمهوری، در پاریس دانشجو بودند و تصمیم به آزاده ساختن کشورشان گرفتند، هرگز تصور نمی‌کردند که نتیجه افکار و اعمالشان چنین جهنمی بوجود بیاورد. آنها با غرور فراوان تصور می‌کردند قادر خواهند بود زودتر و سریعتر از دیگران به هدف برسند و مراحلی را که شورویها و چینیها در راه نیل به کمونیسم طی سالیان دراز پیموده‌اند، آنها یکشنبه طی کنند. آنها با اراده آهنین اعتقاد پیدا کرده بودند که می‌توانند کامبوج را که نامش را به کامپوچیه دمکراتیک تغییر داده بودند، به صورت نخستین سرزمینی که کمونیسم راستین در آن استقرار می‌یابد، درآورند، یعنی سیستمی که در آن از هرکس به اندازه استعدادش استفاده شود و بهرکس به اندازه احتیاجاتش داده شود. اما در عمل آنها مدت سه سال سعی در بنای یک دنیای مورچگان، و انحراف و تخرب وحشتناک عقاید افلاطون و روسو و مارکس که روی نیمکتهای دانشگاه فرا گرفته بودند، نمودند.

هرکس به‌هر نحوی از انحصار با رژیم سابق مشهور به دست‌نشاندگی آمریکا مربوط و در تماس بود و یا با افکار و عقاید غربی آشنایی داشت، نابود شد. کشور به صورت یک اردوگاه بزرگ کار درآمد که در آن زن و مرد و بچه و پیر و جوان از صبح تا شب یکسره کار می‌کردند و پس از نه روز کار حق یک روز استراحت داشتند زیرا مانند دوران انقلاب‌کبیر فرانسه ده، جایگزین هفته شده بود. کار آنها هم عبارت بود از حفر کانالهای آبیاری و نشاکردن برنج در شالیزارها. یک سیستم اقتصادی کاملاً فردی براساس مبادله کالا و بدون استفاده از پول برقرار گردید. ازدواج منوط به اجازه دولت شد و هر نوع آداب و مراسم مذهبی به استثنای پرستش پول پوت ممنوع گردید.

از همان روز ورود به پنوم‌پن، فاتحان در صدد قدرت‌نمایی برآمدند. هنگامی که فرمانده نیروهای دولتی به وسیله رادیو به قوای خود دستور

داد تا وقتی که مذاکره با برادران طرف مقابل درباره ترتیب برقراری صلح و نظم عمومی در جریان است، از تیراندازی خودداری کنند و اسلحه خود را به زمین بگذارند، صدای دیگری با لعن خشن در رادیو اعلام کرد: «جنگ با نیروی اسلحه به پیروزی رسیده نه با مذاکره»<sup>۳۷</sup> و بزودی تصمیم عجیب دولت مبنی بر تخلیه کلیه ساکنان شهرها و روانه کردن آنها به روستاهای اعلام گردید که آنهمه کتاب و مقاله درباره آن نوشته شده است.

على رغم توضیحاتی که طبق مقتضیات روز درباره اتخاذ این تصمیم داده می‌شد – از قبیل ادعاهای ینگساری مبنی بر «کشف یک توطنۀ سیاسی نظامی سازمان سیا و رژیم لون‌نول بمنظور ایجاد آشوب و اغتشاش میان خمرهای سرخ» و یا «عدم امکان حمل مواد خوراکی لازم به پایتخت برای پناهندگان بیشماری که در آن انشاب شده‌اند» – باید ریشه این کار را که در تاریخ بشریت بیسابقه است، در جای دیگر جستجو کرد.<sup>۳۸</sup> آبه فرانسو پونشوکشیش فرانسوی که سال‌ها مقیم کامبوج بوده است و بهتر از هرکس به زبان و فرهنگ آن کشور آشنایی دارد اظهارات یک کمیسر سیاسی را در ۱۸ آوریل ۱۹۷۵ چنین نقل می‌کند: «افراد کشور ما باید بیاموزند که از دانه برنج متولد شده‌اند. آنها با عرق ریختن و زحمت کشیدن در کار شخم زدن، بذر پاشیدن، کاشتن و درو کردن، ارزش‌های واقعی خود را در می‌یابند. زندگی شهری اشخاص را به فساد می‌کشاند. افراد اصلاح‌پذیر هستند ولی شهرها را نمی‌توان تغییر داد، چون در شهر همیشه پول و فساد وجود دارد.»<sup>۳۹</sup> همین نویسنده بعضی از شعارهای رژیم را به این صورت نقل می‌کند: «آنچه فاسد شده باید از میان برداشته شود، بریدن یک درخت کافی نیست، باید آن را ریشه‌کن کرد.»<sup>۴۰</sup> وی تعداد کسانی را که در شهرها و مناطق دولتی سابق زندگی می‌کردند و به دهات و جنگلها رانده شدند چهار میلیون نفر تخمین می‌زند. درباره قربانیان رژیم، اعم از کسانی که از گرسنگی و بیماری و خستگی مرده‌اند و یا با گلوله و ضربات بیل

37) Pin Yathay, *L'Utopie meurtrière*, Paris, Robert Laffont, 1980, p. 30.

38) Ponchaud, *op. cit.*, p. 33.

39) François Ponchaud, «Comodge libéré», *Echange France-Asie*, Dossier no 13, janvier 1976, p. 11.

40) Ponchaud, *Cambodge, année zéro*, *op. cit.*, pp. 72-73.

به قتل رسیده‌اند و یا درون گونی خفه شده‌اند، هیچ‌کس نمی‌تواند رقم دقیقی ارائه بدهد. در اوائل سال ۱۹۷۶ آبه‌پونشو رقم یک میلیون نفر را که در اغلب مطبوعات انگلیسی‌زبان ذکر می‌شد، درست اعلام کرد ولی بعدها هانوی گفتگو از سه میلیون قربانی به میان آورد.

رژیم جدید، همه‌چیز را تابع تولید برنج قرار داد و ادعا کرد با قدرت آن توانسته است آمریکا را شکست بدهد و به وسیله آن خواهد توانست آهن و فولاد و کارخانه و نفت و تراکتور بدست آورده<sup>۴۱</sup> به این جهت کلیه اهالی کامبوج برای کشت برنج و تبدیل کشور به یک شبکه وسیع آبیاری بسیج شدند. شعار «خودکفایی فردی» که از مائو وام‌گرفته بودند به صورت یک اصل مسلم درآمد. هیچ‌کس حق نداشت از کسی چیزی بخواهد حتی یک قرص گنه گنه برای مبارزه با بیماری مalaria که اهالی را درو می‌کرد. مرزهای کشور بکلی بسته شد و به هیچ یک از اتباع کامبوج حق خروج از کشور داده نمی‌شد و هیچ خارجی هم حق نداشت پایش را به آن کشور بگذارد. به تعداد کمی دیپلومات‌های خارجی که هنوز در پنوم‌پن باقی مانده بودند فقط اجازه رفت و آمد در اطراف محوطه سفارتخانه‌ها یشان داده شد.

سیهانوک که ظاهراً از طرف رژیم جدید فراموش شده بود، در کره شمالی مستقر گردید. در آنجا کیوسامفن رئیس جمهوری جدید به دیدارش رفت و به‌وی وعده داد اگر به عنوان نماینده کامبوج در مجمع عمومی سازمان ملل متعدد شرکت و به نفع رژیم جدید سخنرانی کند، حق بازگشت به کشور و عنوان رئیس جمهوری مادام‌العمر به او داده خواهد شد. سیهانوک این پیشنهاد را پذیرفت و در سپتامبر ۱۹۷۵ به نیویورک رفت و نطقی در مدح رژیم پولپوت ایراد کرد و در مراجعت به پاریس اعلام نمود که «تخلیه شهرها کار درستی بوده و او تصور نمی‌کند قتل عام صورت گرفته باشد. کاملاً طبیعی است که قدرت در کامبوج در دست انقلابیونی باشد که اسلحه به دست گرفته و با آمریکا جنگیده‌اند»<sup>۴۲</sup> اما در ۴ آوریل ۱۹۷۶ وی مجبور شد استعفای خود را از رادیو اعلام کند و در دامی بیفتند که تا اواخر سال ۱۹۷۸ نتوانست از آن نجات یابد و نجات او هم به دنبال اشغال کامبوج بدست نیروهای ویتنامی صورت گرفت.

41) *Ibid.*, p. 100.

42) Shawcross, *op cit.*, pp. 380-81.

گروهی مانند شاکراس کنار گذاشتن سیهانوک را بامرگ چوئن لای حامی بزرگ او که در ۹ ژانویه ۱۹۷۶ روی داد، بی ارتباط نمی دانند. این حادثه درست یک سال پس از تشکیل چهارمین اجلاس مجلس ملی خلق چین در ژانویه ۱۹۷۵ اتفاق افتاد که ضمن آن چوئن لای گزارش مهمی ارائه داده بود که لعن بدینانه آن لرزه بر اندام می افکند. نخست وزیر چین در این گزارش می گفت: «مبازة لجو جانة دو ابرقدرت، سرانجام روزی منتہی به جنگ سوم جهانی خواهد شد و ملل دنیا باید از هم اکنون خود را آماده آن سازند. از آنجا که در همه جای دنیا گفتگو از تنش زدایی و صلح می شود، معلوم می گردد که در حال حاضر تنش زدایی وجود ندارد و صلح هم بکلی خارج از دسترس است و در مقابل، عوامل بروز انقلاب و جنگ رو به افزایش دارد. خواه انقلاب به جنگ بینجامد و خواه جنگ باعث انقلاب شود، اوضاع بین المللی به نفع خلقهای معروف در حال تعویل و آینده جهان درخشان است»<sup>۴۲</sup>.

بنابراین به عقیده چوئن لای همه مردم دنیا می بایست خود را فعالانه آماده یک جنگ جهانی بنمایند و برای نیل به این منظور مردم چین باید تا پایان قرن بیستم به پیشرفت کشاورزی و صنعت و دفاع ملی و علوم و تکنولوژی همت کمارند تا اقتصاد چین در دنیا به ردیف اول برسد. این همان شعار قدیمی «پیشرفت در چهار جبهه» سالهای ۱۹۶۵ بود که هنوز هم پایه و اساس تبلیفات پکن را تشکیل می دهد. اگر چه به علت فقر بی اندازه چینیها که مرتبأ به واسطه سوانح طبیعی از قبیل سیل و زلزله و خشکسالی افزایش می یابد، امید به اینکه در سال ۲۰۰۰ میلادی بتوانند به این هدفها نایل شوند روز بروز کمتر می شود، ولی دولت چین دست از شعارهایش بر نمی دارد.

چند هفته بعد از تسلیم گزارش فوق، سقوط رژیمهای طرفدار آمریکا در سایگون و پنوم پن، چوئن لای را معتقد ساخت که امپریالیسم آمریکا رو به زوال است و بنابراین برای مقابله با «تزارهای جدید روسیه» می توان به آن تکیه کرد. بیست و چهار ساعت بعد از سقوط لون نول، کیم ایل سونگ رهبر کره شمالی به پکن رفت و در ضیافت شامی که چینیها به افتخارش ترتیب داده بودند اظهار داشت: «اگر دشمن، بی ملاحظه آتش جنگ را برآفروزد و هرگاه در کره جنوبی انقلاب شود،

ما که در واقع یک ملت را تشکیل می‌دهیم، دست به سینه به تماشانخواهیم نشست و ازملت‌کردن جنوبی پشتیبانی خواهیم کرد.<sup>۴۴</sup> اما این دشمنی که کیم ایل سونگ<sup>۴۵</sup> به آن اشاره می‌کرد، در شرف دوستی با چوئن‌لای بود. انور خویجه رهبر آلبانی در دفتر خاطراتش چین را متهم می‌کند که داخل بازیهای بورژوازی شده و توطئه‌ای علیه او در درون حزب کمونیست آلبانی ترتیب داده بوده است. کاهش ناگهانی و مؤثر کمک اقتصادی پکن به تیرانا و آشتی مائو و تیتو در سال ۱۹۷۷ که در چین از او مانند یک قهرمان استقبال شد، او را به این فکر واداشته بود که متحد و حامی بزرگش در صفت امپریالیستها و فرصت‌طلبان درآمده است.

اما اگر چوئن‌لای در آلبانی عواملی دارد، در پکن هم کسانی هستند که از عقاید انور خویجه پیروی می‌کنند و معتقدند سیاستی که چین در پیش گرفته غیرقابل قبول است. مضافاً که این سیاست موجب اعاده‌حیثیت عده‌ای از رهبران آن کشور که قربانی انقلاب فرهنگی بوده‌اند، گردیده است. در صفت اول این اشخاص دنگ‌شیائوپینگ<sup>۴۶</sup> دبیرکل سابق حزب و دشمن شماره یک چپگرايان قرار داشت که مجدداً به مقام معاون اول نخست‌وزیر و رئیس ستاد ارتش منصوب گردید و همه او را جانشین چوئن‌لای می‌شمردند.

ژیان‌کینگ<sup>۴۷</sup> شوهرش مائو را تحت فشار گذاشته بود که جلو این تحولات را که به نظر او یک نوع تجدیدنظر طلبی به نوع تازه و در جمیت مخالف عقاید رهبر بزرگ چین بود بگیرد. وی از سال ۱۹۷۳ مبارزه شدیدی را علیه فلسفه و عقاید کنفوسیوس آغاز کرده بود ولی در واقع منظور او کوبیدن چوئن‌لای بود و او هم در مقابل، مبارزه علیه لین پیائوی مرحوم را آغاز کرده بود اما منظور اصلی‌اش کوبیدن «مائو و همسرش بود. چینیها که در فن انکار مشهودات و از میان بردن تناقضات مهارت کامل دارند، این دو موضوع را باهم مخلوط کرده و شعار «پی‌لین‌پی‌کونگ» را عنوان کردند که هر کس می‌توانست منظور خود را

44) Alain Bouc, *La Chine à la mort de Mao*, Paris, Ed. du Seuil, 1977, p. 268.

45) Enver Hodja, *Réflexions sur la Chine*, op. cit., tome 2, pp. 133-40.

در آن بیابد\*. ضمناً چپگرایان با تجلیل از دیکتاتوری پرولتاڑیا و معکوم کردن هر نوع تجدیدنظر طلبی، مبارزه علیه نخستوزیر را تشدید کردند و چون می‌دانستند چوئن‌لای مبتلا به سلطان است، در انتظار مرگ او بودند. بمحض این‌که چو درگذشت، دنگ هم از صحنه ناپدید شد و هواگوفنگ وزیر امنیت به نخستوزیری منصوب شد. مردم چین که از درگذشت نخستوزیر محبو بشان عزادار بودند، از انتصاب این مأمور پلیس که تمام هم و غمش را صرف برقراری نظم و ساكت کردن مردم می‌کرد، ناراضی شدند. تظاهرات عظیمی که در ۴ آوریل ۱۹۷۶ در میدان دروازه صلح آسمانی، در پکن صورت گرفت به همین مناسبت بود.

در آن روز و روزهای قبل از آن، تاجهای گلی به ارتفاع پانزده متر بنای یادبود قهرمانان خلق را پوشاند و در گوشه و کنار شعارهایی علیه ژیان‌کینگ بچشم می‌خورد. دولت دستور جمع‌آوری تاجهای گل را داد ولی طرفداران چوئن‌لای مقاومت نمودند و میدان را اشغال و کاخ مجلس خلق را محاصره کردند و یکی از پادگانهای ارتش چریکی را آتش زدند. پلیس به‌зор باتون و قنداق تفنگ توانست تا شب میدان را از تظاهر کنندگان خلوت سازد و ظاهراً چند نفر هم در این جریان کشته شدند روزنامه «مردم» در این‌باره نوشت: «چند تبهکار که خنجرهای خود را برای مقاومت بیهوده در برابر خلق از غلاف درآورده بودند، به‌طور شایسته به مجازات رسیدند.»<sup>۴۶</sup> در ۲۶ آوریل ژیان‌کینگ در مراسم سپاسگزاری از کسانی که تظاهرات ضد انقلابی را سرکوب کرده بودند، شرکت جست و طی آن ماهیت ضد انقلابی دنگ‌شیائوپینگ را که از کلیه سمت‌هایش برکنار شده بود، افشا و معکوم کرد.<sup>۴۷</sup>

اما پیروزی همسر مائو دیری نپایید زیرا در نهم سپتامبر ۱۹۷۶ «رهبر سکاندار بزرگ ملت چین» چشم از جهان فرو بست و کمتر از یک ماه بعد، یعنی در ۷ اکتبر او و همدستانش به نام گروه چهار نفری و به اتهام توطئه و تدارک کودتا علیه هواگوفنگ بازداشت شدند. ارتشیان استانهای شمالی و پکن حمایت کامل خود را از نخستوزیر جدید و

\* کنفوسیوس را در زبان چینی کونگ می‌نامند و منظور از این شعار این بود که نه لین‌پیائو و نه کنفوسیوس.

46) *Pékin Information*, 12 avril 1976.

47) Cheng Ying-hsiang et Claude Cadart, *Les Deux morts de Mao tsé-toung*, Paris, Edition du seuil 1977, pp. 89-90.

مخالفت خود را با نقشه‌های ماجراجویانه سیاسی و اقتصادی گروه چهار-نفری اعلام داشتند. بزودی تقصیر همه ناکامی‌های سالیان گذشته به گردن این گروه افتاد و ضمناً معلوم شد در این مدت تولیدات دچار عقب‌ماندگی شده و حتی در بعضی موارد بکلی از هم‌پاشیده، حیات فرهنگی کشور بی‌ثمر گردیده و در گیریهای نظامی متعددی در نقاط مختلف چین رخ داده بوده است.

در حالی که ژیان‌کینگ و همکرانش در زندان به‌انتظار محکمه بسی می‌بردند، یک بار دیگر دشمن سرسرخ و شکست‌ناپذیرشان دنگ به روی صحنه ظاهر شد. کوشش‌های هواگونگ که خودش در برکناری دنگ مسئولیت مستقیم داشت، برای جلوگیری از قدرت یافتن مجدد او به جایی نرسید و او پس از انتقاد از خود در جلسه عمومی کمیته مرکزی حزب در ژوئیه ۱۹۷۷ مجدداً به‌سمت معاونت نخست‌وزیر و رئیس ستاد ارتش ابقا شد و نهین کنگره حزبی در اوت همان سال این انتصاب را تأیید کرد. دنگ که اعتنانی به‌عنایین ندارد، طرفداران خود را در رأس مقامات حساس دولتی و حزبی قرارداد و بدون کوچکترین تردیدی در سن ۷۸ سالگی رهبر واقعی چین گردید. برکناری تدریجی هواگونگ نمونه‌ای از طرز کار این استاد فن سیاست به‌سبک چینی بشمار می‌رود که قبل نیز با تردستی فراوان توانسته بود مائو را هم در زمان حیاتش از مقام رفیع خود بزیر کشد و بعد از مرگ او سیاست مائوزدایی را آغاز کند.

از یک ربع قرن پیش تاکنون چین در سیاست خارجی خود از درس‌های استالین الهام گرفته است و مانند شوروی در سالهای بین دو جنگ جهانی که از یک طرف با آلمان و از طرف دیگر با فرانسه و انگلیس طرف بود، در میان دو ابرقدرت آمریکا و شوروی که منافعشان در درازمدت با منافع آن‌کشور در تضاد است، به‌همین طرز بازی می‌کند. از آنجایی که چین معتقد شده است که این دو ابرقدرت هرگز نخواهند گذاشت آن کشور مقامی همپایه آنان در صحنه سیاست جهانی پیدا کند، لذا مانند استالین، بدون توجه به مسائل ایدئولوژیک و احساسی نسبت به آنها عمل می‌کند. بنابراین منافع چین اقتضا می‌کند که با تکیه به‌ابرقدرتی که خطرش کمتر است با آن که خطر بیشتری دارد مقابله کند. استالین همین کار را کرده بود، مائو نیز همین سیاست را برگزیده بود و دنگ هم همان را دنبال می‌کند. نظر رسمی چین را در این خصوص، دنگ شیائوپینگ شخصاً در اجلاس فوق العاده ۱۰ آوریل ۱۹۷۴ مجمع عمومی ملل متحد تشريع کرد که بر-

اساس «سه جهانی» قرار دارد. اول جهان ابرقدرتها، دوم جهان کشور-های صنعتی که ابرقدرتها سعی دارند سلطه خود را برآن حفظ کنند، و سوم، جهان سوم که به نظر پکن نیروی اصلی مبارزه با ابرقدرتها بشمار می‌رود ولی تا حدودی می‌تواند کشورهای دسته دوم را هم با خود همراه سازد. دنگ اظهار داشت: «ما از کوشش‌های جهان سوم در تحکیم و تقویت وحدت و حفظ استقلالشان در برابر ابرقدرتها حمایت می-کنیم. ما از مساعی جهان دوم در راه حفظ استقلال ملی خود نیز پشتیبانی می‌کنیم.»<sup>۴۸</sup>

اما در عمل، چینیها دو ابرقدرت را دریک طراز قرار نمی‌دهند و بتدریج کمتر درباره نظریه «سه جهانی» گفتگو می‌کنند. از نظر آنها هر اقدامی، حتی اتحاد با آمریکا، علیه شوروی و همین‌طور علیه ویتنام که روز بروز روایاط خود را با شوروی توسعه می‌دهد و مشغول تصفیه حساب در کامبوج می‌باشد، موجه است. بمحض اینکه نیروهای ویتنام کامبوج را اشغال کردند و یک دولت طرفدار خود در آن کشور مستقر ساختند، پکن پول‌پوت نخست وزیر خون‌آشام رژیم سابق را با استقبال باشکوهی پذیرفت و از وی شدیداً حمایت کرد.

حوادثی که در دوران حکومت پول‌پوت در کامبوج رخ داده چنان وحشتناک است که نشانه‌های آن را از نطق وی در ۲۷ سپتامبر ۱۹۷۷ می‌توان درک کرد: «کشور ما به وسیله یک حزب لینینیست اداره می‌شود که خونریزی را مظہر خشم و نفرت طبقاتی و ملی می‌داند. در جامعه جدید کامبوج، هنوز مبارزات خونین و مرگباری در پیش است زیرا هنوز دشمنان خلق در بین ما به عملیات خرابکارانه و ضد انقلابی مشغولند.»<sup>۴۹</sup>

هانوی ادعا می‌کرد که هزاران نفر از طرفدارانش را رژیم پول‌پوت اعدام کرده است و این امر ناشی از کدورتی بوده که از روزهای اول حکومت خمرهای سرخ بین رهبران دور رژیم وجود داشته است. پول‌پوت بمحض در دست گرفتن زمام امور به ویتنام رفت و تقاضا کرد سرزمینهایی که در سالهای استعمار فرانسویان از خاک کامبوج مجزی و به آنام و کوشن‌شین منضم گردیده است مسترد شود. ویتنامیها به او پاسخ مساعد

48) Bouc, op. cit., p. 245.

49) Shawcross, op. cit., p. 384.

ندادند و پولپوت در سپتامبر ۱۹۷۵ به پکن رفت و شمای از ویتنامیها نزد حامیان چینی‌اش اشکایت کرد و از آنها وعده کمک‌های مهی از جمله اعزام هزاران مستشار نظامی گرفت. در این هنگام حوادث مرزی بین کامبوج و ویتنام به صورت یک جنگ پنهانی درآمده بود و ینگشت‌ساری وزیر خارجه کامبوج مرتبأ طرفداران ویتنام را به توطئه کودتا در آن کشور متهم می‌کرد.

چندی نگذشت که روابط بین چین و ویتنام تحت تأثیر این حوادث و حمایت چین از رژیم مغوف «کامپوچیه دمکراتیک» قرار گرفت. در ماه مارس ۱۹۷۸ مقامات هانوی در اجرای سیاست «انتقال سریع کشور به سوسیالیسم» کسب و تجارت را ملی اعلام کردند. صدها هزار چینی مقیم آن کشور که به‌این ترتیب کسب و کار خود را از دست می‌دادند، عازم وطن‌شان شدند، و حوادث متعددی در مرز تونکن بین چینیها و ویتنامیها رخ داد. در ۲۹ ژوئن ویتنام رسماً به عضویت کومکون، یعنی بازار مشترک کشورهای بلوک شرق، درآمد. واکنش پکن، قطع فوری کلیه کمک‌هایش به هانوی بود. دنگ شیائوپینگ، برای خنثی‌کردن نقشه‌های شوروی و ویتنام، در ۱۲ اوت ۱۹۷۸ قرارداد صلح و دوستی با ژاپن امضا کرد. در این خصوص قبل ویزیر خارجه ژاپن با شوروی مشورت کرده و سفیر آن کشور اظهار داشته بود انعقاد قرارداد با پکن، اثر مشتبی در دوستی ژاپن و شوروی نخواهد داشت.<sup>۵۰</sup> علت آن هم این بود که شورویها نیاز مبرمی به سرمایه و تکنولوژی ژاپن برای استخراج و بهره‌برداری از معادن سیبری داشتند ولی سرمایه‌داران ژاپنی شرایط پیشنهادی آنان را جالب نمی‌دانستند و رغبتی نشان نمی‌دادند. ضمناً روسها با لجاجت زیاد از استرداد چند جزیره کوچک از مجمع‌الجزایر کواریل که استالین در کنفرانس یالتا بدست آورده بود، خودداری می‌کردند، در حالی که توکیو استرداد جزایر مزبور را شرط اساسی انعقاد یک معاهده بزرگ اقتصادی با کرملین قرار داده بود.

نصایح و حتی اصرار واشنگتن باعث شد که سرانجام ژاپنیها خود را در آگوش دشمنان دیروزان بیفکنند و پیشنهاد چینیها را در مورد گنجاندن ماده «ضد سلطه‌جویی» در متن قرار داد بپذیرند که البته منظور سلطه‌جویی شوروی بود. ضمناً یک موافقت‌نامه بازرگانی هم بین چین و

ژاپن امضا شد که بموجب آن چینیها در عرض هشت سال ۲۰ میلیارد دلار نفت به ژاپن صادر می‌کردند و در برابر آن کارخانه‌های صنعتی دریافت می‌داشتند. علی‌رغم وضع بعرانی آهن در بازارهای جهان، پنج گروه صنایع فولادسازی ژاپن موافقت کردند که یک کارخانه ذوب آهن به عظمت بزرگترین کارخانه ژاپن بهارزش ۱۶ میلیارد دلار برای چینیها بسازند. بنابراین تعجبی نداشت که خبرگزاری تاس در ۱۶ اوت ۱۹۷۸ بگوید: «ملل صلح‌دوست جهان نمی‌توانند در برابر قرارداد چین و ژاپن که ثبات آسیا را تهدید می‌کند بی‌تفاوت بمانند. ما به سلطه‌جویان چینی اجازه نخواهیم داد که نقشه این قسمت از دنیا را تغییر دهند و به منطقه نفوذ خود بیفزایند.»

همانطور که قبل ملاحظه کردیم، ذوبشدن یخ در روابط آمریکا و چین در سال ۱۹۷۱، موجب تقویت حمایت شوروی از ویتنام و امضای قرارداد دوستی شوروی و هند، و در نتیجه، جنگ هند و پاکستان واستقلال بنگلادش گردید. قرارداد چین و ژاپن در ۱۹۷۸ و پشتیبانی پکن از پنومپن نیز شوروی و ویتنام را وادار کرد در سوم نوامبر آن سال قرارداد دوستی با یکدیگر بینندند که نتیجه آن حمله ویتنام به کامپوچیه بود.

ماده ششم قرارداد مزبور هیچ‌گونه تردیدی درباره هدف انعقاد آن باقی نمی‌گذارد و می‌گوید: «در صورتی که یکی از طرفین مورد حمله یا تهدید به حمله قرار بگیرد، طرفین متعاهد بلاfacile برای رفع این خطر وارد مذاکره خواهند شد.»<sup>۵۱</sup> هانوی که تازه از کشتارهای جمعی در کامبوج اطلاع پیدا کرده بود، آغاز شورش در شانزده ایالت آن کشور و ایجاد مناطق آزاد شده در بسیاری از نقاط کامبوج را اعلام داشت. جنگ بین دو کشور قریب الوقوع به نظر می‌رسید و پنومپن با خونسردی مشغول تدارک آن بود. در ۱۱ اکتبر رادیو خمرهای سرخ اعلام کرد: «شکست ویتنامیها اجتناب‌ناپذیر است زیرا پنج میلیون نفر در آن کشور دچار گرسنگی هستند و مردم علیه رهبری حزب در حال طفیانند.»<sup>۵۲</sup>

در ۲۲ و ۲۳ نوامبر، سران کشورهای عضو پیمان ورشو در مسکو اجتماع کردند و بعدها معلوم شد که دستور کارشان تهیه مقدمات «آزاد

51) *Quotidien du Peuple* (de Paris), 5 janvier 1979.

52) *Le Monde*, 14 octobre 1978.

سازی» کامبوج بوده است. چند هفته قبل از آن چائوشسکو رئیس جمهوری رومانی به پنومپن سفر رسمی کرده بود و چون در سال ۱۹۶۸ اشغال چکوسلواکی را محاکوم کرده بود، اکنون بأسانی نمی‌توانست با اشغال کامپوچیه موافقت کند. لهستان نیز با افزایش بودجه نظامی پیمان و رشو و کمک به ویتنام برای تدارک جنگ مخالف بود. ولی مخالفت این دو کشور نمی‌توانست در تصمیم شوروی تأثیری داشته باشد و اگر کوچکترین تردیدی هم در کرملین وجود داشت با مسافرت جیمی کارتز به پکن در اواسط دسامبر ۱۹۷۸ بر طرف شد. رئیس جمهوری آمریکا ضمن این سفر وعده‌هایی را که رئیس جمهوری قبلی به چیانگ کای شک داده بودند زیر پا گذاشت و با قطع روابط سیاسی با تایوان، راه را برای عادی‌کردن مناسبات آمریکا و چین هموار ساخت و مشاورش برژیتسکی برای خواستن چینی‌ها امپریالیسم شوروی را محاکوم ساخت و شوروی را «خرس قطبی» نامید.<sup>۵۳</sup> رونالد ریگان هم با وجود دوستانی که در میان ملیون چینی دارد همین سیاست را دنبال کرد و ژنرال هیگ وزیر خارجه او تا آنجا پیش رفت که ضمن سفرش به پکن، درباره ارسال سلاحهای تهاجمی به چین مذاکره نمود.

یک هفته بعد از سفر کارتز به پکن که مصادف با عید میلاد مسیح بود، ویتنامیها به حمله وسیعی علیه کامبوج پرداختند ولی طی چند روز اول چنین وانمود کردند که تجاوز از جانب «خمرهای آزاد» تابع «جبهه وحدت ملی برای آزادی کامپوچیه» صورت گرفته است. جبهه مزبور در سوم دسامبر ۱۹۷۸ در خاک ویتنام تأسیس شده و هدف آن در دست گرفتن قدرت در کامبوج بود. پنومپن و سایر شهرهای کامبوج در عرض چند روز به اشغال نیروهای ویتنامی درآمد و یکبار دیگر پولپوت و رفقایش در جنگلها پنهان شدند و مبارزه زیرزمینی را از سر گرفتند. سیهانوک ابتدا به پکن فرار کرد و از آنجا به پاریس و نیویورک رفت و ضمن شکایت از تجاوز ویتنامیها به سازمان ملل متحد، پنهان نکرد که کامپوچیه دمکراتیک چه جهنمی بوده است. با این همه اغلب کشورهای غربی به استثنای فرانسه و کشورهای عضو اتحادیه کشورهای ضد کمونیست آسیای جنوب شرقی (آستان) با پکن هم‌صفا شدند و رژیم خمرهای سرخ را تنها حکومت قانونی کامبوج شناختند.

در این جریان، چینیها کوچکترین اقدامی در کمک به خمرهای سرخ مورد حمایتشان نگردند ولی در ابتدای سال ۱۹۷۹ دنگ شیائوپینگ اعلام داشت که پکن در نظر دارد به ویتنام که به صورت «کوبای خاور دور» درآمده است یک گوشمالی درست و حسابی بدهد.<sup>۵۴</sup> وی این اظهارات را در راه بازگشت از آمریکا در توکیو ایراد کرد تا به شورویها بفهماند که این اقدام او مورد تأیید واشینگتن است و نفع آنها در این است که در این جریان بیطرف بمانند. در ۱۷ فوریه ۱۹۷۹، در همان زمانی که فام و ان دونگ نخست وزیر ویتنام در پنجم پن مشفول امضای قرارداد دوستی و همکاری با رژیم جدید کامبوج بود، دویست هزار چینی از مرز ویتنام گذشتند و ایالت تونکن را مورد حمله قرار دادند و بجز کشتار و خرابی چیزی در مسیر خود باقی نگذاشتند در پنجم مارس بدون آنکه مسکو عکس العملی نشان بدهد، خودبخود خاک ویتنام را تخلیه کردند.

تجاویز مزبور یادآور عملیات چینیها در سال ۱۹۶۲ در کوههای هیمالایا است که آن بارهای برای گوشمالی دادن به هند که می‌خواست مسائل مرزی را یک‌جانبه و به نفع خود حل کند، دست به اقدام زده بودند. جنگ بین ویتنام سوسیالیست و کامبوج سوسیالیست، جنگ بین چین سوسیالیست و ویتنام سوسیالیست... معلوم می‌شود چقدر مارکس و انگلیس چار اشتباه بوده‌اند که در مانیفست حزب کمونیست می‌نویسند: «روزی که اختلافات طبقاتی در درون یک ملت از بین برود، دشمنی ملت‌ها با یکدیگر هم خودبخود از بین خواهد رفت.»<sup>۵۵</sup>

اما یک ماجراهی غم‌انگیز دیگر برای مردم کامبوج آغاز شده بود که منجر به فرار سیصد هزار نفر دیگر از اهالی آن کشور گردید. خمرهای سرخ در موقع عقب‌نشینی کلیه ذخایر برنج کشور را همراه برده بودند و عملیات نظامی مانع از کشت برنج شده بود. علی‌هذا قحطی سراسر این کشور نگون‌بخت را فرا گرفت. اما این بار افکار عمومی جهان تحت تأثیر فجایع کامبوج قرار گرفت و ارسال کمک از همه سو سرازیر شد و علی‌رغم موافعی که از هر طرف در وصول کمک‌های مزبور ایجاد می‌شد، توانست حداقل خوراک را در سال ۱۹۸۰ برای مردم آن کشور تأمین کند.

54) Gilbert Padoul, «La politique extérieure chinoise après Mao Zedong» *Politique étrangère*, décembre 1979.

55) Karl Marx et Friedrich Engles *Manifeste du Partie communiste*, paris, Editions sociales, 1972, p. 81.

بتدربیج زندگی وضع عادی خود را در کامپوچیه که به صورت تحت الحمایة ویتنام درآمده بود، بازیافت ولی در این کشور همانند همسایه اش لائوس، حملات چریکها که از جانب پکن و بانکوک حمایت می‌شوند، یک حالت ناامنی دائمی بوجود آورده است. ویتنام نیز روز بروز گرفتار مشکلات اقتصادی بیشتری می‌شود تا جایی که بعضی‌ها آن کشور را «لهستان آسیای جنوب شرقی» نامیده‌اند. پس از گذشت چهل سال از تجاوز ژاپنیها به هندوچین، هنوز زود است ادعا کنیم که صلح و آرامش به‌این منطقه دنیا باز گشته است.

## فصل ۱۷

# مهره‌های بازنده

تغییر سیاست مصر و موافقنامه‌های کمپ دیوید - مستله فلسطین و جنگ داخلی لبنان - سقوط رژیم شاه در ایران

وقتی کشودی که از لحاظ زبان و آداب و دسوم و طرز حکومت منغافت است در سرزمین بیگانه‌ای فتح شود، اداره آن مانند بازی با یک مهره بازنده، کاری است بس دشوار و باید بخت یاری کند و تدبیر زیاد بکار دود.

ماکیاول، پونس

با ورود پیروزمندانه کمونیستها به پنوم پن و سایگو، آمریکاییها دریافتند که آنها هم ممکن است طعم تلغی شکست را بچشند. آمریکاییها، برای نجات دولتها بیایی که فقط با حمایت آنها سر پا ایستاده بودند، شخصت هزار سرباز، ۳۷۰۰ هواپیما و ۵۰۰۰ هلیکوپتر از دست داده بودند و ۷،۶۰۰،۰۰۰ تن بمب ریخته و ۱۵۰ میلیارد دلار خرج کرده بودند.<sup>1)</sup> در نتیجه این جنگ، اقتصادشان بیاعتبار شده بود و عنوان زیبای «قهرمان آزادی و اعطای حق تعیین سرنوشت به مردم» را از دست داده بودند و بخاطر قضیه واترگیت و روش‌های پلیسی که در آن بکار رفته بود، با بزرگترین بعران تاریغشان رویرو بودند. بسیاری از سربازان آمریکایی در نگاه سرزنش‌بار زنان و مردان و حتی کودکان لاغر اندام ویتنامی این سؤال را می‌خوانند که بهچه دلیل برای کشtar این مردم بیگناه اعزام شده‌اند؟ و لذا با تلغی و ناراحتی ناشی از پی بردن به اشتباه و اعتیاد به مواد مخدر به میهن‌شان باز می‌گشتند و تصویری را که از کودکی درباره آمریکا به آنها آموخته بودند، محظوظ ناگفته می‌دانند.

1) *Le Monde*, 2 mai 1975.

اگر این وقایع، به دنبال سی سال در گیریهای خارجی، میل به بازگشت به خود را در میان ملتی که جورج واشینگتن به آن توصیه کرده بود که در امور دیگران مداخله نکند پدید نمی‌آورد، جای تعجب بود. به این جهت جانشینان نیکسون مجبور شدند این وضع روحی ملت آمریکا را در نظر بگیرند و از اعزام سربازان آمریکایی به نقاط بحرانی جهان خودداری نمایند. حتی ریگان جنگجو، علی‌رغم افزایش سراسام‌اور بودجه دفاعی آمریکا، با برقراری مجدد خدمت وظیفه مخالفت نمود.

اما ابرقدرت آمریکا، خواه ناخواه نمی‌توانست نسبت به وقایعی که در جهان می‌گذشت بی‌اعتنای بماند. مهمتر از همه، وقایع خاورمیانه بود که طبیعت نیمی از منابع نفت جهان را در آنجا ذخیره کرده است و اسرائیل هم بدون حمایت مادی و معنوی آمریکا قادر به ادامه حیات نیست. جنگ ۱۹۷۳ وضع آمریکاییها را در این منطقه تا حدودی بهبود بخشید. با توجه به اینکه واپستگی آمریکا به نفت خاورمیانه به مقدار قابل ملاحظه‌ای کمتر از اروپاییان است، آمریکاییها موفق شدند عربستان سعودی ثروتمند و فوق العاده محافظه‌کار را به صورت قدرت فائقة منطقه در آورند. هیچ‌یک از کشورهای همسایه اسرائیل نمی‌توانست ادعا کند که بدون کمکهای عربستان قادر به زندگی است. بر خلاف ملک فیصل که احساسات ضد یهودی قرون وسطائی ابراز می‌کرد و در آوریل ۱۹۷۵ به دست یکی از برادرزادگانش کشته شد، جانشین او ملک خالد، به صراحة موافقت خود را با مصالحه از طریق مذاکره با اسرائیل ابراز نمود. دولت یهود نیز که به نوبه خود با مشکلات مهم اقتصادی روبرو شده بود درک کرد که دیگر دوران «همه یا هیچ» سپری شده است. انور سادات هم روز بروز در اجرای سیاست جدیدی که از ۱۸ ژوئیه ۱۹۷۲ با اخراج کارشناسان نظامی سوری از مصر در پیش گرفته و مبنای آن نزدیکی با آمریکا بود، مصمم‌تر می‌شد. وی در خاطراتش چنین استدلال می‌کند: «هیچ قدرت دیگری بجز آمریکا قادر نیست نقش میانجی را میان دو حریف که اینقدر نسبت به یکدیگر کینه و نفرت دارند و خشونت و آدم‌کشی گودال عمیقی میانشان بوجود آورده است، ایفا کند.»<sup>۲</sup> تا جنگ اکتبر، آمریکاییها کمترین توجهی به پیامهای استمداد او نکرده بودند. بعدها کیسینجر به گل‌دامایر گفته بود: «من هیچ تمايلی به

2) Sadate, op. cit., p. 424.

رفتن به قاهره نداشتم. مگر سادات که بود؟ یک احمق و دلچک مسخره که هر دو روز یکبار تهدید به جنگ می‌کرد. من یقین پیدا کرده بودم که دوره او کوتاه و روزهایش شمردنی است.<sup>۳)</sup> اما بعد از برقراری آتش‌بس، وی ناچار شد تغییر عقیده بدهد. سادات می‌نویسد: «از اولین برخورد احساس کردم با شخصی که طرز فکر و روش‌های جدیدی دارد، روبن و شده‌ام.<sup>۴)</sup> این دو نفر در خصوص یک برنامه کار شش ماده‌ای توافق کردند که ماده اول آن عقب‌نشینی اسرائیلیها به موضع اولیه‌شان بود.

شورویها تغییر سیاست سادات را بسیار بد تلقی کردند. بلافاصله ارسال لوازم یدکی سلاح‌های روسی به مصر را قطع کردند و وقتی کنفرانس صلح بر اساس قطعنامه شورای امنیت در ۲۱ و ۲۲ دسامبر ۱۹۷۳ تحت ریاست مشترک گرومیکو و کیسینجر در ژنو تشکیل شد، کوچکترین کوششی برای برقراری صلح و سازش بکار نبردند و لذا کنفرانس بدون اخذ نتیجه تعطیل گردید. وزیر خارجه آمریکا فرصت را مفتخم شمرد و با استفاده از امکاناتی که در دست داشت، سیاست «گام به گام» را برای نیل تدریجی به توافق آغاز کرد.

در اجرای این سیاست او ناچار شد چندین بار بین قاهره و تل‌آویو سفر کند تا این که در ۱۸ ژانویه ۱۹۷۴ نخستین موفقیت را بدست آورد و آن موافقتنامه کیلومتر ۱۰۱ بود که به‌امضای رؤسای ستاد ارتش مصر و اسرائیل رسید. علت اینکه موافقتنامه مذبور به‌این اسم مشهور شده این است که دو ماه و نیم قبل نمایندگان دو کشور در این محل در جاده قاهره به‌اسمعیلیه با یکدیگر ملاقات و درباره مقررات و طرز اجرای آتش‌بس مذاکره کرده بودند. موافقت شد که سه منطقه موازی هر کدام به‌عرض ۸ تا ۱۰ کیلومتر در ساحل شرقی کanal سوئز بوجود آید. اولی را یک نیروی کوچک مصری در دست داشته باشد و سومی را، به‌همان اندازه، نیروهای اسرائیلی در تصرف بگیرد و وسطی را نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل متعدد که از طرف شورای امنیت به مدت شش ماه اعزام شده بودند، اشغال کند و مأموریت آنها قابل تمدید

3) Mati Golan, *Les Négociations secrètes de Henry Kissinger au Proche-Orient*, Paris, Robert Laffont, 1977, p. 114

4) Sadate, op. cit., p. 422.

باشد.<sup>۵</sup>

این موافقتنامه منجر به بازگشایی کanal سوئز در ۵ ژوئن ۱۹۷۵ شد که از زمان جنگ شش روزه، یعنی هشت مال قبل از آن، به روی کشتیها بسته بود. مؤسسات بزرگ آمریکایی قسمت عمده کار لاروبی کanal را به عهده گرفتند و این برای قاهره که خزانه‌اش نیاز مبرمی به حق‌العبور کشتیها داشت، موقتی بزرگ بود. برای سوروهای هم خوب بود و به همین جهت از حق و تو استفاده نکردند، زیرا ناوگان جنگی آنها من بعد می‌توانست از دریای مدیترانه به اقیانوس هند رفت و آمد کند بدون آنکه مجبور باشد جبل‌الطارق و دماغه امید را دور بزند. دیری نگذشت که روسها به استفاده از کanal پرداختند. آنگاه کیسینجر به دمشق رفت و بدون دشواری زیاد توانست موافقت حافظ‌اسد را در ۳۱ مه ۱۹۷۴ با انعقاد موافقتنامه جداسازی نیروهای سوریه و اسرائیل که ضمناً شامل استرداد شهر قنیطره در ارتفاعات جولان می‌گردید، جلب کند. دو روز بعد گل‌دامایر از طرف حزب‌ش مجبور به استعفا شد و جای خود را به‌ژنرال رابین که نرم‌تر و آشتی‌پذیرتر بود، داد. وی در جنگ شش روزه فرماندهی ارتش را به عهده داشت و از آن زمان سفیر کشورش در واشینگتن بود و کمی بعد از آنکه به مقام نخست‌وزیری منصوب شد، نیکسون را که بشدت گرفتار قضیه واترگیت بود، پذیرفت. رئیس‌جمهوری آمریکا قبل از قاهره رفت و مورد استقبال باشکوهی قرار گرفته بود. چند هفته بعد نیکسون مجبور به استعفا شد و به این جهت انجام دو میان مرحله جداسازی نیروهای مصر و اسرائیل در شب‌جزیره سینا که می‌باشد در ماه سپتامبر ۱۹۷۴ عملی شود یک سال به تعویق افتاد. در اول سپتامبر ۱۹۷۵، به‌دلیل رفت و آمد‌های کیسینجر بین قاهره و تل‌آویو یک «موافقتنامه موقت» امضا شد که بموجب آن قوای اسرائیل به شرق گردنه‌های میتلہ و جدی عقب‌نشینی کردند و تقریباً نیمی از شب‌جزیره سینا را با چاههای نفت ابورودیس به مصریها پس دادند.<sup>۶</sup>

اسرائیلیها سعی کردند آمریکاییها را به تضمین امنیت گردنه‌های تخلیه شده و ادار سازند ولی آمریکاییها بعد از جنگ ویتمام به هیچ وجه حاضر نبودند یکبار دیگر نیروهایشان را در مناطق بحرانی درگیر کنند. به این جهت با اعمال فشار، و تهدید به تحويل ندادن سلاحهای مورد نیاز

5) *Documentation française*, no 9, 4 mars 1974, pp. 179-80.

6) *Ibid.*, no 40, 7 october 1975, pp. 777-78.

اسرائیل، رهبران آن کشور را وادار به امضای موافقتنامه کردند. در آن موقع مناخیم بگین – که چهار سال بعد اولین قرارداد صلح مصر و اسرائیل را امضا کرد – و حزبش به نام لیغود به موافقتنامه مجبور رأی مخالف دادند.<sup>۷</sup>

در سال ۱۹۷۶ کوشش‌های زیادی برای شروع مذاکرات بین مصر و اسرائیل بعمل آمد، ولی به علت افزایش عملیات فداییان فلسطینی، یهودیان سخت‌گیرتر شدند. در ۱۵ مه ۱۹۷۶ یک گروه کوماندویی، وابسته به سازمان خلق برای آزادی فلسطین ۸۷ کودک را در دهکده معلوم واقع در جلیله علیا به گروگان گرفت و به دنبال دخالت ارتشد یهود، آنان را به گلوله بست. در نتیجه ۱۶ کودک کشته و ۷۰ نفر دیگر مجروح شدند. در ژوئن ۱۹۷۶ یک گروه دیگر یک فروند هواپیمای مسافربری ار فرانس را که از تل آویو عازم پاریس بود ربوتدند و به فرودگاه انتبه واقع در اوگاندا بردنده، ولی چتر بازان اسرائیلی با عملیات حیرت‌انگیزی توانستند ۸۳ مسافر یهودی را که به گروگان گرفته شده بودند، نجات دهند.

در ۲۰ ژانویه ۱۹۷۷ جیمی کارت در کاخ سفید مستقر شد و زمام امور آمریکا را در دست گرفت. اگر رئیس‌جمهوری جدید عجله‌ای در حل مسئله خاورمیانه نداشت، زمستان بسیار سرد و قطبی آن سال که صورتحساب خرید نفت آمریکا را میلیاردها دلار افزایش داد، او را وادار کرد که در این کار شتاب ورزد. وی در ۷ مارس رابین را به حضور پذیرفت و خیلی ساده به او گفت که مأموریت مشکل اعاده صلح در منطقه را شخصاً به عهده گرفته است و پرسید آیا او حاضر است یک راه حل کلی را که بعداً مرحله به مرحله به موقع اجرا گذشته شود، پذیرد؟ در مورد سازمان آزادی‌بخش فلسطین نیز به نخست‌وزیر اسرائیل گفت: «من در هیچ جای دیگر بجز در سازمان مجبور رهبران با ارزشی که بتوان با آنها وارد گشتگو شد، سراغ ندارم. شاید بتوانیم راه حلی پیدا کنیم که آنها بتوانند به عنوان اعضاء یک هیئت نمایندگی عرب در مذاکرات شرکت کنند و امیدوارم شما بعد از موفقیت در انتخابات اسرائیل چنین

7) Golan, *op. cit.*, p. 212.

فرمولی را بپذیرید.<sup>۸</sup>

روز بعد رئیس جمهوری آمریکا ضمن یک مصاحبه مطبوعاتی موافقت خود را با تغییرات جزئی در مرزهای ۱۹۶۷ اسرائیل در چهارچوب یک قرارداد صلح که متضمن تخلیه سرزمینهای اشغالی باشد، اعلام کرد. رابین در خاطراتش می‌نویسد این اظهارات کارتر باعث شکست وی در انتخابات عمومی ۱۷ مه و پیروزی بگین گردید.<sup>۹</sup> باید علاوه کرد که وضع نامساعد اقتصادی و تورم ۴۰ درصد و فساد روزافزون دستگاه دولتی اسرائیل هم در این شکست نقش داشته است.

بعد از عزیمت رابین، کارتر سادات را در ماه آوریل پذیرفت و رئیس جمهوری مصر بهوی اظهار داشت که همیشه آماده پذیرفتن صلح بر اساس قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت (که بتفصیل در فصل دوازدهم این کتاب توضیح داده‌ایم) بوده است ولی نمی‌تواند درباره حقوق فلسطینیها و واگذاری حتی یک وجب از سرزمینهای متعلق به اعراب که یهودیان در سال ۱۹۶۷ اشغال کرده‌اند چانه بزنند.<sup>۱۰</sup> در ماه ژوئن نیز کارتر مناخیم بگین نخست‌وزیر جدید را بمحض تشکیل کابینه‌اش پذیرفت. نظرات این شخص که مظہر لجاجت و عناد بشمار می‌رود، بقدرتی با عقاید کارتر فرق داشت که پس از نخستین ملاقات با وی اعلام نمود که آنها پذیرفته‌اند که در هیچ موردی با هم توافق ندارند.<sup>۱۱</sup> مأموریت مشکل رئیس جمهوری آمریکا بطرز بسیار بدی آغاز شده بود. در خلال ماههای تابستان ۱۹۷۷ او پیامی به خط خود جهت سادات فرستاد که رئیس جمهوری مصر هرگز متن آن را افشا نکرد ولی قدر مسلم تأثیر زیادی در تصمیم سادات به سفر به اسرائیل داشته است.

садات به دیدار چائوشسکو رفت و رئیس جمهوری رومانی که بتازگی با بگین ملاقات کرده بود، بهوی اطمینان داد که صلح با اسرائیل امکان‌پذیر است.<sup>۱۲</sup> در راه بخارست به تهران، سادات از وزیر خارجه‌اش پرسید چطور است رؤسای پنج کشور بزرگ جهان یعنی کارتر، برزنف، ژیسکاردستن، کالاهان (نخست‌وزیر جدید انگلیس که در ۱۶ مارس ۱۹۷۶ بجای هارولد ویلسون در رأس حکومت کارگری قرار گرفته بود)

8) Rabin, *op. cit.*, 222-27.

9) *Ibid.*

10) Sadate, *op. cit.*, pp. 428-31

11) Rabin, *op. cit.*, p. 241.

12) Sadate, *op. cit.*, pp. 435-36.

و هواگوفنگ را دعوت کنیم که در بیتالمقدس بارهبران کشورهای خط اول جبهه، یعنی سوریه و اردن و لبنان و مصر و فلسطینیها ملاقات کنند؟ به این ترتیب به دنیا نشان خواهیم داد که ما آماده شرکت در کنفرانس صلح ژنو هستیم.<sup>13)</sup> تاریخی هم که سادات برای این گردهمآیی بیسابقه در نظر گرفته بود ۲۱ نوامبر مصادف با پایان ماه رمضان بود و او می‌خواست نماز عید فطر را در مسجدالاقصی بخواند. مسجد مزبور یکی از اماکن مقدسه اسلام است که گنبد نقره‌فام آن تحت الشعاع گنبد طلائی قبة الصغریه قرار گرفته است. اما پس از قدری تأمل، سادات متوجه شد که این تاریخ برای تشکیل چنین اجتماع مهمی خیلی نزدیک است. به همین جهت در مراجعت به قاهره تصمیم گرفت بتنهایی به بیتالمقدس برود و در برابر پارلمان اسرائیل سخنرانی کند.<sup>14)</sup>

از جانب دیگر ملک حسن دوم پادشاه مغرب مشغول تهیه مقدمات دیدار مصریها و اسرائیلیها بود. در اول سپتامبر ژئراال دایان که در حکومت بگین پستوزارت خارجه را به عهده گرفته بود به رباط رفت و با حسن تهامی ملاقات کرد. ژئراال یک چشم برای اینکه شناخته نشود، خود را به شکل هیپیها درآورده بود. در این ملاقات معاون نخست وزیر مصر گفت چاثوشسکو به سادات پیشنهاد کرده است که به دیدار بگین برود ولی رئیس جمهوری مصر جواب داده است که تصور نمی‌کند در شرایط فعلی فایده‌ای از این دیدار عاید شود. اما اکنون در اثر مساعی وی، سادات تغییر عقیده داده و حاضر شده است به دیدار بگین برود مشروط براینکه او قبل از بطور اصولی تخلیه کامل سرزمین واقع در غرب رود اردن و نوار غزه را بپذیرد.<sup>15)</sup> نوار غزه در زمان قیامت انگلستان، قسمتی از خاک فلسطین بود و قبل از جنگ شش روزه به وسیله مصریها اداره می‌شد. بگین هیچ‌گونه تعهدی را نپذیرفت، مع ذلك سادات مصمم به اقدام بود. ضمناً این مذاکرات بقدرتی محترمانه نگهداشته شده بود که وقتی سادات در ۹ نوامبر ۱۹۷۷ در پارلمان مصر و در حضور یاسرعفات اعلام کرد که آماده است به بیتالمقدس برود و درباره صلح مذاکره کند، بسیاری آن را جدی نپنداشتند. حتی حافظ اسد از او پرسیده بود آیا واقعاً چنین قصدی را دارد و سادات بهوی جواب مثبت داده و علاوه گرده بود: «حتی

13) *Ibid.*, pp. 441-42.

14) *Ibid.*, pp. 443-44.

15) *Sunday Times*, 21 juin 1981.

اگر این اقدام آخرین عمل من بعنوان رئیس جمهوری باشد آنرا انجام خواهم داد و سپس استعفایم را به مجلس مصر تقدیم خواهم کرد<sup>۱۶</sup>. این خبر مانند بمب در اسرائیل صدا کرد و به قول شیمون پرز «عجب‌ترین خبری بود که در عمرش شنیده بود».<sup>۱۷</sup>

در ۱۵ نوامبر موضوع قطعیت یافت و بگین سادات را رسماً به اسرائیل دعوت و در ۱۹ نوامبر از وی در فرودگاه تل‌آویو استقبال کرد. در کشورهای شرقی بیش از هر جای دیگر دنیا، هیجانات عمومی به اندازه فتوحات نظامی و مبارزات طبقاتی، سرنوشت‌ساز هستند. از زمان قتل ملک عبدالله پادشاه اسبق اردن در سال ۱۹۵۱ هیچ‌یک از رهبران عرب جرئت نکرده بود با یهودیان وارد مذاکره شود تا چه رسد به اینکه با سفر خود به آن کشور، موجودیت اسرائیل را عملاً برسمیت بشناسد و جالب‌تر آنکه مناخیم بگین رهبر آشتی‌ناپذیر راستگرایان یهودی از وی استقبال کند.

در ۲۰ نوامبر، جانشین عبدالناصر، در پارلمان اسرائیل و زیرعلامت شمعدان هفت‌شاخه و عکس تئودور هرتسل پدر صهیونیسم که در نظر اعراب، دشمن شماره یک بشمار می‌رود، سخنرانی کرد. صدها میلیون نفر در سراسر جهان، او را از طریق ماهواره در صفحه تلویزیون دیدند و صدایش را شنیدند. سادات در بیاناتش گفت: «شما می‌خواهید در این منطقه دنیا و در میان ما زندگی کنید، ما با صمیمیت شما را می‌پذیریم و امنیت و آسایش‌ستان را تأمین می‌کنیم. تا به حال شما را طرد می‌کردیم زیرا دلایل و خواسته‌هایی داشتیم، ولی امروز به شما و به همه دنیا اعلام می‌کنیم که حاضریم در جوار شما در صلح و صفائی که بر اساس عدالت بنا شده باشد، زندگی کنیم.<sup>۱۸</sup>» سادات پنهان نداشت که برای انعقاد صلح جداگانه نیامده است و اطمینان داد که نیاز اسرائیل را به امنیت درک می‌کند ولی اعتقادی به احتیاج اسرائیل به تصاحب سرزمینهای دیگران ندارد و لذا در لزوم تخلیه کامل اراضی اشغال شده از جمله قسمت عرب‌نشین بیت‌المقدس اصرار می‌ورزد و از یهودیان می‌خواهد که با شهامت با واقعیت رو برو شوند و با تشکیل یک دولت

16) Sadate, *op. cit.*, p. 445.

17) Shimon Peres *La Force de Vaincre*, Paris, Le Centurion 1981, p. 230.

18) Sadate, *op. cit.*, pp. 455-72.

فلسطینی در سرزمین متعلق به خودشان موافقت کنند. پاسخ بگین به هیچ وجه در سطح بیانات سادات نبود. او با توصل به تورات، علل مراجعت یهودیان به ارض موعود را تشریع کرد و کوچکترین اشاره‌ای به اینکه قصد دادن امتیازی را داشته باشد نکرد. ولی به‌مر صورت معلوم بود که یخها ذوب شده و زمینه برای برقراری صلح فراهم آمده است. سادات در مراجعت به قاهره مورد استقبال پنج میلیون نفر از هموطنانش و جعفر نمیری رئیس جمهوری سودان قرار گرفت. ولی اغلب کشورهای عضو جامعه عرب با سیاست او موافق نبودند. همچنین سازمان آزادی‌بخش فلسطین که سادات در بیاناتش کمترین اشاره‌ای به آنها نکرده بود، با آن مخالفت می‌کردند. به‌این جهت بلافاصله کمیته اجرائی سازمان تشکیل جلسه داد و از سران کشورهای سوریه و عراق و الجزایر و لیبی و یمن جنوبی تقاضا کرد فوراً کنفرانسی «به منظور اتخاذ تصمیمات قاطعانه علیه سادات جنایتکار و تحمیل حداقل فشار جهت منزوی ساختن کامل مصر» تشکیل بدهند. این کنفرانس به دعوت سرهنگ قذافی در طرابلس تشکیل شد و به دنبال آن «جبهه پایداری» بوجود آمد. اما عراق به‌علت اینکه نقش اصلی در جبهه مذبور به‌سوریه واکنار شده بود، از آن کناره گرفت.<sup>۱۹</sup>

«صاعقه» که یکی از سازمانهای فلسطینی طرفدار دمشق است، طی اعلامیه‌ای ملل عرب را دعوت به قتل سادات کرد و روزنامه‌های سوریه و لیبی به علامت عزا در کادر سیاه منتشر شدند. اما سادات بدون توجه به‌این تهدیدات، نتایج سفر خود را به‌این صورت به‌پارلمان مصرگزارش داد: اولاً من بعد دیگر هرگز جنگی بین مصر و اسرائیل روی نخواهد داد. ثانیاً مذاکرات صلح بین دو کشور بزودی آغاز خواهد شد.

در ۲۴ دسامبر یک ملاقات دیگر بین سران دو کشور در اسماعیلیه واقع در خاک مصر صورت گرفت و این بار بگین بطور اصولی تخلیه شبه جزیره سینا را بعد از یک دوره انتقالی چندساله پذیرفت ولی با تشکیل یک دولت فلسطینی به‌مر شکلی که باشد مخالفت نمود و فقط حاضر شد در سرزمین واقع در غرب رود اردن و نوار غزه یک مجلس شورا که از طریق انتخابات عمومی برگزیده شده باشد تشکیل شود و از لحاظ اداری خودمختاری داشته باشند. در مورد بیت‌المقدس نیز اعلام

کرد که اداره اماکن مقدسه موکول به تدوین یک طرح مخصوص دائز به تضمین رفت و آمد آزاد پیروان کلیه مذاهب به اماکن مقدسه خودشان است.<sup>۲۰</sup>

اما سادات چون در نطق خود در پارلمان اسرائیل، شرط برقراری صلح را تخلیه کلیه اراضی اشغالی و تأسیس یک دولت فلسطینی اعلام کرده بود، نمی‌توانست با پیشنهادهای بگین موافقت نماید و لذا در پارلمان مصر از وی شدیداً انتقاد بعمل آورد. از اواخر ژانویه ۱۹۷۸ ادame مذاکرات مشکل شده بود ولی کارترا که نمی‌خواست شکست را بپذیرد، از سادات و بگین دعوت کرد که در پنجم سپتامبر به اقامتگاه بیلاقی او (کمپدیوید) بروند و مسائل را در معیت یکدیگر در همانجا حل کنند. مذاکرات کمپدیوید ۱۳ روز به طول انجامید و در ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۸ رهبران دو کشور دو «موافقتنامه عمومی» در کاخ سفید امضا کردند، یکی درباره صلح خاورمیانه و دیگری راجع به انعقاد قرارداد صلح بین مصر و اسرائیل.<sup>۲۱</sup>

موافقتنامه اولی در رابطه با آینده سرزمین غرب رود اردن و نوار غزه بود و پیش‌بینی می‌کرد که بمحض استقرار یک قدرت خودمنخار در مناطق مزبور از طریق انتخابات عمومی، یک دوره انتقالی پنج ساله آغاز می‌شود و طی این مدت نیروهای یهودی در نقاط مشخصی مستقر می‌شوند و در معیت واحدهای اردنی به پاسداری از مرزها می‌پردازند. یک پلیس نیرومند محلی تأسیس می‌شود و از سال سوم، مذاکراتی درباره وضع نهائی این مناطق و صلح بین اسرائیل واردن آغاز خواهد گردید. در این مرحله نمایندگان فلسطین هم در مذاکرات شرکت‌خواهند داشت. این بیشترین امتیازاتی بود که بگین حاضر بود بددهد و به هیچ قیمتی زیر بار رفراندوم در سرزمینهای اشغالی و تأسیس یک دولت فلسطینی نرفت. در مورد مسئله بیت المقدس هم نظریات طرفین چنان با یکدیگر متفاوت بود که مذاکره را به بعد موکول کردند. تنها امتیازی که بگین داد، گنجاندن این جمله در موافقتنامه بود: «هر راه حلی که از مذاکرات ناشی شود باید متضمن شناسایی حقوق مشروع اهالی فلسطین

20) *Point sur l'actualité, service d'information de l'Ambassade d'Israël à Paris, 9 janvier 1978.*

21) *Documentation française, no 42/43, 21-28 octobre 1978, pp. 802-808 et 823-27.*

و نیازهای عادلانه آنها باشد.»

در سند دوم، انعقاد قرارداد صلح بین دو کشور ظرف سه ماه، بر اساس استرداد شبهجزیره سینا به مصر و تخلیه کامل نیروهای یهودی پیش‌بینی شده بود. مصر متوجه می‌شد فقط یک لشکر در منطقه واقع در پنجاه کیلومتری شرق کانال و خلیج سوئز نگه دارد و اسرائیل هم می‌پذیرفت که قوای خود را در منطقه اشغالی کاهش دهد و نیروی پاسدار صلح ملل متعدد در میان آنها مستقر گردد.

از نظر کارتر امضای این دو سند پیروزی بزرگی بشمار می‌رفت زیرا در مورد هر کلمه و جمله و سطر آن، پس از مذاکرات و حتی مشاجرات فراوان توافق شده بود. به این جهت گزارش آن را با غرور فراوان به کنگره آمریکا تسلیم کرد ۲۲ ولی در پایتختهای عربی فریاد خشم و غصب بلند شد. اردن اعلام کرد که قانوناً و اخلاقاً خود را متوجه به موافقتنامه‌های کمپ‌دیوید که در تدوین آنها مشارکت نداشته است نمی‌داند. ملک خالد اظهار نظر کرد که این قرارداد برای صلح فرمول نامناسبی است. یاسر عرفات آن را بند و بستی که بوی توطئه می‌دهد نامید. ۲۳ سوریه و عراق که روابطشان مشحون از قهر و آشتی است آن را محکوم ساختند و سران جامعه عرب در گرددۀ آیین بفاد که بدون حضور مصر صورت گرفت باتفاق آراء موافقتنامه‌های کمپ‌دیوید را مردود دانستند. اما هیئت قضات جایزة نوبل عجله کرد و قبل از آنکه سه ماه پیش‌بینی شده برای امضای قرارداد منقضی شود، جایزة صلح را به سادات و بگین داد حال آنکه سه ماه سپری شد بدون آنکه کسی بتواند در مورد امضای قرارداد صلح اظهار نظر کند.

یک بار دیگر کارتر دست‌بکار شد و پس از سفری که در ۱۳ مارس ۱۹۷۹ به قاهره کرد، اعلام داشت که همه اختلافات حل شده است و سرانجام قرارداد صلح در ۲۶ مارس ۱۹۷۹ بر اساس توافقهای کمپ‌دیوید به امضا رسید و مقرر داشت دو ثلث شبهجزیره سینا تا پایان آن سال و ثلث دیگر بعد از سه سال به مصریها تحویل داده شود. ۲۴ ضمناً قرار شد مذاکره درباره سرنوشت سرزمین واقع در غرب رود اردن و نوار غزه، یک ماه پس از مبادله اسناد مصوبۀ قرارداد آغاز شود و ظرف

22) U. S. A. Actualités, 18 septembre 1978.

23) U. S. News and World Report, 2 octobre 1978.

24) Documentation française no 23/24, 10-17 juin 1979, pp. 442-68.

یک سال تکلیف آنها تعیین گردد. این قسمت نقطه ضعف قرارداد بشمار می‌رود زیرا ملک‌حسین و سازمان آزادی‌بخش فلسطین حاضر به شنیدن آن نبودند و بگین هم علاقه‌ای به آن نشان نمی‌داد و بمعض امضای قرارداد به جای آنکه نرمش و حسن‌نیت نشان دهد، اجازه داد عده زیادی از مهاجرین یهودی در مناطق مزبور سکونت کنند. لازم به یادآوری نیست که مهلت یکساله هم طی شد بدون آنکه طرفین به توافقی درباره فلسطینیها برسند و هنگامی که این کتاب منتشر می‌شود، امید بسیار کمی به آن وجود دارد.

در چنین شرایطی ناچار باید اذعان کرد که توافق بین مصر و اسرائیل، یک صلح جداگانه بوده است علی‌الخصوص که بگین هنگام مذاکره درباره تصویب آن در پارلمان اسرائیل، ضمن بیانیه‌ای تأکید کرد که «اسرائیل هرگز به مرزهای قبل از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ باز نغواهد کشت و هرگز اجازه نخواهد داد یک دولت فلسطینی در سرزمین واقع در غرب رود اردن ایجاد گردد. بیت‌المقدس هم به صورت یکپارچه تا ابد پایتحت اسرائیل باقی خواهد ماند.»<sup>25)</sup>

садات در پارلمان اسرائیل گفته بود: «هیچ صلحی بدون شرکت فلسطینیها برقرار نخواهد شد و نادیده گرفتن این موضوع یک اشتباه بزرگ است و عواقب وخیمی در بر خواهد داشت.»<sup>26)</sup> قرارداد صلح مصر و اسرائیل این موضوع را نادیده نمی‌گرفت ولی راه حلی که مورد قبول طرفین باشد، پیش‌بینی نمی‌کرد. مسئله فلسطینیها با جنگ اکتبر ابعاد جدیدی یافته بود و هر روز اهمیت بیشتری پیدا می‌کرد. در ۲۶ نوامبر ۱۹۷۲ کنفرانس سران عرب که در الجزایر تشکیل شده بود مازمان آزادی‌بخش فلسطین را به عنوان تنها نماینده مردم فلسطین شناخته و تصمیم گرفته بود با کلیه وسائل ممکنه از آن حمایت کند.<sup>27)</sup> یاسر عرفات قبل از آن به دعوت کمیته همبستگی افريقا و شوروی به مسکو رفت و کرملین که تا آن‌زمان اهمیت کمی برای نهضت مقاومت

25) *Le Monde*, 21 mars 1979.

26) Sadate, *op. cit.*, p. 467.

27) *Europa-Archiv*, no 14, 1974, pp. 314-17.

فلسطین قائل بود، وی را مانند یک رئیس کشور پذیرفته بود.<sup>28</sup> به نظر شورویها که در آن هنگام جداً معتقد به سلطه مشترک دو ابرقدرت بر دنیا بودند، سازمان آزادی‌بخش فلسطین با وجود اینکه در سالهای گذشته روابط بسیار نزدیکی با پکن داشت، می‌بایست در صلح با اسرائیل شرکت جوید. رهبران فلسطین هم پس از بررسی عمیق به‌این نتیجه رسیده بودند که اقدامات افراطی بی‌نتیجه است و لازم است از خود نرمش نشان بدهند. وقایع سپتامبر سیاه در اردن به‌آنها ثابت کرده بود که نمی‌توانند روی کشورهای عربی که به‌آنها پناه داده‌اند، حساب کنند. بعد از جنگ اکتبر هم فهمیده بودند که قاهره و حتی دمشق هدفی جز استرداد اراضی از دست رفتۀ خودشان ندارند. به‌این‌جهت سازمان مقاومت فلسطین تصمیم گرفت از سیاست «همه یا هیچ» صرفنظر کند و لذا شورای ملی فلسطینیها در اجلاس ژوئن ۱۹۷۴ خود در قاهره موافقت خود را با ایجاد «یک قدرت مستقل ملی در آن قسمت از سرزمین‌هایی که آزاد شده» اعلام داشت. منظور فلسطینیها این بود که عجالتاً دولتی در سرزمین‌های فلسطینی را به‌بعد موكول سازند. اما برای آن‌که کسی‌آنها را متمم به ضعف نکند، در ماده‌بعدی قطعنامه مزبور با هر طرحی که تشکیل دولت فلسطین را منوط به‌شناسایی دشمن بداند، مخالفت کردند.<sup>29</sup> اسرائیلیها از همین ماده استفاده کردند و بلندکوه‌های تبلیغاتی آنان، آن را دلیل دیگری برای اثبات اینکه هدف فلسطینیها نابودی دولتشان است شمردند ولی قبول‌اند این عقیده به‌دیگران روز بروز مشکل‌تر می‌شد. سازمان ملل متعدد پس از آنکه سازمان آزادی‌بخش فلسطین را به عنوان عضو ناظر پذیرفت، یاسر عرفات را به‌مقر خود دعوت کرد و وی در ۱۳ نوامبر ۱۹۷۴ در برابر مجمع عمومی نطق مهمی ایراد کرد. عرفات پس از اشاره به یک‌نفر یهودی به‌نام اهود آویف که به‌علت موافقت با تشکیل یک دولت‌دموکراتیک در سرزمین فلسطین، به‌وسیله اسرائیلیها به‌زندان افتاده است، اعلام کرد: «بایایید با هم اقدام کنیم تا این آرزو به‌واقعت مبدل شود و من بتوانم به‌کشورم باز گردم و با این مبارز یهودی و رفقایش در یک کشور دمکراتیک زندگی کنم که در آن یهودی و مسیحی

28) Antoine Jabre, *La Guerre du Liban*, Paris Belfond, 1980, p. 63.

29) Olivier Carré *Septembre Noir. Refus arabe de la résistance palestinienne*, Bruxelles, Éditions Complexe 1980, p. 100.

و مسلمان براساس عدالت و برابری و برادری با یکدیگر بسر برند. من در حالی که در یک دست خود شاخه زیتون و در دست دیگرم تفنگ اقلابی را گرفته‌ام بهاینجا آمده‌ام. نگذارید این شاخه زیتون از دست من رها شود.»<sup>۳۰</sup>

نه روز بعد مجمع عمومی ملل متحده حق تعیین سرنوشت واستقلال و حاکمیت ملی فلسطینیها را بدون دخالت خارجی برسمیت شناخت.<sup>۳۱</sup> فردای آن روز جرالدفورد در ولادیوستک با برزنف ملاقات کرد و پذیرفت که در اعلامیه نهائی «لزوم در نظر گرفتن منافع کلیه ملت‌های منطقه خاورمیانه منجمله اهالی فلسطین»<sup>۳۲</sup> درج گردد. ژیسکاردستان هم در ۲۴ اکتبر ۱۹۷۴ در یک مصاحبه مطبوعاتی صحبت از «میهن فلسطینیها» به میان آورد و وزیر خارجه‌اش ژان سوانیارک با یاسعرفات ملاقات کرد.<sup>۳۳</sup> این امر مورد مخالفت شدید فرانسوای میتران قرار گرفت و طی نطق شدید‌اللحنی اظهار داشت: «اسرائیل یک سرزمین بی‌صاحب نیست. این سرزمین به یهودیان تعلق دارد و سازمان ملل حقوق آنان را تضمین کرده است. تظاهر بهاینکه پیشنهادهای یاسعرفات موجودیت اسرائیل را در معرض خطر قرار نمی‌دهد، چیزی بجز ریاکاری در این مسئله غمانگیز نیست.»<sup>۳۴</sup>

این اظهارات بکلی در جهت مخالفت سیاست ژیسکاردستان بود که با موافقنامه‌های کمپدیوید تقریباً ابراز مخالفت کرده و در سفر خود به عمان در ۸ مارس ۱۹۸۰ بر لزوم شرکت سازمان آزادی‌بخش فلسطین در مذاکرات تأکید کرده بود.<sup>۳۵</sup> در اجرای همین سیاست و به‌اصرار ژیسکار، جامعه اروپایی در کنفرانس سران خود که در ژوئن همین سال در ونیز منعقد گردید، نظری کاملاً موافق فلسطینیها اتخاذ کرد. ژیسکار ادعا می‌کند که علت اتخاذ این سیاست، تأمین نفت برای فرانسه

30) *France-Palestine*, no 47, 1974.

31) *Le Monde*, 24-25 novembre 1974.

32) *Le Monde*, 26 novembre 1974.

33) *Le Monde*, 26 octobre 1974.

34) *Nouvel Observateur*, 25 novembre 1974.

35) Charles Saint-Prot, *La France et le renouveau arabe*, Paris, Copernic, 1980, p. 210.

بوده است و به همین جهت در پاییز سال ۱۹۷۶ نخستوزیرش ژاک شیراک را به تهران و بغداد فرستاد و قراردادهای مهمی با این دو کشور نفت خیز امضا کرد. موافقنامه‌ای که شیراک در عراق امضا کرد منجر به ساختمان نیروگاه اتمی بغداد شد که بگین در ژوئن ۱۹۸۱ با یک حمله هوایی آن را با خاک یکسان کرد و استدلالش هم این بود که صدام حسين می‌خواهد از آن در امور نظامی استفاده کند.

موقیت سازمان آزادیبخش فلسطین در سازمان ملل متعدد به آن جان تازه‌ای بخشید ولی هنوز راه درازی باقی بود تا بتوان اسرائیلیها را وادار به شناسایی و کشورهای عربی را ناچار به کمک به آنها کرد. فلسطینیها که از اردن اخراج شده بودند و در سوریه تحت فشار سازمان صاعقه قرار داشتند، تنها در یک کشور آزادی عمل داشتند و آن لبنان بود که کوچکترین و ضعیفترین و نامتجانس‌ترین کشور منطقه بشمار می‌رود.

بعد از جنگ داخلی ۱۹۵۸، کشور مذبور فقط در اثر یک معجزه توانسته بود وحدت ملی خود را که براساس موازنۀ ناپایدار بین اهالی مارونی، ارتودوکس، ارمنی، شیعه، سنی و دروز و غیره بنا شده است حفظ کند. ۲۶ لبنانیها تصمیم گرفته بودند برای بهم نخوردن این موازنۀ از سرشماری مجدد اهالی آن کشور خودداری کنند تا مباداً مجبور شوند این سیستم پیچیده تقسیم نسبی قدرت را تغییر بدهند.

ششصد هزار پناهندۀ فلسطینی که چهل هزار نفرشان مسلح می‌باشند، با تکیه به نیروهای مسلمان ترقیخواه لبنان بهره‌بری کمال جنبلاط، امیر دروزها (که مانند بسیاری از رهبران دیگر به قتل رسید)، اردوگاههای خود را به صورت قلعه درآوردند و جاده‌های اصلی را در دست گرفتند و تمایل خود را به استقرار حکومتی در بیروت که از هدفهای آنان پشتیبانی کند، پنهان نمی‌ساختند. میانجیگریهای متعدد بین فلسطینیها و دولت لبنان به جایی نرسید و سرانجام یک بار دیگر جنگ داخلی، و یکی از خونین‌ترین جنگهای قرن بیستم، در آن کشور آغاز شد.

این جنگ در ۲۸ فوریه ۱۹۷۵ با تظاهرات ماهیگیران بندر صیدا آغاز شد که خواستار لغو انحصار ماهیگیری شرکتی متعلق به کامیل شمعون

رئیس جمهوری اسبق لبنان یعنی همان کسی که در سال ۱۹۵۸ تقاضای دخالت نظامی آمریکا را کرده بود، بودند. سلیمان فرنجیه رئیس جمهوری دستور متفرق کردن تظاهرکنندگان را بهارتش داد و این امر خشم مردم فقیر را که تحت تأثیر شعارهای انقلابی فلسطینیها قرار گرفته بودند برانگیخت و عده‌ای کشته و زخمی شدند. فردای آن روز چریکهای مسیحی پیر جمیل مشهور به «فالانژ» راهپیمایی عظیمی در پشتیبانی از ارتش، در بیروت ترتیب دادند.

ناآرامیها همچنان ادامه پیدا کرد تا اینکه در صبح روز ۱۳ آوریل دو فالانژیست به قتل رسیدند و بعد از ظهر آن روز چریکهای مزبور دست به انتقام‌جویی زدند و ۲۷ نفر را کشتند که در میانشان عده‌ای فلسطینی بودند. در عرض چند ساعت پایتخت لبنان غرق در آتش و خون شد و آتش‌بسهای پی در پی بی‌نتیجه ماند بطوری‌که در ۳۰ ژوئن تعداد کشته‌شدگان بین هزار تا دو هزار نفر تخمین زده می‌شد.

در این هنگام یک حکومت نجات ملی به ریاست رشید کرامه تشکیل گردید که در آن کامیل شمعون وزارت کشور را به عهده داشت و این کابینه تا حدودی موفق شد آرامش را برقرار سازد، ولی انعقاد موافقنامه جداسازی نیروهای مصر و اسرائیل در صحرای سینا در ۴ سپتامبر یکبار دیگر به آتش دامن زد و موجب عملیات تلافی‌جویانه فلسطینیها نسبت به دهکده‌های مسیحی‌نشین شمال لبنان شد. سوء‌قصد و کشتار از هر طرف ادامه یافت. لذا دبیرکل سازمان ملل متحد و جامعه اروپایی پشت سر هم فرمستاد و ژیسکاردستان هم کوودومورویل نخست‌وزیر اسبق را که رئیس کمیسیون امور خارجی مجلس ملی فرانسه شده بود، به عنوان نماینده مخصوص خود به بیروت اعزام داشت. ولی هیچ‌یک از این اقدامات به نتیجه نرسید. در اواخر نوامبر از شدت جنگهای خیابانی کاسته شد ولی در دسامبر افزایش یافت. در ۶ دسامبر ۱۹۷۵ که «شبنة سیاه بیروت» نام‌گذاری شده، چریکهای فالانژیست به تلافی کشتن چهار نفر از رفقاء اشان، در حدود دویست نفر مسلمان را قتل عام کردند.

در همانحال فرمانده آنها پیر جمیل به دمشق رفت و با حافظ اسد به مذاکره پرداخت و این امر باعث حیرت عمومی شد زیرا تا آن موقع کسی باور نمی‌کرد که سوریه در جبهه مخالف قرار بگیرد. سوریه همواره از نظرات فلسطینیها پشتیبانی می‌کرد و اخیراً نیز بهشت و قاطعیت

موافقتنامه سپتمبر مصر و اسرائیل را محاکوم ساخته بود ولی می‌بایست واقعیت را پنذیرفت، و آن این بود که اسد مایل نبود طرفداران فلسطینیها زمام امور را در بیروت در دست بگیرند و مخصوصاً پس از کناره‌گیری مصریها به هیچ‌وجه نمی‌خواست فلسطینیها او را به جنگ دیگری با اسرائیل بکشانند. لذا یک برنامه ۱۷ ماده‌ای به طرفین دعوی تحمیل کرد که از بسیاری جهات رضایت مسیحیان مارونی را تأمین می‌کرد.

چیگرایان که در ابتدا مشوش و حیران شده بودند، واحدهای ارتش لبنان را تشویق به شورش علیه فرماندهان مسیحی خود کردند. در اوائل مارس ۱۹۷۶ نظامیان طرفدار فلسطین یک «ارتش عرب لبنانی» بوجود آوردند که کنترل دو سوم پایگاه‌های نظامی را در دست گرفت. در ۱۱ مارس ژنرال عزیز احباب فرماندار نظامی بیروت، نیروهای خود را به کاخ ریاست جمهوری فرستاد و از سلیمان فرنجیه خواست که استعفا بدهد. رئیس جمهوری با کمک فلسطینیها طرفدار سوریه که از دمشق دستور مقابله با شورشیان را دریافت کرده بودند، نجات یافت و چند هفته دیگر در رأس آنچه از دولت لبنان باقی مانده بود، حکومت کرد و در حالیکه تعدادی از شخصیتهای مسیحی علناً موافق تقسیم لبنان شده بودند، چیگرایان حمله وسیعی را برای جلوگیری از اجرای این نقشه آغاز کردند و در ظرف مدت کوتاهی کنترل چهارپنجم خاک کشور را در دست گرفتند و رئیس جمهوری مجبور شد به جونیه، بندر کوچکی در حومه بیروت، فرار کند.

بلغاصله پارلمان لبنان تشکیل شد و اکثریت نمایندگان اصلاحیه‌ای را به قانون اساسی تصویب کردند که بموجب آن انتخابات ریاست‌جمهوری به منظور تعیین جانشین فرنجیه که دوره ریاستش در پائیز بسر می‌آمد، فوراً صورت بگیرد. در ۸ مه ۱۹۷۶ نیروهای انبوهی از سوریه به بهانه حمایت از سازمان صاعقه وارد خاک لبنان شدند و در چنین محیط پر تشنجه پارلمان لبنان رئیس جمهوری جدیدی به نام الیاس سرکیس انتخاب کرد که یک مسیحی مارونی بود و در سابق ریاست بانک ملی لبنان را بر عهده داشت و ارتباطش با دمشق برکسی پوشیده نبود.

فلسطینیها طرفدار سوریه که از این پیروزیها سرمست شده بودند، حمله به مواضع چیگرایان را آغاز کردند. در ۳۱ مه سوریه به بهانه لزوم شکستن محاصره دو دهکده مسیحی‌نشین در شمال لبنان، رسماً در جنگ داخلی این کشور دخالت کرد و بسرعت دره بقاع را به تصرف درآورد

ولی در راه صیدا به بیروت با مقاومت رو برو شد. قسمت غربی پایتخت که در دست فلسطینیها و چپگرایان بود بشدت مورد اصابت بمبهای سوری قرار گرفت و نیزه فلسطینیها و سوریها به صورت علنی درآمد. شورای جامعه عرب طرفین را به رعایت توافقهایی که با دولت لبنان داشتند، دعوت کرد و خواستار مراجعت قوای طرفین به مواضعشان شد. در نتیجه در ۲۱ ژوئن آتشبس برقرار شد ولی در این هنگام عمل سه لبنان وجود داشت: یکی در دست مسیحیان مارونی، دومی در تصرف نیروهای چپگرای مسلمان و سومی در دست سوریه... ضمناً چریکهای مسیحی، اردوگاه فلسطینیها واقع در منطقه خود را بی‌توجه به اینکه دهها هزار پناهنه در آن بسر می‌برند معاصره کردند. این یکی از مهمترین اردوگاهها، به نام تل زعتر یعنی تپهٔ پونهٔ صحرایی بود. کوششهایی که برای جلوگیری از حمله مسیحیان و تخلیه اردوگاه مزبور از هر طرف بعمل آمد، به نتیجه نرسید و وقتی اردوگاه پس از ۵۲ روز مقاومت سقوط کرد، مسیحیان با تانکهای خود که علامت صلیب روی آنها نقش شده بود در حدود هزار نفر باقیماندهٔ فلسطینیها را قتل عام کردند.

خشم فلسطینیها نسبت به حافظ اسد قابل درک است. آنها وی را متهم می‌کردند که یا قصد داشته است مانند ملک حسین در سال ۱۹۷۰ آنها را نابود سازد و یا اینکه می‌خواسته است بر سر آنها با اسرائیلیها معامله کند. عربستان سعودی و اردن جانب دمشق را گرفتند و الجزایر و مغرب و موریتانی که درگیر مسئلهٔ صحرای باختری بودند موضوع را به سکوت برگذار کردند. قذافی یکبار دیگر به سرش زد که با سادات و نمیری دوستی کند و سرانجام فقط مصر و عراق اقدام حافظ اسد را محکوم ساختند. اما جنگ پنهانی بین دمشق و بغداد سال‌ها است ادامه دارد و نیروهای عراقی از ترس حمله ایران و تجدید شورش کرده‌ها که از بهار ۱۹۷۵ متوقف شده بود جرئت حمله به سوریه را نداشتند. اعلام پشتیبانی سادات از یاسر عرفات نیز نتیجه‌ای نداد زیرا از ماهها قبل عرفات تکرار می‌کرد که سادات خود را به آمریکا فرودخته است.

آیا همانطور که چپگرایان لبنان و بسیاری از ناظران سیاسی ادعا می‌کنند، آمریکا باعث و بانی جنگ داخلی لبنان بوده است؟ آنتوان جبر سفیر لبنان در شوروی در کتاب «جنگ داخلی لبنان» می‌نویسد هنری کیسینجر طرحی دربارهٔ تجزیهٔ لبنان تهیه کرده بود تا رضایت فلسطینیها و اعراب و اسرائیل را جلب کند. بموجب این طرح، جنوب لبنان در عوض خاک

وطن به فلسطینیها داده می‌شد و حافظ اسد دره بقاع و شمال لبنان را در مقابل ارتفاعات جولان که قرار بود به خاک اسرائیل منضم شود، دریافت می‌کرد. یکی از شخصیت‌های مهم لبنانی به نام رمون ادہ رهبر جبهه ملی لبنان نیز عقیده دارد جنگ داخلی این کشور به تحریک آمریکا صورت گرفته است.

در صورتی هم که آمریکا در این جریان دست نداشته باشد، تصادف و کوربینی بعضی از رهبران خاورمیانه به نفع او تمام شده است. فراموش نکنیم که کیسینجر چندین بار با حافظ اسد ملاقات کرد و یکبار به مؤلف این کتاب اظهار داشت که نسبت به او احساس محبت می‌کند و در ۲۹ مارس ۱۹۷۶ واشینگتن رسماً میانجیگری سوریه را در بحران لبنان مورد تأیید قرار داد. عدم مداخله اسرائیل در این ماجرا نیز حاکی از آن است که در این مدت اسد بازی واشینگتن را می‌کرده و به نظر وی سازمان آزادی‌بخش فلسطین مانع اصلی برقراری صلح در خاورمیانه بوده است.

بدین ترتیب کوشش‌های سازمان آزادی‌بخش فلسطین در تصرف لبنان و تبدیل آن به پایگاهی علیه اسرائیل ناکام ماند.<sup>37)</sup> کنفرانس سران عرب در ریاض و قاهره در اکتبر ۱۹۷۶ با تصویب کمکهای فوری به لبنان، ضربه مهلهک دیگری به سازمان مزبور که قربانیان فراوانی داده بود وارد کرد، زیرا با این اقدام خود به تعاظز نظامی دمشق به خاک لبنان جنبه قانونی دادند و نقش اساسی در «نیروی بازدارنده عرب» را که قرار بود صلح بین مناطق مختلف را تأمین کند، به ارتش سوریه واکذار نمودند.<sup>38)</sup>

قاعدتاً می‌بایست انتظار داشت که شوروی جانب سازمان آزادی‌بخش فلسطین را بگیرد و سوریه را که به علت دریافت کلیه تجهیزات و وسائل نظامی خود از آن کشور حرف‌شنوی داشت متوجه سازد که با فالانژها و آمریکاییها لاس نزند. از زمان تصویب تبصره جکسون که مزایای اصل دولت کامله‌الداد را از شوروی سلب می‌کرد، دیگر ماه عسل مسکو و واشینگتن به پایان رسیده بود. امید تشکیل کنفرانس صلح ژنو و حل

37) Carré, *op. cit.*, p. 103.

38) Jabre, *op. cit.*, p. 145.

مسئله خاورمیانه هر روز کمتر می‌شد و شورویها که میلیاردها دلار در مصر خرج کرده بودند تا آن کشور را به صورت یک پیچ و مهره مهم در ماشین استراتژیکی خود در آورند، اکنون با تلغی فراوان شاهد هدر رفتن کلیه زحماتشان و نزدیکی بیش از پیش مصر و آمریکا بودند.

ماههای متتمادی مسکو مشغول مطالعه درباره شناسایی سازمان آزادی‌بخش فلسطین بود تا اینکه سرانجام در ژوییه ۱۹۷۴ به آن سازمان اجازه داد که دفتری در مسکو افتتاح کند. در ۲۵ نوامبر همان سال عرفات به مسکو رفت و کاسیگین نخست‌وزیر شوروی او را به حضور پذیرفت ولی در پایان مذاکرات اعلامیه مشترک منتشر نشد و شوروی به «شناسایی حقوق مردم عرب فلسطین بهداشت میهن ملی خود تا وقتی که اقدام به تشکیل دولت نمایند» اکتفا کرد. بکار بردن فرمول «میهن ملی» که بعدها کارتر هم از آن استفاده کرد، تصادفی نبود. این همان فرمولی است که لرد بالفور وزیر خارجه انگلیس در سال ۱۹۱۷ در پاسخ به اقدامات متعدد خائیم وایزم رهبر صهیونیستها بکار برده و بیهودیان و عده داده بود که در پایان جنگ خواهند توانست در فلسطین مستقر گردد.<sup>۳۹</sup> اما دفعه بعد که رهبر فلسطینیها در ابتدای جنگ داخلی لبنان به مسکو رفت، دست‌خالی برگشت و نتوانست شورویها را راضی کند که دوستش‌کمال جنبلاط رهبرچی‌گرایان لبنان را پذیرند. هنگامی که تجاوز نظامی سوریه به لبنان صورت گرفت، کاسیگین در دمشق بود. آیا او به منظور جلوگیری از این تجاوز به سوریه رفته بود؟ خبرگزاری تاس در ۲۶ اوت ۱۹۷۶ اعلامیه کمیته همبستگی شوروی با کشورهای افریقایی و آسیایی را منتشر کرد که ضمن آن «کشتار هزاران نفر فلسطینی و میهن‌پرستان لبنانی به دست مرتجمین» را معکوم کرده و صریعاً تقاضای فراخواندن نیروهای سوریه را نموده بود.<sup>۴۰</sup> اما حزب کمونیست و دولت شوروی ساكت ماندند و به دنبال اعتراض لبنان به اعلامیه مزبور، روزنامه «پراودا» «عوامل فلسطینی و چیگرا را که با گفتگو و مذاکره مخالفت می‌کنند»<sup>۴۱</sup> مورد حمله قرار داد. عده زیادی از احزاب کمونیست اروپای غربی نیز به نفع نیروهای متفرقی و اسلامی موضع‌گیری کردند.

نظر به اینکه هیچ‌گونه توضیح رسمی در مورد این احتیاط و محافظه-

39) *Ibid.*, p. 163.

40) *Ibid.*, p. 275.

41) *Ibid.*, p. 277.

کاری شورویها داده نشده است می‌توانیم تصور کنیم که رهبران شوروی فهمیده بودند که سوریه بیشتر از آنکه به نفع مسیحیان لبنان و آمریکا اقدام کند، منافع خودش را در نظر دارد و در صورتیکه با اقدامات دمشق مخالفت و از تحويل اسلحه به آنان خودداری کنند، ممکن است همان تغییر جهت سیاسی که در قاهره رخ داد، در دمشق هم صورت بگیرد و به این ترتیب شوروی آخرین پایگاه خود را در خاورمیانه از دست بدهد.

باید اذعان کرد که اگر حساب کرملین بر این اساس بوده، جریان بعدی وقایع صحت آن را به ثیوت رسانده است زیرا دوران دوستی حافظ اسد و واشنگتن بسیار کوتاه بود و سوریه یکبار دیگر به مسکو روی آورد تا جایی که از محدود کشورهای مسلمان بود که تجاوز شوروی به افغانستان را محکوم نکرد، بلکه متعاقب آن یک قرارداد دوستی با آن کشور منعقد ساخت. بمحض اینکه سازمان آزادی‌بخش فلسطین آرام گرفت، سوریه به گروههای درگیر فهماند که دیگر وضع سابق تکرار نغواهد شد و این کشور که تاکنون استقلال لبنان را برسمیت نشناخته است، عملاً آن کشور را به صورت تحت‌الحمایه خود در آورد.

نتیجه این سیاست این بود که راست‌گرایان لبنان به دامان اسرائیل افکنده شدند. آنها که از تشکیل یک دولت مارونی بسیار کوچک به ریاست سرگرد سعد حداد در جنوب لبنان چندان راضی نبودند، به دنبال حمله فدائیان فلسطینی به اسرائیل در ۲۶ مارس ۱۹۷۸ که منجر به کشته شدن ۴۵ نفر در حومه تل‌آویو گردید، به منطقه مزبور هجوم برداشت و پس از هفته‌ها منازعه و زد و خوردهای خونین سرانجام نیروهای پاسدار صلح ملل متحد در آنجا مستقر گردیدند.

کشور لبنان که در گذشته «سویس خاورمیانه» و «بهشت صلح» نام داشت، اکنون در زجر و عذاب شدید و بی‌پایان بسی برد. قتل و آدم‌ربایی و درگیری بین گروههای مختلف و بمبارانهای سوریه و اسرائیل به صورت حوادث روزمره آن کشور در آمده است. سرنوشت غمانگیز آن در سالهای آخر قرن بیستم شبیه به اوضاع بالکان در اوائل قرن است و امیدی به اینکه یکی از گروهها بتواند سلطه خود را بر دیگران تحمیل کند، وجود ندارد. به این جهت کشورهای خارجی از لیبی تا عربستان و عراق و سوریه و ایران سعی دارند به هر وسیله‌ای شده گروهی را در آنجا به طرفداری خود برانگیزنند و به جان گروههای دیگر بیندازند.

فلسطینیها که در لبنان دچار شکست شده بودند، در اوائل سال ۱۹۷۹ با سقوط رژیم شاه در ایران دلگرمی قابل ملاحظه‌ای پیدا کردند زیرا به جای شاه متعدد اسپرائیل، امام خمینی قدرت را دردست گرفت که در نظرش صمیونیسم و آمریکا شیاطین بزرگ بشمار می‌رond. به این جهت یاسر عرفات اولین «رئیس کشوری» بود که در فوریه ۱۹۷۹ از جمهوری اسلامی دیدار کرد.

وقتی در سال ۱۹۷۱ انگلستان تصمیم گرفت از حضور خود در شرق کانال سوئز صرفنظر کند، نیمی از ذخائر نفت جهان را بهامان خدا و بدون پشتیبانی نظامی رها کرد. آمریکاییها در آن زمان در لانه زنبور هندوچین گرفتار بودند و برایشان مطرح نبود که مانند زمان تروممن در سال ۱۹۴۷ جای آنها را در حفاظت یونان و بغازهای ترکیه بگیرند<sup>۴۲</sup> و به این جهت سیاستی را در پیش گرفتند که نیکسون آن را «سیاست دو پایه» می‌نامید، یعنی با ارسال کمکهای نظامی فراوان دو قدرت محلی ایران و عربستان را مأمور حفظ امنیت خلیج فارس نمودند.<sup>۴۳</sup>

اما خدمات این دو کشور با یکدیگر قابل مقایسه نبود. عربستان سعودی بخاطر افزایش بهای نفت به صورت یک قدرت بزرگ مالی در آمد که کمکهای نقدي آن به ابتدای بسیاری از رژیم‌های منطقه از جمله سوریه و مغرب و حتی زئیر و ایجاد تحول در سیاست مصر و سودان و سومالی کمک فراوان نمود. ولی این کشور به علت کمی جمعیت و عقب‌ماندگی صنعتی و فقدان سازمانهای اداری و سیاسی مستحکم، نمی‌توانست نقش «ژاندارم خلیج» را ایفا کند و لذا نقش مزبور به ایران واگذار شد.

محمد رضا پهلوی را متفقین در سال ۱۹۴۱ به جای پدرش رضاخان، مشهور به آتاتورک ایران به تخت سلطنت نشاندند زیرا وی موافقت نکرده بود که از کشورش برای حمل اسلحه و مهمات به جبهه شوروی استفاده کنند. محمد رضا هم در سال ۱۹۵۳ در جریان ملی شدن نفت به وسیله دکتر مصدق، مجبور به فرار از ایران شد و با دستیاری توطئه‌ای که خواهر دولویش اشرف با سازمان سیا ترتیب داده بود، موفق به کودتا و دست یافتن مجدد به تاج و تغثش شد. کسی که در آن زمان جوانی سست‌عنصر و ترسو بشمار می‌رفت، با کمک عایدات نفت به صورت یک حکمران مستبد در آمد که با انجام «انقلاب سفید» تصور

42) Fontaine, *op. cit.*, tome 1, pp. 344-45.

43) Nixon, *La Vraie guerre*, *op. cit.*, p. 101.

می‌کرد اکثریت ملت پشت‌سرش قرار دارند و چون چندبار از توطئه‌های سوء قصد جان به‌سلامت برده بود، ادعا می‌کرد که از برکت الهی برخوردار است.

شاه گمان می‌کرد که با عایدات هنگفت نفت می‌تواند همه‌چیز و همه کس از جمله متخصصین و کارشناسان فنی و صنعتی را بخرد و با استفاده از خدمات آنها ایران را به مقام یک قدرت جهانی برساند و مبدل به «ژاپن خاورمیانه» سازد. اما او بعran اقتصادی غرب و سقوط ارزش دلار را که باعث کاهش قابل ملاحظه عایدات مزبور گردید، پیش‌بینی نکرده بود. در سال ۱۹۷۸ کسر بودجه ایران به ده میلیارد دلار بالغ می‌شد و فرار سرمایه‌ها در عرض دو سال به نصف این مبلغ رسید. فساد و بی‌لیاقتی و تقلب در همه‌جا بیداد می‌کرد و معجزه اقتصادی ایران تبدیل به یک کابوس وحشتناک شده بود.

در سال ۱۹۷۱ که انگلیسیها خلیج فارس را ترک کردند، نیروهای شاه سه جزیره کوچک واقع در دهانه تنگه هرمز را که گذرگاه دو سوم کشتی‌های نفتکش به مقصد غرب می‌باشد، تصرف کردند. همچنین به سلطان عمان در سرکوبی شورشیان ظفار که در ابتدا طرفدار مائو بودند ولی بعد که چین به آمریکا نزدیک شد طرفدار شوروی شدند، کمک نمودند. خدمات شاه به آمریکا در همین خلاصه نمی‌شد. به قول نیکسون در خاطراتش: «او حاضر نشده بود در تحریم نفتی اعراب در سال‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ شرکت کند و همچنان به روابطش با اسرائیل ادامه می‌داد و نفت مورد نیاز یهودیان و ناوگان ششم آمریکا در مدیترانه را تأمین می‌کرد. او با اعزام نیروهایش به مرز عراق و ارسال کمکهای محروم‌انه به شورشیان کرد، ارتش عراق را در جایش می‌خوب کرده و مانع شده بود که در جنگ اکتبر نقش مهمی ایفا کند.»<sup>۴۴</sup>

رئیس جمهوری اسبق آمریکا می‌توانست به‌این فهرست خدمات شاه اضافه کند که تهران به صورت یک مشتری خوب صنایع جنگی آمریکا در آمده بود. بودجه دفاعی ایران که در سال ۱۹۷۰ معادل ۸۴۶ میلیون دلار بود، در سال ۱۹۷۷ به‌ده میلیارد دلار افزایش یافته بود و سفارش‌های

نظامی ایران به آمریکا در همین سال از پنج میلیارد دلار تجاوز می‌کرد. اتحاد علنی شاه و آمریکا طبیعاً باعث جلب توجه و حمایت چین کمونیست گردید ولنی شاه روابط دوستانه خود را با شوروی هم حفظ کرده بود و به این جمیت گاهگاهی به آن کشور هم سفر می‌کرد و شورویها هم چون نیاز مبرمی به گاز طبیعی ایران برای مصرف در قفقاز و مناطق آسیای مرکزی داشتند، با رژیم او همزیستی می‌کردند. وی در مارس ۱۹۷۵ در نتیجه میانجیگری سادات و بومدین در کنفرانس سران کشور-های عضو اوپک در الجزایر با صدام حسین، رقیب طبیعی اش در خلیج فارس آشتی کرده بود. نتیجه آشتی شاه و صدام، انعقاد یک قرارداد مرزی و حسن همکاری و قطع کمکهای ایران به کردهای تجزیه‌طلب بارزانی بود.

عادی شدن روابط بین تهران و بغداد، سه سال بعد منجر به یک امر غیرمنتظره شد و آن عزیمت آیت‌الله روح‌الله خمینی از عراق به فرانسه بود. رهبر شیعیان که مدت پانزده سال به حال تبعید در نجف بسر می‌برد، هر چند یکبار به وسیله اعلامیه‌ای اقدامات نادرست رژیم شاه را محکوم می‌کرد. بحرانی شدن اوضاع ایران، رهبران عراق را که به هیچ وجه مایل نبودند روابطشان با ایران یکبار دیگر دچار تیرگی شود، وادار کرد که آیت‌الله را مخیر بر رعایت سکوت و یا عزیمت از آن کشور سازند. اما به نظر آیت‌الله، فعالیت برای سقوط رژیم شاه که کشور را غیر مذهبی نموده و حقوق روحانیون را زیر پا گذاشته بود، یک تکلیف شرعی بهشمار می‌رفت و لذا ترجیح داد خاک عراق را ترک و به فرانسه عزیمت نماید.

مسلمانان شیعه که اکثریت مردم ایران را تشکیل می‌دهند، برخلاف سنی مذهبان، سیاست را از مذهب جدا نمی‌دانند و هدف ۱۸۰ هزار نفر روحانیون ایران در دست گرفتن قدرت تا ظهور امام غایب می‌باشد. آرزوی آیت‌الله خمینی بازگشت به دوران حضرت علی (علیه السلام) بود که طی چند سال وظایف امام (رهبر مذهبی) و خلیفه (رهبر سیاسی) را توانماً به عهده داشت.

وقتی شاه «انقلاب سفید» را شروع کرد، آیت‌الله خمینی آن را «توطئه‌ای علیه منافع ملی و اخلاقی عمومی» دانست.<sup>۴۵</sup> بدنبال آن اغتشاشاتی

45) Édouard Sablier *Iran, la poudrière*, Paris, Robert Laffont, 1980, p. 57.

صورت گرفت و آیت‌الله خمینی در برابر صد هزار نفر مؤمنین قم فریاد زد: «با یک تلنگر می‌توان این رژیم را ساقط کرد.»<sup>۴۶</sup> در ژوئن ۱۹۶۳ طرفداران آیت‌الله در تهران قیامی کردند که بشدت از طرف ارتش سرکوب شد و صدها کشته و زخمی بجای گذاشت. آیت‌الله بازداشت شد و ابتدا محکوم به مرگ، ولی بعد به ترکیه و سپس به نجف تبعید گردید. در ۷ ژانویه ۱۹۷۸ مجدداً در قم اغتشاشاتی رخ داد که سرفصل انقلاب ایران گردید و علت آن هم درج مقاله توھین‌آمیزی نسبت به آیت‌الله خمینی در یکی از روزنامه‌های پایتخت بنام «اطلاعات» بود که تا آن زمان اسم آیت‌الله را به زبان نمی‌آورد. به دنبال آن دهها هزار طلاب حوزه علمیه قم به عنوان اعتراض دست به تظاهرات زدند. آرتش به تظاهرکنندگان شلیک کرد و بیست نفر را به قتل رسانید. وقتی طبق آیین شیعیان، چهل‌ششم شهدا را در ۱۸ فوریه در قم و مشهد و تبریز برگزار نمودند، یکبار دیگر زد و خوردهای خونینی درگرفت و در تبریز برای نخستین بار فریاد «مرگ بر شاه» از انبوه تظاهرکنندگان برخاست.

محمد رضا پهلوی دچار بیهودگی و حیرت شده بود ولی اطمینان داشت که آمریکاییها هرگز او را رها نخواهند کرد و به همین جهت در ماه مه به یکی از نزدیکانش گفت: «تا وقتی آمریکاییها از من حمایت می‌کنند، هر کس هر چه دلش می‌خواهد بگوید و بگذراند، کسی نخواهد توانست من را از جایم تکان بدهد.»<sup>۴۷</sup> او هنوز بیانات کارتر را در ۳۱ دسامبر گذشته به مخاطر داشت که شب سال نو را با شاه و خانواده‌اش گذرانده و گفت: «ایران مرهون شایستگی شاه در رهبری امور کشور است، زیرا او توانسته است ایران را به صورت یک جزیره ثبات در یکی از پرآشوب‌ترین نقاط دنیا در آورد. نظرات ما در مسائل مربوط به امنیت نظامی متقابل با هیچ کشوری به اندازه ایران نزدیک نیست و من نسبت به هیچ رهبری مانند شاه این همه احساس حق‌شناصی عمیق و دوستی صمیمانه ندارم.»<sup>۴۸</sup>

آیا شاه رئیس جمهوری را که آنچنان خود را پایبند حقوق بشر نشان می‌داد، قانع کرده بود که واقعاً در صدد اعطای آزادی و ایجاد فضای باز سیاسی در کشور است؟ در نوامبر ۱۹۷۸ کارتر در یک مصاحبه تلویزیونی

(۴۶) یادداشت‌های شخصی نویسنده.

47) *Iran, deux rêves brisés*, Paris, Albin Michel, 1981, p. 124.

48) *Ibid.*, p. 117.

گفت: «چون شاه می‌خواهد به مردم کشورش آزادی بیشتری بدهد و جامعه را بسرعت اصلاح کند، اینقدر در ایران مورد انتقاد قرار گرفته است.»<sup>49</sup> در ماه مه ۱۹۷۸ مأمورین ساواک به اقامتگاه یکی از روحانیون قم بنام آیت‌الله شریعتمداری حمله کردند و یک طلبه جوان را به قتل رساندند. این امر هیجان فوق العاده‌ای ایجاد کرد تا جایی که شاه رسمیاً از وی معذرت خواست و ارتشبید نصیری رئیس خشن و وحشی و فاسد ساواک را از کار برکنار کرد و مجدداً اعلام داشت که قصد دارد سیاست اعطای آزادیهای سیاسی به مردم را دنبال کند.

جانشین نصیری، سپهبد ناصر مقدم رئیس اداره دوم ستاد ارتش بود که چند ماه قبل طی نامه‌ای به شاه پیشنهاد کرده بود چند صد نفر از شخصیت‌های فاسد خانواده سلطنتی و اطرافیانش را فدای نجات می‌هین نماید و گفتگوهای مثبت و سازنده‌ای را با رهبران عالی‌قدار شیعه آغاز و اتاق اصناف را که مایه ناراضایتیهای بسیار شده بود منحل و رؤسای آن را تسلیم دادگاه کند.<sup>50</sup> به این نامه هم مانند مایر نامه‌های معتبرضیین و ناراضیان اعتنای نشد و هیچ‌گونه اصلاحاتی صورت نگرفت. به نظر کسانی که در این روزها شاه را دیده بودند، او بسیار خسته و دچار حواس‌پرتی بود و چون هنوز کسی نمی‌دانست که او مبتلا به سلطان است، آن را به ناراحتیهای عصبی نسبت می‌دادند. به این جهت وی برای یک استراحت طولانی به سواحل دریای خزر رفت.

دهم اوت ۱۹۷۸ مصادف با شروع ماه رمضان بود و مراسم مذهبی که به این مناسبت گر برگزاری از شهرها صورت گرفت، مخصوصاً در اصفهان، تبدیل به شورش گردید و تظاهرکنندگان برای نخستین بار نام آیت‌الله خمینی را به زبان آوردنند. در ۱۷ اوت سینما رکس آبادان دچار آتش‌سوزی شد و در حدود چهارصد نفر بهلاکت رسیدند. سازمان سپا که کاملاً متکی به گزارش‌های ساواک بود از این وقایع دچار نگرانی نشد و به واشینگتن گزارش داد: «ایران نه تنها در وضع انقلابی نیست بلکه در حالت پیش از انقلاب هم بس نمی‌برد.»<sup>51</sup> عدم تحرک و بی‌تفاوتی دولت در جستجوی مسئولین فاجعه آبادان، افکار عمومی را دچار خشم ساخت

49) U. S. A. - Documents, no 2522, 16 novembre 1978

50) L'Iran, 1940-1980, Crise, Révolution et Tragédie, Paris, IREP, 1981, pp. 65-66.

51) U. S. News and World Report, 11 décembre 1978.

و آن را یکی از عملیات شرم‌آور ساواک شمردند. این بار شاه موقع را برای تغییر نخستوزیر مناسب دید و جعفر شریف‌امامی ۷۵ ساله را که ریاست مجلس سنا و بنیاد پهلوی را توأمًا به عهده داشت، به نخست وزیری منصوب کرد. بنیاد مزبور سازمانی بود که ثروت هنگفت‌خانواده سلطنتی را اداره می‌کرد و لذا وقتی نخستوزیر جدید برنامه خود را مبارزه با فساد اعلام کرد، هیچ‌کس حتی یک کلمه از آن را هم باور نکرد.

اول سپتامبر ۱۹۷۸ که مصادف با عید فطر و پایان ماه رمضان بود، یک راهپیمایی بزرگ در تهران صورت گرفت. نیروهای انتظامی به راهپیمایان شلیک کردند و چند نفر را به قتل رساندند. در این هنگام نوار صدای آیت‌الله خمینی به تعداد زیادی در میان مردم پخش شد که آنها را به تظاهرات و راهپیمایی در ۷ سپتامبر دعوت می‌کرد و می‌گفت: «راهپیمایی بزرگ عید فطر، همبستگی و وحدت کلمه همه جریانهای سیاسی و وحدت ملی را ثابت کرد و نشان داد که خواسته مردم رفتن شاه و سقوط رژیم شکنجه و غارت است. اکنون مردم ما در برابر یک دوراهی قرار دارند یا بیرون راندن شاه و درآغوش گرفتن شاهد پیروزی و یا شکست و نابودی در زیر چکمه‌های شکنجه‌گران». ۵۲

در ۷ سپتامبر قریب پانصد هزار نفر در حالی که عکس‌های آیت‌الله را در دست داشتند در خیابانهای تهران راهپیمایی کردند. دولت این تظاهرات را «توطئه‌ای که به وسیله خارجیان طرح و پول خرج آن شده» نامید و شبانه تصمیم به برقراری حکومت نظامی به مدت شش‌ماه گرفت و کلیه اجتماعات را ممنوع کرد.<sup>۵۳</sup> ولی مخالفین اعتنای نکردند و دهها هزار نفرشان روز بعد عازم مجلس شورای ملی شدند. ارتش که در نقاط مهم پایتخت مستقر شده بود مانع گردید و به مردم شلیک کرد. طبق اعلامیه دولت، تعداد کشته‌شدگان ۱۲۱ نفر از تظاهرکنندگان و ۷۰ نفر از مأموران انتظامی بوده است ولی همه مردم تهران بر این باورند که حداقل ۴۰۰۰ نفر به قتل رسیده‌اند و به این جهت آن روز را «جمعه سیاه» می‌نامند.

در ماه اکتبر شاه بالاخره متوجه شد که کنترل اوضاع دارد از دستش

52) Paul Balta et Claudine Rulleau, *L'Iran insurgé*, Paris Sindbad, 1979, p. 29.

53) *Ibid.*, p. 30.

بدر می‌رود، ولی نمی‌دانست حریف کجا است. هنگامی که ژیسکاردستن در اوائل اکتبر خبر ورود آیت‌الله خمینی به پاریس را تلفنی به او داد و از او پرسید آیا مایل است جلو فعالیتهای سیاسی مشارالیه را بگیرد، شاه جواب داد برای او علی‌السویه است.<sup>۵۴</sup> او تصور می‌کرد آمریکاییها در پشت سر این آشوبها قرار دارند و لذا با آنها وارد مذاکره شد. ضمناً بدون هیچ‌گونه اعتقادی سعی کرد یک حکومت ائتلافی به روی کار بیاورد.

از اوسط اکتبر اغتشاشات به صورت روزمره درآمد. کارگران نفت دست به اعتصاب زدند و اغلب رهبران سیاسی غیرمذهبی با آیت‌الله خمینی اعلام همبستگی کردند. در ۸ نوامبر تهران به مدت چهل و هشت ساعت دستخوش اغتشاشات مهمی قرار گرفت و شاه ارتشد غلامرضا ازهاری رئیس ستاد کل را به نخست‌وزیری منصوب و مأمور تشکیل یک «دولت نظامی موقت» نمود و در تلویزیون اعلام داشت: «سوگندمی‌خورم که خطاهای گذشته و بی‌قانونی و ظلم و فساد دیگر تکرار نشده بلکه خطاهای از هر جهت جبران گردد. متعهد می‌شوم که پس از برقراری نظم و آرامش در اسرع وقت یک دولت ملی برای برقراری آزادیهای اساسی و اجرای انتخابات آزاد تعیین شود. من نیز ندای انقلاب شما ملت ایران را شنیدم و آنچه را که شما برای بدست آوردن ش قربانی داده‌اید، تضمین می‌کنم.»<sup>۵۵</sup>

ازهاری برای اینکه نشان بدهد مصمم به مبارزه با فساد است، دستور بازداشت نصیری رئیس سابق ساواک و هویدا نخست‌وزیر اسبق و شش وزیر دیگر را داد. هویدا همان کسی است که از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۷ در مقام نخست‌وزیری دستورات شاه را مو به مو اجرا می‌کرده است. اما این اقدامات برای راضی کردن مردم که به کوچکترین اشاره به خیابانها می‌ریختند و نفرت خود را نسبت به رژیم نشان می‌دادند کافی نبود. در ۳۱ دسامبر شاه تصمیم گرفت یکی از مخالفان دیرین خود بنام شاپور بختیار را که یک روشنفکر غیر مذهبی و طرفدار عقاید سوسیال دمکراتی است و در زمان جنگ در ارتش فرانسه خدمت کرده ولی از درک انقلاب اسلامی ایران عاجز بود به نخست‌وزیری بگمارد.

چهار روز بعد یک شخصیت عالیرتبه آمریکایی بنام ژنرال رابت

54) *Iran, deux rêves brisés*, op. cit., pp. 154-55.

55) Balta-Rulleau, op. cit., pp. 45-46.

هایزر معاون ژنرال هیگ فرمانده کل نیروهای آتلانتیک در اروپا بطور محترمانه وارد تهران گردید. از چند هفته پیش آمریکاییها درباره سیاستی که می‌بایست در ایران پیش بگیرند، چهار تردید شده بودند. در ماه سپتامبر سفیر آمریکا همراه سفیر انگلیس به دیدار شاه رفت و به او گفته بودند: «برخلاف آنچه در سال ۱۹۵۱ در زمان ملی شدن نفت به دست دکتر مصدق گذشت، این بار کشورهای ما در کنار شما قرار دارند و از شما پشتیبانی می‌کنند.»<sup>56</sup> همه می‌دانستند که برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر، از ترس اینکه مبادا ایران چهار هرج و مرج شود و راه برای سلطه شورویها بر این کشور باز گردد، طرفدار توسل به زور است و می‌خواهد از وجود ۵۰ هزار نظامی آمریکایی در ایران استفاده کند. اما کارتر در ۷ دسامبر اعلام کرد که آمریکا به هیچ صورتی در امور داخلی ایران مداخله نخواهد کرد.<sup>57</sup>

در کنفرانس گوادلوپ نیز که در ۵ ژانویه ۱۹۷۹ تشکیل شد، کارتر به ژیسکاردستن و اشمت و کالاهان چنین وانمود کرد که با عزیمت شاه از ایران موافقت دارد و علاوه کرد ارتشهای دو کشور بقدرتی با یکدیگر مربوط هستند که کوچکترین خطری در مورد اینکه ایران اردوی غرب را رها کند، وجود ندارد.

به هر صورت ژنرال هایزر فقط یکبار در معیت سالیوان سفیر آمریکا که او هم طرفدار قدرت‌نمایی بود و همیشه می‌گفت اعطای آزادیهای بیشتر مثل غذا دادن به تماسح است که هرچه بیشتر بدنهند زیادتر می‌خواهد، به دیدار شاه رفت و آنهم نه برای نصیحت کردن به او در مورد خروج از ایران، بلکه برای استفسار تاریخ دقیق رفتن او، به قول سپهبد ربیعی فرمانده نیروی هوایی شاه در دادگاه انقلابی: «او شاه را مثل یک موش مرده به خارج از کشور پرتاب کرد.»<sup>58</sup> هایزر بیشتر اوقات خود را صرف مذاکره با افسران عالیرتبه کرد و آنان را از دست زدن به کودتا برحدار داشت.

عزیمت شاه از ایران در ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹ که به قول سایروس ونس وزیر خارجه آمریکا برای «مدت نامعلومی» صورت گرفت، به جای آنکه

56) Sablier, *op. cit.*, p. 100.

57) *Le Monde*, 9 décembre 1978.

58) *International Herald Tribune*, 29 octobre 1980.

59) *Ibid.*

موقعیت نخست وزیر جدید را تعکیم کند، خلئی در اطراف وی بوجود آورد.<sup>۶۰</sup> دیگر قدرت در دست مردم کوچه و بازار بود و آنها هم چیزی بجز بازگشت آیت الله خمینی نمی خواستند. آیت الله در اول فوریه از پاریس مراجعت کرد و مورد استقبال باشکوهی قرار گرفت و بدون اتفاق یک دقیقه وقت، حکومت بختیار را غیرقانونی اعلام کرد و اظهار داشت بزودی دولت موقت انقلابی را تعیین خواهد کرد.

بختیار ده روز مقاومت کرد و در ۱۱ فوریه، پس از آنکه در مجلس سنا اعلام نمود که در برابر خشونت و رجاله بازی تسلیم نخواهد شد<sup>۶۱</sup>، اطلاع پیدا کرد که دو نفر از فرماندهان نظامی به دست سربازانشان به قتل رسیده اند و لذا ارتش، بیطرفی خود را اعلام داشته است. او برای اجتناب از بازداشت و اعدام، پنهان شد و چند ماه بعد توانست از ایران خارج شود. حکومت مذهبی در ایران برقرار گردید و میلیونها نفر مردم این کشور که معتقد بودند پیشرفت به سبک شرقی و غربی چیزی بجز نابودی سنن اجدادی و هویت اصیل آنان با خود به ارمغان نیاورده است، در یک همه پرسی در ۳۰ مارس ۱۹۷۹ آن را تأیید نمودند.

در این انقلاب، مارکسیستها، چپگرايان و لیبرالها برای خلاص شدن از شر شاه با آیت الله خمینی که بزودی امام خمینی لقب گرفت، همکاری و اعلام همبستگی کردند، به خیال آنکه موقع این رهبر مذهبی را وادر به خانه نشینی خواهند کرد. اما کار بر عکس شد. لیبرالها در دولت موقت انقلابی شرکت کردند و یک روشنفکر تحصیل کرده فرانسه به نام بنی صدر، اولین رئیس جمهوری اسلامی گردید. ولی همینکه قدرت روحانیون مستحکم شد همه آنها را مانند سایر رهبران سیاسی، روانه مخفیگاه یا تبعید نمودند.

در دوران رم باستان، مشهور بود که از خون شهدای مسیحی، مسیحیان جدید بوجود می آیند.\* خشونت و شکنجه های ساواک هم در ایران باعث شد که تعداد مخالفان شاه از جمله چپگرايان غیر کمونیست که خود را «مجاهدین خلق» می نامند، افزایش یابد. این گروه اکنون به مخالفت با رژیم اسلامی برخاسته است و طی مدت کوتاهی، رئیس جمهوری جانشین بنی صدر و نخست وزیر ودها نفر از رهبران حزب جمهوری اسلامی را

\* Sanguis martyrium semen christianorum

60) Sablier, *op. cit.*, p. 105.

61) *Le Monde*, 13 février 1979.

به شهادت رسانده است. کمونیستهای توده‌ای در انتظار فرصت مناسب هستند و روسیه شوروی هم همین سیاست را دنبال می‌کند. عوولاً هر انقلابی پس از مدتی دچار خستگی می‌شود و اوضاع بتدریج رو به آرامش می‌رود. ولی تا وقتی که انقلاب ایران تسلیم این قاعدة‌کلی و جهانی نشده بد نیست نتایج آن را در مناسبات بین‌المللی ارزیابی کنیم. قبل از اثراخواص آن بر اساس اثیل گفتگو کردیم که چگونه یک متعدد خود را که تقریباً کلیه نیازهای نفتی اش را تأمین می‌کرد، از دست داد و به جای آن رژیمی روی کار آمد که شدیداً از فلسطینیها حمایت می‌کند. در رژیم سابق، آمریکا دستگاههای مراقبت الکترونیکی در شمال ایران مستقر کرده بود و طبق قرارداد سال‌لت، فعالیتهای اتمی شوروی راکت‌رول می‌کرد و اکنون برچیده شدن آنها مشکلات بیشتری در تصویب قرارداد «سالت ۲» در کنگره آمریکا ایجاد خواهد کرد.

رژیم جدید ایران بسیاری از قراردادهای رژیم سابق را با صنایع غرب، مخصوصاً در زمینه انرژی اتمی لغو و باطل کرد و تصمیم گرفت صادرات نفت خود را به میزان ۵۰ درصد کاهش دهد. هرچند این مقدار، فقط چهار درصد از کل مصرف دنیا را تشکیل می‌دهد ولی چنان وحشتی در بازارهای بین‌المللی ایجاد کرد که هر بشکه طلای سیاه به دو برابر بهای اعلام شده‌اش که ۱۲/۷۰ دلار بود به فروش رسید. در پایان سال ۱۹۷۸ کشورهای عضو اوپک تصمیم گرفته بودند طی سال بعد به افزایش ده درصد بهای نفت اکتفا و آنرا بتدریج در طول سال ۱۹۷۹ عملی سازند ولی یک سال بعد بهای رسمی هر بشکه نفت به ۲۵ دلار بالغ گردید.

به این ترتیب دومین ضربه نفتی، اقتصاد غرب را که می‌رفت خود را را از عواقب ضربه اولیه نجات دهد، یکبار دیگر با شدت بیشتری تکان داد. تعداد بیکاران کشورهای غربی در اواسط سال ۱۹۸۱ به ۱۶ میلیون نفر رسید و نرخ تورم ۸/۵ درصد افزایش یافت و رهبران کشورهای مزبور مردم را دعوت به تطبیق خود با وضع جدید نمودند. ۶۲

بعداز انقلاب، روابط ایران و آمریکا بخاطر نطقه‌ای آتشین امام خمینی علیه «شیطان بزرگ» بسیار سرد و نامطمئن بود تا اینکه بمناسبت سالروز انقلاب الجزایر مهدی بازارگان نخست وزیر دولت موقت در الجزایر با برژینسکی ملاقات کرد و درباره تحويل قسمتی از سلاحها و

وسایل یدکی که ایران قبل از آمریکا خریداری و پولش را هم پرداخته بود، به مذاکره پرداخت. اما سرنوشت شاه همه چیز را تغییر داد. اگر چه شاه چند هفته قبل از عزیمتش از ایران به آمریکا دعوت شده بود، ولی بعد کارت تغییر عقیده داد و دعوتش را پس گرفت. لذا شاه مجبور شد مدتی در آسمان و سپس در مغرب، و عاقبت، تحت تدبیر شدید امنیتی، در جزایر باهاماس و کوئناآکا در مکزیک اقامت کند. تهران برای سر او جایزه تعیین کرد و شدیداً خواستار استرداد او بود، در همین حال جوخه‌های اعدام، سران رژیم سابق از جمله هویداو نصیری را به هلاکت می‌رسانند. اما وضع مزاجی شاه بسرعت رو به خامت می‌رفت و به دنبال اقدامات مصرانه کیسینجر و دیوید راکفلر رئیس چیس مانهاتان بانک نیویورک، کارت را ورود وی به آمریکا بمنتظر عمل جراحی در بیمارستان نیویورک در ۲۲ اکتبر ۱۹۷۹ موافقت کرد. این عمل خشم ایرانیان را که بیماری شاه را باور نداشتند برانگیخت و تقاضا کردند پزشکان ایرانی وی را معاینه کنند. وقتی واشینگتن این تقاضا را پذیرفت، دانشجویان پیرو خط امام در چهارم نوامبر به سفارت آمریکا هجوم بردنده و کارکنان سفارت را به گروگان گرفتند و اعلام داشتند فقط در صورتی که آمریکا شاه را مسترد کند حاضر به آزاد کردن آنها هستند. بازرگان نخست وزیر، عمل دانشجویان را محکوم ولی امام خمینی آن را تأیید کرد و جانب آنها را گرفت و در نتیجه دولت موقت مجبور به استعفا شد.

عكس العمل آمریکاییها، توقيف سپرده‌های ایران در آمریکا بود که خشم ایرانیان را افزایش داد و نسبت دزدی به آمریکا دادند و روابط بین دو کشور قطع گردید. آمریکاییها تصمیم گرفتند از خرید نفت از جمهوری اسلامی خودداری کنند و از متحدینشان تقاضا کردند که در محاصره اقتصادی ایران شرکت جویند. اما این تقاضای همبستگی آمریکا بی‌نتیجه بود زیرا متحدینش از خفقان اقتصادی خود می‌ترسیدند و لذا عیناً مانند زمان جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۹۷۳ رفتار نموده و بیطرفی محتاطانه‌ای در پیش گرفتند.

کارت گرفتار شده و بد هم گرفتار شده بود. اقداماتی که از طریق شخصیتها و سازمانهای بین‌المللی بعمل آورد و همینطور عملیات کومندویی که در آوریل ۱۹۸۰ برای نجات گروگانها با هلیکوپتر ترتیب داد، بطرز افتضاح‌آمیزی با شکست رو برو شد. ولی سرانجام در اثر

میانجیگری دولت العزاير، گروگانهای آمریکایی درست در همان روزی که رونالد ریگان در کاخ سفید مستقر شد، یعنی در ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱، در مقابل فدیه‌ای که قسمت اعظم آن از سپرده‌های مسدود شده ایران در آمریکا بود، آزاد شدند. ریگان جدا تهدید کرده بود که در صورتیکه قضیه قبل از انجام مراسم سوگند خوردن او خاتمه نیابد، از روش‌های خشن استفاده خواهد کرد.

در این میان شاه سابق در ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۰ در بیمارستان نظامی قاهره در گذشت و فقط یک رئیس کشور شاغل، یعنی انور سادات، در تشییع جنازه او شرکت کرد، در حالیکه در جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی که در ۱۳ اکتبر ۱۹۷۱ در تخت‌جمشید برپا شده بود، تعداد آنها خیلی بیشتر بود. قتل سادات در ۶ اکتبر ۱۹۸۱ آن یک رئیس‌کشور را هم از میان برداشت.



## فصل ۱۸

### ضعیفترین نقطه

رقابت کشورهای بزرگ در افریقا – تجاوز شوروی به افغانستان –  
پایان نفوذ انحصاری ایالات متحده در آمریکای مرکزی

انقلاب پرولتاریا بی نتیجه شکاف در ضعیفترین  
نقطه جبهه امپریالیستی است.  
استالین، اصول لنین

اظهار ضعف و عجز برای یک ابرقدرت بسیار کران تمام می‌شود. قضیه کروکانگیری در تهران به حیثیت واعتبار آمریکا که درنتیجه یک سلسله عقب‌نشینی از هندوچین آغاز و در سراسر جهان سوم مخصوصاً افریقا ادامه پیدا کرده بود، ضربه مهلهکی وارد ساخت. بدینخانی افریقا از تضاد وحشتناک بین فقر مردم آن درنتیجه سالها بردگی و بیماری و ثروتی که در دل خاک آن نهفته است، ناشی می‌شود.

پس از اضمحلال امپراتوریهای مستعمراتی، بعضی از رهبران افریقایی مانند قوام نکروم و هایله سلاسی برای آنکه یکبار دیگر امپریالیستهای جدید دست به روی این ثروتها نگذارند، آرزوی تشکیل کشورهای متعدد افریقا و یا لااقل تشکیل گروه‌بندیهای منطقه‌ای را که به صورت عامل پیشرفت و ارتباط قاره سیاه درآیند، داشتند. اما برای نیل به این هدف یک حداقل تشکیلات دولتی و وجود آن ملی لازم است که قاره افریقا فاقد آن بود و در همه جای آن بجز دسته‌بندیهای نژادی و قبیله‌ای چیزی بنتظر نمی‌رسید و هرگاه می‌خواستند مرزهایی را که دول استعمارگر تعیین کرده بودند، براساس این وضع تغییر بدهند، امکان داشت کار به‌جنگ و هرج و مرج و زدوخورد بکشد، لذا کشورهای عضو «سازمان وحدت افریقا» در اجلاس ۲۱ ژوئیه ۱۹۶۴ در قاهره باتفاق آراء متعهد شدند «مرزهای موجود در

زمان نیل به استقلال را محترم بشمارند»<sup>۱</sup> و از آن تاریخ این اصل را بدقت رعایت کرده‌اند و با استثنای ساحل عاج و گابون که آنهم به تعریک فرانسه بین سال‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۶۹ از قبایل مسیحی ایبو در ایالت بیافرا در برابر دولت نیجریه حمایت کردند، تاکنون از این اصل تخطی نشده است.

اما برخواردهای دیگری هم قاره سیاه را غرق درخون کرده است که در همه آنها عامل اصلی اختلافات نژادی و مذهبی بوده و در اغلب موارد رقابت بین اسلام که از شمال بسوی جنوب درحال گسترش می‌باشد و مذاهب سنتی جنوب که غالباً مسیحیت سعی دارد جانشین آنها شود مسئله آفرین بوده‌اند. ابرقدرتها و کشورهای بزرگ و متوسط خارجی نیز بمحض اینکه منافعشان اقتضا کند، تردیدی در مداخله در اینگونه اختلافات به‌خود راه نمی‌دهند.

در صف اول کشورهای مزبور، جمهوری افریقای جنوبی قرار دارد که در آن، کمتر از پنج میلیون نفر سفیدپوست بر ۱۸ میلیون سیاهپوست و سه میلیون نفر دورگه و آسیایی حکومت می‌کنند. این فرزندان بوئرها همراه با بازماندگان فاتحان انگلیسی، بدون توجه به اعتراضات خارجی، تفوق نژادی را به صورت یک اصل مسلم درآورده‌اند و تحت عنوان «آپارتاید» جدایی تقریباً کاملاً بین نژادها برقرار کرده‌اند.

این کشور که در حال مبارزة دائمی با سایر کشورهای افریقایی و عقاید تساوی نژادی دوران ما بسر می‌برد، بر راههای دریایی که دوسوم مواد استراتژیکی جهان از آن می‌گذرند، نظارت دارد؛ ۵۹ درصد طلا و ۴۷ درصد پلاتین و وانادیوم کره زمین را استخراج می‌کند و بدین ترتیب قادر است بازار پولی جهان را به میل خود دچار آشوب سازد. اگر روزی افریقای جنوبی به دست شورویها بیفتند، کرملین ۹۸ درصد پلاتین و ۹۵ درصد وانادیوم و ۹۰ درصد منگنز و ۶۹ درصد کروم روی زمین رادر اختیار خواهد داشت.<sup>۲</sup> به همین جهت دولتهای غربی در اجرای مجازاتهایی که گاه بگاه سازمان ملل متحد به اصرار جهان سوم به پرتویریا تعیین می‌کند، دچار تردید می‌شوند.

افریقای جنوبی مدت مديدة بوسیله یک دیوار محکم حمایت می‌شد. در

1) *Annuaire français de Droit International*, 1964, p. 265.

2) Report of the Study Commission on U. S. Policy towards Southern Africa, Berkeley, Los Angeles and London, 1981, p. 312.

غرب آن سرزمین افریقای جنوب غربی که درگذشته متعلق به آلمان بوده و اکنون نامبیا نامیده می‌شود قرار دارد که قیومت آن بعداز جنگ جهانی اول از طرف جامعه ملل و بعداز جنگ جهانی دوم از طرف سازمان ملل متعدد به آن کشور واکندا شده و دارای بزرگترین ذخایر اورانیوم جهان است. در سال ۱۹۶۶ شورای امنیت قیومت مذبور را از افریقای جنوبی پس گرفت ولی این کشور بی‌اعتنای با این تصمیم، همچنان سرزمین نامبیا را در اختیار دارد. در شرق آنهم رودزیا قرار گرفته است که در آن سفیدپوستان انگلیسی نژاد، بعداز عزیمت انگلیسیها و علی‌رغم مخالفت سازمان ملل متعدد یک دولت خودمختار تأسیس کردند. پشتسر این کشورها آنگولا و موزامبیک قرار دارند که پرتغال قصد داشت به‌هر قیمتی شده آنها را حفظ کند. قدری به‌سوی شمال نیز کشور وسیع زئیر، یعنی کنگوی سابق بلژیک، واقع شده که بزرگترین کشور افریقایی و منطقه نفوذ سرمایه‌داریهای بزرگ بشمار می‌رود.

در سال ۱۹۵۸ که گینه به استقلال نائل شد و سکوتوره حاضر به قبول پیشنهاد ژنرال دوگل مبنی بر باقی‌ماندن در جامعه فرانسه نگردید، دولت شوروی کوشش کرد جای پایی در آن کشور ایجاد کند ولی با عدم موفقیت روبرو شد. لذا در سال ۱۹۶۰ به تقاضای کمک پاتریس لوکومبا نخست‌وزیر کنگوی بلژیک که گرفتار تعزیزی‌طلبان ایالت کاتانگا به رهبری موسی چومبه شده بود که از جانب محافل سرمایه‌داری بلژیک حمایت می‌شدند، پاسخ مثبت داد.<sup>۳)</sup> به‌دبیال قتل لوکومبا در ژانویه ۱۹۶۱ گیزانگا و موله‌له طرفداران وی، با کمک چه گوارا و دویست داوطلب کوپایی – که بعدها حضورشان در آن کشور افشا گردید<sup>۴)</sup> – تا مدتی مشغول مبارزه با حکومت سیریل آدولا عامل‌آمریکاییها بودند و حتی یک جمهوری خلق در استانی ویل ایجاد کردند، ولی نتوانستند در سال ۱۹۶۴ در مقابل دخالت چتربانزان بلژیکی که برای نجات هموطنان اسیرشان از دست نیروهای انقلابی شتافته بودند، مقاومت کنند. سال بعد، یک گروهبان سابق نیروهای استعماری بنام دزیره موبوتو که به‌درجه ژنرالی ارتقاء یافته بود و مدتی هم برای سازمان سیا جاسوسی می‌کرد، به دستیاری سازمان مذبور، قدرت را در کنگو به‌دست گرفت و بی‌درنگ دیپلماتها و کارشناسان اروپای

3) Fontaine, *op. cit.*, tome 2, pp. 410-20.

4) Jean Ziegler, «Guevara in Afrika», Francfort, Fischer, 1969, pp. 68 sq.

شرقی را از آن کشور اخراج کرد.

در اوائل دهه ۱۹۷۰، در مجموع چنین بنظر می‌رسید که شوروی در رخنه کردن به قاره افریقا شکست خورده است. رفتار تکبرآمیز کارشناسان روسی چندان فرقی با مستشاران آمریکایی نداشت، مضافاً که کارشناسان چینی هم در همه جای افریقا ظاهر شده و در تانزانیا به ساختمان یک خط آهن و در موریتانی در اجرای چند طرح عمرانی شرکت داشتند و زندگی ساده آنان بکلی با زندگی بورژوا مآبانه رقبای روسی‌شان تفاوت داشت و مرتب آنها را متهم به امپریالیسم زیر ماسک سوسیالیستی می‌کردند. اما انقلاب پرتغال بکلی این وضع را تغییر داد.

مانطور که قبل افتیم جنگهای مستعمراتی باعث سقوط حکومت دیکتاتوری در لیسبون گردید. در آنگولا یک حزب ملی‌گرا که از سال ۱۹۱۰ تأسیس شده بود فعالیت می‌کرد ولی در مارس ۱۹۶۱ قبایل باکنگو که از مهمترین واحدهای نژادی شمال آن کشور بشمار می‌روند، شورش کردند. در همین حال عده دیگری از مخالفان سلطه پرتغالیهای لوآندا پایتخت آن کشور حمله‌ور شدند و زندان شهر را تصرف کردند. سرکوبی شورش‌های مزبور بسیار وحشتناک و خونین بود و روزنامه «آبزرور» چاپ لندن در شماره ۲۱ مه ۱۹۶۱ گفتگو از سی تا پنجاه هزار نفر کشته می‌کرد.

شورش مزبور که این همه قربانی داده بود، در داخل خود از سه قسم تشکیل می‌شد. اول جبهه ملی آزادی‌بخش (فنلا) به رهبری هولدن روپرت، دوم «اوئیتا» به رهبری یونس ساویمبی که سازمانهایی براساس قبیله‌ای و کاملاً طرفدار غرب بودند و سوم، نهضت خلق برای آزادی آنگولا (مپلا) به رهبری یک پزشک پروتستان بنام آگوستینو نتو که عقاید مارکسیستی خود را پنهان نمی‌کرد و در میان صفوف آن عده‌ای دورگه و حتی پرتغالیهای متولد آنگولا دیده می‌شدند و ادعا می‌کرد بیشتر از سازمانهای دیگر طرفدار دارد.

هنگامیکه لیسبون تصمیم گرفت استقلال مستعمراتش را برسمیت بشناسد، علی‌رغم میانجیگیریهای متعدد سازمان وحدت افریقا، سه‌سازمان مزبور نتوانستند با هم کنار بیایند و آشتی کنند و هریک سعی می‌کرد مواضع دیگران را تصاحب کند و طرفداری احزاب گوناگونی را که در

آن زمان مانند قارچ در پرتغال روییده بودند، جلب نماید. مخصوصاً سازمان «مپلا» که مورد پشتیبانی کامل روزا کوتینیو مشهور به دریاسالار سرخ فرمانده نیروی دریایی پرتغال بود.

در ۱۵ ژانویه ۱۹۷۵ ملوأنتونش وزیرخارجه پرتغال توانست سندی را به امضای سه سازمان برساند و تا زمان استقلال از پرتغال که قرار بود در اواسط نوامبر آن سال صورت بگیرد، مسئولیتهای دولتی را بین آنها تقسیم کند. ولی اجرای این سیستم سه‌هزاری در عمل کار آسانی نبود و بزودی جنگ داخلی میان آنها شروع شد و ارتش پرتغال از دخالت در جنگ مزبور خودداری کرد و انبوه پرتغالیهای مقیم آنگولا رهسپار وطنشان گردیدند.

در اواخر ماه اکتبر سازمان شبه کمونیستی «مپلا» پایتخت آنگولا را در تصرف داشت و در دو قدمی پیروزی بنظر می‌رسید. ولی ژنرال موبو تو رئیس جمهوری زئیر که آرزو دارد روزی رئیس یک کنفرادسیون منطقه‌ای بشود، هزاران نفر از سربازان خود را به کمک سازمان «فنلا» به رهبری هولدن روبرتو فرستاد. روز ۱۱ نوامبر ۱۹۷۵ که قرار بود استقلال آنگولا اعلام شود، آکوستینو نتو در پایتخت تأسیس یک «جمهوری خلق» را اعلام کرد و در همان حال هولدن در رأس سربازان زئیر که به ۲۵ کیلو متری لوآندا رسیده بودند، ایجاد یک «جمهوری دمکراتیک» را بشارت داد. از جانب دیگر، نیروهای افریقای جنوبی در ۲۳ اکتبر از مرز آنگولا گذشته به دویست کیلومتری پایتخت رسیده بودند.

دولت آمریکا از مدت‌ها پیش از هولدن روبرتو و سازمان «فنلا»، پشتیبانی می‌کرد. روزنامه «نیویورک تایمز» می‌نویسد: «از سال ۱۹۶۲ هولدن روبرتو برای ایجاد ارتباط بین آمریکا و گروههای بومی که قرار بود روزی پرتغالیها را از آنگولا بیرون کنند، جانب پر زیدنت کنده و سازمان سیا را گرفته بود.»<sup>۵</sup> شواهد نشان می‌دهد که آمریکاییها تعاوzen دوجانبه نیروهای زئیر و افریقای جنوبی را تشویق کرده و در این صورت از مهره بازنده استفاده کرده‌اند، زیرا بطوریکه جان استاکول نماینده سازمان سیا در گزارشی به رؤسایش می‌نویسد: «در ژوئیه ۱۹۷۵ سازمان «مپلا» آشکارا در شرف پیروزی بود و به نظر بسیاری از سناتورها و رهبران آمریکایی، بهترین سازمان برای اداره آنگولا بود و خصوصیتی هم

با آمریکا نداشت. سازمان سیا ۳۱ میلیون دلار خرج کرد که جلو پیروزی آنرا بگیرد، معذلك شش ماه بعد «مپلا» پیروز شد و ۱۵ هزار سرباز کوبایی با موافقت بسیاری از کشورهای جهان سوم و آنگولا مستقر گردیدند.<sup>۶</sup>

کوباییها در افریقا چه می‌کردند؟ بدون شک مدت‌ها طول خواهد کشید تا معلوم شود فکر اعزام سربازان کوبایی به افریقا از مفz چه کسی ناشی شده است و اظهارات فیدل کاسترو را هم مبنی بر اینکه خود او این تصمیم را در ۵ نوامبر ۱۹۷۵ اتخاذ کرده است نمی‌توان باور کرد زیرا سربازان مزبور از مدت‌ها پیش در نقاط مختلف افریقا پراکنده بوده‌اند. با توجه به دقیقی که مسکو در جلوگیری از صدور انقلاب کوبا به کشورهای آمریکای لاتین بکار می‌برد، استبعادی ندارد که این ابتکار از هاوانا باشد. ژان زیگلر در کتاب «دست‌اندازی به افریقا» با اشاره به نقش بسیار مهم سیاه‌پوستان جزیره کوبا در شورش‌هایی که در طول قرن نوزدهم علیه سلطه اسپانیاییها صورت گرفته است می‌نویسد: «کوبایی‌های قرن بیستم با پیاری به برادران همگون و هم نژاد خود، دینی را که به گردند داشتند، ادا کردند»<sup>۷</sup> باید علاوه کرد که فیدل کاسترو بعد از مرگ غم‌انگیز چه‌گوارا و سقوط رژیم آنده و ناکامیهای متعدد در داخله کوبا، نیاز مبرمی به پیروزی در خارج از منزه‌ایش داشت.

به هر صورت، فیدل کاسترو این امر را شخصاً درست گرفته و در سخنرانی ۱۹ آوریل ۱۹۷۶ اظهار داشت: «کسانی که سیاه‌پوستان را به صورت بردۀ درآورده و به آمریکا فرستاده بودند، هرگز باور نمی‌کردند روزی یکی از کشورهایی که برده‌گان را پذیرفته است، جنگجویانی برای نجات افریقا بفرستد». <sup>۸</sup> اگر قول گابریل کارسیا مارکز نویسنده کلمبیایی را باور کنیم، «قبل از عزیمت هر واحد کوبایی به افریقا، فیدل برایشان در تئاتر هاوانا نطق می‌کرد و تا کنار کشتن آنها را

6) Peter Pringle, «Africa 1: C. I. A. lets the Cubans in», *Sunday Times*, 28 mai 1978.

7) Jean Ziegler, «Main basse sur l'Afrique», Paris, Éd. du Seuil, 1978, p. 13.

8) Fidel Castro, *Angola: Giron Africain*, La Havane, Éd. Politicas, 1976, p. 13.

بدرقه می‌کرد...»\*

در ۹ دسامبر ۱۹۷۵ پرزیدنت فورد در مورد عواقب دخالت کوباییها در افریقا به مسکو هشدار داد ولی خودش بخوبی می‌دانست که به آن اعتنایی نخواهد شد زیرا کنگره آمریکا که هنوز بشدت تحت تأثیر واقایع ویتنام قرار داشت، تصمیم گرفته بود از درگیری درقاره سیاه ممانعت کند. کیسینجر این موضوع را پنهان نمی‌کرد و در دیداری که در همان زمان با روزنامه‌نگاران در پاریس بعمل آورد، بصراحت اظهار داشت: «من می‌خواهم به ملاقات برزنف بروم و به او بگویم که دست از آنگولا بردارید و گرن... و گرن چه؟...»<sup>۱۰</sup> بلا فاصله پرواز هوایپیماهای شوروی به مقصد آنگولا که مدت پانزده روز قطع شده بود، مجدداً آغاز گردید.

در ژانویه ۱۹۷۶ وزیر دفاع رژیم آگوستینو نتو اعتراف کرد که چهار هزار کوبایی در آنگولا هستند.<sup>۱۱</sup> یک ماه بعد کیسینجر ادعا کرد که این عدد ۱۱۰۰۰ نفرند.<sup>۱۲</sup> و بهر حال دخالت کوباییها موجب گردید که پیشروی نیروهای افریقای جنوبی در دویست کیلومتری جنوب لوآندا متوقف شود و نیروهای «فنلا» علی‌رغم پشتیبانی مزدوران آمریکایی و انگلیسی به سرزمین باکنگو عقب رانده شوند. در پایان ماه مارس، آخرین نفرات افریقای جنوبی به نامبیا عقب‌نشینی کردند و به دنبال آن قسمت عمده قوای کوبایی از آنگولا خارج شد ولی هنوز تعداد زیادی «کارشناس» مسلح یا غیر مسلح کوبایی در آن کشور وجود دارند که در معیت رفقاء اشان که از کشورهای عضو پیمان ورشو مخصوصاً آلمان شرقی آمده‌اند، نقش مهمی در حمایت از رژیم و رهبران آن ایفا می‌کنند.

آگوستینو نتو در سال ۱۹۷۹ درگذشت ولی چه قبل از مرگ وی و چه بعداز آن رژیم لوآندا هرگز نتوانست حاکمیت خود را بر سراسر آن کشور وسیع مستقر سازد. پیروان سازمان او نیتا بهره‌بری یونس ساویمبی با حمایت افریقای جنوبی به صورت قوای چریکی درآمده و قسمتی از نواحی مرکزی آنگولا را در دست دارند و مانع از کار راه آهن بنگوئلا و

\* گابریل گارسیا مارکن در سال ۱۹۸۲ برنده جایزه ادبیات نوبل گردید. - م.

9) Gabriel Garcia Marquez, «Opération Charlotte», *Libération*, 31 janvier 1977.

۱۰) یادداشت‌های شخصی نویسنده.

11) *Sunday Times* 25 janvier 1976.

12) U. S. A. - Documents, no 2459, février 1976.

حمل مس صادراتی زئیر به بندر کابیندا می‌شوند. نیروهای افریقای جنوبی نیز گاهگاهی داخل خاک آنگولا می‌شوند و پایگاههای چریکهای سواپو (سازمان خلق افریقای جنوب غربی) را که هدف استقلال نامیبیا است، مورد حمله قرار می‌دهند. خبر حملات مزبور بندرت در مطبوعات بین‌المللی درج می‌شود ولی در اینجا ما می‌توانیم بگوییم که فقط در حمله‌ای که در ۱۹۷۸ مه ۴ با شرکت هوایپماهای غولپیکر آمریکایی و هلیکوپترهای فرانسوی به دهکده کاسینگا بعمل آمد ۶۰۰ نفر بهقتل رسیدند که اکثر آنان زنان و کودکان بودند.

استقرار جمهوری خلق در آنگولا، وضع استراتژیکی افریقای جنوبی را بطور اساسی تغییر داده است. نهضتهای ملی به حد قابل ملاحظه‌ای تشویق شده‌اند که یک نمونه آن شورش‌هایی بود که از ۱۶ تا ۲۳ ژوئن ۱۹۷۶ در سوئتو و سایر مناطق سیاهپوست نشین آن کشور رخ داد و علت آن اجباری کردن تدریس زبان آفریکانس، یعنی زبان بازماندگان بوئرها، در مدارس سیاهپوستان بود. سرکوبی این شورش بطرز بسیار وحشیانه‌ای صورت گرفت و تعداد کشته‌شدگان به ۱۷۶ نفر بالغ گردید. اما این فدایکاریها بی‌نتیجه نبود، زیرا رهبران پرتوریا را وادار کردکه در اجرای طرح عجیب‌شان در ایجاد مناطقی بنام «بانتوستان» تسريع کنند. در این مناطق که در خاک جمهوری افریقای جنوبی قرار دارند، دولتهای سیاهپوست محلی تشکیل و به ساکنان آن تابعیت دولتهای مزبور داده می‌شود، حتی اگر مجبور باشند بعلت محل کارشان در نقاط دیگر افریقای جنوبی اقامت کنند و هیچگونه ارتباطی هم با کشور فرضی‌شان نداشته باشند.

نظر به اینکه «آپارتاید» یعنی سیاست جدایی سفیدپوستان از سیاهپوستان در سرزمین نامیبیا رسم‌آور ملغی شده است، رژیم افریقای جنوبی ناچار شد مذاکراتی را با «گروه تماس» سازمان ملل متعدد مرکب از نماینده‌گان آمریکا، کانادا، فرانسه، انگلستان و جمهوری فدرال آلمان آغاز کند و به دنبال آن توافقی رادر سال ۱۹۷۸ در خصوص ترتیب نیل به استقلال سرزمین مزبور، با سازمان سواپو و شورای امنیت امضا کند. اما افریقای جنوبی به بهانه اینکه دبیرخانه سازمان ملل در اجرای این توافق جانب سازمان سواپو را گرفته، یک انتخابات قلابی بدون نظارت بین‌المللی در سرزمین مزبور ترتیب داد که مورد اعتراض شدید سازمان ملل قرار گرفت. در این انتخابات حزب «اتحاد دمکراتیک تورنهال» که مورد حمایت و دست نشانده افریقای جنوبی است، اکثریت قاطع را بدست آورد. به

نوشتۀ ژرار شالیان، «سیاست افریقای جنوبی براین قرار گرفته که تا پنج سال دیگر یک دولت موافق خود و مورد قبول جامعه بین‌المللی در نامیبیا برس کار آورده، زیرا در سال ۱۹۸۱ روش خاصی برای غنی‌کردن او را نیوم مستخرجه از سرزمین مزبور کشف کرده است تا هر وقت مایل باشد بتواند بمب اتمی بسازد و لذا تصور نمی‌رود هیچ‌گونه راه سازش و آشتی در این قطبیه باقی مانده باشد.»<sup>۱۳</sup> روی کارآمدن ریکان که تمام بدغایتی‌های دنیا را ناشی از سیاست تجاوز کارانه شوروی می‌داند و در نتیجه از همه دشمنان آن کشور اعم از نژادپرست و غیره حمایت می‌کند، موضع رژیم افریقای جنوبی را تعکیم کرده است.

پیروزی طرفداران شوروی در آنگولا، فقط برای افریقای جنوبی دردرس ایجاد نکرد چون دشمنان موبوتو هم پایگاهی برای عملیات خود بدست آورده‌اند. باید خاطرنشان کرد که رژیم زئیر بسیار آسیب‌پذیر است زیرا ذخایر معدنی آن کشور در ایالت شابا (کاتانگای سابق) متمرکز است و اگر ایالت مزبور را از دست بدهد، عمرش دیری نغواهد پایید. مضافاً که از لعاظ امور مالی، یکی از فاسدترین رژیم‌های روی زمین بشمار می‌رود.

ژنرال رئیس جمهوری خود را پیامبر جدیدی می‌داند و با عنوان کردن عقایدی درباره «اصالت» که مفهوم آن چندان روشن نیست، از اجرای مراسم سایر مذاهب جلوگیری می‌کند و آیین اختراعی خود را جایگزین آنها ساخته است و هر کس را هم که در رعایت آن قصور و کوچکترین انتقادی کند، بی‌چون و چرا به زندان یا چوبه دار می‌سپارد.<sup>۱۴</sup>

استقرار جمهوری خلق در آنگولا، موبوتو را از حمایت چریک‌های ضد کمونیست هولدن رو برتو و تجزیه‌طلبان ایالت کابیندا (واقع در همسایگی کشور کنگو برای اویل که دارای معادن مهم نفت می‌باشد) منصرف نکرد. حمله هزاران نفر از افراد «جبهه ملی آزادی‌بخش کنگو» که در اردوگاه‌های آنگولا تعلیم دیده بودند به ایالت شابا، در ۱۰ مارس

13) Gérard Chaliand, *L'Enjeu africain*, Paris Éd. du Seuil 1980, p. 99.

14) Pierre Bianès, *L'Afrique aux Africains*, Paris, Armand Colin, 1980, p. 414.

۱۹۷۷، پاسخ دندان‌شکنی به‌اینگونه تحریکات موبوتو بوده است. مهاجمین بسرعت بسوی شهر کولوزی که مرکز اصلی شرکت معادن «ژکامین» در آن قرار دارد به پیشروی پرداختند. بسیاری از آنان سربازان سابق کاتانگایی طرفدار موسی چومبه بودند که در سال ۱۹۶۰ به سرمایه‌داران بلژیکی خدمت می‌کردند اما این‌بار احساسات موافق کلیه چپگرايان دنیا با آنها بود. پل هانری اسپاک، نخست وزیر اسبق بلژیک، همیشه می‌گفت: «افریقا هنوز در مرحله قبل از ایدئولوژی بسی می‌برد..»<sup>۱۵</sup> و ظاهراً چندان بی‌ربط هم نمی‌گفت زیرا احساسات قبیله‌ای و نژادی بیش از هرچیز بر مردم این قاره تسلط دارد و به‌همین جهت همانهایی که دیروز در خدمت استعمارگران پرتغالی بودند، بمحض سقوط چومبه و دیکتاتوری در لیسبون، به خدمت رژیم نتو درآمدند.

مهاجمین مزبور ابتدا بدون روبرو شدن با هیچگونه مقاومتی پیشرفت کردند و موبوتو که خود را در شرف سقوط می‌دید از پاریس یاری طلبید. از ماه اوت ۱۹۵۷ که ژیسکار دستان از لئوپولدویل که بعداً کینشازا نامگذاری شد دیدن کرده بود، همکاری وسیعی بین دوکشور آغاز و سیل اسلحه و مهمات فرانسوی بسوی زئین سرازیر گردید و فرانسه از چریکهای ضد کمونیست آنگولا پشتیبانی می‌کرد. ژیسکار پیام کمک موبوتو را برای حسن دوم پادشاه مغرب فرستاد و وی یک تیپ برگزیده ارتش خود را بی‌درنگ به ایالت شابا اعزام داشت. افراد مزبور با هواپیماهای باری ترانسال فرانسوی به زئین حمل شدند و گروهی از اعضای سازمان امنیت فرانسه از آنان استقبال نمودند.

نیروهای مغربی با دادن هشت نفر تلفات که چهار نفر شان در یک تصادف اتومبیل کشته شدند، توانستند مهاجمان را عقب برانند و تار ومار کنند.<sup>۱۶</sup> این شکست باعث بہت و حیرت مهاجمین که انتظار چنین عکس‌العملی را نداشتند گردید. همینطور شورویها که روی بیطری امریکا حساب می‌کردند و بدون شک معتقد بودند کثرت تعداد مهاجمین هرگونه مقاومتی را بی‌اثر خواهد کرد، سکوت را حفظ و دنباله عملیات را به بعد موکول کردند.

moboتو بمحض اینکه احساس کرد خطر رفع شده است، دست به تصفیه

(۱۵) یادداشت‌های شخصی نویسنده.

16) Jean-François Chauvel, *Kolwezi, les secrets du raid*, Paris, Olivier Orban, 1978, pp. 37-42.

شدیدی در ارتش زد و سیزده افسر را تیرباران کرد. بوند وزیر خارجه اش هم تنها با وساطت کشورهای عضو سازمان وحدت افریقا توانست جانش را نجات دهد، ولی کوچکترین اقدامی برای بهبود وضع و مبارزه با فساد بعمل نیامد.

در ماه مه ۱۹۷۸ خبر رسید که یکبار دیگر افراد جبهه آزادیبخش به ایالت شابا حمله برده‌اند ولی برای آنکه آنگولا را درگیر نکنند، این بازار غریق زامبیا دست به عملیات زده‌اند. در ۱۳ مه کولوزی سقوط کرد و غارت و کشتار وحشتناکی رخ داد که طی آن ۹۳ اروپایی و ۷۵۰ افریقایی به قتل رسیدند.

یکبار دیگر موبوتو از ژیسکار دستان یاری طلبید و این بار رئیس جمهوری فرانسه پاسخ داد که بهتر است دولت بلژیک که اتباعش در منطقه بیشتر در معرض خطر بودند اقدام کند. ما بلژیکیها در این هنگام گرفتار دودستگی بودند و لذا هانری سیمونه وزیر خارجه آن کشور احتمال کنار آمدن با مخالفان موبوتو را مطرح کرد. تا اینکه سرانجام فرانسه تصمیم گرفت خودش بتنهایی دست به عمل بزند. در ۱۸ مه چتر بازان فرانسوی در کولوزی فرود آمدند و با کمک نیروهای موبوتو فرودگاه آن شهر را متصوف شدند. کارتر پشتیبانی خود را از این عملیات اعلام کرد و ژنرال هیگ فرمانده کل نیروهای آتلانتیک هواپیماهای باری آمریکا را در اختیار فرانسویان قرار داد. تعداد کمی بلژیکی هم در عملیات مزبور شرکت کردند ولی ابتکار عمل در دست فرانسویان بود. رهبر حزب سوسیالیست بلژیک در ۲۳ مه اعلام داشت: «مساعی دولت بلژیک برای آرام‌سازی کولوزی بعلت دخالت فرانسویان که به‌ما تحمیل شده بود موقوف گردید».<sup>17)</sup>

در پاریس مخالفان دولت، ژیسکار دستان را بخاطر اینکه بدون اجازه پارلمان فرانسه ارتش را در عملیات جنگی شرکت داده است، بشدت مورد حمله قرار دادند. کمیسیون امور خارجی مجلس ملی اعلامیه‌ای منتشر کرد و اعلام داشت‌که «اعزام نیروهای نظامی از اختیارات دولت است ولی باید قبل از تصویب پارلمان رسیده باشد». در برابر این مخالفتها، ژیسکار موفق شد دخالت نظامی خود را به تصویب کنفرانس سران کشورهای افریقایی فرانسه‌زبان که در ۲۲ مه ۱۹۷۸ در پاریس تشکیل شده بود،

17) Ibid., p. 116.

18) Ibid., p. 180.

برساند. در خلال این ایام سربازان فرانسوی و بلژیکی توانستند کولوزی را از مهاجمین پس بگیرند و بلافاصله به تخلیه زئیر پرداختند و جای خود را به سربازان اعزامی از مغرب، سنگال، توگو، گابن و ساحل عاج دادند که به منظور استقرار امنیت تا ماه اوت ۱۹۷۹ در آنجا باقی ماندند. در این هنگام شرایطی از جانب حامیان آمریکایی و فرانسوی و بلژیکی موبوتو به او تحمیل شد که ویرا کاملا تحت قیومت آنان درآورد.<sup>19</sup> رئیس جمهوری زئیر مجبور شد فرمان عفو عمومی بدهد و با بازگشت یکصد و پنجاه هزار پناهنه به ایالت شایا موافقت کند و حقوق کلیسای کاتولیک را اعاده و بالاخره با نتو رئیس جمهوری آنگولا آشتی کند. توافق بین این دو رهبر به سبک افريقيایی بعمل آمد و هر یک متعهد شدند که از ارسال آذوقه برای مخالفین طرف مقابل در خاک کشورشان خودداری کنند.

اما شورویها در این جریان نه تنها ضرری عایدشان نشد، بلکه سودهم بردنده زینا در اوائل مه ۱۹۷۸ توانستند به کمک رفقاء لهستانی و آلمان شرقی خود کلیه محصول کوبالت دنیا را که زئیر ۶۰ درصد آنرا تولید می‌کند از قرار تنی ۷۷۵ هزار فرانک بخرند. کوبالت ماده بسیار کمیابی است که در صنایع هوایپیماسازی و فضانوردي بکار می‌رود و پنج روز بعد از حمله به شایا، بهای هر تن آن به ۲،۲۵۰،۰۰۰ فرانک افزایش یافت. سخنگوی وزارت خارجه آمریکا در این خصوص چنین اظهار نظر کرد: «ما هیچگونه دلیل سوءنیتی در خرید کوبالت از طرف شوروی نمی‌بینیم. شورویها در این معامله عیناً مانند یک سرمایه‌دار زرنگ رفتار کرده‌اند.»<sup>20</sup> معلوم می‌شود می‌توان در عین کمونیست بودن، معامله‌گر خوبی هم بود. قبل از قضیه خرید غلات آمریکایی در سال ۱۹۷۲ نمونه آن را در فصل دهم مشاهده کرده‌ایم.

برای خاتمه دادن به این بحث مربوط به اثرات استعمار زدایی در جنوب افریقا در روابط بین شرق و غرب، باید به دو کشور که مدت‌ها است عملاء در حال جنگ با یکدیگر بسرمی‌برند، یعنی موزامبیک و رودزیا که امن‌وزه زیمبابوه نامیده می‌شود نیز اشاره‌ای داشته باشیم.

19) Biarnès, *op. cit.*, p. 422.

20) *Die Welt*, 6 mars 1979.

موزامبیک با قریب نه میلیون نفر جمعیت، بزرگترین مستعمره پرتغال در افریقا بشمار می‌رفت. برخلاف آنگولا، سه‌سازمان استقلال طلب موزامبیک موفق شدند در سال ۱۹۶۲ در یکدیگر ادغام شوند و «جبهه دموکراتیک موزامبیک» یا فرهنگیو را بوجود آورند. رقابت بین طرفداران شوروی و طرفداران چین، اختلافات چندی در صفوں جبهه مزبور ایجاد کرد ولی از ماه مه ۱۹۷۰ سامورا ماشل فرمانده کل چریکها توانست قدرت خود را تعکیم بخشد، بطوریکه در دوران انقلاب پرتغال مقامات لیسبون او را به عنوان تنها رهبر موزامبیک می‌شناختند و استقلال این کشور بدون تصادمات شدید، اعلام گردید.

این یک پیروزی دیگر برای شوروی بود زیرا سامورا ماشل اولین سفر رسمی خود را در ماه مه ۱۹۷۶ به آن کشور اختصاص داد و قبل از عزیمت اعلام داشت: «ما به روسیه شوروی که میهن لینین کبیر است می‌رویم، زیرا شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی متعدد ملت ما بشمار می‌روند.»<sup>۲۱</sup>

وجبه طرفداران چین در جبهه فرهنگیو و سراسر افریقا، به علت طرفداری مانو از موبوتو و دو سفر رسمی نامبرده به چین تا حدود زیادی کاهش یافته بود. روزنامه «مردم» چاپ پکن در مارس ۱۹۷۷ نوشت: «ملت زئیر ملت شجاعی است که در سالهای اخیر تحت رهبری پرزیدنت موبوتو و با وحدت کامل، یک‌تنه در برابر فشارهای امپریالیستی‌های سوسیالیست‌نما مقاومت کرده است و این امر بیداری وجودان ملل افریقایی را نشان می‌دهد.»<sup>۲۲</sup>

در ۳۱ مارس ۱۹۷۷ یک قرارداد دوستی بین مسکو و ماپوتو (اسم جدید لورنسو مارکز پایتخت موزامبیک) به‌امضا رسید که در ماده ۷ آن پیش‌بینی شده بود که «طرفین مبارزه علیه نیروهای امپریالیسم را ادامه خواهند داد و تا نابودی کامل استعمار به‌سیک قدیم و جدید و تبعیض‌نژادی و آپارتاید از پای نخواهند نشست.»<sup>۲۳</sup> مکمل بودن اقتصاد افریقای جنوبی که دشمن شماره یک سیاه‌پوستان بشمار می‌رود و موزامبیک مارکسیست‌لنینیست، باعث شده است که بین این دوکشور یک نوع همکاری

21) «Moscow's Control on Mozambique and Angola», Foreign Affairs Research Institute, Londres, no 24, 1977.

22) Pékin Information. 28 mars 1977.

23) «Moscow's Control on Mozambique and Angola». Ibid.

عملی وجود داشته باشد و از رویارویی با یکدیگر خودداری کنند. سه‌چهارم واردات بندر ماپوتو به مقصد جمهوری سفیدپوستان می‌رود و افریقای جنوی بزرگترین مشتری برق تولید شده از سد کابورا—بasa در موزامبیک می‌باشد که ساختمان آن مقارن اعلان استقلال این کشور به پایان رسیده است. ضمناً در حدود ۲۵ هزار نفر از اهالی موزامبیک در کشور آپارتاید به کار اشتغال دارند. این روابط مانع نمی‌شود که چریکهای ضدکمونیست موزامبیک به رهبری آلفونسو جاکوموگاه بگاه خطوط ارتباطی بین‌دوکشور و سیمهای برق فشار قوی به مقصد پرتوریا را به منظور خرابکاری قطع کنند.

مسئله رودزیا که یک اقلیت سفیدپوست توانست بعداز قطع رابطه با کشور اصلی خود، مدت پانزده سال رژیم استعماری را حفظ نماید، در افریقای معاصر منحصر بفرد است. آنچه راکه اقلیت فرانسوی در الجزایر واقلیت پرتغالی در آنگولا می‌خواستند انجام بدھند و نتوانستند، اقلیت انگلیسی نژاد رودزیا با سرسرعتی عملی کرد. لرد سومز که در آخرین روزهای حضور انگلستان در رودزیا در سال ۱۹۸۰ نمایندگی کشورش را به عهده داشت، یادآوری می‌کند که در اوآخر قرن نوزدهم، لندن علی‌رغم میل باطنی خود اقدامات سیسیل رودس استعمارگر مشهور انگلیسی را که می‌خواست قاره افریقا را از قاهره تا کیپ‌تاون به زیر پرچم انگلیس درآورد و رودزیا از اسم وی مشتق شده است، تأیید می‌کرد.<sup>۲۶۰</sup> در سال ۱۹۲۳ به انگلیسی نژادان مقیم رودزیای جنوی حق خودمختاری داده شد و آنان در سال ۱۹۶۳ این حق را تبدیل به استقلال کامل داخلی کردند و بلافاصله از فدراسیونی که ده سال قبل از این تاریخ با رودزیای شمالی (زمبیای کنونی) و نیاسالند (مالاوی کنونی) تشکیل داده بودند، خارج شدند. در سال ۱۹۶۵ اقلیت سفیدپوست با وجود اختارهای مکرر انگلستان که هنوز از حاکمیت براین سرزمین چشم نپوشیده بود، رفراندومی درمورد استقلال بین افراد خود ترتیب داد و دربراپر اعتراض انگلیس. از کشورهای مشترک‌المنافع کناره‌گیری و اعلام جمهوری کرد. اقتصاد رودزیا در اثر افزایش بهای مواد معدنی پیشرفت عجیبی کرد

24) Lord Soames, «From Rhodesia to Zimbabwe» *International Affairs*, été 1980.

و این امر توأم با آب و هوای ملائم و معتدل آن کشور باعث هجوم انبوه مهاجرین اروپایی گردید. مجازات‌هایی که سازمان ملل متعدد علیه استقلال یک‌جانبه رودزیا وضع کرده بود، تأثیر ناچیزی در پیشرفت این کشور داشت. طرفداران رودزیا در آمریکا موفق شدند در سال ۱۹۷۱ اصلاحیه «برد» را به تصویب مجلس سنای آمریکا برسانند که بموجب آن تحریم واردات مواد معدنی کمیاب از رودزیا به آمریکا لغو می‌شد. در آن هنگام لندن و واشینگتن روی یک دوره طولانی ثبات در جنوب افریقا حساب می‌کردند اما از سال ۱۹۷۲ به بعد توسعه عملیات چریکی در موزامبیک، وضع را بکلی تغییر داد. چریکهای مذبور که علیه سلطه پرتغالیها مبارزه می‌کردند، به چریکهای جبهه ملی افریقایی زیمبابوه (زانو) به رهبری کشیش سیتوله که علیه سلطه سفیدپوستان رودزیا اسلحه به دست گرفته بودند کمک می‌رسانندند. یک گروه چریکی دیگر به نام «اتحاد مردم افریقایی زیمبابوه» (زاپو) به رهبری جوشوا انکومو هم پایگاه خود را در زامبیا قرار داده و زندگی را بر سفیدپوستان رودزیا تلخ کرده بود.

گران‌شدن بهای نفت در سال ۱۹۷۳ تأثیر مستقیمی در اقتصاد رودزیا کرد. ورود مهاجرین اروپایی بسرعت کاهش یافت و در سال ۱۹۷۴ که معلوم شد دیر یا زود مستعمرات پرتغال استقلال‌خواهند یافت، یان اسمیت، نخست‌وزیر رودزیا، مجبور شد کشیش سیتوله و جوشوا انکومو را از زندان آزاد کند و با آنها و همچنین اسقف موزورو رهبر میانه را و «شورای ملی افریقا» وارد مذاکره شود. در همان حال، وی با پیشنهاد میانجیگری جان ورستر نخست‌وزیر افریقای جنوبی و کنت کائوندا رئیس جمهوری زامبیا موافقت نمود.

رهبران سیاه‌پوست رودزیا اختلافات زیادی با یکدیگر داشتند و بهمین جهت بعید بنظر می‌رسید که بتوانند با زمامداران سالیسبوری که فقط حاضر به تقسیم قدرت بودند، به توافقی نائل شوند. در پایان سال ۱۹۷۵ شکست مذاکرات مذبور مسلم شد و سال بعد در اثر فشار کشورهای مشهور به «خط اول جبهه» (یعنی تانزانیا، آنگولا، بوتسوانا، موزامبیک و زامبیا) انکومو جبهه میهن‌پرستان را با رابت موگابه که جانشین کشیش سیتوله بیکفایت در رأس سازمان «زانو» شده بود، تشکیل داد.

در این هنگام آمریکا به مداخله در امور رودزیا پرداخت. کیسینجر از وقایع آنگولا و شورش‌های سووتوندو آموخته بود که اگر می‌خواهند افریقاییها در دامن شوروی نیفتدند، باید با خواسته‌های آنان واقعاً موافقت نمایند.

بهمن جهت در مورد قاره سیاه هم به دیپلوماسی رفت و آمد که قبل از ویتنام و خاورمیانه بکار برده بود متول شد و پس از جلب موافقت پرتویریا، در ۲۶ سپتامبر ۱۹۷۶، یان اسمیت را وادار کرد طرحی را که لندن و واشینگتن تمیه کرده بودند و براساس آن حکومت رودزیا در عرض دو سال به سیاهپوستان انتقال می‌یافت، پذیرد. اما مذاکرات در این زمینه مدتی درجا می‌زد و رهبران سیاهپوست اعمال خشونت‌آمیز خود را افزایش می‌دادند و این امر باعث عزیمت هزاران خانواده سفیدپوست از آن کشور گردید. انتخاب کارترا بر ریاست جمهوری آمریکا موجب افزایش فشار آمریکا به رژیم سالیسبوری گردید زیرا آندرویانگ سیاهپوست که نماینده‌گی آن کشور در سازمان ملل متحد را به عنده داشت، یکی از طرفداران جدی «افریقا متعلق به افریقاییها است» بشمار می‌رفت. وی در مصاحبه‌ای اظهار داشت: «من احساس می‌کنم که کارترا چون خودش ثروتمند نیست، نسبت بمسئل مربوط به فقر اتفاقاً دارد و درد افریقاییان فقیر را می‌فهمد.»<sup>۲۵</sup>

در سوم مارس ۱۹۷۸ رهبران سیاهپوست که در جبهه میهن پرستان شرکت نداشتند، یعنی اسقف موزوروا و کشیش سیتوله، موافقنامه‌ای با یان اسمیت منعقد کردند که موجب آن یک حکومت انتقالی روی کار می‌آمد که قانون اساسی را تدوین و انتخابات عمومی را برگزار کند.

برای اولین بار موافقت شد که آراء سفیدپوستان و سیاهپوستان دارای ارزش مساوی باشد ولی سفیدپوستان که تعدادشان فقط بیست هزار نفر در مقابل چهار میلیون سیاهپوست بود، ۲۸ درصد کرسیهای پارلمان را در دست داشته باشند. جان بارات، مدیر مؤسسه امور بین‌المللی افریقای جنوبی، می‌نویسد: «پرتویریا اعمال نفوذ شدیدی بر یان اسمیت کرد که با اسقف موزوروا و سیتوله وارد مذاکره شود به امید اینکه توده مردم به این رهبران میانه رو خواهند پیوست و موفقیت آنان سرمشقی برای دیگران خواهد شد که البته بیش از ساده‌اندیشی چیزی نبود.»<sup>۲۶</sup>

امضای این موافقنامه موجب خشم شدید انکومو و موگابه و کشورهای خط اول جبهه گردید و این دو روحانی را به عنوان عروسکهایی در دست سفیدپوستان معکوم کردند و فعالیتهای چریکی خود را افزایش دادند.

25) *Jeune Afrique*, 7 novembre 1979.

26) John Barratt, *Politique étrangère*, juin 1980, p. 414.

نیروهای رودزیایی به عنوان عمل متقابل به پایگاه چریکهای جبهه میهن پرستان در موزامبیک و زامبیا حملاتی کردند و به این ترتیب اوضاع بسرعت متوجه شد و ناامنی سراسر کشور را فرا گرفت. کوشش‌های آندرویانگ و دکتر دیوید اوئن وزیر خارجه جدید انگلیس در وادارکردن یان‌اسمیت به مذاکره با رهبران جبهه میهن پرستان، به علت سرسرعتی اسمیت و تعزیکات ورست نخست وزیر افریقای جنوبی به جایی نرسید. انتخابات عمومی که می‌باشد طبق موافقتنامه در سال ۱۹۷۸ صورت بگیرد، در آوریل ۱۹۷۹ انجام شد و در نتیجه طرفداران اسقف موزورو اکثریت کرسیها را بدست آوردند و نامبرده به نخست وزیری منصوب گردید. اما یان‌اسمیت همچنان در دولت باقی ماند و سیتوله که در انتخابات شکست سختی خورد بود، به عنوان اینکه انتخابات مخدوش بوده است از شرکت در دولت خودداری کرد.

بن‌بستی که در رودزیا بوجود آمده بود، سرانجام به دست دولت محافظه‌کار انگلیس شکسته شد. در کنفرانس کشورهای مشترک‌المنافع که در اوت ۱۹۷۹ در لوزاکا پایتخت زامبیا تشکیل گردید، مارکارت تاچر که به‌دلیل پیروزی محافظه‌کاران در انتخابات سوم ماه مه به نخست وزیری رسیده بود، تصمیم قطعی خود را به تشکیل «یک حکومت واقعی مبتنی بر آراء اکثریت سیاه‌پوستان» اعلام نمود و این امر به معنی مذاکره با جبهه میهن پرستان بود.<sup>۲۲</sup>

کشورهای خط اول جبهه که به نوبه خود گرفتار بحران اقتصادی بودند، نیاز مبرمی به حل این مشکل و نیل به توافق داشتند. لذادر ماه سپتامبر کنفرانسی با شرکت همه طرفهای ذی‌نفع در لندن تشکیل شد و در ۲۱ دسامبر ۱۹۷۹ به توافق کامل رسید. این توافق یک پیروزی بزرگ برای لرد کارینگتون وزیر خارجه نکته‌سنچ و بذله‌گوی انگلیس بشمار می‌رفت که از حمایت کامل نخست وزیر آن کشور برخوردار بود و خانم تاچر نیز بصراحت فهمانده بود که هرگاه رابت موگابه که سرسرعترین رهبر سیاه‌پوست بشمار می‌رفت این موافقتنامه را امضا نکند، اهمیتی نخواهد داشت و موافقتنامه بدون او منعقد خواهد شد.

نکته عجیب در این ماجرا این بود که موگابه برخلاف کلیه حدسیات، در انتخابات عمومی که آنقدر از آن بیمناک بود، اکثریت را بدست آورد

و وقتی به نخست وزیری کشور مستقل زیمبابوه منصوب شد، به صورت یکی از عاقل‌ترین و دوراندیش‌ترین سیاستمداران افریقایی درآمد تاجایی که فرماندهی ارتش آن کشور، یعنی همان نیرویی که سالها وی را زیر آتش گلوله‌هایش قرار داده بود، به یک نفر سفیدپوست واگذار کرد. وی دقت زیادی بکار برد تا از مسکو که همواره از رقبیش انکومو حمایت می‌کرد، فاصله بگیرد. فقط یکبار، و آن هم بسیار دیر، غریبیها توانستند با رعایت اصول عدل و انصاف یکی از بفرنج‌ترین مسائل جهانی را حل کنند.

اما فرانسویان در چاد تا این اندازه موفقیت نداشتند زیرا چادکشوری است مصنوعی که هرگز به صورت ملت وجود نداشته و مرزهای آن به شکلی که استعمارگران تعیین کرده‌اند و بخاطر متحرك بودن خطی که دارالاسلام را از دارالعبید جدا می‌کند، کاملاً فرضی است.<sup>28</sup> منظور از «سرزمین اسلام» قسمت شمالی چاد است که قبایل هربزبان آن به آزادی صحرا خو گرفته‌اند و فرانسویها مجبور شدند سالهای متمادی و حتی تا آغاز جنگ جهانی اول برای مطیع ساختن آنها بجنگند. «سرزمین بردگان» قسمت جنوبی این کشور است که اهالی آن «سارا» و پیرو مذهب پرستش ارواح و بندرت مسیحی هستند و در کشتزارهای حاصل‌خیز جنوب به کشت پنبه اشتغال دارند و در دوران استعمار، بیشتر مورد عنایت فرانسویان بوده‌اند.

نخستین رئیس جمهوری چاد بعداز استقلال، فرانسوا تومبالبای، یکی از آنها بود که با توجه به وضع کاملاً خاص کشورش تصمیم گرفت اداره مناطق شمالی صحرا را تامدی همچنان در دست فرانسویان باقی بگذارد. ولی ملی‌گرایان جوان در دستگاه دولتی فورلامی (که بعد به انجامنا تغییر اسم داد) این وضع را ادامه استعمار تلقی می‌کردند و با آن مخالف بودند و سرانجام در سال ۱۹۶۴ باعث عزیمت نیروهای فرانسوی شدند. دومینیک لاگارد می‌نویسد: «این انتقام فرزندان بردگان – که در مدارس استعمارگران تحصیل کرده بودند – از اربابان سابق مسلمانشان بود که

28). Pierre Messmer, «Mort d'un État», *Le Monde*, 22 mai 1980.

در برابر تمدن وارداتی مقاومت بیشتری نشان می‌دادند.<sup>29)</sup> از همان موقع جنوبیها به بدرفتاری با اهالی مسلمان شرق و مرکز چاد پرداختند و حتی سعی کردند قدرت را در نواحی شمالی هم بدست بگیرند. اما شمالیها زیر بار نرفتند و در اوخر سال ۱۹۶۸ گروههای شورشی هشت استان از چهارده استان کشور را در دست گرفتند. دوگل با تقاضای تومبالبای برای اعزام مجدد نیروهای فرانسوی به کمک ارتش ناتوان چاد موافقت کرد و در مقابل رئیس جمهوری چاد وعده داد سیاست آشتی در پیش بگیرد و شخصیتهای زندانی را آزاد کند. اما اعضای دستگاه دولتی در اجرای این سیاست حسن نیت نشان نمی‌دادند.

کودتای سرهنگ قدافي در سپتامبر ۱۹۶۹ به شورشیان مسلمان چاد دلگرمی داد، زیرا او خود را «سیف‌الاسلام» می‌نامید که از جانب خداوند برای توسعه اسلام در قاره سیاه مأموریت یافته است. مضافاً که بین‌لیبی و چاد، اختلاف مرزی در ناحیه آنزو و وجود دارد که معادن مهم اورانیوم در آن نهفته است و لذا قدافي کمکی را که قبل از ادریس به جبهه ملی آزادی‌بخش چاد می‌کرد، افزایش داد.

در سال ۱۹۷۵ تومبالبای به دست فرماندهان ارتش چاد به قتل رسید زیرا در نظر داشت دست به پاکسازی عمیقی در رده‌های بالای ارتش بزند.<sup>30)</sup> رهبران نظامی که قدرت را در دست گرفتند، مانند رئیس‌جمهوری مقتول، نتوانستند جلو رخنه اهالی شمال به جنوب را بگیرند. در این هنگام یک خانم نژادشناس فرانسوی بنام فرانسواز کلوستر به دست شورشیان افتاد و آزادی او را موكول به دریافت ۲۰ میلیون فرانک اسلحه و مهمات از فرانسه نمودند. وقتی فرانسویان پذیرفتند که با حسین حبره رهبر شورشیان وارد مذاکره شوند، ژنرال معلوم رئیس جمهوری جدید بقدرتی خشمگین شد که دستور اخراج نیروهای فرانسوی از چاد را صادر کرد.

این تصمیم باعث تشویق نیروهای شورشی شد بطوریکه کمتر از سه سال بعد ژنرال معلوم مجبور شد در حالیکه شورشیان پایتخت چاد را محاصره کرده بودند، از فرانسویان یاری بخواهد. او سرانجام در ۲۷ مارس ۱۹۷۸ با تقسیم عملی کشورش موافقت کرد و نواحی شمالی را دار اختیار

29) Dominique Lagarde, «L'histoir secrète de la France au Tchad». *Le Quotiaien de Paris*, 4 février 1981.

30) Biarnès, op. cit., p. 319.

سرهنگ گوکونی اوعدی که از جانب قذافی حمایت می‌شد قرارداد. چند هفته بعد طرفداران لیبی که موقعیتشان تعکیم شده بود، این توافق را زیر پا نهادند و دست به حمله به جنوب چاد زدند.

دخالت سربازان لژیون خارجی و هوایپیماهای جاگوار فرانسه باعث شد که تا مدتی ژنرال معلوم قدرت را حفظ کند و این بار وی حسین حبره ربانیده خانم کلوستر را که با قذافی بهم زده بود به نخست وزیری برگزید. علت اختلاف حبره با قذافی این بود که در این گیر و دار نیروهای لیبی ناحیه مورد اختلاف آئوزو را تصرف و به خاک لیبی منضم کرده بودند.

در ژانویه ۱۹۷۹ جنگ بین طرفداران رئیس جمهوری و نخست وزیرش آغاز گردید اما این بار نیروهای فرانسوی دخالت نکردند. در ماه مارس میانجیگری دولت نیجریه به این جنگ داخلی خاتمه داد و یک دولت موقت وحدت ملی با شرکت یازده حزب و گروه به ریاست جمهوری گوکونی اوعدی و نخست وزیری حسین حبره تشکیل گردید. نیروهای فرانسوی از چاد فرا خوانده شدند و حتی وقتی اوعدی با نخست وزیرش بهم زد و به کمک تانکهای لیبی پایتخت را تصرف کرد، دیگر مداخله ننمودند. سقوط انجامنا به دست نیروهای شمالی و لیبی متراff با پایان سلطه جنوبيها بود. ژیسکار دستان هم نتوانست کاری برای حفظ منافع فرانسه و نجات طرفدارانش بنماید و بهارسال یک اخطار مبهم و بیفاایده اکتفا کرد. شمشیر ژیسکار دستان هم مانند جیمی کارتر کند شده بود و هیچکس در این باره شکی نداشت.

فقط در چاد نبود که فرانسه با نیروهای نظامی قذافی روبرو می‌شد. در سالهای اخیر تقریباً در همه‌جا دست این سرهنگ پر جوش و خروش که به نام مصالح عالیه اسلام و مبارزه با امپریالیسم، نهضتهاي انقلابی را با دادن پول تقویت می‌کند و قوای چریکی را در خاک کشورش تعلیم می‌دهد و در بعضی کشورها مانند سودان رهبری عملیات خرابکاری را به عنده دارد و در بعضی دیگر مانند اوگاندا به حمایت از رژیمهای غیر قابل دفاع می‌پردازد، دیده می‌شود.

ژنرال عیدی امین مشهور به «نرون اوگاندا» فقط با کمک سربازان لیبی توانست تا مدتی رژیم خود را حفظ کند و بوکاسای اول امپراتور عجیب و مضحك کشور افریقای مرکزی، هنگامی که در سپتامبر ۱۹۷۹

در طرابلس مشغول مذاکره درباره دریافت کمک نظامی و اقتصادی از لیبی بود، سرنگون گردید. در ژانویه ۱۹۸۰ نیز یک گروه کوماندویی اعزامی از لیبی شهر قصه را در تونس متصرف شدند و قدافي ناوگان جنگی خود را به سواحل تونس فرستاد تا شاید بتواند طرح ادغام دوکشور را که در سال ۱۹۷۴ عنوان کرده و با مخالفت بورقیبه رو برو شده بود، به مرحله اجرا درآورد و رژیم تونس را ساقط کند.

ضمناً قدافي نمی‌توانست نسبت به جنگ بر سر صحراي غربی بي علاقه باشد. فرانکو گمان می‌کرد می‌تواند این سرزمین را که اهالی آن مخلوطی از نژادها و قبایل بدسوی و غیر قابل تفکیک هستند ولی در دل خاک آن مهمترین معادل فسفات جهان نهفته است، تا ابد دردست داشته باشد. دولت مغرب بمحض اینکه در سال ۱۹۵۶ به استقلال رسید، مدعی مالکیت سرزمین مزبور موریتانی شد و اختلاف با آن‌کشور بر سر ناحیه تندوف به برخوردهای مسلحانه انجامید. با روی کار آمدن سرهنگ بومدین در الجزایر و برکناری احمد بن بلا در سال ۱۹۶۵، روابط بین دوکشور تا حدودی آرام شد و وی ترتیب ملاقاتی بین ملک حسن دوم و مختار ولد دادا رئیس جمهوری موریتانی را داد و هر سه نفر توافق کردند که «در استعمار زدایی از صحراي غربی براساس همه‌پرسی تعیین سرنوشت کهد» همان سال به تصویب سازمان ملل متعدد رسیده بود، تسریع نمایند.<sup>۳۱</sup>

اما صحراي غربی همچنان در دست اسپانیا بیهوده بود تا اینکه در سال ۱۹۷۳ با کمک موریتانی «جبهه خلق برای آزادی صحراء و ناحیه ریودو اورو» که مخفف آن پولیساریو می‌باشد، تشکیل گردید. ملک حسن که دوبار در سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ بطرز معجزه‌آسایی از توطئه سوءقصد جان بدر برده بود، به این نتیجه رسید که دیگر نمی‌تواند روی همکاران نزدیک و سران رژیم خود و پشتیبانی اهالی مغرب حساب کند و موقع را مناسب دید که افکار عمومی مردم آن‌کشور را نسبت به یک هدف ملی بسیج نماید. او که از ابتدا با استقلال صحراء شدیداً مخالفت می‌ورزید، پرونده را به دیوان دادگستری بین‌المللی در لاهه ارجاع کرد و دیوان مزبور هم رأی به همه‌پرسی داد. این رأی هم مانند رأی سازمان ملل ملک حسن را راضی نکرد و محکمانه باره باران موریتانی وارد مذاکره شد که صحراي غربی را بین خودشان تقسیم کنند و البته قسمت خوب آن نصیب مغرب شود. ملک حسن پس از

31) Hervé Bourges et Claude Wauthier, *Les 50 Afriques*, Paris, Ed. du Seuil, 1979, tome 1, p. 261.

جلب موافقت رهبران موریتانی، در پاییز سال ۱۹۷۵ یک «راه‌پیمایی سبز» ترتیب داد و اهالی مغرب را تشویق کرد که با مسالت صحرای غربی را تصرف کنند. این نقشه بغوی عملی شد و ۳۵۰ هزار نفر مغربی با شور و حرارت فوق العاده‌ای در این راه‌پیمایی منظم شرکت نمودند و تمام احزاب سیاسی حتی کمونیستها از آن پشتیبانی کردند.

در این هنگام فرانکو در حال احتضار بود و خوانکارلوس که کفالت او را به عهده داشت، فوراً به العیون پایتخت صحراء رفت و در دوم نوامبر ۱۹۷۵ اعلام کرد: «دولت اسپانیا مصمم است استقلال صحراء را تأمین کند و بهمین جهت با تمام امکانات با اقدامات رباط مخالفت می‌نماید.»<sup>۳۲</sup> بدنبال این اظهارات، در چهاردهم همین ماه اسپانیا و مغرب و موریتانی یک «موافقتنامه سیاسی» امضا کردند که بموجب آن اسپانیا قبل از ۲۸ آوریل ۱۹۷۶ به حضور خود در صحرای غربی خاتمه می‌داد و در خلال این مدت یک سازمان موقتی باشركت‌نمايندگان محلی موسوم به «جماعه» سرزمین را اداره می‌کرد. ضمناً در موافقتنامه تصریح شده بود که «عقیده مردم صحراء که از طرف نمايندگانشان در «جماعه» ابراز شود محترم شمرده خواهد شد.»<sup>۳۳</sup> دیگر صحبتی از همه‌پرسی بهمیان نیامد و این یک پیروزی برای حسن دوم بشمار می‌رفت که ضمن «راه‌پیمایی سبز»، موضع اسپانیاییها را مورد تعرض قرار نداده بود.

چگونه می‌توان این تغییر سیاست را که مسلماً مورد تأیید واشنگتن بوده است توجیه کرد؟ رباط به مادرید قول داد که دو بندر سیوتا و ملیله را در دریای مدیترانه که موقعیت استراتژیک دارند، همچنان در اختیار اسپانیا بگذارد و ۳۵ درصد سرمایه شرکت بھرہ برداری از فسفات مغرب و حق ماهیگیری در آبهای ساحلی آن کشور را هم به اسپانیاییها واگذار کند.<sup>۳۴</sup>

این بند و بستهای موجب خشم بومدین گردید که عقیده داشت کوششی که هفت سال پیش برای آشتی دادن مغرب و موریتانی بکار برد بے بدترین وجهی جبران شده است. موریتانی که معادن آهن در شرف اتمام آن در دست شرکت فرانسوی «میفرما» می‌باشد، یکی از فقیرترین کشورهای روی زمین است و عملاً فاقد قوای نظامی است. خشکسالی بزرگ سواحل

32) *Ibid.*, p. 305.

33) *Europe-Outremer*, no 549, octobre 1975. p. 26.

34) *Ibid.*

غربی افریقا و جنوب صحراء در سال ۱۹۷۳ صدمه زیادی به آن کشور زد و قبایل بادیه نشین را بعلت از دست رفتن گلهای شان دچار فقر و ساکن شهرکهای فقیر نشین اطراف نواحی کشوت نمود که به صورت توده آبوهی مردم گرسنه در آمده بودند. جبهه پولیساریو که بشدت از جانب الجزایر حمایت می‌شود، ضربات مهلك و مکرری به این کشور ضعیف وارد می‌ساخت با این تفاوت که اتومبیل‌های لندرور جانشین شترهای جمازه شده بود.

نتیجه این ضربات، سقوط رژیم مختار ولد دادا در ژوئیه ۱۹۷۸ بود که به هشدارهای شدید بومدین وقوعی نمی‌گذاشت. در ۵ اوت ۱۹۷۹ بین موریتانی و جبهه پولیساریو پیمان صلح قطعی منعقد شد و طرفین رسمآ اعلام کردند که ادعای ارضی نسبت به یکدیگر ندارند. ۲۵ فرانسه هم که از سال ۱۹۷۷ متعاقب گرفتار شدن هشت نفر از اتباعش به دست جبهه پولیساریو، به موریتانی پوشش‌های می‌داد، کمک خود را به این جمهوری اسلامی کوچک قطع کرد. مساعی ژیسکار دستن در میانجیگری بین ریاض و الجزایر با مخالفت شدید هر دو طرف که تصمیم به پیروزی داشتند روبرو شد و با مرگ بومدین یکبار دیگر آتش اختلاف بر سر صحرای غربی بین این دو کشور زبانه کشید و هنوز هیچ‌کدام حاضر نشده‌اند مذاکرات را با سرپرستی سازمان وحدت افریقا از سر بگیرند و در مورد تعیین سرنوشت و استقلال صحراء به توافق برسند.

در این قضیه، احساسات موافق اردوی سوسیالیسم طبعاً با الجزایر و جبهه پولیساریو بود که تجهیزات نظامیان صد درصد ساخت شوروی است. در مقابل، آمریکا که روز بروز از رفتار قدافي خشمگین‌تر می‌شود، کمکهای خود را به مغرب افزایش می‌دهد. معذلک این مسئله هرگز در روابط شرق و غرب تأثیری نداشته است. کرملين در زمانی که فرانسه از موریتانی حمایت می‌کرد، از دادن موشكهای «سام ۷» به بومدین خودداری کرد، در حالیکه موشكهای مذبور دوستان صحرائی او را قادر می‌ساخت که از پس هواپیماهای جاگوار فرانسوی برآیند. ضمناً شورویها یک قرارداد ماهیگیری با مغرب امضا کردند که عملاً بر تقسیم مستعمره سابق اسپانیا صلح می‌گذاشت. قرارداد مهم دیگری هم در مورد بهره‌برداری و فروش فسفات با مغرب بستند که کاملاً به نفعشان بود.

حتی سایه کوباییها که در سالهای اخیر چهره افریقا را تغییر داده‌اند، در منطقه صحراء دیده نشده است.

هنری کیسینجر در توجیه شکست آمریکا در آنگولا در سوم فوریه ۱۹۷۶ در سانفرانسیسکو اظهار داشت: «دولت وظیفه دارد بوضوح بهشروعی و کوبا بفهماند که قضیه آنگولا نباید بهصورت سابقه درآید و اینگونه مداخلات در آینده بی‌جواب نخواهد ماند.»<sup>۳۶</sup> یک سال بعد آندره یانگ در یک مصاحبه تلویزیونی درست عکس این نظر را اظهار داشت: «از یک لعاظ کوباییها نوعی نظم و ثبات در آنگولا ایجاد کرده‌اند.» به عقیده نماینده آمریکا در سازمان ملل، خطری که افریقا را تهدید می‌کرد نه کمونیسم بلکه تبعیض نژادی، یعنی دشمن همیشگی سیاهپستان بود.<sup>۳۷</sup> آیا این اظهارات که بازتاب شدیدی در معافل غربی داشت، موجب تشویق کاسترو نمی‌شد؟ ژان زیگلر در سال بعد حضور نظامی و غیرنظامی کوبا را در ۱۸ کشور افریقایی و خاورمیانه ثابت کرد.<sup>۳۸</sup> فیدل کاسترو برای خود رسالت آزادبخشی احساس می‌کند و شروعی در بعضی موارد که نفعش ایجاب می‌کند او را تشویق و در برخی دیگر از او ممانعت می‌نماید. در مورد افریقا این منافع کاملاً مشهود است. به عقیده شورویها برای حمایت از آزادی جهان سوم، افراد جهان سوم لازم است و کوباییها که بسیاری از آنان خون سیاهپستان در رگهایشان جاری است وابستگی خود را به بلوک شوروی مغایر با غیرمتهمد بودن نمی‌دانند و در این عقیده تنها هم نیستند. وانگهی در این خصوص چه کسی می‌توانست با فیدل کاسترو که از سال ۱۹۷۹ به مدت سه سال ریاست سازمان کشورهای غیر متهمد را به عنده داشت، مخالفت ورزد؟

اهمیتی که کاسترو برای افریقا قائل است از سفری که وی در اوائل سال ۱۹۷۷ به کشورهای آن قاره نمود، معلوم می‌شود. وی مسافت خود را با دیدار از قدافي شروع کرد و با ملاقات با بومدين خاتمه داد زیرا این دو رهبر عرب هم مانند او عقیده داشتند که کشورهای انقلابی جهان

36) U. S. A. - *Documents*, no 2459, 9 février 1976.

37) Peter Pingle, «The remarkable Andrew Young», *Sunday Times*, 6 février 1977.

38) Ziegler, *op. cit.*, p. 13.

سوم مکلفاند به انقلابیون سایر کشورها مساعدت نمایند. او به تازانیا و موزامبیک و آنگولا هم سفر کرد ولی هدف اصلی او دیدار از شاخ افریقا بود که دو کشور در حال جنگ در آن منطقه، یعنی اتیوپی و سومالی هر دو ادعای «سوسیالیستی علمی» را داشتند. کاسترو می خواست آنها را با هم آشتبای بدهد و با این کار به جنگ داخلی که سال‌ها است امپراتوری حبشه سابق و جمهوری خلق اتیوپی فعلی را غرق در خون کرده است، پایان بخشد.

در میان کشورهای افریقایی، کشور کهنسال اتیوپی هرگز مستعمره نبوده است. وضع طبیعی این کشور که در ارتفاع ۲۰۰۰ متری سطح دریا بر روی فلات مرتفعی که با سراشیبیهای تندر از دشتهای مجاور جدا می شود قرار دارد، در این امر بسیار مؤثر بوده است. به این جهت ایتالیاییها که در اوآخر قرن نوزدهم از دشتهای ساحلی به این کشور حملهور شدند، در سال ۱۸۹۶ در آدوا از نیروهای امپراتور منلیک شکست سختی خوردند. این نخستین باری بود که افریقاییها دریک جنگ واقعی سفیدپوستان را شکست می دادند، لذا ایتالیاییها ناچار شدند متصروفات خود را موقتاً بهاریتره در ساحل بحر احمر و سومالی در ساحل اقیانوس هند محدود کنند. ضمناً فرانسویها بر جیبوتی و انگلیسیها بر قطعه دیگری از سومالی دست اندازی کردند و بدین ترتیب امپراتوری حبشه از دسترسی به دریا محروم شد.

در سال ۱۹۳۵ موسولینی این شکست را با تصرف خاک حبشه جبران کرد و ویکتور امانوئل سوم پادشاه ایتالیا را امپراتور اتیوپی اعلام نمود. اما در این هنگام طرز فکرها عوض شده بود و آنچه در نیم قرن پیش کاملاً طبیعی به نظر می رسدید که یک کشور اروپایی اقدام به تصرف یک کشور افریقایی و توسعه تمدن کند، اکنون به صورت تجاوز به یک عضو جامعه ملل در آمده بود. سفاکی نیروهای فاشیست در این جنگ، کمک بیشتری به آبروریزی ایتالیاییها کرد و طی سال‌های بعد جنگهای پراکنده همچنان در نقاط مختلف اتیوپی ادامه داشت و فاتحین عملاً هرگز نتوانستند آن کشور را آرام سازند. با آغاز جنگ دوم جهانی، انگلیسیها توانستند ایتالیاییها را اخراج کنند و هایله سلاسی را مجدداً بر تخت بنشانند.

هایله سلاسی مردی کوتاه قد و ضعیف‌الجثه ولی دارای نیرو و اراده فوق العاده بود. اقداماتش در لفو برگزی او را به صورت قهرمان افریقا و مظہر مبارزه با استعمار در آورده بود و بهمین جهت آدیس آبابا مقر

سازمان وحدت افریقا گردید. اما این امپراتور سیاه پوست، به نوبه خود استعمارگر بشمار می‌رفت و با تکیه بر نژاد سامی «امهری» و مذهب مسیحی و زبان و تاریخ کشورش، قصد دست‌اندازی به کشورهای همسایه را داشت.

سرحدات اتیوپی در پایان قرن نوزدهم از فلات مرتفع تجاوز نمی‌کرد ولی منلیک پس از پیروزی بر ایتالیاییها دشت اوگادن را که اهالی آن از نژاد سومالی هستند و هرار، سیدامو، کفا و چند ایالت دیگر را به خاک خود منضم کرد و وسعت کشورش را به چهار برابر افزایش داد. از این تاریخ، اتیوپی به صورت یک کشور چندملیتی در آمد ولی مقامات حساس دولتی و مسئولیتهای مهم فقط در دست امهریهای مسیحی قرار داشت.

هایله سلاسی قصد داشت نقشه‌های عمومی را دنبال و راهی به دریا باز کند. به این جهت در سال ۱۹۶۰ طرح ایجاد یک اتحاد فدرال بین اتیوپی و اریتره را به تصویب مجمع عمومی ملل متحد رسانید. دو سال بعد او قطعنامه‌ای را به تصویب پارلمان اسرمه پایخت اریتره رساند که ادغام آن ایالت را در امپراتوری اتیوپی تقاضا می‌کرد. قرائت نشان می‌دهد که برای تصویب این قطعنامه، کلیه وسائل فشار و خریداری رأی بکار رفته بوده است. اما بلافاصله یک نهضت چریکی شروع به فعالیت کرد و ارتش اتیوپی را چنان گرفتار ساخت که حتی با استعمال بمبهای ناپالم و مسموم کردن چاههای آب و نیرو و تجهیزات مهم نتوانست از پس آنان برآید، بلکه بر عکس روز بروز بر صفو چریکها افزوده‌تر شد. با تغییر اوضاع بین‌المللی، چریکهای اریتره نیز دوستان و دشمنان خود را تغییر داده‌اند ولی هنوز همچنان مصمم به کسب استقلال کشورشان هستند. وجود مشترک ساکنان مسلمان دشتهای ساحلی با اهالی اریتره که از لحاظ زبان و مذهب یکی هستند باعث شد که بزوادی همکاری نزدیکی بین این اقوام که همه آنان با سلطه اتیوپی مخالفاند، بوجود آید. وضع جغرافیائی اریتره نیز که در دهانه بحر احمر قرار دارد، توجه ابرقدرتها را به خود جلب کرد و رقابت بین آنها به این منطقه دنیا هم سرایت نمود. علی‌الخصوص که در ایالت اوگادن واقع در جنوب شرقی اتیوپی هم‌بارزه تقریباً مشابهی در گرفته بود.

هنگامی که جمهوری سومالی در اول ژوئیه ۱۹۶۰ تأسیس شد، بلافاصله قصد خود را به تصرف سرزمینهایی که در دوران استعمار از آن جدا شده بود اعلام کرد و ستاره پنج شاخه‌ای را به عنوان علامت کشور انتخاب

نمود که منظور از دو شاخه آن دو قسمت ایتالیایی و انگلیسی سومالی بود که در نتیجه ادغام آنها جمهوری مزبور بوجود آمده بود. شاخه سوم سرزمین جیبوتی بود که بعدها فرانسویها بی سر و صدا به آن استقلال دادند. شاخه چهارم اوگادن و شاخه پنجم شمال کشور کنیا بشمار می‌رفت که اهالی آن دارای نژاد و زبان سومالی هستند و از دین اسلام پیروی می‌کنند.

در سال ۱۹۶۴ نخستین جنگ بین موگادیشو و آدیس آبابا بر سر اختلافات مرزی آغاز شد و بزودی جبهه آزادی‌بخش اوگادن به عملیات چریکی علیه نیروهای امپراتور حبشه پرداخت. چریکهای اریتره هر چند پس از مدتی به دو گروه و سپس به سه گروه تقسیم شدند، ولی در نتیجه خشونت ارتش اتیوپی، به تعدادشان افزوده شد. در خارج نیز حامیان آنها دائمًا تغییر می‌کردند و همبستگی ملل مسلمان در این میان چندان مؤثر نبود. مثلاً در سال ۱۹۷۲ ژنرال نمیری رئیس جمهوری سودان، دوستان اریترهای خود را فدای توافقی با هایله سلاسی نمود و در نتیجه ارسال هرگونه کمکی را به جنگجویان اریتره قطع کرد و اتیوپی هم در مقابل متعمد شد از کمک به شورشیان مسیحی جنوب سودان خودداری کند. اما بمحض اینکه رژیم امپراتوری اتیوپی سقوط کرد، سودان مجدداً کمکهای خود را از سر گرفت. سوریه و عراق همیشه به جنگجویان اریتره کمک کرده‌اند ولی کمکهای سرهنگ قذافی، بتدریج که قدرت در آدیس آبابا به دست انقلابیون چیگرا افتاد، کاهش یافت. در مقابل کشورهای محافظه‌کار مانند عربستان سعودی شروع به دادن کمک مالی به نهضت مقاومت اریتره نمودند. رویه چینیها نیز بهمین نحو در حال تعول بوده است زیرا در ابتدا به چریکها کمک می‌کردند ولی روزی که آکلیلو نخست وزیر رژیم امپراتوری به آنها پیشنهاد کرد که گشايش سفارت آنها در آدیس آبابا مشروط بر این است که از کمک به چریکها خودداری کنند، چینیها فی‌المجلس پذیرفتند و بی‌درنگ کمکهای خود را قطع کردند.

هایله سلاسی برای مقابله با تجزیه طلبان اریتره که علناً از جانب رژیمهای چیگرای عرب حمایت می‌شدند به آمریکا و اسرائیل تکیه داشت. آمریکاییها یک پایگاه عظیم دیده‌بانی در شهر کاگنو واقع در ایالت اریتره مستقر ساخته بودند و تقریباً کلیه وسایل نظامی و تجهیزات ارتش اتیوپی را تأمین می‌کردند. اسرائیلیها هم به هیچ وجه مایل نبودند باب‌المندب به دست دشمنان سرسرخشنان بیفتند. اجرای این سیاست لطمه شدیدی به وجه

و حیثیت امپراتور حبشه، به عنوان قهرمان آزادی وارد می‌ساخت مضافاً که هیچگونه اقدام جدی برای علاج فقر و حشتناک اکثریت اهالی کشورش به عمل نمی‌آورد و هنوز مالکین بزرگ کشاورزان آن کشور را استثمار می‌کردند. تعداد بیسواندان اتیوپی در سال ۱۹۷۴ بالغ بر ۹۰ درصد بود و اطرافیان امپراتور کاملاً به این اوضاع واقف بودند ولی حقایق را از او پنهان می‌کردند.

اولین توطئه کودتا در اتیوپی در دسامبر ۱۹۶۰ صورت گرفت که ولی‌عهد هم در آن دست داشت. سرکوبی عاملین آن بقدیر شدید بود که نفرت عمومی را برانگیخت. در سال ۱۹۶۴ کودتای نظامی دیگری صورت گرفت که نافرجام ماند. از سال ۱۹۶۷ به بعد دانشگاه آدیس‌آبابا صحنه زد و خوردهای دائمی بود. ولی خشکسالی بزرگ سال ۱۹۷۳ که سراسر افریقای جنوب صحراء را در برگرفت، تیر خلاص را در مغز رژیمی که به هیچ وجه آماده رویارویی با آن نبود و مدت‌ها وجود آن را هم انکار می‌کرد، خالی کرد زیرا قربانیان فقط در آن سال به یکصد هزار نفر بالغ می‌شدند.

اعتصاب رانندگان تاکسی در فوریه ۱۹۷۴ بزودی به بخش خصوصی سراابت کرد و تظاهرات و راهپیمایی در پایتخت به صورت روزمره در آمد. ارتش، امپراتور را وادار به برکناری نخست وزیر کرد و وی ناچار شد برای آرام کردن مردم دستمزدها را ۲۵ درصد افزایش بدهد و اصلاح قانون اساسی و اجرای اصلاحات ارضی را به مردم تاراضی و عده بدهد. از این زمان قدرت به دست کمیته‌ای مرکب از ۱۲۰ نفر نمایندگان منتخب افسران و درجه‌داران و سربازان بنام «درگ» افتاد. کمیته مذبور دستور بازداشت وزیران و رهبران رژیم را صادر کرد و در ۱۲ سپتامبر هایله‌سلاسی را خلع کرد و قانون اساسی را معلق و پارلمان را منحل ساخت. امپراتور را در قصرش زندانی کردند و در ۲۷ اوت ۱۹۷۵ چند روز پس از یک عمل جراحی او را مرده یافتند. وی ۸۳ سال داشت و مدت ۵۷ سال بر اتیوپی حکومت کرده بود.

حکومت جدید را ژنرال امان میکائیل آندوم رهبری می‌کرد که شخصی دارای افکار عالی اصلاح طلبانه و با ذکاوت و بدون تعصب بود و همه انتظار داشتند وی بخاطر معبویت و تبار اریته‌ای خود، موفق به برقراری صلح با چریکها گردید.<sup>39</sup> ولی دو ماه بعد «درگ» دستور بازداشت او را

39) Gontran de Juniac, *Le Dernier roi des rois*, Paris, Plon, 1971, p. 369.

صادر کرد و چون مقاومت نشان داد درجا به قتل رسید. ۵۹ نفر از رهبران رژیم سابق، از جمله دو نخستوزیر، به دنبال این واقعه به جوخته‌های اعدام سپرده شدند.

در پشت پرده این خونریزی‌ها یک افسر ارتش به نام سرهنگ دوم منگیستو هایله مریم قرار داشت و برای نخستین بار در تاریخ اتیوپی شخصی که از نژاد امهری نبود زمام امور را به دست گرفت. در همه جای کشور درجه‌داران و افسران جزء، فرماندهان مسیحی خود را به قتل رساندند و جای آنها را گرفتند.

«درگه» جمهوری را اعلام و بانکها را ملی کرد و برنامه وسیع مبارزه با بیسواندی و اصلاحات ارضی را شروع کرد که مورد پشتیبانی اکثریت مردم قرار گرفت. در این هنگام هر کس از نژاد امهری بود مورد سوءظن قرار داشت. روشنفکران و دانشجویانی که دیروز در صف اول مبارزه با استبداد امپراتوری بودند، قربانیان انقلابی که همیشه آرزو میکردند، شدند.

بزودی جنبش‌های چریکی در سراسر کشور توسعه یافت و مخالفین سیاسی رژیم با هر عقیده و مرامی به تجزیه طلبانستی و نهضتهای چریکی طرفدار تضعیف قدرت مرکزی پیوستند. ارتش که در نتیجه پاکسازی‌ها و مبارزات گروهی شیرازه‌اش از هم گسیخته شده بود نمی‌دانست طرف کدام‌پک را بگیرد. در واقع وضعی شبیه به روییه ۱۹۱۸ بوجود آمده بود. منگیستو در سوم فوریه ۱۹۷۷ پس از اعدام ژنرال تفری بانته رئیس اسمی «درگه» رسمی ریاست کشور را به عهده گرفت و بلاfacile عازم مسکو گردید و از شوروی‌ها برای استقرار نظم در کشورش یاری خواست. وی که خود را مارکسیست – لینینیست می‌خواند با پیروی از روش لینین، برای خاتمه دادن به ترور سفید ضد انقلابیون، دست به ترور سرخ زد و در تظاهرات وسیعی که در ۱۶ آوریل ۱۹۷۷ برپا کرده بود، پنج عدد شیشه محتوی مایع سرخ رنگی را شکست تا اراده خود را به خرد کردن هرگونه مقاومتی به مردم نشان بدهد. هر چه تعداد سوء قصدها افزایش می‌یافتد، به تعداد اعدام‌های سریع بوسیله کمیته‌های محلی افزوده می‌شد و بعضی روزها به هزار نفر می‌رسید.

در مسکو استقبال با شکوهی از منگیستو بعمل آمد و شوروی‌ها به او وعده دادند علاوه بر ارسال تجهیزات، مستشاران نظامی را به جای آمریکایی‌ها که از اتیوپی اخراج شده بودند و ارتش آن کشور نیاز مبرمی بدانها

داشت، اعزام دارند. بدون شک سورویها ترجیع می‌دادند در این منطقه نقش صلح‌طلبی و میانجی را ایفا کنند و همانطور که در گذشته آلسی کاسیگین در جنگ هند و پاکستان عمل کرده بود، بین اتیوپی و سومالی میانجیگری کنند، ولی کوششهای پادگورنی که چند ماه قبل از سقوط شهر به افریقای شرقی سفر کرد بی‌نتیجه ماند. همینطور سفر فیدل کاسترو به آدیس آبابا و موگادیشو و عدن و مذاکراتش با منگیستو و ژنرال زیاد باره رئیس جمهوری سومالی درباره تشکیل فدراسیونی در شاخ افریقا با مشارکت نهضت اریتره بی‌حاصل بود زیرا سومالی هم‌که خود را مارکسیست – لینینیست می‌دانست به هیچ‌وجه حاضر نبود از اوگادن صرفنظر کند. منگیستو هم که بتازگی موفق به تصرف اوگادن و اریتره شده بود، نمی‌خواست فتوحات خود را فدای حفظ رژیم‌های دیگر کند.

در ژوئیه ۱۹۷۷ رژیم اتیوپی جدا در معرض خطر قرار گرفت زیرا خط آهن آدیس آبابا به جیبوتی قطع شد و سورشیان اسمرنه پایتخت اریتره را محاصره کردند. چریکهای اوگادن نیز با حمایت ارتش سومالی داخل ایالت هرار شدند. در این موقع مسکوبه‌یاری منگیستو شتافت و در حدود پنجاه‌هزار تن اسلحه و تجهیزات نظامی برایش فرستاد. در فوریه ۱۹۷۸ روزنامه «ساندی تایمز» چاپ لندن تعداد مستشاران خارجی در اتیوپی را ۱۵۰۰ نفر روسی، ۳۰۰۰ کوبایی، ۲۰۰۰ نفر یمن جنوبی و در حدود یکصد نفر اتباع آلمان شرقی نوشت.<sup>۴۰</sup>

کوباییها و سورویها نقش مهمی در حمله متقابل نیروهای اتیوپی که منجر به اخراج قوای سومالی از اوگادن گردید، داشتند. لازم بود آمریکا یک اخطار شدید به مسکو بکند که نیروهای اتیوپی از ورود به خاک سومالی خودداری کنند. نتیجه این اخطار، تغییر ناگهانی سیاست رژیم موگادیشو بود که علی‌رغم قرارداد دوستی ۱۹۶۴ با شوروی، عیناً مانند سادات مستشاران نظامی روسی را از کشورش اخراج کرد و تسهیلات بندری برابرا را از سورویها گرفت و در اختیار آمریکاییها گذاشت.

تخلیه اوگادن از قوای سومالی، به‌جنگهای چریکی در شاخ افریقا خاتمه نداد ولی به‌اتیوپی فرصت داد که قسمت عمدهٔ قوای خود را متوجه تعزیه طلبان اریتره بنماید. اعلامیه‌های ضدونقیض کوبا مبنی بر اینکه بر خلاف میل خود مجبور شده است نیروهایش را در این جنگ درگیر

نماید، بدون شک به علت بازتاب نامساعد این اقدام در میان کشورهای غیر متعهد بوده است زیرا نهضت آزادی بخش اریتره دوستان زیادی در میان کشورهای غیر متعهد دارد. اما حقیقت این است که بدون مشارکت سربازان کوبایی و یمن جنوبی، منگیستو هرگز نمی‌توانست اسمره و سایر شهرهای اریتره را از چریکها پس بگیرد.

«درگ» از تعولی که در سیاست ژنرال نمیری ایجاد شده بود استفاده خوبی کرد. رئیس جمهور سودان به علت پیروزی طرفداران لیبی در چاد، موقعیت خود را در خطر دید و پس از ملاقات با منگیستو، در دسامبر ۱۹۸۰ مرزهای خود را به روی کامیونهایی که به نهضت اریتره کمک می‌رسانند بست. پس از این پیروزیها، منگیستو به کنیا سفر کرد و از رهبران آن کشور در ایجاد «ثبات در منطقه» کمک خواست.<sup>۴۱</sup> این ثبات به نفع رژیم اتیوپی است که از فقیرترین کشورهای روی زمین بشمار می‌رود. همچنین به نفع مسکو است و مترادف با حضورش در آن کشور می‌باشد. در حال حاضر اتیوپی مانند کوبا یکی از کشورهای بلوک کمونیست بشمار می‌رود و نماینده آن درسازمان ملل همواره مانند نماینده شوروی رأی می‌دهد و یک موضع استراتژیکی مهم را نیز در اختیار مسکو قرار داده است.

از همه اینها مهمتر این بود که در آن سوی باب‌المندب، کشور یمن جنوبی از سال ۱۹۷۸ به بلوك شوروی پیوسته بود. جمهوری دمکراتیک خلق یمن که در فقر اسفباری بسر می‌برد و منبع عایدی دیگری بجز بندر عدن ندارد و آنهم به هیچ‌وجه قابل مقایسه با قبل از بسته شدن کانال سوئز نیست، پس از خروج انگلیسیها در سال ۱۹۷۱ تأسیس شده و مدتی بین پکن و مسکو در نوسان بود تا اینکه به دنبال یک رشته قتل‌های سیاسی به جانب مسکو متمایل گردید.

در اکتبر ۱۹۷۷ ابراهیم حمدی رئیس جمهوری یمن شمالی در شرایط کامل مرموزی به قتل رسید. او طرفدار اصلاحات و تجدد بود ولی با مقاومت قبایل محافظه‌کار مورد حمایت عربستان سعودی رو برو شد و بنچار ارتش را به مقابله با آنان واداشت. مشهور است که جانشین او

سرهنگ دوم احمد قشمی رئیس ستاد ارتش، نسبت به این قتل بیگانه نبوده است. این شخص بلافاصله پس از در دست گرفتن زمام امور، رویه دوستانه‌ای نسبت به قبایل شورشی و ریاض در پیش گرفت ولی در عین حال مسافرتی را که قرار بود حمدی به عنان بنماید، خودش انجام داد. این اقدام او دشمنی فئودالها را که مخالف هرگونه تماسی با «کفار» جنوب بودند، برانگیخت. ۴۲ در ۲۶ ژوئن ۱۹۷۸ قسمی هم بنویه خود به قتل رسید و این امر بعراوی در عدن بوجود آورد و علی‌ناصر نخست‌وزیر طرفدار شوروی یمن جنوبی، سالم ربایع رئیس جمهوری طرفدار چین را متهم به همدستی در این قتل نمود. طبق روایت رسمی، سالم‌ربایع از حضور در کمیته مرکزی خودداری کرد و به طرفدارانش دستور داد که محل اجلاس کمیته مرکزی را بمباران کنند، اما بلافاصله بازداشت واعدام شد. احتمال می‌رود تصمیمی که رهبران عدن چند‌هفته قبل از این‌وقایع، در مورد فراخواندن مستشارانشان که در اریتره علیه چریک‌ها می‌جنگیده‌اند، گرفته بودند در این جریان نقشی داشته باشد.

نگاهی به نقشه دنیا ما را متوجه می‌سازد که معرک اقدامات مسکو، همیشه منحصرأ ملاحظات ایدئولوژیک نبوده است. وسیع‌ترین کشور جهان که مساحت‌ش ۲۲ میلیون کیلومتر مربع است، چند ماه از سال را مانند خرسی در قفس گرفتار است زیرا کلیه بنادر آن به دریاهای آزاد، به استثنای بندر دور افتاده مورمانسک، در اثر یخبندان مسدود و بلااستفاده می‌شوند. در جنگ شش‌روزه شوروی بشدت متوجه اثرات فقدان نیروی دریایی آن کشور در مدیترانه شرقی گردید و چون همواره با سیاست پایگاه گرفتن از کشورهای دیگر مخالفت کرده بود، به تأمین «تسهیلات» برای کشتی‌ها و هوایپیماهایش اکتفا کرد و بدین‌منظور موافقنامه‌هایی با کوبا، مصر، عراق، هند، جزیره موریس و سومالی منعقد ساخت اما قاهره و موکادیشو موافقنامه‌های مذبور را لفوکرند در حالیکه آمریکاییها در بحرین و مصیره واقع در خلیج فارس مستقر گردیدند و تصمیم‌گرفتند جزیره دیگو گارسیا واقع در وسط اقیانوس هند را تبدیل به بزرگترین پایگاه دریایی و هوائی خود سازند. اما شورویها در دو طرف باب‌المندب رژیم‌هایی را کاملا تحت کنترل خود داشتند و به این وسیله می‌توانستند بر احتی ناوگان خود را از مدیترانه به اقیانوس هند بفرستند و در صورت

لزوم دهانه کanal سوئز را به روی ناوگان غرب مسدود کنند.

اما برای یک ابرقدرت فاقد دسترسی به آبهای گرم، فقط آزادی دریاها کافی نیست و به نفت خلیج فارس هم احتیاج دارد و می‌داند که بدون آن دنیای غرب و ژاپن در مدت کوتاهی چار خفغان خواهد شد.

نفت مزبور همیشه شورویها را اغوا کرده است بخصوص که طبق آگزارش مؤسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیکی لندن، تولید نفت شوروی از سال ۱۹۸۰ رو به کاهش گذاشته است و این کشور از سال ۱۹۸۵ به صورت وارد کننده نفت درخواهد آمد. تولید نفت شوروی در سال ۱۹۷۹ هشت میلیون تن کمتر از مقدار پیش‌بینی شده بوده است و به حال کاهش صدور نفت خاورمیانه به غرب به نفع آنها می‌باشد.<sup>۴۲</sup>

باتوجه به این مسائل معلوم می‌شود که چرا عربستان سعودی و رژیم سابق ایران اینقدر سعی داشته‌اند مانع از رخنه شوروی به‌این منطقه از جهان شوند و در این راه حتی از کمک به‌شورشیان اریتره و اعطای کمک مالی به مصر و سودان و سومالی خودداری نمی‌کرده‌اند تا کشورهای مزبور را از حمایت شوروی بینیاز سازند و به حضور کارشناسان روسی در منطقه خاتمه بدهند. ضمناً ریاض باکلیه و سایل ممکنه مانع از وحدت دو یمن می‌شود و از رژیمهای ضدکمونیستی عمان و ریاط و کینشزا پشتیبانی می‌کند و حتی به‌سازمان آزادی‌بخش فلسطین کمک مالی می‌دهد تا ضمن اثبات همبستگی اعراب، از گرایش سازمان مزبور بجانب مسکو جلوگیری کند.

بعد از سقوط رژیم شاه در ایران، وقتی جمهوری اسلامی با عراق درگیر شد، عربستان سعودی همه‌گونه امکانات خود را در اختیار بغداد قرار داد، ولی در عین حال ملک‌خالد به آسیب‌پذیری قدرت خود که با برادران و برادرزاده‌هایش تقسیم می‌کرد پی‌برده بود. در ۲۰ نوامبر ۱۹۷۹ پانصد نفر از مخالفین رژیم سعودی که اغلب آنان دانشجویان بنیادگرا بودند، مسجد اعظم مکه را اشغال نمودند و در میکروفون «فشار و شکنجه‌ای که به مردم عربستان وارد می‌شود و انحطاط وضع اقتصادی کشور و ثروتی را که به‌دست شاهزادگان سعودی حیف و میل می‌گردد»

43) *Situation Stratégique mondiale*, 1979, Rapport de l'Institut international d'études stratégique de Londres; Paris, Berger-Levrault, 1980, p. 88.

محکوم ساختند. ۴۴ سرانجام پس از پانزده روز محاصره و زد و خورد و با کمک ژاندارمری فرانسه، شورشیان مضمحل شدند و معلوم شد سلاحهای آنان از یمن جنوبی و بیروت حمل شده و در تابوت‌های مردگان مخفی بوده است.

بعد از این واقعه، همه در انتظار انفجار دیگری در این منطقه بسر می‌بردند. این انفجار یک ماه بعد در افغانستان صورت گرفت، یعنی کشوری که مدتها نمونه کامل بیطرفی و عدم تعهد بشمار می‌رفت، چون شوروی و آمریکا بدون هیچگونه برخورد ظاهری در پیشرفت بسیار نسبی آن کشور همکاری می‌کردند. آمریکا بخاطر اتحاد با اسلام‌آباد از دادن اسلحه و مهمات به افغانستان خودداری می‌کرد زیرا اکثریت اهالی آن کشور پشتون بودند و از تقاضای خودمختاری اقلیت پشتون در پاکستان جانبداری می‌نمودند. بدین جهت افغانستان متوجه شوروی گردید و این کشور نه تنها اسلحه و وسایل مختلف نظامی را در اختیارشان گذاشت، بلکه قسمت مهمی از افسران افغانی را در آموزشگاههای خود تعلیم داد. این امر و همچنین همسایگی جمهوریهای مسلمان شوروی که پیشرفت‌های اقتصادی و فرهنگی آنان باعث سرخوردگی و حسرت این کشور عقب مانده است، نفوذ رو به افزایش مسکو در کابل را توجیه می‌کند.

در سال ۱۹۷۲ افغانستان دچار قحطی وحشتناکی شد. برنامه‌های پیشرفت اقتصادی که چهل سال قبل از آن نادرشاه، آتابورک افغانستان، شروع کرده بود، بکلی بدست فراموشی سپرده شده بود و فساد و بیکفایتی در همه‌جا بیداد می‌کرد. در ژوئیه ۱۹۷۳ پرنس داودخان نخست وزیر با استفاده از غیبت محمد ظاهرشاه پسر عمویش که برای معالجه به ایتالیا رفته بود، قدرت را در دست گرفت و اعلام جمهوری کرد. او تماس‌های نزدیکی با شوروی داشت به همین جهت بدون کمترین تردیدی ترجیح داد بیشتر به آن کشور تکیه کند تا به آمریکا که بشدت در ویتنام درگیر بود و به وقایع کابل چندان علاقه‌ای نشان نمی‌داد. وی اعضای حزب پرچم را که جناح میانه رو حزب کمونیست است به عضویت کابینه درآورد، در

حالیکه جناح تندر و خلق هرگونه همکاری با رژیم را محکوم می‌کرد. پس از چندی داود از رخنۀ عوامل پرچم در سازمانهای دولتی نگران شد و به‌اغوای شاه سابق ایران که به او وعده یک کمک ۷۰۰ میلیون دلاری داده بود که از مجموع کمکهای شوروی بیشتر بود، وزیران کمونیست را در سال ۱۹۷۵ از دولت اخراج کرد و سیاست نزدیکی با ایران و پاکستان و چین و آمریکا را در پیش گرفت. در ۱۹۷۸ عده‌ای از شخصیتهای چپگرا بازداشت شدند و در ۱۷ آوریل مدیر روزنامه «پرچم» به قتل رسید.

قتل مذبور باعث یک راهپیمایی بزرگ به عنوان اعتراض شد و به دنبال آن رهبران هر دو جناح حزب کمونیست به زندان افکنده شدند. فردای آن روز یک گروه افسران طرفدار شوروی رژیم داودخان را ساقط و وی را همراه اعضای خانواده‌اش به قتل رساندند. نورمحمدتره‌کی دبیرکل حزب کمونیست و عضو جناح تندر و خلق رئیس‌جمهوری و ببرک‌کارمل رهبر جناح پرچم معاون رئیس‌جمهوری گردیدند. عناصر ملی‌گرای غیرکمونیست به عضویت کابینه درآمدند و از ماه ژوییه رژیم جدید یک رشته موافقنامه‌های کمک اقتصادی و نظامی با مسکو امضا کرد.

همکاری دو جناح حزب کمونیست بیش از سه ماه بطول نینجامید. علاوه بر اختلافات ایدئولوژیک، رقابت‌های شخصی و دشمنی دیرینه بین پشت‌وها که از جناح خلق و تاجیکها که از جناح پرچم طرفداری می‌کردند، باعث شکاف بین آنها گردید. در اوائل تابستان، تره‌کی وزرای پرچمی را از کار برکنار کرد. ببرک‌کارمل به‌سمت سفیر در چکوسلواکی تعیین شد و ملی‌گرایان غیرکمونیست که بهدادگاه تسلیم شده بودند، پرچمیها را متهم به توطئه کردند.

تره‌کی به تحریک حفیظ‌الله امین مشاور خطرناکش تصمیم گرفت سیاست انتقال سریع به کمونیسم را اتخاذ کند و باساده‌لوحی تصور می‌کرد در صورتیکه تجربیات شوروی را عیناً در افغانستان بکار ببرد، پشتیبانی مردم را جلب خواهد کرد و در مدت کوتاهی موفق خواهد شد. این همان اشتباهی بود که پولپوت هم در کامبوج مرتکب شد و به قول ژرارشالیان، «عقاید قشری و تعصب‌آمیز او را کور ساخته بود و مانع از مشاهدة ترکیب جامعه می‌گردید. اصلاحات ارضی با خشونت و ناشیگری، به‌دست کارمندان ناوارد بموقع اجرا گذارده شد و نارضایتی

را تشدید کرد.<sup>۴۵</sup> در این کشور کم‌آب، اگر تقسیم اراضی با دادن آب و بذر به روستاییان همراه نباشد، دردی را دوا نمی‌کند و رژیم این موضوع را در نظر نگرفت. اشتباه دیگری هم با تبدیل پرچم افغانستان به پرچم سرخ مرتکب شد که در نظر افغانها پرچم شرک و کفر بشمار می‌رفت.

تره‌کی روحانیون مورد احترام مردم را بازداشت و تعدادی از آنان را اعدام کرد و دستور بستن مساجد را داد. ضمناً یک برنامه وسیع مبارزه با بیسوادی اعلام کرد و زنان را هم مشمول آن ساخت. این کار در جامعه سنتی و عقیمانده افغانستان اثر سوئی بخشید و مردم نسبت به اجرای این برنامه بی‌میلی فراوان نشان دادند و مأموران دولت، در مقابل، متولّ به وارد کردن فشار و حتی کتك زدن و شکنجه شدند. عکس العمل مردم شدید بود زیرا در بعضی نقاط آنها را از دهکده‌ها اخراج و در بعضی دیگر آنها را کشته و اجسادشان را به خارج از دهات پرتاب کردند.<sup>۴۶</sup>

بدین ترتیب کانونهای مقاومت و شورش در نقاط مختلف کشور بوجود آمد و کابل برای مواجهه با آنان از مسکو یاری طلبید. در پاییز ۱۹۷۸، آقاشاهی وزیر خارجه سابق پاکستان به مؤلف این کتاب اظهار داشت که واحدهای ارتش سرخ مرکب از افراد تاجیک و قرقیز که به شکل افغانها ملبس شده‌اند، در آن کشور مشغول مبارزه با چریک‌ها هستند. در ۵ دسامبر ۱۹۷۸ برزنف و تره‌کی یک قرارداد «دوستی و همکاری» که اکنون به صورت کلاسیک درآمده است، بایکدیگر امضا کردند.

اما دامنه شورش بسرعت گسترش یافت و سرکوبی آنهم بی‌اندازه خشن و وحشیانه بود. فقط در هرات که دومین شهر افغانستان بشمار می‌رود و شورشیان در ماه مارس چندروزی مبادرت به تیراندازی کرده بودند، بیست‌هزار نفر بقتل رسیدند. پاکسازیهای متعدد، روحیه ارتش را که بی‌جهت علیه برادران هم‌خون و نژادش می‌جنگید، خرد کرده بود. در اوائل پاییز ۱۹۷۹ شورشیان بر سه‌چهارم کشور مسلط شدند و عوامل

45) Gérard Chaliand, *Rapport sur la résistance afghane*, Paris, Berger-Levrault, 1981, p. 64.

46) Alexandre Dastarac, «Afghanistan: L'éveil des nationalités», *Le Monde diplomatique*, février 1980.

(۴۷) یادداشت‌های شخصی نویسنده.

رژیم و شورویها را به وحشت انداختند، چون از شکنجه و قتل هر کدام که بدستشان می‌افتدند، در ملاعع امام ابابی نداشتند. در اواسط سپتامبر تره‌کی یک بار دیگر به مسکو رفت و مذاکرات مهمی با برزنف انجام داد که منجر به انعقاد موافقنامه‌ای گردید که هنوز کسی از مفاد آن اطلاع ندارد ولی سرانجام روزی افشاوارد شد و همه‌خواهند فهمید که آیا مربوط به دخالت ارتش سرخ در آن کشور بوده است یا نه؟ مسلم این است که رهبر شوروی از رئیس جمهوری افغانستان قول گرفت که تغییرات عده‌ای در سیاست خود بدهد واز زجر و آزار روحانیون دست بکشد و طبقات متوسط و خردمندان را بیش از آن تحت فشار نگذارد و در اولین فرصت حفیظ‌الله امین را که به نخست وزیری و دبیرکلی حزب منصوب شده بود از کار برکنار کند و بیرک کارمل رهبر جناح پرچم را که مورد اعتمادشان بود و در پراگت به حال تبعید بسر می‌برد، به جای او بگمارد.

ظاهراً امین بویی از این توافق بوده بود و به این جهت برای نجات خود، بمحض اینکه تره‌کی از مسکو مراجعت کرد او را به قتل رسانید و خود زمام امور را در دست گرفت. مسکو در بد موقعیتی قرار گرفته بود، زیرا اگر کمکهای خود را به امین قطع می‌کرد، بجز تقویت چریکها نتیجه‌ای عاید نمی‌شد. اما ضمناً امین در نظرشان یک پشه بی‌اهمیت بود که می‌باشد هرچه زودتر از میان برداشته شود. در حالیکه رئیس جمهوری جدید مشغول کشف و خنثی‌کردن سه توطئه سوء قصد و مجازات عاملین آنها بود، دو افسر عالیرتبه شوروی وارد کابل شدند و به بهانه برآوردن احتیاجات نظامی افغانستان، بارامی تدارک حمله به آن کشور را فراموشند. این تجاوز چند روز قبل از عید میلاد مسیح صورت گرفت و همانطور که شورویها در سال ۱۹۶۱ با استفاده از تعطیلات و سط ماه اوت دیوار برلین را ساخته بودند، این بار هم تعطیلات عید میلاد مسیح را موقع مناسب برای تجاوز نظامی به افغانستان تشخیص دادند زیرا در این روزها در غرب همه سرگرم کارهای دیگری بودند.

این بار دیگر شورویها خودشان ابتکار عمل را در دست گرفتند و با اعزام دهها هزار سرباز سراسر افغانستان را تحت اشغال درآوردند و «رفیق امین» که سه هفته پیش برزنف و کاسیگین سلامهای برادرانه برایش فرستاده بودند، به صورت «جنایتکار» در آمد و با تفاق

«گروه خونآشام و بچه خوشگلها یش» بدون محاکمه اعدام شد.<sup>48</sup> ضمناً رادیو مسکو بدون آنکه قصد شوخی داشته باشد در ۲۸ دسامبر اعلام داشت که دولت شوروی «تقاضای دولت افغانستان را برای دفاع از مستاوردهای انقلاب آوریل و دفع تجاوز مسلحانه خارجی پذیرفته است.» کارمل بسرعت خود را از پراگ به کابل رسانید و بلاfacile متعهد شد که آزادی مذهب و مالکیت وغیره را محترم بشمارد واز واردکردن فشار به مردم خودداری کند. او هزاران زندانی سیاسی را آزاد کرد و سیاستی شبیه به سیاست یانوش کادار در سال ۱۹۵۶ پس از سرکوبی قیام مردم مجارستان علیه تجاوز ارتشن سرخ، در پیش گرفت. اما مقاومت افغانها، علی‌رغم اعزام هشتاد تا صد هزار سرباز شوروی با وسائل و تجهیزات عظیم به کشورشان، و با وجود اختلافات حل نشدنی بین جناحهای مختلف و کمک ناچیزی که از خارج دریافت می‌کنند، روزبروز گسترش می‌یابد و اکنون نوبت خرس رویی است که بازببورهایی که از کندوی عسل خارج شده و به سرشن ریخته‌اند مبارزه کند.

با مطالعه سیر وقایع معلوم می‌شود که منظور شوروی از اشغال افغانستان، جلوگیری از خروج کشوری که بتازگی وارد اردوی سوسیالیسم شده بوده، از اردوی مزبور بوده است.<sup>49</sup> اما برزنف و همکارانش نمی‌دانستند این اقدامشان چه بازتاب وسیع و واکنش شدیدی در سراسر دنیا خواهد داشت. مجمع عمومی سازمان ملل متعدد در ۱۴ ژانویه ۱۹۸۰ «عقب‌نشینی فوری و بدون قيد و شرط و کامل نیروهای خارجی از افغانستان» را با ۱۰۴ رأی موافق در برابر ۱۸ رأی مخالف و ۱۸ رأی ممتنع تصویب کرد.<sup>50</sup> کنفرانس وزیران خارجه کشورهای اسلامی نیز در ۲۹ ژانویه ۱۹۸۰ در اسلام‌آباد باتفاق آراء «تجاوز شوروی علیه ملت افغان را تخلف آشکار از اصول و قوانین بین‌المللی تلقی» و آن را محکوم کرد.

از زمانی که پیمان ورشو در سال ۱۹۴۹ منعقد گردیده این نخستین بار بود که شوروی نیروهای خود را به تعداد قابل ملاحظه و زیاد به خارج از مرزهای امپراتوری که لااقل بطور ضمنی برایش شناخته شده است اعزام

48) *Dépêche du Tass*, 28 décembre 1979.

49) L'importance mondiale de l'occupation de l'Afghanistan par l'U.R.S.S., *International Communication Agency*, U.S.A., 1980, p. 19.

50) *Ibid.*, p. 21.

می‌داشت. به قول رنه کانیا، «در بعضی موارد اعزام قوای شوروی به نقاط دوردست جنبه موقتی دارد ولی در کشورهای همسایه همواره قطعی و همیشگی است.»<sup>۵۱</sup>

تجاوز شوروی به افغانستان یک مورد منحصر بفرد نیست بلکه با هندوچین و آنگولا و موزامبیک و اتیوپی و یمن جنوبی، حلقه‌های یک زنجیر طولانی را تشکیل می‌دهد که الزاماً به کرانه‌های اقیانوس هند محدود نمی‌شود زیرا آمریکای مرکزی هم‌که سالهای متتمادی منطقه نفوذ و شکارگاه انحصاری آمریکا بشمار می‌رفت، بتدریج از دستشان بیرون می‌رود.

از وقتی که فیدل کاسترو خود را در دامان شورویها افکند و آنهم بیشتر تقصیر خود آمریکاییها بود، یک فکر بیشتر در مغز اولاد عمومام وجود نداشت و آن جلوگیری از پیدایش یک کوبای دیگر در نیمکره غربی بود. بهمین جهت همانطور که در فصل یازدهم دیدیم، در سال ۱۹۶۵ در جمهوری دومینیکن دخالت نظامی کردند و در سراسر آمریکای لاتین به مبارزه با «خرابکاری» پرداختند و مدت‌ها از حکومتهای مرتاج و فاسد خانوادگی که به منافع بانکی و تجاری آنان وابستگی داشتند، پشتیبانی نمودند.

به نظر آمریکاییها این سیاست مؤثر بود زیرا هنوز براین باور بودند که شوروی نیمکره غربی را منطقه نفوذ آنها می‌شمارد به شرط آنکه آنها هم دخالتی در امور کشورهای اروپای شرقی نکنند. لذا در سال ۱۹۷۴ توجهی به استقرار یک حکومت چپگرای افراطی در جامائیکا ننموده بودند و حکومت مزبور هم در انتخابات بعدی شکست خورده و جای خود را به میانه‌روها داده بود. اما از سال ۱۹۷۷ که هواییمهای «میگ ۲۳» روسی در کوبا مستقر شدند، با وجود اطمینانهایی که شوروی می‌داد که هواییمهای مزبور مجهز به سلاح اتمی نیستند، سوءظن شدید آمریکا برانگیخته شد و به یاد قسمهایی افتاده که پانزده سال قبل از آن‌گرو میکو خورده بود که حتی یک موشك روسی در کوبا وجود ندارد.

در سال ۱۹۷۹ به تصورات واهی آمریکاییها خاتمه داده شد زیرا در ۱۳ مارس آن سال یک حکومت چپگرا بزور قدرت را در جزیره گرانادا که

51) René Cagnat et Michel Jan, *Le Milieu des empires*, Paris, Robert Laffont, 1981, p. 197.

پر جمعیت‌ترین جزایر آنتیل است، در دست گرفت و مهمتر اینکه در ۱۷ ژوییه آناستازیو سوموزا، رئیس جمهوری نیکاراگوا، مجبور شد راه تبعید را پیش بگیرد و به حکومت خانوادگی اش که ۴۲ سال بطول انجامیده بود، خاتمه بدهد. او نه فقط یک رئیس کشور بود بلکه بزرگترین سرمایه‌دار و ملاک نیکاراگوا. هم بشمار می‌رفت زیرا تقریباً کلیه صنایع و ثلث زمینهای کشاورزی آن‌کشور به او تعلق داشت. قسمت مهمی از ثروت او از کمکهای خارجی ناشی می‌شد که به دنبال زلزله شدید سال ۱۹۷۲ به آن کشور سرازیر شده بود واو به جیبزده بود. به قول پرسور ویلیام لیوگراند استاد دانشگاه آمریکایی واشنگتن، «ماناکوا پایتخت آن کشور در زمینهای متعلق به سوموزا بوسیله شرکتهای مقاطعه‌کاری سوموزا و با کمکهای بین‌المللی از طریق بانکهای متعلق به سوموزا بنا شده بود».<sup>۵۲</sup>

مبارزه مسلحانه علیه این رژیم فاسد در سال ۱۹۶۲ بوسیله «جبهه آزادی‌بخش ساندینیست» و هواداران فیدل کاسترو آغاز شده بود که خواستار استقرار حکومتی بر پایه عقاید ژنرال ساندینو بودند. ژنرال مزبور مدت شش سال با تفنگداران آمریکایی که نیکاراگوا را از سال ۱۹۱۱ تا روی کارآمدن روزولت در ۱۹۳۳ تحت اشغال خود داشتند مبارزه کرده و به دستور سوموزای اول به قتل رسیده بود. در سال ۱۹۷۴ ساندینیستها با گروگان‌گیری توجه افکار عمومی دنیا را به خود جلب کردند. سوموزا برای مبارزه و نابود کردن آنها، سه ایالت شمالی کشور را دستخوش ترور وحشت کرد و گارد ملی او در زجر و شکنجه و اعدام مخالفین کوتاهی نکرد.<sup>۵۳</sup>

وقتی کارتر زمام امور آمریکا را به دست گرفت، کمکهای نظامی مهمی را که رؤسای جمهوری سابق آمریکا به سوموزا می‌دادند، بشدت کاهش داد. بلا فاصله ساندینیستها که ماهما بود خبری از آنان شنیده نمی‌شد، دست به کار شدند. ولی موفقیت‌هایشان ناچیز بود تا اینکه پدر و شامورو مدیر یکی از روزنامه‌های میانه را و مخالف دولت به قتل رسید و این واقعه موج خشم و نفرت مردم را نسبت به رژیم سوموزا برانگیخت و دست به یک اعتصاب عمومی دوهفته‌ای زدند. تردید کارتر که مدتی کمک‌هایش را به

52) William M. Leo Grande, «The Revolution in Nicaragua», *Foreign Affairs*, automne 1979, p. 30.

53) *Ibid.*, p. 31.

سوموزا افزایش و سپس مجدداً کاهش داد و نامه‌ای که به عنوان سوموزا فرستاد و از او به نام کسی که بیش از همه به حقوق بشر احترام می‌گذارد تجلیل کرد، کار را تمام کرد. به تعداد مخالفین بسرعت افزوده شد و همه گروهها به جبهه ساندینیست پیوستند. اوضاع نظامی کشور نیز بسرعت رو به خامت می‌رفت تا اینکه در ۲۲ زوئن ۱۹۷۹ سایروسونس وزیر خارجه آمریکا با نظر بسیاری از کشورهای عضو سازمان دول آمریکایی در مورد برکناری سوموزا موافقت کرد. سوموزا که حامیانش او را رها کرده بودند، مجبور به اطاعت شد و روانه آمریکا گردید و در سال ۱۹۸۰ در تبعیدگاهش در پاراگوئه بقتل رسید.

ساندینیستهای فاتح اعلام داشتند که قصد سوءاستفاده از پیروزی خود را ندارند. آنها در ابتدا بشدت منکر کمونیسم بودند و خود را طرفدار آزادی می‌دانستند و افتخار می‌کردند که از کسی انتقام‌جویی نکرده و حتی یک نفر را اعدام ننموده‌اند. معذلك باکشورهای بلوک شرق روابط دوستانه برقرار کردند و رژیم دست‌نشانده ویتنام در کامبوج را برسیت شناختند و بزودی بهار سال کمک به چریک‌های ال‌سالوادر و گواتمالا پرداختند. هنوز مسئله نیکاراگوا به جایی نرسیده بود که خبر حضور یک تیپ رزمی شوروی در کوبا، در جراید جهان منتشر شد که اثر بمبرا داشت. با توجه به تعداد نفرات ارتش فیدل که ۱۹۰ هزار نفر است معلوم نیست وجود دو سه هزار سرباز شوروی چه اثری در منطقه می‌تواند داشته باشد. آیا این عده برای حمایت از رژیم اعزام شده‌اند یا برای مراقبت از تأسیسات مدرنی که برای جاسوسی در شبکه مخابراتی آمریکا در جزیره مستقر شده است؟ وانگهی آمریکاییها آنقدر سرباز در چهارگوشه دنیا دارند که نمی‌توانند در این خصوص چیزی بگویند. سر و صدائی که انتشار این خبر طی چند روز بروپا کرد، باعث شکست قطعی مذاکرات «سالت ۲» گردید.

اما کوبا همچنان در رأس مسائل سیاسی جهان باقی مانده است. زیرا در سپتامبر ۱۹۷۹ کنفرانس کشورهای غیر متعهد در هاوانا تشکیل گردید و فیدل کاسترو که رئیس کنفرانس مذبور بود، فرصت رامفتمن شمرد و اعضای آن را به پشتیبانی از نظرات شوروی مانند اخراج مصر از سازمان به علت اینکه با اسرائیل صلح کرده بود و واکذاری کرسی کامبوج به حکومت جدید پنجمین تشویق نمود. خطر پیروزی فیدل کاسترو و قبولاندن این نظرات که سازمان کشورهای غیر متعهد را از مسیر اصلی

خود منعرف می‌کرد چنان بود که مارشال تیتو در سن ۷۹ سالگی و با وجود کسالت شدید شخصاً به هاوانا رفت و از هدفهای عدم تعهد در برابر شرق و غرب دفاع کرد. حضور مارشال مبالغه‌دار که از زمان کنفرانس باندونگ ۱۹۵۵ از نظرات مزبور دفاع می‌کرد، و نزدیکی وی با چین، نشان می‌داد که تا چه اندازه از تمایلات سلطه‌گرایی سیاست شوروی نگران بوده است.

اکنون شوروی بدون زحمت زیاد انتقام خود را از آمریکا برسر برعان موشکی کوبای گرفته است و منطقه مزبور دیگر به هیچ وجه شکارگاه اختصاصی آمریکائیان نیست و در سراسر آمریکای مرکزی این شعار بچشم می‌خورد: «دیروز نیکاراگوا، امروز السالوادور، فردا گواتمالا.» اما این سؤال پیش می‌آید که آیا وضع شوروی با گرفتاریها یی که در افغانستان و افریقا پیدا کرده و مردم لهستان که علناً به مخالفت با سلطه آن کشور برخاسته‌اند، بهتر از آمریکا است یا همانطور که مجله «نیوزویک» در مورد وضع آمریکاییها در آمریکای مرکزی نوشت «هر دو ابرقدرت دچار تزلزل شده‌اند و در راه زوال قدم بر می‌دارند»<sup>۵۴</sup>

54) «Central America. U.S. policy in Shambles» *Newsweek*, 14 September 1981.

## نتیجه

پس از آنکه محمد رضا پهلوی و بوکاسای اول یکی بعداز دیگری ساقط گردیدند، فقط یک نفر دیگر با عنوان امپراتور در جهان باقی مانده است و او هیروهیتو است که از صورت یک بت زنده مبدل به پادشاه مشروطه ژاپن گردیده و با سرگرم کردن خود به زیست‌شناسی دریائی عمرش را در آرامش سپری می‌کند. اما اگر دیگر امپراتوری وجود ندارد، هنوز دو امپراتوری بزرگ در کره‌زمین هستند که هم‌زیستی آنان بیش از هر زمان حیات بین‌المللی را تحت الشعاع قرارداده است. بر طرف شدن ب عران‌موشکی کوبا که این کتاب با شرح آن آغاز گردید نقطه عطفی در مناسبات بین دو ابرقدرت بشمار می‌رود. اشغال افغانستان نیز که این کتاب با توصیف آن پایان می‌پذیرد، مرحله مهم دیگری در مناسبات مزبور است ولی هیچکدام از این دو واقعه تغییری در ماهیت این روابط نداده است.

هریک از این دو امپراتوری مدعی است که کلید خوشبختی جهان را در دست دارد، زیرا هر دو آنها صاحب سرزمینهای وسیع و منابع عظیم انسانی و مادی و مخصوصاً وسایلی هستند که می‌تواند بشریت را به نابودی سوق بدهد. بدون شک وجود این وسایل کشنده باعث شده است که فکر تجاوز علنی یکی از دو ابرقدرت علیه دیگری را متراffد با خودکشی ساخته و مانع از برخورد سهمناکی شود که بسیاری از دانشمندان آن را پایان

عمر جهان می‌دانند. بنابراین دوابرقدرت که قادر به جنگ با یکدیگر نیستند و ناچار به همزیستی هستند، در عین همبستگی رقیب یکدیگر بشمار می‌روند. هربار که به توافقی نائل می‌شوند، همه تصور می‌کنند که بندوبستهای محروم‌انه در بین بوده و سخن از همدستی و اتحاد مخفیانه و حتی سلطه مشترک آن دو به میان می‌آید و هربار که روابطشان بعرانی می‌شود، می‌گویند که تنفس‌زادایی حرف مفت و بیهوده‌ای است و توجه همگان به هزینه‌های سراسام‌آوری جلب می‌شود که هریک از دوابرقدرت برای آماده‌شدن در جنگ آینده می‌کنند؛ و همه می‌پرسند آیا کوشش‌های مزبور در نهایت به فاجعه‌ای منجر نخواهد شد؟ ولی تا وقتی که چنین فاجعه‌ای رخ نداده است، هریک از دوابرقدرت به زورآزمایی با دیگری و مقاومت در مقابل قوه گریز از مرکز که آنها را به حرکت و امیدار، می‌پردازد.

همانطور که ابرقدرت آمریکا، دیگر به آن قدرت و عظمت دورانی نیست که ژنرال دوگل به مخالفت با آن برخاسته بود، ابرقدرت شوروی نیز از وقتیکه مائو آن را متهم به پیروی از سیاست خود خواهانه و سلطه‌گرایانه و خیانت به آرمانهای سوسیالیسم و جهان وطنی پرولتاریایی کرده است، یکپارچگی خود را از دست داده است. فرانسه و چین نیز با داراشدن سلاح هسته‌ای، هرکدام به سهم خود اعتماد متقابلی را که بین ابرقدرتها و دولتهای تابعشان وجود داشت، از بین برده‌اند.

هریک از دوابرقدرت، برای جلوگیری از تفرقه و انحراف، طرفداران وفادار خود را دعوت به فشردن صفوف کرده است ولی مسکو علی‌رغم کوشش‌های مکرر، هرگز نتوانسته موافقت کلیه نهضتهای کمونیستی جهان را به محکوم نمودن عقاید انحرافی چین کسب کند و ناچار شده است چکوسلواکی را بزور در اردوی خود حفظ نماید و در مورد بکاربردن وسایلی برای مراکت کردن نا آرامیهای لهستان، دچار تردید شود.

به ندای همبستگی و اتحاد واشنگتن نیز همیشه پاسخ مثبت داده نشده است. حتی مارگارت تاچر، نخست وزیر محافظه‌کار انگلیس از پیروی کورکورانه از ریگان خودداری می‌کند. شبع بیطرفی بر جمهوری فدرال آلمان سایه افکنده است و روی کار آمدن دولت سوسیالیست در فرانسه با شرکت وزیران کمونیست و مخالفت متفقین آمریکا با سیاست آن کشور در جهان سوم، نشانه‌های دیگری است مبنی بر اینکه دوران تحت‌الحمایگی سپری شده است.

رسم براین است که هر وقت امپراتوریها در داخله کشورشان با مشکلاتی روبرو می‌شوند، به‌ماجرای جویی در سرزمینهای دوردست می‌پردازند. ولی به‌همان اندازه که بر وسعت اراضی خود می‌افزایند، یکپارچگی خود را از دست می‌دهند. ناپلئون بعداز جنگ‌های اسپانیا و روسیه، دیگر نتوانست امپراتوری خود را حفظ کند. هیتلر هم به‌علت ناکامی در حمله به انگلستان، خود را گرفتار استپهای پربرف روسیه و بیابانهای شنزار و سوزان لیبی کرد. آمریکا نیز که بعد از جنگ کره قسم خورده بود هرگز در دام یک جنگ آسیایی دیگر نیفتاد، مجبور شد پانصد و چهل هزار سرباز به ویتنام بفرستد و نتیجه‌ای به جز آبروریزی و سقوط ارزش‌های اخلاقی و دلار عایدش نگردد. از بیماری مهلك و مسری تورم که امریکا در سراسر جهان پخش کرده است صحبتی نمی‌کنیم.

به نظر می‌رسد آمریکاییها از قضیه ویتنام، درس عبرت گرفته باشند زیرا جیمی کارت افتخار می‌کرد که در دوران ریاست جمهوری اش حتی یک سرباز آمریکایی در جبهه جنگ به قتل نرسیده است. او شاه ایران را که عامل دست نشانده واشینگتن بود واز وی برای حفظ و حراست منطقه در برابر فعالیتهای خرابکارانه استفاده می‌شد رها کرد و چنین وانمود کرد که در نیکاراگوا که منطقه نفوذ و شکارگاه اختصاصی آمریکا بشمار می‌رود دخالتی نداشته است. رونالد ریگان نیز، علی‌رغم لعن تند و خشنی که در گفته‌هایش بکار می‌برد، هرگز به‌این فکر نیفتاده که سربازان آمریکایی را به ال‌سالوادور که به قول خودشان در معرض خطر «عدم ثبات» می‌باشد، اعزام دارد.

روسیه شوروی نیز بطور مستقیم و یا از طریق متعددینش، به کمک دوستانی که در معرض خطر قرار گرفته‌اند می‌شتاید و حمایت خود را به آنان تعییل می‌کند. اما چگونه دولتی می‌تواند ادعا کند که طرفدار آزادی ملل در بند و رهایی مردم ستمدیده است در حالی که مللی که به‌کمکشان می‌شتاید، علاوه‌ای به او نشان نمی‌دهند؟ دولت سوسیالیستی شوروی که به صورت یک امپراتوری نیرومند درآمده است لژیونهای خارجی خود را به صورت سربازان کوبایی و ویتنامی به‌افریقا و آسیا گسیل داشته ولی با همان مقاومتی روبرو شده است که درگذشته در برابر دولتهای امپریالیستی غرب نشان داده می‌شد، یعنی مردان وزنانی که مایل نیستند کسی طرز زندگی‌کردن را به‌آنها بیاموزد. با ملاحظه نقشه دنیا، می‌توان تصور کرد که اینگونه عملیات، مراحلی در یک طرح کلی و استراتژیکی

جهانی هستند و گرنم معلوم نیست مسکو تا بهحال از دخالت در چنین مسائلی چه نتیجه‌ای برده است؟

نبرد اوگادن منجر به بازگشت سومالی به دامان غرب گردید و نبرد اریتره باعث کسر حیثیت و اعتبار شوروی در دنیای اسلام شد. تجاوز به افغانستان، یکصد و چهار کشور عضو سازمان ملل متعدد را که اکثریتشان کشورهای جهان سوم و اسلامی هستند، وادار کرد که اقدام مسکو را محکوم سازند. در میان کشورهای مزبور عراق و ایران انقلابی هم وجود داشتند، ولی این همفرکری مانع نشد که در پاییز ۱۹۸۰ جنگ خونینی را با یکدیگر آغاز کنند.

اشغال افغانستان که به دنبال واقعه گروگان‌گیری در تهران رخ داد، افکار عمومی آمریکا را که در خمودگی بسر می‌برد، بیدار کرد و باعث پیروزی شخصی در انتخابات ریاست جمهوری آن کشور شد که سخنی جز افزایش تسلیحات به زبان نمی‌آورد. جیمی کارترا نیز که برای کاهش هزینه‌های نظامی و اضمحلال سازمان سیا انتخاب شده بود، در سالهای آخر ریاست جمهوریش، مجبور به افزایش بودجه ارتش و تجدید حیات سیا گردید. هرچند شرکت نکردن آمریکا در بازیهای المپیک ۱۹۸۰ مسکو به عنوان تلافی و اعتراض به اشغال افغانستان مسخره به نظر می‌رسد، ولی متوقف ساختن فروش و تحويل غلات و وسائل حفاری نفت به شوروی کار زمامداران کرملین را که در زمینه کشاورزی با شکستهای پی‌درپی روبرو شده‌اند و قروضشان هر روز بیشتر می‌شود، پیچیده‌تر کرد. هرگز کشورهای بلوک شرق تا این حد با اهدافی که برای خودشان در نظر گرفته بوده‌اند فاصله نداشته‌اند، هرچند در همه‌جا در طرح‌های انسانی شده است. معلوم می‌شود بحران جهانی که در کشورهای غربی آنهمه اثرات عمیق و مهم به جا گذاشته، در کشورهای شرقی هم بی‌اثر نبوده است.

با این وصف شوروی قادر نخواهد بود حیثیت و اعتبار خود را در نظر اتباع امپراتوری و می‌یوش که به قول خانم هلن کارر دانکوس، استاد دانشگاه پاریس در کتاب مشهورش بنام «زوال یک امپراتوری» در حال از هم گسیختن است، حفظ کند. اگر هم اتباع شوروی به علت اینکه از کودکی تحت تأثیر عقاید کمونیستی قرار گرفته‌اند بطور غیر ارادی

از دولت متبع‌شان پیروی می‌کنند، در مورد اتباع کشورهای اقمار چنین نیست، زیرا آنها بتدریج متوجه بیعلاقگی شوروی نسبت به مصالحشان می‌شوند و تنها دلخوشی آنان دورنمای بهبود تدریجی وضع مادیشان است. بحران لهستان نمی‌تواند مدت مدیدی به صورت یک پدیده تنها باقی بماند و مسلمان نظایر دیگری پیدا خواهد کرد.

بحران در شرق و غرب باعث شده است که جوامع سوسیالیستی و سرمایه‌داری دیگر نتوانند خود را در نظر کشورهای دیگر، بخصوص کشورهای جهان سوم که روز بروز معتقدتر می‌شوند که مبارزه بین زورمندان و ثروتمندان ربطی به آنها ندارد، به صورت جوامع نمونه و ایدئال جلوه بدھند. به همین دلیل بشر امروزی که از همه سو ڈچار نگرانی است، در برابر ورشکستگی نظامهای سیاسی و ضعف ابرقدرتها و فقدان عدالت اجتماعی، به ارزش‌های اخلاقی دیگری از قبیل مذهب روی آورده است. پاپ لهستانی که قیافه ورزشکاران را دارد، لخ و اونسا رهبر اتحادیه مستقل کارگری همبستگی در لهستان با صلیبی که همیشه به گردنش می‌آویزد، کشیش‌های آمریکای لاتین که در برابر ظلم و جور قد برآفرانسته‌اند، مسلمانان انقلابی ایران و سرهنگ قذافی با تبس فاتحانه‌اش، چهره‌های مختلف این گرایش مذهبی هستند. از ایرلندگرفته تا قبرس و لبنان و چاد، اغلب جنگهای داخلی جنبه‌های مذهبی دارند. اعتقاد به عقاید دینی همیشه منحصر به شرکت در مراسم مذهبی نیست و در بسیاری موارد به صورت مطالبه حقوق از دست رفته و پایمال شده گروهها و ملت‌هایی که هدف‌شان احقيق حق بهر قیمتی است، در می‌آید و این مبارزه غالباً توأم با خشونت و خونریزی است.

تا وقتی ملجاً و پناهگاهی برای رسیدگی به این خواسته‌ها وجود ندارد، تصادم بین این گروه‌ها اجتناب‌ناپذیر است. در بعضی موارد، ابرقدرتها سعی در آرام کردن اینگونه بحرانها می‌کنند و در برخی دیگر به آتش آنها دامن می‌زنند تا به گمان خود از آن سود ببرند. بهر صورت آنها تجارت اسلحه را در دست دارند و در طول تاریخ دیده نشده است که این همه اشخاص و مؤسسات، زندگی خود را از تولید و فروش و قاچاق اسلحه تأمین کنند. هزینه مسابقه تسلیحاتی در هر دقیقه یک میلیون دلار و درآمد آن نیز در همین حدود است.

آیا امکان دارد چنین دنیائی، آنطور که آمریکائیها مایلند، ثبات پیدا کند؟ هیچگونه تقسیمی به مناطق نفوذ و هیچ سلطه مشترکی نمی‌تواند از بروز بحرانهایی که در گوشه و کنار جهان رخ می‌دهد، جلوگیری کند. لینین این موضوع را در کتاب «امپریالیسم مرحله عالی کاپیتالیسم» بخوبی تشریح می‌کند: «هر تقسیمی بیان موقتی موازنۀ قدرتها است و شانس بسیار کمی دارد که در صورت تغییر این موازنۀ ادامه یابد.» در دورانی که فاصله بین غنی و فقیر روز بروز بیشتر می‌شود و در حالیکه ژروتندان موفق نمی‌شوند همه تولیدات صنعتی و خوارکی خود را در بازارهای جهانی به فروش برسانند، سالی پانزده میلیون نفر در سراسر دنیا از گرسنگی می‌میرند، چگونه ممکن است این موازنۀ قوا مدت‌مدیدی حفظ شود و باقی بماند؟ پس جای تعجب نیست که در چنین اوضاعی، جنگ و تروریسم و انقلاب و کودتا و بحرانهای مختلف هر روز صفحات روزنامه‌ها و تلویزیونها را پر کند.

دانیل هاله‌وی در کتاب «شتاب تاریخ» که بعد از جنگ دوم جهانی منتشر شد، این مطلب را بخوبی تشریح می‌کند و عقیده دارد آهسته شدن این شتاب، برخلاف کلیه قوانین فیزیکی است. نیم قرن پیش، انگلستان بزرگترین قدرت جهان بشمار می‌رفت ولی از روزی که ملکه ویکتوریا تاج امپراتوری را به سر نهاد تا روزی که نواده‌اش جورج ششم آن را از دست داد، فقط هفتاد سال طول کشید. اکنون انگلستان یک قدرت متوسط بشمار می‌رود و دست به گریبان بحرانهای شدید اقتصادی است. رایش هزار ساله آدولف هیتلر فقط دوازده سال عمر کرد و امپراتوری رم جدید که موسولینی سعی در احیای آن داشت، پنج شش سال بیشتر دوام نیافت. دو ابرقدرت آمریکا و شوروی نیز، علیرغم نیروی اقتصادی و نظامی عظیم خود از این قاعده کلی تاریخ مستثنی نیستند.

حال باید دید آیا دو ابرقدرت، بدون نشان دادن هیچگونه واکنشی انحطاط و زوال خود را خواهند پذیرفت و دست و پایشان را جمع خواهند کرد یا اینکه مانند خرس‌زخمی در نهادتر خواهند شد؟ مقاومت‌کارتر در مقابل فشار هموطنانش که مایل بودند او در مسئله گروگان‌گیری تهران به‌зор متولّ شود و با بهخون و آتش کشیدن منطقه‌ای که امپریالیستها هرگز در آن محبوبیت نداشته‌اند، گروگانها را نجات دهد، فرضیه اول را تأیید می‌کند. اما معلوم نیست رژیم شوروی تا ابد از

ضعف نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس سوء استفاده نکند و نیروهای خود را که اکنون در فاصله پانصد کیلومتری آبهای خلیج، در افغانستان مستقر هستند به آن منطقه گسیل ندارد. همچنین معلوم نیست که در گوشه و کنار، واقعی مانند چکوسلواکی و مجارستان روی ندهد و شوروی بتواند به همان سادگی با اعزام قوا شورشها را سرکوب نماید. تا زمانی که یک حداقل نظم اقتصادی بین‌المللی براساس تقسیم عادلانه منابع ثروت و سرمایه بین دنیا پیش‌رفته و جهان سوم برقرار نشود، این شبه صلحی که بی‌جهت دلتانت یا «تنشی‌زدایی» نامیده شده و ناشی از موازنۀ نامطمئن ابرقدرتها و در حال بعران دائمی است، هر روز ممکن است در میان انفجار بمبهای اتمی و هیدروژنی که با بی‌احتیاطی فراوان انبار شده‌اند و باران موشک‌های مرگبار فرو بریزد و نابود شود. خوشبختانه عده‌های مردم عادی و حتی زمامدارانی که متوجه این وضع خطرناک شده‌اند، روز بروز روبرو افزایش است و همین امر ما را وادر می‌سازد که این کتاب را با بدینی به پایان نرسانیم. تاریخ بشریت پر از نمونه‌هایی است که پیشینیان ما در موقع خطیر توانسته‌اند برمشکلات فائق آیند و اکنون دلیلی ندارد که در این سالهای پایان قرن بیستم و هزاره دوم، چنین نشود و دنیا از مهلکه نجات نیابد، مشروط بر اینکه مردم آن را بخواهند و به زمامدارانشان بقبولانند. خوشبختانه، بنا به مثل معروف، «تاریخ، انتظارات کوتاه را مبدل به یأس می‌سازد و آرزوهای طولانی را برآورده می‌کند».



## روزشمار وقایع

۱۹۶۳

۲۸ آکتبر: خروشچف باز گرداندن موشکهای شوروی را از کوبا اعلام می‌دارد.  
۲۱ دسامبر: موافقنامه‌های ناسو بین کندي و مک‌میلان درباره تسلیحات هسته‌ای.

۱۹۶۴

۱۶ زانویه: دوگل موافقنامه‌های ناسو را رد می‌کند و با عضویت انگلستان در بازار مشترک مخالفت می‌نماید.

۲۱ زانویه: خاتمه کار تعزیه طلبان کاتانگا.

۲۲ زانویه: قرارداد دوستی و همکاری فرانسه و آلمان.  
۸ فوریه: کودتای نظامی در عراق و کشته شدن ژنرال قاسم.

۱۰ ژوئن: سخنرانی کندي درباره صلح.

۱۶ ژوئن: ادعانامه ۲۵ ماده‌ای حزب کمونیست چین علیه شوروی.  
۲۲ ژوئن: انتخاب پاپ پل ششم.

۱۶ ژوئیه: پاسخ حزب کمونیست شوروی به حزب کمونیست چین؛ قطع روابط ایدئولوژیکی بین پکن و مسکو.

۱۵ اوت: قرارداد مسکو درباره منع آزمایش‌های هسته‌ای.

- ۱ نوامبر: کودتای نظامی در سایگون و قتل دیم.  
 ۲۲ نوامبر: قتل کنده در دالاس و ریاست جمهوری جانسون.  
 ۳۱ دسامبر: پیشنهاد خروشچف درباره عدم توسل به زور در حل اختلافات ارضی.

## ۱۹۶۴

- ۲۷ ژانویه: فرانسه چین کمونیست را برسمیت می‌شناسد.  
 ۴ مارس: شورای امنیت تصمیم به اعزام نیروی پاسدار صلح به قبرس می‌گیرد.  
 ۳ آوریل: کودتای نظامی در برزیل علیه پرزیدنت گولارت.  
 ۲۰ آوریل: موافقنامه میان سوری و آمریکا و انگلیس درباره کاهش تولید مواد ورقه‌ای که در صنایع نظامی بکار می‌رود.  
 ۲۵ آوریل: سفر بن بلا به مسکو و دریافت لقب «قهرمان اتحاد جماهیر سوری».  
 ۶ مه: سفر خروشچف به مصر و اعطای لقب «قهرمان اتحاد جماهیر سوری» به ناصر.  
 ۸ مه: پکن مکاتبات محramانه با حزب کمونیست سوری را انتشار می‌دهد و از شرکت در کنفرانس جهانی احزاب کمونیست خودداری می‌کند.  
 ۲۷ مه: در گذشت نهرو؛ نخستوزیری شاستری در هند.  
 ۲۸ مه: تأسیس مسازمان آزادی‌بخش فلسطین.  
 ۲۸ ژوئیه: سفر آدجویای، داماد خروشچف، به بن برای تهیه مقدمات مسافرت رسمی پدر زنش.  
 ۷ اوت: کنگره آمریکا قطعنامه خلیج تونکن را تصویب می‌کند.  
 ۱۰ اوت: دعوت کمیته مقدماتی کنفرانس جهانی احزاب کمونیست در مسکو.  
 ۲ سپتامبر: «پراودا» ادعاهای ارضی چین نسبت به سوری را رد می‌کند.  
 ۱۵ اکتبر: خروشچف از کلیه سمتها یعنی بر کنار می‌شود و برزنف جانشین او می‌گردد انفجار نخستین بمب اتمی چین.  
 ۱۵ اکتبر: پیروزی حزب کارگر در انتخابات عمومی انگلستان و نخستوزیری هارولد ویلسون.  
 ۳ نوامبر: انتخاب جانسون به ریاست جمهوری آمریکا.  
 ۲۳ نوامبر: حمله کماندوهای چتر باز بلژیکی به استانلیویل.

## ۱۹۶۵

- ۵ فوریه: سفر کاسیگین به پکن و هانوی.  
 ۷ فوریه: آغاز حملات هوایی آمریکا به ویتنام شمالی.  
 ۲۴ آوریل: کودتای طرفداران قانون اساسی در جمهوری دومینیکن و مداخله

نظامی آمریکا.

۱۹ زوئن: برگنادی بن بلا بهوسیله بومدین و تعطیل کنفرانس کشورهای آسیایی و افریقاوی در الجزایر.

۲۴ اوت: توافق فیصل و خاصر درباره یمن.

۲۵ اوت: جنگ هند و پاکستان در کشمیر.

۳۰ سپتامبر: شکست کودتای چیگرایان افراطی در اندونزی و سرکوبی شدید کمونیستها.

۱۱ نوامبر: اعلام استقلال سفیدپوستان رودزیای جنوبی.

۲۵ نوامبر: موبوتو قدرت را در زئیربدست می‌گیرد.

## ۱۹۶۶

۳ ژانویه: تشکیل کنفرانس سه قاره در هاوانا.

۱۰ ژانویه: موافقتname هند و پاکستان و شوروی در تاشکند؛ مرگ ناگهانی شاستری.

۶ فوریه: حمله شدید فیدل کاسترو به چینیها.

۷ مارس: دوگل کناره گیری فرانسه از پیمان آقالانیک را اعلام می‌کند.

۲۹ مارس: انتخاب برزنف به دبیر کلی حزب کمونیست شوروی.

۱۸ آوریل: آغاز انقلاب فرهنگی در چین.

۲۰ زوئن: سفر دوگل به شوروی.

۳۱ اوت: نطق دوگل در پنجمین درباره لزوم تخلیه قوای آمریکا از ویتنام.

۷ آکتبر: مجمع عمومی مازمان ملل قیومت نامیبیا را از افریقا جنوبی سلب می‌کند.

۱۰ نوامبر: ویلسون تصمیم خود را درباره تجدید مذاکره برای عضویت انگلیس در بازار مشترک اعلام می‌دارد.

۱۳ دسامبر: کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی سیاست ضد لینینی مائوتسه تونگ را محکوم و تشکیل کنفرانس جهانی احزاب کمونیست را تقاضا می‌کند.

## ۱۹۶۷

۲۷ ژانویه: امضای قرارداد غیر اتمی کردن فضا.

۱۴ فوریه: امضای قرارداد غیر اتمی کردن آمریکای لاتین.

۲ آوریل: نبرد هوایی بین سوریه و اسرائیل.

۲۱ آوریل: کودتای نظامی در یونان.

- ۱۸ مه: بتقاضای ناصر نیروهای پاسدار صلح ملل متعدد از مصر فراخوانده می‌شوند.
- ۲۳ مه: ناصر تنگه تیران را به روی ناوگان اسرائیلی می‌بندد.
- ۲۷ مه: اعلام تجزیه بیافرا از نیجریه.
- ۵ ژوئن: آغاز جنگ شش روزه بین اعراب و اسرائیل.
- ۱۰ ژوئن: شکست مصر واستعفای ناصر؛ انصراف ناصر از استعفا.
- ۱۷ ژوئن: آزمایش نخستین بمب هیدروژنی چین.
- ۲۳ ژوئن: ملاقات جانسون و کاسیکین در گلاسبرو.
- ۲۴ ژوئیه: سفر دوگل به کانادا و تشویق تجزیه طلبان ایالت کوبک.
- ۱۸ سپتامبر: آمریکا تصمیم به تولید سلاحهای ضد موشکی می‌گیرد.
- ۸ اکتبر: مرگ چه گوارا.
- ۲۲ نوامبر: شورای امنیت ملل متعدد قطعنامه ۲۴۲ درباره اختلافات اعراب و اسرائیل را تصویب می‌کند.

## ۱۹۶۸

- ۳ ژانویه: دوچک به جای نووتی به دبیر کلی حزب کمونیست چکوسلواکی انتخاب می‌شود؛ آغاز بهار پرآگ.
- ۲۷ ژانویه: آغاز حمله «ت» در ویتنام.
- ۳۱ مارس: جانسون ضمن صدور دستور متوقف شدن قسمتی از بمبارانهای ویتنام شمالی انصراف خود را از داولطلبی ریاست جمهوری اعلام می‌دارد.
- ۱۰ مه: گشایش کنفرانس مقدماتی ویتنام در پاریس.
- ۴ مه و ۵ ژوئن: جنگ داخلی در فرانسه و آشوب در بسیاری از کشورهای اروپائی.
- ۱۵ ژوئیه: امضای قرارداد عدم گسترش سلاحهای هسته‌ای.
- ۳ اوت: توافق دوچک با رهبران کشورهای عضو پیمان ورشو.
- ۲۱ اوت: اشغال چکوسلواکی.
- ۲۳ اوت: آزمایش اولین بمب هیدروژنی فرانسه.
- ۵ نوامبر: انتخاب نیکسون به ریاست جمهوری آمریکا.
- ۲۸ دسامبر: حمله اسرائیلیها به فرودگاه بیروت.

## ۱۹۶۹

- ۶ ژانویه: منع کامل صدور اسلحه فرانسه به اسرائیل.
- ۱۸ ژانویه: افتتاح کنفرانس پاریس درباره ویتنام.
- ۲۹ فوریه: سفر نیکسون به اروپا.

- ۲ مارس: آغاز تصادمات مرزی بین چین و شوروی در اوسوری.
- ۱۷ مارس: پیمان ورشو پیشنهاد تشکیل کنفرانس امنیت اروپا را می‌کند.
- اول آوریل: لین پیائو به معاونت اول و جانشینی مائو تسه‌تونگ انتخاب می‌شود.
- ۱۸ آوریل: بر کناری دوبچک و انتساب هوزاک به دبیر کلی حزب کمونیست چکوسلواکی.
- ۲۷ آوریل: شکست دو گل در در فراندوم و استعفای وی از ریاست جمهوری.
- ۱۵ ژوئیه: انتخاب ژرژ پمپیلو به ریاست جمهوری فرانسه.
- ۱۶ ژوئیه: فرود پیروزمندانه سفینه آپولو ۱۱ در کره ماه.
- اول سپتامبر: کودتای نظامی در لیبی و روی کار آمدن قدافي.
- ۳ سپتامبر: در گذشت هوشی مین.
- ۱ سپتامبر: سفر کاسیگین به پکن.
- ۲۱ اکتبر: ویلی برانت در انتخابات آلمان فدرال پیروز و صدراعظم می‌شود.
- ۱۷ نوامبر: آغاز مذاکرات شوروی و آمریکا درباره محدود کردن سلاحهای استراتژیک (سالات).
- اول دسامبر: کنفرانس سران کشورهای اروپایی در لاهه؛ توافق درباره توسعه بازار مشترک.

## ۱۹۷۰

- ۱۱ ژانویه: پایان مقاومت و نابودی تجزیه طلبان بیافرا.
- ۱۸ مارس: خلع پرس نورودوم سیهانوک در کامبوج.
- ۱۹ مارس: دیدار رؤسای حکومت دو آلمان در ارفورت.
- ۲۹ آوریل: اسرائیل حضور خلبانان شوروی را در مصر اعلام می‌دارد.
- ۳۰ آوریل: تجاوز نظامی آمریکا به کامبوج.
- ۱۸ ژوئن: پیروزی محافظه‌کاران در انتخابات انگلیس و زمامداری ادوارد هیث.
- ۲۶ ژوئن: اخراج دوبچک از حزب کمونیست چکوسلواکی.
- ۳۰ ژوئن: آغاز مذاکرات درباره توسعه بازار مشترک.
- ۲۳ ژوئیه: قبول طرح راجرز از جانب مصر و اردن و اسرائیل.
- ۸ اوت: برقراری آتشبس در کانال سوئن.
- ۱۲ اوت: امضای قرارداد آلمان و شوروی در مسکو.
- ۱ تا ۸ سپتامبر: جنگ داخلی در اردن؛ سپتامبر سیاه.
- ۲۸ سپتامبر: در گذشت جمال عبدالناصر.
- ۲۸ اکتبر: جبهه وحدت خلق در شیلی قدرت را به دست می‌گیرد.
- ۹ نوامبر: در گذشت ژنرال دو گل.
- ۷ دسامبر: ویلی برانت قرارداد آلمان و لهستان را در ورشو امضا می‌کند.
- ۱۴ دسامبر: اغتشاش در بنادر شمالی لهستان؛ بر کناری گومولکا و روی کار

آمدن ادوارد گیرک در لهستان.

### ۱۹۷۹

- ۸ فوریه: تجاوز ویتنام جنوبی به لائوس.
- ۱۱ فوریه: امضای قرارداد غیراتمی کردن اعماق دریاها.
- ۲۶ فوریه: ملی شدن صنایع نفت در الجزایر.
- ۷ مارس: لغو آتشبس با اسرائیل از جانب سادات.
- ۲۶ مارس: شورش در پاکستان شرقی.
- ۲ مه: برکناری علی صبری معاون سادات.
- ۳ مه: برکناری اولبریشت و زمامداری هونکر در آلمان شرقی.
- ۲۲ مه: قرارداد دوستی مصر و سوری.
- ۲۳ ژوئن: توافق انگلیس و شش کشور عضو بازار مشترک درباره عضویت آن کشور.
- ۱۵ ژوئیه: واشنگتن اعلام می‌کند که کیسینجر به پکن رفته است تا مقدمات سفر نیکسون را فراهم کند.
- ۹ اوت: قرارداد دوستی هند و سوری.
- ۱۵ اوت: آمریکا دلار را شناور می‌سازد.
- ۳ سپتامبر: توافق چهار کشور فرانسه، انگلیس، آمریکا و سوری درباره برلین.
- ۱۳ سپتامبر: لین پیانو پس از شکست توطئه کودتا علیه مائو در حین فرار به قتل می‌رسد.
- ۱۳ اکتبر: سفر پادگورنی به هانوی و افزایش کمک شوروی به ویتنام شمالی.
- ۲۵ اکتبر: عضویت چین در سازمان ملل متعدد.
- ۳۰ نوامبر: به دنبال عزیمت انگلیسیها از موضع واقع در شرق سوئز، ایران سه جزیره واقع در مدخل تنگه هرزا را اشغال می‌کند.
- ۲ تا ۱۲ دسامبر: جنگ هند و پاکستان؛ استقلال بنگلادش.

### ۱۹۷۳

- ۲۱ فوریه: سفر نیکسون به چین.
- ۲ آوریل: آغاز حمله وسیع ویتنام شمالی به جنوب.
- ۸ مه: محاصره ویتنام شمالی.
- ۲۲ مه: سفر نیکسون به شوروی و امضای قرارداد «سالت ۱».
- اول ژوئن: ملی شدن صنایع نفت عراق
- ۱۸ ژوئن: اخراج مستشاران شوروی از مصر.

۲۵ سپتامبر: سفر تاناکا نخستوزیر ژاپن به چین و عادی شدن مناسبات بین دو کشور.

۲۳ اکتبر: متوقف شدن حملات هوائی آمریکا به ویتنام شمالی.

۲۶ اکتبر: هانوی طرح نه ماده‌ای توافق با آمریکا را انتشار می‌دهد.

۷ نوامبر: تجدید انتخاب نیکسون به ریاست جمهوری.

۲۲ نوامبر: آغاز مذاکرات درباره کنفرانس امنیت و مبادلات اروپایی.

۱۲ دسامبر: تیو طرح توافق آمریکا و هانوی را رد می‌کند.

۱۸ دسامبر: آغاز حملات هوائی بمباکننهای «ب ۵۲» به هانوی و هایفونگ.

۲۱ دسامبر: امضای قرارداد بنیادی بین دو آلمان.

### ۱۹۷۳

۲۷ ژانویه: موافقنامه‌های پاریس درباره صلح ویتنام.

۳۱ ژانویه: آغاز مذاکرات درباره کاهش همزمان قواهای شرق و غرب در اروپا.

۱۵ فوریه: نطق نیکسون درباره ارتش اروپایی.

۲۰ فوریه: آتشبس در لائوس.

۱۱ مارس: پیروزی احزاب میانه‌رو در انتخابات عمومی فرانسه.

۱۲ آوریل: اعاده حیثیت از دنگ شیائو پینگ در چین.

۱۷ ژوئن: سفر برزنف به آمریکا و امضای قرارداد منع جنگ هسته‌ای.

۱۷ ژوئیه: کودتای داودخان در افغانستان و خلع محمد ظاهرشاه و اعلام جمهوری.

۲۲ اوت: کیسینجر به جای راجرز وزیر خارجه آمریکا می‌شود.

۱۱ سپتامبر: کودتای نظامی ژنرال پینوشه در شیلی.

۶ اکتبر: حمله مصر و سوریه به اسرائیل.

۱۷ اکتبر: تصمیم اوپک درباره کاهش تولید نفت.

۲۵ اکتبر: آماده‌باش نیروی اتمی آمریکا به دنبال تهدید دخالت شوروی در خاورمیانه.

۱۱ نوامبر: توافق مصر و اسرائیل درباره مقررات آتشبس.

۱۲ دسامبر: کیسینجر در لندن می‌توانست نفتی دول اروپایی را محکوم می‌کند و تشکیل یک گروه عملیاتی انرژی را پیشنهاد می‌دهد.

۲۳ دسامبر: تولید کنندگان عرب بهای نفت را ثبت می‌کنند.

### ۱۹۷۴

۱۲ ژانویه: شکست طرح ادغام لیبی و تونس.

۱۸ ژانویه: موافقنامه ۱۵۱ کیلومتر درباره نخستین مرحله عقب‌نشینی قوا

- ۱۱ فوریه: کنفرانس انرژی در واشینگتن؛ بحران روابط فرانسه و آمریکا.
- ۲ آوریل: در گذشت پمپیدو، رئیس جمهوری فرانسه.
- ۲۵ آوریل: آغاز «انقلاب گل میخک» در پرتغال.
- ۶ مه: استعفای ولی برانٹ.
- ۱۶ مه: هلموت اشمیت صدراعظم آلمان می‌شود.
- ۱۹ مه: انتخاب والری زیسکار دستن به ریاست جمهوری فرانسه.
- ۲۸ مه: به دنبال انتخابات عمومی در اسرائیل مناخیم بگین نخست وزیر می‌شود.
- ۳۱ مه: توافق سوریه و اسرائیل درباره عقب‌نشینی قوا در بلندیهای جولان.
- ۱۹ ژوئن: تصویب اعلامیه اقاوا از طرف کشورهای عضو پیمان آلاتقیک.
- ۱۵ ژوییه: کودتا در قبرس؛ فرار ماکاریوس به خارجه.
- ۲۰ ژوییه: پیاده شدن قوای ترکیه در قبرس.
- ۲۳ ژوییه: سقوط حکومت سر هنگان در یونان؛ نخستوزیری کارامانلیس.
- ۸ اوت: استعفای نیکسون و رسیدن جرالدفورد به ریاست جمهوری امریکا.
- ۱۲ اوت: دومین حمله ترکها به قبرس.
- ۱۲ سپتامبر: ارتش اتیویی امپراتور هایله سلاسی را خلع می‌کند.
- ۱۳ نوامبر: یاسرعفات در سازمان ملل متعدد.
- ۲۲ نوامبر: مجمع عمومی سازمان ملل متحد حق استقلال فلسطینیها را بر می‌سمیت می‌شناسد و سازمان آزادیبخش فلسطین را به عنوان عضو ناظر می‌پذیرد.
- ۲۳ نوامبر: برزنف و فورد یک توافق اصولی درباره قرارداد «سال ۲» در ولادی وستک امضا می‌کنند.
- ۲۴ نوامبر: مرگ ژنرال آندوم رئیس شورای انقلاب اتیویی و اعدام شصت نفر از رهبران آن کشور.
- ۱۰ دسامبر: برلینگوئر، دبیر کل حزب کمونیست ایتالیا، «سازش تاریخی» با سوسیالیستها و دمکراتهای مسیحی آن کشور را پیشنهاد می‌دهد.

## ۱۹۷۵

۶ مارس: قرارداد ایران و عراق درباره شط العرب.

۲۰ مارس: سقوط هوئو هوانگ تری در ویتنام جنوبی.

۲۵ مارس: قتل ملل فیصل پادشاه عربستان سعودی.

اول آوریل: لون‌نول کامبوج را ترک می‌کند.

۱۳ آوریل: شروع جنگ داخلی در لبنان.

۱۷ آوریل: سقوط پنجمین.

۲۱ آوریل: استعفا و عزیمت ژنرال تیو از سایگون

۳۰ آوریل: سقوط سایگون.

- ۵ زوئن: گشایش مجدد کانال سوئز.
- ۲۵ زوئن: استقلال موزامبیک.
- ۳۰ زوئن: کنفرانس سران در هلسینکی درباره امنیت و مبادلات در اروپا.
- ۲۱ اوت: توافق بین مصر و اسرائیل درباره تخلیه سینا.
- ۲۳ اوت: کمونیستهای پاتلائو قدرت را در لائوس بدست می‌گیرند.
- ۱۶ اوت: شروع «رامپیمایی سبز» اهالی مغرب به صحرای اسپانیا.
- ۱۱ نوامبر: اعلام دو جمهوری رقیب در آنکولا.
- ۱۴ نوامبر: موافقتنامه مادرید درباره تقسیم صحرای اسپانیایین مغرب و موریتانی.
- ۲۰ نوامبر: مرگ ژنرال فرانکو و اعلام سلطنت خوان کارلوس در اسپانیا.
- ۲۵ نوامبر: شکست قیام اوتلو کاروالیو در پرتغال و پایان انقلاب در آن کشور
- ۲ دسامبر: اعلام جمهوری خلق در لائوس.

### ۱۹۷۶

- ۸ زانویه: مرگ چوئن لای.
- ۷ فوریه: هواگوفنگ کفیل نخست وزیر چین می‌شود.
- ۵ مارس: حوادث مهم در پکن و برکناری دنگشیائوپینگ از کلیه سمتهاش.
- ۵ آوریل: جیمز کالاهان بهجای هارولد ویلسون نخستوزیر انگلستان می‌شود.
- ۱۰ مه: تجاوز سوریه به لبنان.
- ۲۰ زوئن: پیروزی کمونیستها در انتخابات عمومی ایتالیا.
- ۲۹ زوئن: کنفرانس احزاب کمونیست اروپایی در برلین شرقی.
- ۹ سپتامبر: درگذشت مائو تسه تونگ.
- ۹ اکتبر: انتخاب هواگوفنگ به دبیر کلی حزب کمونیست چین.
- ۲ نوامبر: انتخاب جیمی کارتر به ریاست جمهوری آمریکا.

### ۱۹۷۷

- ۱۱ فوریه: سرهنگ منگیستو هایله مریم زمام امور اتیوبی را در دست می‌گیرد.
- ۱۲ مارس: سفر فیدل کاسترو به کشورهای افریقا.
- ۸ آوریل: دخالت سربازان مغربی در زئیر.
- ۱۷ مه: پیروزی مناخیم بگین در انتخابات اسرائیل.
- ۲۴ مه: برکناری پادگورنی.
- ۲۲ زوئن: اعاده حیثیت دنگشیائو پینگ و انتصاب او به معاونت نخستوزیری چین.
- ۳۰ اوت: دیدار پیروزمندانه مارشال قیتو از پکن و مسکو.

- ۱۱ اکتبر: قتل سرهنگ حمیدی رئیس جمهوری یمن شمالی.  
 ۱۳ نوامبر: قطع روابط سودان و شوروی.  
 ۱۹ نوامبر: سفر سادات به بیت المقدس.  
 ۳۱ دسامبر: قطع روابط کامبوج و ویتنام.

## ۱۹۷۸

- اول مارس: توافق بین دولت دودزیا و ملی گرایان میانه رو.  
 ۹ مارس: سومالی نیروهای خود را از صحرای اوکادن فرا می خواند.  
 ۱۴ مارس: حمله اسرائیل به جنوب لبنان.  
 ۱۶ مارس: گروگان گیری و قتل آلدو مورو نخست وزیر سابق ایتالیا.  
 ۲۰ مارس: پیروزی احزاب اکثریت در انتخابات عمومی فرانسه.  
 ۲۵ آوریل: افريقای جنوبی طرح برقراری صلح در نامیبیا را می پذیرد.  
 ۲۷ آوریل: کودتا کمونیستی در افغانستان و قتل پرزیدنت داودخان.  
 ۱۴ مه: حمله جدید به ایالت شابا در زئیر.  
 ۱۹ مه: مداخله نیروهای هواپرده فرانسه و بلژیک در زئیر.  
 ۲۴ ژوئن: قتل پرزیدنت قشمی در یمن شمالی.  
 ۲۶ ژوئن: اعدام پرزیدنت سالم ربایع و روی کار آمدن طرفداران شوروی در یمن جنوبی.  
 ۲۹ ژوئن: عضویت ویتنام در کومکون.  
 ۳ ژوییه: قطع کمکهای چین به ویتنام.  
 ۹ ژوییه: کودتا در موریتانی و بازداشت پرزیدنت مختارولد دادا.  
 ۱۲ اوت: امضای قرارداد صلح بین چین و ژاپن.  
 ۸ سپتامبر: اعلام حکومت نظامی در تهران و شهرستانها و «جمعه سیاه».  
 ۱۷ سپتامبر: امضای موافقتنامه های کمپدیویید میان کارت و سادات و بگین.  
 ۱۶ اکتبر: انتخاب پاپ ژان پل دوم.  
 ۳ نوامبر: امضای قرارداد دوستی شوروی و ویتنام.  
 ۲۰ نوامبر: امضای قرارداد دوستی شوروی و آتیوی.  
 ۳ دسامبر: تأسیس جبهه آزادی بخش کامپوچیه در هانوی.  
 ۱۶ دسامبر: سفر کارت و عادی شدن روابط چین و آمریکا.  
 ۲۷ دسامبر: درگذشت پرزیدنت بومدین.  
 ۲۷ دسامبر: اشغال کامبوج بوسیله نیروهای ویتنام.

## ۱۹۷۹

۷ ژانویه: سقوط پنجمین و استقرار حکومت طرفدار ویتنام در کامبوج

- ۱۶ ژانویه: عزیمت شاه ایران.
- ۲۸ ژانویه: سفر دنگ شیائو پینگ به آمریکا.
- اول فوریه: ورود پیروزمندانه آیت الله خمینی به تهران.
- ۷ فوریه: انتخاب سرهنگ شاذلی بن جدید به ریاست جمهوری الجزایر.
- ۱۲ فوریه: پیروزی انقلاب ایران و سقوط رژیم شاه.
- ۲ ژوئن: سفر پاپ به لهستان.
- ۱۷ فوریه: تجاوز چین به ویتنام شمالی.
- ۵ مارس: کودتا در جزیره گرانادا و استقرار یک حکومت چپگرا.
- ۲۶ مارس: امضای قرارداد صلح مصر و اسرائیل در واشینگتن.
- ۲۷ مارس: حفیظالله امین نخستوزیر افغانستان می‌شود.
- اول آوریل: اعلام جمهوری اسلامی در ایران.
- ۱۱ آوریل: سقوط حکومت عیدی‌امین در اوگاندا.
- ۴ مه: پیروزی محافظه‌کاران در انتخابات عمومی انگلیس و نخستوزیری مادرگارت تاچر.
- ۲۹ مه: نخستوزیری اسقف موزدورا در روذیا.
- ۱۵ ژوئن: ملاقات کارتر و برزنف در وین و امضای قرارداد «سالت ۲».
- ۱۲ ژوئیه: پیروزی ساندینیستها در نیکاراگوا و سقوط رژیم سوموزا.
- ۵ اوت: امضای موافقتنامه صلح بین موریتانی و جبهه پولیساریو.
- ۳۱ اوت: وزارت خارجه آمریکا حضور یک تیپ قوای رزمی شوروی در کوبا را اعلام می‌کند.
- ۳ سپتامبر: کنفرانس کشورهای غیر متعهد در هاوانا؛ رویارویی تیتو و کاسترو.
- ۱۶ سپتامبر: حفیظالله امین پرزیدنت ترہ کی رئیس جمهوری را در مراجعت از شوروی اعدام می‌کند و جانشین او می‌گردد.
- ۲۰ سپتامبر: سقوط امپراتور بوکاسا و اعلام جمهوری در افریقای مرکزی.
- ۴ سپتامبر: گروگان گیری کارمندان سفارت آمریکا در تهران بوسیله دانشجویان پیرو خط امام که استرداد شاه سابق را خواستارند.
- ۶ نوامبر: تشکیل حکومت وحدت ملی در چاد.
- ۲۰ نوامبر: اشغال مسجد اعظم مکه بوسیله گروهی مخالفان مسلح.
- ۵ دسامبر: توافق عمومی در لندن درباره تشکیل دولت زیمبابوه.
- ۲۴ دسامبر: اشغال افغانستان بوسیله ارتش سرخ؛ اعدام حفیظالله امین و نخستوزیری ببرک کارمل.

۷ ژانویه: سفر ژرژ مارشه دبیر کل حزب کمونیست فرانسه به مسکو و تأیید اشغال افغانستان.

- ۱۴ ژانویه: مجمع عمومی ملل متحد فراغواندن نیروهای خارجی از افغانستان را خواستار می‌شود.
- ۲۶ فوریه: تصرف شهر قصبه در تونس به دست یک گروه کوماندی اعزام شده از لیبی.
- ۲۹ فوریه: اعاده حیثیت دنگ‌شیائو پینگ در چین.
- ۲۹ فوریه: پیروزی طرفداران رابرت موگابه در انتخابات عمومی زیمبابوه.
- اول مارس: پرزیدنت ژیسکار دستن در سفر کویت حق تعیین سرنوشت فلسطینیها را تأیید می‌کند.
- ۲۵ مارس: شکست عملیات کوماندوهای آمریکایی در آزاد کردن گروگانهای تهران.
- ۴ مه: در گذشت مارشال تیتو.
- ۱۸ مه: ملاقات برزنف و ژیسکار دستن دد و دشیو.
- ۱۹ ژوییه: تحریم بازیهای المپیک مسکو از جانب بسیاری از کشورها با خاطر اشغال افغانستان.
- ۲۷ ژوییه: مرگ شاه سابق ایران در قاهره.
- ۳۰ اوت: به دنبال یک سلسله اعتصابات، دولت لهستان اتحادیه کارگری مستقل «همبستگی» را بر سمیت می‌شناسد.
- ۵ سپتامبر: استعفای ادوارد گیرک دبیر اول حزب کمونیست لهستان و انتخاب استانی‌سلاو کانیا به جای او.
- ۲۲ سپتامبر: تجاوز عراق به ایران.
- ۸ اکتبر: امضای قرارداد دوستی سوریه و سوریه.
- ۴ نوامبر: انتخاب رونالد ریگان به ریاست جمهوری آمریکا.
- ۲۰ نوامبر: آغاز محاکمه «گروه چهار نفری» و طرفداران لین پیائو در پکن.
- ۱۶ دسامبر: تجاوز نظامی لیبی به چاد.

## ۱۹۸۱

- ۲۰ ژانویه: آزادی گروگانهای آمریکایی در تهران.
- ۳ فوریه: الکساندر هیک وزیر خارجه جدید آمریکا کوبا را به دخالت در اسالوادور متهم می‌کند.
- ۲۳ فوریه: شکست کودتای نظامی در اسپانیا.
- ۳۰ مارس: سوءقصد به رونالد ریگان.
- ۳۰ مارس: توافق بین اتحادیه «همبستگی» و دولت لهستان.
- ۱۲ آوریل: نخستین پرواز اتوبوس فضائی آمریکایی «کولومبیا».
- ۱۰ مه: انتخاب فرانسوا میتران به ریاست جمهوری فرانسه.
- ۱۳ مه: سوءقصد به پاپ.

- ۷ زوئن: حمله هواپیماهای اسرائیلی به نیروگاه اتمی عراق در تموز.
- ۲۱ زوئن: پیروزی حزب سوسیالیست در انتخابات عمومی فرانسه.
- ۲۱ زوئن: رأی مجلس ایران به برکناری بنیصدر از ریاست جمهوری.
- ۲۳ زوئن: عضویت چهار وزیر کمونیست در دولت فرانسه.
- ۲۹ زوئن: انتخاب هو یائوبانگ به ریاست حزب کمونیست چین.
- ۲۹ زوییه: فرار و پناهندگی بنیصدر به فرانسه.
- ۱۹ اوت: توافق اصولی درباره حل مستله صحرای غربی.
- ۳۰ اوت: شهادت رئیس جمهوری و نخست وزیر ایران در آثانفجار بمب.
- ۶ اکتبر: ترور پرزیدنت سادات.

## فهرست نامها

- آبان، آبا ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۴۷۴، ۲۸۷
- آلون، ایگال ۳۰۵
- آتاتورک، مصطفی کمال ۳۵۰
- آنالیس، دیمیتری ۳۲۵
- آندرسون، جک ۱۹۱، ۲۸۲
- آندره‌ثوتی، جولیو ۴۰۱
- آندو، ژنرال میکائیل امان ۴۹۶
- آنوی، ژان ۱۵۱
- آوروف، اوانجلوس ۳۴۹، ۲۵۴
- اگزیکوتیو، فرانس ۲۲۲
- اتلی، کلمانت ۶۱
- اجویت، بولنت ۳۵۳، ۳۵۶
- اچسن، دین ۶۷
- احدب، ژنرال عزیز ۴۵۱
- ادریس، ملک ۳۱۰، ۴۸۷
- ادنانر، کونراد ۱۷، ۷۳، ۷۴، ۲۸۳، ۸۷
- آداموف، آرتو ۱۷۰
- آدجویایی، آلسی ۲۰، ۲۱
- آربنی، سرهنگ ۲۶۰
- آرمان، لوئی ۳۲۲
- آرنو، ژان‌لوئی ۴۱۰
- آلبرت، کارل ۴۰۷
- آلتمیرانو، کارلوس ۲۸۶
- آلساندری، خورخه ۲۸۱
- آلfan، هروه ۷۶
- آلfonس سیزدهم ۳۷۰
- آلن، امیل‌اگوست ۲۸۹
- آلنده، سالوادور ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۶۴
- آندری، کونراد ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲

ادولا، سيريل	٤٧٠
اده، ريمون	٤٥٣
اديف، اهود	٤٤٧
ارليشمن، جان	٢٤٢، ٣٤٠، ٣٣٨
ارهارد، لودويگ	١٧، ٢١، ٧٤
اشنайдر، ڦنرال	٢٨١
اکليلو، هاپتولد	٤٩٥
اگنيو، اسپيرو	٣٤٣، ٣٤٠
الزبرگ، دانيل	٣٤١، ٣٣٨
الزورث، رابرت	١٤٠
امام احمد	٩٤
امام بدر	٩٥
امين، حفيظ الله	٥٠٥، ٥٠٣
امين دادا، عيدى	٤٨٨
انگلس، فريدريش	٤٣٢، ٣٣
اودايان، ڪنت	٥٢، ١٢
اورخا، مارسلينو	٣٧١
اورلوف، يوري	٢٨٧
اوعدى گوکونى	٤٨٨
اوقيقين، ڦنرال	٢٧١
اولبريشت، والتر	١٢٩، ٢١، ٢٠
	٢٥٠، ١٣٢
اون، دكتر ديويد	٤٨٥
ایتان، والتر	١١٢
ايدن، آنتونى	٣٤٦
ايزنهاور، ڦنرال	٧٥، ٩٥، ١٥١
	١٩٨، ١٩٧
ايندرا، آلوئيس	١٤١، ١٢٩
بانوداي، اسپراتور	٤٤
باتس، ارل	٢٣٩، ٢٣٦
بار، اگون	٢٤٤
بار، ريمون	٣٩٢
اسوتسكا، اولدريش	١٣٣
اسوبودا، ڦنرال	١٤١، ١٣٩، ١٢٦
اشتوف، ويلي	٨٨، ٢٤٥
اشکول، لوی	١١٢، ١٠٤، ٩٥
استالين، ڙوزف	١٤١
استاپاك، پل هانرى	٤٧٨
اسپلمن، کاردينال	٤٣
اسپينولا، ڦنرال	٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦١
استاليـن، ڙوزف	١٨، ٢٠، ٣٦
	١٢١، ١٢١، ١٧٤، ١٦٨
	١٨٢، ٨٣
	٤٦٩، ٤٢٧، ٤٠٠، ٢٥٠، ١٩٨
	٤٧٣
استوسـل، ويليام	١٧٦
اسـد، حافظ	١٠٠، ٣١٢، ٣١٥
	٤٣٨، ٤٥٠، ٤٥٢، ٤٥٣
اسـکـالـانـتهـ، آـنـيـبـالـ	١٢٧
اسـلـانـسـكـيـ، روـدـلـفـ	١٢٢، ١٢١
اسـمـاتـرـزـ، سـنـاتـورـ	٢٥٨
اسـمـرـكـوـفـسـكـيـ، ڙـوزـفـ	١٢٩، ١٤١
	١٦٢، ١٦٠
اسـمـعـيلـ، حـافـظـ	٣١٢
اسـمـعـيلـ، ڦـنـرـالـ عـلـىـاحـمـدـ	٣١٢
اسـمـيتـ، يـانـ	٤٨٤، ٤٨٥
اسـنـپـ، فـرـانـكـ	٤٥٦
اسـتوـ، اـدـگـارـ	١٧٧، ١٧٨
اسـوالـدـ، لـىـهـارـوـىـ	٩

- 
- |                        |     |     |     |                        |
|------------------------|-----|-----|-----|------------------------|
| ، ۲۹۳                  | ۲۵۷ | ۲۵۴ | ۲۵۳ | بارات، جان ۴۸۴         |
| ، ۳۱۷                  | ۳۱۶ | ۳۱۰ | ۳۰۴ | باراک، رودلف ۱۲۱       |
| ، ۲۷۶                  | ۲۶۷ | ۲۴۲ | ۲۳۲ | باربیری، فرانکو ۲۹۹    |
| ، ۴۴۰                  | ۳۸۹ | ۳۸۶ | ۳۸۱ | بارزانی، ملامصطفی ۴۵۸  |
|                        |     | ۵۰۵ | ۴۴۸ | بارنت، ریچارد ۲۰۵      |
| برژینسکی، ریگنیو ۸۵    | ۱۳۶ | ۴۷۵ | ۴۴۸ | باره، ژنرال زیاد ۴۹۸   |
| ، ۴۶۳                  | ۲۷۴ | ۲۷۸ | ۲۲۳ | بازرگان، مهدی ۴۶۵      |
|                        |     | ۵۰۷ | ۴۶۵ | بالاگوئر، خواکیم ۲۷۱   |
| برلینگوئر، انریکو ۱۴۳  | ۳۹۸ |     |     | بالفور، لرد ۴۵۴        |
|                        | ۳۹۹ |     |     | بانج، رالف ۱۰۶         |
| برنشتاين، ادوارد ۳۴    |     |     |     | باندرانائیکه، خانم ۱۹۴ |
| بروس، دیوید ۶۳         |     |     |     | باندی، مکجورج ۷۴       |
| بریا، لاورنتی ۲۰       | ۲۱  |     |     | بل، اکوست ۸۷           |
| بریان، آریستید ۲۶      |     |     |     | بتله، نیکلاس ۲۲۷       |
| بغداش، خالد ۹۹         |     |     |     | بتهوون، لودویگوان ۳۲   |
| بغین، مناخیم ۱۱۲       | ۴۲۹ | ۳۰۴ |     | بختیار، شاپور ۴۶۲      |
|                        |     | ۴۴۴ |     | بدران، شمس الدین ۱۰۸   |
| بلرسیبورن، جیمز ۵۱     | ۵۶  |     |     | برادلی، ژنرال عمر ۶۷   |
| بنایارت، ناپلئون ۳۱۵   | ۵۱۳ |     |     | برانت، ویلی ۸۹         |
| بنش، ادوارد ۱۲۶        |     |     |     | ۸۸، ۸۷، ۸۴             |
| بنبرکه، مهدی ۲۷۱       | ۲۷۲ |     |     | ۲۴۲، ۲۴۱               |
| بنيصدر، ابوالحسن ۴۶۴   |     |     |     | ۲۳۰                    |
| بو، خوان ۲۶۶           | ۲۷۰ | ۲۶۷ |     | ۱۶۵                    |
| بوتو، ذوالفقار علی ۱۸۸ | ۱۸۹ |     |     | ۲۴۶، ۲۴۵               |
|                        | ۱۹۲ |     |     | ۲۴۳                    |
| بودلر، شارل ۲۴۶        |     |     |     | ۲۵۱، ۲۵۰               |
| بورقیبه، حبیب ۹۹       | ۴۸۹ |     |     | ۲۴۸، ۲۴۷               |
| بوش، جورج ۱۸۰          |     |     |     | ۲۸۵، ۳۳۹               |
| بوکاسای اول ۴۸۸        | ۵۱۱ |     |     | ۳۳۷، ۲۵۲               |
| بولس، چستر ۲۰۱         |     |     |     | براندون، هنری ۲۹۵      |
| بومدین، حواری ۴۰       | ۴۸۹ | ۴۵۸ |     | برراوو، دوگلاس ۲۷۵     |
|                        |     | ۴۰  |     | برتولی، کاردینال ۴۵۰   |
|                        | ۴۹۰ |     |     | برد، ساتور رابت ۴۸۳    |
|                        |     |     |     | برژنف، لئونید ۲۰       |
|                        |     |     |     | ۷۹، ۲۲، ۲۰             |
|                        |     |     |     | ۸۴                     |
|                        |     |     |     | ۱۲۵                    |
|                        |     |     |     | ۱۳۲                    |
|                        |     |     |     | ۱۲۹                    |
|                        |     |     |     | ۱۳۱                    |
|                        |     |     |     | ۱۲۵                    |
|                        |     |     |     | ۱۳۴                    |
|                        |     |     |     | ۱۴۲                    |
|                        |     |     |     | ۱۳۶                    |
|                        |     |     |     | ۱۶۱                    |
|                        |     |     |     | ۱۶۳                    |
|                        |     |     |     | ۱۷۶                    |
|                        |     |     |     | ۱۶۷                    |
|                        |     |     |     | ۲۱۷                    |
|                        |     |     |     | ۲۵۲                    |
|                        |     |     |     | ۲۵۱                    |
|                        |     |     |     | ۲۴۹                    |
|                        |     |     |     | ۲۳۲                    |

بیدو، ژرژ	۴۰۵	پمپیدو، ژرژ	۱۵۶، ۱۵۱، ۱۴۷
بیلاک، وازیل	۱۶۰	بیلاک، وازیل	۱۲۹، ۱۳۸، ۱۶۰
			۱۶۰
			۱۳۸
			۱۲۹
			۲۴۸
			۳۲۶
			۳۲۳
			۲۴۸
			۴۴۸
			۳۸۹
			۳۹۴
			۱۵۷
			۱۵۷
			۴۵۶
			پهلوی، اشرف
			پهلوی، محمد رضا
			۳۲۷
			۳۲۱
			۴۵۶
			۴۵۷
			۴۵۸
			۴۶۲
			۵۱۱
			۴۶۶
			۴۶۷
			۲۸۶
			پینوشه، ژنرال اکوستو
			پینیرو دوازه ودو، دریاسالار
			۳۶۵
			۳۶۶
			تاقچر، مارگارت
			۴۸۵
			۵۱۲
			تال، ژنرال
			۱۱۴
			تانت، او
			۱۰۵
			۱۰۱
			۱۰۸
			تران وان هونگ
			۴۱۵
			تروتسکی، لئون
			۱۸۲
			ترودو، پیرالیوت
			۳۸۶
			ترونگ، ژنرال
			۳۰۹
			۴۱۰
			تروخیلو، لئونیداس
			۲۷۱
			۵۰۵
			۵۰۴
			۵۰۳
			تره کی، نورمحمد
			۵۰۵
			تفری باشه، ژنرال
			۴۹۷
			تل، وصفی
			۳۱۱
			توخاچفسکی، مارشال
			۱۸۲
			تورس، کامیلو
			۲۷۵
			توزر، موریس
			۲۵
			۲۲
			توتینو، ساوریو
			۲۶۳
			توسیدید
			۴۳
			تولیاتی، پالمیرو
			۲۵
			۲۶
			تومبالبای، فرانسوا
			۴۸۷
			۴۸۶
			پاپادوپولس، سرهنگ
			۱۰۳
			۳۴۹
			پاپاکوس، مارشال
			۳۴۶
			پاپاندره نو، آندره آس
			۱۰۲
			پاپاندره نو، ژرژ
			۱۰۲
			پاتاکوس، ژنرال
			۱۰۲
			پاتن، ژنرال جورج
			۱۶۷
			پاتولیچف، نیکلائی
			۲۱۷
			پادگورنی، نیکلائی
			۸۴
			۲۱۴
			۴۹۸
			۲۱۹
			پاز، استن سورو
			۲۶۴
			پالاش، یان
			۱۶۲
			پالوسکی، گاستن
			۱۸
			پاول، ژوزف
			۱۶۰
			پاولوسکی، ژنرال
			۱۴۱
			پتر کبیر
			۳۲
			پتن، مارشال فیلیپ
			۹۸
			پچکوف، ژنرال
			۷۷
			پراتس، ژنرال
			۲۸۵
			۲۸۶
			پرز، شیمون
			۴۴۲
			پروست، مارسل
			۹۱
			پل ششم
			۹۵
			پلون، رنه
			۱۵۷
			پلیکان، ییری
			۱۶۰
			پونته، لوئیس دولا
			۲۷۵
			پولپوت
			۴۰۶
			۴۲۸
			۴۲۱
			۵۰۲
			پولگار، تامس
			۴۱۴
			پونشو، آبه فرانسوا
			۴۲۲
			پونومارف، میخائل
			۲۸۷

- |                   |          |                       |            |
|-------------------|----------|-----------------------|------------|
| چائوشسکو، نیکلائی | ۱۲۶، ۱۳۰ | تومیک، رادومیر و      | ۲۸۰        |
| ۴۴۱، ۴۴۰، ۱۷۴     | ۱۶۴      | تهامی، حسن            | ۴۴۱        |
| ۱۶۸، ۲۸، ۲۷       | ۲۳       | تیتو، مارشال ژوف بروز | ۲۷         |
| ۱۷۷               | ۱۷۵، ۱۷۱ | ۱۳۶، ۲۶۴              | ۲۸۶        |
| ۱۹۴               | ۱۹۳، ۱۸۳ | ۵۱۰                   | ۴۲۵، ۳۹۸   |
| ۴۲۵، ۴۲۴          | ۴۱۱      | تیلور، ژنرال ماسکول   | ۵۷، ۵۴     |
| ۲۹۸               | ۱۹۶      | تیو، ژنرال نگوین وان  | ۵۹، ۶۴     |
| ۳۲۰               | ۱۹۵      | ۲۰۰                   | ۲۰۷، ۲۱۳   |
| چرنیک، اولدريش    | ۱۴۱      | ۴۰۵                   | ۲۲۴، ۲۲۲   |
| چروننکو، استپان   | ۱۴۱      | ۴۱۰                   | ۲۲۱، ۴۰۹   |
| چنشائویو          | ۱۸۱      | ۴۰۸                   | ۴۰۶        |
| چنبی، مارشال      | ۱۸۴      | ۴۱۵                   | ۴۱۴، ۴۱۳   |
| چومبه، موسی       | ۴۷۸      | چاکومو، آلفونسو       | ۴۸۲        |
| چیانگ کایشك       | ۱۸۰      | جانستون، اریک         | ۹۵         |
| حافظ، امین        | ۹۷       | جانسون، لیدی برد      | ۱۳         |
| حبره، حسين        | ۴۸۸      | جانسون، لیندون        | ۱۳، ۱۲، ۱۱ |
| جبس، ژرژ          | ۲۹۹      | ۵۸، ۵۲                | ۵۲، ۵۳     |
| حداد، سرگرد سعد   | ۴۵۵      | ۵۶                    | ۵۷         |
| حداد، ودیع        | ۲۹۹      | ۶۵                    | ۶۲         |
| حسن دوم، ملک      | ۴۷۸      | ۶۹                    | ۶۵         |
| حسین، صدام        | ۴۵۸      | ۷۷                    | ۷۶         |
| حسین، ملک         | ۴۵۷      | ۷۱                    | ۷۵         |
| ۱۱۴               | ۴۴۹      | ۱۰۹                   | ۱۱۶        |
| ۱۱۱               | ۴۴۹      | ۱۰۹                   | ۱۰۹        |
| ۱۰۱               | ۴۴۹      | ۲۱۹                   | ۱۴۰        |
| ۹۴                | ۴۴۹      | چبر، آنتوان           | ۴۵۲        |
| ۳۰۹               | ۴۴۹      | جدید، ژنرال صلاح      | ۹۹، ۱۰۰    |
| ۳۰۸               | ۴۴۹      | چکسون، سناتور         | ۲۵۲، ۳۷۳   |
| ۳۰۷               | ۴۴۹      | جمبلاط، کمال          | ۴۴۹        |
| ۳۰۶               | ۴۴۹      | جمعه، شعراوی          | ۳۱۰        |
| حمدی، ابراهیم     | ۴۹۹      | جمیل، پیر             | ۴۵۰        |
| حواتمه، نایف      | ۲۹۹      | جوردانی، فرانچسکو     | ۳۲۳        |
| خالد، ملک         | ۵۰۱      | جیاپ، ژنرال           | ۲۱۵، ۶۵    |
| خر و شجف، نیکیتا  | ۴۴۵      | ۲۱۶                   | ۲۱۶        |
| ۱۲                | ۴۴۵      |                       |            |
| ۱۰                | ۴۴۵      |                       |            |
| ۸                 | ۴۴۵      |                       |            |
| ۷                 | ۴۴۵      |                       |            |
| ۱۸                | ۴۳۶      |                       |            |
| ۱۷                | ۴۳۶      |                       |            |
| ۱۶                | ۴۳۶      |                       |            |

- ۴۱۴، ۴۰۷، ۳۰۳، ۲۱۷، ۱۸۱، ۵۷، ۴۷، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۴  
 دوفر، کاستن ۳۹۶، ۱۳۱، ۱۲۳، ۱۲۱، ۷۵، ۶۹  
 دوکلو، ژاک ۳۹۶، ۲۲۵، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۶۵  
 دوگل، ژنرال شارل ۲۹، ۵۰، ۵۱، ۶۱، ۲۶۱، ۲۵۷، ۲۵۳، ۲۲۶  
 ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۲، ۳۹۶، ۳۴۶  
 ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۴۶۰، ۴۵۹، ۴۵۸  
 ۱۴۶، ۱۳۹، ۱۰۹، ۸۹، ۸۸، ۴۶۱  
 ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۴۷، ۲۰۴، ۲۰۳، ۱۷۳  
 ۱۷۲، ۱۷۰، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۲۰۶  
 ۲۵۹، ۲۴۸، ۱۹۹، ۱۹۵، ۱۸۰، ۴۹۰، ۳۷۰  
 ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۰۰، ۲۸۴، ۲۷۰، ۱۶۸، ۲۸، ۲۷، ۲۳، ۲۲  
 ۳۶۰، ۳۵۶، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۲۷، ۴۲۵  
 ۵۱۲، ۴۸۷، ۳۹۱، ۳۹۰  
 دوماناك، اتين ۱۷۲، ۴۱۱  
 دوهامل، ژاک ۱۵۷، ۲۵۳، ۱۷۲، ۴۳  
 ديراك، ژان ۴۱۲، ۱۰  
 دين، جان ۳۴۰، ۲۵۵، ۲۵۵  
 دایان، ژنرال ۹۶، ۱۱۲، ۱۱۳  
 ۴۴۱، ۳۱۵، ۳۰۹، ۱۹۱  
 دبره، رئيس ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷  
 دبره، ميشل ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷  
 دروزى، ژاک ۳۰۵  
 دنگشیائوپینگ ۳۴، ۳۷، ۴۲۵  
 دوانگ، وان مین ۵۳، ۲۱۳، ۴۱۳  
 ۴۱۵، ۴۱۴  
 دوبچك، آلكساندر ۱۲۴، ۱۲۵  
 راکفلر، نلسون ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۲۳، ۱۲۰، ۱۲۹  
 راکفلر، دیوید ۴۶۶، ۱۲۸  
 راکوشى، ماتیاس ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۳۷  
 ربایع، سالم ۵۰۰، ۱۶۰، ۱۶۱  
 رستون، جیمز ۱۲، ۲۷، ۱۶۳، ۱۳۹  
 دوبرىنین، آناتولى

- زیگلر، ژان ۴۷۴، ۴۹۲  
زینوویف، گریگوری ۲۱
- ژاکوب، فرانسوا ۲۲۱  
ژان اول ۳۵۷  
ژان پل دوم ۴۰۲  
ژرژ ششم ۵۱۶
- ژوبن، میشل ۱۵۷، ۲۴۷، ۳۲۹
- ژیانکینگ ۳۰، ۳۱، ۳۸، ۴۲۵  
ژیرودو، ژان ۶۹
- ژیسکاردستن، والری ۱۵۷، ۱۵۹
- زاده، محمدانور ۱۰۵، ۱۰۷
- زاده، ساده ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۴  
زاده، سالازار ۳۰۴، ۳۰۳
- زاده، سالگوویچ ۱۳۸  
زالوتسار (پولپوت را ملاحظه
- رشیدوف، شرف ۲۷۳  
رضاخان ۴۵۶
- روان، جوزف ۲۴۱  
روبیل، ماکزیملین ۳۹۶
- روبریگن، دون پدرو ۳۶۸  
رودس، سیسیل ۴۸۲
- روزاکوتینیو، دریاسالار ۴۷۳
- روزولت، تئودور ۲۲۷  
روزولت، فرانکلین ۸، ۱۱، ۱۴، ۱۶، ۱۳۹، ۵۷
- ژوکس، لوئی ۳۴۸  
ژوکف، مارشال ۱۸
- ژیانکینگ ۳۰، ۳۱، ۳۸، ۴۲۵  
ژیرودو، ژان ۶۹
- ژیسکاردستن، والری ۱۵۷، ۱۵۹
- ژیتو، مانوئل ۲۶۲
- ریپون، جفری ۱۵۹
- ریجوی، ژنرال ۶۷
- ریچاردسون، الیوت ۱۷۴
- ریدیبی، کابرال ۲۶۷
- ریشلیو، کاردینال ۲۲۶
- ریشه، فیلیپ ۴۱۳
- ریکی، ژنرال ۱۰۶
- ریگان، رونالد ۱۶۳، ۲۸۱، ۱۸۰
- زاتوپک، امیل ۱۳۱
- زوننفلت، هلموت ۴۰۲

سیکار، ماری نوئل	۴۱۹	فرمائید)
سیک، اوتا	۱۲۲، ۱۲۹، ۱۶۰	سالینجر، پیر ۱۰
سیمونه، هانری	۴۷۹	سالیوان، ویلیام ۴۶۳
سیمپسون، پرنس	۶۱، ۱۷۶، ۲۰۱	سامپسون، نیکوس ۲۵۲، ۲۵۳
سیمپسون، پرنس	۲۰۸، ۴۰۷، ۴۰۶، ۴۱۱	سانتانا، پرزیدنت ۲۶۵
سیمپسون، پرنس	۴۲۲	ساندینو، ژنرال ۵۰۸
شابان دلماں، ژاک	۱۵۸	ساویمبی، یونس ۴۷۲
شارون، ژنرال	۳۱۶	سجنا، ژنرال ۱۲۶
شاستری، لعل بهادر	۱۸۸	سدوف، بوریس ۱۶۳
شاکراس، ویلیام	۴۲۵، ۲۰۹، ۲۰۸	سرکیس، الیاس ۴۵۱
شالیان، ژرار	۲۷۳، ۴۷۷	مسعود، ملک ۹۴
شامورو، پدرو	۵۰۸	سکوتوره، احمد ۴۷۱
شپیلوف، دیمیتری	۱۸	سلال، مارشال ۹۴
شرف، سامی	۳۱۰	سمیونوف، ولادیمیر ۱۰۵
شریعتمداری، آیت الله	۴۶۰	سنگور، لئوپلد ۳۵۹
شروعدر، گرهارد	۱۶۴	سوارش، ماریو ۳۶۰
شريف‌امامي، جعفر	۴۶۱	سوانیارک، ژان ۲۵۰
شقیری، احمد	۲۹۹، ۱۱، ۹۷	سوبولف، ولادیمیر ۹۳
شکسپیر، ویلیام	۱۴۰	سوزا، یون ۲۷۵
شل، والتر	۲۴۴، ۲۴۵	سوسلف، میخائل ۱۸، ۲۰
شلزینجر، آرتور	۲۶۰	سوکارنو، احمد ۴۰
شلزینجر، جیمز	۳۳۲	مولژه نیتسین، آلکساندر ۲۲۶
شلسٹ، پیوتر	۱۳۴	سومز، کریستوف ۱۵۵
شمعون، کامیل	۴۴۹، ۴۵۰	سوموزا، آناستازیو ۵۰۹
شن‌بودا	۳۱، ۱۸۴	ستنونی، ژان ۲۰۰
شوتسه، والتر	۱۸۵	سووانافوما ۴۱۹
شولتس، جورج	۳۴۲	سوفانوونگ، ۴۱۸
شوماخر، کورت	۸۷	سیریک، ماتاک ۴۱۲
شومان، موریس	۱۵۸، ۲۲۹	سیتوله، کشیش ۴۸۴
شهو، محمد	۲۷	سیزار، چتسمیر ۱۲۹
		سیسکو، جوزف ۳۰۲
		سیکار، دیدیه ۴۱۹

فورد، جرالد	۳۶۷، ۳۵۵، ۳۴۳، ۲۶۷	شیراک، رژاک	۴۴۹، ۳۹۲
	۴۱۴، ۳۸۶، ۳۷۷، ۳۷۶	شیلر، کارل	۱۵۵، ۱۵۲
	۴۷۴		
فووزی، ژنرال	۱۰۶	صبری، علی	۳۱۰
فووزی، محمود	۳۰۸، ۹۳		
فولبرايت، سناتور ویلیام	۲۶۲		
فومی نوساوان	۴۷		
فیتز جرالد، فرانسیس	۵۴	عارف، عبدالسلام	۱۰۰، ۹۷
		عامر، مارشال عبدالحکیم	۱۰۶
		۲۹۶، ۱۱۵، ۱۱۳، ۱۱۲	
قاسم، ژنرال عبدالکریم	۹۶	عبدالله، ملک	۴۴۲
قذافی، سرهنگ معمن	۳۱۰، ۱۵۸	عبدالناصر، جمال	۹۴، ۹۲، ۴۰
۴۵۲، ۴۴۳، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۵		۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۱	۹۹
۵۱۵	۴۹۲، ۴۸۹، ۴۸۸، ۴۸۷	۱۱۶، ۱۱۴، ۱۱۱، ۱۰۸	
قشمی، احمد	۵۰	۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۳، ۲۹۲	۱۱۷
		۳۱۱، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۴	۳۰۳
		۴۴۲، ۳۲۵	
کائنانو، مارسلو	۳۵۹	عتبیه، سعید	۳۲۴
کائوندا، کنت	۴۸۳	عرفات، یاسر	۴۴۱، ۳۰۷، ۲۹۹
کابوتلاج، هنری	۵۵، ۵۲، ۵۰	۴۵۶، ۴۵۴، ۴۵۲، ۴۴۷	۴۴۶
کاپرال، آمیلکار	۳۵۹	فرانکو، ژنرال	۳۶۸، ۳۶۹، ۳۶۹
کاپلان، کارل	۱۶۲		۴۸۹
کادار، یانوش	۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۹		۴۹۰
	۳۸۶، ۱۶۶، ۱۳۷	فالکونه، اتین	۳۲
کارادون، لرد	۲۹۷	فاموان دونگ	۵۱، ۵۶
کارامانلیس، کنستانتن	۳۵۴	۲۰۵، ۲۱۷	
۳۸۶، ۳۵۶		۴۳۲، ۴۱۴، ۴۰۶، ۲۲۲	
کاراواليو، اتلو	۳۶۶، ۳۶۴، ۳۶۱	فانون، فرانتس	۳۵۸
	۳۶۸	فراں، ادواردو	۲۸۱، ۲۸۰، ۲۶۴
کاریو، سانتیاگو	۳۹۹، ۱۴۲	فردریکا، ملکه	۱۰۲
کارت، جیمز	۳۳۹، ۲۲۷، ۱۳۶	فرنجیه، سلیمان	۴۵۰، ۴۵۱
۳۸۱، ۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۸		فور، ادگار	۷۷

- كلاب، ادموند ١٧٢  
 كلريديس، كلافوكوس ٣٥٣  
 كلمب، كريستف ٢٦٥  
 كلومستر، فرانسواز ٤٨٧  
 كليفورد، كلارك ٦٦، ٦٧  
 كنت، لرد ٧٤  
 كندي، جانفيتز جرالد ٧، ٨، ٩  
 ، ١٠، ١١، ١٢، ٤٣، ٤٦، ٤٧، ٤٨  
 ، ٧٦، ٧٥، ٧١، ٥٢، ٤٩، ٤٨  
 ، ٢٢٧، ١٩٧، ١٩٠، ١٦٤، ٩٤  
 ٤٧٣، ٢٦٦، ٢٦١، ٢٦٠، ٢٥٨  
 كندي، رابت ١٥١  
 كنستانتين دوم ١٠٤، ١٠٢، ٩  
 كنفوسيوس ٤٢٥، ٤٢٦  
 كوروالان، لوئيس ٢٨٣  
 كورون، ياسك ٤٠٢  
 كورنتسف، واسيلى ٧٠  
 كوستاكوش ٣٥٩، ٣٦١  
 كوشنر، برنار ٣٧٣  
 كولبي، ويليام ٢٥٨، ٢٨١  
 كولсон، چارلز ٣٣٩، ٣٤٢  
 كولياس، دادستان ١٠٣  
 كوناين، سرهنگ ٥٢  
 كونيال، آلوارو ٣٦٠، ٣٦٣، ٣٦٧  
 كودوموريل، موريis ٦٥، ٧٩  
 ٤٥٠، ١١٠، ١٥٢، ٢٥٩  
 كوهنبنديت، دانيel ١٤٤  
 كيمايلسونگ ٤٢٤  
 كيوسامفان ٤٢٣، ٤٢١  
 كاريسياكودوى، هكتور ٢٧٠  
 كارردانكوس، هلن ٥١٤  
 كارلبوند، نگورا ٤٧٩  
 كارمل، بيرك ٥٠٥، ٥٠٣  
 كارينجتن، لرد ٤٨٥  
 كامارولي، اسقف ٣٨٦  
 كاسترو، رائول ٤٩٢، ٥٠٩  
 كاسترو، فيدل ١٤٢، ١٢٣، ١٠  
 ، ٢٦١، ٢٦٠، ٢٥٨، ٢٢٩  
 ، ٢٧٥، ٢٧٢، ٢٧١، ٢٦٣، ٢٦٢  
 ، ٢٨٣، ٢٧٩، ٢٧٨، ٢٧٧، ٢٧٦  
 ٤٧٤، ٣٦١، ٢٨٤  
 كاستورياديس، كرنليوس ٣٨٤  
 كاسيكين، الکسى ٢٢، ٤٠، ٥٧، ٤٠  
 ، ١١٥، ١٠٨، ٨٦، ٨٥، ٨٤، ٧٩  
 ، ٢١٩، ١٨٨، ١٦٨، ١٣٠، ١١٦  
 ، ٣٠٣، ٢٩٤، ٢٩٢، ٢٤٦، ٢٣٠  
 ٥٠٥، ٤٩٨، ٣٠٨  
 كاكس، دادستان ٣٤٢  
 كاكانويچ، لازار ١٨  
 كالماهان، جيمز ٤٤٠، ٤٤٣  
 كاللى، ستوان ٢١٥  
 كامانو، سرهنگ ٢٦٨  
 كامنف، لو ٢١  
 كان، هرمان ٧٢  
 كانيا، رنه ٥٠٧  
 كرامه، رشيد ٤٥٠  
 كرايسكي، برونو ٣١٣، ٣٨٦  
 كريگل، فرانتيك ١٤٣، ١٤١، ١٢٩  
 ١٦٠

- گارسیا مارکز، گابریل ۴۷۴  
 گالبرایت، جان ۶۴  
 کالوا، ژنرال ۲۳۳  
 گاوین، ژنرال ۶۴  
 گایتان، پرزیدنت ۲۶۴  
 گرانات، ژنرال ۲۶۵  
 گرچکو، مارشال ۲۷۹، ۱۳۰، ۱۰۸  
 گرومیکو، آندرهئی ۱۸۹، ۲۳۵  
 گرین، ۴۳۷، ۳۳۶  
 گرین، گراهام ۳۵۷  
 گریواس، ژنرال، ۳۴۸، ۳۴۶  
 گلوکسمان، آندره ۱۴۶  
 گوارا، ارنستو «چه» ۱۴۵  
 گولدارت، پرزیدنت ۲۶۲  
 گولدبرگ، آرتور ۶۱  
 گولدواتر، باری ۵۶، ۱۶۳  
 گومولکا، ولادیسلاو ۸۶، ۱۲۹  
 گیرک، ادوارد ۱۳۲، ۲۲۸، ۲۲۹  
 گیرنکا، آنتوان ۴۷۱  
 گیزیکیس، ژنرال ۳۵۰  
 گیلبو، ژان کلود ۱۴۵  
 گیوم، گونتر ۲۵۲  
 لاگارد، دومینیک ۴۸۶  
 لالوئت، روژه ۵۰، ۵۱
- لامبراکیس ۱۰۲  
 لاورنس، تامس ۴۰۵  
 لرد، ملوین ۲۰۰  
 لنارت، ژوزف ۱۲۹  
 لین، ولادیمیر ۲۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۲۲۵، ۱۷۵، ۱۶۲  
 لین، ۲۶۱، ۲۵۹، ۲۶۳، ۳۵۸، ۲۹۹  
 لین، ۳۹۶، ۳۹۰، ۳۶۳، ۲۹۹  
 لودوکتو ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۰۹، ۲۲۰  
 لوران، پل ۱۶۵  
 لومومبا، پاتریس ۴۷۱  
 لونگو، لوئیجی ۲۹  
 لوننول، مارشال ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹  
 لوننول، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۲۲  
 لوئیس، ویکتور ۱۶۷  
 له دوان ۴۵، ۴۶، ۴۰۹  
 لیبکنشت، کارل ۸۷  
 لیس، سیمون ۳۱  
 لیوشائوچی ۳۴، ۳۷، ۱۸۳  
 لینپیائو، مارشال ۳۲، ۳۸، ۳۹  
 لینپیائو، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۶۶  
 لینکلن، ابراهام ۱۰  
 لیوگراند، ویلیام ۵۰۸  
 مائوتسه تونگ ۲۰، ۲۵، ۲۳، ۲۰، ۲۷، ۳۸، ۳۰، ۳۳، ۳۶، ۲۸، ۲۶، ۲۵، ۲۳، ۲۰، ۲۶  
 مائوتسه تونگ ۲۷، ۳۹، ۴۱، ۷۷، ۷۸، ۱۱۹، ۱۴۵  
 مائوتسه تونگ ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۳، ۱۸۶  
 مائوتسه تونگ ۲۲۴، ۲۷۲، ۲۹۹، ۳۵۸، ۴۲۵

مصدق، دكتور محمد	٤٦٣	٥١٢، ٤٢٦
معلوم، ڏنرال	٤٨٧	٢٩٦، انجيڪو
مقدم، ناصر	٤٦٠	٤١٤، گراهام
مڪ آرت، ڏنرال	١٦٧، ١٩٣	٢١٨، موري
مڪ ڪلوى، جان	٧٠	٣٣٠، مارشال، جورج
مڪ گاولن، سناطور	٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٠	٣٩٨، ٣٩٤، ٢٨، مارشه، ڙڙ
مڪ ميلان، هارولد	٧١، ٧٤	٣٥٠، ٣٤٩، اسپيروس
مڪ ناماڻا، رابت	٤٧، ٤٩، ٥٣	٣٥٨، ١٤٦، ٥٢، ٣٣، ماركس، کارل
مڊس فرانس، پير	٥٨، ٦٦، ٧١	٣٩٦، ٤٢١، ماشل، سامورا
ملوآنتونش	٣٦٥، ٤٧٣	٤٨١، ماڪاريوس، اسقف
مليئار، زدنك	١٢٦	١٠٤، ١٦٦، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥١، ٣٤٩
مونتگامري، مارشال	٣٢٥	٣٥٢، ماليوسکي، ڏنرال
منگيستو ھايله مریم	٤٩٧، ٤٩٨	٣٨٦، ماڪياول
منليك، امپراتور	٤٩٣، ٤٩٤	٤٣٥، مالرو، آندره
موبورو، ڏنرال	٤٧١، ٤٧٧، ٤٧٨	١١٩، ٨٧، ٣٥، ١٩٤، مالنکوف، گئورگى
موچار، ڏنرال	١٢٨	١٨٦، ماليوسکي، مارشال
مودينوس، پوليسي	٣٥٢	٤١١، اتين، ماناك، اتيان
مورر، دريسالار	٤٠٨	٤٠٧، مانسفيلد، مايك
مورگان، دان	٢٣٩، ٢٤٠	٥١، مانلى، ميچيسلاو
مورو، آلدو	٣٨٦، ٤٠١	٣٥٤، ماوروس، ڙڙ
موزوروا، اسقف	٤٤٨	٢٩١، ٩٢، ٩٣، ١٠٧، ماير، گلدا
موسوليني، بنیتو	٤٩٣، ٥١٣	٣٣٦، ٣١٣، ٣١١، ٢٩٦
موسه، آلفرد دو	٢٤٥	٢٥٧، مايسكى، ايوان
موگابه، رابت	٤٨٤، ٤٨٥	١٦٣، مترنيخ، پرنس
موله، گى	٢١	١٨٨، مجىب الرحمن
مولوتوف، وياسلاو	١٨، ٢١، ٢٤٢	٢٥٥، محمد ظاهرشاه
موئزو، جيمز	٢٥٧	٣٠٨، محمد على پاشا
موهو، هانرى	٤٢١	١١٧، محى الدين، ذكرييا
ميتران، فرانسوا	٨٠، ٣٥٠، ٣٨٣	٤١٣، مريون، ڙانمارى

- نورستاد، ژنرال ۶۴      ۴۴۸، ۴۰۱، ۴۰۰، ۳۹۴، ۳۹۰  
 نوگالس، رافائل ۲۵۷      میتسکویچ، آدام ۱۲۷  
 نولتینگ، فریتس ۵۰      میشنیک، آدام ۱۲۸، ۴۰۲  
 نووتني، آنتون ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴      میچل، جان ۳۴۲، ۳۴۰، ۳۳۹  
 ۱۲۵      میردال، آلو ۳۸۳  
 نہرو، جواہر لعل ۸، ۱۸۷      میشله، ژول ۲۳  
 نیدرگانگ، مارسل ۲۶۸      میکویان، آناستاز ۲۲  
 نیکسون، ریچارد ۱۴۰، ۱۱، ۱۵۲      نادرشاه ۵۰۲  
 ۱۶۳، ۱۵۸، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴  
 ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۴      ناصر، علی ۵۰۰  
 ۱۹۰، ۱۸۲، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۴  
 ۱۹۸، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲      نتو، اگوستینو ۴۷۸، ۴۷۵، ۴۷۲  
 ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۲، ۱۹۹  
 ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۷      نجیب، ژنرال ۱۰۳  
 ۲۴۷، ۲۴۰، ۲۳۶، ۲۲۲، ۲۲۶      نصیری، ارتشبید ۴۶۶  
 ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۵۴، ۲۵۳      نکرومه، قوام ۴۶۹  
 ۳۱۸، ۳۱۶، ۳۰۸، ۳۰۳، ۳۰۱      نکومو، جوشوا ۴۸۶، ۴۸۴، ۴۸۳  
 ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۱      نکودین دیم ۱۱، ۴۶، ۴۴، ۴۲، ۵۰  
 ۳۵۱، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۴۰      ۴۱۲، ۳۳۸، ۲۱۳، ۲۰۰، ۵۲  
 ۴۲۶، ۴۰۸، ۴۰۶، ۳۷۶، ۳۷۳      نگودین نو ۴۴، ۵۱، ۵۰  
 ۴۶۷، ۴۵۷، ۴۲۸      نگوین باکان ۴۱۳  
 وئیتیلا، کاردینال (پاپ ژان پل دوم)      نگوین خان ۵۳، ۵۵، ۵۷  
 وارن، ارل ۹      نگوین کانوکی ۵۹، ۶۴، ۲۰۰، ۲۱۳، ۲۰۷  
 وارنکی، پل ۳۸۰، ۳۷۹      نگوین وان تیو ۵۹، ۶۴، ۲۰۰، ۲۰۴  
 ورستر، جان ۴۸۳، ۴۸۵      ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۳، ۲۰۷  
 واسکو گونس والش ۳۶۳، ۳۶۴      ۴۰۶، ۴۰۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲  
 ۳۶۵      ۴۱۴، ۴۱۳، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۸  
 واکولیک، لودویگ ۱۲۱      ۴۱۵  
 والاس، ریچارد ۱۵۳      نگوین هو تو ۴۶  
 والتر، ایتان ۱۱۲      نمیری، جعفر ۴۴۳، ۴۵۲، ۴۹۵، ۴۰۸  
 ۴۹۹  
 نوردلینگ، رائول ۴۱۵

- هامر، ریچارد ۲۱۵  
 هامرشولد، داک ۹۳  
 هامفری، هیوبرت ۱۰۹، ۶۷، ۱۲  
 هانری دریانورد ۳۵۷  
 هایزر، ژنرال رابرت ۴۶۳  
 هایله سلاسی ۴۹۵، ۴۹۴، ۴۹۳  
 هاینهمان، گوستاو ۱۶۵  
 هرتسل، تئودور ۴۴۲  
 هرن، لوئیس ۱۱  
 هیروهیتو ۵۱۱  
 هلمن، ریچارد ۲۸۱  
 هوگوفنگ ۴۴۱، ۴۲۷، ۴۲۶، ۴۲۵  
 هوانگکهوا ۲، ۱۹۱  
 هود، ژنرال مردخای ۱۱۴  
 هوزاک، گوستاو ۱۲۱، ۱۴۱، ۱۶۰، ۱۶۲  
 هوشیمین ۵۱، ۴۶، ۴۴، ۶۲  
 ۱۶۸، ۱۹۸، ۲۰۴، ۴۱۴، ۴۱۶  
 هوفمان، کارل ۱۲۴  
 هولدن روپرت ۴۷۲، ۴۷۳  
 هونکر، اریش ۲۵۰، ۲۵۱  
 هونگک، ترانوان ۲۰۰  
 هویدا، امیرعباس ۴۶۲، ۴۶۶  
 هیث، ادوارد ۱۵۹، ۳۲۹، ۲۳۳  
 هیتلر، آدولف ۵۹، ۸۷، ۱۲۲، ۵۱۶، ۳۲۸، ۳۴۲، ۱۶۸  
 هیکل، محمد حسنین ۱۰۸  
 هیگک، ژنرال آلساندر ۲۱۳، ۲۲۴  
 یاشچوک، بولسلاؤ ۲۳۷  
 والترز، ورنون ۷۵، ۱۷۹  
 والن، ریچارد ۱۹۸  
 وان تین دونگ ۴۰۸، ۴۰۹  
 وانگمینگ (چن شانویو) ۱۸۱  
 وان هوئونگ ۴۱۵  
 واونسا، لخ ۵۱۵  
 وايت، ایروین ۱۳۱، ۱۳۲  
 وايزمن، خائیم ۴۵۴  
 ودرمایر، ژوزف ۳۹۶  
 وستمورلند، ژنرال ۵۸، ۶۵، ۶۶  
 وسینی بی وسین ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۶  
 ۲۷۰  
 ویلسون، هارولد ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳  
 ۱۱۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹  
 ۳۰۳، ۳۵۳، ۳۳۷، ۳۸۶  
 ولدادا، مختار ۴۸۹، ۴۹۱  
 ونس، سایروس ۳۷۹، ۳۸۱، ۴۶۳  
 ۵۰۹  
 ویانسون پونته، پیر ۲۴۷  
 ویکتوراماونئل سوم ۴۹۳  
 ویکتوریا، ملکه ۵۱۶  
 ویلسون، وودرو ۳۴۴، ۴۴۰  
 وین، پل ۳  
 هانت، هوارد ۳۳۹، ۳۴۰  
 هاریمن، آورل ۸، ۲۰۰  
 هازار، پل ۳۴  
 هالبروک، ریچارد ۳۱۳  
 هالشتاین، والتر ۸۸، ۲۴۱  
 هالدمن، رابرت ۱۹۸، ۳۴۰، ۳۴۲  
 هالهوفی، دانیل ۵۱۶

یانگ، آندرو	۳۷۹	۴۲۲	ینگساری	۴۲۱	۴۲۲	۴۸۴	۴۹۲
یانگ کونگسو	۲۱۸	یوآنیدیس، سرهنگ	۳۵۰	۳۵۱	۳۵۲	۳۵۳	
پیچف، ژنرال	۱۳۰						
یعیی خان، ژنرال محمد	۱۷۷	یوسف، چارلز	۱۱۲				
یوسف، ابو	۱۸۸						
یهژیان ینگ	۳۲۲	یمانی، شیخ زکی	۲۸				



